

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

روانشناسی جاسوسی

نویسنده: عمر هارون الخلیفه

مترجم: علی شمس

روانشناسی جاسوسی



مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

تهران ــ ۱۳۸۸

سرشناسه	:	خلیفه، عمر هارون Khalifah, Umar Harun
عنوان قراردادی	:	علم النفس و المخابرات. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	روانشناسی جاسوسی/ نویسنده عمر هارون الخلیفه؛ مترجم علی شمس؛ ویراستار عباس محمودی، طاهره زارع زواردهی.
مشخصات نشر	:	تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	:	۴۴۴ ص.
شابک	:	978-600-5437-10-2
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا.
موضوع	:	موساد
موضوع	:	Israel, Mosad le-modiin ve – Talkidim Meyunadim
موضوع	:	جاسوسی -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع	:	جاسوسان اسرائیلی
شناسه افزوده	:	شمس، علی، ۱۳۴۰ - ، مترجم.
شناسه افزوده	:	محمودی، عباس، ۱۳۵۶ - ، ویراستار.
شناسه افزوده	:	زارع زواردهی، طاهره، ۱۳۵۶ - ، ویراستار.
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۸۸ ۹ ر ۸ خ/ ۲۷۰ UB
رده‌بندی دیویی	:	۳۲۷/۱۲۰۹۵۶۹۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۷۲۰۷۲۳



مؤسسهٔ مطالعات اندیشه‌سازان نور

نام کتاب: **روانشناسی جاسوسی**

نویسنده: **دکتر عمر هارون الخلیفه**

مترجم: **علی شمس**

ویراستار: **عباس محمودی و طاهره زارع**

طراح جلد: **محمد فامیل علیونی**

تایپ و صفحه‌آرایی: **زهرا کاوسی**

سال انتشار: **بهار ۱۳۸۸**

قیمت: **۶۵۰۰ تومان**

شمارگان: ۱۰۰۰

سخن ناشر

بی‌شک، جاسوسی از کهن‌ترین اقدامات پنهان انسان‌ها در صفحه روزگار بوده است. هر چند همه این تاریخ ثبت و ضبط نشده است، می‌توان در جای‌جای آثار باقی‌مانده از گذشتگان ردپاهای جدی برای این فعالیت انسان‌ها یافت. در عصر کنونی که زندگی مدنی انسان‌ها شکل‌های جدیدی به خود گرفته است، جاسوسی و فعالیت‌های پنهان برای جمع‌آوری اطلاعات نیز پیچیده‌تر شده است. به عبارت دیگر، این پدیدهٔ پیچیده، با پیشرفت زندگی مدنی انسانی پیچیده‌تر شده است.

امروز ابعاد فراوان و متکثر پدیده جاسوسی مورد بحث و بررسی اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است. ماهیت این پدیده به لحاظ ماهیت‌شناسی خود به بحث‌های بسیار مفصلی نیازمند است. شیوه‌های روش‌شناسانه عملکردی این فعالیت ویژگی‌ها و مختصات خاص خود را دارد. بحث‌های ریخت‌شناسانه این حوزه نیز از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است که نمی‌توان در این نوشتار کوتاه حتی آنها را فهرست کرد.

یکی از ابعاد موضوع جاسوسی، مبحث بسیار پراهمیت روان‌شناسی جاسوسی است. جاسوسی و جاسوسان از آن دسته افعال و فاعلان نادر و ناشناخته‌اند. از این رو، نمی‌توان با قاطعیت از شناخت این پدیده، به ویژه ویژگی‌های متصدیان آن سخن گفت. جاسوسان همواره شخصیت‌هایی مرموز، چندلایه، پیچیده و متفکر به شمار می‌آیند و همه این ویژگی‌ها نخست به مباحث روان‌شناسانه این فعالیت و عاملان آن بازمی‌گردد.

مؤسسه اندیشه‌سازان نور بر آن شده است با انتشار برخی آثار و منابع معتبر در این حوزه، گامی فراتر بردارد. از این رو، کتاب *روان‌شناسی جاسوسی* اثر دکتر عمر هارون الخلیفه، دانشمند اردنی، توسط آقای علی شمس از متن عربی به فارسی برگردانده شد.

ویژگی‌های علمی و تخصصی کتاب، آن را به اثری درخور توجه تبدیل کرده است.

در فصل اول کتاب، موضوع روان‌شناسی به لحاظ ماهیت‌شناسی و تعامل آن با موضوعاتی مانند استعمار و جنگ در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون مانند انگلستان، آلمان، امریکا و شوروی سابق بحث و بررسی شده است.

موضوع فصل دوم روان‌شناسی و کاربردهای آن در حوزه جاسوسی است. از مباحث جالب این فصل شست‌وشوی مغزی، خواب مغناطیسی، روان‌شناسی حواس، عملیات روانی و روان‌شناسی اطلاعاتی در ابعاد مختلف است. شایان ذکر است مؤلف اثر خود را براساس این نظریه پایه‌ریزی کرده که «شیوه‌هایی که از روان‌شناسی معاصر می‌بینیم برپایه درختی استوار است که ریشه‌های ژرف در امپریالیسم دارد». این نظریه در این حوزه، نظری بدیع و تأمل‌برانگیز است و بر جذابیت کتاب افزوده است.

فصل سوم کتاب بیشتر به مباحثی مانند روان‌شناسی و کاربرد آن در سازمان اطلاعاتی اسرائیل با بررسی موارد خاص مطالعاتی از قبیل «روان‌شناسی در گزینش جاسوسان» و «سوءاستفاده اسرائیل از انجمن‌های روان‌شناسی» پرداخته است.

بحث‌های روان‌شناسی و چگونگی به کارگیری آن توسط سازمان‌های اطلاعاتی اسرائیل بدان علت که نویسنده خود عرب است و به مباحث اطلاعاتی اسرائیل حساس‌تر، جای تأمل و تعمق جدی دارد. در پایان کتاب نیز به این مباحث پرداخته شده است که چرا جاسوسی بدون روان‌شناسی میسر نیست و ماهیت‌شناسی پژوهش‌های روان‌شناختی و تعامل آن با جزئی‌نگری چیست؟

امید که نشر چنین آثاری گامی مؤثر در ایجاد ادبیات علمی و تخصصی در این حوزه‌ها باشد. مؤسسه اندیشه‌سازان نور از همه دست‌اندرکاران امور پژوهشی و مطالعاتی انتظار دارد با نقدهای عالمانه خود از نشر چنین آثاری استقبال کنند و در ایجاد فضای علمی و پژوهشی و گسترش ادبیات تخصصی این حوزه‌ها یاری‌رسان باشند.

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

یادداشت مترجم

آن‌گونه که از نقل تاریخ برمی‌آید، فن روان‌شناسی، کاربردی به دیرینگی پیدایش انسان دارد. تا یکی دو سده پیش که جهان شاهد کشمکش‌ها، نبردها و چالش‌هایی سهمگین میان آدمیان بر سر سلطه و ثروت بود، غربیان که تمامی دانش و معارف بشری را در این باره به خدمت گرفته و لاجرم باعث رشد و گسترش شگرف در همه علوم و فنون شدند، دانش روان‌شناسی را نیز به گستره و عمق و البته کاربردهایی حیرت‌انگیز و هولناک کشاندند.

کتاب حاضر به عنوان حاصل پژوهش یکی از روانشناسان شرق درباره سرگذشت این فن در روزگار نزدیک به ما به رشته تحریر در آمده است.

دکتر «عمر هارون الخلیفه»، دانشمندی اردنی است که در غرب در زمینه «روانشناخت» تحصیل کرده و جست‌وجوهایی در ماجرای کاربردها (و به عقیده او سوءاستفاده‌ها)ی غربیان از دانش روان‌شناسی برای پیشبرد اهداف استعماری، جنگی و جاسوسی در عرصه‌های صنعت، اقتصاد، سیاست و در یک کلام سلطه‌طلبی آنان کرده است. او بر این باور است که دانش پر برگ و بار روان‌شناسی معاصر، زاییده تلاش و سرمایه‌گذاری دستگاه‌های نظامی و اطلاعاتی غرب به ویژه امریکاست. در این حال به زعم او، روانشناسان مشرق زمین به ویژه اعراب، با وجود نیاز شدید کشورهایشان به شناخت این فنون، کمتر به کسب آن همت گمارده و جوامع غیرپیشرفته خود را مانند طعمه‌ای بی‌دفاع در پنجه‌های خونریز دانش روان‌شناسی غرب رها کرده‌اند.

مؤلف محترم برای متن عربی کتاب نام *المخابرات و علم النفس* (جاسوسی و روان‌شناسی) را برگزیده است، اما صاحب این قلم، برای متن فارسی آن نام *روان‌شناسی جاسوسی* را انتخاب کرد و کوشید که زبان تخصصی و علمی کتاب را به فارسی هرچه ساده و روان برگرداند تا به این وسیله مورد بهره‌مندی تعداد بیشتری از خوانندگان قرار گیرد؛ گرچه هنوز خود را در این کار کامیاب نمی‌داند.

فهرست مطالب

تأملی بر کتاب روان‌شناسی و جاسوسی

کتاب، بیانی پژوهشی درباره کار ویژه‌های روان‌شناسی در تعقیب اهداف راهبردی دولت‌های جهان در سطوح مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و مهم‌تر از همه اطلاعاتی است.

نویسنده کتاب که یکی از روان‌شناسان برجسته با دریافت کار ویژه‌های روان‌شناسی ـ به ویژه در بخش اطلاعاتی و جاسوسی ـ است، از منظری عربی ضمن تشریح کارکردهای این فن فراتر از تصورات جاری کشورهای جهان سوم، تأکید دارد که باید بازنگری اصولی و تبیینی به این علم داشت و آن را در خدمت به توسعه امنیت، اقتصاد و بهره‌وری سیستم بوروکراتیک به کار برد.

نویسنده اردنی الاصل کتاب، نظرات خود را در سه فصل تدوین کرده است:

نخست؛ تعریف کار ویژه‌های روان‌شناسی فراتر از درک عمومی و سطحی از آن؛

دوم؛ بهره‌مندی مدرن از روان‌شناسی به عنوان ابزاری تیز چنگال و خون‌ریز از سوی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای [رژیم اسرائیل] برای استیلاجویی بر جامعه جهانی و نیز شیوه‌های تحقق این منظور با مدرن کردن فن روان‌شناسی در چارچوب اهداف اطلاعاتی؛

سوم؛ تصویر کار ویژه‌های روان‌شناسی در کشورهای جهان سوم به ویژه جهان عرب به عنوان فنی مهجور و ناکارآمد.

شیوه بیان

نویسنده تلاش کرده است در بیان منظور خود، از شیوه‌ای روایی ـ اگر چه عجولانه ـ برای تبیین ضرورت توجه و بهره‌مندی لازم از فن روان‌شناسی توسط قدرت‌های بزرگ استفاده کند. از این رو، کتاب سراسر اقتباس از پژوهش‌ها، کتاب‌ها و نقل‌های مختلف است که یا به بیان خاطرات پرداخته‌اند یا نکاتی کلیدی را در چرایی ضرورت کارآمد شدن فن روان‌شناسی در عصر مدرن مطرح می‌کنند.

همه فصول کتاب به مثابه سوار شدن بر روی سرسره‌ای است که می‌خواهد مخاطب را به درک ترغیبی از اهمیت توجه به روان‌شناسی از منظر قدرت‌های بزرگ برساند. او با بیان داستان‌های جاسوسی واقعی و نیز تجربه‌های پژوهشی برای تغییر روانی عوامل اطلاعاتی یا سوژه‌های هدف از سوی سازمان‌های جاسوسی، به طور توأمان دو هدف را دنبال می‌کند: اول، ترغیب خواننده به مطالعه ادامه کتاب و دوم، شکستن قبح هرگونه تصور اخلاقی از فن (یا علم) روان‌شناسی. در بیان نظراتش صراحت لهجه را از دست نمی‌دهد و تا آنجا پیش می‌رود که گاه مخاطب را به دلیل نگرش اخلاقی یا علمی صرف به روان‌شناسی، شماتت و پیشنهاد می‌کند که برای موفقیتی مثل آنچه رژیم صهیونیستی در عملیات اطلاعاتی- جاسوسی به دست می‌آورد، باید از فن روان‌شناسی در این کار بهره برد. به اعتقاد او، ظرفیت این فن چنان گسترده است که می‌توان از آن در همه سطوح ـ آن هم در شکلی فارغ از قیود اخلاقی و تنها به منظور بهره‌مندی‌های اطلاعاتی- جاسوسی بهره برد. نویسنده در تمام کتاب جامعه عربی و به تعبیر صحیح‌تر، رهبران دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی کشورهای عربی را مخاطب قرار داده است و در پایان فصول با طرح سؤال‌های خود، مورد شماتت قرار می‌دهد و می‌خواهد با مقایسه‌ای تطبیقی میان آنها و دیگر کشورها، اعلام کند که چرا نتوانسته‌اند از فن روان‌شناسی بهرهٔ لازم را ببرند.

این کتاب که در اوائل سال ۲۰۰۰ میلادی نوشته شده، مخاطبانش را به پاره کردن پوسته تصورات سنتی از علم روان‌شناسی، حتی با پاگذاشتن در بیرون از مرزهای

اعتقادی و اخلاقی به عنوان اقدامی اجتناب‌ناپذیر در بهره‌مندی از فن روان‌شناسی دعوت می‌کند.

ابزار تحلیل

نویسنده کتاب در بیان نظراتش از دو ابزار «توصیف» و «تجویز» آن هم با آهنگی خطابی بهره می‌گیرد. او با تصویر سرگذشت فن روان‌شناسی در غرب، شرق و به ویژه تجربه آن در دو نظام سوسیالیستی (بلوک شرق) و سرمایه‌داری لیبرالیستی (بلوک غرب) و نیز برآیند تجربه این دو در تاکتیک‌ها و تکنیک‌های رژیم صهیونیستی، از فن روان‌شناسی مدرن به عنوان امری ایجابی برای تجویز بیماری عقب‌ماندگی اطلاعاتی، نظامی و اقتصادی کشورهای عربی یاد می‌کند.

نکته‌ها و ملاحظات

۱. مطالعه این کتاب برای علاقه‌مندان به فعالیت‌های اطلاعاتی- جاسوسی نه تنها جذاب، بلکه حائز نکات ارزشمندی است که حتی در درک ابعاد عملیات روانی غرب و متحدانش علیه جمهوری اسلامی ایران در دوران حاضر بسیار مفید است.

۲. به رغم پراکنده‌گویی‌های نویسنده در نقل خاطرات یا اقوال که عموماً شناسه معلومی را هم از منابع اعلام نمی‌کند و تنها به ذکر نام و تاریخ آثار افراد (اعم از روان شناسان، سیاستمداران و یا چهره‌های اطلاعاتی ـ جاسوسی) بسنده کرده است، پازل مفهومی لازم را در القای درک نویسنده به مخاطبانش فراهم می‌کند.

۳. همه تلاش نویسنده در این کتاب، تذکر سازنده به رهبران و سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای جهان سوم برای تجربه‌اندوزی از رفتار قدرت‌های جهانی در تعامل با علم روان‌شناسی نیست، بلکه خطابه‌ای است برای رهبران کشورهای عربی و سازمان‌های اطلاعاتی و مراکز دانشگاهی که هوشیار باشند، فن روان‌شناسی بسیار بیشتر از آنچه در میان اعراب تصور می‌شود، پیشرفت کرده یا دارای کاربرد است.

بنابراین، فصل پایانی کتاب تنها به تجربه‌ها و چارچوب‌های مستقر در کشورهای عربی محدود می‌شود. او حتی حضور برخی دانشمندان ایرانی در پژوهشگاه‌های روان‌شناسی غرب را به عنوان پیشرفت مقابل اعراب می‌داند.

٤. نظرات نویسنده به رغم ملیت و مذهب او که عرب مسلمان است، از منظری سکولاریستی بیان می‌شود. حتی در برخی صحنه‌ها (مثل ص ٢٦٧ و ٢٨٨) مخاطب عرب را به دلیل نگرش اخلاقی ـ دینی به فن روان‌شناسی و عملیات جاسوسی- اطلاعاتی شماتت کرده و لازم می‌داند آنها خود را از این پوسته خارج کنند.

٥. زبان نویسنده علاوه بر اینکه خطابی است، گاهی به فحاشی نیز نزدیک شده و حتی به اعدام روانشناسان ناکارآمد برای کشورهای عربی حکم می‌دهد.

٦. در مجموع با حذف برخی موارد که به طور مستقیم با اصول اخلاقی یا شرعی ارتباط می‌یابد، می‌توان این کتاب را در شمار مجموعه کتاب‌های خواندنی مربوط به فن روان‌شناسی در امور اطلاعاتی_ جاسوسی محسوب کرد که مطالعه آن برای هر خواننده‌ای از هر قشر جذاب و مفید است.

مقدمه

این پژوهش به صورت مشخص کاربردهای پنهان روان‌شناسی را در مقوله جاسوسی بررسی می‌کند؛ چه آنکه گواهی دادن در مورد سوءاستفاده یا حسن استفاده از روان‌شناسی، کاری مشروع و قانونمند است، اما شاید این سؤال تداعی شود که صاحب این قلم که تنها یک روانشناس می‌نماید، چه رابطه‌ای با کار جاسوسی دارد؟ در پاسخ روشن می‌گویم که من نه مأمورم و نه جاسوس و نه منبع هیچ سازمان اطلاعاتی. هیچ‌گونه ارتباط دور یا نزدیک نیز با این امور نداشته و ندارم، ولی نقش مهم روان‌شناسی را در امور جاسوسی درک می‌کنم.

پس از فحشا، جاسوسی، دومین شغل قدیمی و سابقه‌دار جهان است و نمی‌دانم چرا این دو حرفه، قدیمی‌ترین حرفه‌های جهانند. برخی نیز مثل «فولکمان» (۱۹۹۹) معتقدند که جاسوسی سومین حرفه قدیمی دنیاست و مانند دو حرفه قدیمی‌تر بدنام است. یکی از مورخان گفته است: جاسوسی یکی از سه پیشه‌ای است که از ابتدا و در آغاز تجربه بشری در کره زمین پدید آمد: اول جاسوسی، دوم فاحشه‌گری و سوم جادوگری. درباره اینکه کدام یک از این سه حرفه بدنام‌تر از دیگری است، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است، اما در مورد اینکه کدام یک مرموزتر و پیچیده‌ترند، اختلافی نیست.

کلمه «جاسوس» نام‌های مشابهی در زبان‌های خارجی دارد: در فرانسه به آن ایسپیون؛ به انگلیسی، اسپای؛ به ایتالیایی، سپیونی؛ و در روسیه و آلمان به آن «سپیون» می‌گویند (گروه مؤلفان، ۱۹۹۱). در زبان عربی نیز مفهوم جاسوس با عناوینی نظیر «المخبر»، «العمیل»، «رجل الاستخبارات» یا «رجل المخابرات» خوانده می‌شود. فردی

که جاسوس یا جاسوسه نامیده می‌شود، می‌تواند متعلق به هر یک از لایه‌های اجتماعی ـ صرف نظر از خاستگاه طبقاتی، فرهنگی، شغلی و حتی اخلاقی ـ باشد.

جاسوس می‌تواند دانشجو یا استاد دانشگاه، سرباز یا افسر پلیس، خبرنگار یا وزیری در وزارت‌خانه باشد. هم‌چنین می‌تواند پرستار یا دکتر بیمارستان، خدمتکار یا مدیر رستوران، میهمان‌دار یا خلبان هواپیما، کارمند یا مالک یک هتل و نویسنده یا صاحب امتیاز یک روزنامه و نیز گوینده یا رئیس تلویزیون و نگهبان یا سفیر در کشوری بیگانه باشد؛ حتی گاه ممکن است رئیس یک کشور برای سرویس اطلاعاتی بیگانه جاسوسی کند.

جاسوس شاید متعلق به خانواده‌ای پریشان و از هم پاشیده یا از خاندانی معتبر و آبرومند باشد. هم‌چنین می‌تواند عاملی تمام‌وقت یا پاره‌وقت یا یک منبع دوجانبه باشد که همزمان، له و علیه کشورش جاسوسی کند. جاسوس شاید کافری بی‌دین یا مؤمنی پرهیزکار باشد و جاسوسه می‌تواند یک خانم منشی دلربا یا زشت‌چهره باشد که جز با زشت‌رویی خویش توجه کسی را جلب نکند و شاید همین امر وسیله‌ای مناسب برای کارهای پوششی باشد. جاسوسه شاید به مثابه خودفروش محترمی باشد که به درد «ازدواج‌های اطلاعاتی» بخورد و با مهارتی درخور تحسین، شکارش را به دام اندازد. جاسوس می‌تواند پدر یا مادر، برادر یا خواهر، همسر یا خاله، عمه یا دوست، همکار یا همسایه یا حتی رئیس‌مان باشد. به هر حال، شاید بدانیم یا حتی ندانیم که وی جاسوس یا جاسوسه است و نفهمیم که او شیطان است یا فرشته؟ شاید شما نیز که این کتاب را می‌خوانی، جاسوسی با یکی از ویژگی‌های مذکور باشی، اما معلوم نیست چرا جاسوس شده‌ای ... .

همان‌طور که عناوین جاسوس در زبان‌های مختلف به هم شبیه است، عکس‌العمل‌ها نسبت به جاسوسان نیز در هر سطح اجتماعی یا شغلی، علمی و اخلاقی به هم شبیه است. همه از جاسوسان فاصله می‌گیرند. حتی در این روزگار که ارگان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی کوشیده‌اند به مقوله جاسوسی وجهه‌ای مشروع بخشند، هم‌چنان واژه جاسوس ناخوشایند است. به همین علت، ارگان‌هایی که به کار جاسوسی مشغولند، ترجیح می‌دهند خود را

«سازمان جمع‌آوری اخبار» بنامند. شاید ملاحظات طنزآمیز سیاسی در روزگار ما ضرورت «فضولی» در کار اشخاص خاص را در این جهان پرمخاطره بپذیرد و به لزوم آن اعتراف کند، اما جاسوسی شغلی است که هنوز هیچ پدری آن را برای فرزندش نمی‌پسندد.

در این میان کاربردهای عملی علم روان‌شناسی در کار جاسوسان موضوعی پنهان است، اما ارزش خطر کردن را دارد و ارزش پژوهش برای فهم این عرصه پر رمز و راز را دارد. بدیهی است جای چنین تحقیقاتی در تحقیقات کاربردی خالی است.

گرچه کتاب‌هایی درباره جنگ روانی در منطقه خاورمیانه منتشر شده و چند فیلم و سریال با موضوع جاسوسی نیز ساخته شده و چند رمان هم در این باره نوشته شده است، روزنامه‌ها هم درباره دنیای اطلاعات و جاسوسی مطالبی درج می‌کنند، ولی تا جایی که صاحب این قلم می‌داند هنوز یک پژوهش واقعی به زبان محلی و منطقه‌ای [عربی] کاربردهای روان‌شناسی را در جاسوسی کاوش نکرده است.

دنیای جاسوسی، آمیخته‌ای از حقیقتی شگرف و خیالی عجیب در ذهن ما ساخته که آن را در شخصیت «لورنس عربستان» با آن پیچیدگی‌های حیرت‌آورش مشاهده کرد یا در وجود افرادی مثل «کیم فیلبی»، «ایلیا کوهن» و «رأفت الهجان» یافته‌ایم.

در این زمینه، رمان‌های «آگاتا کریستی» ما را به دنیای پلیسی با آن همه کارهای کثیفش برده و دیده‌ایم که قهرمانی خارق‌العاده به شناسایی جنایتکاران می‌پردازد و هم‌زمان به منزله یک بازپرس، جاسوس و مخبر ظاهر می‌شود. هم‌چنین داستان‌های جاسوسی «آرسن لوپن» را خوانده‌ایم که شخصیتی از یک جاسوس دوست داشتنی و باهوش را عرضه می‌کند. قصه‌های جیمز باند یا مأمور «۰۰۷» که در پرده‌های سینما شهرتی یافت به الگویی برای بچه‌ها و نوجوانان و نیز شخصیتی تحسین برانگیز برای بزرگ‌ترها تبدیل شد (پست، ۱۹۹۰).

به نظر من، بخش مهمی از نبردهای سیاسی، دیپلماتیک یا اقتصادی روزگار ما متأثر از فعالیت‌های جاسوسی است. به عبارت دیگر به تصویر کشیدن یا داستان‌نویسی درباره شخصیت‌های جاسوس نشان‌دهنده نقش بزرگی است که امر جاسوسی در دنیای پیچیده ما

ایفا می‌کند. اغلب سینماگران و رمان‌نویسان در پرداختن به مقوله جاسوسی آزادانه‌تر عمل کرده‌اند، چون فعالان این دو حرفه قادرند با بهره‌مندی از ادبیات و احیاناً کمی ابهام و سرپوش‌گذاری و حتی سکس، کاراکتر جاسوس و حرفه جاسوسی را به شکلی جذاب برجسته کنند. اما اگر قرار باشد موضوع فعالیت‌های اطلاعاتی با رویکردی آکادمیک و حتی خاطره‌نویسی مطرح شود، پهنه آزادی هم به همین نسبت باریک می‌شود.

اصرار دستگاه‌های اطلاعاتی بر مخفی ماندن، باعث جلب توجه افکار عمومی به آن شده است. دولت انگلستان بیهوده سعی داشت از انتشار کتاب *شناسایی و شکار جاسوس** در این کشور جلوگیری کند. این کتاب، خاطرات یکی از افسران سابق سازمان اطلاعاتی انگلستان به نام «پیتر رایت» است.

مأموران گمرک فرودگاه‌ها و بنادر انگلستان همگی بسیج شدند و بازرسی بی‌سابقه‌ای از مسافران به عمل آمد تا از ورود کتاب مذکور به انگلستان ـ به خصوص از طریق امریکا ـ جلوگیری شود. حتی گفته شد که لندن از وقار ادعایی و دموکرات‌مَنِشی اصیل و ریشه‌دار خود دست برداشته و همه تلاش خود را برضد انتشار کتاب شناسایی و شکار جاسوس به کار انداخته است (الفسوس، ۱۹۸۸).

اسرائیل نیز از این تلاش مذبوحانه عبرت نگرفت و در سال ۱۹۹۰ خواست از انتشار کتابی به قلم یک افسر سابق موساد به نام «ویکتور اوستروفسکی» در امریکا و کانادا جلوگیری کند، اما هرگز قادر به چنین کاری نشد. در جوامع دموکراتیک نمی‌توان مانع تلاش برای نظارت و حساب‌کشی از سرویس‌های اطلاعاتی شد. این امر زمانی مصداق بیشتری می‌یابد که فعالیت‌های دستگاه اطلاعاتی متوجه شهروندان باشد، نه ارتش‌های بیگانه یا جاسوسان (بلاک و موریس،۱۹۹۲)؛ اما به رغم فشارهایی که بر سازمان‌های اطلاعاتی وارد می‌شود، «مارکس» (۱۹۷۹) توانست مهم‌ترین کتاب را در مورد کاربرد روان‌شناسی در سیا منتشر کند. این کتاب با نام *پرورش انسان منچوری* منتشر شد. البته باید توجه داشت که مطالب این کتاب تا حدی که آزادی‌های محدود و مقید برای مطالعه برخی

* این کتاب در ایران با همین نام توسط بلاک و موریس نگارش و توسط انتشارات مؤسسه اطلاعات منتشر شده است.

اسناد اطلاعاتی اجازه می‌داد، به واقعیت نزدیک است و بی‌گمان او نتوانسته به همه اسناد دسترسی یابد.

به نظر من، اکنون جنگ جاری بین ملت‌ها ـ به خصوص ملت‌های توسعه‌یافته صنعتی ـ جنگ اطلاعات یا جنگ میان جاسوسان و خبرچینان است، نه جنگ سلاح. اما آیا می‌توانیم این حلقه مهم از حلقه‌های نبرد جهانی را درک کنیم؟ چگونه؟

به گفته بلاک و موریس (۱۹۹۲)، تحقیقات آکادمیک درباره آنچه «حلقه مفقوده» نامیده می‌شود، آغاز شده است، زیرا بدون کشف این حلقه نمی‌توان نسبت به سیاست، جنگ، دیپلماسی یا روابط بین‌الملل درک و شناختی صحیح داشت. البته امریکا در این زمینه پیشرو بوده است؛ گرچه این کشور در برخورد با مقوله جاسوسی همواره به صورت باز برخورد کرده است.

کشورهای دیگر هم در این زمینه پیشرفت چشمگیری داشته‌اند. در انگلستان برخی از تاریخ‌دانان مثل «کریستوفرآندرو» گفته‌اند که ممکن است پژوهش‌های عمیق و کارهای جدی با برخی قیود احمقانه و لوس و به بهانه «امنیت ملی»، بلوک‌بندی نشوند. به همین دلیل برگزاری سمینارهای بین‌المللی و اجلاس و چاپ برخی نشریه‌ها به عنوان ابزارهای دیوان‌سالاری روز به روز افزایش می‌یابند.

در قرن بیستم یعنی دورانی که تاریخ آن را با ویژگی «وقوع جنگ‌های مستمر» می‌شناسد، چند ارتش از جاسوس‌ها مقابل هم صف‌آرایی کردند و در هر جنگی حضور فعال داشته‌اند.

اتحاد جماهیر شوروی در اوج قدرت خود سیصد هزار جاسوس را اداره می‌کرد و امریکا نیز ارتشی از جاسوسان را که تعدادشان اندکی کمتر از روس‌ها بود، در اختیار داشت. این امر نشان می‌دهد امر جاسوسی چه اندازه در بنیان تمدن نوین ریشه دارد؛ تا آنجا که برخی قرن بیستم را «قرن جاسوسان» نامیدند، زیرا عطش کسب اطلاعات در کشورهای صنعتی و نوین همواره به خلق لشکریانی از جاسوسان انجامیده تا این وظیفه سرنوشت‌ساز را در روند تاریخ جهان عهده‌دار باشند.

تاریخ، جاسوسانی را به یاد دارد که توانسته‌اند بر روند تاریخ جهان تأثیر گذارند؛ مردان یا زنانی جاسوس که به طور مستقیم سرنوشت امپراتوری‌ها و ملل مختلف را رقم زده‌اند. (فولکمان،۱۹۹۹) اما ای کاش، می‌دانستیم چند نفر جاسوس عرب وجود دارند که دارای چنان تأثیرهایی بوده‌اند؟

شاید نتوانیم به این راز پی ببریم، زیرا کنکاش در دنیای محرمانه جاسوسان آسان نیست و دانشمندان روان‌شناس عرب نیز به این موضوع اعتنایی ندارند و حاضر نیستند در این زمینه پژوهش روان‌شناختی انجام دهند. هر چند این موضوع راهبردی، امری جوهری و اساسی است، اما به نظرِ یکی از روان‌شناسان عرب، بسیار سطحی و به منزله «پوستهٔ» یک بحث علمی تلقی شده است.

سال ۱۹۹٦ سخنران جلسه‌ای در دانشگاه علوم و فناوری اردن بودم. در این دانشگاه جایزه‌ای علمی به نام «جایزه عبدالحمید الشومان» را به پژوهشگران جوان عرب اهدا می‌کردند. من در آن مراسم، درباره تاریخ روان‌شناسی و رابطه آن با استعمار، موضوع جنگ‌های گرم و سرد و نیز «اطلاعات» سخن گفتم. این سخنان، مقدمه اصلی سخنرانی‌ام درباره روان‌شناسی و چنگال‌های خونریز آن بود. در آن جلسه، نخبگانی از روان‌شناسان اردنی حضور داشتند و رئیس جلسه دکتر «عبدالرحمن عدس» یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان جهان عرب بود. کتاب‌های او را برای دانشجویانم در رشته روان‌شناسی دانشگاه تدریس می‌کنم. قبل از سخنرانی من، دکتر عبدالرحمن عدس مقاله‌ای از من را با عنوان «تنگنای روان‌شناسی در جهان عرب» قرائت کرد. او به گونه‌ای مرا به نخبگان دانش روان‌شناسی اردن معرفی کرد که گمان بردم از من خشنود نیست. او گفت: «اگر در این فرصت اندک اجازه طرح ملاحظه‌ای را داشته باشم، باید بگویم که دکتر عمر خلیفه معتقد است، روان‌شناسی در جهان عرب دچار تنگناست. البته ایشان اصل و اساس را رها کرده و به پوسته توجه دارد».

اظهارات وی این مفهوم را داشت که سخن گفتن درباره استعمار، جنگ گرم و سرد و جاسوسی و رابطه آنها با روان‌شناسی، جزو «پوسته» و «قشر ظاهری» کار است.

از آن زمان این سؤال دغدغه ذهنم شد که پس «مغز» و «جوهر» روان‌شناسی چیست؟ آیا اکتفا به نگارش کتاب‌هایی نظیر *درآمدی بر روان‌شناسی* و تکرار ملال‌آور بحث‌های مربوط به «یکنواختی» و «بی‌حوصلگی» و «دل‌زدگی» جزو اصول و مغز کار روان‌شناسی است و باید در این «درآمدها»، «مقدمات» و «اصول» درجا زد؟ آیا در نهایت، ماهیت روان‌شناسی را باید در مباحثی تعریف کرد که این عناوین را دارند: اصول بیولوژیک در رفتار، روان‌شناسی تکاملی، چگونگی یادگیری، حافظه و فراموشی، ادراک، انگیزش، اندیشه و زبان، هوشمندی و توانایی‌های ویژه، شخصیت، خودآگاهی و خویش‌فهمی، روان‌شناسی اجتماعی، روان درمانی یا ...؟

به نظرم، نگاه کوته‌بینانه به روان‌شناسی مطلوب نیست. به ویژه با توجه به تحولات شگرف در این دانش و نیز کاربردهای ویژه و راهبردی آن، چنین برداشت محدود و ضعیفی از علم روان‌شناسی را نمی‌پسندم.

شاید برخی از روان‌شناسان عرب نپذیرند که مقولاتی مثل استعمار، جنگ و به طور مستقیم جاسوسی با روان‌شناسی آمیخته شده‌اند، اما حتی اگر این ایده را نپذیرند باز هم حقیقت تغییر نمی‌کند. در حقیقت، روابط و درهم آمیختگی‌های عجیب یا تأثیرها و تأثرهای پیچیده‌ای بین موضوع‌های مذکور وجود دارد. تنها نگاهی عمیق لازم است تا چنگال‌های تیز روان‌شناسی را در این ارتباط دریافت. مطالعه‌ای نقادانه هم می‌تواند معادله موجود بین روان‌شناسی با هریک از موضوع‌های گفته شده را کشف کند. مروری بر انبوهی از خاطرات و انبانی از سرگذشت‌ها و تجربه‌ها، رابطه میان روان‌شناسی با هر یک از مقولات استعمار، جنگ و جاسوسی را برجسته می‌کند.

می‌توان گفت، نوعی روح استعماری و امپریالیستی تیز پنجه و درنده در رگ‌های روان‌شناسی جاری است. عظمت و بلندای این نوع روان‌شناسی از آنجا نمود یافت که سرویس‌های جاسوسی از آن حمایت کردند و سخاوتمندانه برای پیشبرد مفاهیم آن هزینه پرداختند تا نظریه‌ها، روش‌ها و فناوری‌های آن را رشد دهند و این علم را هرچه قوی و تیز پنجه‌تر کنند؛ اما نمی‌دانم روان‌شناسان عرب چه هنگام خواهند فهمید که در آن

سوی جهان، روان‌شناسان چه سوءاستفاده‌هایی از این علم می‌کنند!؟ پرسش حیرت‌انگیزم این است که چگونه می‌توان روان‌شناسی را در درس‌ها، تحقیقات و مطالعات خود، محور امور کنیم بدون آنکه از این ناحیه احساس کنیم که تحت کنترل و سیطره‌ایم و دانستنی است که «احساس» یکی از مباحث مهم روان‌شناسی است. پرسش دیگر اینکه چگونه می‌توان روان‌شناسی را تدریس و درباره‌اش پژوهش کرد، اما این «کنترل و هدایت» نهفته در آن را حس نکرد. فراموش نکنیم روان‌شناسی سه هدف اصلی دارد که «کنترل» یا «مهار» هم جزو آنهاست.

عجیب اینکه برخی از روان‌شناسان عرب مانند دکتر عدس آن‌قدر بزرگوارند که دوست ندارند هیچ پنجه‌ای به صورت روان‌شناسی غربی بکشند، در حالی که غربی‌ها (مثل اسکنر) به این حقیقت قائلند که روان‌شناسی با چنگال تیزش، کرامت و آزادی انسان را زخمی کرده است. اسکنر می‌گوید: «با روان‌شناسی، با مردم بازی شده است». هم‌چنین یک دانشمند انسان‌شناس به نام «مالینوسکی» پس از بیست سال کار «انتروپولوژی» (انسان‌شناسی) اعتراف کرده است که باز هم خود را همان طور که بوده، یافته و سعی داشته انسان را به گونه‌ای مطالعه کند که بی‌حرمتی به انسان است و انسانیت انسان را مخدوش می‌کند؛ دقیقاً همان‌طور که فیزیک، شیمی و طبیعت‌شناسی در سال‌های پیشین به طبیعت آسیب زدند. (کلرک ۱۹۹۰).

رفتار کبک‌گونه و سر را به زیر برف فرو بردن یا اکتفای معصومانه به کاربردهای محدود در روان‌شناسی و سرخوشانه آن را دانشی پاک و عفیف فرض کردن، باعث شده است که این علم در جهان عرب، به مثابه شیری بی یال و اشکم یا عقابی بدون پنجه‌های تیز باشد.

فصل اول

روانشناسی و کنترل کلان
استعمار و جنگ

دشواری‌های تحقیق درباره نقش روان‌شناسی در جاسوسی

تحقیق درباره نقش روان‌شناسی در حرفه جاسوسی آسان نیست و پژوهشگر نمی‌تواند به راحتی در این مسیر هزار تو گام بردارد. دلیل اصلی و مهم این مشکل محرمانه بودن آن است که کار را به شدت سخت می‌کند.

دشواری تحقیق تنها به جهان عرب مربوط نیست، بلکه در مغرب‌زمین نیز این وضع وجود دارد. آنچه از پهنه جهان جاسوسی به چشم می‌آید، تنها اندکی از این اندام بزرگ است که حتی برای مشاهده همان مقدار اندک هم محدودیت‌هایی جدی از سوی سرویس‌های اطلاعاتی ایجاد شده است. چه‌بسا کاربرد روان‌شناسی در ارگان‌های دفاعی به دور از حال و هوای سنتی و آکادمیک موجود در دانشگاه‌ها، جریان داشته باشد، ولی گزارش یافته‌های جدید روان‌شناسی در زمینه موضوع‌های دفاعی معمولاً منتشر نمی‌شود. برای مثال، در ارتش اسرائیل بخش خاصی برای پژوهش‌های روان‌شناختی وجود دارد. این بخش تحقیقات وسیعی درباره بسیاری از جنبه‌های روان‌شناختی نیروهای نظامی انجام می‌دهد و عملکردی شبیه مؤسسه‌های مشابه خود در امریکا دارد، ولی آشنایی با کم و کیف پژوهش‌های انجام شده در این قسمت آسان نیست.

«بن عری» و «عمیر»، روان‌شناسان اسرائیلی (۱۹۸۶) معتقدند: «به دلایلی کاملاً روشن، امکان ندارد درباره چگونگی تحقیقات روان‌شناختی جاری در این قسمت مطلبی بیان شود». «مائیرعامیت»، رئیس موساد نیز گفته است: «مسائلی هست که پنهان نگه داشتن آنها بهتر است».

وقتی نگارش این پژوهش را آغاز کردم، احساسم این بود که در جهان معاصر حوزه‌های مهمی برای کاربرد روان‌شناسی در جاسوسی وجود دارد که باید به آنها بپردازم، ولی مواد کافی برای این کار را در اختیار نداشتم. با بخش‌هایی از اتحادیه روان‌شناسی امریکا و چند دانشمند روان‌شناس تماس گرفتم تا منابع و رساله‌های تحقیقی را در مورد کاربرد روان‌شناسی در کار جاسوسی به من معرفی کنند، اما فقط یک نفر به من پاسخ داد. او دانشمندی از دانشگاه «سن جان» نیویورک بود. او هم تنها به این جمله اکتفا کرد که؛ من هیچ منبع و مأخذی درباره کاربردهای روان‌شناسی در جاسوسی نمی‌شناسم».

باز هم با گروه‌های دیگری از روان‌شناسان تماس گرفتم، اما پاسخی نیافتم. شاید علت این باشد که چنین کاربردهایی جنبه محرمانه دارد و درباره آنها صحبت نمی‌شود؛ یعنی مرسوم نیست کسی آشکارا آنها را بخواهد یا خواستار مطالعه آنها شود. شاید هم افرادی که طرف تماس و پرسش من بودند، اطلاعی از کاربرد روان‌شناسی در امر جاسوسی نداشتند. حتی ممکن است با افراد مناسبی تماس نگرفته و مسیر را اشتباه رفته باشم.

با برخی از دانشمندان رشته روان‌شناسی در انگلستان نیز تماس گرفتم. یک استاد بازنشسته روان‌شناس در نامه‌ای کوتاه پاسخ مرا داد. او پروفسور «مارکس» بود. وی قبلاً مدیر گروه روان‌شناسی دانشگاه نیوکاسل انگلستان بوده و از دانش‌آموختگان کمبریج است. علاوه بر این، مارکس در کارگاه روان‌شناسی مشهور کمبریج هم فعالیت کرده است. (معروف است که پروفسور مارکس پژوهش‌های خود را در مستعمره‌های انگلستان انجام می‌داد.) مهم‌تر اینکه او در دانشگاهی درس خوانده است که جمعی از

دانشجویان نخبه آن به استخدام سرویس اطلاعاتی انگلستان در آمدند. به هر حال، پروفسور مارکس در پاسخ من نوشت: «کتاب‌ها و مقاله‌های علمی زیادی وجود دارد که جنبه‌های مختلف امر جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات را بررسی کرده‌اند، ولی نمی‌دانم کدام یک از آنها می‌تواند جوابگوی موضوع مورد نظر شما باشد. شاید نزدیک‌ترین کتاب به موضوع کتاب *بازتاب‌هایی درباره جاسوسی* نوشته جانسون باشد. حیرت‌آور است که در کشوری آزاد مثل انگلستان فقط به پژوهش‌هایی می‌توان دست یافت که درباره فناوری ـ آن هم کلیات آن ـ در نشریه ادواری *عرصه‌های دفاعی در جهان* و هفته‌نامه *هوانوردی* (و نیز در یک مجله امریکایی) به چاپ می‌رسد، ولی موضوع مورد سؤال شما یعنی فعالیت‌های پنهان اطلاعاتی، چیز دیگری است که شامل سهل‌انگاری ـ به عنوان برآیند خصوصیت مشترک بشری در سطح جهان ـ شده است.»

به این ترتیب، نامه پروفسور مارکس هم اطلاعات تازه‌ای درباره کاربرد روان‌شناسی در جاسوسی به من نداد.

دشواری دیگر در پژوهش برای کشف رابطه میان روان‌شناسی و جاسوسی و کاربردهایش در این فن، این است که نه تنها در دانشگاه‌های غرب گروه تدریس «روان‌شناسی اطلاعاتی» وجود ندارد و هیچ مأخذی درباره کاربردهای روان‌شناسی در جاسوسی سراغ نداریم، بلکه متخصصان این فن که مشغول تحقیق درباره آن هستند نیز در محافل دانشگاهی ناشناخته‌اند. علاوه بر این، مقاله یا پژوهشی نیز در نشریات علمی جهانی یا منطقه‌ای در این باره منتشر نمی‌شود. آنچه وجود دارد، تنها مطالبی سطحی در بولتن برخی انجمن‌های روان‌شناسی است؛ مثل نشریه *مونتار* که اتحادیه روان‌شناسان امریکا آن را منتشر می‌کند. هم‌چنین گاهی مطالبی که چندان هم به این موضوع ربطی ندارد، در نشریه *دیفنس* یا در روزنامه‌ها و مجلات غیرتخصصی چاپ می‌شود. البته هدف آنها، بیشتر انتشار مطالب جنجالی است تا مقاله‌هایی جدی در مورد کاربردهای عملی این فن.

سمینارهای جهانی که درباره روان‌شناسی برگزار می‌شود نیز هرگز مقاله‌ای درباره

«روان‌شناسی و جاسوسی» ارائه نمی‌کنند. اتحادیه روان‌شناسان امریکا نیز دپارتمانی با عنوان «روان‌شناسی اطلاعاتی» ندارد. این در حالی است که دپارتمان‌هایی نزدیک به موضوع مذکور مثل «روان‌شناسی جنگ»، «روان‌شناسی صلح» و «روان‌شناسی سیاسی» وجود دارد. در واقع می‌توان گفت، در موضوع روان‌شناسی جاسوسی، مأخذ شناخته شده‌ای در دسترس نیست.

از دیگر مشکلات پژوهشگر در این راه آن است که به قول بلاک و موریس (۱۹۹۲)، سایر مدارک تاریخی این موضوع یا جزئی‌اند یا اعتمادی به آنها نیست؛ مانند خاطرات شخصی افراد که معمولاً یا گرفتار سانسور می‌شود یا نویسندگان آن دچار خودسانسوری هستند. بنابراین، افراد جوان‌تر که حافظه بهتری دارند، در چنگال سانسور گرفتارند و افراد سالخورده و مجرب خیلی چیزها را فراموش کرده‌اند.

سفرنامهٔ کوتاهی که «جان لوکاریه» درباره سفرش به خاورمیانه در قالب رمانی به نام *فروشندهٔ دوره‌گرد* نوشته است، مدلی از پردازش درباره سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل و جنگ مستمر آن علیه فلسطینی‌هاست. هم‌چنین رمان *مزدوران بی‌گناه* به قلم نویسنده‌ای امریکایی به نام «دیوید ایگناتیوس» مدرک خوبی است؛ ولی این رمان‌های موفق و نوشتارهایی دیگر از این دست که به زبان عبری هستند، انتشار محدودی داشته و به زبان‌های دیگر ترجمه نشده‌اند. در واقع، چنین مواردی استثنا هستند.

رمان *عملیات کشتی اورانیوم* هم نمونه‌ای از یک داستان حقیقی به شمار می‌آید که طی آن، یک تیم از مأموران اسرائیلی موفق می‌شوند در سال ۱۹٦۸ م. یک کشتی حامل اورانیوم را بربایند تا از محموله آن در برنامه محرمانه انرژی هسته‌ای این رژیم استفاده شود. طراحی جلد کتاب جذاب است؛ به طوری که عکس یک مأمور خوش‌چهرهٔ قوی‌هیکل و سرسخت را با یک زن زیبا به همراه یک آدم‌کش حرفه‌ای، یک کاپیتان کشتی و یک مکانیک زبردست و نابغه که می‌تواند با هر تکه فلز به صورتی معجزه‌آسا یک ابزار بسازد، نشان می‌دهد. رمان درباره جمعی از دانشمندان نخبه و جاسوسان اسرائیلی است که با کمک شبکه‌ای وسیع از مأموران اطلاعاتی دیگر نقاط جهان،

اعضای تیم ربایش کشتی حامل اورانیوم را تشکیل می‌دهند.

در این رمان، تنش بین اعراب و [رژیم] اسرائیل باعث پیدایش قهرمان‌ها خیالی می‌شود و هرگز در عالم واقع وجود نداشته‌اند. از این رو، مقایسه عالم واقعی با اینگونه آرمان‌های خیالی کار سختی است. البته باید توجه داشت که حقیقت عجیب‌تر از اینها نیست، اما حتماً پیچیده‌تر است. در این رمان هر مأمور سری یک هادی عملیات و هر هادی نیز یک رئیس دارد. رؤسای سازمان‌های اطلاعاتی نیز در برابر وزیرانی پاسخگو هستند که همهٔ اندیشه آنان حفظ مشروعیت خود نزد افکار عمومی با نگاه به مقوله انتخابات است. در تاریخ سازمان اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل یک موضوع مدام تکرار می‌شود و اینکه چگونه سیاستمداران در دنیای پنهان اطلاعات مداخله می‌کنند؟ چگونه اختیارات خود را به کار می‌برند؟ وقتی کار مطابق برنامه پیش نمی‌رود، چگونه از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند؟ (بلاک و مورس، ۱۹۹۲)

مشکل دیگر در مطالعه باره کاربردهای روان‌شناسی در جاسوسی این است که به دشواری می‌توان مصاحبه‌ای علنی و آشکار با روان‌شناسانی انجام داد که به صورت تمام‌وقت یا پاره‌وقت با سازمان‌های اطلاعاتی همکاری کرده‌اند. شاید برخی از آنان در سن بازنشستگی و در چارچوب مجاز سانسورها، اطلاعات اندکی درباره کارهایشان ارائه کنند، ولی همان‌طور که اشاره شد، دلیل این پنهان‌کاری، شغلی است که الزام نخست آن پنهان‌کاری است.

«رایت» (۱۹۹۸) می‌گوید: «شغل اطلاعاتی، عزلت‌پسند است؛ البته در این حرفه دوستان خوبی داری، اما عاقبت مجبوری با اسرار خود تنها باشی. شغلی مهیج اما مخفیانه که همواره مجبوری به همکارانت اعتماد و تکیه نکنی. باید همیشه در تحرک باشی و دائم به بخش یا شعبه‌ای جدید برای کار بروی یا عملیات جدیدی را شروع کنی. هرچه کارهای جدیدتر انجام می‌دهی، اسرار جدیدتری را کشف می‌کنی که همین مهم باعث می‌شود از کسانی که قبلاً با ایشان کار کرده‌ای نیز جدا شوی. تماس تو با دنیای بیرون محدود و محدودتر می‌شود، چون همواره بخشی از وجودت را نمی‌توانی

برای دیگران بازگو کنی. به همین دلیل، دستگاه‌های اطلاعاتی از توانایی زیادی در سوءاستفاده از انسان‌ها برخوردارند، چون سوءاستفاده از انسان، لازمه این حرفه است. بدیهی است هرکس که به این حرفه وارد می‌شود با آن آشناست».

عنوان این کتاب «روان‌شناسی و جاسوسی» است و مشکل ما همین «واو» عطفی است که در این عبارت آمده و بدین معنی است که ما چگونگی رابطه بین «روان‌شناسی» با «جاسوسی» را تحلیل و سعی خواهیم کرد بین این دو موضوع ارتباط برقرار کنیم.

بسا این سؤال در ذهن ما نقش بندد که آیا روان‌شناسی در جاسوسی تأثیر گذاشته یا به عکس جاسوسی، روان‌شناسی را متأثر از خود کرده است. به هرحال کدام یک از این دو علت یا معلول است؟

ممکن است در چنین پژوهشی، روان‌شناسی با جاسوسی ـ و احیاناً با سیاست ـ درآمیزد و نیز شاید با روابط بین‌الملل، تبلیغات یا روان‌پزشکی آمیختگی و پیوند پیدا کند. علت این وضع نیز پیچیدگی‌های جاری در موضوع مورد بررسی و رابطه تنگاتنگی است که با بسیاری از علوم دارد.

مشکل پیش روی ما در این پژوهش، زبانی است که به کار خواهیم گرفت. وقتی از روان‌شناسی سخن می‌گوییم، شاید بتوانیم نوعی لحن علمی قاطع داشته باشیم، ولی در اینجا ناچاریم زبانی را انتخاب کنیم که قاطعیت کمتری دارد و به ترتیبی با دنیای اطلاعات و جاسوسی سازگارتر می‌نماید. شاید حال و هوای حاکم بر برخی مآخذ چنین لحنی را تحمیل کرده است.

نکته مهمی که پیشاپیش باید برای خوانندگان این پژوهش مورد تأکید قرار دهم این است که برخی اقتباس‌هایم در متن کتاب، فقط بیان‌کننده نظر صاحبان آنهاست و صاحب این قلم تنها به آنها استناد کرده است. نکته دیگر آنکه، کتاب حاضر نخستین کوشش به زبان عربی برای بیان رابطه بین روان‌شناسی و جاسوسی است. واضح است این‌گونه کارها خالی از خطا نیست. به تبع این موضوع، برخی از موارد این کتاب ممکن است ضعیف و برخی

دیگر نزد خوانندگان به لحاظ عبرت‌ها و درس‌های مترتب بر آن آموزنده باشد، اما آنچه لازم است بر آن تأکید کنم، اینکه تحقیق حاضر صرفاً کوششی علمی است که می‌تواند درست یا اشتباه باشد.

در پایان این مقدمه طولانی، چند سؤال دیگر هم وجود دارد: روان‌شناسی در کدام بخش فن جاسوسی بیشترین کاربرد را دارد؟ چه کسانی درباره این که روان‌شناسی برای مقاصد دفاعی یا اطلاعاتی به کار رود یا توسعه یابد، تصمیم می‌گیرند؟ آیا به راستی دانشمندان روان‌شناس یا علم روان‌شناسی در کار سازمان‌های اطلاعاتی دخالت دارند؟ در نبرد اعراب و [رژیم] اسرائیل، روان‌شناسی چه کار ویژه‌ای داشته است؟ روان‌شناسانی که با سرویس‌های اطلاعاتی در زمینه‌های تحقیقاتی همکاری می‌کنند یا مورد مشورت آنها قرار می‌گیرند، چه کسانی‌اند و چگونه انتخاب می‌شوند؟ شیوه گزینش مأمور یا جاسوس چگونه است؟ چه کسی هزینه تحقیقات کاربردی را در عملیات سری یا آشکار جاسوسی می‌پردازد؟ مرزهای اخلاقی در کاربرد روان‌شناسی برای جاسوسی کجاست؟ هزینه‌ای که برای کاربردهای روان‌شناسی در جاسوسی صرف می‌شود تا چه حد روان‌شناسی را به عنوان یک دانش نظری و کاربردی اعتلا می‌بخشد؟ آیا می‌توان پرسید اطلاعات دقیق، واقعی و مهم در ارتباط با عملیات ترور، خرابکاری، ربایش یا نفوذ در مراکز تصمیم‌گیری کشورهای مختلف چگونه جمع‌آوری می‌شود؟ آیا دنیای پنهان جاسوسی توان تأثیرگذاری نیرومند بر جهان سیاست، دیپلماسی و روابط بین‌الملل را دارد یا موضوع «روان‌شناسی و جاسوسی» ـ به تعبیر «عبدالرحمن عدس» ـ محدود در پوسته و قشر ظاهری است؟ آیا آنچه «عدس» فهمیده، درست است؟

کاربرد دوگانه روان‌شناسی

پژوهش حاضر بر این نظر استوار است که یکی از جنبه‌های کاربردهای شناخته شده روان‌شناسی، ناهمگونی بین «کاربردهای کلان» و «کاربردهای خرد» و به عبارت دیگر، کاربرد «عقاب‌وار» یا «کبوتروار» این دانش است.

کاربرد بی‌رحمانه یا «عقاب وار» روان‌شناسی، معمولاً فراگیر، گسترده و عظیم‌تر است، زیرا در این وجه، روان‌شناسی در سیاست بین‌الملل، به ویژه در استعمارگری و جنگ سرد به قصد سیطره و سلطه‌جویی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. این نوع کاربرد در امور اطلاعاتی، جنبه‌ای پنهان و پوشیده دارد.

اما کاربرد مسالمت‌آمیز علم روان‌شناسی، ابعاد کوچک‌تری از این علم را شامل می‌شود که در زمینه‌های تربیتی، درمانی و حرفه‌ای به کار می‌رود. براساس این تعاریف، به نظر می‌رسد که روان‌شناسان توان حرفه‌ای بهره‌برداری از هر دو وجه این علم را دارا هستند. به عبارت دیگر، برای نیل به دو هدف متفاوت، استفاده دومنظوره از روان‌شناسی انجام گرفته و این دانش به صورتی کاملاً آگاهانه و هدفمند در هر دو زمینه بهره‌برداری شده است. از این رو، بهره‌مندی از علم روان‌شناسی در غرب از چشم‌اندازهای متصور برای این علم فراتر رفته و ـ به اصطلاح ـ «واجبات و مستحبات» این فن، همگی با جدیت در حال اجراست.

از سوی دیگر، می‌توان گفت، دانشمندان روان‌شناس در جهان عرب از لحاظ روحی ـ روانی هرگز آمادگی و توان اجرای کاربردی و کارآمدی روان‌شناسی حتی در سطح خرد آن را نداشته و ندارند. به بیان دیگر، اعراب در علم روان‌شناسی حتی «مستحبات» آن را به طور کامل انجام نمی‌دهند. لذا چون روان‌شناسان ما چنین روحیه‌ای ندارند، طبعاً علم روان‌شناسی در جهان عرب نتوانسته حتی چشم‌انداز ترسیم شده در کتاب‌های مقدماتی روان‌شناسی شامل فهم، بینش و سیطره را تحقق بخشد.

از دیگر ناهمگونی‌های این مسأله آنکه روان‌شناسان عرب سعی دارند حیطه این دانش را محدود و مختصر کنند و پیله‌ای به دور آن بتنند که همین مهم، آنان را بیش از همه در معرض شست‌وشوی مغزی برخاسته از علم روان‌شناسی قرار داده است. این وضع، شکنندگی روانی و سرخوردگی روحی را در جهان عرب شدت بخشیده است. این تنگ نظری و کوته‌بینی درباره روان‌شناسی به وضعی منجر شده است که ابرقدرت‌ها از آن (روانشناسی) به نحوی سودمند بهره‌مند شوند.

تفـاوت دیگـر در کـارکرد روان‌شناسـی میـان اعـراب و غربـی‌هـا، بهـره‌منـدی وزارتخانه‌های دفاع و سرویس‌های اطلاعاتی غربی‌ها از این دستمایه علمی است. بـرای مثال، آنان در زمینه‌های گزینش و آمـوزش نیروهایشان از دانـش روان‌شناسـی استفاده کاملی می‌برند. آنها در این چارچوب هزینه پژوهش‌هـای مـربـوط بـه اهـداف دفـاعی کلان را می‌پردازند و بهترین متخصصان روان‌شناسی، دانشگاه‌هـا و پژوهشـگاه‌هـا را در این روند بـه خـدمـت مـی‌گیرنـد؛ امـا در جهـان عـرب، هـیچ رابطـه روشـنی بـین روان‌شناسی و مسائل دفـاعـی وجود ندارد. حتـی اگر یک سرویس اطلاعاتی غربی هم پژوهشی درباره پیشبرد روان‌شناسی یـا کاربردهـای آن انجـام داده باشـد، اعـراب از آن بی‌خبرند. در این حال، اگر هـم یـک سـرویس اطلاعـاتی عربـی، روان‌شناسـانی را بـه صورت تمـام‌وقـت اسـتخدام کـرده یـا دانشـمندان و جاسوسـانی را از دپارتمـان‌هـای روان‌شناسی برای همکاری دعوت کرده باشد، باز هم ما از آن بی‌خبریم.

تفاوت دیگر میان غربی‌ها و اعراب این است که روان‌شناسان غربی لازم نمـی‌داننـد که در حیطه کاربرد روان‌شناسی به موازین اخلاقی پای‌بنـد بماننـد، لـذا ایـن کاربردهـا اغلب توأم با جرم و خلاف است؛ ولی روان‌شناسان عرب ملـزم بـه رعایـت معیارهـای اخلاقی‌اند. نگاه آنان بـه روان‌شناسـی مقـدس اسـت. «اسـکینـر» نگـاه غربـی‌هـا بـه روان‌شناسی را بـا ایـن مضـمـون تعریف می‌کند: «فنـاوری رفتـاری [علـوم رفتـاری در روان‌شناسی] از لحاظ اخلاقی، امری دو وجهی است که هم جنایتکاران می‌تواننـد از آن استفاده کنند و هم مقدس‌مآب‌ها».

به عبارت دیگر، همواره در مقابل دیدگاه دلسـوزانه و مهربـان روان‌شناسـان عـرب، دیدگاه بی‌رحمانه و خصمانه روان‌شناسان غربی قرار دارد. برای پی بردن به رابطـه بـین کاربرد کلان روان‌شناسی با کاربرد خرد در آن باید تاریخ این علـم را بررسـی کـرد کـه ریشه در دل استعمار دارد. مصداق این مدعا را می‌توان در تاریخ امپراتوری‌های آلمان و انگلستان جست‌وجو کرد.

تحقیق حاضر هم‌چنین مبتنی بر این نظریه است که مفاهیم، دیدگاه‌هـا و روش‌هـای

علم روان‌شناسی، گذشته‌هایی دور در استعمار دارد و میوه‌هایی آن بر پایه درختی استوار است که ریشه‌های ژرف در امپریالیسم دارد. ما باید چگونگی همبستگی بین روان‌شناسی و انسان‌شناسی و روند همپوشانی این دو را برای سلطه‌جویی و سیطره‌افکنی غرب بر جهان غیرغرب مطالعه کنیم.

آمیختگی دو دانش روان‌شناسی و انسان‌شناسی، پنجه‌های خونریز روان‌شناسی را به شدت تیز کرده؛ به گونه‌ای که آن را به صورت هدفمند و راهبردی در خدمت استعمار و امپریالیسم قرار داده است. بنابراین، برای تبیین نظرات خود ناگزیریم به کاوش در ژرفای استعمار و ریشه‌های امپریالیسم بپردازیم که روان‌شناسی را به مثابه عقاب تیز چنگال درآورده است.

اول؛ باید بدانیم که دانش روان‌شناسی محض، ابتدا در آلمان قوام یافت و سپس در انگلستان جنبه کاربردی یافت. در روسیه به این علم شکل کلاسیک داده شد و سرانجام در امریکا ویژگی امپریالیستی یافت. ما باید این روند را در تاریخ به دقت مطالعه کنیم، و الا نمی‌توانیم رابطه‌ای بین روان‌شناسی راهبردی با جنگ سرد قائل شویم؛ یعنی کشف رابطه‌ای که هدف اصلی این پژوهش است.

دوم؛ در بررسی هوشمندانه رابطه علم روان‌شناسی با سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان و امریکا، بدون مطالعه تحقیقاتی و انجام پژوهش‌هایی درباره شست‌وشوی مغزی، روان‌سنجی، خواب مغناطیسی، «پاراسایکولوژی»، فناوری جاسوسی و جنگ روانی و نیز بدون شناخت دست‌های پنهانی که هزینه این پژوهش‌ها را داده است، نمی‌توانیم حتی یک رمز از مجموعه رموز پی بردن به این حقیقت را بگشائیم. دلیل این امر نیز معلوم است؛ روان‌شناسی تیزچنگال در سرویس‌های اطلاعاتی کاربردهای فراوان دارد.

سوم؛ برای شناخت «پنجه‌های تیز روان‌شناسی» که به طور مستقیم در روابط بین اعراب و [رژیم] اسرائیل عمل کرده است، باید مطالعات جامع و مانعی را انجام داد. باید دریابیم که در زمینه گزینش و آموزش جاسوسان، چگونگی شکل‌دهی به جنگ

روانی و سازمان‌دهی عملیات تروریستی و نیز در سوءاستفاده از انجمن‌های بین‌المللی و محافل روان‌شناسی، همه جا رد چنگال‌های وحشی روان‌شناسی وجود دارد. اسرائیلی‌ها از این طریق، شخصیت‌های عرب را دسته‌بندی کرده و به وسیله سازمان موساد ترور کرده‌اند.

اگر بررسی خود را به روش فوق انجام ندهیم، نخواهیم توانست به علت شکست روحی- روانی اعراب در برابر [رژیم] اسرائیل پی ببریم [در واقع این‌گونه مطالعه، جنبه جنایت‌های روان‌شناختی علیه مردم عرب را برجسته می‌کند].

چهارم؛ باید شناختی دقیق از اهداف روان‌شناسی داشته باشیم؛ آن‌گونه که در کتاب‌های پایه آمده است. هم‌چنین باید برخی پرونده‌های تحقیقاتی در روان‌شناسی را که در جهان عرب انجام گرفته است، مطالعه کنیم تا درک درستی از مفهوم کنترل و هدایت رفتارهای خرد و «غیروحشیانه» در روان‌شناسی به دست آوریم [هدف اصلی این پژوهش نیز جز این منظور نیست].

دیدگاه ما در این کتاب، عمدتاً تاریخی است و تاریخ روان‌شناسی را بررسی می‌کند. این امر برای آن است که به دکتر «عبدالرحمن عدس» بفهمانیم که روان‌شناسی با استعمار و نیز با جنگ‌های سرد و گرم و جاسوسی ارتباطی واقعی و مستقیم دارد و برای این مدعا مدارک زیادی قابل ارائه است.

روان‌شناسی و استعمار در آلمان

«فونت»، عالی‌قدرترین مقام در تاریخ روان‌شناسی است. بدون تردید می‌توان به وی «روان‌شناس» گفت. فونت نخستین کارگاه روان‌شناسی را در سال ۱۸۷۹ در شهر لایپزیک تأسیس کرد و براساس اسناد تاریخی، در همین سال به لحاظ موضوعی روان‌شناسی از فلسفه جدا شد.

فونت روان‌شناسی تجربی را در صدر توجهات خویش قرار داد و پس از آن

روان‌شناسی اجتماعی و ماوراءالطبیعه علمی را مد نظر داشت. به گفته او، تنها از طریق مطالعه انسان طبیعی و نیز روان‌شناسی مردمی می‌توان به عالی‌ترین سطوح خردسنجی دست یافت. (پورنگ، ۱۹۵۷) وی در واپسین سال‌های حیات خود کتابی در چند جلد درباره روان‌شناسی مردمی یا «روان‌شناسی فولکلوریک» نوشت. فونت می‌گوید: عملیات روانی فردی را می‌توان در کارگاه مطالعه کرد، ولی الگوهای فرهنگی را نمی‌توان در کارگاه بررسی کرد. (کیم و بری، ۱۹۷۳)

فونت معتقد بود، برای پژوهش در «خردسنجی پایه» همان روش تجربی در روان‌شناسی مناسب است، اما این روش برای مطالعه پدیده‌هایی که از فرهنگ تأثیر می‌پذیرند، مناسب نیست. (بری، ۱۹۹۳) در واقع، فونت دلایل نارسایی روش تجربی را بیان کرده است. (دانزگار، ۱۹۸۳) وی می‌گوید: اندیشه در حیطه زبان، آداب، رسوم و اساطیر بسیار تأثیرپذیر است و اینها زمینه‌هایی مناسب برای روان‌شناسی فرهنگی یا فولکلوریک هستند. (دانزگار، ۱۹۷۹)

در جنگ جهانی اول، فونت بر این باور بود که خرد و عقل جمعی در آلمان از خرد و عقل جمعی دشمن بیشتر است و جامعه آلمان بر قهرمان‌گرایی، ادای تکالیف و ارزش‌های معنوی تأکید دارد. (کندلر، ۱۹۷۸) از لحاظ تاریخی، تأسیس روان‌شناسی فولکوریک و مردمی که جوامع ابتدایی موضوع مطالعه آن است، رابطه‌ای محکم با به وجود آمدن دانش «انتروپولوژی» (انسان‌شناسی) دارد. در واقع، سال ۱۸٦۰ سال آغاز دانش انتروپولوژی محسوب می‌شود.

طی سال‌های ۱۸٦۰ تا ۱۸۸۰ عمده تالیف‌های «مکتب نظریه تکامل» (از جمله *حق مادری* به قلم باخ اوفن و *قانون قدیم* به قلم ماین- ۱۸٦۱) به نگارش درآمد. هم‌چنین در سال ۱۸٦۵ کتابی به نام *تحقیقاتی در تاریخ آغازین نوع بشر* به قلم «تیلور» نگاشته شد. وی کتاب دیگرش را به نام *جامعه ابتدایی* در سال ۱۸۷۱ نوشت.

مورگان نیز کتاب‌هایی درباره «مقررات خویشاوندی» در سال ۱۸٦۹ و جامعه قدیم در سال ۱۸۷۷ نگارش کرد. به قول «ادوارد سعید»، (ادوارد سعید، ۱۹۹۷) انسان‌شناسی

در بین علوم، بیش از همه با استعمار آمیختگی و امتزاج دارد، چون دانشمندان انسان‌شناس و نژادشناسان در موارد بسیار زیادی به حاکمان استعمارگر مشورت‌هایی درباره آداب و رسوم ملل و نژادها و آیین و رفتارهای آنان داده‌اند. مجموعه مقالات بسیار ممتازی که «طلال اسد» (پروستیت) در سال ۱۹۷۳ با عنوان *انسان‌شناسی و مقابله با استعمار* منتشر کرد، حدود ارتباط بین علمای انسان‌شناس با استعمارگران را بسیار فراتر از این حرف‌ها دانسته است.

غالب مورخانی که به «دوران امپراتوری» پرداخته‌اند، شروع آن را حدود سال ۱۸۷۸ دانسته‌اند؛ یعنی سالی که مسابقه برای تصرف افریقا آغاز شد. جالب این که جامعه‌شناسی (به همت لوپون)، روان‌شناسی (به همت لئوپولددوسوسور) و تاریخ و بالتبع انسان‌شناسی هم در دهه‌های پس از ۱۸۸۰ خصلت علمی یافتند.

در این دوره، در چارچوب این مباحث، سمینارهای جهانی شناخت استعمار (۱۸۸۹، ۱۸۹٤ و ...) یا نشست‌های محدودتری در مورد آنها برگزار شد؛ نظیر اجلاس جهانی «جامعه‌شناسی استعماری» در سال ۱۸۹۰ و «کنفرانس علمی نژادشناسی توصیفی» در پاریس که در سال ۱۹۰۲ برگزار شد.

در آلمان، آن نوع روان‌شناسی که در طرح‌های استعماری به کار آید، زمانی مورد مطالعه قرار گرفت که از نظر موضوعی، روان‌شناسی را از فلسفه تفکیک کردند؛ یعنی سال ۱۸۷۹. در این سال ابتدا چند تحقیق روان‌شناسانه انجام شد تا معلوم شود امپراتوری آلمان چه استفاده‌هایی می‌تواند از روان‌شناسی به خصوص درباره نژادهای بشری به عمل آورد. سپس زمانی که سیاست آلمان در مستعمره‌هایش دچار چالش شد، دبیر امور استعماری آلمان کوشید از راه به کارگیری «روش‌های پیشگیرانه» بیش از «روش‌های مخرب»، در رفتارش اندکی اصلاحات به وجود آورد. (گروندر، ۱۹۸۵) این مسائل از این جهت بود که علوم، به خصوص علم روان‌شناسی به عنوان ابزارهای مناسب برای سیطره شناخته شدند. بنابراین حکم شد که «هیچ کاری در مستعمره‌های آلمان قبل از بررسی و مطالعه زبان‌ها و نیز روان‌شناسی مناطق تحت استعمار مجاز

نیست». (ویرنبرگ، ۱۹۱۲) بنابراین دانشسراهای هامبورگ در سال ۱۹۰۸ تأسیس شد، این دانشسراها کارمندان مدنی و بازرگانی را تربیت می‌کرد که باید در مستعمره‌های آلمان به کار گمارده شدند. (هامیلتون، ۱۹۱۱)

در این برهه، از دو مفهوم «روان‌شناسی فولکلوریک» و «روان‌شناسی نژادهای بشری» بسیار استفاده می‌شد. حیطه این دو دانش، «روان‌شناسی» و «نژادشناسی» است و هر دو دانش نیز از لحاظ آکادمیک در نیمه دوم قرن ۱۹ تأسیس شده‌اند که در واقع دوران آغاز استعمارگری بوده است. هم‌چنین فونت و ویتورندیک در تکمیل و بارور کردن دانش نژادشناسی بشری بسیار سهیم بوده‌اند. فونت با ارائه شناخت و تعاریف کاربردی دانش نژادشناسی کمک کرد که مأموران غیرنظامی دولت آلمان بتوانند اندیشه و عقلانیت مردمان بومی تحت استعمار خود را درک کنند، اما خود علم نژادشناسی بشری که رویتورندیک آن را پایه‌گذاری کرده است،* بیشترین توجه خود را به مطالعه درباره روابط شغلی بین فرد و چارچوب فرهنگی و اجتماعی وی معطوف می‌کند. این دانش بر روش مشاهده و شناسایی فرهنگ‌های بیگانه (در مستعمره‌ها) متکی است. در نتیجه ویتورندیک مجموعه بزرگی از استانداردهای روانی و روان‌شناختی را در دانشسرای علوم روانی کاربردی جمع کرد تا در مطالعه روی ملل بدوی به کار رود.

طرح مطالعه ملل بدوی، بسترساز تحقق اهداف پژوهشی کاشفان در مستعمره‌های آلمان و نیز برای مبلغان مسیحی، معلمان، کارکنان دولتی و پزشکانی شد که در مستعمره‌ها عمل می‌کردند. مطالعه روی ملل بدوی، در گستره وسیعی از وظایف روان‌شناسی (مثل ادراک، بهره هوشی، روابط اجتماعی، ارزش‌ها و غیره) انجام شد. به این ترتیب، روان‌شناسی به عنوان ابزاری مؤثر برای بهره‌کشی از کارگران در مستعمره‌ها به کار رفت.

این روش با شناختی که از علم روان‌شناسی به دست آمده بود، مشخص می‌کرد که

---

* ظاهراً پایه گذار اصلی این دانش، عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر است در کتاب قابوسنامه م.

از هر نژاد بشری، حسب توانمندی‌هایش در چه کارهایی می‌توان استفاده کرد. این سیستم جدید اکنون وارد اقتصاد اروپا شده بود که طبق آن باید قدرت عضلانی مردمان بومی در مستعمره‌ها شناسایی شده و بر این اساس کار میان آنان تقسیم می‌شد.* (پروسپت، ۱۹۹٦)

به تصور غربی‌ها، بومیان مستعمره‌ها مردمانی تنبل‌اند که باید برای واداشتن آنان به کار عضلانی، کارهای ترغیبی کرد. مقاله ممتازی که «عطاس» (۱۹۷۷) درباره «اسطوره بدوی‌های تنبل» نوشته است، نشان‌دهنده نگرش غربی‌ها به مردم سرزمین‌های استعمار زده است.

مقاله عطاس، مطالعه درباره مالزیایی‌ها، فیلیپینی‌ها و جاوه‌ای‌ها از قرن شانزدهم تا قرن بیستم و نقشی آنها در دکترین‌های سرمایه‌داری استعماری است.

اکنون هر دانشمند روان‌شناس می‌داند که دو نوع روان‌شناسی با دو مکتب متضاد در آلمان تأثیرگذار بوده‌اند: اول، مکتبی که در سال ۱۸۷۹ در یک کارگاه روان‌شناسی در شهر لایپزیک تأسیس شد؛ یعنی همان سالی که در تقسیم‌بندی علوم، روان‌شناسی از فلسفه تفکیک شد. نخستین تلاش‌های فونت در روان‌شناسی تجربی یا روان‌شناسی محض نیز در همین کارگاه انجام گرفت.

امیدوارم اگر می‌گویم این مکتب ویژه انسان غربی یا انسان اروپایی یا متمدن (یعنی مطالعه روی غربی‌ها) بود، خواننده را نیازارد و مرا سرزنش نکند، چون در مکتب دوم که کارگاهی جداگانه داشت، روان‌شناسی فولکلوریک یا مردمی (یا روان‌شناسی نژادهای بشری) مورد مطالعه قرار می‌گرفت که متد آن در دانشسرای استعماری هامبورگ تهیه شد.** فونت با این کارگاه نیز در زمینه پیشبرد روان‌شناسی فولکلوریک همکاری داشت و نتایج حاصل از آن تحقیقات، در اهداف استعماری به کار گرفته شد که البته در واقع بسیار کارآمد می‌نمود. در این کارگاه درباره ملل بدوی ساکن در جوامع

* تمامی این مباحث به صورت مفصل در کتاب قابوس نامه آمده است. م

** این دانشسرا در سال ۱۹۰۸ تأسیس شد

غیرغربی مطالعاتی انجام شد.

خلاصه کلام اینکه روان‌شناسی در شعله‌ور کردن هیزم‌های استعماری (و بعدها امپریالیسم) سهم بزرگی داشته است. هم‌چنین شاید بتوان آن‌گونه که ادوارد سعید گفته است، حاصل روان‌شناسی استعماری و امپریالیستی را «سیطره داشتن بر مردمان» نامید. از اینجا می‌توان دریافت که از همان روزهای آغازین ظهور علم روان‌شناسی، اهداف و انگیزه‌های این دانش، استعماری بوده است. اما سؤال اینجاست؛ آیا روان‌شناسی، مهد حمایت از استعمار بوده است؟ یا استعمار مهد حمایت و پشتیبانی از روان‌شناسی است؟ پاسخ هرچه باشد، فونت نخستین کسی نیست که یک کارگاه روان‌شناسی در تاریخ این دانش ساخته است، بلکه وی اولین کسی است که روان‌شناسی تیزچنگال یا به تعبیر واضح‌تر عقاب‌وار یا استیلاطلب را پایه گذاشت.

روان‌شناسی و استعمار در انگلستان

ادعای درستی است که بگوییم آلمان به عنوان مؤسس روان‌شناسی محض یا تجربی، نقش پیشاهنگ را در ربط دادن روان‌شناسی با استعمار ایفا کرده است، چون به تعبیر دورنبرگ از این طریق روان‌شناسی «ابزار کارآمد سلطه‌جویی» محسوب شد. اما انگلستان نیز به مثابه یک ابرقدرت سیاسی، در به کارگیری روان‌شناسی در مستعمره‌هایش (که معروف بود آفتاب در آنها غروب نمی‌کند) پیشاهنگ بوده است. در این کار بزرگ، کارگاه روان‌شناسی دانشگاه کمبریج نیز مشارکت داشت. استادان روان‌شناس این دانشگاه با انجام سنجش‌هایی، ملاحظات روان‌شناختی درباره ملل بدوی را ثبت می‌کردند. آنها هم‌چنین این مباحث را از طریق آکادمی جهانی افریقا شناسی دنبال می‌کردند. این آکادمی وظیفه مشورت‌دهی و توصیه به مأموران دولتی انگلستان را در مستعمره‌ها به عهده داشت.

البته می‌توان با جرأت مدعی شد که برخی روان‌شناسان، خود در جایگاه پژوهشگر، دانشمند، استعمارگر و امپریالیست بوده و هستند. شاید البته در این صورت، یافتن وجه

تمایز بین این دو حرفه دشوار باشد. به دنبال «پورنگ»، (۱۹۷۵) یک انسان‌شناس دانشگاه کمبریج به نام «هادون» نیز طرحی برای تحقیقات گسترده «انتروپولوژی» تهیه کرد. در این کار دو روانشناس به نام‌های «میرز» و «مک دوگال» نیز با وی همکاری کردند. آنان چند سنجش «انتروپولوژی» و «سایکولوژی» [روی ملل بدوی] انجام دادند و ملاحظات خود را ثبت کردند. این سنجش‌ها از حواس پنجگانه و ادراک افراد به عمل می‌آمد. آنان می‌دانستند که کارشان کامل‌تر از اقدام‌های «گالتون» خواهد بود. روان‌شناسان انگلیسی، مشارکت فعالی در جنگ جهانی داشتند و کارگاه روان‌شناسی دانشگاه کمبریج در این کار پیش رو بود. این کارگاه گزارش‌های زیادی از نتایج کار خود منتشر کرد.

اکتشاف‌های روانی گسترده‌ای که دانشگاه کمبریج در منطقه «توریس استریتز» انجام داد، از لحاظ تاریخی یکی از جدی‌ترین تلاش‌هایی است که درباره روان‌شناسی فرهنگ‌های بدوی انجام گرفته است. (ریفرز، ۱۹۰۱) هدف از این تحقیقات، جمع‌آوری اطلاعات منظم و دقیق درباره فرهنگ غیرغربی بود تا داده‌های آن را با اطلاعات موجود درباره چند موضوع مقایسه کنند. البته مقایسه‌های انجام شده از دیدگاه روان‌شناسی فرهنگی بی‌سابقه بود.

در این تلاش مشترک افرادی مثل ریفرز، سالیگمان، میرز و مک دوگال مشارکت داشتند که بعدها نامشان در مسائل روان‌شناختی جدل‌انگیز شد.

ریفرز و سالیگمان به مطالعه روی خطای چشم از طریق آزمون خطاهای دید افقی ــ عمودی و نیز آزمون خطای دید «میلر لایر» پرداختند. این پژوهشگران هیچ ایده و ذهنیتی در این‌باره نداشتند که آیا خطای دید در انسان‌های غربی در مورد انسان‌های بومی مناطق عقب‌افتاده هم صدق می‌کند؟ و اگر جواب مثبت است، میزان آن چقدر است؟ ابتدا ریفرز حدس می‌زد که وقتی غربی‌ها به شکل‌هایی که برای آزمون خطای دید به آنان نشان داده می‌شود، می‌نگرند، نگاهشان کلی و عام شمول است، ولی مردمان بومی مناطق عقب‌افتاده جهان، دقیق و جدا جدا روی تصاویر تمرکز می‌کنند. ریفرز در سال ۱۹۰۵

تحقیقات خود را روی بومی‌های «تداس» در جنوب هند انجام داد. نتیجه آزمون‌ها نشان می‌داد که بومیان تداس بیش از افراد انگلیسی، دچار خطای چشم شده و فریب بصری می‌خورند؛ چون شرایط فیزیولوژی و تجارب زندگانی افراد متمدن به گونه‌ای است که با اشکال هندسی و نقاشی‌ها سر و کار بیشتری دارند و این تصاویر به صورت تجربی در ذهنشان جای گرفته‌اند، لذا درصد خطای دید و فریب خوردن بصری آنان پایین‌تر است. (دیریگووسکی، ۱۹۸۰)

تحقیقات دامنه‌دار دانشگاه کمبریج در خدمت برخی اهداف استعماری قرار می‌گرفت و در این حال تعبیرهایی چون «اماکن عقب‌افتاده» که منظور از آن، «اماکن دورافتاده از پایتخت انگلستان» است، به خوبی نشان‌دهنده نگرش نژادمحوری انگلیسی‌هاست. هم‌چنین مقایسه داده‌های آزمون‌های روانی به عمل‌آمده از مردمان غرب با مردمان غیرغربی نشان‌دهنده دیدگاه خود برتربینی انگلیسی‌هاست.

یکی از اهداف این تحقیقات، سنجش کارایی فریب در جوامع مذکور بود. البته ممکن است در این تحقیقات، به جز اهداف علمی، اهداف پنهانی هم لحاظ شده بود، زیرا آنان در پی شناخت نقاط ضعف جوامع غیرغربی نیز بودند. آنها کشف کرده بودند که مردم انگلستان هر شکل یا منظره‌ای را کامل و یک جا می‌نگرند، اما مردم جوامع عقب‌افتاده به صورت جدا جدا به اَشکال می‌نگرند و آن را تجزیه و تحلیل می‌کنند. سرانجام نتیجه گرفتند که بومیان مناطق دوردست، بیشتر در معرض فریب هستند. گرچه در این پژوهش روان‌شناختی صرف، منظور از فریب عبارت از خطای دید در رؤیت اشیاء بود، ولی این تعبیر را می‌توان به صورت دیگری نیز تأویل کرد: «سیطره یافتن بر جوامع از طریق فریب دادن آنها».

روان‌شناسی در انگلستان با مشارکت «فرانسیس گالتون» و به صورت کاربردی تأسیس شد، اما همین دانش در آلمان با مشارکت «فونت» و به صورت یک علم محض شناخته شد. روان‌شناسی کاربردی، رابطه‌ای تنگاتنگ با «انتروپولوژی» و نیز طرح‌های استعماری انگلستان داشت. آکادمی افریقا شناسی که در سال ۱۹۲۶ تأسیس شد، از فعال‌ترین و

مهم‌ترین نهادهای جهان بود که در زمان پیدایش انتروپولوژی کاربردی، تأسیس شده بود.

در اساسنامه این آکادمی مهم‌ترین هدف آن «ایجاد همگرایی میان دانش و پژوهش با امور کاربردی» اعلام شده است. بخش‌های استعماری نوظهور نیز بعدها هریک به نوبه خود به انتروپولوژی توجه نشان دادند. در سال ۱۹٤٤ «شورای تحقیقات اجتماعی در امور مستعمره‌ها» در انگلستان تأسیس شد. وظیفه این شورا مشورت‌دهی به دولت بریتانیا درباره مستعمرات، به ویژه مسائل مربوط به علوم انسان‌شناسی بود. (کلرک، ۱۹۹۰)

علوم اجتماعی و سلطه

علوم اجتماعی یا هر آن چیزی که به عنوان رشته‌های تحصیلی «علوم اجتماعی» در غرب خوانده می‌شوند، بیش از یک قرن قدمت ندارند. این علوم به پنج رشتهٔ «جامعه‌شناسی»، «انسان‌شناسی»، «روان‌شناسی»، «علوم سیاسی» و «اقتصاد و تاریخ» تقسیم می‌شوند.

بدین ترتیب، روان‌شناسی هرگاه به مطالعه افراد بپردازد، در ردیف علوم طبیعی دسته‌بندی می‌شود، اما اگر به مطالعه روی گروه‌ها متمرکز شود، در شمار علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. (الفاروقی، ۱۹۷۹)

هنگامی که در قرن ۱۹ علوم اجتماعی تأسیس شد، تنها به دستاوردهای چند کشور از جمله انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و امریکا محدود بود. دانش‌های جدید* به خصوص تاریخ، اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی نیز اصولاً به امور تجربی و کاربردی پنج کشور مذکور و عمدتاً به مسائل غرب توجه داشت. در آن هنگام، دانشمندان علوم اجتماعی بر این امر واقف شدند که غرب همه جهان نیست. آنان باور کردند که هر چه «غربی نیست»، «نوین نیست» و حتماً اختلاف و تفاوت ریشه‌ای با غرب دارد. در این هنگام این سؤال مطرح شد که پس «غیرغرب» را چگونه باید مطالعه

* نویسنده، تأسیس جامعه‌شناسی علمی و تاریخ به صورت علمی را متعلق به قرن ۱۹ اروپا می‌داند؛ شاید از نوشته‌های ابن خلدون در این باره اطلاعاتی ندارد. م.

کرد؟ برای پاسخ به این سؤال، علوم ویژه‌ای مثل «انسان شناسی» (برای مطالعه روی مللی که آنان را بدوی خوانده بودند) و «شرق شناسی» (برای مطالعه تمدن‌هایی که آنها را «تمدن‌های برتر» دانسته بودند مثل چین، هند و جهان عرب)* را تأسیس کردند (رستین، ۱۹۹۷).

البته نباید اشتباه کنیم که خاستگاه علوم اجتماعی بازتاب حقایق اجتماعی و فرهنگی در کشورهای غربی است.**

علومی چون انتروپولوژی و شرق‌شناسی برای بررسی جوامع غیرغربی ایجاد شدند (کلرک، ـ ۱۹۹۰ و رستین، ۱۹۹۷) که جهان عرب نیز از جمله آنهاست (الحبابی، ۱۹۷۸). این دو دانش، از بدو تأسیس رابطه‌ای تنگاتنگ با استعمار و امپریالیسم داشته‌اند. سپس دوران شرق‌شناسی [و شرق‌شناسان] هم پایان یافت و تمدن‌های شرق از «موضوع» به «ذات» تغییر یافتند و قضاوت‌های نوپای اروپاییان درباره تمدن‌های شرقی تصحیح شد. آنگاه، شرق‌شناسی خود موضوعی شد برای بیان چگونگی تفکر اروپا و نگرش اروپاییان، نه علمی برای بررسی موضوعی به نام شرق. به قول حسن حنفی شرق‌شناسی به موضوعی برای مطالعه و نه روش مطالعهٔ یک موضوع تبدیل شد. به این ترتیب، شرق‌شناسی بیان کننده منافع غرب و نگرش غربی به جامعه شرق شد، نه آنکه دانشی جویای حقایق اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی در مشرق زمین باشد.

ادوارد سعید در مطالعات وسیع خود درباره شرق شناسی، به روشنی نشان داده که مشرق‌زمینی که اروپاییان معرفی می‌کنند، یک «اختراع اروپایی» است. در نگرش شرق‌شناسانه اروپایی، این مشرق‌زمین نیست که از سرگذشت خود می‌گوید، بلکه شرق‌شناسان هستند که به نیابت از مردم این سرزمین سخن می‌گویند؛ اما نکته

---

* ظاهراً نویسنده، نام ایران را با «جهان عرب» عوض کرده است.م.

** ادوارد سعید ـ ۱۹۹۱، اسماعیل الفاروقی ـ ۱۹۷۹، علی مزروعی ـ ۱۹۷۸، عمرالخلیفه [نویسنده این کتاب] و اخلاص عشریه ـ ۱۹۹۵.

اینجاست که آنان واقعیت‌ها و حقایق شرق را نمی‌گویند، بلکه چیزی را می‌گویند که منافع و تمایلات غرب برای رواج و رونق سیاست‌های استعماری‌اش، ایجاب می‌کند. لذا دانش شرق‌شناسی در ذات خود، تلاش و اقدامی برای استیلا بر شرق و نگرشی سیاسی است که بر رحجان و غلبه غرب بر شرق اصرار دارد. (حکیم برکات، ١٩٨٤)

«کمال ابودیب» در مقدمه‌ای بر کتاب *الاستشراق* (ادوارد سعید، ١٩٩١) می‌نویسد: «این کتاب انقلاب جدیدی در مطالعات انسان‌شناسی است. در این انقلاب مبانی و اصول متعددی ارائه شده است که شاید مهم‌ترین آنها مفهوم جدیدی باشد که درباره قدرت و شبکه پنهانی روابط قدرت‌مداران با شکل‌های مختلف آن ارائه می‌شود.» این کتاب سیاست‌های «شناخت» و «پژوهش» را معلوم می‌کند.

انقلابی که کتاب ادوارد سعید به راه انداخت، هنوز هم افشاگر فرهنگ غرب و سازوکار سلطه‌گری، سیطره‌افکنی و قدرت‌مداری و بازیگری‌های این فرهنگ برای مهار شرق است.

درباره انسان‌شناسی نیز باید گفت، تحلیل‌های انتقادی پیشین (مثل مطالعاتی که به گفتمان معمول در انتروپولوژی، تاریخ و معرفت شناسی مربوط به آنها توجه شده) عمدتاً حول موضوع‌هایی عام تکیه داشته است؛ برای مثال، رابطه بین سیطره استعماری یا سلطه سیاسی با انسان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته شده تا به این وسیله جوامع تحت سلطه را معرفی کند.

علم انسان‌شناسی از جسورانه‌ترین علوم است، چون موضوع مطالعه این دانش (یعنی جوامع بدوی وابسته به جهان غیرغربی) حقیقتاً بی‌روح است و قادر نیست انگشت اشاره خود را بلند کند و به اصطلاح بگوید: «آقا اجازه! ما انتقاد داریم!»؛ لذا پیاپی نظریه و تئوری درباره‌اش ساخته‌اند تا حقایقی را که بخش جدایی‌ناپذیر تفکر غربی درباره جهان است، خلق کنند. (الفاروقی، ١٩٧٩)

کلرک (کلرک، ١٩٩٠) معتقد است: تاکنون «حیطه انسان‌شناسی» به مطالعه روی پیشینه جوامعی محدود بوده که به آنها القابی چون «جامعه وحشی»، «بدوی»، «سنتی»،

«غیرغربی» یا «جهان سومی» داده‌اند. تنها دلیلی که این اوصاف را برای جوامع مذکور به کار می‌برند، خضوع کم دردسر آنها در برابر سیطره استعمار است.

در روان‌شناسی معاصر، استفاده از واژگانی چون «فرهنگ‌نمایی»، «تبادل فرهنگی» و «نمایندگی فرهنگی» معمول است. ریشه‌های تاریخی این واژگان به دوران استعمار باز می‌گردد. واژهٔ «صدور فرهنگ» [التثاقف] در سال ۱۸۸۰ توسط انسان‌شناسان امریکایی خلق شد. این زمان اوج سیطره غرب بود. این واژه، به مفهوم انتقال نهادها، اقدام‌ها یا عقاید فرهنگی به جامعه‌ای دیگر است، ولی در پوشش این معنای مجرد و عام، معنای حقیقی کلمه یعنی استعمار نهفته است.

تمام مطالعاتی که درباره صدور فرهنگ یا ترجمه تحت‌الفظی آن «فرهنگ‌نمایی» انجام گرفته، چیزی جز مطالعه روی برخی نمادهای استعمار نیست. بدین ترتیب، معنی واقعی این واژه، بررسی تعاملاتی است که فرهنگ غرب با دیگر فرهنگ‌ها داشته است. نه تنها عرصه مفهومی ـ معنایی «صدور فرهنگ» با عرصه مفهومی ـ معنایی «استعمار» کاملاً برابری می‌کند، بلکه با آن آمیخته است.

«سوسیر» در کتاب خود به نام *روان‌شناسی استعمار*، با نگاه نافذ و موشکافانه‌اش سیاست شبیه‌سازی؛ بهینه‌سازی و نمونه‌سازی فرهنگی را دایر کردن نمایندگی فرهنگی مبتنی بر اصول بهینه‌سازی براساس دیکته کردن فرهنگ غربی به دیگران تعبیر کرده است. وی می‌گوید: «سیاست تأسیس نمایندگی فرهنگی بر دلایل فریبنده‌ای مبتنی است، ولی برای شبیه‌سازی با نژادهای متفاوت باید باور کنیم که آن نژادها قابلیت همگون‌سازی و بهینه‌سازی را دارند؛ یعنی باید معتقد باشیم که انسان و طبیعت انسانی، از یک منشأ ریشه گرفته و چیزی واحد است».

سوسیر طبیعت انسانی را «فرایند تکوین عقل و ذهن» به شمار آورده که در یک ریشه تکاملی واحد، به چند شاخه متفاوت تقسیم می‌شود. (کلرک، ۱۹۹۰)

علوم اجتماعی وسیله‌ای کارآمد برای ایجاد سیطره بر انسان و جامعه است. (عنصر، ۱۹۹۰) در این عرصه، تمام دیدگاه‌های سیاسی رسانه‌های گروهی را در کنترل خود

قرار داده‌اند.

از سال ۱۹۶۷ جنگ بین اعراب و [رژیم] اسرائیل) تاکنون، چهره ارائه شده از جهان عرب در غرب، خشن، زمخت، نژادپرستانه و ناسیونالیستی بوده است. به رغم انتشار تمام پژوهش‌های انتقادی در امریکا و اروپا در رد این دیدگاه، هنوز هم در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی، اعراب را «شتر سوار»، پست‌فطرت و تروریست یا شیوخی ثروتمند و نفرت‌انگیز معرفی می‌کنند.

چند دهه است که در امریکا جنگی فرهنگی برضد اعراب و اسلام در جریان است. کاریکاتورهای مضحک همواره اعراب و مسلمانان را نژاد پرستانی ترسناک تصویر می‌کنند که یا تروریست یا شیوخ صاحب نفت هستند. حتی چنین تصویرسازی می‌کنند که گویی منطقه ما ویرانه‌ای بی‌حاصل و بی در و پیکر است که به درد هیچ چیز نمی‌خورد، جز سوداگری برای نفت یا جنگ. (ادوارد سعید، ۱۹۹۷)

رسانه‌های غرب به سیاه‌نمایی شخصیت اعراب و از سرگیری فضای نکوهش آنها پرداخته‌اند. آنها امت عرب را مردمانی متخاصم، خون‌ریز و بربرصفت نشان می‌دهند که هم‌چنان در عقب ماندگی به سر برده و در حل مشکلات خود راهی جز جنگ نمی‌شناسند. از نظر آنان، اعراب نه برای خود، نه برای [رژیم] اسرائیل و نه برای کل جهان، هرگز صلح نمی‌خواهند.

در زمان جنگ خلیج [فارس] گوینده یکی از شبکه‌های تلویزیونی امریکا در توصیف کویتی‌ها و دیگر اعراب این‌گونه گفت: «اینان عرب‌هایی هستند که تمام ثروت خود را صرف قمار و ریخت و پاش و زن‌های کشورهای اروپایی و غربی کرده‌اند».

روزنامه *سان* انگلیس نوشت: «چه کسی نفت را کشف کرد؟ ما غربی‌ها بودیم که آن را از دل زمین بیرون آوردیم؛ آن هم زمانی که یک وحشی بدوی، بسیار مترقی‌تر از یک عرب عادی بود. به هیچ فرد عربی نباید اعتماد کنی، حتی اگر دوست تو باشد. بنگرید چه شده است؟ آدم‌های بی‌عقل و ناهنجار صاحب نفت شده‌اند».

رسانه‌های غربی کوشیدند تا صدام حسین را در چشم شهروندان امریکایی، یک

شیطان و حتی «هیتلر جدید» جلوه دهند. در این رهگذر، غربی‌ها از روان‌شناسی تخریبی استفاده کرده و شخصیت روحی_ روانی وی را مولد افکار خصمانه جلوه داده‌اند؛ گویی وی دقیقاً همان هیتلر است که اروپا و جهان را به ویرانی کشید. امریکایی‌ها هم باید منتظر باشند تا ویرانی‌های دیگری از طریق صدام به سراغ آنها بیاید. (الدباغ، ۱۹۹۸)

می‌توان گفت، فرهنگ‌نمایی [صدور فرهنگ] و فرهنگ‌سازی با ریشه‌های تاریخی تأسیس علم انسان‌شناسی و روان‌شناسی گره خورده است. فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌نمایی که چهره‌سازی از دیگران را با بیان مفاهیم، روش‌ها و نظرهای خاصی انجام می‌دهد، از علوم روان‌شناسی و انسان‌شناسی بهره می‌گیرد و تقویت می‌شود.

وارد کردن روان‌شناسی به جهان عرب نیز به مثابه آرایش فرهنگی در برابر غرب خواهد بود. به قول «الزغل» (۱۹۹۱)، متأسفانه این آرایش فرهنگی در شرایطی انجام می‌شود که ظاهراً تعامل فرهنگی نابرابر و نامتعادلی میان طرفین برقرار است. این تعامل فرهنگی، شبیه الگویی است که مقابل یک دانش‌آموز بگذارند و آن الگو، وضعیتی را به شاگرد تحمیل کند که روان‌شناسان به آن «قید دوگانه» می‌گویند؛ یعنی تعهدی دوگانه و متناقض. مانند پدری که از پسرش می‌خواهد در زندگانی مانند وی باشد و حرکت کند، اما اگر پسرش سیگار بکشد یا بخواهد سبیل خود را بلند کند تا به این طریق ثابت کند که مرد شده است، او را تنبیه می‌کند!

می‌توان از وضعیت «تعهد دوگانه» بدون زیانی هنگفت عبور کرد، اما باقی ماندن در این وضع به شرایطی دشوار یا واکنش‌هایی خشن منجر می‌شود که از کنترل خارج است. تنها کسانی می‌توانند از این وضعیت دوگانه عبور کنند که توانسته باشند دو تعهد متناقض (قید دوگانه) را اجرا کنند. به عبارت دیگر، به آنان گفته‌اند: «طبق این الگو باش اما مثل آن مباش». بدین ترتیب، آنها در دو جهت جداگانه سیر کرده‌اند.

در این زمینه، ظاهراً آسیایی‌ها ـ به خصوص ژاپنی‌ها ـ به خوبی تشخیص داده‌اند که کدام یک از الگوهای فرهنگی تمدن غرب قابل اجراست. ولی اگر این طور باشد، ما

چگونه می‌توانیم نمونه‌های مختلفی که غربی‌ها از تمدن خود منتشر می‌کنند، از هم بازشناسیم و تفاوت‌هایشان را دریابیم؟

پیشرفت روان‌شناسی در امریکا

اکنون لازم می‌دانم به آنچه که درباره ارتباط روان‌شناسی با امپریالیسم جهانی نوشتم، سهم و مشارکت امریکا را نیز در این زمینه بیفزایم. در واقع رفتار امریکایی‌ها در امتداد تحقیقات مطالعاتی آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها انجام شده است. در اینجا خوب است به رابطه میان روان‌شناسی امریکا با روان‌شناسی جدید آلمان اشاره شود. هم‌چنین با انگیزه تأسیس دانشگاه‌های امریکایی و مهاجرت روان‌شناسان از اروپا به امریکا و ظهور مکتب‌های جدید روان‌شناسی مطابق با نظریه «تکامل» آشنا شویم.

پایه‌گذار روان‌شناسی امریکایی، «ویلیام جیمز» است. او به اهمیت روان‌شناسی فیزیولوژیک جدید در آلمان پی برد. جیمز ذاتاً فردی تجربه‌گرا نبود، اما به تجربه‌گرایی در کار و روان‌شناسی ایمان داشت. وی تجربه‌گرایی و اصالت تجربی در روان‌شناسی را پس از تأکید بر معنای فیزیولوژیک عقل، به امریکایی‌ها ارائه کرد. او به تفسیر روان‌شناسی جدید آلمان و انتقاد از آن پرداخت و مدام به روح کاربردی و فیزیولوژیک روان‌شناسی امریکا متوسل می‌شد. دشوار بتوان گفت که آیا جیمز در این روش کاربردی، نوآوری هم کرد یا فقط آن را بازگو کرد؟ (پورنگ، ۱۹۵۷)

سوکال (۱۹۹۲) ماجرا را چنین نقل می‌کند که نگاه پایه‌گذاران دانشگاه‌های امریکا نخست به اروپا بود اما بعدها الگوی آلمانی را به عنوان زیرساخت تحقیقات در دانشگاه «کورنل» (۱۸٦۵) برگزیدند. هم‌چنین دانشگاه‌های جان هاپکینز، ۱۸۷٦ ؛ کلارک، ۱۸۸۷؛ شیکاگو ۱۸۹۱؛ استانفورد، ۱۸۹۲ نگاهشان به اندیشه‌های فونت بود. حتی وقتی او در سال ۱۸۷۹ کارگاه خود را در لایپزیک تأسیس کرد، دانشجویان زیادی به سویش شتافتند و در آنجا تحصیل کردند. برخی‌ها نیز در این شاخه جدید از علم، مدرک دکترا گرفتند.

طی بیست سال نخست کار این کارگاه روان‌شناسی، فارغ‌التحصیلان آن چهره‌های بارزی در تاریخ روان‌شناسی شدند. بارزترین آنان امریکایی‌هایی بودند که به کشورشان بازگشتند تا درباره روان‌شناسی تحقیق کنند. بسیاری از آنان نیز به تأسیس یا هدایت کارگاه‌های روان‌شناسی همت کردند. (فلوژل، ۱۹۸۸)

آموزش‌های روش‌مندی که فونت به شاگردان خود درباره پاسخ به سؤال‌های عقل ارائه کرد، از سوی امریکایی‌ها تغییر یافته و به فناوری‌های جدیدی تبدیل شد تا به این ترتیب، پاسخگوی سؤال‌های خاصی در داخل و خارج کارگاه روان‌شناسی باشد. پس از این، شاگردان امریکایی فونت، رویکردهای علمی گوناگون در حوزه روان‌شناسی را در امریکا نشر دادند. آنان شاید موفق‌تر از تمام کسانی بودند که در دیگر نقاط جهان به چنین کاری مشغول بودند. (بنجامین و دیگران، ۱۹۹۲). آنها هم‌چنین در ایجاد ارتباط بعدی بین روان‌شناسی و جنگ‌های گرم و سرد نیز موفقیت‌های زیادی کسب کردند.

اکنون به بررسی تحولات شگرفی می‌پردازیم که درباره روان‌شناسی در امریکا رخ داد و بیشترین سهم را درِ تولید و صدور روان‌شناسی به جهان و نیز به جهان عرب داشت.

هول، نخستین دکترای خود را سال ۱۸۷۵ از دانشگاه هاروارد گرفت و بانی انتشار نخستین نشریه ادواری انگلیسی درباره روان‌شناسی با عنوان *مجله روان‌شناسی امریکا* در سال ۱۸۸۷ بود. در سال ۱۸۸٦، «جان دیویی» نخستین کتاب درسی روان‌شناسی را تألیف کرد. این کتاب نخستین اثر یک امریکایی در عرصه روان‌شناسی جدید به شمار می‌آمد. او هم‌چنین نخستین همایش سالانه خود را با عنوان اتحادیه روانشناسان امریکا در دانشگاه پنسیلوانیا برگزار کرد. (کاتل، ۱۸۹٤)

در این همایش، ۱۸ نفر از مجموع ۳۲ عضو اتحادیه شرکت کردند و ۱۲ مقاله دربارهٔ «پیشرفت و تحول روان‌شناسی» ارائه شد. از سال ۱۸۹۵ این اتحادیه جلسه‌های منظمی با سایر انجمن‌هایی که با مقوله روان‌شناسی سر و کار داشتند، برگزار کرد. البته «انجمن طبیعی‌دانان امریکا» نیز کمک زیادی به اتحادیه کرد. (سوکال، ۱۹۹۲) بعدها اتحادیه روان‌شناسان امریکا نقشی اساسی‌تر در ترسیم سیاست روان‌شناسی و کاربردهای جهانی

آن ایفا کرد.

در سال ۱۹۰۰ میلادی- یعنی هفده سال پس از تأسیس کارگاه روان‌شناسی در دانشگاه جان هاپکینز- که هول آن را افتتاح کرده بود- ۲۴ کارگاه روان‌شناسی دیگر نیز در سایر دانشگاه‌های امریکا تأسیس شد. این کارگاه‌ها روش‌های علمی روان‌شناسی جدید را سرلوحه کار خود قرار داده بودند. از آن تعداد، ۱۳ کارگاه روان‌شناسی را شاگردان فونت افتتاح کردند. آنان دانش‌اندوختگان دانشگاه لایپزیک بودند. (بنجامین و دیگران، ۱۹۹۲) این کارگاه‌ها به تحقیق درباره روان‌شناسی پرداختند؛ یعنی همان علمی که در حال وفق دادن خود با محیط جدید بود. (سوکال، ۱۹۹۲)

در واقع، روان‌شناسی امریکایی، ویژگی‌های بالینی خود را از تجربه‌گرایی آلمانی به ارث برد، اما اندیشه و عقلانیت خویش را از داروین گرفت. روان‌شناسی امریکایی، عقل را تنها در خصلت کاربردی آن می‌پسندید.

در سال ۱۹۰۰ میلادی، روان‌شناسی امریکایی به پذیرش روان‌شناسی تجربی و روان‌شناسی موجود زنده و قیاس عقلی روی آورد و اندک اندک، فروید را کشف کرد. در آن زمان، پیروان مکتب روان‌شناسی فونت شامل برخی از محافظه‌کاران و تندروهای مکتب فیزیولوژیک می‌شد.* اما اکثر روان‌شناسان میانه‌رو بودند. در این بین، فضا برای «واتسن» مهیا شد. او روان‌شناسی رفتاری را در دانشگاه جان هاپکینز در بهار ۱۹۱۳ پایه‌گذاری کرد. واتسن برای انتشار اندیشه خود مقاله‌ای با عنوان *روان‌شناسی براساس دیدگاه رفتارشناسی* ارائه داد. (پورنگ، ۱۹۵۷)

عامل دیگری که باعث تحول روان‌شناسی امریکایی شد، مهاجرت جمعی از روان‌شناسان (مانند مک دوگال و کافکا) از اروپا به امریکا بود؛ در حالی که تأثیر مکاتب فونتیسم، فرویدیسم، گاشتلیسم و پیاژه‌تیسم در امریکا هنوز نیرومند بود. در دوران نازیسم، جمع دیگری از روان‌شناسان اروپایی و جمعی از روان‌شناسان آسیایی برای تکمیل تحصیلات عالی خود در رشته روان‌شناسی راهی امریکا شدند. (روزو

---

* این مکتب، روان‌شناسی را به شکل کاربردی آن می‌خواهد.

تزویچ، ۱۹۹٤)

پس از آن، گروه گروه از روان‌شناسان از نقاط مختلف جهان به ویژه از غرب اروپا راهی امریکا شدند. این مهاجرت‌ها دقیقاً به همان علتی انجام می‌گرفت که مهاجرت نقاشان به ایتالیا (در قرن هفدهم) و به فرانسه (در اوایل قرن بیستم) انجام شد. در واقع، هر روان‌شناس اروپایی احساس می‌کرد باید مدتی در یکی از دانشگاه‌های امریکایی به سر برد تا مطمئن شود که تحصیلات خود را به پایان رسانده یا صلاحیت لازم در امور روان‌شناختی را کسب کرده است. (پیرلاین، ۱۹٦۸)

از سال ۱۹۸۰ به بعد، در امریکا هر سال حدود سه هزار مدرک دکترا صادر می‌شود که از کل مدارک دکترا در این رشته در سایر نقاط جهان بیشتر است. در قیاس با سایر کشورها، تحولات عمده‌ای که در علوم روان‌شناسی در امریکا رخ داد، نابسامانی‌های کمتری در پی داشت. در امریکا به ازای هر یک میلیون نفر، حدود ۵۸۰ روان‌شناس و ۱٤۰ پژوهشگر روان‌شناس و در دیگر کشورهای صنعتی به ازای هر یک میلیون نفر ۳٤۷ روان‌شناس و ۸۲ پژوهشگر وجود دارد؛ اما در کشورهای در حال رشد به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت، ۸٤ روان‌شناس و ۳٦ پژوهشگر روان‌شناس وجود دارد. بنابراین، کشورهای صنعتی حدود چهار برابر بیشتر از کشورهای در حال رشد روان‌شناس و بیست برابر پژوهشگر روان‌شناس دارند. می‌توان نتیجه گرفت که بین توان اقتصادی و صنعتی هر کشور با پیشرفت روان‌شناسی در آن، رابطه‌ای نیرومند وجود دارد. (روزو تزویچ، ۱۹۹٤)

در سال ۱۹۳۰ بین روان‌شناسی و پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) نوین اتریشی رابطه برقرار شد. آن‌گاه، روان‌شناسی پوزیتیویستی به روان‌شناسی رفتاری یا اجرایی تغییر یافت. بدین ترتیب، روان‌شناسی گشتالت در امریکا شکل گرفت، زیرا نازیسم حاکم بر آلمان مانع چنین فضایی برای آن می‌شد.

هنگامی که امریکایی‌ها به لایپزیک رفتند تا روان‌شناسی نوین را از فونت بیاموزند، روان‌شناسی فیزیولوژیک و روان‌شناسی کارگاهی را با رنگ و لعابی غلیظ با خود به

کشورشان آوردند؛ ولی در امریکا الگوی فعالیت در روان‌شناسی را از «توصیف و یکسان‌سازی» به «ارزیابی قدرت یا طاقت فردی» تغییر داده و اصلاح کردند. این کار در چارچوب الگوی همخوانی موفقیت‌آمیز خود با محیطش انجام شد. بنابراین، می‌توان گفت، پیدایش ادوات روان‌شناسی به فونت مربوط است؛ در حالی که این دانش ملهم از «گالتون» است؛ اما چرا؟

پاسخ سؤال بالا این است که «نظریه تکامل» این تغییر را رقم زد (پورنگ، ۱۹۵۷). طبق نظریه تکامل مشکل این است که محیط پیرامونی نامحسوس عمل می‌کند؛ یعنی نه هل می‌دهد و نه عقب می‌کشد، بلکه انتخاب یا گزینش می‌کند. گزینش طبیعی در طول هزاران سال از تاریخ اندیشه بشری همواره وجود داشته و به صورت نامریی به راه خود ادامه داده است. هرچند این امر اهمیتی فوق‌العاده داشته، اما سرانجام وقتی آن را کشف کردند به کلید نظریه تکامل تبدیل شد. (اسکینر، ۱۹۸۰)

امریکا نظریه تکامل را با ولع خاصی پذیرفت و حتی می‌توان مکتب روان‌شناسی «توافق و ارزش‌های بقا» را نتیجهٔ آن دانست. امریکا بیش از آلمان و انگلیس، مستعد پذیرش مکتب تکامل بود. امریکا کشوری پیشرو و جدید بود و بقا از طریق توافق با محیط، کلید فرهنگ دنیای نوین به حساب می‌آمد. فلسفه نوین امریکا بر فرصت‌ها و بلندپروازی‌های فردی متکی است؛ همان فلسفه‌ای که باعث رشد نظریه فیزیولوژی و استفاده ابزاری از علم روان‌شناسی شد. بدیهی است روح حاکم بر آن دوران چنین رویکردی را تجویز می‌کرد.

پیشرفت شگرف «نظریه تکامل»، «بقای اصلح» و «روان‌شناسی توافق» در امریکا نقش مهمی در «الگوسازی فرهنگی» برای کشورهای «بوته گدازش»* ایفا کرد. ایده «کشورهای بوته گدازش» علاوه بر فلسفه سیاسی مربوط به الگوسازی فرهنگی، کاملاً با

---

* بوته گدازش، اصطلاحی ابداعی از سوی جناحی از یهودیان اروپا بود. آنان معتقد بودند که باید از یهودیت دست کشید و در بوته کشورهای محل اقامت ذوب و هم‌رنگ فرهنگ همان کشورها شد. م

نظریه روان‌شناسی اجتماعی قائل به تشابه و تجاذب، مطابق بود. (بایرن، ۱۹۷۱)*

تحقیقات روان‌شناسی اجتماعی نشان داد که اگر دو نفر از نظر گرایش‌ها، فعالیت‌ها، اعتقادات و گروه نژادی شبیه باشند، به یکدیگر روی می‌آورند و یکدیگر را دوست خواهند داشت. (کاندول، ۱۹۷۸) به نظر «اسکینر» می‌توان از این طریق تغییرهای فرهنگ (در ملل) ایجاد کرد و از این فراتر، می‌توان فرهنگی مورد نظر خود را طراحی کرد و آن را رواج داد. در واقع، به همان‌گونه که می‌توان یک فرد را کنترل کرد، به همان شیوه می‌توان کنترل تمام محیط فرهنگی را نیز در اختیار داشت. وی می‌گوید: از آنجا که علم رفتارشناسی و فناوری رفتاری باعث طراحی و برنامه‌ریزی بهتر می‌شود، بنابراین، این دو را باید دگرگونی مهم در پیشرفت فرهنگ تلقی کرد. اگر از تحول فرهنگ، منظور و هدفی داشته باشیم، این کار باید چنان باشد که مردم را در کنترل بیشتری در ارتباط با نتایج رفتاری‌شان قرار دهد».

روان‌شناسی اجتماعی مرتبط با روان‌شناسی مردمی یا فرهنگی(فولکلوریک)، در فهم و الگوسازی فرهنگی برای گروه‌های نژادی مؤثر بوده است. بدین ترتیب، روند تاریخی تماس فرهنگی بین گروه‌های مختلف انسانی از طریق شکل رمانتیک «کشورهای بوته گدازش» تعریف شد و مهاجران در آن بوته، گدازش شدند. ایده اصلی این طرح مهاجرت اقلیت‌های فرهنگی و دست از «روش‌های قدیمی» خود، کنار گذاشتن میراث‌های فرهنگی خویش و انتخاب «روش امریکایی» بود. در نتیجه، چنانچه خط‌دهی کافی انجام گیرد و «بوته گدازش» نیز حرارت کافی داشته باشد، همه فرقه‌های فرهنگی موجود در مجموعه‌های بشری ذوب می‌شوند و فرد فرد جوامع از لحاظ فرهنگی، امریکایی خواهند شد. (تیلور و رایت، ۱۹۹۳)

ترجیح‌بند پایانی این بخش می‌تواند با این نتیجه‌گیری همراه باشد که امریکایی‌ها، روان‌شناسی را در خاک خویش و سازگار با ارزش‌های خود جرح و تعدیل کردند. چون به شدت معتقد بودند: «گونه اصلح» ماندگار و محکوم به بقاست. در این حال، در جامعه

---

* یعنی شبیه‌سازی فرهنگی با سایر کشورها و جذب ملت‌ها از این طریق. م.

امریکا افراد و گروه‌های اصلح ماندگارند و این بقای اصلح در داخل با بقای اصلح در بیرون مرتبط است. (این نظریه دیدگاه امریکا به عنوان کشوری ابرقدرت است.) از این رو، امریکایی‌ها چند الگوی مختلف را جرح و تعدیل کردند و آنها ـ یعنی روان‌شناسی تجربی که مکتبی برگرفته از آلمان بود، روان‌شناسی سنجشی (روان‌سنجی) که از انگلستان گرفته بودند، و روان‌شناسی پوزیتیویستی که از اتریش برخاسته بود ـ را با هم در آمیختند.

آنها مکتب‌های وارداتی را تقویت و بومی کرده و با رفتارشناسی و روان‌شناسی فیزیولوژیک و ابزاری، سازگار کردند. در نهایت هم بر همه این علوم وارداتی مهر امریکایی زدند.

امریکایی‌ها روایت‌گر منفعل روان‌شناسی اروپا نشدند، بلکه به آن نگاهی انتقادی کردند. دانشجویان امریکایی، فناوری علمی این دانش را در آلمان آموختند، ولی روح حاکم بر آن را امریکایی کردند.

بدین ترتیب، قطب روان‌شناسی جهان از لایپزیک به امریکا انتقال یافت و در نتیجه، امریکا مرکز روان‌شناسی جهان شد. در این شرایط، دانشگاه‌های امریکایی به قبله روان‌شناسان جهان به ویژه روان‌شناسان عرب تبدیل شد.

الگوی روان‌شناسی امریکایی، بیشترین تأثیر را در جهان داشته است. منابع و مآخذ، کتب مرجع، نشریات ادواری و مجله‌ها، برنامه‌ها، سمینارها، انجمن‌ها و سازمان‌های بسیاری در این زمینه شکل گرفت. اکنون ابزار و فناوری مربوط به روان‌شناسی «باینک» تولید و محصول امریکاست و به همه جهان از جمله جهان عرب صادر می‌شود.

در این روند، مفاهیم و نظریه‌ها چنان فریبنده بسته‌بندی و نماسازی و روش‌های کاری چنان دلربا طراحی می‌شوند که عقل را اسیر می‌کنند و مغز را شست‌وشو می‌دهند. این وضع، روان‌شناسان به ویژه روان‌شناسان عرب را ناخودآگاه به سوی خود جذب می‌کند.

اکنون می‌توان فرض کرد که جنگ گرم و سرد، بیشترین نقش را در تحول شگرف علم روان‌شناسی داشته است. البته تحقیق درباره صحت و سقم این فرضیه کاری مهم و ضروری است.

روان‌شناسی و جنگ در آلمان

آلمان در سه جهت پیشگام همگنانش است:

۱. نخستین کارگاه روان‌شناسی در آلمان تأسیس شد؛

۲. نخستین مبتکر ارتباط‌بخشی میان روان‌شناسی با استعمارگری است؛

۳. نخستین کشوری است که بین روان‌شناسی با جنگ گرم ارتباط برقرار کرد.

آلمان‌ها که بازنده جنگ اول جهانی بودند، پس از جنگ درصدد تحقیق درباره علل شکست خود بودند. این کار برای بازسازی روحی ملت آلمان برای جنگ دوباره بود. آنان می‌خواستند شکست خود را در یک جنگ انتقالی جبران کنند. بدین ترتیب در آلمان نگاه‌ها به روان‌شناسی معطوف شد. (فرج و عطیه، ۱۹۸۷)

زمانی که نازیسم مشغول آماده کردن آلمان برای یک جنگ تمام‌عیار دیگر بود، توجه به روان‌شناسی جنگ، بخشی از برنامه کلی نازی‌ها برای بسیج روانی کل آلمان برای این منظور (جنگ) بود. به همین دلیل، تحقیقات آلمان‌ها به سوی پژوهش‌های عمیق دربارهٔ پدیده‌های روانی و اجتماعی تغییر رویکرد داد. این رویکرد به محورهایی مثل تمرکز بر مسائل مربوط به فرماندهی (سیاسی و نظامی)، روحیه و معنویت (مدنی و نظامی) و روان‌شناختی جنگ و تبلیغات متمرکز شد. آلمان‌ها توانستند از پویایی روان‌شناسی حرفه‌ای، برای آماده سازی نیروهای مسلح خویش بیشترین استفاده را ببرند.

آلمان‌ها پژوهشی‌های خود را در زمینه‌های متعدد مثل «روان‌سنجی برای گزینش»، «روحیه معنوی دفاعی»، «روحیه معنوی هجومی»، «امور بسیج نیرو» و «روان‌شناسی زندگی نظامی» آغاز کردند. (السعید، ۱۹۵۹)

روان‌شناسی نظامی، یکی از شاخه‌های کاربردی روان‌شناسی است و به معنی اجرای اصول روان‌شناسی در سطح ارتش برای بالا بردن کارآیی پرسنل است. این کار به چند شیوه انجام می‌شود، از جمله گزینش و توزیع پرسنل در تخصص‌ها و حرفه‌های مختلف نظامی با استفاده از «روان‌سنجی».

روان‌شناسی نظامی هم‌چنین به کاربرد اصول یادگیری در برنامه‌های آموزش نظامی

توجه دارد و با استفاده از این فن، موفقیت‌آمیز بودن آموزش و اهداف آموزش نظامی را تضمین می‌کند. هم‌چنین از روان‌شناسی نظامی در تحقیقات مربوط به روان‌شناختی حواس و نیز تأثیرگذاری متقابل فرد با جامعه نظامی و در این حال تشخیص و معالجه کسانی استفاده می‌شود که در جنگ‌های هولناک دچار آسیب روحی شده‌اند. در این زمینه، افراد بازگشته از جنگ، به ویژه آسیب‌دیدگان، تحت مشاوره و معالجه روانی قرار می‌گیرند تا برای زندگی غیرنظامی و عادی مهیا شوند. (فرج و عطیه، ۱۹۸۷)

روان‌شناسی نظامی با مهارتی شگرف، در شکل‌دهی و ایجاد تصور جدید درباره جنگ و مطیع کردن ملت‌ها، مساعدت و مشارکت داشته است.

در این بخش از تحقیق برآنیم تا چگونگی پدید آمدن روان‌شناسی جنگی در آلمان، چگونگی گزینش روان‌شناسان، کیفیت سنجش‌های معمول و تأثیر و شیوع این روش در گزینش و آموزش‌های نظامی را بررسی کنیم.

تاکنون چند دوره تحقیق میدانی درباره گزینش‌های روان‌شناسانه و شخصیت‌شناسی کلی و عمومیِ مورد کاربرد روان‌شناسان آلمانی انجام گرفته است (انسپاشه، ۱۹٤۱؛ انسپاشه و نیکولس، ۱۹۹٤ ؛ برات، ۱۹٤۱). بر اساس اسناد تاریخی، نخستین کمک‌ها روان‌شناسی در امور جنگی به ارتش آلمان در جنگ اول جهانی بوده است. نخستین مرکز روان‌سنجی در سال ۱۹۱۵ در آلمان تأسیس شد تا خلبانان و سایر متخصص‌های جنگی را گزینش کند. در این حال فناوری روان‌شناسی بلافاصله به کار آمد و آلمان طرح بزرگ تولید زرادخانه‌ها و تجهیزات جنگی خود را آغاز کرد.

وزارت جنگ آلمان در سال ۱۹۲۰ نخستین دستور برای استفاده از روان‌شناسی را در امور جنگی صادر کرد و در همان سال، اولین مرکز هدایت پژوهش‌های روان‌شناختی در دانشگاه برلین و تحت نظر پروفسور «ریفیارت» تأسیس شد. در آن دوره، عمدتاً از دانشگاه برلین به عنوان مرکز گزینش و آموزش افسران آلمانی استفاده می‌شد و بعدها چند مرکز دیگر نیز در نقاط مختلف آلمان به همین منظور تأسیس شد. آزمون‌های روانی که قبل از سال ۱۹۲۷ به اجرا در می‌آمد، بیشتر خصلت تجربی داشت.

وزارت جنگ آلمان در ژانویه ۱۹۲۷ فرمان داد که بعضی آزمون‌های روانی روی تمام افسران داوطلب برای خدمت انجام شود. علاوه بر آن، برنامه دیگری هم برای گزینش مبتنی بر آزمون روانی در سال ۱۹۲۸ تدارک دیده شد. (فیتس، ۱۹٤٦)

گزینش روان‌شناسان آلمانی برای کار در ارتش بسیار سخت‌گیرانه بود. در نخستین سال‌های اجرای پروژه روان‌شناسی جنگی چند معیار حرفه‌ای عالی برای گزینش نیروی نظامی اعمال می‌شد. در این زمینه، ضروری بود روان‌شناس دارای مدرک دکتری باشد و هم‌چنین یک سال در یک مرکز روان‌سنجی کارآموزی کند. سرانجام پس از آنکه دانشگاه‌های آلمان به وی گواهی روان‌شناسی دادند، می‌توانست به عنوان روان‌شناس جنگی پذیرفته شود. اکثر این روان‌شناسان از افسران «غیر صف» بودند که در ضمن درجه‌های نظامی بالایی هم داشتند.

مراکز گزینش که در شهرهای برلین، هانوفر، مونیخ و وین مستقر بودند، مسئول گزینش دانش‌آموزان دبیرستانی بودند که در صورت تمایل می‌توانستند به عنوان افسر وارد خدمت پدافند هوایی شوند. آزمون‌های گزینش سخت بود و به کیفیت علمی و استعدادهای داوطلبان توجه داشت. هم‌چنین آزمون‌های ویژه‌ای برای کسانی در نظر گرفته شده بود که می‌خواستند در رسته ناوبری هوایی یا سایر رسته‌ها خدمت کنند. مدت آزمون هر داوطلب حسب نوع تخصص و رسته مورد نظر وی بین یک تا سه روز بود. قبل از آزمون فردی، یک آزمون روانی دسته‌جمعی از همه داوطلبان گرفته می‌شد.

هر روان‌شناس در هر روز کاری، یک یا دو نفر را مورد آزمون قرار می‌داد و نتیجه نهایی توسط شورایی از روان‌شناسان اعلام می‌شد. جالب اینکه روان‌شناسان آلمانی به ملاحظات یادداشت شده درباره رفتار فرد داوطلب هنگام انجام آزمون، بیش از نمره‌هایی که کسب می‌کرد، توجه و تأکید داشتند. این موضوع، در چند گزارش آلمانی و انگلیسی درباره روان‌شناسی جنگی آلمان، مورد تأکید قرار گرفته است. (انسپاشه، ۱۹٤۱؛ انسپاشه و نیکولس، ۱۹٤۱؛ برات، ۱۹٤۱ و هابکینز، ۱۹٤٤.) به نظر من، تأکید بالا نقطه قوت روان‌شناسی جنگی آلمان است.

آزمون‌ها عموماً دربـاره سـنجش قـدرت بیـان، دانـش ریاضـی، حافظـه و اسـتدلال داوطلب بود و معمولاً از او خواسته می‌شد طـی ۲۰ دقیقـه، مقالـه‌ای دربـاره حـل یـک مسأله عقلی یا ریاضی یا نقد یک فیلم بنویسد یا اینکه یک دستگاه مکـانیکی پیچیـده را ترسیم کند و سپس توضیحاتی درباره چگونگی عملکرد این دستگاه ارائه دهد. یکـی از آزمون‌های ابتکاری و مهم که به وسـیله روان‌شناسـان آلمـانی سـاخته و پرداختـه شـد، آزمون «راه‌حل نویسی» بود. در این نوع آزمون، مشکلی در قالب سؤال در یـک کتابچـه مطرح و از خواننده «راه‌حل» درخواست می‌شد. برای مثال، در یکـی از سـؤال‌هـا آمـده بود: افسری باید به سوی هدفی که لشکر متبوع او در آن مستقر است، حرکت کند. وی می‌تواند سه راه را برای رسیدن به آن محل برگزیند:

الف) راهِ مستقیم که زیر آتش دشمن است؛

ب) راهی طولانی که از روی یک پل می‌گذرد و کمی هم تخریب شده است؛

ج) گذر از دریاچه‌ای که هیچ قایقی برای عبور از آن در دسترس نیست.

فرد باید گزارشی بنویسد و بگوید در هریک از این موقعیت‌ها چه کـار مـی‌تـوان کـرد. در ضمن برای هر روش انتخابی باید دلایل منطقی خود را بگوید. این آزمون تنها یک پاسـخ صحیح نداشت که نمره فقط به آن داده شود، بلکه به بررسی عللی می‌پرداخـت کـه فـرد بـه موجب آن هر یک از روش‌ها را برگزیده بود. همین امر، توان و استعداد داوطلـب اسـتخدام در ارتش را در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری نشان می‌داد. (فیتس، ١٩٤٦).

روان‌شناسی جنگی در آلمان هم‌چنین چند آزمون گزینشی دیگـر از جمله آزمون قدرت درک، آزمون توازن حسی ـ حرکتی و آزمون شخصیت و اسـتعداد فرمانـدهی را تهیـه کـرد. روان‌شناسان جنگی معمولاً نظر نهایی را دربارهٔ داوطلبان پس از آزمون‌هـای یـاد شـده و در مصاحبه‌ای حضوری با آنان، اعلام می‌کردند. روان‌شناس در مصاحبه حضوری ملاحظـاتی را یادداشت می‌کرد و آنها را با نتـایج آزمـون‌هـا مـی‌سـنجید و نظـر نهـایی خـود را در مـورد شخصیت کلی فرد ارائه می‌داد. در مصاحبه، الگوی ثابتی ملاک نبود، ولی برخی نکات مهـم مطرح می‌شد؛ نظیر اینکـه او چـه چیـزی را دوسـت دارد و از چـه چیـز بـدش مـی‌آیـد و

سؤال‌هایی درباره بیوگرافی داوطلب. در ضمن، پس از آزمون به مسائلی مانند فرهنگ مادرزادی، وضع اقتصادی و اجتماعی و نیز آشنایی با آداب، فلسفه و هنرشناسی داوطلب توجه می‌شد.

مصاحبه روان‌شناسی دوران قبل از جنگ معمولاً حدود یک ساعت طول می‌کشید و در آن یک پزشک، چند روان‌شناس و چند افسر جنگی حضور داشتند، اما در زمان جنگ، زمان مذکور برای مصاحبه کوتاه شد و در آن فقط فرد مصاحبه شونده با روان‌شناس حضور داشتند. در این آزمون‌ها به میزان تلاش و انگیزه آزمون‌شونده اهمیت زیادی داده می‌شد و اینها از نتایج آزمون مهم‌تر بود. بدیهی است در این شرایط افراد عصبی یا احساسی نمی‌توانستند قبول شوند. برای مثال، یک خلبان در وضعیتی ویژه باید هوشیار، دارای حواس جمع، متعادل و بسیار با انگیزه و توان هدایتی خوب باشد. در پایان، نمره‌هایی بدین شرح داده می‌شد: کاملاً مناسب، مناسب، کمی مناسب، نامناسب. (فیتس، ١٩٤٦)

با آغاز جنگ جهانی دوم، آلمان تنها کشور برتر در به کارگیری فناوری جنگی بود، زیرا افرادی که این فناوری (اعم از تانک، هواپیما و کشتی) را به کار می‌گرفتند، همگی با ملاحظات روان‌شناسانه برگزیده شده و اصول روان‌شناسی بالینی در انتخاب آنها رعایت شده بود. در این گزینش، آزمون‌شوندگان در شرایطی کاملاً تطبیقی در معرض برخی مواضع مشابه با زندگی عادی قرار می‌گیرند و پاسخ‌ها یا عملکردهای آنان به وسیله جمعی از کارشناسان ارزیابی می‌شود. این روش، اصول گزینش افسران اطلاعاتی در امریکا شد.

در مجموع، مشخصه‌های مهم روان‌شناسی جنگی آلمان به شرح زیر است:

الف) یافتن مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی فرد و کارآیی وی در واحد نظامی؛

ب) تهیه و تنظیم تعداد زیادی آزمون روان‌شناسی برای گزینش افسران که امروزه بهترین و شاید تنها روش روان‌شناختی عملی برای گزینش فرماندهان است.

دستاورد تجربی و علمی آلمان‌ها در گزینش‌های روان‌شناسانه به اندازه‌ای بود که بعدها در تمامی جهان غرب متداول شد. مثلاً انگلیسی‌ها در سال ١٩٤٢ روش آلمان‌ها را به کار گرفتند و از همه جزئیات روش آنها پیروی کردند. استرالیایی‌ها روش آلمانی را از وزارت

جنگ انگلیس در سال ۱۹۴۳ فرا گرفتند. ارتش کانادا نیز برای گزینش افسرانش از ایده آزمون «راه‌حل نویسی» روانشناسانه جنگی آلمان پیروی کردند.

ارتش امریکا نیز سال ۱۹۴۳ روش آلمانی را در دفتر خدمات استراتژیک به کار برد. این دفتر بعدها به سازمان سیا تبدیل شد. روش آلمان‌ها در امریکا صرفاً روی برخی گروه‌ها (مثل جاسوسان) اعمال می‌شد. با این روش، پنج هزار نفر برای کار جاسوسی گزینش شدند. دفتر خدمات استراتژیک گروه بزرگ و برجسته‌ای از روان‌شناسان را در اختیار داشت که تجربه‌هایشان را در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های مربوط به موضوع ارزیابی شخصیت شمولیت یا تکاملی درج کردند. (ماری و ماکنون، ۱۹۴۶) در مقدمه این کتاب از روان‌شناسی گشتالت به صورت کلی و از روان‌شناسی جنگی آلمانی به صورت ویژه تقدیر شده است.

«مواری» به همراه ۶۰ روان‌شناس دیگر، رهبری معنوی دفتر خدمات استراتژیک را برعهده داشت. آنان به نظریه شمولیت یا تکاملی شخصیت و نیز طرفداران مکتب فنومنولوژی (پدیدار شناسی) معتقد بودند. (انسپاشه، ۱۹۴۹)

روش آلمانی فقط به گزینش برای امور جنگی محدود نشد، بلکه به دیگر شاخه‌های روان‌شناسی (به خصوص روان‌شناسی کاربردی) گسترش یافت. برای مثال، در انگلستان آزمون «راه‌حل نویسی» در یکی از شرکت‌های زغال سنگ برای انتخاب ناظران معادن به کار گرفته شد. (فریزر، ۱۹۴۶) استرالیایی‌ها از این آزمون برای گزینش مدیران تولید استفاده کردند. (تراف، ۱۹۴۸) در امریکا نیز از روش «مورنیو» و «لوین» در امور صنعت ـ به ویژه آموزش مدیران صنعتی ـ بهره‌برداری شد. دانشگاه کالیفرنیا آکادمی «ارزیابی شخصیت» را تأسیس کرد که تحت نظر «ماکنون» به تحقیق پرداخت.*

برخی اعضای آکادمی ارزیابی شخصیت از روان‌شناسان سابق دفتر خدمات استراتژیک بودند. این آکادمی، داوطلبان تحصیل در دانشکده‌های مهندسی و پزشکی را ارزیابی می‌کرد. سرانجام نیز به یک آکادمی مشورتی (مشاوره‌ای) عمومی تبدیل شد که

* ماکنون شخص اول دفتر خدمات استراتژیک محسوب می‌شد.

کارش ارزیابی افراد برای تمامی زمینه‌ها بود.

افراد تحت ارزیابی باید سه روز با روان‌شناسان به سر می‌بردند و تحت فشارهای روانی و سپس آزمون قرار می‌گرفتند. در جریان کار علاوه بر آزمون «راه‌حل نویسی»، آزمون‌های پیشرفته با فناوری بالا نیز انجام می‌شد تا معلوم شود فرد داوطلب تا چه حد می‌تواند خود را با محیط و جامعه و شغل خود تطبیق دهد. (انسپاشه، ۱۹۴۹)

به گزارش روزنامه *تایمز*، در سال ۱۹۴۹ موسسه «راکفلر» یکصد هزار دلار به آکادمی ارزیابی شخصیت کمک مالی کرده بود. به هرحال، این‌گونه بود که ایده ارزیابی شمولی از شخصیت، با آزمون‌های «راه‌حل نویسی» به روش آلمانی به سرعت جهانی شد و جای وسیعی را در کتاب‌های روان‌شناسی صنعتی از آن خود کرد. (هاریل، ۱۹۴۹) این متد حتی در کتاب‌های روان‌سنجی (کرونباخ ـ ۱۹۴۹) و نیز روان‌شناسی عمومی، فصلی مهم را به خود اختصاص داده است. (پورنگ، لانگفیله و ویلد، ۱۹۴۸)

روان‌شناسی و جنگ در اتحاد جماهیر شوروی

بیش از نیم قرن از شلیک آخرین گلوله در جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵ ـ ۱۹۳۹ می‌گذرد.* به عبارت دیگر، نیم قرن از جنگی بی‌بدیل از لحاظ کشتار، بی‌رحمی و گستردگی در تاریخ جنگ‌های بشری گذشته است. این جنگ، سنجشی حقیقی برای درک توان و قدرت ملت‌های درگیر در آن بود. علاوه بر این، جنگ همواره مستلزم آمادگی مادی، روحی و عقلی کلان است تا قادر به کنترل تبغات سایه آن بر زندگانی روزمره جوامع و افراد باشد.

یکی از عوامل معتبر در جنگ جهانی دوم، نقش روان‌شناسی در تقویت پاسخگویی ملل به حمله‌ها و تخاصم‌ها و افزایش کارآیی در نبردها و نیز افزایش روحیه مردم در جبهه داخلی بود. جنگ باعث شد که روان‌شناسان شوروی، انگیزه‌های نوینی را در افراد و گروه‌ها ایجاد کرده و با فعال‌سازی آنها، شکل‌های گوناگونی از مشارکت

* کتاب حاضر در سال ۱۹۹۵ نگارش شد. م.

همگانی را به وجود آورند. روان‌شناسان روس کوشیدند توان‌های محدود افراد و مهارت‌های حرفه‌ای آنان را گسترش دهند. آنها در راه‌حل‌های علمی و عملی بی‌نظیر خود، برای حل مشکلات جاری در اداره جنگ، به اکتشاف روش‌های غیرمتعارف و بی‌سابقه‌ای دست زدند که بعضاً نوعی ریسک علمی به حساب می‌آمد.

جنگ جهانی دوم نمونه و الگویی مفید برای تحولات علمی قرن بیستم بود که در شرایطی دشوار شکل گرفت. تحلیل ممتازی که «گلوگین» و دیگران (۱۹۹۶) درباره کارآیی و تولیدمحوری در تحقیقات علمی انجام دادند، نشان می‌دهد که اگر تحقیقات علمی با هدف و مأموریت‌های اجتماعی برخوردار از پشتیبانی مردم باشد، بسیار مؤثر خواهد بود. نتایج این تحقیق نشان داد که شک کردن به جایگاه مؤثر روان‌شناسی در اجتماع جایز نیست.

در زمان جنگ از روان‌شناسان روس دعوت شد که روشی ارائه کنند تا به این وسیله رزمندگان، صاحب انگیزه کافی برای استفاده از تمام قدرت و مهارت شوند. اجرای این هدف به شکل‌گیری متدی جدید از روان‌شناسی در اتحاد شوروی آن هم با شرایط محدود از حیث امکانات منجر شد.

این در حالی بود که انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ بر همه لایه‌های نظام اجتماعی تأثیر خود را گذاشته بود. بالتبع این تأثیر بر نگرش علمی آن سامان نیز قابل مشاهده بود.

استقرار نظام کمونیستی که داعیه جهانی نیز داشت همه جنبه‌های گوناگون زندگی عمومی مردم از جمله علم را در بر می‌گرفت. گروهی از دانشمندان به گرمی از دگرگونی جدیدی که در روسیه رخ داده بود و شعارهایی مانند «عدالت اجتماعی»، «مساوات»، «آزادی»، «برادری» و «طبقه کارگر» سر می‌داد، استقبال کردند. احساس نیرومندی وجود داشت که می‌گفت روسیه، مرحله رستاخیز اجتماعی و معنوی مجددی را تجربه می‌کند و بنابراین، انقلاب ۱۹۱۷ افق‌های جدیدی را برای ترقی گشوده است.

روان‌شناسان اتحاد جماهیر شوروی به دو دلیل، بسیار پرکار و پرتلاش و گسترده وارد عمل شدند: نخست بخش دولتی به دلایل سیاسی و اقتصادی نیازمند تجربه‌های

روان‌شناختی بود. دوم دگرگونی رخ داده در وضعیت اجتماعی اقتضا می‌کرد که اصول تئوریک و فلسفی و روش جدید روان‌شناسی دیگر بار آزمون و تجربه شود.

کارویژه روان‌شناسی در آن مقطع باید در خدمت به مبارزه با بی‌سوادی و بازنگری در امر آموزش و ایجاد گسترش فرهنگ پرولتاریا و تربیت انسان‌ها به عنوان شهروندان کشور کمونیستی شوروی می‌بود. بدین ترتیب، روان‌شناسی در تأثیرگذاری بر حیات فرهنگ عمومی، نقش و معنا پیدا کرد. کاربردهای تخصصی روان‌شناسی در آن مقطع در شاخه‌هایی تعریف شد که آن را به عنوان یک فناوری تخصصی در همان زمان معرفی کرد. روان‌شناسی مدیریت و بهداشت روانی و روان‌شناسی کودک نیز جزو تخصص‌های مهم شناخته شدند. در این حال، جست‌وجوی کاربردهای جدید برای روان‌شناسی در جامعه شوروی کمونیستی، کاری پرهیجان و جذاب شد.

قبل از جنگ جهانی دوم، نهادی ویژه و جداگانه برای روان‌شناسی جنگی در اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشت. هم‌چنین تا قبل از دهه ۱۹۵۰ میلادی نیز هیچ مقاله یا پژوهشی در این باره در شوروی منتشر نشد. به همین دلیل تقلید و کپی‌سازی از موضوع‌های روان‌شناسی جنگی به طرز گسترده‌ای معمول شد. (بودیلوقا، ۱۹۸۳)

در اتحاد جماهیر شوروی راجع به فناوری روانی [روان تکنولوژی]، روان‌شناسی طبی، روان‌شناسی عمومی و علم روش تدریس تحقیقاتی انجام شد. قبل از جنگ هم چندین موضوع از موضوع‌های روان‌شناسی جنگی از جمله آموزش نیرو، گزینش نیرو، ساماندهی تجارب روان‌پزشکی، بهینه سازی و روشمند کردن آموزش سیاسی برای کارگران و دهقانان در ارتش سرخ، کشف ساختارهای روانی و ویژگی‌های شخصیتی مأموران دولتی و رسته‌های مختلف ارتش، بررسی جنبه‌های منحصر به فرد تجربه نظامی و مطالعه روی ادراک و تشخیص بصری در زمینه استتار و فریب زمان جنگ مورد توجه قرار گرفته بود.

البته بیشترین کار روی کشف پیش ساختار روان‌شناختی، در زمینه هوانوردی انجام شد. این نیازمندی باعث شد که هواپیماهای جنگی اتحاد شوروی در دهه‌های

۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ به سرعت نوسازی شوند. پژوهش‌ها در چند آکادمی و کارگاه روان‌شناسی ویژه انجام می‌شد، گرچه این کار در گروه‌های بزرگ روان‌شناسی (دانشگاهی) نیز جریان داشت. (گلوگین و دیگران، ۱۹۹٦)

جنگ جهانی دوم این پرسش را میان رهبران سیاسی و علمی اتحاد جماهیر شوروی مطرح کرد که روان‌شناسان چگونه می‌توانند در پیروزی بر دشمن کمک کنند. در طول جنگ، چند دانشمند روان‌شناس شوروی از دنیا رفتند که مرگ آنان لطمه‌ای بر دانش روان‌شناسی بود. از جمله آنان می‌توان به بولتنوف، فولکوف، جوسیف، یارمولینکو، لوسیف، لایوبیموف، موزایف، شفارتس، شبلرین و وایفروسی اشاره کرد.

دانشمندی روان‌شناس در شوروی به نام «شیمیاکین» خاطرات خود از دوران خدمتش در سرویس اطلاعاتی ارتش شوروی را ثبت و منتشر کرده است. او ضمن توصیف مشکلات روانی ناشی از بازجویی زندانیان، روشی را برای این منظور پیشنهاد می‌کند. پیشنهاد او عبارت است از به کارگیری استراتژی ایجاد رابطه و حفظ آن بین بازپرس و متهم. منظور وی از این رابطه آن است که بازجو باید به گونه‌ای رفتار کند که برتری اخلاقی او نسبت به متهم برجسته شود. به عبارت دیگر، وقتی متهم احساس کند که بازجو از لحاظ شخصیتی بالاتر از اوست، فرایند بازجویی موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. شیمیاکین اشتباهات کسانی را که در بازجویی به زور متوسل می‌شوند یا از کلمه‌های شیرین استفاده می‌کنند، شماتت می‌کند. (گلوگین و دیگران، ۱۹۹٦)

جنگ باعث شد که روان‌شناسان شوروی به بخش‌های تازه تأسیس در مناطق عقب مانده مهاجرت کنند. برای مثال، «انانیف» (یکی از روان‌شناسان لنینگراد) نقشی مهم در فعالیت‌های مرکز پژوهش‌های اعصاب و روان تازه تأسیس در تفلیس ایفا کرد.

از دیگر مثال‌های مربوط به تجدید سازماندهی در علم روان‌شناسی طی سال‌های جنگ، نیازی به ایجاد واحدی جدید به منظور حل مشکلات روانی مجروحان جنگ (جبهه) بود. در این راستا، «لیوریا» یک آسایشگاه روانی (تیمارستان) در مکانی دور از جبهه جنگ برپا کرد و ده تا سی پژوهشگر امور روانی را به آنجا برد. در جریان جنگ

آنان مدام در جلسه‌هایی که برگزار می‌کردند دستور کار روان‌شناسان را به تناسب اوضاع تعیین می‌کردند.

وظیفه کاربردی روان‌شناسان بازسازی شرایط روحی مجروحان جنگی بود؛ به طوری که بتوانند توان روحی خود را بازیابند و دوباره مانند گذشته بجنگند.

اگر چه در دوران جنگ، روان‌شناسی از متن به حاشیه رفت، اما آن حاشیه‌ها بعدها به مرکزی مهم برای پیشرفت روان‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شدند. در مجموع، مهاجرت داخلی یا خارجی روان‌شناسان، نقشی مهم در رشد و بالندگی روان‌شناسی در جهان ایفا کرد.

«بوریس تیبلوف» (۱۹۸۵) که یک روان‌شناس فیزیولوژیست بود، سلسله پژوهش‌های مهمی را در طول جنگ ـ و نیز پس از جنگ ـ انجام داد. او کانون توجه‌اش را به خصوصیات شخصیتی در افسران عالی رتبه ارتش سرخ معطوف کرد. علاوه بر این، وی پیشرو و پیشاهنگ تحقیقات روس‌ها، در زمینه «هوشمندی هنگام کار» بود. وی تحقیقاتش را به زعم خود با انگیزه کمک به مبارزات ملت [خلق] خویش انجام می‌داد. از این رو، کارهایش از لحاظ نظری اهمیت زیادی دارد. روش تیبلوف به برخی مسائل مهم روانی (مثل چگونگی بررسی توان‌های عقلی و اندیشه عملی) مربوط است.

عنصر اساسی در پژوهش تیبلوف، «مطالعه درباره میزان استعداد» فرماندهان بود. به عقیده او، عقل و اندیشه یک فرمانده نظامی، بهترین مثال برای تعیین میزان «هوش‌مندی کاری» است. به اعتقاد وی، مطالعه روی عقل و اندیشه یک فرمانده نظامی، نه فقط به شناسایی اهداف فرمانده نظامی منجر می‌شود بلکه از آن رو که وظایف عقلی فرمانده را نیز معین می‌کند، ارزش علمی دارد. بر اساس مطالعات وی، یک فرمانده نظامی کارآمد باید دارای چند ویژگی از جمله عقل و اندیشه استوار، توان تصمیم‌گیری خوب در وضعیت بحرانی، توان بیان نظرات در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط، توان تحلیل روشمند و منظم برای ارزیابی مستقل و محکم درباره هر موقعیت، استعداد تصمیم‌گیری‌های آسان و مشخص مبتنی بر اطلاعات پیچیده و وسیع، مهارت در

تصمیم‌گیری در موقعیت‌های غیرثابت و غیرشفاف، توان خطرپذیری، جسارت‌پذیری و جرأت عقلی برای گذر از شک و تردید و در این حال برخورداری از همت و دورنگری و احتیاط، توان انتقاد از خود، توان برنامه‌ریزی راهبردی و مرحله‌ای، توان وفق دادن خود با موقعیت‌های زود گذر و در این حال دقت در اجرای منظم برنامه‌ها، توان گمانه‌زنی برای پیشروی و عکس‌العمل دشمن و سرانجام تأثیرات نبرد به نفع نیروهای خودی و داشتن مفاهیم مبتنی بر هوشمندی و تجربه‌های سرشار. (گلوگین، ١٩٩٦)

علاوه بر موارد بالا، تحقیقاتی روی ادراک حسی انجام گرفت. هدف این تحقیقات نه تنها تأمین نیازهای جنگ، بلکه استفاده از نتایج آن به عنوان منطق روان‌شناسی در شوروی بود. این تحقیقات بر اساس نظریه لنین درباره انعکاس انجام شد. لنین بر این باور بود که «احساس در اثر تأثیرپذیری از حقیقتی حسی و واقعی (محیط مادی) در نظام حواس انسانی پدید می‌آید». او در این باره احساس را «نقطه اصلی و شروع معرفت و شناخت» تلقی کرده است. به نظر لنین، تنها با چنین احساسی است که فرد می‌تواند جهان را بشناسد. از این رو، در زمان جنگ، عمده پژوهش‌های روان‌شناختی در زمینه حواس (سمعی و بصری و لمسی) انجام شد. در این دوران، پروژه‌هایی تحقیقاتی به منظور سنجش شنیدن صداهای بلند و کوتاه به اجرا در آمد. در این هنگام هدف تحقیقات، شناسایی جایگاه صوت و درک موسیقایی در انسان بود.

پژوهش‌ها نشان داد که حساس بودن شنوایی؛ مبتنی بر چند حالت از جمله آموزش حرفه‌ای برای تشخیص صداست. نتایج این تحقیقات برای نظامیان جالب بود. از جمله آنان دانستند اگر صدای موتور هواپیما قدری تغییر کند، خلبانان فوراً متوجه می‌شوند. لذا افراد را به گونه‌ای آموزش دادند تا صداهایی که بر اثر فعالیت دشمن در جبهه طنین‌انداز می‌شود، شنیده و تشخیص دهند.

تیبلوف که فارغ التحصیل دانشگاه مسکو بود، در سال ١٩٢١ آموزشگاهی جنگی را برای استتار ساختمان‌ها راه‌اندازی کرد. وی هم‌چنین از ١٩٢٩ تا ١٩٦٥ در چند مرکز

تحقیقاتی ارتش سرخ شوروی فعالیت کرد و مقاله‌های ممتازی درباره کاربرد رنگ‌ها برای استتار ساختمان‌ها در چند مجله روان‌شناسی جنگی منتشر کرد. وی هم‌چنین تحقیقاتی درباره مشکلات نور و قدرت دید در معماری انجام داد. علاوه بر این، وی تحقیقات ریشه‌داری درباره روان‌شناس جنگ در اتحاد جماهیر شوروی در زمان جنگ دوم جهانی انجام داد. (سوزن، ۱۹۸٤)

یکی از چالش‌های فرا روی روان‌شناسان روس پس از ورود اتحاد جماهیر شوروی به جنگ جهانی دوم این بود که جنبه‌های روان‌شناختی کاربرد رنگ را در ساختمان‌ها مشخص کنند. به همین منظور، پروژه تحقیقاتی بزرگی درباره روش‌های استتار ساختمان‌های شهر لنینگراد آغاز شد. در این پروژه شماری از روان‌شناسان و معماران همکاری داشتند. برای استتار صحیح ساختمان‌های شهر لازم بود که ظرافت‌های ادراک بصری برای استتار ساختمان‌ها از چشم دشمن لحاظ شود.

در پایان ماه آگوست ۱۹٤۱ اجرای پروژه تحقیقاتی آغاز شد و در فصول پاییز و زمستان همان سال با وجود مشکل زمان و پیچیدگی این پروژه، تجربه‌های حاصل شده دستمایه اقدام برای استتار ساختمان‌های بلند و آسمان‌خراش‌های شهر لنینگراد شد. کار به صورت شبانه روزی ادامه داشت و تدابیر لازم برای تمامی پروژه‌های ساختمانی که قبل از جنگ شروع شده بود، اعمال شد.

تحقیق بر این فرضیه نظری تأکید داشت که رنگ قابل ادراک بصری، با دیگر عوامل (مثل دور بودن یا نزدیک بودن، زاویه و غلظت رنگ) سوژه بی‌ارتباط نیست. هم‌چنین درجه رنگ ساختمان در جایی که ناگهان رنگ دیگری شروع می‌شود و میزان شدت و کاهش رنگ ـ که در درک یک نوع رنگ خاص تأثیر دارد ـ بر نحوه دید موثر است.

علاوه بر رنگ، عوامل دیگر نیز می‌تواند در شرایط طبیعی دید فرد را کم یا زیاد کند. مثل شکل جسم و نرم یا زبر بودن آن، حتی حجم و کمیت و نیز ترتیب قرار گرفتن سوژه‌های بصری و خصوصیات کلی زمین شناسی. محققان روس نتیجه گرفتند که رنگ خاکستری به میزانی زیاد، خاصیت استتار دارد؛ هر چند که سوژه بصری کاملاً از عرصه

ادراک مخفی نمی‌گردد و رنگ خاکستری به تدریج محو و متلاشی می‌شود. محققان هم‌چنین به این نتیجه رسیدند که در مسافت‌های دور، مظهر طبیعی رنگ خاکستری بیشتر می‌شود، اما غلظت رنگ سبز کاهش می‌یابد. (گیلین، ۱۹۹۶)

با توصیه‌هایی که روان‌شناسان برای استتار ساختمان‌های لنینگراد از دید دشمن ارائه دادند، «انجمن اجرایی دانشسرای اقتصاد داخلی شوروی» اقدام به رنگ‌آمیزی منطبق با «بک گراند» (پس زمینه) طبیعی سوژه‌های واقعی جهان روی ساختمان‌ها کرد. هم‌چنین، طبیعی‌دانان شوروی پیشنهاد کردند با کشت گیاهانی مناسب، کار استتار از چشم دشمن را کامل‌تر کنند. معماران شوروی نیز روش‌هایی برای پوشاندن مجسمه‌ها به کار بردند. متخصصان برق نیز مقداری از جرقه‌های قابل دید ترامواها یا واگن‌ها را کم کردند. (سوبولیوف، ۱۹۹۶ کتابی به قلم گیلین و دیگران، ۱۹۹۶)

کار استتار ساختمان‌ها با جنب و جوش بسیار انجام می‌شد؛ به طوری که در لنینگراد، همه از انجام آن اطلاع داشتند. گفته شد که بسیاری از نقاط شهر از جمله «گنبد اسحاق» استتار شد. به نظر من، عملیات استتار کاربردی عالی از ظرفیت‌های روان‌شناسی جنگی بود.

روان‌شناسان شوروی به روشنی ثابت کردند که برای مخفی کردن مظاهر برجسته شهر یا منطقه باید مسائل روان‌شناسی لحاظ کنند. تلاش آنان تنها به حفظ «پالمیارای شمالی» به عنوان شهری زیبا در لنینگراد محدود نبود، بلکه پیشنهاد کردند ترکیب رنگ‌ها به نحوی تغییر کند که حتی بدیهی‌ترین اهداف جنگنده‌ها و هم‌چنین نقاط در دسترس دیده‌بانان توپخانه دشمن را نیز مخفی و استتار کند؛ مثل اماکن تجمع نیرو و تسلیحات نظامی و محل استقرار هواپیماهای پدافندی. به هرحال، محققان روس در نظام روان‌شناسی عمومی و قوانین تشخیص رنگ‌ها به کشف جدیدی دست یافته بودند.

ارزیابی «آنانیف» (۱۹۴۳) درباره پروژه‌های تحقیقاتی یاد شده چنین است: «ما این کار تحقیقی را نه به دلیل اهمیت کاربردی و فوری آن برای شهر، بلکه به این دلیل انجام دادیم که این تحقیق در رابطه با نظر روان‌شناختی ادراک در فضا اهمیت زیادی دارد. (فراموش نکنیم که قبل از همه کشورهای جهان، شوروی‌ها در رابطه با تحقیقات

فضایی کارهای بزرگی کرده بودند). «اسپوتینک» بهترین دلیل این مدعاست. این سفینه، مثالی ممتاز در اختراع و نوآوری جاه‌طلبانه انسان محسوب می‌شود که حتی توجه روان‌شناسان امریکایی را به خود جلب کرد (البته گیل فورد، سخنرانی مشهوری برای اتحادیه روان‌شناسان امریکا در خصوص کوچک شمردن و نادیده گرفتن این ابداع انجام داد).

روان‌شناسی و جنگ در امریکا

دخالت روان‌شناسی در جنگ ـ به ویژه در امریکا ـ در چند کتاب تاریخ نگاری شده است؛ از جمله کتابی به قلم سه دانشمند («بری» ــ ۱۹٤۸، «فلاناگان» ــ ۱۹۵۲؛ و «مایار» ـ ۱۹٤۳) که جزو منابع تحقیق حاضر است. مروری مفصل نیز در این باره در مجله روان‌شناسی (به سردبیری «برات» ـ ۱۹٤۱) آمده است. علاوه بر این، «فاناگان» نیز در سال ۱۹٤۸ تحقیقی را درباره جایگاه روان‌شناسی در علوم تربیتی انجام داده است. «اهلانار» (۱۹۷۷) و «اریما» (۱۹۸۳) کارهایی در این باره انجام داده و «بری» نیز در ۱۹٦۲، تحقیقات میدانی مفصلی درباره روان‌شناسی جنگ انجام داد. «کرافورد» (۱۹۷۰) و «بریان» (۱۹۷۲) نیز همین کار را کردند.

امریکا در ششم آوریل ۱۹۱۷ به جنگ جهانی اول وارد شد. در همان زمان، چند دانشمند معروف در دانشگاه هاروارد برای بحث درباره نحوه استفاده از روان‌شناسی در جنگ دور هم جمع شده بودند. موضوع بحث آنان مقولاتی از جمله گزینش، آموزش و انگیزش در زمینه‌های مختلف جنگ بود.

آن هنگام، دانش روان‌شناسی در امریکا ۲۵ ساله بود. اتحادیه روان‌شناسان امریکا نیز در مجموع ۳۳٦ عضو داشت. تلاش روان‌شناسان در جنگ جهانی اول، نخستین اقدام نوین برای استفاده از علم در حل مشکلات جنگی بود. در سال ۱۹۱٦، فرهنگستان ملی علوم در امریکا، «شورای ملی پژوهش برای ساماندهی پشتیبانی‌های جنگی» را تأسیس کرد. در این شورا کمیته‌ای روان‌شناسی به ریاست «روبرت یارکیس» تشکیل شد. سپس

چند کمیته برای تحقیق در مسائل جنگ تشکیل شد که نخستین آنها کمیته «روش‌های گزینش» بود.

در این رابطه، چهار هزار داوطلب برای ارتش و نیروی دریایی مورد سنجش و گزینش قرار گرفتند. روان‌شناسان برجسته‌ای مثل ترندیک، تیرستون و اوتیس در کمیته مذکور حضور داشتند. اما در جریان جنگ جهانی دوم، در رابطه با خدمات روان‌شناسی در جنگ چند جایگاه تعریف شد. برای مثال در سال ۱۹۳۹ واحدی در ارتش ایجاد شد که کارش سنجش افراد برای طبقه‌بندی و توزیع یگان‌های شرکت‌کننده در جنگ بود. در همان هنگام شورای پژوهش ملی، کمیسیونی اضطراری برای روان‌شناسی دایر کرد و در سال ۱۹٤۳ همین کمیسیون در اندازه یک «رسته» با عنوان «رسته روان‌شناسی کاربردی» احیا شد. این رسته بر ۲۱ پروژه تحقیقاتی ارتش و نیروی دریایی در زمان جنگ نظارت می‌کرد.

برنامه‌ای هم برای روان‌شناسی در بخش پدافند هوایی تهیه شد تا در امر سنجش و آموزش ناوبران هوایی همکاری کند (۱۹٤۱). یکی از این پروژه‌های تحقیقاتی بزرگ که در همین دوران اجرا شد، مطالعه روی سربازان بود. حاصل این کار مطالعاتی در چهار جلد با عنوان *بررسی‌هایی در روان‌شناسی اجتماعی جنگ جهانی دوم* منتشر شد. این پروژه، اطلاعات زیادی درباره رویکرد سربازان به ارتش فراهم کرد و توانست کمک مؤثری در ترسیم سیاست‌های جنگی انجام دهد.

نکته دیگر اینکه در سال ۱۹٤۳ نیمی از صفحه‌های *مجله روان‌شناسی* شامل موضوع‌هایی درباره روان‌شناسی نظامی بود. بر اساس آمار بین سال‌های ۱۹٤۳ تا ۱۹٤۵ از هر چهار روان‌شناس امریکایی، یک نفر روی موضوع روان‌شناسی نظامی مطالعه می‌کرده است. (دریسکول و اولمستید، ۱۹۸۹)

چند مشخصه، نیروهای مسلح را از سایر ارگان‌ها متمایز می‌کند:

۱. ارتش رسالتی هدفمند دارد که عبارت است از، حفظ کشور و کسب توان جنگ و تلاش برای پیروز شدن در جنگ. هیچ‌یک از این موارد امور ثانویه نیستند و هر آنچه

در دایره شمول این رسالت نگنجد، جزو امور ثانویه و جانبی است.

۲. طبیعت و حال و هوای ارتش، نظامی‌گری است. محیط ارتش از محیط‌های غیرنظامی جدی‌تر است، زیرا افراد ارتش باید همواره آماده جنگ و مرگ در راه دفاع از کشور باشند. بنابراین، گزینش نامناسب نیرو، ارزیابی و طبقه‌بندی نسنجیده، فقر آموزش و طراحی نامناسب تجهیزات نظامی، همگی می‌تواند مهلک باشد.

۳. برنامه علوم رفتاری مورد اجرا در ارتش دارای جایگاهی ویژه است.

در جنگ جهانی دوم بودجه تحقیقات گزینش و آموزش نیروها به ٤۰۰ میلیون دلار رسید. (رسوایی، ۱۹۸۷) ارتش امریکا علاوه بر به خدمت گرفتن ٦۰۰ نفر پژوهشگر روان‌شناس غیرنظامی که در ارتش و نیروی دریایی و کارگاه‌های نیروی هوایی کار می‌کردند، گروه بزرگی از روان‌شناسان را نیز از طریق قراردادهای تحقیقاتی در دانشگاه‌های امریکا و در صنایع استخدام کرد. بدین ترتیب، روان‌شناسی جنگی قسمتی از بخش‌های مهم جامعه جنگی امریکا به شمار آمد. (دریسکول و اولمستید، ۱۹۸۹)

«ساراسون» (۱۹۸۱) درباره آن دوران می‌نویسد: «علم و روان‌شناسی از موضوع‌های سیاست کلی امریکا شده بود. تصمیم‌سازان کشور فواید عظیمی را از رهگذر تلاش‌های علمی پیش‌بینی می‌کردند؛ زیرا دانشمندان چنین فوایدی را وعده داده بودند.

اگر نگاه جهانی در دو دهه بعد از جنگ جهانی دوم تغییر کرده، بدین دلیل است که اکنون اجتماع به عنوان مقوله‌ای شناخته شده و قابل پیش‌بینی و تأثیرگذار به رسمیت شناخته شده است. به همین دلیل، امروزه فهم و درک عقل انسانی زیرساخت اصلی یک جامعه بهتر محسوب می‌شود.*

«کابشیو» (۱۹۸٦) می‌گوید: «جنگ جهانی دوم مهم‌ترین رویداد در تاریخ اجتماعی برای علم روان‌شناسی امریکایی بود».

جنگ جهانی دوم علم روان‌شناسی را به صورت یک حرفه متحدالشکل درآورد. در

---

* در این جمله، نتیجه‌گیری بر آن است که پیشرفت روان‌شناسی باعث پیشرفت جامعه‌شناسی و در نتیجه تغییر نگرش جهانی شد. م.

این حال به صورت روشمند و علمی هم پیشرفتی عجیب کرد. در واقع، اعتقاد به روش علمی در روان‌شناسی مورد قبول همگانی قرار گرفت.

«هیگمارت» می‌گوید: «برای روان‌شناسان فرصتی پیش آمد که با هم کار کنند و سازمان‌های پژوهشی مستقلی را پس از جنگ به وجود آورند. پس از آنان، دیگران نیز آکادمی‌های مشابهی در دانشگاه‌ها تأسیس کردند».

«هافمن» و «دیفنباخ» (۱۹۹۲) می‌گویند: «جنگ باعث شد روان‌شناسی توان دافعه را در پردازش اطلاعات بیابد. هم‌چنین الگوهای ورزشی برای فعالیت‌های مؤثر بر «روان چهره شناسی» و قیافه‌شناسی به صورت عام به وجود آمد.»

جنگ جهانی دوم از دهۀ ۱۹٤۰ به بعد، نقش اصلی را در شکل‌گیری اصولی روان‌شناسی داشته و این نقش هنوز هم مؤثر است. روان‌شناسی پس از جنگ در مقایسه با روان‌شناسی قبل از جنگ، منسجم‌تر، محترم‌تر و حرفه‌ای‌تر شده و بیشتر به نیازهای جامعه توجه دارد؛ گرچه سیاسی‌تر هم شده است. (گیلین و دیگران، ۱۹۹٦)

حال و هوای جنگ جهانی دوم اتحادیه روان‌شناسان امریکا را از سطح یک انجمن که صرفاً چند مجله علمی منتشر و در بهترین حالت جلسه سالانه برگزار می‌کرد به سازمانی فعال ارتقا بخشید. اکنون این اتحادیه دارای یک دفتر مرکزی بزرگ است و می‌تواند به نیازمندی‌های شغلی اعضایش پاسخ دهد.

جنگ جهانی دوم، هم‌چنین مرز بین روان‌شناسی آکادمیک و روان‌شناسی کاربردی را نیز درنوردید و اهمیت کاربردهای روان‌شناسی را اثبات کرد. اتحادیه روان‌شناسان امریکا برای ترقی روان‌شناسی کاربردی، تلاش زیادی کرده است. (کابیشو و هلگارد، ۱۹۹۲) «مارکیوس» در سال ۱۹٤٤ در گزارشی نوشت که در امریکا حدود ۳۵۰۰ تا ۸ هزار دانشمند روان‌شناس وجود دارند که ۱۹۰۸ نفر از آنان فوق لیسانس و ۲٦٤۵ نفر دارای مدرک دکترا هستند. از این تعداد ۱۳٦۲ نفر زن و ۳۱۹۱ نفر مرد هستند. هم‌چنین ۱۰۰٦ نفر از آنها در ارتش مشغول به خدمت هستند. وی تصریح کرد: یکی از عرصه‌های مهم برای کاربرد روان‌شناسی در ارتش، موضوع تقویت جنگ، گزینش و

آموزش نیروها، نیروی هوایی و هوانوردی است.

روان‌شناسی هوانوردی در جنگ جهانی اول تأسیس شد. تحقیقات در این زمان توسط «کمیته مشکلات روان‌شناسی هوانوردی» انجام می‌گرفت که زیر نظر «شورای ملی تحقیقات» و با مدیریت «ترندیک» بود. وظیفه این کمیته عمدتاً گزینش خلبان با آزمون‌های روان‌شناسانه بود.

البته استانداردهای جسمی بسیار سخت‌گیرانه‌ای برای کاندیداهای خلبانی در نظر گرفته شده بود، ولی بیش از نیمی از داوطلبان یا در مرحله گزینش رد می‌شدند یا در آموزش نمره لازم را کسب نمی‌کردند. برخی از خلبانان نیز به دو برابر مدت آموزش معمول نیاز داشتند. مدت آموزش خلبانی بین ۱۰ تا ۵۰ ساعت بود. در این مدت سوانح زیادی ـ حتی برای خلبانان آموزش دیده ـ رخ می‌داد. (کمیته گزینش و آموزش هوانوردان، ۱۹٤۲)

در مرحله گزینش، معمولاً آزمون‌های «سایکوفیزیولوژی» با دستگاه مخصوص انجام می‌شد (مثل موج رگیلز) و سنجش عکس‌العمل فرد نیز شامل این موارد بود: اندازه‌گیری نبض و تپش قلب و میانگین تنفس هنگام شلیک گلوله کلت از پشت سر و هنگامی که خلبان در کابین نشسته است. معمولاً کسانی که در این آزمون انفعالات زاید یا زیاد داشتند، رد می‌شدند. در این زمینه، تحقیقات مختصری هم انجام گرفته بود و این‌گونه گزینش‌ها را به مهارت‌های پروازی مرتبط می‌کرد.

در پایان جنگ جهانی اول این تلاش‌ها متوقف شد تا جایی که حتی در آستانه آغاز جنگ جهانی دوم حجم برنامه تحقیقات روان‌شناسی درباره هوانوردی تقلیل یافت. اما استثنا در این زمینه، تلاش‌های یک روان‌شناس امریکایی به نام «دوکاری» بود که در جنگ اول جهانی خلبان بود و «کارگاه روان‌شناسی هوانوردی» را در سال ۱۹۲۰ در دانشگاه «اوهایو» تأسیس کرد.

در سال ۱۹۳۹ مسئولان هوانوردی غیرنظامی امریکا «کمیسیون گزینش و آموزش خلبانان» را در شورای ملی تحقیقات تشکیل دادند تا به این وسیله مطالعاتی روی هوانوردی غیرنظامی انجام دهند. مدتی بعد، این تحقیقات و مطالعات دامنه گسترده‌تری یافت و شامل

هوانوردی نظامی نیز شد. دلیل این امر آن بود که در ارتش امریکا (طی سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹٤۰) سالانه ۳۰ هزار خلبان آموزش می‌دیدند.

طرح‌های روان‌شناسی هوانوردان توسط یک روان‌شناس به نام «جان فلاناگان» اداره می‌شد. در این طرح، خلبانان و کادر ناوبری هوایی شامل تیربارچی هواپیما، کادر پرواز، متصدیان رادار و مهندسان پرواز، تحت آموزش قرار می‌گرفتند. اجرای این برنامه به روان‌شناسی مهندسی نیز تسری یافت و تحقیقات فیزیولوژیک و پژوهش‌های عملکرد انسانی که در ارتباط با هوانوردی در جنگ جهانی اول انجام گرفته بود، توسعه یافت.

«آرمسترانگ» در سال ۱۹۳۵، کارگاه پژوهش‌های فیزیولوژیک را تأسیس کرد و یک شعبه روان‌شناسی هم در کارگاه پزشکی هوانوردی در سال ۱۹٤۵ تأسیس شد. خلبانان در جنگ جهانی اول به طور متوسط با سرعتی معادل یک صد مایل در ساعت پرواز می‌کردند، اما سرعت هواپیماهای کنونی بالغ بر دو هزار مایل در ساعت است.

امروزه خلبانان، بخشی از یک سیستم هوانوردی پیچیده و چند جانبه به شمار می‌آیند، زیرا هزینه‌های کلانی برای آموزش آنان صرف شده و محیط هوانوردی نیز حالتی پیچیده یافته است؛ بنابراین، گزینش و آموزش خلبانان جزو اولویت‌هاست. در نیروی هوایی سالانه ۱٦۰۰ خلبان جدید و ۷۵۰ کادر ناوبری هوایی تربیت می‌شوند که این کار هزینه هنگفتی در بردارد. برای مثال در آموزش یک خلبان FB111 حدود ۱/۳ میلیون دلار و برای تربیت یک کادر ناوبری پرواز این هواپیما حدود هفتصد هزار دلار هزینه می‌شود.

پژوهش‌های روان‌شناختی و فیزیولوژیک مرتبط با هوانوردی از جنگ اول جهانی در جریان است و «گریگوری»، «رازردان» و «پرووان»، ۹۲ مأخذ متعلق به سال ۱۹۱۸ و ٦۲٦ مقاله تحقیقی مربوط به روان‌شناسی هوانوردی را نیز معرفی کرده‌اند. (رازردان و پرووان، ۱۹٤۱)

شمار روان‌شناسان فعال در ارتباط با پروژه گزینش در هوانوردی در سال ۱۹٤۲ حدود ۵۰ نفر بود، اما در سال بعد، ۸۵ روان‌شناس هوانوردی در نیروی هوایی امریکا و ۳۰۰ نفر نیز به عنوان دستیار روان‌شناس در همان نیرو مشغول کار بودند. در پایان

جنگ، برنامه روان‌شناسی هوانوردی ۲۰۰ افسر، ۷۵۰ سرباز و ۵۰۰ غیرنظامی را در خدمت خود داشت. (لانیار، ۱۹٤۹)

داوطلبان آموزش خلبانی نظامی موظف بودند، ضمن گذراندن آزمون‌های جسمی، امتحان‌های درسی و آزمون روان‌شناسی را نیز با موفقیت بگذرانند. در واقع پس از عبور از این مراحل بود که تصمیم نهایی درباره موافقت با ورود داوطلبان به شغل خلبانی اتخاذ شد. نتایج امتحانات فرد پذیرش شده تعیین می‌کرد که آیا او برای خلبانی مناسب است، یا برای ناوبری هوایی یا به عنوان متخصص پرتاب بمب. آزمون‌های روان‌شناسی در حداقل ۲۰ مورد انجام می‌شد که عبارت بودند از: هوش، داوری، لیاقت، هوشیاری، قدرت دید، سرعت انتقال، شخصیت و مزاج و علاقه‌مندی‌ها، تعادل دید و حرکت. علاوه بر این، امتحان‌های دیگری نیز نظیر میزان استعداد خلبان، میزان استعداد متصدی پرتاب بمب و میزان استعداد ناوبر هوایی از داوطلبان گرفته می‌شود.

فرایند بهینه‌سازی و تکمیل آزمون‌ها در طول سال‌های جنگ انجام شد؛ گو اینکه نباید از خاطر برد که آموزش‌ها تنها مختص خلبانان و ناوبران نبود، بلکه به کبوتران نیز برای هدایت بمب آموزش داده می‌شد.

اسکینر و آموزش کبوتر برای هدایت بمب

«اسکینر»، دانشمند روان‌شناس امریکایی و شاگردانش با کسب چند تجربه توانستند مفهوم رفتار اجرایی را اثبات کنند. آنان دو نوع رفتار را از یکدیگر تمییز دادند و به آنها «رفتار واکنشی» و «رفتار اجرایی» گفتند. کلمه «اجرایی» از آن جا گرفته شد که یک فرد آموزش دیده در رفتار اجرایی‌اش، مبادرت به انجام کار یا اقدامی خاص در محیط پیرامونی خود می‌کند. مثلاً فرد به سوی تلفنی می‌رود که در حال زنگ زدن است و گوشی را برمی‌دارد. این، عملی اجرایی است که فرد را به سوی مکالمه تلفنی رهنمون می‌کند. شرطی کردن فرد برای این اقدام، به این صورت است که این کار، رابطه بین «کنش» و «واکنش» را تقویت کند؛ بدین ترتیب که «واکنش» در پی «کنش» بیاید.

قسمت اعظم رفتار انسان را می‌توان اجرایی خواند؛ نظیر چرخاندن کلید در قفل، راندن خودرو، نوشتن نامه، صحبت با دیگران و ... .

این نوع رفتار، محرک غیرشرطی ندارد (آن طور که در شرطی کردن «پاولوف» دیده‌ایم)، ولی به محض آنکه رفتار یا اجرای مطلوب را از فرد مشاهده کنیم، می‌توانیم آن را طبق اصل رفتار اجرایی تقویت کنیم. این تجربه ساده، دریچه‌ای به مطالعات بیشتر درباره تأثیر محیط بر رفتار گشود. اسکینر از این رهگذر عبارت مشهور خود را بیان کرد که: «رفتار محکوم نتایج خویش»؛ یعنی نتایج محیطی در پی انجام یک رفتار مشخص از سوی فرد بوجود می‌آید. (عدس و توق، ۱۹۸۹)

طبق نتایجی که بررسی قبلی اسکینر نشان داده بود، ما راجع به ایده‌ای به نام فرد «عجیب رفتار» صحبت خواهیم کرد که به تعبیر او شاید چیزی مثل رفتار «دیوانه‌وار» باشد. البته این ایده مناسب‌تر است، چون برخاسته از خیال روان‌شناختی است.

اسکینر (۱۹۶۰) که یکی از مشهورترین‌ها در تاریخ علم روان‌شناسی است، در جنگ جهانی دوم سعی کرد از توان «راه‌یابی» در کبوتران استفاده کرده و آنها را برای هدایت بمب تربیت کند. وی این کار را طی یک پروژه تحقیقاتی موسوم به «پروژه کبوتر» دنبال کرد و اینکار در کارگاه تحقیقاتی نیروی دریایی انجام شد. او نقش بزرگی را در تحقیقات روان‌شناختی با مطالعه روی کبوتران و رفتار آنها ایفا کرد و جعبه کبوتر وی شهرتی بسیار یافته بود.

احساس قوی در حیوانات باعث شد تا انسان همواره در پی استفاده از توان حسی آنها باشد. شاید قدرت شنوایی یک سگ نگهبان، قوی‌تر از صاحبش باشد و وقتی هم که صاحبش در خواب است، سگ صداها را می‌شنود. گفته می‌شود، انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول از پنگوئن‌ها برای کشف و شناسایی زیردریایی دشمن استفاده می‌کردند. پنگوئن‌ها طوری تربیت شده بودند که اگر زیردریایی آلمانی بود، به دنبال آن می‌رفتند. انگلیسی‌ها، سگ‌های آبی را به گونه‌ای تربیت کرده بودند که با جویدن کابل‌های زیر دریا آنها را از بین می‌بردند یا سیم اتصال مین‌ها را قطع می‌کردند. سوئدی‌ها هم فُک‌ها را برای

منفجر کردن زیردریایی‌ها تربیت کردند.

حیوانات دارای خصوصیتی هستند که آنها را برای کشف اجسام یا ارسال علایم، برتر از دستگاه‌های ساخت بشر قرار می‌دهد. حتی به کارگیری آنها در رابطه با مواد منفجره یا برضد اهدافی که باید در زمین، هوا و دریا منهدم شوند، مقرون به صرفه‌تر است. بدین ترتیب، سیستم‌های هدایت بمب با استفاده از حیوانات و بهره‌مندی از حواس آنها و ادراکی که از علایم برضد اهداف مورد نظر دارند، توسعه یافت، زیرا حیوانات توان درک و پاسخگویی به اشعه‌های مرعی و نامریی و پارازیت‌ها و نیز امواج راداری و غیره را دارند.

پروژه آموزش کبوتران در جنگ جهانی دوم آغاز شد. در سال ۱۹۳۹ شهر ورشو بمباران شد و کبوتران به عنوان وسیله‌ای جدید و هولناک در جنگ ظاهر شدند. پس باید «پروژه کبوتر» را در پرتو این سابقه تحلیل کرد. «پروژه کبوتر» پژوهشی برای تربیت کبوتران بود تا بمب‌ها را در هوا و زمین هدایت کنند. در واقع، این تدبیر روشی دفاعی در برابر هواپیماهای مهاجم بود.

هنگامی که موازنه بین تسلیحات آفندی و پدافندی تغییر کرد، این سیستم نخست درباره بمب‌های هوا به زمین آزمایش شد. این پروژه «پلیکان» خوانده شد. در بهار ۱۹۴۰ در دانشگاه «مینه‌سوتا» آزمایش روی توان راهیابی و هدایت کبوتران به سوی اهداف به وسیله اهرمی متحرک انجام شد. ترتیب کار به این شکل بود که کبوتر را زیر یک سرپوش گذاشتند به گونه‌ای که می‌توانست از ظرفی که جنب آن سرپوش بود دانه بخورد و با حرکت دادن سرخود در جهت مناسب، سیستم کنترلی را به کار اندازد. به این ترتیب، کبوتران را به گونه‌ای تربیت کردند که می‌توانستند خود را به هر هدفی برسانند. هم‌چنین آنها آموختند بدون توجه به هر چیز دیگر خود را به اهدافی در زمین یا دریا برسانند. برای مثال، به صورت مصنوعی ابر یا آتش توپخانه در سر راه کبوتر درست می‌کردند که کبوتر آنها را ببیند، ولی مقصد خود را از یاد نبرد و به هدف‌های فرعی که در برابرش پیدا می‌شود، توجه نکند. محققان دریافتند که کبوتر می‌تواند بمب را به چهار راهی در خیابانی خاص در نقشه هوایی یک شهر حمل کند.

اسکینر می‌گوید: «با توجه به محدودیت‌های حفاظتی و امنیتی، روش علامت‌دهی سیستم کنترلی پروژه «پلیکان» نمره‌هایی بسیار عادی گرفت، چون در دماغ پلیکان جای کافی برای سه کبوتر (هر یک با عدسی و دیش مخصوص به خود) وجود دارد و می‌توان از این طریق، به آسانی یک شبکه ارسال علایم ایجاد کرد. اما هنگامی که بمب باید روی دو کشتی در دریا انداخته شود، تضمینی نیست که هر سه کبوتر به سوی همان کشتی بروند، چون شاید دو کبوتر به اتفاق جهت‌گیری کنند و در نتیجه، سومی هم همین ایده غلط را دنبال کند و طبق اصل حمایت از رخداد مناسب، کبوتر دنباله رو به سوی رویکرد و ایده غالب خواهد رفت. وقتی سه کبوتر روی یک کشتی عمل کنند، هر تصور و خطایی قابل پیگیری و تصحیح بی‌واسطه است.

وقتی دستاورد آلمانی‌ها در زمینه هدایت بمب فاش شد، پروژه اسکینر درباره آموزش و تربیت کبوتران نیز از لحاظ دفاعی مهم جلوه کرد و از این رو در کارگاه پژوهشی نیروی دریایی امریکا در واشنگتن مطالعه دقیق‌تری درباره واکنش کبوتران انجام شد. به عنوان مثال، مطالعه‌ای روی میانگین «نوک زدن»، میانگین «خطا» و میانگین «اصابت ضربه به هدف» انجام و نتایج آن در حالت‌های مختلف ثبت شد. هم‌چنین، قابلیت ردیابی کبوتران شبیه به روش‌هایی که در مورد «روبات» انجام می‌شود، مورد تحلیل قرار گرفت. هم‌چنین آزمون‌های «درک و فهم» و نیز مواردی که قابل همسان‌سازی با یکدیگر بود، در کانون توجه قرار داشت.

در این قسمت در یک نمونه خاص مقایسه‌ای بین اسکینر و روان‌شناسان عرب انجام می‌دهم: روان‌شناسان غربی تلاش کرده‌اند که در قرن بیستم حیواناتی مثل سگ، پنگوئن، سگ آبی و فُک را تربیت و از بهره هوشی و قدرت حسی آنها (چون از حس انسان‌ها قوی‌تر است) در خدمت به اهداف مختلف استفاده کنند. در آثار برجای مانده در ادبیات و فرهنگ عربی و اسلامی که مربوط به ده‌ها قرن پیش است، درمی‌یابیم که گذشتگان ما به هوشمندی حیوانات پی برده بودند. مثلاً «جاحظ» [ادیب معروف عرب] در تعریف جایگاه «معرفت» و «فطرت» در حیوانات می‌نویسد: «خداوند گونه‌هایی از

معرفت و شناخت را در حیوانات به ودیعه نهاده و قابلیت‌هایی عجیب نیز در وجود آنها ایجاد کرده است، برای مثال، حنجره حیوانات را به ایجاد انواع نغمه‌های موزون و صداهای خوش آهنگ و صوت طرب‌انگیز یا غم‌انگیز قادر ساخته است. پس بنگر که چگونه به همان اندازه که ابزار به حیوان داده، به همان میزان نیز باب معرفت و آگاهی را برآن گشوده و بنگر که چه احساس لطیف و چه صناعت بدیعی را در وجود حیوانات نهاده که برای داشتن آن به هیچ تربیت و تعلیم و تأدیب و تصحیح و تمرین و تحصیلی نیاز ندارند. حیوانات به خودی خود و به اندازه توان فطری خویش چنان به صورت بدیهی و بی‌مقدمه، قادر به ابراز این هنرها هستند و چنان «ابتدا» و «وقف» در ادای نغمه‌ها را رعایت می‌کنند که مسلط‌ترین اندیشمندان و فیلسوفان نیز توان انجام آن را ندارند. حتی سرآمد آدمیان خوش احساس و جامع جمیع توانایی‌ها هم که قدرت اقدام درباره هر کاری را دارد و قادر است در هر امری پیشگام باشد، از انجام خود به خودی بسیاری از آن حرکت‌ها و نغمه‌ها عاجز است».

شاید اسکینر خواسته است از هوشمندی کبوتران به ویژه قابلیت «راه‌یابی» بهره‌برداری کند. جاحظ در این باره نیز ملاحظات ارزشمندی را بیان کرده است: «حتی اگر کبوتر را در شب به سوی مقصد بفرستند از طریق ستارگان راه خود را می‌یابد».

وی می‌افزاید: «کبوتر، «راهیابی» را خوب بلد است و نشانه‌شناسی در راه را هم خوب انجام می‌دهد. قدرت حافظه و یادآوری کبوتر ثبات دارد و قادر است هر جا که باشد خود را به پرورش دهنده‌اش برساند* و نیز به موطن خود الفت و کشش دارد. کبوتر در زمان پرواز، راه خود را با مشاهده رودخانه‌ها و دره‌ها و مسیر پیچش آب و سمت و سوی وزش باد و جایگاه خورشید در آسمان می‌یابد ... و نیز دلیل آنکه کبوتر به یاری عقل و معرفت و اندیشه و از راه معنی، مسیریابی می‌کند، آن است که به تدریج و تحت آموزش‌های مستمر آموخته است که به سوی مقصد خویش برود و در آن جا فرود آید. (الحیوان، جلد ۳، صص ۲۱۵ ـ ۲۱٤)

---

* در اصطلاح عامیانه فارسی، این نوع کبوتر را «جلد» می‌گویند. م

الدمیری نیز ملاحظات جاحظ را تأیید می‌کند و درباره هوش کبوتر می‌نویسد: «کبوتر پرنده‌ای مشهور است که روش یافتن وطن خویش را از مسافت‌های دور دست می‌داند و از همه پرندگان باهوش‌تر است. کبوتر قبل از پرواز، علامت یابی می‌کند تا بتواند به وطن خود بازگردد».

پروفسور «مالک بدری» (۱۹۷۹) نیز می‌نویسد: «عرب‌های قدیم، همه رفتارشناس بوده‌اند و هزاران سال پیش از آن که اسکینر (صاحب مکتب رفتارشناسی) متولد شود، از این فن آگاهی داشته‌اند».

این سخن پروفسور بدری نشانگر تأثیرگذاری فن عرب‌هاست که ما آن را «تربیت بازهای شکاری» می‌نامیم. در واقع، این کار یکی از پیشرفته‌ترین جنبه‌های روان‌شناسی حیوانات است. باید سهم میراث علمی برجای مانده از عرب‌ها و مسلمانان در مطالعه روی رفتار حیوانات را در این فن جست‌وجو کرد. قصد من از این مثال‌ها و توانایی اعراب در روان‌شناسی حیوانات آن است که اگر چه اعراب پیش‌تر از غربی‌ها به این فن دست یافته بودند و نیز به رغم اینکه غربی‌ها چنین فنی را در قرن بیستم به دست آوردند، اما هرگز عرب‌ها نتوانسته یا نخواسته‌اند از تجربه‌های خود در روان‌شناسی وزین بهره‌مند شوند؛ حال آنکه دانشمندان قدیم ما در مطالعه روی رفتار حیوانات و درک ویژگی‌های رفتاری کبوتران برای راه‌شناسی و نیز قدرت دید بصری سگ‌ها پیش قدم بوده‌اند، ولی این تجربه‌ها در روان‌شناسی نوین جهان عرب هرگز به کار نرفته است.

چرا اسکینر تلاش کرد در جنگ جهانی دوم از کبوتران برای هدایت بمب‌ها استفاده کند اما روان‌شناسان عرب درصدد تربیت کبوتر یا بازهای شکاری برای هدایت بمب علیه مواضع دشمنان نیفتادند؟ چرا عرب‌ها فقط بازها و پرندگان را برای رفتن به شکار تربیت کردند و از آنها در راه اهداف استراتژیک بهره نبردند؟ چرا اسکینر از کبوتر که سمبل صلح است، در راه جنگ استفاده کرد، اما روان‌شناسان عرب تربیت پرندگان شکاری را در خدمت اهداف جنگی قرار ندارند؟

آیا اکنون قادریم از گذشته عبرت بگیریم؟ آیا اکنون می‌توانیم بفهمیم که «سیطره

نگرش‌های کلان در تلاش روان‌شناسان غربی» یعنی چه و سیطره نگرش‌های خُرد در اقدام روان‌شناسان عرب چه مفهومی دارد؟

اسکینر در سال ۱۹۵٦ درباره روش علمی مورد استفاده خود در فناوری رفتارشناسی مطالبی نوشت و بدین وسیله نظریه‌اش مبنی بر آموزش از طریق اجرا را به طور مدون ارائه کرد. وی در سال ۱۹۵۷ مطالبی درباره تحلیل تجربی رفتار به نگارش در آورد و یک سال پس از آن - یعنی در ۱۹۵۸- درباره «فناوری شکل‌گیری رفتار در قالب اقدام‌های ضبط و کنترل محرک‌ها» کتابی نوشت که بعدها به وفور در کاربردهای تربیتی استفاده شد.

وی آنگاه در سال ۱۹٦۰ مقاله مشهور خود را درباره «کبوتر در پروژه پلیکان» به نگارش در آورد و در آن طرح تربیت کبوتران را برای هدایت بمب‌ها در جنگ دوم جهانی تشریح کرد. چند سال قبل از این یعنی در سال ۱۹٤۸ اسکینر مطلبی درباره «ژیوتوپی؛ جامعه طراحی شده از راه فناوری رفتارشناسی» به نگارش درآورد.

شاید برخی روان کاوان بگویند که او دچار «خودستیزی» بوده و لذا به عالم خیال کشیده شده که در آن هرچیز برحسب طراحی قبلی پیش می‌رود و هیچ نوع ناکامی در آن راه ندارد. اما تحلیل دیگری هم هست که تحلیل وی را معقول می‌داند، زیرا بر این اعتقاد است که تخیل علمی عبارت از اعلان اعتماد به فناوری رفتارشناسی است.

ممکن است گفته شود که این ایده، جنون‌آمیز است، ولی یکی از ایده‌هایی است که اسکینر در باور آن تردیدی به خود راه نداده است. البته کارهای بزرگ اسکینر در پیشبرد روان‌شناسی بدون حمایت و پشتیبانی مالی ممکن نبود. او در تحقیقاتش از پشتیبانی‌هایی برخوردار بود که به کاربردهای راهبردی تحقیقاتش چشم امید دوخته بودند.

روان‌شناسان و دفتر خدمات استراتژیک امریکا

«عدس» و «توق» در کتاب مشترک خود با عنوان *درآمدی بر روان‌شناسی* ابراز عقیده

کرده‌اند که گاهی ما تمام توجه و همت خود را معطوف به سنجش و گزینش افرادی برای تصدی برخی مشاغل خاص می‌کنیم، اما در این میان لازم است که درباره شخصیت‌ها و رفتارهای آنان هرچه بیشتر بدانیم تا بتوانیم افرادی مناسب و لایق را انتخاب کنیم. از جمله روش‌هایی که در این کار مورد استفاده قرار می‌دهیم، چند آزمون موسوم به «آزمون‌های راه‌حل نویسی» است که در آنها، فرد داوطلب را در برابر یک وضعیت فوق‌العاده قرار می‌دهیم که بسیار مشابه اوضاعی است که در شغل آینده‌اش ممکن است با آنها روبه‌رو شود. آنگاه رفتار وی با آن اوضاع را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم و نیز اعمال او را هنگامی که مشغول کار روی موضوع [در آزمون] است زیر نظر می‌گیریم. سرانجام نیز براساس مشاهدات‌مان درباره میزان لیاقت و کارآیی او در تصدی آن شغل داوری می‌کنیم.

این نوع آزمون‌ها در جنگ جهانی دوم در «دفتر خدمات استراتژیک» امریکا بسیار استفاده شد، تا از این طریق، افرادی را سنجش و گزینش کنند که قرار بود وظایف مهمی در جنگ به آنان سپرده شود. (عدس و توق، ۱۹۸٦)

عدس مخالف آمیزش روان‌شناسی با فن جاسوسی است. در مقدمه این پژوهش نیز به این نکته اشاره کردیم، اما معلوم نیست که آیا او می‌داند این دفتر خدمات استراتژیک که وی درباره‌اش سخن گفته، همان دفتری است که سیا از دل آن بیرون آمده است؟

دفتر خدمات استراتژیک در سال ۱۹٤۱ به عنوان یک سازمان در خدمت جنگ ایجاد شد. مؤسسان آن رئیس‌جمهور امریکا و نمایندگان مجلس سنا بودند. وظیفه این دفتر پرداختن به نیازهای ویژه جنگ بود. این نهاد، در نوع خود در تاریخ امریکا بی‌بدیل بود و بعدها در سال ۱۹٤۷ به سیا تبدیل شد. از وظایف این دفتر، انجام پژوهش و تحقیقات در داخل و خارج امریکا بود و باید شبکه‌ای از منابع را برای جمع‌آوری و بررسی اطلاعاتی در خصوص فعالیت‌های دشمن ایجاد می‌کرد؛ به طراحی و انجام عملیات تخریبی و انهدامی برضد دشمن می‌پرداخت، گروه‌های مقاومت را آموزش می‌داد و با پخش برنامه‌های

رادیویی و انتشار بیانیه‌های متعدد، همراه با دیگر روش‌ها به بالا بردن روحیه نیروهای مخفی و سری و نیز کاستن از روحیه دشمن می‌پرداخت.

دفتر خدمات استراتژیک در سال نخست کار خود، بدون آنکه روش منظمی را در امر گزینش نیرو دنبال کند، کار استخدام را آغاز کرد. این دفتر در این باره از روشی که در انگلیس معمول بود، الگوبرداری کرد. دفتر خدمات راهبردی در سال ۱۹٤۳ واحدی برای روان‌سنجی تأسیس کرد. از روان‌شناسانی که در این واحد مشغول به کار شدند، می‌توان به دونالدفیسکی، هنری مورای و رابرت ترایون اشاره کرد. فرد اخیر نخستین کسی بود که دریافت روان‌شناسان چه نقشی را می‌توانند در دفتر خدمات استراتژیک ـ یا به عبارت دقیق‌تر در زمینه جاسوسی ـ ایفا کنند.

هدف اصلی دفتر خدمات استراتژیک یافتن راه‌هایی برای شناسایی شخصیت گزینش شدگان در این سازمان بود. در این حال زمینه ثابت و کافی برای پیش‌بینی فایده‌ای که استخدام این افراد برای سازمان خواهند داشت، ایجاد کند. علاوه بر این، قرار بود کار تصفیه افراد به درد نخور را نیز عهده‌دار باشد. این روان‌شناسان ماهانه ۳۰۰ نفر را مورد ارزیابی قرار می‌دادند و در مجموع، بین ۵۵۰ نفری که ارزیابی شدند، بیست درصد کسانی بودند که طبق توصیه نباید هیچ مأموریتی در خارج از امریکا به آنان سپرده می‌شد و ۲۰ درصد هم کسانی بودند که به دلایل دیگری به مأموریت خارج اعزام نشدند.

عمدهٔ گزینش شدگان در این روند بین یک تا سه ماه در آموزشگاه دفتر خدمات استراتژیک به سر بردند. روش ارزیابی، بر اصول کلی مبتنی بود که بر این اساس مأموریت‌های فرضی گوناگونی طراحی می‌شد تا کارآیی فرد در انجام وظایف شغلی مشابه آن موارد فرضی سنجیده شود. البته سطح و شرایط مشابه برای انجام مأموریت‌ها در صحنه نیز همواره مد نظر بود. (مورای و ماکنون، ۱۹٤٦)

این روش بعداً به یک الگو تبدیل شد، اگر چه «ماکس سیمویت» هم روش‌های گزینشی آلمان‌ها (گزینش افراد جنگی) را که انگلیسی‌ها نیز آن را الگوبرداری کرده

بودند، به آن افزود. هم‌چنین آزمون‌های هوش و فناوری و توانمندی مکانیکی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. ابزارهای حذفی مانند آزمون «رورشاخ» و آزمون درک مطلب هم در دستور کار بود.

افرادی را که قرار بود ارزیابی شوند، در مناطق روستایی و برون شهری جمع می‌کردند. آنان در منازلی خوب و راحت مستقر می‌شدند و فرصت بروز رفتار اجتماعی بین هم‌قطاران و کارکنان به آنها داده می‌شد. گاهی در این منازل به افراد گفته می‌شد؛ «کاملاً راحت باشید و سعی نکنید رسمی باشید». ارزیابی در چهار روز و نیم ادامه می‌یافت و در این مدت افراد به انجام وظایفی خاص از جمله طراحی سریع، پرورش اندام و عضلات با لوازم ورزشی یا بدون آن، پرورش و تعادل افکار و کلمه‌ها و یکسری وظایف دیگر می‌پرداختند. سپس از آنان می‌خواستند با کمک دیگران وظایف خود را باز تکرار کنند. (مورای و ماکنون، ۱۹٤٦)

برای مثال به فردی گفته می‌شد، برای تکان دادن ساقه درختی از بالای در یا دیوار، همکاری کند؛ یا بگوید چگونه از یک جاده مین‌گذاری شده باید عبور کرد یا اتاق یک منبع اطلاعاتی را در منطقه‌ای که توسط دشمن اشغال شده، بازرسی کند. هم‌چنین به عنوان کار انفرادی، از فرد خواسته می‌شد در حالتی که خسته است یک مجموعه کارهای ساختمانی را انجام دهد؛ یا مصاحبه‌ای پرفشار را تحمل کند یا مهارت‌های خود را در تعقیب و مراقبت به نمایش گذارد. از فرد تحت آزمون خواسته می‌شد در وضعیتی «سایکو درامیک» ایفای نقش کند، فرم نظرسنجی «سوسیومتریک» را پر کند، یک کروکی بکشد، یا چهره فردی را ترسیم کند و بگوید که قصدش از کشیدن چهره وی چه بوده و چه نوع شخصیتی را در او می‌خواسته نمودار کند و هم‌چنین درباره او چگونه می‌اندیشد.

علاوه بر اینها، اطلاعات تفصیلی و جزیی درباره بیوگرافی افراد را از او می‌گرفتند. سپس با توجه به اطلاعاتی که گردآوری شده بود، ارزیابی در مورد وی را طبق پارامترهای خاص بیان می‌کردند: انگیزه شخص برای انجام مأموریت‌ها، توان و شور و

اشتیاق وی، هوشمندی شغلی، تعادل انفعالی، روابط اجتماعی، تـوان رهبـری، رازداری، توان جسمی و مهارت فرد در ظاهرسازی و تبلیغات.

ژنرال «دوفان»، ایده‌ای از روان‌شناسان انگلیسی را بـه عاریـت گرفـت و آن را اجـرا کرد. انگلیسی‌ها برنامه‌ای تهیه کرده بودند که عملکرد و کارآیی افسران ارتش انگلسـتان را بر اساس آن پیش‌بینی می‌کردند. دوفان معتقد بـود کـه ایـن برنامـه بـرای اجـرا روی افرادی مناسب است که به تازگی استخدام شده و مرحله آمـوزش را در دفتـر خـدمات استراتژیک می‌گذرانند.

وی پروفسور «هنری مورای» را از دانشگاه «هاروارد» دعوت کرد تا آن سیسـتم سـنجش را در مورد افراد امریکایی اجـرا کنـد. مـورای در سـال ۱۹۳۸ کتـاب مشـهور خـود بـه نـام *اکتشاف‌هایی دربـاره شخصـیت* را منتشـر کـرد. وی در آن کتـاب توضـیح داد کـه چگونـه می‌توان شخصیت افراد را سنجید. او چند منبع شخصـیت را در آن کتـاب ذکـر و توصـیف کرد. (مارکس، ۱۹۷۹)

مورای شهرت خود را هم‌چنین مدیون ارائه نظریه «نیازمنـدی و فشـار» اسـت. او بـرای نخستین بار مفهوم «شخصیت‌شناسی» را مطـرح کـرد و تـلاش‌هـای خـود را بـرای بوجـود آوردن فناوری شخصیت شناسـی شـرح داد. او توضـیح داد کـه چـه مطالعـاتی را براسـاس روش‌های علمی در این باره انجام داده است.

مورای در سال ۱۹۴۳ آزمون «درک مطلب» را ابداع کرد. او که رئیس یک کلینیک روانـی در دانشگاه هاروارد بود، در تأسیس انجمن روانکاوی بوستن نیز مشـارکت داشـت. مـورای هم‌چنین در خلال جنگ جهـانی دوم افـرادی را کـه بـه دفتـر خـدمات اسـتراتژیک ملحـق می‌شدند، مورد ارزیابی قرار می‌داد. از این رو در زمـان ریاسـتش در آن کلینیـک، تحقیقـات خود را در مورد «ارزیابی افراد» منتشر کرد. تألیفات مـورای انـدک بـود، امـا تـأثیری عمیـق برشاگردان و دستیارانش گذاشت بود. در واقع، پژوهش‌های مـورای کاربردهـای مسـتقیم در عالم جاسوسی داشت.

مورای می‌گوید: «جاسوسان به سوی آدم‌های کودن جذب مـی‌شـوند و بیمـاران روانـی

زندگی خود را صرف قصه‌پردازی می‌کنند». روش ارزیابی مورای مخلوطی از روش‌های انگلیسی و آلمانی و نظریه‌های او بود. با این روش، توان فرد در پایداری مقابل فشارها، لیاقت وی برای فرماندهی و دروغ گویی با مهارت سنجیده می‌شود. جالب اینکه شخصیت فرد از راه نگریستن به لباس‌های او سنجیده می‌شود.

مورای ۳۰ سال پس از جنگ هنوز هم درباره این روش، متواضعانه می‌گفت: «روش من فقط به گزینش افراد داوطلب، کمک می‌کند»، در حالی که سران سرویس اطلاعاتی امریکا به نتایج سنجش وی ایمان داشتند. بنابراین، روش مورای در دفتر خدمات استراتژیک تثبیت و ماندگار شد و به وسیله آن منابع جاسوسی امریکایی و غیرامریکایی مورد سنجش قرار می‌گرفتند. این روش، یکی از مشخصه‌های بارز روان‌شناسی امریکایی است، چون نخستین کار نظام‌مندی است که به ارزیابی شخصیت فرد و پیش‌بینی رفتار آینده او می‌پردازد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، موضوع ارزیابی و شخصیت‌سنجی، زمینه جدیدی را در روان‌شناسی گشود و دستیاران مورای نیز مقیاس‌های دیگری را بر آن افزودند. آنان پروژه‌هایی را در دانشگاه‌ها (نخست در دانشگاه کالیفرنیا و سپس در برکلی) راه‌اندازی کردند. دفتر خدمات استراتژیک همواره پیشگام و پشتیبان پژوهش‌ها و نوآوری‌های روان‌شناسی در عرصه نظری و عملی بود و تمامی تلاش‌های تحقیقاتی که سیا طی سال‌های گذشته در رابطه با کنترل افکار و اندیشه‌ها، به کار بسته، از همین مشخصه پیروی کرده است. (مارکس، ۱۹۷۹)

«جان جیتنگر»، جانشین مورای در سال‌های پس از جنگ شد. او اهل «اوکلاهاما» بود. همه هنر و ابتکار او مربوط به ایده‌هایش در رابطه با ایجاد یک دانش محکم برای ارزیابی شخصیت افراد بود. در واقع، او هنگامی در سیا درخشید که توانست شخصیت‌شناسی را برای کنترل افراد به عنوان یک علم جا بیندازد. جیتنگر دفتری را در سیا تأسیس کرد تا روش شخصیت‌سنجی مورای را به صورت نوعی فناوری سامان دهد. روش او بعدها بخش عمده‌ای از عملیات روزانه سیا را تشکیل داد. (مارکس، ۱۹۷۹)

جمعی دیگر از روان‌شناسان که با دفتر خدمات استراتژیک ارتباط داشتند، عوامل

مؤثر در پیشرفت روان‌شناسی پس از جنگ بودند. هنری مورای که شخصیت اصلی روان‌شناسی امریکا پس از جنگ جهانی دوم بود، نقش اساسی را در پیشرفت روان‌شناسی و بهینه‌سازی روش‌های ارزیابی به عهده داشت. او روش آزمون «درک مطلب» را ابداع کرد. شاید فقط «کارل راجرز» از لحاظ اهمیت بر او رجحان داشته باشد. ادوارد تولمات نیز از معروف‌ترین رفتارشناسان نسل جدید بود که مسئول دفتر خدمات استراتژیک شد. چند روان‌شناس اجتماعی نیز مثل دیوید کریش، اجیرتان پالاشی و تئودور نیوکومپ در آنجا عضو بودند که در پیشبرد روان‌شناسی معرفتی، اجتماعی و تجربی پس از جنگ نقش زیادی ایفا کردند. (گلیکین و دیگران، ۱۹۹۶)

گلیگین معتقد بود، یکی از موضوع‌های ساخته و پرداخته شده در امریکای زمان جنگ، نظریه «گیبون» درباره «درک و فهم» بود که در کتاب وی به نام *ادراک بصری جهان* (۱۹۵۰) ارائه شد. همسر وی ـ خانم «الینور گیبون» ـ می‌گوید: «نظریه‌هایی که در رابطه با مشاهده بصری ابراز شده تا حد زیادی برگرفته از تجربه جنگ است». از گیبون خواسته شد که پرسنل نیروی هوایی (خلبانان، ناوبران هوایی و متصدیان رهاسازی بمب) را مورد آزمون قرار دهد؛ به خصوص آزمون درک مسافت. در آن زمان، آزمون‌های مربوط به این موضوع با فرض وضعیت ثابت و ادراک ثابت انجام می‌شد.

گیبون وقت زیادی را صرف تحلیل روی کارآیی ادراکی در زمان نگاه کردن به هدف از درون هواپیماهای در حال پرواز کرد. در این زمینه، نظرها کاملاً عوض شد. نظر روان‌شناسان دیگر هم درباره قدرت دید و بصر تغییر کرد و اهمیت حرکت و چگونگی مشاهده اجسام ثابت در حالی که مشاهده کننده، خود در حرکت است، در موضع بالاتری از نظر تأکید و اهمیت قرار گرفت. بدین ترتیب، این ایده جدید بسیار جدی تلقی شد. به همین دلیل گیبون یکی از معدود متخصصان ـ و از اصلی‌ترین اندیشمندان ـ روان‌شناسی پس از جنگ محسوب می‌شود.

روان‌شناسی شوروی و روان‌شناسی امریکایی‌ها (مشابهت‌ها و اختلاف‌ها)

شاید سؤال شود که وجوه تشابه و اختلاف میان روان‌شناسی جنگی اتحاد جماهیر شوروی و امریکا از لحاظ اهداف و وظایف چیست؟

تلاشی که گلیکین و دیگران در سال ۱۹۹۶ به عمل آوردند، نخستین اقدام آکادمیک برای تشخیص بالا بود. آنان چگونگی پیشرفت علم روان‌شناسی در دو کشور را به رغم مغایرت‌های اجتماعی و عقیدتی و سیاسی آنها مورد مقایسه قرار دادند. تا پیش از جنگ، روان‌شناسی در دو کشور امریکا و شوروی از چند جهت با هم اختلاف داشت. به همین دلیل روان‌شناسان دو کشور از مناظر مختلف به موضوع‌های پیچیده جنگ می‌نگریستند. اما اهداف و سنت‌های علمی این دانشمندان، علاوه بر ایده‌های نظری و روشمندی که اعمال می‌کردند، بی‌همتا و بارز بود.

تحقیق گلیگین و دیگران این حقیقت را نشان می‌دهد که به رغم اختلاف روان‌شناسی امریکا و شوروی از لحاظ ارزش‌ها و اهداف، اما در بحران‌های مشابه، هر دو به یک گونه عمل می‌کنند.

هنگامی که جنگ شروع شد، روان‌شناسی در شوروی و امریکا اختلاف‌های زیادی با هم داشتند. این تفاوت‌ها به واقع بازتاب پویایی درونی پیشرفت روان‌شناسی در هر یک از این دو کشور بود. علاوه بر این، عوامل اجتماعی و فرهنگی که محتوا و بنیه و رویکردهای اصلی تحقیق را رقم می‌زند، بر این تحرک می‌افزود. روان‌شناسی در شوروی دهه ۱۹۳۰ کاملاً تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیستی بود. از این رو، محدودیت‌های قاطعانه‌ای که در این مجال اعمال می‌شد، مانع هر گونه انعطاف در نگرش روان‌شناسانه می‌شد، اما روان‌شناسی امریکایی آزادانه می‌توانست هر نظریه یا روش تجربی را در پیش گیرد. به رغم وجود همه اختلافات ساختاری موجود میان دو متد روان‌شناسی امریکایی و شوروی می‌شد، عناصری مشترک بین روان‌شناسی دو کشور در مقطع جنگ جهانی دوم یافت. دلیل این وضع معلوم بود؛ کار ویژه علم روان‌شناسی هر دو کشور در شرایطی دشوار به کار گرفته شده بود. در واقع، «فرا نگری

در اهداف» مدنظر هر دو مکتب (سرمایه‌داری و کمونیسم) بود. این خصوصیت‌های مشترک شامل ارتباط فعالانه در پروژه‌های اجرایی نیز می‌شد که به لحاظ نیازمندی‌های جنگی ایجاد شده بود.

علاوه بر موارد بالا، عوامل ژئوپلتیک اجتماعی و اقتصادی و نیز عامل نظامی، موجب قوام علم روان‌شناسی کاربردی در هر دو کشور شد. با این حال، تفاوت‌هایی هم وجود داشت. برای مثال شوروی‌ها اصرار بیشتری بر روان‌شناسی طبی و تدریسی و تاریخی داشتند، ولی امریکایی‌ها بر توسعه و پیشرفت روان‌شناسی تشخیص‌گرا و تشخیص روانی و گزینش افراد تأکید می‌کردند. هم‌چنین، سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های روان‌شناختی در دو کشور به یک میزان نبود.

در شوروی هیچ منبع مالی خصوصی برای سرمایه‌گذاری روی تحقیقات روان‌شناختی وجود نداشت [در واقع، بخش خصوصی وجود نداشت که منافعی را از این رهگذر دنبال کند ـ م] دولت تنها سرمایه‌گذار بود و همه تلاش‌های علمی، ناگزیر در نهادهای دولتی انجام می‌شد. اما در امریکا حتی برخی از پروژه‌های تحقیقات نظامی را بخش خصوصی یا گروه‌های روان‌شناسی دانشگاهی انجام می‌دادند. پیشرفت سریع فناوری در دو کشور ـ به خصوص در زمینه هوانوردی و الکترونیک ـ فرصت‌هایی برای روان‌شناسان متخصص در برخی نشریات فراهم کرد (برای مثال «سایکوفیزیک» و «سایکوفیزیولوژی»). بخش خصوصی هم‌چنین در گزینش تخصصی افراد مشارکت داشت. البته روان‌شناسی نظامی حیطه عمل جداگانه‌ای بود. مهمتر از همه اختلاف‌ها و اشتراک‌ها، سران دو کشور به اهمیت عامل انسانی در پیروزی جنگی پی برده بودند و لذا زمینه همیاری و مشارکت روان‌شناسان برای ایجاد تعادل و کارآیی در افراد و نیز در منابع و استراتژی‌ها را فراهم کرد.

شاید این سؤال مطرح می‌شود که اصلی‌ترین مشارکت روان‌شناسان دو کشور در رابطه با جنگ چه بود؟ روان‌شناسان شوروی، تخصص خود را در راه بازسازی مجروحان جنگی به کار گرفته بودند؛ به ویژه کسانی که از ناحیه سر مورد اصابت واقع شده بودند. همه آنان اساس تلاش خود را بر ابعاد مختلف از کار افتادگی ذهنی و مداوای آن قرار داده بودند.

کارنامه روان‌شناسان روس از جمله لوریا، لئونیف و انانیف مثال زدنی است. هم‌چنین پاولوف، ویجوتسکی، انوکهین و پیرنستین هر یک مشارکت‌هایی در این زمینه داشتند.

در این حال پیشرفت‌های بعدی و استفاده از منبع انرژی «تئورا – نبراسکا» در زمینه «نورو سایکولوژی» در سال ۱۹۷۰ به ظهور روان‌شناسی «نورولوژیک» به عنوان یک تخصص در روان‌شناسی امریکایی منجر شد. مشارکت اصلی روان‌شناسان امریکایی نیز در جنگ، عبارت از به کارگیری مهارت‌های «سایکومتریک» و آماری برای تهیه روش‌های گزینش و آموزش هزاران نفر از افراد شرکت کننده در جنگ بود. این تخصص‌ها دنباله و تأیید گرفته از تحقیقات انبوه «گالتون» در انگلیس، «بنیه» در فرانسه، «رور شاخ» در سوئیس و «ترندیک» و «کاتل» در امریکا بود.

جمع‌بندی این بخش را می‌توان چنین خلاصه کرد که آلمان پیشگام بهره‌مندی از روان‌شناسی در خدمت اهداف استعماری و سپس کاربرد آن در جنگ گرم بود. روان‌شناسان آلمانی نقشی مؤثر در تهیه آزمون‌های «راه‌حل نویسی» با اهداف گزینشی و آموزشی داشتند. هنگامی که بارقه‌های جنگ جهانی زده شد، آلمان از لحاظ فناوری و کاربرد فناوری جنگی بر همگان برتری داشت و توانست آموزش‌های کاربردی از لحاظ روان‌شناختی را به خلبانان و متصدیان پرتاب بمب و ناوبران هوایی و افسران خود ارائه دهد.

در این حال، روان‌شناسی در شوروی، نقشی بزرگ در بسیج معنوی، مادی و عقلی ایفا کرد. این علم در شوروی اهداف پیروزی در جنگ را دنبال می‌کرد. روان‌شناسان روس پروژه‌های تحقیقاتی بسیار بزرگی را (از نظر پی‌بردن به هوش شغلی و کاری و هوشیاری حسی و به کارگیری روان‌شناسی رنگ برای استتار ساختمان‌ها) اجرا کردند که بعدها نیز در روان‌شناسی فضانوردی کاربرد یافت.

اما در امریکا، ارتش متولی اجرا و بهینه‌سازی الگوهایی شد که روان‌شناسان آلمانی، انگلیسی و شوروی به کار می‌بردند. در ارتش این کشور چند شورای پژوهش روان‌شناسی برای ساماندهی پشتیبانی امور جنگی تأسیس شد. روان‌شناسی پرواز هوانوردی، از جمله شاخه‌هایی بود که در این رهگذر متحول شد و پیشرفت‌های مهمی

در آن رخ داد. هم‌چنین کاربردهای روان‌شناسی در دفتر خدمات استراتژیک (درباره جمع‌آوری و بررسی اطلاعات، پیش‌بینی فایده‌مندی داوطلبان تصدی مقام افسر اطلاعاتی و نیز منابع انسانی جاسوسی براساس روش مورای یا جیتنگر) تنها برجستگی اصلی کاربردهای روان‌شناسی در جنگ گرم نبود، بلکه راه را برای کاربرد نوین روان‌شناسی در جنگ سرد یعنی جنگ روانی گشود.

روان‌شناسی و جنگ سرد

امریکا از سال ۱۹٤۱ با «اقتصاد جنگ» زندگی کرده است و این اقتصاد اگر فروپاشد، کشور وارد بحران خطرناکی می‌شود که عبور از آن جز به وسیله بازنگری در بافت نظام اجتماعی ممکن نیست.

امریکا اگر از بحران دهۀ ۱۹۳۰ به سلامت بیرون آمد، به لطف مشتریان جنگی غیر منتظره‌ای بود که در جنگ جهانی دوم، درآمدهای کلانی را به این کشور سرازیر کردند و بلافاصله نیز دوران جنگ سرد، منبع درآمد جایگزین برای درآمدهای قبلی شد. امریکا پس از جنگ جهانی صاحب امتیازهای مهمی بود، چون برنده واقعی جنگ بود. اقتصاد جنگ باعث شد که امریکا رشد و توسعه خود را از سرگیرد و برای همه شغل فراهم کند، اما در همان زمان، اروپا، شوروی، چین و ژاپن ورشکسته و ویران بودند.

جنگ به امریکا فرصت نوسازی در تولید را داد. علاوه بر این، امریکا به پیشرفت و برتری فناورانه مطلق خود نسبت به تمام رقیبان و در همه زمینه‌ها اکتفا نکرد، بلکه امتیاز نظامی مهمتری هم داشت و آن بمب اتم بود. امریکا با پشتوانه موقعیت برترش، می‌خواست استیلای خود را برتمام کره زمین بگستراند. بدین ترتیب جنگ سرد را با شوروی آغاز کرد. به هر حال، امروز امریکا به هر علت برنده جنگ سرد شده و توانسته است اتحاد جماهیر شوروی را متلاشی کند. (امین، ۱۹۹۳)

سیا متولی اداره جنگ سرد با شوروی بود. از این رو، بازرگانان، مطبوعات و خبرنگاران امریکایی را هم به کارهای جاسوسی واداشت. سیا رادیوهایی تأسیس کرد که برای مردم

شوروی برنامه پخش می‌کردند. در آن زمان ۱۷۰ دانشگاه و مرکز پژوهشی در امریکا تنها به بررسی اوضاع اتحاد جماهیر شوروی مشغول بودند. هنگامی که رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری وقت امریکا هجوم به «امپراتوری شیطان» را شروع کرد، سیا اقدام به تهیه طرح محاصره اقتصادی و فناورانه کرد. این سازمان بیش از چهار هزار مرکز شنود را در پایگاه‌های زمینی و در دل زیردریایی‌ها، روی هواپیماها و روی کشتی‌ها نصب و راه‌اندازی کرد که همگی زیرنظر سازمان امنیت ملی امریکا مشغول فعالیت بودند. هدف این اقدام‌ها نابود کردن شوروی از بیرون و درون بود. بدین ترتیب، جنگ بی‌امانی برضد شوروی شکل گرفت. سیا در این کار تنها نبود، بلکه سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای بلوک غرب را نیز برضد شوروی به کار گرفت. این سازمان در کانادا، سوئیس، مکزیک، کلمبیا، نپال و دیگر کشورها برضد شوروی مشغول استخدام جاسوس شد. فرانسه نیز در این اقدام‌ها مشارکت داشت و حتی سرویس اطلاعاتی انگلستان که خطرناک‌ترین و ماهرترین سرویس جاسوسی جهان است، به یاری امریکا آمد. سرویس اطلاعاتی آلمان غربی هم وارد جبهه غرب علیه بلوک شرق شد و شهروندان شوروی را که مقیم آلمان شرقی کمونیستی بودند، زیر نظر گرفت. ترکیه، سوییس و ایتالیا نیز هر یک در خاک شوروی فعالانه مشغول جاسوسی بودند. در این میان، قوی‌ترین همکاری بین موساد (سازمان اطلاعاتی رژیم اسرائیل) و سیا جریان داشت. (شیرونین، ۱۹۹۸)

غرب پس از جنگ جهانی دوم، در بازنگری استراتژی جنگ گرم، این بار استراتژی جدیدی را طراحی کرد که در آن بر عامل روانی توجه و اهتمام ویژه بود. بدین ترتیب، جنگ مفهوم واقعی دیگری یافت که هویت آن را باید جنگ روانی خواند. (شبلی، ۱۹۷۳) این جنگ با جنگ سنتی یا جنگ به صورت زد و خورد در میدان تفاوت دارد. روزولت در این باره می‌گوید: جنگ جهانی دوم، معیار واقعی نبرد علم و سازماندهی است. این ایده در جمع کردن و هدایت علم به سوی اهداف جنگی نهفته است. (مارکس، ۱۹۷۹) چرچیل نیز گفته بود: «در بسیاری موارد، جنگ روانی چهره و جهت تاریخ را تغییر داده است». مارشال دوگل فرانسوی هم گفت: «برای آنکه کشوری در جنگ پیروز شود، باید قبل از راهی کردن

نیروهایش به میدان جنگ، جنگ روانی را آغاز کند». ژنرال «رومل» آلمانی نیز گفته بود: «فرمانده موفق و پیروز کسی است که قبل از سیطره بر جسم دشمنانش، بتواند بر عقل و اندیشه آنان پیروز شود».

بدین ترتیب، اصطلاح‌ها و فناوری‌های فراوانی برای جنگ روانی استفاده شد که از جمله آنها می‌توان به «جنگ اعصاب»، «جنگ روحیه»، «جنگ افکار»، «جنگ عزم و اراده»، «جنگ تبلیغاتی»، «جنگ سرد»، «جنگ شایعات»، «شست‌وشوی مغزی»، «جنگ هوش»، «جنگ بدون زد و خورد» و «جنگ روانی» اشاره کرد. (نوفل، ۱۹۸۹)

روزولت، چرچیل، دوگل و رومل هر یک الهه جنگ بودند و شهرها به فرمان آنان بی‌رحمانه مورد حملات نابودکننده قرار می‌گرفت و کشورها بی‌هیچ احساسی نابود می‌شدند. در حملات ارتش‌های زیر فرماندهی آنان هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند، اما در این میان فرماندهان جنگ بر یک نکته توجه جدی داشتند و آن جنگ روانی بود. آنان جنگ روانی را همواره در راهبردهای جنگی خود لحاظ می‌کردند. دلایل بسیار نیرومندی برای این باور وجود داشت که فن روان‌شناسی باعث پیروزی ابرقدرت‌ها خواهد شد.

جنگ سرد بین امریکا و شوروی مهم‌ترین نماد جنگ روانی بود و همین امر نقش مهمی را در پیشرفت تحقیقات روان‌شناختی ایفا کرد. در امریکا «انجمن محیط زیست انسانی» به منظور پشتیبانی پژوهش‌های روان‌شناختی تأسیس شد. این انجمن به سیا وابسته بود و بودجه‌های کلانی را برای تحقیقات روان‌شناختی به منظور به کارگیری یافته‌های علمی در امور اطلاعاتی از سیا دریافت می‌کرد. کمک مالی این سازمان به انجمن مذکور در پوشش اتحادیه روان‌شناسان امریکایی انجام می‌شد. در این فرایند یک اتفاق دیگر جریان داشت و آن اقدام انجمن برای جذب روان‌شناسان در خدمت سیا بود. (مارکس، ۱۹۷۹)

در اینجا خوب است دربارهٔ چگونگی روابط بین اتحادیه روانشناسان امریکایی با سیا تأمل بیشتری کنیم. در واقع، بخش زیادی از علم روان‌شناسی را سرویس‌های اطلاعاتی توسعه داده‌اند. در این حال، پیشرفت علم روان‌شناسی، نقشی وسیع در جنگ

سرد ایفا کرده است.

شاید گفته شود، موضوع عکس این بوده و جنگ سرد موجب رشد و توسعه روان‌شناختی شده است. البته دشوار است که ادعا کنیم کدام‌یک موجب توسعه دیگری شد. به هر حال، روان‌شناسی سابقه‌ای استعماری، امپریالیستی و نظامی دارد که قابل انکار نیست. هم‌چنین باید این نکته ما را هوشیار کند که روان‌شناسی کاربردهای هولناکی در عرصه فعالیت‌های اطلاعاتی دارد. روان‌شناسی ابزار دائمی امپراتوری‌های غربی بود و هنگامی که استعمار بر چیده شد و کشورهای مستعمره مستقل شدند، این ابزار (روان‌شناسی) در اختیار امپریالیسم قرار گرفت.

در فصل بعد، به تفصیل به هم‌پوشانی فعالیت‌های اطلاعاتی و روان‌شناسی خواهیم پرداخت تا به این وسیله از سیمای واقعی این موضوع استراتژیک ـ به خصوص در روابط بین امریکا و شوروی ـ پرده برداریم.

در سال ۱۹۳۱ هفتمین سمینار روان‌شناسی کاربردی (روان‌شناسی تکنولوژیک) در مسکو برگزار شد. این سمینار، فرصتی بود تا شرکت‌کنندگان غربی در آن با برخی از دستاوردهای مهم روان‌شناسی شخصیت‌شناس و تمایزگرا آشنا شوند؛ از جمله آشنایی با سازمان گزینش راه آهن شوروی که دارای مرکز آزمون مرکزی بود و پزشکان و روان‌شناسانی با تخصص‌های تکنولوژیک و آماری و روان‌شناسانی با گرایش کاربردی در آن مشغول کار بودند. (روکلن، ۱۹۸۳)

روان‌شناسان امریکایی بعد از جنگ جهانی دوم نیز همواره توجه زیادی به پیشرفت‌های روان‌شناسی در شوروی نشان می‌دادند. در تابستان ۱۹۶۰ ده‌ها نفر از روان‌شناس امریکایی تحت پوشش «انجمن محیط زیست انسانی امریکا» به اتحاد جماهیر شوروی سفر کردند. هدف از این سفر، تقویت ارتباط بین دانشمندان روان‌شناس دو کشور بود. (بویر، ۱۹۶۲) البته ۹ نفر از این دانشمندان نمی‌دانستند که این سفر در راستای اهداف سیا است.

انجمن مذکور درباره نتایج این سفر، سمیناری با عنوان «برخی نظرات دیدگاه درباره

روان‌شناسی در شوروی» برگزار کرد. همان سال (۱۹٦۲) کتابی نیز با همان عنوان از سوی اتحادیه روان‌شناسان امریکا منتشر شد.

ده دانشمندی که به شوروی رفته بودند، هر یک درباره یکی از زمینه‌های روان‌شناسی در آن کتاب، فصلی را به خود اختصاص دادند (مارکس، ۱۹۷۹) آنها از «انجمن محیط زیست انسانی امریکا » تشکر کردند که این فرصت سخاوتمندانه را برایشان فراهم کرده بود. بویر گفته است؛ این سفر با هدف تقویت ارتباط بین روان‌شناسان دو کشور انجام شد، اما دستور کارهای محرمانه این سفر نشان می‌داد که ایده اصلی، شروع جنگ سرد از سوی امریکا بود، چون این هدف، مناسب‌ترین مجال برای حال و هوای آن دوران بود. شاید در بخشی از دستور کار این سفر، موضوع استخدام برخی روان‌شناسان شوروی هم لحاظ شده بود، چون به دانشمندان امریکایی برای دستیابی به پژوهش‌های روان‌شناختی پیشرفته ـ به خصوص در زمینه فناوری کنترل رفتار و اندیشه ـ کمک می‌کرد.

پژوهش‌های مورد نظر را روان‌شناسان شوروی انجام داده و بهینه‌سازی کرده بودند. هدف دیگر امریکایی‌ها از تعامل دانشمندان روان‌شناس دو کشور، اطلاع‌یابی از میزان هوش شغلی، روان‌شناختی فضانوردی، نورولوژیک و دیگر مسائل درباره شوروی بود.

پس از این سفر که کاملاً آشکار و در عین حال با اهداف پنهان انجام گرفت، تعداد زیادی مقاله و کتاب درباره معرفی و بررسی روان‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ منتشر شد. امریکایی‌ها تمام پژوهش‌های روان‌شناسی را که در شوروی انجام شده بود، نگارش کرده و روش‌های دانشمندان شوروی را برای این موارد به صورت علمی، تشریح کردند. (مارکس، ۱۹۷۹) از جمله درک رفتاری در حل مشکلات، صحت عقلی فرد، کاربردهای روان‌شناسی در صنعت و روش‌های رشد. دانشمندان امریکایی از این طریق از نقاط ضعف و قوت ساختار روانی افراد، گروه‌ها و دولت در اتحاد جماهیر شوروی آگاهی یافتند.

از جمله فعالیت‌های انتشاراتی درباره موضوع‌های بالا می‌توان به کتاب‌های مختلف

اشاره کرد:*

با ملاحظه‌ای ظریف می‌توان به هم‌زمانی اصطلاحات و مفاهیم آنها در شناسه‌هایی که در روان‌شناسی روسی و شروع جنگ سرد به کار گرفته می‌شد، پی برد. اصلاحاتی نظیر: بافت مغزی، انسان جدید، آدمکش برنامه‌ریزی شده، محرومیت حسی، انزوای حسی، روان‌شناسی بازجویی، روان‌شناسی اقناع و روان‌شناسی شکنجه.

وظیفه روان‌شناس امریکایی در این دوران، شناسایی ساختار روانی سران اتحاد جماهیر شوروی، به چگونگی تصمیم‌گیری‌های سیاسی در شوروی و چگونگی ایجاد روحیه دسته جمعی از طریق «روان‌سازی» یا کار روی روان بود. این روند، نشانه آغاز جنگ سرد یا جنگ روانی بود که جایگزین جنگ‌های کلاسیک، زد و خوردها، درگیری‌های هسته‌ای، جنگ‌های بیولوژیک و شیمیایی شده بود.

یکی از بزرگترین اسرار جنگ سرد این است که رابطه این جنگ ـ به صورت پنهانی یا مبهم ـ با سرویس‌های سیای امریکا، ک.گ.ب شوروی، MI5, MI6 انگلیس، سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیلی اعم از «امان»، «شین بث» و «موساد» چگونه بوده است و هر یک به چه کارهایی مشغول بوده‌اند؟ سؤال اصلی این است که سرویس‌های اطلاعاتی به چه صورت مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناسی را در عملیات پنهانی خود اجرا کرده‌اند؟

---

* روان‌شناسی معاصر در روسیه (رازران ۱۹۵۷)، روان‌شناسی شوروی و فیزیولوژی روانی (رازاران، ۱۹۵۹)، علم روان‌شناسی روسی (وین، ۱۹٦۱)، علم روان‌شناسی در اتحاد شوروی (سایمون، ۱۹۵۷)، معالجه روانی در شوروی (وین، ۱۹٦۱)، برخی دیدگاه‌ها راجع به روان‌شناسی روسی (بویر، ۱۹٦۲)، برخی تحقیقات شوروی درباره اندیشه و مشکل‌گشایی (ریتمان، ۱۹٦۲)، پژوهش‌های شوروی راجع به رشد شخصیت و رشد اجتماعی (برونفن برینر، ۱۹٦۲)، پژوهش و کار کلینیکی در میان کودکان (براکیل، ۱۹٦۲)، ملاحظاتی درباره روان‌شناسی تربیتی و صنعتی در شوروی، (فلیشمان، ۱۹٦۲)، جوانب و ملاحظاتی درباره روان‌شناسی و فیزیولوژی روانی در شوروی (میلر، بفافمان و اسکلبسیرج، ۱۹٦۲) و زندگانی و روان‌شناسی در شوروی (ریتمان، میرفی و میرفی، ۱۹٦۲).

فصل دوم

کاربردهای روانشناسی در جاسوسی

روان‌شناسی و سرویس اطلاعاتی انگلستان

سازمان اطلاعاتی MI5 انگلستان در سال ۱۹۰۹ به ریاست کاپیتان «فیرنون کیل» تأسیس شد. در آن زمان، وزارت جنگ انگلستان به این نتیجه رسیده بود که درگیری‌های دائم در اروپا وجود یک سازمان ضد جاسوسی در انگلستان را ضروری می‌کند. (رایت، ۱۹۸۸)

سرویس MI5 به سرعت فایده و کارآیی خود را نشان داد و طی مدتی کوتاه که از جنگ جهانی اول می‌گذشت، تمام جاسوسان آلمانی را به محاصره در آورد. «کیل» توانسته بود سازمانی برجسته را با کم‌ترین هزینه، اما متکی بر توان شخصیتی خود بنا کند.

شروع درخشش MI5 پس از جنگ اول جهانی و در عملیات موفقیت‌آمیز «آرکوس» (سال ۱۹۲۷) بود. بدین ترتیب که پلیس انگلستان به دستور MI5 طی عملیاتی به یک هیأت بازرگانی شوروی در لندن حمله کرد و از این طریق، بسیاری از فعالیت‌های جاسوسی آنان را کشف کرد. عملیات آرکوس باعث شد که در سرویس MI5 این اعتقاد همگانی ایجاد شود که رژیم نوپای شوروی یک دشمن اصلی و بزرگ است و باید همه امکانات را در راه مبارزه با آن به کار گرفت. MI5 آن‌گاه به استخدام کارکنان متعددی از بین افراد تحصیل‌کرده و با استعداد پرداخت. معمولاً فارغ‌التحصیلان دانشگاه آکسفورد یا کمبریج به استخدام MI5 یا MI6 در می‌آمدند. البته سرویس‌های اطلاعاتی

امریکا، شوروی و [رژیم] اسرائیل نیز همین شیوه را برای استخدام نیروهای جدید اجرا می‌کردند؛ یعنی افراد زبده و تحصیل‌کرده دانشگاه‌های کشورشان را جذب می‌کردند. کارهای پرهیجان سرویس اطلاعاتی داخلی انگلستان، معمولاً در ساختمان «لانکستر» انجام می‌شد. در آنجا طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ همایش‌های مربوط به مستعمره‌های انگلیس برگزار می‌شد.

وقتی مک میلان، نخست‌وزیر انگلستان شد، مستعمره‌های این کشور دچار تحولات گسترده‌ای شد. در دورانی که MI5 مسئولیت امنیت و جمع‌آوری اطلاعات پنهان در تمام مناطق زیر سلطه انگلستان را عهده‌دار بود، فشار زیادی را برای جمع‌آوری اطلاعات مناسب و لازم به هنگام برگزاری مذاکره‌های مربوط به استقلال مستعمره‌ها تحمل می‌کرد.

جنگ، ثابت کرد که دانشمندان بدون نیاز به تراکم نیرو هم می‌توانند مشکلات سرویس اطلاعاتی را حل کنند. البته بدون شک، وجود برخی افراد لازم بود، ولی تعدیل نیرو در خدمت به صرفه‌جویی اقتصادی، محتاج ابتکاری لازم بود. شاید نیاز به صرفه‌جویی و کاهش هزینه در زمان جنگ خود را نشان داد. از این رو، به طرزی خلاقانه روش‌ها و ابزار صرفه‌جویانه‌ای ارائه شد تا پرونده‌های اطلاعاتی مربوط به سیاست‌های کوتاه‌مدت در دستور کار قرار گیرد و پرونده‌هایی که برای رسیدگی به زمان بیشتری نیاز داشتند به وقتی دیگر سپرده شوند (رایت، ۱۹۸۸) تا به سرعت و در زمان مناسب نتایج لازم را کسب کند. در واقع، ابتکار ارائه شده در آن هنگام مبتنی بر حداکثر کار با حداقل نیروهایی بود که در کارشان زبده‌اند.

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل نیز این درس را از سرویس اطلاعاتی انگلستان به خوبی آموخت و مسائل و نیازمندی‌های جنگی خود را (جاسوسی در زمان جنگ) با تعداد اندکی از جاسوسان مجرب به انجام می‌رساند.

اجرای یک برنامه اطلاعاتی ـ امنیتی به صورت بهره‌گیری انبوه از عوامل، افسران و مأموران اطلاعاتی ـ نظامی نیست، بلکه در سرویس اطلاعاتی انگلستان، عملیات تهاجمی

پنهانی بیشتر شبیه به کار و وظایف واحدهای «خدمات ویژه هوانوردی» انجام می‌شود. هم‌چنین، واحدهای عملیات روانی* وظایف مربوط به تبلیغات روانی را برای پشتیبانی حمله‌های نظامی به عهده دارند. در سال ۱۹۷۱ ارتش انگلستان دارای یک بخش جنگ روانی با ۳۰ کارمند بود. مأموران عملیات روانی در سه پایگاه دریایی مستقر بودند و یک واحد دیگر هم در وزارت دفاع مستقر بود. «مؤسسه مشترک جنگ» وظیفه آموزش‌های جنگ روانی را به عهده داشت. در این مؤسسه، دو نوع دوره آموزشی برگزار می‌شد: دوره‌ای برای افسران همان اداره و دوره آموزشی دیگر برای افسران یگان‌هایی که وظیفه طراحی عملیات روانی و اجرای آن را به عهده داشتند. در این دوره‌ها، درس‌هایی درباره انجام تبلیغات کمونیستی، جنگ‌های پارتیزانی شهری، فناوری نوین تبلیغات و تجربه‌های کسب شده از آخرین عملیات روانی تدریس می‌شد.

در سال ۱۹۷٦ وزارت دفاع انگلستان مدعی بود که ۱۸۵۸ افسر ارتش و ۲٦۲ کارمند عالیرتبه غیرنظامی را طی سه سال آموزش داده تا آنان قادر به استفاده از فناوری روانی در اهداف امنیت داخلی شوند. در سرویس اطلاعاتی انگلستان کار بازجویی از متهمان و مظنونان به عهده چهار تیم جنایی منطقه‌ای بود که زیرمجموعه «پلیس پادشاهی رلستر» بودند. در سال ۱۹۷٦ اعضای این تیم‌ها که ۸۹ نفر بودند، آموزش کاربرد فناوری‌های روانی را از افسران اطلاعاتی ارتش کسب کردند. (بلدش و جرالد، ۱۹۸۷) با آن که ممکن است واحدهای رزمی مخصوص جنگ روانی، از لحاظ تعداد اندک باشند، اما ارتش انگلستان مدعی است آنها مناطق بسیار گسترده‌ای را زیر قدرت نفوذی خود دارند.

نیروهای مسلح و سازمان دفاعی کشور تنها با عملیات روانی می‌توانند در اقدام سیاسی برای بسترسازی جهت اقدام نظامی بعدی عمل کنند. جالب اینکه این اقدام به گونه‌ای انجام می‌شود که به طور کامل از نظام سیاسی مستقل جلوه می‌کند.

در نشریه *سان دی تایمز* انگلستان در شماره مورخ ۲ اکتبر ۱۹۷۸ در گزارشی با عنوان *افکار عمومی و خدمات مسلح* آمده است:

PSYOPS*

«قدرت انگلستان در دفاع از خود شاید بیش از آنکه به تعداد سربازان و کمیت سلاح‌ها و مهمات نظامی متکی باشد، به میزان و چگونگی تأثیرپذیری افکار عمومی کشور از تبلیغات وابسته است. کاربرد فعالانه و گسترده‌تر عملیات روانی می‌تواند نظامیان را به دستیابی به پیروزی سیاسی در اکثر موارد قادر کند.»

کار ویژه عملیات روانی مبتنی بر فهم واقعی از اوضاع در سرزمین‌های پهناور و گسترده‌ای است که انگلستان به استعمار آنها مشغول است. منازعه‌ها و مناقشه‌های انگلستان و شوروی در جنگ‌های گرم و سرد، نقشی عمده در پیشرفت فناوری و کاربردهای روان‌شناسی داشت.

در بهار ۱۹۵٦ که جمال عبدالناصر با سیاست‌هایش بحران کانال سوئز را رقم زد، روابط انگلستان و مصر به سرعت متشنج شد. انگلیسی‌ها طراحی‌ها برای انجام عملیات در سفارت مصر در لندن را شروع کردند. آنان نخست نقشه و تعداد کامل تمام پریزهای تلفن در داخل سفارت مصر را به دست آوردند. سپس اداره پست و تلفن لندن، خط تلفن سفارت را قطع کرد و منتظر شدند تا مصری‌ها با این اداره تماس بگیرند. آنگاه «رایت» ـ یکی از مأموران اطلاعاتی که با پوشش مهندس وارد عمل شده بود ـ به همراه فردی که قرار بود یک میکروفن یا دستگاه مراقبت را در داخل گیرنده تلفن سفارت نصب کند، داخل سفارت مصر شدند.

مهم‌ترین خبرهایی که سرویس اطلاعاتی انگلستان پس از نصب دستگاه‌های استراق سمع و نیز از طریق شکستن رمز به دست آورد، مربوط به مذاکرات مصر و شوروی در مسکو بود. انگلیسی‌ها دائماً این موضوع را از همین طریق دنبال کردند، زیرا سفیر مصر در مسکو متن مذاکره‌ها را به سفارت مصر در لندن ارسال و سفارت مصر در لندن نیز آنها را برای قاهره مخابره می‌کرد.

کسب اطلاعات از این طریق «کمیسیون مشترک اطلاعاتی در لندن» را قانع کرد که شوروی‌ها در اعلام تهدیدشان درباره مداخله در بحران کانال سوئز به نفع مصری‌ها، کاملاً جدی‌اند. یکی از این پیام‌ها از لحاظ تأثیرگذاری بسیار مهم بود. در آن پیام

(ضمن ذکر جزییات جلسه وزیر امور خارجه شوروی با سفیر مصر) چنین آمده بود که روس‌ها قصد دارند هواپیماهای زیادی را برای مقابله با انگلیسی‌ها تجهیز کنند. محتوای این تلگرام رمز که فوراً به کمیسیون مشترک اطلاعاتی تحویل شد، «آنتونی ایدن» را به عقب‌نشینی از تصمیم‌هایش مجبور کرد. (رایت، ۱۹۸۸)

هدف نظری و تئوریک روان‌شناسی عبارت از فهم و پیش بینی و کنترل رفتار است. اعتقاد بر این است که قوانین و اصولی که روان‌شناسان کشف کرده‌اند، می‌توانند در به بازی گرفتن انسان مورد استفاده قرار گیرد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ میلادی توجه زیادی به پژوهش‌ها و فناوری‌های روان‌شناختی، به ویژه در زمینه کنترل رفتاری نشان داده شد، زیرا هدف بهره‌برداری از آن در جنگ سرد بود. جنگ جهانی دوم به مثابه پایان سیاست انزواطلبی امریکا بود. امریکا در آن هنگام دریافت که بین او و دشمنانش از نظر اجرای تاکتیک‌های جنگی و عملیات پنهان خلاء بزرگی وجود دارد. انگلستان چند صد سال بود که به انجام عملیات پنهانی مشغول بود تا به این وسیله سرزمین‌های درون امپراتوری خود را به یکدیگر متصل کند. آلمان‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها نیز از این بازی پنهان استفاده‌های بسیار کرده بودند، اما هیچ کس این بازی را به خوبی انگلیسی‌ها بلد نبود. راز مهارت آنان در توانایی بسیج و به خدمت در آوردن دانش برای امور دفاعی بود. در اثر همین نگرش، شبکه‌ای پژوهشی به وجود آمد که به زمینه‌های گسترده‌ای ـ از فن شکافت اتم تا ممانعت از فروپاشی عقلی در حین جنگ ـ توجه نشان داد (مارکس، ۱۹۷۹)

سرویس اطلاعاتی انگلستان نقشی گسترده در «عملیات پنهان» دارد و شاید میان تمام سرویس‌های اطلاعاتی امپریالیستی و استعماری، نقش این سرویس ریشه‌دارتر از همه است؛ گرچه در سال‌های اخیر شاهد افول نسبی این نقش هستیم.

به رغم سابقه انگلیسی‌ها، اکنون سیا نقش سرویس اطلاعاتی یک غول را بازی می‌کند و حجم سرسام‌آوری از عملیات پنهان را انجام می‌دهد که گاه به خواب و خیال می‌نماید. در حال حاضر اوضاع به گونه‌ای است که در بسیاری از پرونده‌های اطلاعاتی،

عملیات اطلاعاتی انگلستان یا بخشی از عملیات اطلاعاتی امریکا یا تابعی از آن است؛ با آنکه سرویس اطلاعاتی انگلیس بانی تولد و رشد سیا پس از جنگ جهانی دوم بود.

یکی از کارهای سرویس‌های اطلاعاتی امپریالیستی، اعم از سرویس‌های امریکایی یا انگلیسی، جمع‌آوری اطلاعات، بررسی و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری‌های مشخصی است که در ترسیم سیاست‌های مهم داخلی و خارجی دولت‌ها نقشی مهم دارد. این سیاست‌سازی‌ها که از رهگذر کار اطلاعاتی انجام می‌گیرد، معمولاً یا در برابر تحرکات داخلی یا در برابر کشورهای دیگر است. (الزراز، ۱۹۸۷)

آنچه در پایان این بخش می‌توان نتیجه گرفت اینکه میان سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و امریکا توافق و همکاری راهبردی و فعالانه‌ای در کاربرد روان‌شناسی در عملیات پنهان برقرار است.

روان‌شناسی و سرویس اطلاعاتی امریکا

رئیس‌جمهور روزولت در ۱۱ جولای ۱۹٤۱ فرمانی درباره جمع‌آوری اطلاعات پنهان از خارج صادر کرد. وی حقوقدانی به نام «ویلیام دنووان» را به مسئولیت ایجاد هماهنگی برای فعالیت‌های پنهانی گمارد. دنووان علاقه داشت همه او را فردی دارای سرپنجه‌های خونریز و پولادین بشناسند. به هرحال ۱۱ ماه بعد از فرمان روزولت، اداره خدمات استراتژیک تأسیس شد و گسترش آن به حدی سریع بود که در همان اوایل تأسیس شمار کارکنانش به دو برابر افزایش یافت. اهمیت این سازمان چنان بود که فقط در سال‌های جنگ جهانی شمار کارکنانش ۳۱ هزار نفر بود.

دنووان قبل از هر چیز برخی افراد دارای خاستگاه حکومتی را به دور خود جمع کرد. بدین ترتیب، اداره مذکور فوراً ویژگی یک ابزار سیاسی مخفی را برای دولت امریکا یافت. این اداره پس از جنگ منحل شد، اما واشنگتن که این سلاح قوی را آزموده بود، حفظ آن را لازم می‌دانست. از این رو، در ماه ژانویه، رئیس‌جمهور ترومن، «دفتر امنیت ملی» را تأسیس کرد. اعضای این دفتر عبارت بودند از: وزیر امور خارجه،

وزیر دریاداری و نماینده رئیس‌جمهوری. هم‌چنین گروه کارهای اطلاعات مرکزی نیز به این دفتر پیوستند. این گروه، گزارش‌هایی علاوه بر برآورد وضعیت بین‌المللی نیز تهیه می‌کرد.

براساس دستوری که شورای امنیت ملی در ۱٤ ژانویه ۱۹٤۷ صادر کرد، مأموریت انجام جنگ روانی نیز به رسته بالا محول شد. این کار به معنی انجام امور تبلیغاتی بود. از جمله فعالیت‌های دفتر امنیت ملی بهره‌مندی از امکانات مطبوعات بود. جالب اینکه همه مقالاتی که در اختیار مطبوعات قرار می‌گرفت، دارای امضاهای جعلی بودند. هم‌چنین انجام فعالیت‌های سیاسی و جذب تدریجی و «زیر پا کشی» از شخصیت‌هایی که تابعیت کشوری خاص را نداشتند و نیز جذب یاغیان و پشتیبانی از احزاب سیاسی و به کارگیری روش‌های شبه نظامی (از جمله کمک به شورشیان کشورها، عملیات ایذایی و خرابکارانه و انجام کارهای اقتصادی و مالی پنهان) در شمار فعالیت‌های دفتر امنیت ملی بود. (گروه مؤلفان، ۱۹۹۰)

«دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه امریکا» روابط بسیار نزدیکی با سازمان اطلاعاتی مرکزی (سیا) داشت. کار این دفتر جمع‌آوری اطلاعات سیاسی، نظامی، علمی و تکنولوژیک ـ به شکل آشکار ـ بود و به این وسیله اسناد سیاسی تهیه می‌کرد. «دفتر تحقیقات فدرال» (اف.بی.آی) نیز که روزولت آن را تأسیس کرده بود، مأموریت‌هایی نظیر حفظ امنیت داخلی، ضد جاسوسی و کار روی بیگانگان حاضر در امریکا برای کسب اطلاعات پنهان از آنان را برعهده داشت.

«دفتر تحقیقات فدرال» در ۵۹ شهر امریکا نمایندگی داشت و علاوه بر آن ۵۰۰ شعبه داخلی و ١٦ نمایندگی را در خارج اداره می‌کرد. در حال حاضر، پرونده میلیون‌ها امریکایی و غیر امریکایی در این دفتر (اف.بی.آی) موجود است. جامعه اطلاعاتی امریکا چندین سازمان و اداره را در خود جا داده است از جمله:

سازمان‌های اطلاعات مرکزی، سازمان امنیت ملی، سازمان اطلاعاتی تابع وزارت دفاع، دفتر تحقیقات فدرال، دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه، سازمان

ملی اطلاعات هوایی، شعبه‌های اطلاعاتی وزارت‌خانه‌های دارایی و انرژی، دایره‌های اطلاعاتی تابع وزارت‌خانه‌های ارتش، نیروی هوایی، نیروی دریایی و سپاه تفنگداران دریایی و کلاه سبزها، واحدهای مبارزه با مواد مخدر و مبارزه با تروریسم و غیره. قانون امنیت ملی، وظیفه مدیریت امور اطلاعاتی کشور را به عهده شورای امنیت ملی گذاشته است. این شورا نیز موظف به سیاست‌گذاری اطلاعاتی در امریکاست. اعضای شورا عبارتند از: رئیس‌جمهور، معاون وی و وزیران امور خارجه و دفاع.

سازمان اطلاعات مرکزی امریکا اطلاعیه‌های استخدامی خود را به صورت آشکار منتشر می‌کند. برای مثال آگهی زیر از سوی این سازمان منتشر شده است:

«ما شغل پیشنهاد نمی‌کنیم، بلکه یک حرفه بی‌نظیر تقدیم تو خواهیم کرد که احساس افتخاری فوق‌العاده داشته باشی. این حرفه، دارای افق‌های جدیدی است: به گشت و گذار می‌روی، در کشورهای خارجی زندگی می‌کنی، با مردمانی از محافل گوناگون آشنا می‌شوی و زبان‌های خارجی می‌آموزی». و به این‌گونه کارکنان سیا جذب آن شده‌اند.

براساس برآورد دفتر گزینش، سالانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر به این آگهی‌ها پاسخ می‌دهند و داوطلب استخدام در سیا می‌شوند. داوطلبان مجبورند ابتدا آزمونی سخت را بگذرانند که عبارت است از آزمون دروغ‌سنجی توسط دستگاه‌های دروغ‌سنج. هدف از این آزمون شناسایی ماهیت هرگونه تردید یا مخالفت درونی افراد است. به زعم مسئولان سازمان، این تردید یا مخالفت و هر چه که هست در آینده می‌تواند در اندیشه، رفتارها و روابط اجتماعی مأموران به نحوی جلوه‌گر شود.

وظیفه اصلی مدیریت پرسنلی آن است که پرسنل سازمان جاسوسی را گزینش، توزیع و سرانجام مرخص (بازنشسته) کند. قبلاً سیا به انحای مختلف و تحت پوشش مؤسسه‌ها و سازمان‌های مخصوص فعالیت می‌کرد و به این ترتیب توانسته بود تعداد زیادی از متخصصان را در حرفه‌های مختلف استخدام کرده و قراردادهایی را با آنان براساس اجرای سفارش‌ها منعقد کند. منبع اصلی جذب نیرو، دانشگاه‌ها (از جمله

دانشگاه‌های برجسته‌ای مثل «ییل» و «هاروارد») دانشسراهای عالی مثل دانشسرای عالی «کالیفرنیا» و «ماساچوست» (که یک دانشسرای عالی تکنولوژیک است) و نیز برخی دانشکده‌های دیگر هستند.

سازمان مرکزی اطلاعات امریکا سیا در نشریه *مونتار* که توسط اتحادیه روان‌شناسان امریکا منتشر می‌شود، آگهی چاپ می‌کنند که در این سازمان برای روان‌شناسان برای خدمات طبی پست خالی وجود دارد. این شیوه سازمان برای جذب و استخدام روان‌شناسان است.

یک روان‌شناس در سرویس اطلاعاتی امریکا کارهای زیادی از جمله گزینش نیروهای مناسب از میان انبوه داوطلبان استخدام در سازمان، ارزیابی، آزمون، ارائه مشاوره و همکاری در زمان‌های بحران و سرانجام ارائه الگوهای کاربردی آموزش را می‌تواند انجام دهد.

داشتن مدرک دکترای روان‌شناسی بالینی یا روان‌شناس مشاوره‌ای از یکی از دانشگاه‌های معتبر و مورد تأیید اتحادیه روان‌شناسان امریکا از جمله شرایط استخدام روان‌شناسان توسط سازمان اطلاعات مرکزی است. حداقل داشتن ۳ سال تجربه در برنامه فوق تخصص کاربردی نیز از دیگر شرایط استخدام است. گو اینکه داوطلب باید مجوز فعالیت در حرفه روان‌شناسی را داشته یا منعی برای اخذ آن موارد نداشته باشد. داوطلب باید آمادگی پذیرش انجام مأموریت‌های مختلف را داشته باشد و لازم است که از تجربه روان سنجی و مصاحبه به منظور معاینه روانی و تشخیص و هم‌چنین رایزنی و مشورت‌های اداری در حیطه روان‌شناسی برخوردار باشد.

داوطلبانی که پذیرفته می‌شوند باید بتوانند در محیط‌های مختلف مطالعاتی، انجام وظیفه کنند و در این حال همکاری و تعامل لازم را با سطوح مختلف مدیریتی داشته باشند. موارد الزامی مذکور، مهارتی است که باید در گزارش‌نویسی و گزارش‌دهی شفاهی داشته باشند. هم‌چنین باید علاقمند به روان‌شناسی مدیریتی و روان‌شناسی تشکیلاتی و سازمانی باشند. کاندیداها در معرض معاینه‌های طبی و آزمون‌های امنیتی

قرار می‌گیرند و باید بتوانند این مراحل را با موفقیت پشت سرگذارند. حقوق و دستمزد، بسیار خوب است و فرصت‌های تحصیلی نیز در اختیار روان‌شناسانی که گزینش می‌شوند، قرار می‌گیرد. آنان در منطقه واشنگتن مشغول کار خواهند شد. داوطلبان باید یک نسخه از زندگینامه خود را ارائه و خلاصه‌ای از دلایل علاقمندی خود به موضوعات روان‌شناسی را نوشته و به آدرس: واشنگتن DC، ۲۰۵۵، ایالات متحده امریکا ارسال کنند. (مونتار، انجمن روان‌شناسی امریکا، ۱۹۹۷)

دوره آزمایشی روان‌شناسان پذیرفته شده در سیا سه سال است. دوره‌های آموزش مقدماتی آنان در آموزشگاه «کمپ پیری» برگزار می‌شود که به آن «مزرعه» می‌گویند. این مرکز یا به تعبیر بهتر اردوگاه در مسافت پانزده دقیقه‌ای از «ویلیام زیرگ» در جاده «ریچموند» واقع است. اردوگاه در جنگلی انبوه بر پا شده که گرداگرد آن را حصار فلزی کشیده‌اند و تابلوهای: «زمین دولتی؛ ورود افراد متفرقه ممنوع» در اطراف آن نصب است. جالب اینکه سیا وجود یک مرکز آموزشی مربوط به کاربردهای روان‌شناسی اطلاعاتی را انکار می‌کند. همه جا از این مرکز به عنوان «مزرعه» (تحت عنوان «مرکز آموزش‌های کاربردی نیروهای مسلح») یاد می‌شود.

توجه اصلی در روند آموزش بر اجرای گونه‌های مختلف عملیات اطلاعاتی و پنهانی در خارج از کشور متمرکز است. دروس کاربردی درباره چگونگی جمع‌آوری اطلاعات آشکار و گزارش‌های اطلاعاتی است که عموماً از طریق مقرهای فرعی برای ستاد کل سیا ارسال می‌شود. هم‌چنین کلاس‌هایی درباره بررسی اوضاع غیرمترقبه و تحلیل رخدادهای پیش‌بینی نشده و نیز نحوه بررسی و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده برگزار می‌شود. هر نفر از فراگیران زیر نظر یک استاد راهنما عمل می‌کند. استادان راهنما جزو هیأت علمی آموزشگاه هستند و وظیفه آنان گفت‌وگوی منظم با دانشجویانشان است. موضوع گفت‌وگوها هم به مسائل شخصی دانشجویان (و نیز موضوع‌های آموزشی و سیاسی) مربوط است.

بخش آموزش برای جمع‌آوری پنهانی اطلاعات توجه زیادی به روش‌های حفاظتی

دارد. کاربران در این بخش از آموزش درمی‌یابند که در صورت بازداشت یا توقیف چگونه از خود دفاع کنند. هم‌چنین روش‌های کارآمد تکنولوژیک و علمی، شگردهای انتخاب و به کارگیری مخفیگاه‌ها و انجام تماس‌های بی‌سیم و نامریی‌نویسی به آنان آموزش داده می‌شود. بر بالای ساختمان «لانگلی» (ستاد مرکزی سیا) این نوشته به درشتی نصب شده است: «حقیقت را دریابید؛ چون حقیقت است که به شما آزادی می‌دهد». (گروه مؤلفان، ۱۹۹۰)

گروه کار دیگری نیز در نیروی هوایی امریکا با مدیریت «فرد ویلیامز» تشکیل شد که آن را «بخش جنگ روانی نیروی هوایی» نامیدند. این گروه کاری در پایگاه هوایی «مکسویل» در مونتگسری در ایالت «آلاباما» فعالیت می‌کرد. این گروه بخشی از شبکه‌ای بود که روی موضوع اعتراف [از دیدگاه روان‌شناسی] مطالعه می‌کرد. در میان اعضای این گروه که در واقع برای دستیابی به روش‌های هدایت، کنترل عقل، افکار و اراده انسان تحقیق می‌کرد، به برخی نام‌ها مثل سرهنگ جیمز مونرو ـ که بعدها به سیا پیوست ـ آلبرت بردمن، هارولد وولف، لورنس هنکل و نیز روان‌شناسان معروف سیا، جان جیتنگر و ولف بیشر برمی‌خوریم که نفر آخر به مقوله «فشارهای روانی» علاقه نشان می‌داد و تمرکز تحقیقاتی خود را به رابطه انسان و محیط خود معطوف کرده بود. این علم بعدها به رشته روان‌شناسی «محیط زیست انسانی» مشهور شد.

وولف از سیا خواست که درباره بازجویی و ایجاد رعب در متهمان، اطلاعات کاملی در اختیارش قرار گیرد. اطلاعات درخواستی عبارت بود از: تهدیدها، اکراه، اجبار، حبس، بایکوت، شکنجه، تحقیر، شست‌وشوی مغزی، خواب مغناطیسی و احیاناً کاربردهای شیمیایی. وولف برنامه خود را چنین اعلام کرد: «ابتدا همه این اطلاعات را جمع‌آوری می‌کنیم و با یکدیگر تطبیق می‌دهیم. سپس آنها را بررسی، تحلیل و جمع‌بندی می‌کنیم و بعد یک مجموع تجربه‌های پژوهشی را به اجرا در می‌آوریم که برای فناوری‌های هجومی و دفاعی ـ اطلاعاتی طراحی شده است. بعد از آن نیز برخی داروهای سری و محرمانه را که بسیار مفیدند، آزمایش می‌کنیم و کارهایی انجام

خواهیم داد که مغز فرد از کار بیفتد. این کار برای آن است که مطمئن شویم آیا می‌توان بر مغز انسان و بر مزاج آدم‌ها تأثیر ریشه‌ای گذاشت یا خیر؟ و از آنجا که انجام هریک از این آزمایش‌ها می‌توانند باعث وارد آوردن آسیب‌هایی احتمالی به افراد شود، از سیا انتظار داریم که افراد و مکانی مناسب را برای این منظور فراهم کند.»

گزارش هزینه‌های سیا برای اجرای عملیات‌های روانی هرگز منتشر نشده است. این گزارش هم مانند دیگر گزارش‌های مربوط به هزینه‌های سری سیا است که در رابطه با دیگر عملیات‌های سری این سازمان انجام گرفته است. مدیریت سیا حدود ٤٠ درصد از بودجه تخصیصی سازمان را صرف «تبلیغات سیاه» می‌کند. در این حال تمام کسانی که در مدیریت عملیات اطلاعاتی کار می‌کنند، باید قبلاً دوره جنگ روانی را گذرانده باشند. کسانی که مجری عملیات فریب هستند باید صاحب ویژگی‌های برجسته‌ای باشند: آنان باید روان‌شناسانی موفق و دارای قدرت تخیل زیاد و پیشرفته باشند.

دروغ یا فریب، یکی از مهم‌ترین رویکردهای فعالیت در سیا است. سنای امریکا در تحقیق و تفحص خود از فعالیت‌های این سازمان طی سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰ دریافت که این سازمان بر بیش از ۲۰۰ خبرگزاری، روزنامه و مجلس و مؤسسه انتشاراتی سیطره کامل دارد. روزنامه *نیویورک تایمز* در این باره گزارش داد: سیا پنجاه کانال تلویزیونی را در رسانه‌های گروهی امریکا و خارج امریکا در اختیار دارد. علاوه بر آن ۱۲ مؤسسه انتشاراتی وجود دارد که حدود یک هزار عنوان کتاب منتشر کرده‌اند که ۲۵۰ عنوان از آنها به زبان انگلیسی است. سیا این ساز و کارها را برای جنگ سرد فراهم کرده بود. سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در انجام مأموریت خود از بسیاری تخصص‌های خطرناک روان‌شناسی از جمله «شست‌وشوی مغزی» بهره می‌برد.

بحث ما در فصل بعدی درباره تحقیقات مربوط به کاربرد روان‌شناسی در امور اطلاعاتی است؛ یعنی همان کاری که سیا ـ به صورت مستقیم و غیرمستقیم ـ انجام می‌دهد. منظور از «اقدام مستقیم» سیا، کاربردهایی است که روان‌شناسان عضو رسمی این سازمان اطلاعاتی- جاسوسی مجری آن بوده‌اند و «دخالت غیرمستقیم» دارند و

هم‌چنین کارهایی است که روان‌شناسان غیرعضو در سیا با پشتیبانی این سازمان و از طریق محافل تحقیقاتی و پژوهشی انجام داده‌اند.

ما در بحث درباره شست‌وشوی مغزی یا شکل‌دهی تفکرات اشاره خواهیم کرد که این کار از راه فناوری ابداعی «پاولوف» و «اسکینر» هدایت شده است. هم‌چنین در خصوص چگونگی روان‌سنجی ـ به خصوص با روش موسوم به «اتوبوس» و آزمون‌های هوش‌سنجی «وکسلر» در امور اطلاعاتی ـ به تفصیل سخن می‌گوییم. ضمن آنکه، کاربردهای خواب مغناطیسی و آزمون‌های عقلی مهمی را شرح می‌دهیم که حیات رهبران کشورها را از سوی روان‌شناسان در معرض تهدید قرار می‌دهد. علاوه بر این می‌گوییم در جنگ دوم خلیج [فارس] روان‌شناسی چه کاربردی داشته است.

کاربردهای مذکور جز با بررسی و مطالعه روی فناوری جاسوسی و تقویت پژوهش‌ها در علوم رفتاری ـ به خصوص روان‌شناسی (از سوی سازمان‌های اطلاعاتی) ـ میسر نیست. در فصل بعد هم‌چنین گفتاری دربارهمرزهای اخلاقی و خط قرمزهای کاربردهای روان‌شناسی ارائه خواهیم کرد.

سرویس‌های اطلاعاتی و شست‌وشوی مغزی

سیا بلافاصله پس از شکل‌گیری در سال ۱۹٤۷ پژوهش‌های مبنایی را در زمینه داروها و روش‌های خواب مغناطیسی آغاز کرد. در تابستان ۱۹٤۹ نیز رئیس بخش جاسوسی علمی سیا در سفری به اروپای غربی کوشید درباره تاکتیک روس‌ها در زمان بازجویی تحقیقاتی انجام دهد. ظن امریکایی‌ها این بود که شاید شوروی‌ها برای تخلیه اطلاعاتی زندانیان خود از دارو استفاده می‌کنند یا به طریق خواب مغناطیسی، به تخلیه اطلاعاتی از آنان می‌پردازند. سیا همین روش را در مورد پناهندگان و زندانیانی به کار می‌برد که از شرق اروپا آمده بودند.

در دوران استالین پروژه‌ای به نام «گنجشک آبی» با هدف تأثیرگذاری بر اندیشه و

عقل سوژه‌های مورد نظر روس‌ها، در حال انجام بود. این پروژه این دوران هم‌زمان بود: یاد هیتلر در اذهان زنده بود، جهان در نگرانی از جنگ هسته‌ای به سر می‌برد، شوروی بر اکثر کشورهای اروپایی شرقی سلطه داشت و حزب کمونیست قدرت را در چین به چنگ آورده بود، جنگ کره شروع شده و جنون «پارانویا» سیاست داخلی و خارجی امریکا را فراگرفته بود. (مارکس، ۱۹۷۹)

ماهواره‌ها و دستگاه‌های جمع‌آوری اطلاعات به روش الکترونیک مشغول جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات نظامی لازم از شوروی و چین شدند. این دو کشور تنها قدرت‌های تهدیدگر امریکا محسوب می‌شدند. در همان زمان، مجموعه مطالعات روان‌شناختی سری درباره معتادان به مواد مخدر در اروپا و نیز بیماران مبتلا به «اسکیزوفرنی» در آسیا در حال انجام بود؛ یعنی اتفاقی که از عجایب تاریخ جنگ سرد بود. (زولینگ استون، ۱۹۷٤)

در واقع، این نقش مهم روان‌شناسی در فهم، پیش‌بینی و کنترل رفتار و اندیشه افراد و گروه‌ها بود که سیا را بر آن داشت تا از پژوهش‌های روان‌شناختی مربوط به دفاع و جنگ سرد ـ به ویژه شست‌وشوی مغزی ـ حمایت و پشتیبانی کند.(بویر ۱۹۹۲، بیدرمان وزیمر ۱۹٦۱، کولیتز ۱۹۸۸، مارکس ۱۹۷۹، وینستن ۱۹۹۰)

شست‌وشوی مغزی به شرح زیر تعریف شده است: «هر نوع تلاش برای سیطره برعقل بشر و هدایت آن به سوی اهداف از پیش تعیین شده، پس از خالی کردن مغز آدمی از حافظه‌های ذخیره شده و اطلاعات و اصول موجود در آن را شست‌وشوی مغزی می‌گویند.» (الدباغ، ۱۹۷۰)

تعریف دیگری نیز از این اصطلاح ارائه شده است: «شکل دادن مجدد افکار یا آموزش مجدد به نحوی که ایمان و عقیده را بدل به کفر نسبت به آن عقیده تبدیل کند و سپس باعث ایمان آوردن به عقیده‌ای مخالف عقیده قبلی شود. (نوفل، ۱۹۸۹)

نشریه «اخبار میامی» در سپتامبر ۱۹۵۰ مقاله‌ای به قلم «ادوارد هنتر» با عنوان *شست‌وشوی مغزی* منتشر کرد که در آن برای نخستین بار، این اصطلاح ابداع شد. تا

آن زمان، چنین اصطلاحی در هیچ زبانی وجود نداشت. این اصطلاح به سرعت در ادبیات جنگ سرد استفاده شد. هنتر، یکی از مأموران اطلاعاتی در زمینه تبلیغات بود که با پوشش مطبوعاتی کار می‌کرد. وی این اصطلاح را از یک کلمه چینی اقتباس کرد که به معنای «پاک کردن مغز» بود. جالب اینکه این اصطلاح در زبان چینی هرگز مفهوم و دلالت سیاسی ندارد.

هنتر معتقد بود که کمونیست‌ها به روشی عمل می‌کنند که طی آن اندیشه و عقل آدمی در حالتی غیرشفاف و مه آلود قرار می‌گیرد و شرایطی فراهم می‌شود که فرد تصور می‌کند مرتب دچار اشتباه شده و بالاخره متقاعد می‌شود که آن چه صحیح است در واقع صحیح نیست و هرچه که حقیقی است در واقع اشتباه است. در این حال هرچه که اتفاق نیفتاده در واقع اتفاق افتاده است. به این ترتیب، فردی که این عمل روی افکار وی انجام می‌گیرد، در نهایت به یک «ربات» یا انسان مصنوعی تبدیل می‌شود که به تمامی در خدمت کمونیسم است.

به باور ناظران، روش شوروی‌ها درباره کنترل عقل و اندیشه افراد، کاملاً مبتنی بر عملیات فشار روانی انبوه و کشف نقاط ضعف آدمی بود. البته ظواهر نشان می‌داد که روش‌های شست‌وشوی مغزی روس‌ها تفاوت‌هایی با روش چینی‌ها دارد که مبتنی بر میراث و پیشینه‌های فرهنگی هریک از آن‌هاست. به عبارت دیگر، شوروی‌ها شست‌وشوی مغزی را در مراحلی به ترتیب زیر انجام می‌دهند: ابتدا انزوا و عزلت، دوم رام کردن و سرانجام تحت سیطره گرفتن. ولی روش چینی شبیه به آن است که گروهی افراد ماهر در فن طب سوزنی، به صورت مرتب و با تکیه بر روش فشار گروهی و عقیده و تکرار، مشغول سوزن زدن به یکدیگر باشند. (مارکس، ۱۹۷۹)

ما برآنیم که در فصل بعد، کاربردهای مبتنی بر یافته‌های عظیم «پاولوف» درباره شست‌وشوی مغزی را مرور کنیم و شرح دهیم که روان‌شناسان امریکایی چگونه با این پژوهش‌های پیچیده و وحشتناک برخورد کردند. متخصصان کمونیست در زمینه «بازسازی اندیشه»، ایده «انسان جدید» را به عنوان یک هدف مطرح کردند که این انسان جدید هم

قرار بود از راه استحاله کامل در اعتقادات و ارزش‌هایش بوجود آید. پیشرفت کمونیست‌ها در زمینه سلطه بر انسان‌ها، خشم کشورهای غربی را برانگیخت. آنان به این اقدام کمونیست‌ها اعتراض کرده و علیه آن شوریدند. (پیر درمان و زیمر، ۱۹٦۱)

فناوری شست‌وشوی مغزی برای کنترل و خط‌دهی به رفتارهای افراد، سکه رایج ـ به ویژه دوران جنگ سردـ سرویس‌های اطلاعاتی شد. بهینه‌سازی و پیشرفته کردن این دانش توسط سرویس اطلاعاتی امریکا عکس‌العملی نسبت به این باور در میان امریکایی‌ها بود که روس‌ها و چینی‌ها در رابطه با کنترل و خط دهی عقل و اندیشه افراد به مهارت‌های بالایی دست یافته‌اند.

هنتر می‌گوید: «روس‌ها کار شست‌وشوی مغزی را با همان روش شرطی کردن یا استفاده از بازتاب فعل که پاولوف روی سگ‌ها انجام می‌داد، روی انسان‌ها انجام می‌دهند.»

از سخن هنتر می‌توان به هراس و نگرانی وی از پیشرفت‌های مهم در کارویژه‌های روان‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی پی برد. با این حال، پاسخ هیستریک روان‌شناسان امریکایی، در خدمت به پیشرفت پژوهش‌های روان‌شناختی بود. برای ما دشوار است که بگوییم اگر «اسکینر» وارد کار در عرصه فناوری رفتاری نمی‌شد، پژوهش‌های پاولوف ادامه می‌یافت و به سرانجام می‌رسید. برای پژوهندگان روان‌شناسی (به خصوص مقوله‌های مربوط به نظریه‌های یادگیری) همواره این دو نام (اسکینر و پاولوف) کنار هم می‌آیند. اسکینر که دانشمندی روان‌شناس و معتقد به مکتب رفتارشناسی در روان‌شناسی است، نقش پاولوف در بنای این علم جدید را شرح می‌دهد و امکان رفتارسازی انعکاسی جدیدی را به وسیله بهینه‌سازی و کیفیت بخشی یا وفق‌دهی بر می‌شمارد که محصول آنها دانش «سایکولوژیک» (روان‌شناسی) کامل است. این دانش مبتنی بر کنش و واکنش (تحریک‌کننده و تحریک‌شونده) است.

در پرتو چنین دانشی، «رفتار» به طور کامل به منزله واکنش در برابر هشدار دهنده‌ها یا تحریک‌کننده‌ها محسوب می‌شود. سرنوشت جنگ جهانی اول باعث اعتماد مجدد به

اصول پاولوف شد. در واقع، از آن جا بود که پاولوف به صحنه بازگشت و جزو دانشمندان برتر قلمداد شد. سرانجام یک روز، پس از سال‌ها تلاش و زحمت و سپری کردن زندگانی سخت، پاولوف به کرملین دعوت شد تا با لنین مقام اول شوروی ملاقات کند.

لنین به گرمی از وی استقبال کرد و از او خواست نتیجه کارهایش را برای وی شرح دهد. مرد اول کرملین در هنگام صحبت به پاولوف گفت، علاقه‌ای به پژوهش‌های اولیه در مورد جهاز هاضمه یا مطالعات او درباره گردش خون یا عادت ماهانه ندارد، ولی به تجربه‌هایی که درباره شرطی کردن سگ‌ها به دست آورده، علاقه‌مند است.

لنین از پاولوف خواست، یک متن خلاصه گویا درباره تمامی کارهایی که روی سگ‌ها و سایر حیوانات کرده بود، بنویسد؛ اما با این نگرش که چگونه می‌توان آنها را روی انسان پیاده کرد. هم‌چنین خواست که او تمامی جزییات مربوط به تحقیقات روی انسان را به دقت شرح دهد.

پاولوف کتابی در چهارصد صفحه به خط خود نوشت و پس از آن که لنین با دقت آن تحقیقات را مطالعه کرد، بار دیگر پاولوف را به حضور پذیرفت و با اشتیاق فراوان به وی گفت: «شما انقلاب را نجات دادی و آنچه کشف کرده‌ای، آینده کمونیسم را در جهان بیمه خواهد کرد». تجربه‌هایی که پاولوف از کار روی انسان و حیوان به دست آورده بود، سکوی پرتابی بود که کمونیست‌ها از آن به سوی عملیات گسترده مطیع‌سازی اراده‌های آزاد و غلبه بر اراده حزبی و انقلابی حرکت کردند؛ هر چند که قدیمی‌ها از روش‌های متافیزیک و روان‌شناسانه برای مطیع کردن عقل مردم و دگرگون کردن باورهای آنان بهره می‌بردند. اما موضوع جدیدی که در نظر پاولوف برجسته بود، اینکه او بیش از هر چیز بر روش‌های فیزیولوژیک تکیه داشت. (نصر، ۱۹۸۸)

در واقع، لنین به خوبی درک کرده بود که روان‌شناسی در شکل‌دهی و پردازش رفتارها چه نقشی می‌تواند داشته باشد. تجربه‌های تکان‌دهنده و حیرت‌آور پاولوف برای کمونیست‌های روس به مثابه «کتاب آفرینش» بود، چون دقیقاً سرویس کا.گ.ب

براساس آنها پژوهش درباره موضوع شست‌وشوی مغزی را دنبال کرد.

پاولوف دریافته بود که سگ‌ها وقتی در معرض تشنج‌های آزمایشگاهی یا در موقعیت‌های مشابه قرار می‌گیرند، عکس‌العمل و پاسخ هریک از آنها متفاوت از دیگری است. این تفاوت، بسته به مزاج هر سگ و اختلاف آن با مزاج سگ دیگر است. علاوه بر این بسته به نوع ژنتیک و نژاد، شیوه معالجه هر سگ با دیگری متفاوت است.

آزمایش‌ها در جریان جنگ جهانی دوم این قاعده را در مورد انسان‌ها ثابت کرد. یعنی قاعده معالجه کسانی که در اثر جنگ دچار اختلال عصبی موقت شده بودند یا کسانی که در پی هر بمباران هوایی دچار تشنج عصبی می‌شدند برحسب اختلاف در مزاج‌هایشان دارو داده می‌شد. (نصر، ۱۹۸۸) دلیل دیگری برای توافق درباره کارآمد بودن کشفیات پاولوف درباره سگ‌ها و تطبیق آن بر مشکلات روانی انسانی نتایج نوع معالجه پیشنهادی درباره انسان‌ها بود.

«سارجنت» می‌گوید: همان چیزی را در بیمارانی یافته است که پیشتر پاولوف درباره آزمایش روی سگ‌ها یافته بود، زیرا میزان داروهای آرام‌بخش ارائه شده به بیماران روانی ناشی از پیامدهای بمباران‌های هوایی متفاوت است. پس با توجه به علایق و تعلقات دینی و سیاسی انسان‌ها، ظرفیت‌های معنوی ـ فکری آنان را تخمین زد. به عبارت دیگر، براساس این تفاوت‌هاست که می‌توان پیش‌بینی کرد یک فرد چه هنگام به درجه‌ای از غضب، ترس، نشئگی یا لذت می‌رسد. هم‌چنین چگونه می‌توان این حالت را در فرد مورد نظر حفظ یا در صورت امکان تشدید کرد. به اعتقاد سارجنت، تنها در این حالت هیستریک است که می‌توان هر گونه القائی را در مورد افراد مورد نظر انجام داد. بدیهی است این القاپذیری در حالی است که فرد مذکور ممکن نبود در حالت عادی چنین پذیرشی داشته باشد. البته یک احتمال دیگر هم هست، اینکه برخلاف حالت بالا ممکن است فرد دچار یکی از حالت‌های «تعادل»، «تناقض» یا «تناقض شدید» شود. در این حال، احتمال می‌رود هرگونه امتناع و مقاومت در فرد کاملاً از بین رفته و نسبت به گذشته‌اش بی‌اعتقاد شود.

پاولوف ثابت کرد که توان سگ در برابر تشنج شدید روانی، به نسبت وضعیت دستگاه عصبی و نیز به نسبت سلامت عمومی‌اش از بین می‌رود، ولی به محض آنکه در مغز سگ، حالت «ایستایی کامل» روی می‌دهد، تغییرات عجیبی در وظایف مغزش بروز می‌کند. در واقع، دستگاه عصبی انسان شبیه دستگاه عصبی سگ است؛ به این معنا که در وضعیت تعادل دینامیکی میان تحریک و ایستایی باز دارنده قرار دارد، اما اگر در معرض تحریک شدید قرار گیرد، به همان حالت‌های تحریک‌پذیری شدید یا ایستایی کاملی می‌رسد که پاولوف شرح داده است. در این صورت، مغز به صورت موقت از ادای وظایف عادی ناتوان خواهد شد.

هم‌چنین به نظر می‌رسد همان حالت «امتناع بازدارنده» که پاولوف در سگ‌های خود دیده بود، در میان مجروحان جنگی و تحت تشنج شدید نیز تکرار شد. مجروحان دچار چند حالت تسلیم، آرامش، از دست دادن حافظه، از کار افتادگی دست و پا یا فرو رفتن در اغما می‌شدند. پاولوف طی آزمایش‌های مکرر موفق شد ثابت کند که می‌توان سگ را مثل انسان دچار تغییر احساس کرد؛ یعنی هر کس را که قبلاً دوست داشته، اکنون از او متنفر شود یا از هر کس که قبلاً متنفر بوده، اکنون دوستش داشته باشد. (نصر، ۱۹۸۸)

«ادوارد هنتر» می‌گوید: نام پاولوف که استاد کارآیی‌شناسی اندام‌هاست با عملیات شست‌وشوی مغزی عجین شده است، چون آزمایش‌های پیشرفته و تجربه‌های خوبی روی غرایز و رفتار حیوانات داشته است.

پاولوف در تحقیقاتش بر «سیستم علامت‌ها» تأکید و تمرکز زیادی دارد. این سیستم عبارت است از، حس غریزی هدایت شده‌ای که حواس و عقل را به طور مستقیم متأثر از خود می‌کند. مرحله سرنوشت‌ساز تحقیقات پاولوف که روی انسان و حیوان صورت انجام گرفت به اثبات نظریه «عمل انعکاسی شرطی» انجامید که معنایش چنین است: انسان یا حیوان در نتیجه تأثیرگذاری‌های بیرونی، به رفتاری اقدام می‌کند که مورد نظر تحریک کنندگان اوست؛ مثل سرازیر شدن آب دهان هنگام دیدن غذا یا هر اثری که

مربوط به غذا باشد. پاولوف همچنین نتیجه گرفت که احتمالاً تغییر محیط انسان به تغییر فضای درونی وی می‌انجامد.

در واقع، پژوهش‌های پاولوف، مشعل‌هایی بود که فرا راه کمونیست‌ها افروخته می‌شد تا عملیات شست‌وشوی مغزی را توسعه دهند. شست‌وشوی مغزی، موضوع کاملاً جدیدی نبود، ولی کمونیست‌ها روش فراگیر و منظم‌تری برای آن ابداع کرده بودند. آنان در این خصوص از روش‌هایی فنی در زمینه روان‌شناسی همگرایی و همبستگی بهره بردند. حتی می‌توان با اطمینان گفت که پاولوف در این مرحله آغازین از پیشرفت روان‌شناسی، به توصیف دقیق آمیختگی شدید روان‌شناسی با کنترل کلان پرداخته و ارتباط بین روان‌شناسی و کاربردهای بزرگ‌تر در زندان‌ها را در قالب فراگیرانه توضیح داده است؛ مانند روش‌های بازجویی برای شکستن مقاومت روانی و بریدن متهم.

ادوارد سعید می‌گوید: در نظر پاولوف روش بالا در امور اطلاعاتی به قصد «بازی کنترل و مطیع‌سازی دیگران» کاربرد دارد. پاولوف می‌گوید: انسان بسیار شبیه سگ است، ولی این در واقع آغاز راه است و با وجود اینکه انسان بسیار بالاتر از سگ و موجودی بسیار برتر از اوست، ولی در تحلیل‌های علمی مانند سگ در نظر گرفته می‌شود. نگرش ابزاری به انسان می‌گوید که انسان سیستمی پیچیده است که رفتارهایش براساس اصول و قوانین معلوم تنظیم شده است؛ هر چند که پیچیدگی‌های انسان هرگز از نوع عادی نیست. (اسکینر، ۱۹۸۰).

در واقع، گرسنگی، نقش اصلی را در عملیات شست‌وشوی مغزی ایفا می‌کند، چون انسان بدون حالت‌های بیولوژیک معین، قادر به ادامه زندگی نیست. به ویژه بدن انسان محتاج آن گروه از غذاهایی است که کار ساخت سلول‌های جسم و نوسازی آنها را انجام می‌دهند. پس در این معنا، از گرسنگی به عنوان یکی از عناصر شست‌وشوی مغزی استفاده می‌شود. از این رو، به فرد زندانی مقداری غذا می‌دهند که بتواند زنده بماند نه به مقداری که جسم او طلب می‌کند تا ذهن وی را قادر کند که وظایفش را تا

حدی معین انجام دهد. (نصر، ۱۹۸۸)

در این راستا فقط هنگامی غذا کارایی دارد که فرد از آن محروم باشد، مثل وقتی که از شدت گرسنگی دچار ضعف و لرز شده باشد. برای فهم بیشتر موضوع مثالی دیگر می‌آوریم، اگر بخواهیم کسی نیازمند گرما شود، قطعاً باید کاری کنیم که بیشتر احساس سرما کند. ممکن است نیاز به گرما در کنار احساس سرما شبیه به احساساتی باشد که فرد در گذشته هم تجربه کرده و حالا این وضع تغییری در اراده او ایجاد نمی‌کند. اما فراموش نکنیم تمایل داشتن به چیزی به معنی احساس آن نیست و صرف احساس باعث نمی‌شود که انسان رفتاری را برای کسب خواست خود بروز دهد. (اسکینر، ۱۹۸۰)

دیدگاه پاولوف در زمینه «مطیع سازی افراد» به خوبی در امریکا درک شد و تأثیری ژرف بر پژوهش‌های روان‌شناسی گذاشت. پس از آنکه رفتارگرایان (به خصوص اسکینر) فرصت بروز یافته و به عنوان صاحبان یک مکتب رفتارشناسی شناخته شدند، نوعی تعدیل در محیط کلی روان‌شناسی و رابطه آن با «مطیع‌سازی، کنترل و خط‌دهی» انجام گرفت و به این ترتیب فناوری بیشتری در زمینه سیطره بر رفتار از طریق سیطره بر محیط در دسترس قرار گرفت. به هرحال، از آنجا که توان پژوهشی پاولوف بسیار کارا و سرآمد بود، می‌توان مدعی شد این تعدیل ـ یا به عبارت درست‌تر این تغییر ـ را وی رقم زد.

نتایجی که پاولوف به آن دست یافت، برای متلاشی کردن مقاومت روانی زندانیان کاربردی گسترده یافت. روان‌شناسان نظامی مدت‌هاست که معتقدند، کارآمدترین روش برای شکستن مقاومت زندانی در بازجویی‌ها، مجبور کردن وی به تحمل درد است. از همین رو زندانیان وادار می‌شوند که مدت‌ها بایستند و دو پای خود را از هم باز کنند، به جلو خم شوند، سرانگشت‌هایشان را به دیوار تکیه دهند و برای مدت زیادی در این حالت بمانند. علاوه بر این، بستن چشمان متهم، جلوگیری از خوابیدن او، تغییر بسیار شدید هوای سلول و قرار دادن دائم زندانی در معرض نور سفید از راهکارهای تسریع

در شکستن مقاومت است.

نتایج پژوهش‌های روان‌شناختی در زمینه بازجویی، بسیار مثبت بوده است. عده‌ای براین باورند که تکیه اصلی دانش مطیع‌سازی عقل و کنترل و خط‌دهی به اندیشه آدمیان که در زندان‌های اتحاد جماهیر شوروی اعمال شده است، ناشی از فشار روانی انبوه و کشف نقاط ضعف انسان بوده است. مدتی که زندانی را در نگرانی دایم نگه می‌دارند، توأمان در معرض چند شگرد دیگر هم قرار می‌گیرد. آنگاه بازجویی از وی آغاز می‌شود. در این وضع امکان دارد زندانی خود به خود بشکند و تا حد زیادی از لحاظ روانی دچار مشکل شود. دلیل آن معلوم است؛ او مدت‌ها در نگرانی به سر برده و درباره چیزی که باید درباره‌اش اعتراف کند، بسیار فکر کرده و اکنون حالتی از یأس و سرخوردگی به او دست داده است. اغلب اوقات در اثر این ناراحتی‌های طولانی، خود دچار ضعف و سستی می‌شود. او اکنون دست به گریبان نوعی ناتوانی فیزیولوژیک است؛ به گونه‌ای که عقل وی تیره و غیرشفاف می‌شود و ـ به اصطلاح ـ آسمان خرد و اندیشه‌اش ابری است و دیگر نمی‌تواند تشخیص دهد که آنچه می‌گوید، براساس اراده اوست یا از راه اجبار یا فریب به وی تلقین شده است.

روش شکستن مقاومت زندانی از طریق عملیات روانی یا محرومیت حسی، هنگام بازجویی و بازپرسی نیز کاربرد داشته است. این شگردها عموماً درباره زندانیان یا اسیران یا جاسوسان دشمن به کار گرفته شده است. «پیتر واتسون» (۱۹۷۸) در کتابش با عنوان جنگ *علیه عقل* روش رفتارشناسانه‌ای را توصیف می‌کند که توسط پلیس و سرویس‌های امنیتی در بازجویی‌ها به کار رفته است. در این روش، از فن شرطی‌سازی و پاسخ‌گیری استفاده می‌شود. به این ترتیب که زندانی برحسب رفتارش در طول بازجویی، توسط بازجو تنبیه یا تشویق می‌شود. برای مثال، وقتی زندانی درباره موضوع‌های کلی برای بازپرس حرف بزند، به وی غذا می‌دهند. به همین کیفیت، ممکن است زندانی [طوری شرطی شود که] درباره چنین موضوع‌هایی بیش از سایر موضوع‌ها حرف بزند. او در هر بار که چیزی در راستای نظر بازجو بگوید، خواهد

شنید: «صحیح» یا شاهد یکی دیگر از گونه‌های تشویق خواهد بود. به این ترتیب رفته رفته زمینه بازجویی محدود و تنگ‌تر می‌شود و در نتیجه، زندانی از چیزهایی سخن خواهد گفت که بازجو می‌خواهد.

اگر پاولوف بزرگ‌ترین فیزیولوژیست روسیه بود که در پیشبرد پژوهش‌های مربوط به مطیع‌سازی انسان‌ها و ارتباط این فن با جنگ سرد، مشارکت داشت، اسکینر هم بزرگ‌ترین رفتارشناسی بود که در علمی کردن شیوه شکل‌گیری رفتار، کنترل و مطیع‌سازی و خط‌دهی به محیط، مشارکت اصلی را داشت. او در سال ۱۹۳۱ از دانشگاه «هاروارد» دکترا گرفت. فرضیه او در رساله‌اش این بود که به روان‌شناسی باید به عنوان رابطی بین کنش و واکنش، نگریسته شود. بدین ترتیب، اسکینر وجود هرگونه رابطه فیزیولوژیک را ـ بدان‌گونه که پاولوف معتقد بود ـ انکار کرد. در سال ۱۹۳۸ اسکینر کتاب *رفتار موجودات* را نوشت که در برگیرنده تمامی تحقیقات و اعتقادات علمی وی در آن دوران بود. کوستلر (۱۹٦۷) می‌گوید: «مهم‌ترین نمود تجربه پیش‌بینی رفتار و هدایت و کنترل آن، شیوه تربیت کبوتران است. در این تجربه، حیوان را به صورت اختیاری به مسیری عادت می‌دهند و کبوتر به شکلی طبیعی و با کمال خرسندی و رضایت و سربلندی، تن به رفتاری می‌دهد که در واقع از او خواسته شده است.»

وی بازبینی در نظریه یادگیری را چنین شرح داده است: «براساس نظریه رفتارشناسی، یادگیری کلی از راه آزمون و خطا انجام می‌گیرد». دستیابی به واکنش مورد نظر به گونه‌ای کاملاً اتفاقی رخ می‌دهد و بدین ترتیب سوژه به یکی از محرک‌ها واکنش مناسب نشان می‌دهد. این پاسخ یا عکس‌العمل درست، دارای تأثیر تشویق‌کننده یا تقویت‌کننده است؛ آن طور که زبان گنگ روان‌شناسی ملزم است که بگوید: چنانچه تقویت به اندازه کافی قوی یا مکرر باشد، عکس‌العمل در ذهن نقش می‌بندد و رابطه‌ای بین کنش و واکنش شکل خواهد گرفت. (اسکینر، ۱۹۸۰)

اسکینر، سخن گیلبرت سلند (۱۹۲۸) را اقتباس کرده که می‌گوید: «آدمی فرزند

شرایط یا فرزند زمان است. حال شما اگر شرایط و محیط ۳۰ کودک از قبایل «هوتنتوت» آفریقا را با ۳۰ کودک از خاندان‌های آریستوکرات لندن عوض کنید، آریستوکرات‌ها به «هوتنتوت» تبدیل و به عکس هوتنتوت‌ها همه به محافظه‌کارانی کوچک تبدیل خواهند شد».

به تعبیر اسکینر، تحلیل از راه تجربه، مسئولیت تعریف رفتار را از انسان مستقل به محیط منتقل می‌کند و سپس این محیط خواهد بود که مسئول تحول و پیشرفت نوع بشر و ذخایری است که هر عضو از آحاد بشر کسب می‌کند. اسکینر معتقد است: «نیرومندی ما در علم و تکنولوژی نهفته است و ما نیازمندیم که تغییرات وسیعی در رفتار انسان‌ها بدهیم. این کار نیز جز با کمک فیزیولوژی یا بیولوژی میسر نیست. آنچه ما بدان نیاز داریم، تکنولوژی رفتارسازی است. اکنون ثابت شده که می‌توان برمحیط تأثیرگذار بود و آن را دست خوش اهداف خاص کرد.»

حل مشکلات رفتاری در جهان امروز بدون شک پیچیده‌تر از شکافتن اتم است. دانشمند رفتارشناس، محدود و محصور به جدول‌های تقویت‌کننده رفتاری نخواهد شد که به صورت ناگهانی در طبیعت رخ می‌دهد، بلکه اقدام به ساخت مجموعه‌ای بزرگ از جدول‌ها می‌کند که البته بروز برخی از آنها تصادفی نیست. دستیابی به شرایط و اوضاع و احوال دلخواه، ممکن است و هنگامی که ما رابطه بین رفتار و محیط را درک کنیم، راه‌های جدید را نیز برای تغییر رفتار کشف خواهیم کرد.

اکنون سرفصل‌های این فناوری معلوم شده و مأموریت را هم چنین توصیف کرده‌اند:

«رفتاری در پیش رو داریم که باید به وجود آید یا اصلاح شود. بر این اساس، باید شرایط و موقعیت‌های مناسب فراهم شود و این کار نیز باید به شکل برنامه‌ریزی شده و پیاپی باشد. این فناوری بسیار موفقیت آمیز بوده است، چون توانسته رفتار مورد نظر را با سهولت نسبی تعریف و تبیین کند و توانسته شرایط و موقعیت‌های مناسبی را بسازد (مثل سرپرستی کودکان و مدارس، هدایت و مدیریت افراد معلول و نیز اداره

آسایشگاه‌های روانی). اما همان اصول، اکنون برای تهیه مواد آموزشی در تمام سطوح در حال اجراست. این اصول در معالجه‌های روانی فراتر از مسائل مدیریتی و در توانبخشی و مدیریت صنعتی و طراحی شهرها و بسیاری دیگر از عرصه‌های رفتار انسانی کاربرد دارد. بدیهی است، روش‌های متنوعی هم برای «اصلاح رفتار» با فرمول‌های فراوان و گوناگون هست، ولی همگی بر یک نکته اصلی توافق دارند:

«تغییر رفتار به شرطی میسر است که شرایط به وجود آورنده آن رفتار، تغییر کند. حال سؤال اینجاست که آیا امکان دارد محیط را به اندازه‌ای تغییر داد که انسان قربانی آن (تغییر) شود؟»

قربانیان شست‌وشوی مغزی در اتاق خواب

«دونالد کامرون» در سال ۱۹۲۵ مدرک روان‌پزشکی گرفت. روان‌پزشکی یکی از شاخه‌های روان‌شناسی جدید است و به کاربردهای روان‌شناسی در زمینه طب می‌پردازد. کامرون مطالبی درباره «اسکیزوفرنیسم» از لحاظ عوارض و معالجه آن و نیز مباحثی درباره بیماری‌های ذهنی دارد که به علت تغییرهای فیزیولوژیک در مغز ایجاد می‌شود.

کامرون درصدد بود که دریابد «حافظه انسان» چگونه عمل می‌کند؟ جای آن کجاست؟ هنگامی که حافظه به کار می‌افتد چه تغییرهایی رخ می‌دهد؟ کدام عکس‌العمل‌های بیولوژیک باعث به خاطر آوردن مطالب ذخیره شده در ذهن می‌شود؟

کامرون به روشی از نوع شیمیایی یا برقی توجه داشت که برای معالجه اضطراب‌های شدید عقلی به کار می‌رود یا کاربرد آن در معالجه‌های روانی و زدودن دفاع روانی بیمار است. این کار به فرد معالج کمک می‌کند که آن دسته از خاطرات و احساسات بیمار را دریابد که قادر به بیان آن به صورت عادی نیست. کامرون در این باره داروهایی مثل بینزیدرین، کافئین، الکل، آمیتال سدیم و کزکایین را تجویز می‌کرد.

وی هم‌چنین برنامه‌ای تهیه کرد که هدف آن تولید «فقدان حافظه منفصل» بود. وی

اعتقاد داشت که اگر حافظه فرد کاملاً پاک و زایل شود، اما در صورت بازگشت حافظه‌اش، نسبت به افراد عادی، علایم بیماری کمتر به یاد او می‌ماند. بازگشت حافظه از سه فرایند انجام می‌شود؛ نخست، بیمار، تسلسل زمانی و مکانی رویدادها را از یاد می‌برد. این کار، اضطرابی شدید برای حافظه است به نحوی که کار اندازه‌گیری را برای آن دشوارتر می‌کند. کامرون می‌گوید: در این مرحله ممکن است بیمار زبان دوم یا زبان غیر مادری‌اش را از یاد ببرد یا فراموش کند که همسری هم دارد و از زندگی زناشویی‌اش چیزی به یاد نیاورد. شاید نتواند بدون کمک دیگری راه برود یا غذا بخورد و شاید شهوت جنسی دوگانه‌ای از خود نشان دهد. شاید هم اسکیزوفرنی در وی هیچ عوارضی نشان ندهد و تماس‌های وی همگی کوتاه و به ندرت غیرعمد و ناخودآگاه باشد. در این حال پاسخ‌هایی که به پرسش‌ها می‌دهد، مشروط به یادآوری گذشته یا پیش‌بینی آینده نباشد. بیمار در چنین حالتی کاملاً از اضطراب انفعالی رهاست و در پهنه محدود تنگی از زمان و مکان زندگی می‌کند. (وینستن، ۱۹۹۰)

تحقیقات درباره کسانی که از یکی از حواس پنجگانه خود محرومند، آغاز شد و درک و شناخت آنان به دقت مورد مطالعه قرار گرفت. سپس درباره منزوی کردن حیوانات و تأثیر عزلت بر رفتار آنان تحقیق شد. پس از این مرحله، فرایند شکل‌گیری شبکه‌ای مغز و تأثیر آن بر هوشیاری و بیداری انسان کشف شد. جمع‌بندی این مطالعات به پیدایش نظریه «هیب» ـ درباره وظیفه دستگاه عصبی مرکزی و اهمیت تأثیر حسی خارجی بر تکامل و سلامت این وظیفه ـ منجر شد. در واقع، در این مرحله بود که تحقیق روی «متوقف شدن تأثیر حسی» در کارگاه روان‌شناسی «هیب» در دانشگاه مک گیل مونترال شروع و فضای لازم برای این تحقیق فراهم شد. نتایج آن نیز بلافاصله پس از انتشار مورد قبول دانشمندان قرار گرفت.

این هنگام که با دوران مک کارتی هم‌زمان بود، گزارش‌های شست‌وشوی مغزی اسیران جنگ کره، باعث نگرانی‌هایی به سبب پیدایش روش‌های جدید در جنگ شد که می‌تواند عقل انسان را تغییر دهد و در روند انجام وظیفه عقل بشری کارهایی نظیر

دخالت و خط‌دهی، هدایت و مطیع سازی انجام دهد. شاید پیش‌گویی‌های آوریل ۱۹۸٤ درباره جهان درست باشد، زیرا پس از آن کارگاه‌های آزمایش روی محرومیت‌های حسی در همه کشورهای جهان دایر شد و همگان شاهد نتایج حیرت‌آور آن بودند. (عکاشه، ۱۹۸٦)

«هیب» که در شمار روان‌شناسان برجسته محسوب می‌شود، در همان دوران مطالعه‌ای روی تأثیر محرومیت حسی انجام داد. وی روزانه ۲۰ دلار به دانشجویانش می‌داد که مدتی را در کابینی عایق‌بندی شده در معرض صوت قرار گیرند.

دانشجو به حالت لمیده روی کاناپه قرار می‌گرفت. چشم‌هایش را نیز با پلاستیک می‌بستند و دست‌هایش را داخل لوله‌ای می‌گذاشتند که مبادا در جریان آزمایش چیزی را لمس کند. سپس با هدفون، گوش‌هایش را می‌پوشاندند و صدایی مکرر از آن هدفون پخش می‌شد. دانشجو در همین حالت ساکن می‌ماند و فقط برای غذا خوردن یا رفتن به دستشویی تغییر وضعیت می‌داد. اکثر دانشجویان این آزمایش را دو یا سه روز تحمل کردند و بهترین رکورد در این باره شش روز بود. این آزمون نشان داد که تأثیر انزوای حسی در مورد ۲۲ نفر از دانشجویان هراس‌آور بوده است، چون خستگی و سکوت، باعث بی‌ثباتی، ناآرامی و عدم قدرت تمرکز و کاهش توان حل مشکلات می‌شد. حتی در برخی‌ها، موجب خطای بصری و تصور رؤیت چیزهای خیالی و اختلال در آگاهی و هوشیاری جسمی می‌شد. دانشجویان پس از انجام آزمایش، احساس می‌کردند که از جسم خود جدا شده‌اند. (ووو‌ینستن، ۱۹۹۰)

پس از آن که آزمایش محرومیت حسی برای شش نفر از داوطلبان شرح داده شد ـ حتی قبل از رفتن به کابین ـ از ادامه آزمون منصرف شدند. ۱۱ نفر از ۲۲ داوطلب که وعده داده بودند حداقل ۲٤ ساعت در این آزمایش تاب بیاورند، نتوانستند به تعهد خود عمل کرده و حداقل ۲٤ ساعت را تحمل کردند. ٤ نفر از دانشجویان مدعی شدند که نگهداری آنها در کابین، یکی از گونه‌های شکنجه بوده است. ۱٤ نفر از داوطلبان نیز در مورد شست‌وشوی مغزی نیز گفتند که حاضرند هرچه باشد را بشنوند، اما قادر به تحمل آن سکوت شدید در

حالت تنهایی نیستند. (کولینز، ۱۹۸۸)

تغییرهای منفی پدید آمده از محرومیت حسی، شامل چند مرحله است: در آغاز آزمایش، فرد احساس آرامش می‌کند و از فرصتی که به او داده شده تا از عوامل تأثیرگذار بیرونی رها شود، لذت می‌برد. او خوشحال است که هیچ‌کس کاری از او نمی‌خواهد، ولی پس از مدتی کوتاه، فرد احساس می‌کند به سختی می‌تواند منطقی فکر کند و این آغاز آشفتگی و حواس پرتی اوست. اندکی بعد نیز احساس خستگی می‌کند و پیاپی می‌خوابد و بیدار می‌شود. آنگاه، وقتی که دیگر نتوانست به راحتی بخوابد، خستگی و تردید بر او غالب شده و عصبی می‌شود. او تمایل به تحرک دارد، اما چون نمی‌تواند، به شدت متشنج می‌شود. مضطرب است و احساس افسردگی و پریشانی دارد و دنبال چیزی می‌گردد تا با آن خود را هوشیار نگه دارد.

در زمانی که فرد به دنبال عامل هوشیارکننده بیرونی می‌گردد، تمام کنش‌ها و عوامل تأثیرگذار را لمس کرده و اعضای داخلی و امحا و احشا خود را حس می‌کند. همین امر باعث ناتوانی در احساس جسمش می‌شود. این مرحله آغاز رنج بردن، ناشی از عوارض اختلال درونی‌اش است. نگرانی‌هایی در اشکال پیچیده و عجیب به سراغش می‌آید و سپس دچار خیالات می‌شود. او گمان می‌کند چیزهایی را شنیده است که درست نیست، در حالی که چیزی نشنیده و حتی فکر می‌کند چیزی را دیده یا جسمی را حس کرده است که چنین نبوده است. در اینجا اگر کسی زمینه ارثی (مانند مشکل عدم رشد یا مشکل اختلاف شخصیت) داشته باشد، دچار ناهنجاری‌های عقلی می‌شود. (عکاشه، ۱۹۸٦)

هیب مأموریت یافت که به عنوان بخشی از تحقیقات مربوط به شست‌وشوی مغزی، آزمایش‌هایی را برای ارتش انجام دهد. او در آغاز بسیار رازداری می‌کرد و هیچ کس نمی‌دانست که چنین مأموریتی به او محول شده است، ولی دانشجویانی که آزمایش‌ها روی آنها انجام می‌گرفت، هیچ تعهدی نداشتند که درباره آنچه گذشته است سکوت کنند و بیان نکنند که چه آزمون‌های عجیبی را تحمل کرده‌اند. پس از آنکه اخبار و

گزارش این تجربه‌ها به مطبوعات درز کرد، دیگران به گمانه‌زنی در مورد این آزمایش‌ها و علل و اهداف آنها پرداختند. هیب توانست با موفقیت کامل، انجام این آزمایش‌ها را در سکوت انجام داده و هیچ اطلاعی را درباره نتایج وحشتناک به دست آمده آشکار نکرد. وی در توجیه آنچه رخ داده بود به همین توضیح بسنده کرد که آزمایش‌ها به منظور بررسی و مطالعه روی فشارهایی است که افراد دارای مشاغل خسته‌کننده و یکنواخت با آن مواجهند و مجبورند ساعت‌های طولانی کار کنند. (مثل کسانی که دایم مراقب صفحه رادار هستند یا خلبانانی که ساعت‌های طولانی پرواز می‌کنند)

داستان هیب باعث شد تا دو سال واقعیت این تحقیقات مسکوت بمانند، ولی در سال ۱۹۵۸ رازداری و سکوت را شکست و در توجیه آنچه انجام شده به دفاع از خود برخاست و گفت : «ما چیزهای ارزشمندی را در خلال مطالعه روی موضوع شست‌وشوی مغزی آموخته‌ایم». (کولینز، ۱۹۸۸)

ولی حقیقت آن است که در جریان آزمایش‌های «محرومیت حسی» در امریکا، ساز و کارهای دیگری در رابطه با کاربردهای روان‌شناسی ایجاد شد. آنچه که جلب توجه می‌کرد، کشف پاسخ به این سؤال بود که پرواز در فضا چه تأثیراتی بر فضانورد می‌گذارد؟ ارتش امریکا اصرار داشت پاسخ این سؤال را از نتایج آزمایش‌های محصور کردن حواس فرد در کابین پیدا کند. علاوه برآن، محرومیت حسی کاربرد مهمی در بازجویی از افراد داشت. به هر حال، نتایج تحقیقات انجام شده در سمیناری در سال ۱۹۵۸ در دانشگاه «هاروارد» جمع‌بندی شد.

کانون تلاش دانشمندان علوم رفتاری و نیز جاسوس‌ها تأثیرگذاری بر رفتار اشخاص است که چند هدف را توأمان دنبال می‌کند: تغییرهای عقلی و پیش‌بینی شده‌ای در آنها ایجاد کنند؛ رفتار انسانی را قابل هدایت و کنترل کنند؛ از عمق افسردگی بکاهند یا یک جاسوس یا یک پرونده اطلاعاتی را برنامه‌ریزی و روال‌مند کنند. از نظر آنان، مغز «جعبه سیاه» است که افراد «خود حقیقی» خویش را در آن پنهان می‌کنند. بدین جهت باید این صندوق را به زور گشود و در روند معالجه تأثیر گذاشت.

همین رویکرد باعث یورش‌های مکرر به زندگانی اشخاصی شده است که با دو هدف حفظ سلامت عقلی یا تعقیب اهداف جنگ سرد دنبال می‌شود. در این میان بی‌تردید تاکتیک‌ها و تکنولوژی‌های استخراج شده از روان‌شناسی و روان پزشکی، مؤثر، یابنده، کشف‌کننده و علمی‌تر به شمار می‌آید.

مدیران برنامه «مکولترا»، کارگاهی آموزشی درباره مغز برای اشخاص برپا کردند تا قادر شوند هرگاه که لازم باشد اطلاعات درخواستی را درباره انجام برخی کارهای جاسوسی کسب کرده و به کار بندند. (کولینز، ۱۹۸۸) مدیران بارها تلاش کردند «جعبه سیاه» شناسایی شود. آنان می‌خواستند این منظور را از طریق خواب درمانی در اتاق خواب انجام دهند.

حسن عزیمت، دکتری ایرانی بود که از فرانسه به بیمارستانی در کانادا آمده بود که کامرون در آن مشغول به کار بود. وی تکنولوژی‌های مربوط به خواب درمانی را با خود آورده بود. این تکنولوژی در اتحاد جماهیر شوروی ابداع شده بود. کامرون تصمیم گرفت که از بیمارانش که آمادگی چنین تجربه و آزمایشی را داشتند، استفاده کند. در سال ۱۹۵۵ حسن عزیمت این نوع معالجه را در کانادا اجرا کرد.

روش خواب درمانی به این ترتیب است که مقداری دارو به بیمار می‌دهند و در فواصل پیاپی این کار تکرار می‌شود تا خوابی شبیه به خواب طبیعی، بیمار را در خود فرو برد. بدین ترتیب ممکن است که بیمار ظرف چند هفته و در هر روز بین ۲۰ تا ۲۲ ساعت به خواب رود. دکتر حسن عزیمت، برخی بیماران را به عنوان نمونه آزمایشی و تجربی استفاده کرد تا دینامیسم روانی و بروز کشمکش‌های داخلی و درونی آنان را دریابد.

بیماران در حالتی از محرومیت حسی ـ از یک تا ۷ روز ـ قرار داده شدند. کامرون این مدت را تا ۱۶ روز افزایش داد و در یک پرونده شخصی هم آمده که او این دوران را تا ۲۳ روز افزایش داده است. نتایجی که به دست آمد، مشابه همان‌هایی بود که هیب در انجام محرومیت حسی اختیاری برای کمترین زمان ممکن به دست آورده بود.

کامرون می‌گوید:

«اگر به مریض اطلاع دهند که مدت زمان مشخصی را در حالت انزوای حسی به سر خواهد برد، در غالب اوقات همکاری بهتری با روند آزمایش انجام می‌دهد تا آن که نداند زمان آزمایش چه مدت است.» (وینستن، ۱۹۹۰)

کامرون آزمایش خود را روی بیش از ۵۰ نفر انجام داد. طبق ملاحظات موجود در پرونده‌های پزشکی که پس از مرگ او (کامرون) برجا مانده است، یکی از بیماران زن در برابر این آزمایش مدت ۱۰۱ روز مقاومت کرده است.

کامرون خانم بیمار دیگری را مدت ۳۵ روز در کابین سکوت نگه داشت، به گونه‌ای که نور هم به وی نمی‌رسید. کامرون برای آن که تمام اقدام‌ها و آزمایش‌ها را از حافظه بیماران پاک کند، مواد مخدر بسیار قوی به آنان می‌داد.

او یکی از بیمارانش به نام خانم «ریتا چیمرمن» را ۵٦ روز به خواب برد و «روپیر لوجیتو» را ۲۳ روز در خواب نگه داشت. لوجیتو در پی این آزمایش سخت دچار ترس‌های نوبه‌ای شدید شد و همه حافظه خود را از دست داد. او پس از خروج از بیمارستان به «ونکوور» رفت و در زیر یک پل خوابید، چون اصلاً فراموش کرده بود که کیست و نمی‌توانست خود را معرفی کند. هم‌چنین بیمار دیگری به نام «جان شارل» حافظه خود را از دست داد. او حالا توان تمرکز حواس ندارد و دیگر نمی‌تواند با زندگی عادی ارتباط برقرار کند. وی فقط خاطرات ریزی را درباره برخی از صحنه‌ها که از بیمارستان دیده است به یاد می‌آورد که بسیار شبیه صحنه‌هایی از فیلم‌های ترسناک است.

کامرون برای تأثیرگذاری بر قربانیانش به فکر استفاده از شوک برقی افتاد. او هر روز چند نوبت به بیمارانش شوک برقی وارد می‌کرد. او تعداد شوک‌های برقی را در قیاس با زمان تأثیر مجاز آنها ۲۰ تا ۳۰ برابر افزایش داد و فشار برق نیز ۱۱۰ تا ۱۵۰ ولت بود. هرکس که در معرض چنین دردهایی قرار می‌گیرد، احساس می‌کند او را روی صندلی برقی نشانده‌اند، اما زنده مانده است. شدت درد حاصل از شوک‌ها چنان

بود که هیچ راهی برای جلوگیری از فریادها و ناله‌های بیماران وجود نداشت. فریاد بیماران حتی از پشت دیواره ضخیم کابین‌های مخصوص نیز به گوش می‌رسید.

کامرون با آزمایش‌های زیان‌بار روانی‌اش، باعث شد که بیماران او دچار آسیب‌هایی جبران ناپذیر شوند. این در حالی بود که آنان برای معالجه به بیمارستان آمده بودند، ولی پس از ورود به بیمارستان، دچار ناراحتی‌های جدیدی شدند که اکثراً خطرناک‌تر از عارضه‌های نخست ایشان بود. (گروه مؤلفان، ۱۹۹۰)

کولینز کتاب تکان‌دهنده‌ای به نام در *اتاق خواب* تألیف کرده است. وی در این کتاب، داستانی جذاب و ترسناک را در مورد آزمایش‌های سیا درباره شست‌وشوی مغزی در کانادا تعریف می‌کند. سیا مدتی در پی تحقیق درباره کاربردهای هجومی در فن مطیع‌سازی رفتاری بوده است. این سازمان سعی کرد رمز تدافع عقلی و اندیشه‌ای جاسوسان دشمن را بشکند تا از این راه آنان را در معرض برنامه‌ریزی مجدد مغزی قرار دهد. هدف، آماده کردن آنان برای انجام عملیاتی (مثل غریزه حفاظت از خویش) بود که این کار مخالف تمایلات ایشان یا حتی برضد قوانین اصلی طبیعت بود. سیا برای منظور بالا خود را به پژوهشگران در حوزه‌های روان‌پزشکی و اعصاب و روان و روان‌شناسی و خلاصه هر آنچه مربوط به رفتارهای انسانی است، نزدیک کرد. هم‌چنین پول سخاوتمندانه‌ای در اختیار آنان می‌گذاشت تا به انجام آزمایش‌ها و پژوهش‌های وحشتناک ترغیب شوند. اما در «اتاق خواب» چه می‌گذشت؟

ما اینجا سعی خواهیم کرد که چگونگی خواب کردن و نیز داروهایی را که به فرد برای خواب می‌دهند و نیز روش بیدارسازی را شرح دهیم. این موارد در دفترچه اقدامی بیمارستان «آلان» در «مونترال» کانادا توضیح داده شده است که البته جنبه خاطره‌نویسی هم دارد. این مطالب با عنوان *معالجه ـ خواب درمانی* در تاریخ ژانویه ۱۹٦٤ نوشته شده است. کمیته معالجه، برنامه مشخصی شامل موارد زیر را تهیه کرده بود:

داستان *دختر برمودا* شاید حکایت هولناکی برای انسانیت و دیدگاه انسانی درباره پیامد شست‌وشوی مغزی باشد. (کولینز، ۱۹۸۸) این دختر در اثر شست‌وشوی مغزی به دوران کودکی رفت و کامرون سعی کرد با دادن مسکن این حالت را بهبود بخشد. اما بیمار به مسمویت باربتیوریت دچار شد. سپس به وی شوک برقی دادند، ولی رفتارهای کودکانه در او تشدید شد. سرانجام دختر جوان به مرحله‌ای از طفولیت افت کرد که برای پوشیدن لباس و خوردن غذا نیاز به کمک داشت.

آنچه کامرون با این دختر جوان کرد، معالجه یا انجام آزمایش روی یک انسان نبود. از این رو سعی کرد روش معالجه «دختر برمودا» را تغییر دهد. به این منظور، در حین خواب، علایم و اشاراتی به او می‌داد و دختر به کندی به علایم صوتی پاسخ می‌داد، ولی هنگامی که بیدار می‌شد در حالتی خصمانه می‌خواست منبع آن صدا را نابود کند. حالت خصمانه در بیمار شش روز پس از شروع این روش به اوج خود رسید و در پایان روز دهم، دخترک نه تنها به وسیله آن صدا دچار اضطراب می‌شد، بلکه همان صدا را تکرار می‌کرد.

این دخترک را ۲۵ روز در حالت خواب دائم نگه داشتند، ولی پس از آنکه بیدار شد، اوضاع مثل گذشته بود. بنابراین، وادار شدند وی را سه روز دیگر بخوابانند. سرانجام وقتی بیدار شد، آرامش خود را بازیافته بود، ولی می‌خواست به منزلش در برمودا برود.

کامرون از این پرونده و این حس باطنی، به عنوان روشی علمی یاد کرده و سعی داشت به این ماجرا پایان خوشی دهد، اما حقیقت عکس آن بود. دخترک که پیش از این نسبت به پدرش خصومت و دشمنی می‌ورزید، این بار با مادر خود هم دشمن شد و او را به قتل تهدید می‌کرد. به رغم همه نتایج چندش‌آور بالا، کامرون تصریح داشت که: «ما این نمونه آزمایش‌ها را تکرار خواهیم کرد و این بار بیماران دیگری را به اتاق خواب می‌بریم و به همان صفحه گرامافون از نو گوش می‌سپاریم».*

* کنایه از اینکه این کارها را روی بیماران دیگر نیز تکرار می‌کنیم تا نتایج را ثبت و با هم مقایسه کنیم.

الف) روش بیداری سه گانه:

۱. بیمار سه بار در روز بیدار می‌شود: ساعت ۸، ١٤ و ۲۰.

۲. وقتی بیمار بیدار است، نبض و فشار خون وی قبل از پایین آمدنش از تخت، گرفته می‌شود (یعنی قبل از رفتن به دستشویی یا حمام یا قبل از آنکه معالجه‌ای در بیداری روی وی انجام شود).

۳. هر غذایی که مایل باشد به او می‌دهند. او حداقل باید ۱۵۰۰ کالری و حداقل دو هزار سی‌سی مایعات در روز دریافت کند.

٤. داروهایی که دریافت می‌کند، شامل: ۱۰۰ میلی‌گرم سایکونال، ۱۰۰ میلی‌گرم نیمبیوتال، ۱۵۰ میلی‌گرم سدیم آمیتال، ۵۰ میلی‌گرم کلربرومازین و حتی می‌توان ۵۰ میلی‌گرم وینیرگین هم به این نسخه افزود. در ضمن کمیت دارو باید مطابق با زمان بیداری بیمار باشد و نباید به خواب عمیق فرو رود.

ب) ویتامین C و B : یک کپسول ویتامین B «میزال» و ۱۰۰ میلی‌گرم ویتامین C در روز.

ج) شیر ماگنیسیا: ۳۰ سی‌سی توأم با مسکن شبانه.

د) اگر روده‌های بیمار کار نمی‌کند، ۳ روز «انیما» به وی می‌دهند.

هـ) اگر بیمار ۱۲ ساعت ادرار نکند، به وی «کاتی تیرایز» داده می‌شود.

و) اگر بیمار شب‌ها دچار بی‌خوابی یا دلشوره است، ۵۰ میلی‌گرم «کلربرومازین» یا ۱۰۰ میلی‌گرم «برومازین» به وی داده می‌شود.

ز) هر ۲ ـ ۳ ساعت وضعیت مریض را تغییر می‌دهند و اگر تنفس وی کم باشد، به نسبت ٥ درصد از اکسید کربن، به او اکسیژن داده می‌شود.

ح) پاهای بیمار هنگام خواب باید کمی بالا قرار گیرد و چنانچه خوابش عمیق است می‌توان پاهایش را حرکت یا ماساژ داد.

ط) چنانچه حالت «ترومبو فلیباتیز» رخ دهد، باید از بخش خونشناسی مشاوره گرفته شود. (کولینز، ۱۹۸۸)

وینستن از پسر کامرون پرسید: «پدرت در بیمارستان آلن، چه نـوع تجربـه‌هـایی را روی بیماران مبتلا به از کارافتادگی ذهنـی آزمـایش کـرد؟». زنـدگانی کـامرون بـه تـلاش در راه موفقیت یا شهرت گذشت. او عزمش را برای عملی کردن نظریه‌های خود جـزم کـرده بـود. او که شخصیتی سلطه‌جو داشت، از این کـه مـی‌توانسـت بسـیاری تصـمیم‌هـا را در مـورد دیگران (اعم از همکاران و بیماران) اتخاذ کند، خرسند بود. چنین شخصـیتی اگـر بـر نتیجـه بخشی برنامه‌هایش اصرار داشته باشد، بایـد همـه رفتـارش زیـر کنتـرل شـدید قـرار گیـرد. کامرون اگر چه نسبت به نقطه ضعف‌های دیگران بسیار بی‌گذشـت بـود، امـا عوارضـی کـه برای بیمارانش پیش آمد، وی را واداشت تا تعدیلی در رفتارش به وجود آورد.

رفتار بی‌رحمانه کامرون را در مورد بیمارانش چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ نکته مهـم ایـن است که وی آزمایش‌هایش را روی بیمارانی انجام می‌داد که مشکل حادی نداشـتند و بـرای مثال حداکثر مشکل آنان این بود که مرحله آخر اسکیزوفرنی را می‌گذراندند. کـامرون گفتـه بود: «می‌خواهم به قله کوهی صعود کنم که برای آن جان کنده‌ام».

مشاهده فتح قله‌های جدید همواره بر وجود وی سـایه داشـت، ولـی تـلاش بـرای صعود به آن قله‌ها تنها با پا گذاشتن بر کمر قربانیان، یعنی بیماران وی انجام شد.

پاراسایکولوژی و جاسوسی

«پاراسایکولوژی» را «مطالعه علمی پدیده‌های شگرف» تعریف کرده‌اند. (تـالبورن، ۱۹۸٤) امـا تعریف اصلاح شده آن عبارت است از: «پاراسایکولوژی یعنی مطالعه علمـی روی پدیـده‌ای خاص که شگرف می‌نماید یا احتمال دارد که شگرف باشد». (پالمار، ۱۹۸٦)

تعبیر «بسای» درباره پدیده‌های مورد مطالعه علم پاراسایکولوژی توسط «تـولیس» در سال ۱۹٤۲ رواج یافت. نخستین پژوهش تجربی و اصـیل در مـورد پاراسـایکولوژی در سـال ۱۹۱۷ توسـط «جـان کـوفر» در دانشـگاه «اسـتانفورد» امریکـا انجـام شـد. ولـی پژوهش‌های علمـی، پیوسـته و ادامـه‌دار در سـال ۱۹۲۷ آغـاز شـد؛ یعـنی زمـانی کـه «ویـلیـام مـکـوگـال» ریاست گـروه روان‌شناسی دانشگاه «دیوک» در ایالـت کارولینـای

شمالی (در امریکا) را عهده‌دار شد. او یک روان‌شناس اجتماعی بود. سپس یک دانشمند در رشته بیولوژی گیاهی به نام «ژوزف راین» نیز به آنجا (دانشگاه نیویورک) منتقل شد. وی مؤسس حقیقی پاراسایکولوژی است. همسر وی نیز به همان گروه منتقل و مشغول به کار شد. یکی از علل روی آوردن پاراسایکولوژیست‌ها به این رویکرد آزمایشگاهی، صرفاً علاقه‌مندی آنان به مطالعات علمی صرف روی پدیده‌های پاراسایکولوژیک نبود، بلکه آنان می‌خواستند این پدیده‌ها را تحت کنترل بگیرند و توانمندی‌های پاراسایکولوژیک خلق کنند. (حسین و فتوحی، ۱۹۹۵)

به نظر پاراسایکولوژیست‌ها، یکی از بهترین روش‌های آزمون پدیده‌های ادراک حسی ـ که اکنون از همه انواع دیگر برتر است ـ روشی است که دستگاه خاصی را به نام «مولد حادثه کورکورانه» به کار می‌گیرد. این دستگاه توسط «هلموت اشمیت» (۱۹٦۹) هنگام کار در لابراتورهای تحقیقات عملی بوئینگ ویژه این هدف فیزیکی طراحی شد.

مولد حادثه کورکورانه چهار چراغ دارد که یکی از آنها را روشن می‌کنند. فردی که در معرض آزمون قرار می‌گیرد باید بگوید وقتی کلید مقابل خود را می‌فشارد، کدام چراغ روشن خواهد شد. اشمیت این دستگاه را طوری طراحی کرد که احتمال روشن شدن هریک از چراغ‌ها مساوی با دیگری باشد. در این طراحی هم‌چنین در حالت وجود تحریک خارق‌العاده، حصول نتایج بیش از حد پیش‌بینی و حسب قوانین احتمالات، قابل انتظار است. علامتی که نمایان می‌شود به مفهوم آن است که پدیده «بسای» اتفاق افتاده است. (حسین و فتوحی، ۱۹۹۵)

پاراسایکولوژی با علوم ریشه‌داری نظیر فیزیک، ریاضیات، روان‌پزشکی و سایر دانش‌ها در آمیخته است. البته علوم دیگری نیز هستند که پیشوند «ماوراء» یا «خارج» دارند؛ مثل «ماوراء فیزیک» [متافیزیک = ماوراءالطبیعه] و ماوراء الاحیا. این علوم علاقه‌مندانی در دانشگاه‌های غرب دارد که این پدیده (آمیختگی پاراسایکولوژی با سایر علوم) را بررسی می‌کنند؛ از جمله آکادمی پاراسایکولوژی در «اوترخت» هلند و آکادمی

پاراسایکولوژی در مسکو. انجمن پاراسایکولوژی نیز در سال ۱۹۵۷ تأسیس شد. این انجمن با برگزاری همایش‌های سراسری درباره پرونده‌های مشاهده شده، بحث و تبادل‌نظر می‌کند. همچنین مؤسسه‌ای با عنوان «روح‌شناسی» نیز به طور تخصصی به پژوهش درباره پدیده‌های ناآشنا می‌پردازد.

علاوه بر این، برخی مراکز تخصصی به مطالعه روی «ادراک خارج از حیطه حواس عادی» مشغولند و نشریاتی ادواری نیز مثل مجله *پاراسایکولوژی اروپا* یا مجله بین‌المللی *پاراسایکولوژی* منتشر می‌شوند. این انجمن‌ها یا مجلات به مطالعه روی پدیده‌های گوناگونی علاقه‌مندند که خارج از حیطه درک معمولی قرار دارد مثل؛ تله‌پاتیسم* هیپنوتیزم، هوش‌بری، رمل و اسطرلاب و دانش معروف به بُعد چهارم یا پیشگویی که در مطالعه روی این موضوع‌ها از روش‌هایی متناسب با طبیعت این پدیده‌ها استفاده می‌شود. (عبید، ۱۹۹۰)

برجسته‌ترین موضوع‌های مورد مطالعه پاراسایکولوژی، موضوع «جابه‌جا کردن اشیاء با توان روحی» است. در این باره گفته می‌شود که جسمی را بدون لمس آن با دست یا بدن، یا بدون استفاده از ابزار یا بدون فوت کردن به آن، بلکه فقط با نیروی روحی خویش جابه‌جا می‌کنند. هم‌چنین، موضوع «درک برتر حسی» و تأثیرگذاری بر احساسات طرف مقابل از طریق قوای روحی و نیز اعضای ارواح و خروج روح از بدن و گشت و گذار آن و...، در شمار مطالعات پاراسایکولوژی قرار دارند. (حسین و فتوحی، ۱۹۹۵)

هم‌چنین تله‌پاتیسم از دیگر موضوعات در دست مطالعه در این رشته علمی است که به آن گفت‌وگو از طریق مغز نیز می‌گویند. تله‌پاتیسم عبارت است از، خواندن فکر و احساسات طرف مقابل. در این باره مطالعات علمی اثبات کرده که ادراک در این حالت، مستقل و جدا از زمان و مستقل از مکان است. تله‌پاتیسم سه حالت دارد که عبارتند از:

---

* ارتباط بین اندیشه دو نفر بدون گفت و شنید و تبادل علائم ظاهری

۱. تله‌پاتیسم هم‌زمان یا معاصر؛

۲. تله‌پاتیسم پیشگویی کننده؛

۳. تله‌پاتیسم خبردهنده از گذشته.

علاوه بر این، تا کنون آزمایش‌هایی روی موضوع «تله‌پاتیسم» انجام گرفته و حتی در دانشگاه‌های معتبری مثل هارواد امریکا، کمبریج انگلستان و دانشسرای مهندسی نظامی سوئیس روی این موضوع تحقیق کرده‌اند و معلوم شده که کاربرد نظامی این علم دارای ظرفیت کاربرد نظامی است. از این رو، پیشتر بین امریکا و شوروی بر سر تحقیق در این باره رقابتی جدی جریان داشت؛ به خصوص از این منظر که «تله پاتیسم» مربوط به کشف اطلاعات از ذهن پرسنل مهم یگان‌های نظامی و جنگی و برخی از زیردریایی‌ها می‌شد، نزد طرف‌های رقیب دارای اهمیت بیشتری بود.

«چارلی»، عضو کمیسیون اطلاعات و امنیت کنگره امریکا می‌گوید: «احتمال وقوع یک جنگ کاملاً ذهنی و روحی که ادوات آن همان تمرکز ذهنی و روحی روی نیروهای یکدیگر است، احتمالی کاملاً حقیقی است. روزی خواهد رسید که برای اجرای چنین هدفی، عده‌ای را فرا بخوانند؛ همان طور که برای ساختن نخستین بمب اتمی جهان، «برنامه مانهانات» را تهیه و دانشمندان را احضار کردند».

«تارج» و «هارادی» در کتاب مشترک خود به نام *مسابقه عقل* پیش‌بینی کرده‌اند که مسابقه عقل و قوای روح، جایگزین مسابقه تسلیحاتی می‌شود. (عبید، ۱۹۹۰)

چند تجربه و آزمایش نیز درباره دانش پاراسایکولوژی از جمله «رؤیت دوم» انجام گرفته است. این مضمون به مفهوم نیرویی است که افراد به کمک توان ذهنی و روحی خارق‌العاده خود می‌توانند اوضاع اماکن دور دست را که تاکنون ندیده‌اند، توصیف کنند و رویدادی را که در چند هزار مایلی آنان در محلی دیگر در حال وقوع است، شرح دهند. وزارت دفاع امریکا افرادی را که چنین توانایی خارق‌العاده‌ای دارند، استخدام کرده تا مخفیگاه موشک‌های هسته‌ای ایکس را کشف کنند. برخی از آنان نیز توانسته‌اند با قوای روحی خود به چنین اقدامی نائل آیند. «ماکریه» که یکی از علاقه‌مندان به این

موضوع است، می‌گوید: این آزمایش یکی از سلسله آزمایش‌ها و تجربه‌هایی بود که سیا، ارتش، نیروی دریایی، نیروی هوایی، سازمان فضانوردی، سازمان جاسوسی دفاعی پنتاگون، سازمان تحقیقات فدرال و شعبه مبارزه با مواد مخدر، مشغول انجام آنند. وی می‌گوید: «وزارت دفاع امریکا هر سال حدود ٦ میلیون دلار صرف آزمایش و تجربه‌های مربوط به پاراسایکولوژی می‌کند»؛ ولی سیا نیز این‌گونه تجربه‌اندوزی و آزمایش‌ها را به وسیله مراکز آکادمیک و دانشگاهی تحت حمایت مالی خود انجام می‌دهد. [رژیم] اسرائیل نیز در این زمینه آزمایش‌های مشابهی انجام داده که برخی از آنها با هدف اطلاع از تحولات در ارتش‌های عربی است.

«مارتین ایبون» در کتاب خود به نام جنگ *خارق‌العاده با قوای روحی و ذهنی* می‌نویسد: «شوروی‌ها زمانی ناچار شدند تحقیقات خود را در زمینه پاراسایکولوژی بیشتر کنند که کا.گ.ب در گزارش خود به کرملین خبر داد که نیروی دریایی امریکا، آزمایش‌های پیشرفته‌ای را در زمینه «تله‌پاتیسم» اجرا کرده است.»

ماکریه نیز در تأیید چنین ادعایی می‌نویسد: «شوروی‌ها، با نهایت جدیت به موضوع‌های فراتر از حواس پنج‌گانه توجه کرده و روی آن مطالعه می‌کنند. آنان موفقیت‌هایی نیز راجع به کاربردهای این دانش در عرصه سیطره و کنترل داشتن بر انسان از راه دور (به روش «ریموت کنترل») کسب کرده‌اند. علاوه بر این، آنان درباره پدیده خواب مغناطیسی از راه دور هم فعالیت‌هایی داشته‌اند. مقتضای این نوع تجربه آن است که توان خواباندن فرد از راه دور وجود داشته باشد. البته فردی که قرار است او را از راه دور بخوابانند، نباید حتی احتمال دهد که قرار است با او چنین کنند».

روس‌ها هم‌چنین از آزمایش‌هایی سخن گفته‌اند که طی آن، دو فرد که یکی در مسکو و دیگری در فاصله ۳ هزار کیلومتری یعنی در «نووسیبریک» (سیبری) بوده، توانسته‌اند با هم ارتباط «تله‌پاتیک» برقرار کنند. از سوی دیگر، فردی به نام «نیکولایف» توانسته بود با چشم بسته یا در حالتی که ۲۰ کارت مختلف بازی پاسور دور از دید وی بوده است، ارزش ۱۲ ورق از آنها را معلوم کند. نیکولایف پیشتر در معرض معاینه‌های

مربوط به تغییرهای فیزیولوژیک و امواج عقلی برخاسته از سر قرار گرفته بود. (عبید، ۱۹۹۰)

سیا از سال ۱۹۷۳ علاقه‌مندی خود را به برخی زمینه‌های «ادراک فراتر از حواس پنجگانه» نشان داد و در این زمینه آزمایش‌هایی را ترتیب داد که یکی از آنها در زمینه «تله‌پاتیسم» در داخل زیردریایی اتمی «نوتیلوس» بود که در نهایت رازداری و در حالتی «به کلی سری» انجام گرفت. همچنین عملیات «تله‌پاتی» دیگری بین سفینه فضایی آپولو ١٤ با مرکز کنترل آن در زمین انجام شده است. (عبید، ۱۹۹۰)

برخی از کارکنان مدیریت علمی- فناوری موظف شدند با آزمایشگاه‌های تحقیقات علمی که به کار در همین زمینه مشغول بودند، همکاری کرده و آنان را تشویق کنند که امکان استفاده از این پدیده را در مورد اهداف اطلاعاتی یا نظامی بسنجند. برخی منابع همکار با سیا به برخی محافل که یک اسرائیلی به نام «یوری هیلر» بانی تشکیل آنها بود، رفت و آمد می‌کردند. هیلر از دور و با نگاه کردن به قاشق آن را خم می‌کرد یا ساعت را از کار می‌انداخت و خلاصه کارهای فریب‌گونه دیگری انجام می‌داد. بر این اساس، عده‌ای از مأموران اطلاعاتی گمان کردند که اگر امواج مغزی انسان این اندازه قوی است که می‌تواند عقربه‌های ساعت را از کار بیندازد، پس این احتمال هم هست که بتوان رایانه‌های دشمن را با همین روش از کار انداخت.

تخریب نرم‌افزاری [یا سخت افزاری] دستگاه‌های رایانه‌ای در کشورهای دیگر از طریق «تله‌پاتیسم» تنها یکی از وظایف احتمالی این علم است. در واقع، اداره تخریب و جاسوسی در زمینه‌های مختلف به «تله‌پاتیسم» امید بسته است. از جمله مأموریت‌های تله‌پاتیسم، آزمون انگیزه منابع انسانی برای ادامه مأموریت‌های سیا، خواندن دفترچه‌های رمز از ورای دیوارهای پولادین گاوصندوق‌ها، خواندن اسناد سری و جست‌وجوی اماکن و موقعیت‌های نظامی است.

هنرمندی به نام «انگو سوان» استعدادهای عجیب خود را به نمایش عمومی درآورده بود. در این رابطه، نام نقطه مختصات جغرافیایی ٤٩ درجه و ۲۰ دقیقه جنوبی و ۷ درجه و ١٤

دقیقه شرقی را برای او خواندند. «سوان» چشمان خود را بست و مدت زیادی ساکت شد و فکر خود را متمرکز کرد. رفته‌رفته تشنجی که بر چهره‌اش بازتاب داشت، بیشتر شد تا آن که حالتی ترسناک به خود گرفت و آنگاه لب به سخن گشود. او براساس نقطه مختصات داده شده، با دقت و به شکلی خارج از حیطه‌های ادراک حسی شروع به توصیف ایستگاه هواشناسی مشترک شوروی و فرانسه کرد. وی قبلاً آن ایستگاه هواشناسی را در جزیره «کرهلن» در منطقه قطب جنوب ندیده بود. در این مراسم، نمایندگانی از سیا نیز حضور داشتند.

چنین توانمندی‌هایی در جهان جاسوسی، طرفداران زیادی دارد، زیرا باعث صرفه‌جویی بسیار در وقت و بودجه و نیرو می‌شود. این خصلت یک سازمان اطلاعاتی مثل سیا است که سراغ هر اکتشاف علمی جدیدی رفته و از آن در عملیات جمع‌آوری و بررسی اطلاعات استفاده کند.

سیا در سال ۱۹۷۶ وارد عرصه پژوهش در رابطه با «تله‌پاتیسم» شد و این زمانی بود که «جرج بوش» پدر، رئیس این سازمان بود. بوش، «ادگار میشل»، مؤسس آکادمی علوم نوین در سانفرانسیسکو را که به نوآوری در زمینه علوم روان‌شناسی پرداخته بود، فراخواند تا سمیناری پژوهشی را در مقر سیا درباره «استفاده از تله‌پاتیسم در زمینه جاسوسی» برپا کند. در این حال بسیاری از سازمان‌های علمی برای انجام فعالیت‌های علمی در این زمینه، کمک‌ها و هدایایی دریافت کردند و مبلغی هم برای کار روی موضوع «مکانیسم ناشناخته انتقال اطلاعات بیولوژیک» اختصاص یافت.

پژوهش درباره چنین مکانیسم ناشناخته‌ای، در واقع، جست‌وجو برای راه یافتن به علم «تله پاتیسم» بود که به هر حال، به این نام شهرت یافته است. این ایده، نزد برخی عقل‌گرایان، چیزی شبیه غیب‌گویی تلقی می‌شد؛ پس برآن شدند که ظاهر این اصطلاح را تغییر دهند. شاید هم عدم صراحت آنان در به کار بردن نام تله‌پاتیسم معذوریت ایشان از کاربرد چنین اصطلاحی بود. به هرحال آنان افرادی عقل‌گرا بودند. دستگاه‌های معتبر دولتی نیز که همواره دنبال چیزهای عجیب و غریب و مرموز هستند، اصولاً هدف اصلی در

عرصه پژوهش تله‌پاتیسم را که هم‌چون رهنمونی بـه سـوی کشـتار و ویرانـی بیشـتر بـود، کتمان می‌کردند. در سیا معمول است، وقتی توانایی‌های نهفته در قدرت تله‌پاتیسم را وصـف می‌کنند، از تعابیری مثل «سـلاح مـرگبـار»، «ویـرانگـر» و «توان ویرانگری» به کار مـی‌برنـد. بی‌تردید این تعابیر خارج از موضوع نیست.

استاندارد هوش «وکسلر»: عضله زیرین جاسوسی

فرایند روان‌شناسی جاسوسی در جنگ‌های جهـانی اول و دوم پیشـرفت زیـادی کـرد. ایـن وضع به لطف فعالیت‌هایی بود که در زمینه روان سنجی انجام شد. آزمون «آلفا» در آن برهـه (۱۹۱۷ – ۱۹۱۸) طراحی شد و به دنبال آن، آزمون طبقه‌بندی و دسـته‌بنـدی عمـومی ابـداع شد. این آزمون بر چهار توان اولیه فرد مبتنی بود که به وسیله سنجش آنها مـی‌تـوان ارزیـابی کرد که یک فـرد مـی‌توانـد در کارهـای نظـامی موفـق باشـد یـا خیـر. در همـین دوره نیـز توان‌سنجی و استعدادیابی سنجش توان و استعداد افراد برای مشاغل دیگر نیز باب شد.

روان‌شناسان بالینی نیز از چنین آزمون‌هایی استقبال کردند. مهندسـان ماشـین‌سـازی سعی کردند ماشین‌ها را به گونه‌ای طراحی کنند که مکانیک‌هایی که با آنها کار خواهـند کـرد، راحـت‌تر باشند. بـه همین منظور از ماشینچی‌ها آزمونی به عمـل آمـد تـا معلـوم شود چه چیزی مناسب آنهاست. کارفرمایان نیز در این رهگذر بـا همـان آزمـون‌هـا بـه گزینش متخصصان ماشین‌های تولیدی پرداختند تـا آنـان را بـرای کـار بـا ماشـین‌آلات صنعتی آموزش دهند. (پورنگ، ۱۹۵۷) در این هنگام بود که دانشمندان به بهره‌گیـری از مهارت‌های خود، برای حل مشکلات عملی سختی پرداختند که باعث آن جنگ جهـانی دوم بود. در آن هنگام بسیج گسـترده غیرنظامیـان انگیـزه لازم بـرای شناسـایی تـوان و اسـتعداد نیروهـا را در اداره امـور دو چنـدان کـرده بـود. از ایـن رو، از متخصصـان روان‌شناسی خواسته شده بود توانمندی سربازان را بسنجند و مشخص کنند، هر یـک از آنان برای چه مشاغلی (از خلبانی هواپیماهای جنگنده تـا آشـپزی در آشـپزخانه‌هـا) در ارتش استعداد دارند. هم‌چنین تحولات و پیشرفت‌های مهندسی نوین مثـل فـرا رسـیدن

دوران سفر به فضا و روش‌های جدید شناسایی و اکتشاف کف دریاها، مستلزم انجام آزمون‌هایی بود که بتوان با آن توان تحمل افراد در مورد تغییر نیروی جاذبه و از دست دادن یا منزوی ماندن از عملکرد حواس پنج‌گانه و دیگر تشنج‌های ناشناخته ناشی از فضانوردی را در گزینش افراد سنجید. (فوگل، ۱۹۸۸)

دانشمندان روان‌شناس در سیا نقش زیادی در پیشبرد پژوهش‌های روان سنجی داشته‌اند. (مارکس، ۱۹۷۹) برای مثال، «جیتنگر» (یکی از نوابغ علم روان‌شناسی شاغل در سیا) روش بی‌نظیری برای سنجش شخصیت (شخصیت‌سنجی) و پیش‌بینی رفتار آتی فرد ابداع کرد. او نام این روش را «سیستم شخصیت‌سنجی» گذاشت که در سیا به «اتوبوس» معروف شده است.

افسران عالی رتبه سیا از این روش بسیار خرسند شدند و در فعالیت‌های اطلاعاتی جای مناسبی را برای آن باز کردند. به زودی روش موسوم به «اتوبوس» کلید اصلی تمام کارهای اطلاعاتی شد. اهمیت روش «اتوبوس» در این است که توجه‌اش را به شناسایی چگونگی رابطه افسر سیا با منبع خارجی متمرکز می‌کند. این روش محور فعالیت‌های جاسوسی است. روش شخصیت‌سنجی هم‌چنین برای سنجش تأثیرات نوشیدن الکل برافراد نیز کاربرد دارد. در اثنای بحران موشکی «خلیج خوک‌ها» در کوبا، کاخ سفید، جیتنگر را فرا خواند تا درباره چگونگی پاسخ «خروشچف» به فشارهای امریکا مشورت دهد.

جیتنگر از اینکه شخصیت‌سنجی افراد را به وی بسپارند، مشعوف می‌شد. وی ساعت‌های زیادی را صرف ساخت و پرداخت سیستم شخصیت‌سنجی خود کرد. او در این کار وسواس زیادی نشان می‌داد. جیتنگر از سال ۱۹۵۰ یعنی قبل از آن که وارد سیا شود، مطالعاتش را درباره این سیستم آغاز کرده بود. در واقع، او قبل از ورود به سیا، راهنمایی‌هایی درباره خدمات روان‌شناختی در بیمارستان نورمان در اوکلاهما ارائه می‌داد. او تست سنجش «وکسلر» را در خدمت اهداف سیا در آورد و دریافت، آشپزهایی که به روش این آزمون سنجیده و گزینش شده‌اند، از دیگر همکاران خود برترند.

آزمون وکسلر شامل ارائه سلسله ارقام به صورت پس و پیش به فرد مورد آزمون

است که سپس از او خواسته می‌شود آنها را به یاد آورد. این کار در واقع برای سنجش حافظه سمعی کوتاه مدت فرد و نیز محاسبه میزان هوشیاری اوست. جیتنگر همچنین دریافت، کسانی که به ظرفشویی در آشپزخانه مشغولند، از نظر یادآوری ارقام ضعیف‌اند. هم‌چنین دریافت که مشخصه‌های شخصیتی آشپزها متفاوت از ویژگی و علامت شخصیتی ظرف‌شوهاست. آشپزها در محیطی پردغدغه و شلوغ می‌توانند کارایی خود را به میزان بالایی حفظ کرده و سر و صدای مشتریان را که غذاهای دیگری سفارش می‌دهند، تحمل کنند بی‌آنکه آرامش خود را از دست بدهند. آنان در این کار با اتکا بر منابع داخلی و درونی خود عمل می‌کنند و عمدتاً در را می‌بندند یا خود را از شلوغی اطراف دور نگه می‌دارند.

جیتنگر، این ویژگی شخصی را توجیه درونی* نام داده که عبارت است از: ادغام روانی به نحوی که فرد آرام شود. از سوی دیگر وی مشاهده کرد که کارگران ظرفشوی نمی‌توانند خود را از محیط بیرونی جدا سازند. این ویژگی هم تأثیر بیرونی** نامیده شد که عبارت است از تأثیر بیرونی. جیتنگر می‌گوید: اگر نمره‌های بالای آزمون، بُرد عددی مربوط به هرکس را بیابد، می‌تواند به صورت ابتدایی محکی برای شخصیت‌سنجی وی باشد. (مارکس، ۱۹۷۹)

علاوه بر ویژگی توجیه بیرونی و توجیه درونی، جیتنگر دو ویژگی اصلی در دو شخصیت انسانی را تعریف می‌کند که می‌توان آن دو را با آزمون‌های فرعی دیگر در روش وکسلر سنجید. جیتنگر می‌گوید: «براساس نتایجی که فرد در آزمون تصاویر مکعبی به دست آورده است، می‌توان گفت که او اصولاً فردی منظم یا انعطاف‌پذیر است.»

به نظر جتینگر، افراد منظم توان یادگیری از طریق حفظ کردن را دارند، اما معمولاً آنچه را به ایشان تعلیم داده می‌شود، نمی‌فهمند. در این حال، افراد انعطاف‌پذیر قبل از آموختن هر چیز به صورت درسی، آن را می‌فهمند و درک می‌کنند.

---

* INTERALIZER
** externalizer

اما کار اصلی جیتنگر در جنبه سوم شخصیت است که کشف می‌کند افراد رفتار اجتماعی خود را چگونه با الزام‌های فرهنگی که با آن زندگی می‌کنند، وفق می‌دهند. او دریافت که می‌تواند این جنبه خاص را از راه وفق دادن آن با آزمون «مرتب کردن عکس‌ها» [تکمیل تابلوی پازل] بسنجد. به نظر او انجام چنین کاری از راه آزمایش‌های عملی یا ادایی متعلق به آزمون هوش «وکسلر» ممکن است. این بعد موسوم به Role Adaptive یا RoleUnifolm است و افراد به صورت طبیعی به اولی تمایل دارند و دومی را نادیده می‌گیرند.

حال سؤال مهم اینجاست که نتایج آزمون‌های جیتنگر درباره ابعاد شخصیت افراد، چه ربطی به کار اطلاعاتی دارد؟

افکار عجیب جیتنگر به ظاهر در کار اطلاعاتی کاربرد دارد. او می‌تواند از راه آزمون فرعی با سیستم هوش‌سنجی وکسلر، درباره توان عملکرد فرد نظر دهد. او هم‌چنین می‌تواند اطلاعاتی درباره نقاط ضعف فرد ارائه داده و بگوید که چگونه می‌توان یک نفر را به جاسوس سازمان اطلاعاتی سیا تبدیل کرد. سپس برای برخی از افسران سیا روشن شد که چگونه می‌توان از روش «اتوبوس» برای دستگیر کردن جاسوسان (به عنوان یک شیوه کمکی) استفاده کرد.

به دلایل بالا، سیا وقت و پشتیبانی مالی ارزی را به جیتنگر داد تا روشی را که ابداع کرده بود، با سرپرستی و نظارت «انجمن محیط انسانی» بهینه‌سازی کند. افسران سیا براین عقیده بودند که روش «اتوبوس» یک پیروزی بزرگ برای این سازمان اطلاعاتی است و باید در تقویت آن به شکل بهینه‌سازی و اصلاح آن ادامه داد. در این رابطه، اگر چه جیتنگر به عنوان روان‌شناس به طور تمام وقت و رسمی در استخدام سیا بود، ولی تحت پوشش «انجمن محیط انسانی» به کار خود ادامه داد. وی و دستیارانش در سال ۱۹٦۲ مقرشان را از ساختمان ریاست انجمن محیط انسانی در نیویورک به یک مؤسسه متعلق به سیا در واشنگتن انتقال دادند. این ساختمان و مؤسسه ویژه آن را «شرکای روان‌سنجی» نامیدند. جیتنگر نیز به عنوان رئیس این مؤسسه به کار پرداخت. پوشش

انجام شده از آن رو بود که سیا می‌خواست از این مؤسسه به ایستگاه‌های خارج از کشور خدمات‌رسانی کند.

جیتنگر شخصاً برای این شرکت پوششی، یک نمایندگی در توکیو افتتاح کرد. البته این نمایندگی اخیراً به هنگ‌کنگ منتقل شده است. این نمایندگی برای سرویس‌دهی به ایستگاه‌های اطلاعاتی سیا در خاور نزدیک تاسیس شد و سایر روان‌شناسان که ۱۵ نفر بودند، در دفتر واشنگتن مشغول پوشش دادن به بقیه ایستگاه‌های سیا در سراسر جهان از جمله جهان عرب شدند. آنان متخصصان روان‌سنجی را برای مأموریت‌های کوتاه‌مدت از واشنگتن به ایستگاه‌های سیا اعزام می‌کردند. این سازمان با دولت کره جنوبی برای تأسیس و راه‌اندازی سرویس اطلاعاتی این کشور همکاری کرد. در این رابطه، ایستگاه سیا در سئول از رئیس این سازمان تقاضا کرد، تعدادی از متخصصان روان‌سنجی را به آنجا اعزام کند تا در گزینش کادر جدیدی از افسران پلیس و وزارت جنگ کره همکاری کنند. (مارکس، ۱۹۷۹)

در این روند به منظور روان‌سنجی افسر کره‌ای الگوی «وکسلر» روی ۲۵ تا ۳۰ نفر از آنان اجرا شد. درباره هریک از آنان نیز گزارشی نیم صفحه‌ای برای مقام‌های کره‌ای تهیه شد که در آن نقاط ضعف و قوت و نوآوری، استرس‌های روحی و روانی و میزان انگیزه و توانایی انجام کار هریک از افسران را شمرده شده بود. مقام‌های کره‌ای نیز بر همین اساس و به توصیه متخصصان روان‌سنجی، افرادی را برای پست‌های مورد نیاز خود گزینش کردند.

در سال ۱۹٦٦ افسران سیا با همکاری یک دانشمند روان‌شناس به گزینش افسران پلیس اروگوئه و افسران ضدجاسوسی آن کشور پرداختند که با گروه‌های پارتیزانی جنبش «توماردو» درگیر بود. در اینجا الگوی روان‌سنجی «وکسلر» روی ۲۰ نفر از افسران آزمایش شد. نتیجه تحقیقات تأکید داشت که این مجموعه باید دستورهای قاطعانه‌ای دریافت کند تا کارکرد لازم را داشته باشد. آنچه از ظاهر امر برمی‌آید همکاری روان‌شناسان امریکایی در گزینش مأموران پلیس مخفی کره و اروگوئه صرفاً با هدف انتخاب پلیس مخفی و

بازپرس خوب و ممتاز در این دو کشور نبود و اصولاً کار آنان چنین چیزی نبود، بلکه منظور پیدا کردن افرادی بود که ممکن است در آینده به همکاری با سیا تن در دهند.

این نوع همکاری نشان می‌دهد که تماس و مبادله دانش بین روان‌شناس امریکایی با دنیای «غیرغرب» چه ماهیتی دارد. شاید پرسیده شود که آیا بین روان‌شناسان امریکایی و روان‌شناسان جهان عرب رابطه‌ای هست؟ به عبارت دقیق‌تر و بی‌پرواتر، آیا بین روان‌شناسان سیا با روان‌شناسان سرویس‌های اطلاعاتی عرب رابطه‌ای وجود دارد؟

«انجمن محیط انسانی» که جمعیتی پژوهشی و متعلق به سیا است، هزاران دلار ـ و بلکه بیشتر ـ برای قراردادهایی هزینه کرده که درباره روان‌سنجی تحقیق می‌کنند. همه این پول‌ها را نیز از محل بودجه سیا پرداخته‌اند تا روش روان‌سنجی موسوم به «اتوبوس» هر چه بیشتر بهینه‌سازی و تکمیل شود. برای مثال، این انجمن مبلغ ۴۰ هزار دلار به «دیوید ساندرز» برای خدمات مربوط به آزمون‌های تربیتی پرداخته است. این آزمون می‌کوشد بین نمونه‌های آزمون مغزی با نتایج سنجش عددشناسی و عددشماری ایجاد رابطه کند.

به این ترتیب، جیتنگر مجری تعمیم این روش در دیگر کشورها شد. در این حال او دریافت که انجام آزمون‌های فرعی وکسلر در نقاط مختلف جهان، باعث برخی ملاحظات فرهنگی می‌شود. برای مثال، تلقی ژاپنی‌ها از این آزمون، نوعی هدایت از بیرون نسبت به شخصیت ایشان بود؛ آن‌هم از نوع هدایتگری و توجیه که روش روس‌ها در تغییر شخصیت و اندیشه افراد است. از این رو، تصمیم گرفته شد که نمونه‌هایی بومی از روش «اتوبوس» متناسب با ملیت‌های مختلف در جهان طراحی شود. این امر نشان می‌دهد که امریکایی‌ها به بُعد فرهنگی کاربرد روان‌شناسی در خارج از کشورشان نیز توجه داشته‌اند. در این حال معلوم است که در هر جایی به دنبال آن بوده‌اند که از ابزار کارآمدتری استفاده کنند.

«انجمن محیط انسانی» برخی از دانشمندان رفتار شناس را نیز مورد پشتیبانی قرار داد. البته فقط کسانی که درک و برداشت خوبی درباره روش «اتوبوس» داشتند. برای مثال، «رابرت هاید» این روش (اتوبوس) را به عنوان بخش اصلی پژوهش‌های خود

برگزید و به صورت الگو و نمونه، روان‌سنجی «وکسلر» را قبل از خوراندن مشروب الکلی به افراد مورد آزمایش، به آنان ارائه می‌داد (این بخش از تلاش سیا برای آن بود که بداند افراد پس از نوشیدن مشروب الکلی چه عکس‌العملی دارند).

محققان دریافتند که رفتار افراد درون‌گرا پس از نوشیدن مقداری مشروب الکلی، بسته‌تر می‌شود و آنان بیشتر خود را جمع و جور می‌کنند؛ در حالی که افراد برون‌گرا پرحرف‌تر می‌شوند و در مصرف الکل نیز افراط می‌کنند. جیتنگر می‌توانست درباره نوع پاسخ افراد درون‌گرا و برون‌گرا به مشروب الکلی، حکم کلی ارائه دهد. او با شناخت از عملکرد افراد ـ که از طریق عددشناسی یا «برد عددی» در روش وکسلر به دست می‌آورد ـ می‌توانست پیشاپیش بگوید که هر فرد پس از نوشیدن مشروب الکلی، چه عکس‌العملی نشان می‌دهد. هاید و هارولد نیز در بیمارستان «حبل سینا» همان ملاحظاتی را یافتند که وی به آنها دست یافته بود. (مارکس، ۱۹۷۹)

جیتنگر روان‌شناسانی را که از «انجمن محیط انسانی» کمک دریافت کردند، تشویق می‌کرد که الگوی روان سنجی وکسلر را روی افراد اجرا و نتایج کارشناسان را برای او ارسال کنند. او بدین ترتیب توانست یک «دیتا بیس» [پایگاه اطلاعات پایه] بی‌نظیری را درباره تمام مراحل رفتار انسانی ایجاد کند. «مارتون اودن» از دانشگاه هاروارد، نمره‌های افرادی را که در حالتی از خواب مغناطیسی بودند برای وی فرستاد و او هم از مشاهده آن نمره‌ها توانست تشخیص دهد که کدام‌یک از آن افراد در حالت خواب مغناطیسی هستند و کدام یک نیستند. جیتنگر نمره‌های روان سنجی وکسلر را که در گروه انسانی ـ از جمله عده‌ای بازرگان، دانشجو، مانکن و پزشکان انجام شده بود، جمع‌آوری کرد و توانست نمره‌های ۲۹ هزار نفر را تا سال ۱۹۷۰ گردآوری کند. البته در کنار نمره هر فرد خلاصه‌ای از زندگی‌نامه وی نیز ضمیمه می‌شد.

جیتنگر دریافت که در تمام نمونه‌های آزمون روان‌سنجی وکسلر، نمی‌توان حتی یک مورد نتایج مشابه میان ۲ نفر را مشاهده کرد. شاید در این مرحله از بحث پرسش شود، که نتایج آزمون وکسلر در کشورهای عربی چه بوده است؟

آزمون‌های روان‌شناسی و روان سنجی مذکور در زمینه‌های نظامی نظیر عملیات جاسوسی و اطلاعاتی کاربردی گسترده داشته است. آزمون وکسلر در خدمت به اهداف اطلاعاتی در هوش‌سنجی افراد بالغ و بزرگسال در داخل و خارج امریکا استفاده شد. به عبارت دیگر، این روش یکی از «بازوهای پنهان» تلقی می‌شود که در جمع‌آوری اطلاعات برای سیا و نیز جمع‌آوری از منابع انسانی به صورت پنهان، بسیار کارآمد بوده است.

وقتی سیا یک فرد خارجی را به عنوان جاسوس استخدام می‌کند، معمولاً تحت آزمون کامل روان‌سنجی وکسلر قرار می‌دهد و دفتر واشنگتن نتایج آزمون‌ها را بررسی می‌کند. این کار با تطبیق نتیجه آزمون به وسیله دروغ‌سنج از فرد تحت آزمون انجام می‌شود. با نتایج آزمون شخصیت، امریکایی‌ها در گذشته تلاش زیادی کردند که بتوانند ارتباط بین نتایج آزمون هوش و نتایج آزمون‌های شخصیت سنجی که از افسران و جاسوسان و سربازان ارتش به عمل می‌آید را کشف کنند.

روان‌شناسان امریکایی در گزینش افسران بسیاری از کشورهای غیرغربی نیز مشارکت داشته‌اند. تحقیقاتی که روی آزمون‌های وکسلر انجام گرفت بلافاصله نتیجه‌بخش شد و رابطه آنها با برخی آزمون‌های دیگر هم کشف شد (به خصوص آزمون‌هایی که سیا برای جنگ سرد ابداع کرده بود).

جیتنگر در آزمون‌هایش به همه جنبه‌های شخصیتی توجه داشت و چون مستخدم سیا بود، بیشتر روی گونه‌های منحرف تمرکز داشت. وی به ویژه به نتایج آزمون‌های انجام شده روی افراد متمرد و سرکش که ارزش‌های جوامع خود را رد می‌کردند، توجه نشان می‌داد. او می‌خواست یک مجموعه ویژگی‌های عمومی [مشترک] در افرادی را پیدا کند که همگی به کشورشان خیانت کرده بودند. پس برای یافتن چنین ویژگی‌های مشترکی، سراغ نتایج و نمرات آزمون‌های کسانی رفت که از سرویس‌های اطلاعاتی کشور متبوع خود بریده و به غرب رفته بودند. اگر به راستی جیتنگر توانسته باشد خصوصیت‌های مشترک این افراد را معلوم کند، پس باید گفت مأموران سیا با مشاهده

آن خصوصیت‌ها در افراد، منابع انسانی آینده این سازمان را نیز شناسایی کرده‌اند.

«انجمن محیط انسانی» در بیمارستان «لونیا» در میشیگان امریکا، آزمون وکسلر را روی کسانی انجام داد که مرتکب جرایم جنسی شده بودند. نتایج حاکی از آن بود که شخصیت افرادی دارای انگیزه‌های جنسی کنترل‌ناپذیر با افراد معمولی متفاوت است. جیتنگر به ساحل غربی امریکا سفر کرد تا آزمون هوش‌سنجی وکسلر را روی عده‌ای از منحرفان جنسی، لواط کاران و فاحشه‌ها انجام دهد. این کار زیر نظر «جرج وایت» در سان فرانسیسکو انجام گرفت. روش موسوم به «اتوبوس» ـ چه در کاربردهای مستقیم و چه در کاربردهای غیرمستقیم ـ برای سیا کارایی داشت و کمک کرد که این سازمان بتواند از افرادی که در خارج از امریکا با آنان همکاری داشتند، شناخت درست‌تری به دست آورد.

معمولاً مأموران سیا در ایستگاه‌های خارج از کشور، نتایج آزمون «اتوبوس» را به همراه نتایج آزمون‌های غیرمستقیمی که از منابع و طرف‌های خود به عمل آورده‌اند، مستقیم به واشنگتن می‌فرستند و بخش منابع انسانی سیا با توجه به نتایج به دست آمده، به ایستگاه اعلام می‌کند که آیا فرد مذکور استخدام شود یا نه.

یکی از روان‌شناسان سیا می‌گوید: آزمون اتوبوس اطلاعات مهمی را درباره روش «شانتاژ» افراد در اختیار می‌گذارد. برای مثال، اگر نتایجی که از آزمون فرد به دست می‌آید مشابه نتایج به دست آمده از آزمون افراد مرتکب جرایم جنسی باشد، یعنی باید پرچم قرمز را بالا برد. بدین ترتیب، آزمون معروف به اتوبوس، کارآمدترین سلاح برای حمله به افرادی است که قرار است «شانتاژ» شوند. یک روان‌شناس دیگر می‌گوید، هر فردی به دنبال چیزی است و آرزویی دارد و به وسیله آزمون «اتوبوس» می‌توان دریافت که آن چیز چیست؟ البته ضرورتاً هم این «چیز» نمی‌تواند سکس یا شراب باشد، بلکه شاید یک موقعیت یا نوعی اعتیاد یا یک امان نامه و کلاً چیزی باشد که سوژه ما آرزوی آن را دارد. روان‌شناس دیگری می‌افزاید: این روش سنجش به ما کمک می‌کند که دریابیم «نقاط ضعف» هر فرد کدام است و در چه وضعیتی به اصطلاح از موضع خود کوتاه می‌آید.

از دیگر زمینه‌هایی که «انجمن محیط انسانی» به آن علاقه نشان داده، تحقیقات مربوط به «خط شناسی» است (مارکس، ۱۹۷۹) که نتایج آن تکمیل‌کننده آزمون اتوبوس است. در این زمینه حتی در آلمان پژوهشی درباره مطبوعات انجام گرفت. در آلمان ـ برخلاف امریکاـ توجه متمرکزتری به خط‌شناسی انجام می‌گیرد. البته تحقیق در این‌باره (دست خط) در کنار دیگر آزمون‌ها مثل اتوبوس و وکسلر، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، انجام آزمون وکسلر روی یک دیپلمات روس در امریکا یا فردی دیگری که سوژه سیا است، آسان و راحت نیست. در جنگ جهانی دوم، سرویس اطلاعاتی وقت امریکا برای مطالعه درباره شخصیت هیتلر و شناسایی نقاط ضعف وی مشکل داشت. از این رو، از یک دانشمند خواسته شد یک صفحه درباره روان‌شناسی پیشوای آلمانی بنویسد. هم‌چنین از فناوری تحلیل روانی [روان کاوی] برای درک شخصیت هیتلر و شناسایی نقاط ضعف قابل بهره‌برداری او استفاده کردند.

روان‌شناسان اظهار عقیده کردند که ممکن است هیتلر تمایلات زنانه داشته باشد و پیشنهاد کردند که هورمون‌های زنانه در غذای هیتلر ریخته شود. در این رابطه تمام اطلاعاتی را که از طریق منابع پنهان راجع به هیتلر جمع‌آوری کرده بودند، به همراه نمونه دست خط وی، رفتار و نمونه تفکراتش را تجزیه و تحلیل کردند که با ویژگی‌های جمع‌آوری شده از نتایج ۲۹ هزار آزمون وکسلر مطابقت داده شود. این کار «آزمون غیرمستقیم» نامیده شده است. علاوه بر آن، بررسی دیگری درباره مطابقت نتایج تحقیقات مربوط به خط شناسی و نتایج آزمون هوش وکسلر به عمل آمده که پیشتر روی نمونه‌هایی از بیماران روانی، جنایتکاران، مانکن‌ها، هم‌جنس‌بازان و فاحشه‌ها انجام گرفته بود.

در کارهای اطلاعاتی همواره سکس مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد. شانتاژ، مطیع‌سازی افراد و منابع انسانی تا حد فروپاشی روح و روان آنان، تنها از طریق سکس امکان‌پذیر است. «گونکورت» (۱۹٦۰) می‌گوید: «انسان می‌تواند به وسیله استمنا، یک ملت را مطیع و رام کند؛ همان‌گونه که شیر را رام می‌کنند.» (اسکینر، ۱۹۸۰)

جیمز کینر یکی از روان‌شناسان بازنشسته سیا می‌گوید: «در سال ۱۹٦۹ به نیویورک رفتم تا آزمون روان‌سنجی وکسلر را درباره یک خانم پرستار امریکایی انجام دهم. وی جسم خود را قربانی خدمت به کشورش کرده بود. به عبارت دیگر، حاضر شده بود با منابع سیا به خاطر خدمت به امریکا هم‌خواب شود.»

آن روان‌شناس می‌خواست خانم پرستار با یک مأمور روس نیز هم‌خواب شود و به نحوی از او دلربایی کند که سرانجام از سازمان اطلاعاتی شوروی جدا شود. اگر هم این اتفاق نیفتاد، لااقل فیلمی برای شانتاژ کردن وی به دست آید. کینر می‌خواست بداند، این خانم پرستار چگونه توانسته بدون هیچ علاقه عاطفی، با آن مأمور اطلاعاتی شوروی هم‌خواب شود؟ او می‌گوید که از روش‌ها و شگردهای تور کردن سوژه بسیار مشمئز شده؛ به خصوص پس از آن که فیلمی را از یکی از مأموران زن دیده که با یک فرد نشان شده برای استخدام به صورت منبع، در تختخواب بوده است. وی می‌گوید: «عده‌ای از افسران اطلاعاتی سیا که کار عملیاتی در صحنه می‌کنند، از این کارها خیلی خوششان می‌آید و حتی با دوربین مخفی از صحنه‌هایی که به نظرشان بهتر است فیلم می‌گیرند». به هر حال، مأموران سیا معتقدند، روش‌های جنسی ابداع شده در منازل امن در محله «موکلترا» در نیویورک و در «سان فرانسیسکو» کاربردهای اطلاعاتی ارزشمندی داشته است.

نکته قابل توجه اینکه، به محض معلوم شدن نتیجه آزمون موسوم به «اتوبوس» مبنی بر اینکه یک فرد نشان شده برای جاسوسی، فاقد شرایط روحی و عقلی لازم برای همکاری است، مأموران سیا پیشنهاد زمین زدن وی را می‌دهند. آنان با استفاده از یک روسپی اجیر شده، وی را زیر فشار می‌گذارند تا بالاخره زمین بخورد و سپس رشته‌های اتصال وی با کشور و دولتش متبوعش قطع شود.

رابطه سکس با روان‌شناسی یا بالعکس و رابطه سکس با جاسوسی اضلاع سه‌گانه‌ای هستند که همپوشانی آنها با هم به روشنی قابل لمس است. روان‌شناسی اطلاعاتی، نخست به تحریک عطش جنسی یک جنس مذکر می‌پردازد که احتمالاً دچار سادیسم [دیگر آزاری] است و جز با آمیزش با یک جنس مؤنث که مازوخیسم

[خودآزاری] داشته باشد، آرام نمی‌گیرد. آنگاه دو قطب مخالف آهن ربا، یکدیگر را جذب می‌کنند و نوعی نکاح روان‌شناختی با عناصر تضاد و مقابله که همه مکمل یکدیگرند، انجام می‌گیرد.*

برخی از زنان زیبا روی یا روسپیانی که شگردهای رفتاری را آموخته‌اند ـ یا زنانی که استعداد طبیعی فراوانی در دلربایی دارند و راز پیچیده این فن را به خوبی دریافته‌اند ــ آمیزش‌های جنسی وحشیانه و خشونت‌آمیزی با طرف مقابل انجام می‌دهند و در آن کار به حمله‌های روانی پرآسیبی علیه طرف مقابل دست می‌زنند. آزارهای جسمی که بعضاً بسیار وحشتناک هم هست را به شکل درنده‌خویانه و ددمنشانه‌ای به کار می‌برند یا متحمل می‌شوند. سؤال اینجاست که چگونه این زیبا رویان دلربا، قادرند تعادلی دوگانه و دقیق بین عواطفشان با شغل خود که به خاطر آن این اعمال را انجام می‌دهند، متحمل شوند.

در رابطه با فن جاسوسی شاید کسی بی‌پرده بپرسد، چند زن زیبای آلمانی، انگلیسی، روسی، امریکایی یا اسرائیلی، جسم و قدرت جنسی خود را قربانی ارائه خدمات جنسی به برخی عرب‌ها کرده‌اند که دارای جایگاه یا منصبی حساس هستند؟ تقدم و تأخر ملیت‌هایی که ذکر کردیم، حسب درجه‌بندی پیشرفت هر کشور در روان‌شناسی و مرتبط کردن روان‌شناسی با جاسوسی بود و «آمیزش جنسی با روش‌های روان‌شناختی و با مقاصد اطلاعاتی» در قلب عملیات جاسوسی و جنگ سرد جای دارد. این‌گونه آمیزش‌ها به انجام ده‌ها ترور منجر شده است. برای مثال، «یحیی المشد»، دانشمند و نابغه مصری، یکی از قربانیان این‌گونه عملیات است. وی که در پایگاه هسته‌ای عراق کار می‌کرد و به فرانسه رفته بود تا مقداری مواد اشعه‌زا دریافت کند، در یکی از هتل‌های معروف پاریس که تحت سیطره سرویس جاسوسی [رژیم] اسرائیل

* تضاد و طباق و مقابله طباق، اصطلاح‌هایی در علم بلاغت عربی است، به معنی ذکر کلمه‌هایی که ظاهراً معنای متضاد یا مقابل هم داشته باشند، اما قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر، جزو صنایع لفظی و معنوی زیبای بلاغی محسوب می‌شود. نویسنده با بیان این کلمه‌ها سعی کرده صحنه آمیزش یک مازوخیست با یک سادیست را به این حالت بلاغی تشبیه کند. م.

است، بـه طـرز ماهرانه‌ای در کمال آرامش و بدون سر و صدا کشـته شـد. اسـرائیلی‌هـا این کار را به کمک یک زیبا روی فرانسوی یا یک فاحشـه محتـرم انجـام دادنـد. ایـــن نـوع حمله، حمله‌ای تدریجی و مرحله‌ای و با توان تلقینی قوی اسـت کـه احسـاس را مختل کرده و فرد را شاید به طریق مغناطیسی به ژرفای بی‌خبـری مـی‌بـرد. پـس از آن است که جان فرد بر باد می‌رود.

کاربرد خواب مغناطیسی در کار جاسوسی

برخی دولت‌ها، از خواب مغناطیسی در طیف گسـترده‌ای بهـره گرفتـه‌انـد. (بوسـت، ۱۹۹۰؛ مارکس، ۱۹۷۹؛ وین، ۱۳۸۳) سازمان‌های اطلاعاتی بزرگ‌ترین و مهم‌تـرین اسـرار را بعضـی اوقات با خواباندن فرد و پرسش از وی در حالت خواب مغناطیسی به دست مـی‌آورنـد. در رابطه با کنترل و مطیع‌سازی عقل و اراده بشر، هیچ فنی به اندازه خـواب مغناطیسـی، توجـه همگان را جلب نکرده است. (دنیای جاسوسی، ۱۹۹۱)

نخستین کسی که توانست حالت خواب آرام (بی‌هوشی و بی‌خبری) را ایجاد کنـد ـ کـه حالتی اساسی در خواب مغناطیسی به شمار مـی‌آیـد ـ «مرکیـز پیسـگور» یکـی از شـاگردان «مسمر» بود. وی هنگامی که تلاش داشت یک شوک عصبی هیستریک عادی به یک جـوان چوپان به نام «ویکتور» از راه خواباندن وی با تأثیرات مغناطیسی وارد کند، دریافت که او بـه خواب آرامی فرو رفت و پس از مدتی طولانی بیدار شد، اما هنگامی که از خواب بیدار شـد مسمر را نشناخت. البته از دست دادن حافظه یکی از حالت‌های رایج بی‌هوشی یا بـی‌خبـری عمیق است؛ حالتـی کـه لازم اسـت بـه فـردی کـه خوابانـده مـی‌شـود القـا شـود؛ ولـی حـالت‌های بی‌هوشی و بی‌خبری پیامد طبیعی اغمای عمیق است.

چنانچه حالت بی‌هوشی و بی‌خبری به اندازه کافی عمیق نباشد، فردی که می‌خواهد کسی را خواب کند باید به سوژه خود چنین القا کنـد کـه هرچـه رخ داده اسـت را بـه فراموشی بسپرد. معمولاً فردی که خوابانده شده از چنین دستورهایی به راحتی اطاعـت می‌کند. بنابراین، وقتی بیدار می‌شود لحظه‌ای را کـه بـه خـواب رفتـه بـوده تـا آخـرین

لحظه‌ای را که در حالت بی‌هوشی و بی‌خبری بوده به یاد نمی‌آورد. او آن دو لحظه را به هم می‌چسباند و زمان میانی آنها را به خاطر نمی‌آورد. (نصر، ۱۹۸۸)

برای فروبردن فرد به خواب مغناطیسی یک روش سنتی هم هست: این کار از راه افعال انعکاسی شرطی انجام می‌شود؛ یعنی افعالی که در آدمی و از زمان کودکی‌اش، در رابطه با خواب وی وجود داشته است. روش مذکور بدین ترتیب است که فرد در بستر به پشت دراز می‌کشد؛ بالش نرم و کوتاهی زیر سرش می‌گذارند و اتاق را گرم و کمی تاریک می‌کنند. در این روش لازم است تمام مسائل نگران‌کننده‌ای که فرد قبل از شروع خواب مغناطیسی احساس می‌کرده، برطرف شود. این کار را ضمن صحبت با وی و آرام کردنش انجام می‌دهند. سپس فرد روی چیزی تمرکز می‌کند؛ بدین ترتیب که چشمان خود را به یک قلم یا یک شیشه جوهر خیره می‌کند و کسی که می‌خواهد او را به خواب مغناطیسی فرو ببرد، شروع به تلقین به وی می‌کند که «بخواب»! و وقتی چشمان فرد بسته شد، خواب مغناطیسی با تلقین برای عمیق‌تر کردن خواب ادامه می‌یابد و به فرد القا می‌شود که «سنگینی جسمت را حس می‌کنی، دست و پایت سنگین، تنفست آرام شده و...»؛ درست مثل همان حالت که انسان به خواب طبیعی فرو می‌رود.

تلقین نیز با سه روش انجام می‌شود:

الف) تلقین مستقیم در زمان خواب کردن فرد؛

ب) تلقین غیرمستقیم در زمان خواب کردن فرد؛

ج) تلقین پس از به خواب رفتن فرد.

پدیده‌های روان‌شناختی این نوع خواب عبارت‌اند از: افزایش قابلیت تلقین، انس گرفتن با فردی که سوژه را به خواب برده، از دست دادن حافظه هم‌زمان با خواب عمیق و نیز توان ارتباط برقرار کردن با عقل باطنی فرد خواب شده. (عکاشه، ۱۹۸۶) البته در این‌باره که چه درصدی از اشخاص، قابلیت رفتن به خواب مغناطیسی را دارند، نظرها مختلف است.

«هلگارد» و همکارانش در دانشگاه استانفورد، پارامتری را برای تلقین خواب

مغناطیسی تهیه کرده‌اند؛ بدین ترتیب که معیارهای خاصی برای ارزیابی پاسخ افـراد بـه خواب رفته به برخی موضوع‌ها تهیه کرده‌اند؛ مثل: «امکان ندارد دستت را جدا کنی» یـا: «امکان ندارد که نامت را بگویی». هلگارد و همکارانش به این نتیجه رسـیدند کـه ده تـا پانزده درصد افراد، قابلیت خوبی برای فرو رفتن به خواب مغناطیسی دارند و به همـین نسبت نیز افرادی هستند که در برابر تمام خواب‌های مغناطیسی مقاوم بوده‌اند. بقیـه نیـز حالتی بین این دو دارند و تعدادی از افراد نیز به راحتی به خواب مغناطیسی مـی‌رونـد. اما پروفسور «باربر» از دانشگاه کالیفرنیا می‌گوید: «هر فـردی قابلیـت رفـتن بـه خـواب مغناطیسی را دارد و افرادی که در برابر خواب مغناطیسی مقاومت می‌کنند، در واقـع نـه در برابر خواب مغناطیسی، بلکه در برابر روش‌های سنتی آن مقاوم‌اند. برخی افـراد نیـز زمزمه‌های آرام و تکراری را رد می‌کنند مثل این جمله کـه «احسـاس مـی‌کنـی کـه بـه خواب خـواهـی رفـت» و «چشم‌هایت بسته خواهد شد» و ... .

هلگارد معتقد است، اگـر کسـی بـرای اینکـه فـردی را بـه خـواب مغناطیسـی ببـرد، از روش‌هایی استفاده کند که در آنها سوژه، مخاطب قرار نگیرد و حالت سلطه‌جویی بر سـوژه، شرط نباشد، صددرصد موفق خواهد بود. پروفسور «باربر» آزمایشی را در رابطـه بـا خـواب مغناطیسی انجام داد و طی آن ۲۷ نفر را خواب کرد. او همه آنها را در معـرض یـک شـوک برقی درد آور در ناحیه دندان قرار داد، ولی هیچیک از آنها احساس درد نکردند.

در اوایل جنگ جهانی دوم و در زمان معالجه تعدادی از بیماری‌های شـدید عصـبی که ناشی از استرس‌های جنگ بود، بعضی داروها که برای رهـایی بیمـار از انفعـال‌هـای ذهنی تجویز می‌شد، ارزش خود را نشان دادند. اعصاب افراد آسیب‌دیده از جنـگ پـس از مصرف این داروها تا حدود زیادی ترمیم شد. پیش از آن «ویلیام براون» اظهار عقیـده کرده بود که تخلیه انفعالی فرد در اکثر اوقات به صورتی کارآمدتر از تلقین‌هـای خـواب مغناطیسی می‌تواند «نوروستانیا» جنگ را در بیماران عـلاج کنـد؛ زیـرا عمـل تلقـین در خواب مغناطیسی فقط عارضه‌ها را برطرف می‌کند، در حالی که اگر فرد از انفعـال‌هـای درونی رها شود، زمینه عارضه‌ها از بین رفته و او می‌تواند ارتباط عادی خود را با محیط

از سرگیرد. این نظر در حالی است که تلقین‌درمانی در خواب مغناطیسی، در تخلیه انفعال‌های فرد و رهایی او از عقده‌ها و تمایلات سرکوب شده‌اش نقشی مهم ایفا می‌کند.

در سال ۱۹٤٤ برای از بین بردن انفعال بیماران، از ماده «اتر» به جای «باربتیوریت» استفاده شد. این کار بهبود مستقیمی را در رفتار بیماران به وجود آورد. «سارجنت» در این باره می‌گوید: «در اکثر حالت‌ها، اتر یک انفجار انفعالی ایجاد می‌کرد که تأثیرش چند برابر دیگر داروها بود». در نتیجه، بیماران هنگام شرح و تفصیل رویدادها حالتی دراماتیک یا حزن‌آور به خود می‌گرفتند. مطلب قابل توجه دیگر اینکه فرو ریختن ناگهانی فرد پس از آن انفجارهای انفعالی، تکرار می‌شد و این وضع بیش از تأثیرهایی که در روش خواب مغناطیسی یا استفاده از داروی «باربیتوریت» دیده می‌شد، ادامه می‌یافت». (نصر، ۱۹۸۸)

سیا در اواخر دهه ۱۹٤۰ خواب مغناطیسی را با استفاده توأمان از دو نوع ماده مخدر «سایکونال» و «نبتوتال سدیم» و استفاده از یک «آمفتامین» قوی (مثل دیکسرین یا دیزوکسین) آزمایش کرد. این ایده در واقع فرد به خواب رفته را در دنیایی از احساس و عدم احساس فرو می‌برد. در این رابطه، سرم‌هایی حاوی مواد مخدر را از طریق تزریق وریدی به بیمار وصل کرده و با کم و زیاد کردن ورود سرم به داخل رگ، حالت مطلوب را در فرد حفظ می‌کردند.

این پژوهش که در رابطه با کنترل رفتار فرد انجام گرفت، به آزمایش تأثیر موادی مانند هروئین، مورفین، متادون، کوکایین و اسید سرگیک روی بیماران منجر شد. کارشناسان سیا در پی یافتن ماده مخدری بودند که با دادن آن به فرد، وی را به اعتراف و حقیقت‌گویی وادار کنند. معمولاً مواد مخدر به همراه خواب مغناطیسی و نیز کاربرد خشونت به صورت توأم روی زندانی اعمال می‌شود. به این ترتیب، فرد نمی‌تواند هیچ رازی را برای مدت طولانی محفوظ نگه دارد. (بوست، ۱۹۹۰)

برخی افراد در آرزوی آنند که با استفاده از خواب مغناطیسی، دیگران را به اجرای

دستورهای خود مجبور کنند. سیا در نخستین روزهای جنگ سرد، این آرزو را جدی گرفته بود و در پی تحقق اهداف خود به کمک خواب مغناطیسی بود. جمعی از مجرب‌ترین کارشناسان امنیتی معتقدند که خواب مغناطیسی باعث فاش شدن رازهای بزرگ در دنیای جاسوسی می‌شود.

موضوع خواب مغناطیسی، کنجکاوی «موریس آلن»، دانشمند رده اول سیا، را برانگیخت. او مطالعات زیادی در این‌باره انجام داد. به این منظور در یک سمپوزیوم چهار روزه در نیویورک نیز شرکت کرد و با یک کارشناس خواب مغناطیسی به گفت‌وگو پرداخت. آن کارشناس داستان‌هایی را درباره چگونگی استفاده از خواب مغناطیسی برای فریب زنان بیان می‌کرد. آن کارشناس در یکی از داستان‌هایش گفت، وقتی یکی از زنان را به خواب مصنوعی برده بود، به او تلقین کرد که من شوهر تو هستم و تو شدیداً به من نیاز داری. این نمونه از فریب‌ها، جایگاهی ویژه در عملیات پنهان دارد. آلن درباره خواب مغناطیسی و ادعای آن کارشناس، گزارشی را برای رؤسای خود نوشت و از قول او گفت که در هفته پنج شب را خارج از منزل به سر می‌برد و تماس‌های جنسی دارد. آن کارشناس به «آلن» آموخت که چگونه می‌شود توجه فرد را جلب کرد و حالتی از بی‌خبری در او ایجاد کرد. (مارکس، ۱۹۷۹)

آلن در دفتر کارش در ساختمان سیا درباره خواب مغناطیسی مطالعات وسیعی انجام داد. وی از دختران کم سن که به عنوان منشی در سیا شاغل بودند، می‌خواست پس از اتمام ساعت کار اداری در محل کار بمانند. وی آنان را به خواب مغناطیسی می‌برد تا کارهایی را که از ایشان می‌خواهد، برای او انجام دهند. به برخی از آنان القا می‌کرد که پرونده‌ها را بدزدند و به افراد کاملاً غریبه تحویل دهند و به این ترتیب مهم‌ترین قاعده حفاظتی در سیا را نقض کنند. آلن رفته‌رفته کاری کرد که منشی‌ها از یکدیگر سند می‌دزدیدند و حتی پرونده‌ها را می‌سوزاندند.

آلن یکی از منشی‌ها را که در حالت خواب عمیق مغناطیسی بود، وادار کرد که به اتاق خواب فردی برود که کاملاً غریبه بود.

این نمونه فعالیت‌ها ثابت می‌کند که می‌توان افراد را تحت‌تأثیر خواب مغناطیسی جذب کرد و به خدمت اهداف اطلاعاتی گرفت. در اغلب اوقات، سرویس‌های اطلاعاتی از زنان منشی و دیگر زنان زیبا رو برای کارهای جاسوسی استفاده می‌کنند. همه این نوع زنان کاملاً حاضرند به مشتریان مورد نظر سرویس جنسی دهند تا در حالت خواب یا بیداری از آنان اطلاعات جمع‌آوری کنند.

«گوتیب» و همکارانش برای مدت دو سال در سیا به آزمایش‌ها و تجربه‌های آلن درباره خواب مغناطیسی ادامه دادند. آنان هم‌چنین برخی تجربه‌های اساسی را در داخل سیا به سامان رساندند (همان‌طور که آلن عمل می‌کرد)، اما عمده کار را به عهده «انترن»های دانشگاه «مینه سوتا» واگذار کردند. «سیرس» از جمله کسانی است که پروژه‌های تحقیقاتی خود برای سیا را به دانشگاه «وینفر» برد و کار با دانشجویان را در مورد خواب مغناطیسی ادامه داد. از جمله تجربه‌هایی که سیرس در این کار به آن دست یافت، این بود که آیا فردی که سوژه را به خواب می‌برد، می‌تواند از سوژه به خواب رفته یک شخصیت کاملاً دیگرگونه بسازد؟ آیا فردی که به مأموریتی اعزام می‌شود، بعدها هیچ چیز را به خاطر نخواهد آورد، مگر آن که یک کارشناس خواب مغناطیسی، وی را از این خواب بیدار کند؟

گوتیب از سیرس دعوت کرد که عده‌ای از افسران سیا را به خواب مغناطیسی فرو برد. هدف موریس آلن کسب «تجربه نهایی» بود. شاید منظورش از «تجربه نهایی» آن بود که می‌خواست روی فردی که عملیات محو حافظه روی او انجام شده بود را تا سرحد مرگ شکنجه کند و دریابد آیا چنین فردی می‌تواند شکنجه را تحمل کند؟ اما جیتنگر مدعی است، تا جایی که اطلاع دارد چنین کاری انجام شد. البته این آزمایش امکان اجرا داشت و آلن پیشنهاد کرده بود که یکی از سازمان‌های پلیسی دوست امریکا در تایوان یا پاراگوئه چنین خطری را بپذیرند.

سیا درباره خواب مغناطیسی، کارهای مشترکی با یکی از سازمان‌های اطلاعاتی خارج از امریکا انجام داده است. (مارکس، ۱۹۷۹) این سازمان به بهانه «آزادی کسب

اطلاعات» تلاش کرد اقدام‌های مربوط به آزمایش خواب مغناطیسی و استفاده از داروهای خاصی را با همکاری سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه ادامه دهد، ولی حاضر نشد در این کار به شکل مستند عمل کند. توجیه سیا در پرهیز از این کار آن بود که افشای چنین اسنادی ممکن است به لو رفتن روش‌ها و منابع آن منجر شود و قانون هم افشای چنین اسنادی را منع نکرده است.

دفتر ضدجاسوسی در واشنگتن از ایستگاه سیا در مکزیکو خواسته بود، سریعاً یک کاندیدای مناسب پیدا کند تا خواب مغناطیسی روی او آزمایش شود. برای این کار یک منبع یا جاسوس دوجانبه انتخاب شد که آشکارا برای سرویس شوروی کار می‌کرد. سپس یک کارشناس ضد جاسوسی از دفتر واشنگتن و یک متخصص خواب مغناطیسی از کالیفرنیا به مکزیکو سفر کردند تا سوژه را به خواب مغناطیسی فرو برند.

مسئولان پروژه «مکولترا» که جیتنگر نیز در بین آنان بود، مأمور به کارگیری روش خواب مغناطیسی برای کسب تجارب عملیات جاسوسی شدند. برای مثال یک منبع یا جاسوس مهم اما دوجانبه که در بیرون از کشورش کار می‌کرد، به رئیس خود در سازمان اطلاعاتی گفته بود که از بازگشت دوباره به کشورش هراس دارد و ممکن است نتواند در برابر بازجویی خشنی که از سوی حکومت کشورش انجام می‌گیرد، مقاومت کند. دولت حاکم بر کشور وی معمولاً وقتی مأموران اطلاعاتی از خارج باز می‌گشتند از آنان بازجویی می‌کرد. مأموران سیا در واشنگتن با روش خواب مغناطیسی و دادن چند نوع دارو به وی خواستند به این جاسوس دوجانبه نوعی ایمنی ببخشند که در برابر پرسش‌های خشنی که حین بازجویی مطرح می‌شود مقاومت کند.

امریکایی‌ها در رابطه با طرح و پروژه مربوط به امور ضد جاسوسی، سه هدف را دنبال می‌کردند:

۱. ایجاد خواب مغناطیسی در کمترین زمان روی افرادی که اطلاعی از این روش نداشتند؛

۲. ایجاد حالتی از محو حافظه احتمالی؛

۳. انجام یک تلقین مستلزم طاقت و به وجود آوردن یک جنبه از خواب مغناطیسی است؛ به صورتی که عملاً مفید باشد و تأثیر آن پس از حالت خواب مغناطیسی نیز باقی بماند.

سیا اجازه نداد که اسناد مربوط به آزمایش‌های این حوزه به دو هدف اخیر قابل دسترس باشد. از این رو، در پروژه «کاندیدای منچوری» دو موضوع مذکور بسیار بی‌سرو صدا پیگیری شد.

در چند کتاب تصریح شده است که سیا تلاش کرد از روش خواب مغناطیسی به عنوان یک ابزار برنامه‌ریزی برای مهیا کردن آدمکشان استفاده کند؛ بدین ترتیب که فرد را به خواب ببرند و با تلقین‌هایی که در خواب مغناطیسی اعمال می‌کنند، مثل یک ماشین به فرد برنامه بدهند تا آدم بکشد یا پیام‌هایی به کلی سری را منتقل کند، به طوری که بلافاصله پس از انتقال پیام (به صورت شفاهی) وی آن را برای همیشه فراموش کند. (وین، ۱۹۸۳) از جمله این کتاب‌ها می‌توان به *بازیگران با عقل و اندیشه* نوشته اسشلیفین وابتون، *عملیات بازی با عقل و اندیشه* به اهتمام بووارت و *در جستجوی انسان منچوری* نوشته مارکس اشاره کرد. این سؤال مطرح است که آیا ممکن است در خواب مغناطیسی، فردی را به انجام جنایت یا رفتاری قانع کرد که با اخلاق و اعتقادات وی در تعارض باشد؟ در آزمایشی که روی یک سرباز امریکایی با حضور افسر عالی‌رتبه ارتش انجام شد، وی را به خواب بردند. آن افسر امریکایی که درجه سرهنگی داشت، در فاصله ده قدمی سرباز ایستاد و کارشناسان به سرباز که به خواب مغناطیسی رفته بود تلقین کردند که تو یک دقیقه دیگر چشمانت را باز می‌کنی و در مقابل خود یک سرباز ژاپنی می‌بینی که یک شمشیر سامورایی در دست دارد. بنابراین، اگر او را به قتل نرسانی او تو را خواهد کشت. پس تو باید با دستهایت او را خفه کنی. سرباز چشم گشود و به آرامی حرکت کرد و ناگهان با جهشی سریع آن افسر امریکایی را به زمین انداخت و در حالی که دست‌هایش را به گلوی او می‌فشرد، سر وی را نیز بر زمین می‌کوبید و طوری در این کار جدیت به خرج می‌داد که سه مرد به زحمت توانستند او را بگیرند و از آن افسر دور کنند. سرباز آرام نمی‌شد تا آن که

کارشناس خواب مغناطیسی، وی را به خوابی عمیق برد. آن افسر گفت: حمله این سرباز به من نمایشی نبود و امکان داشت اگر دیگران برای نجاتم اقدام نمی‌کردند، مرا به قتل می‌رساند یا آسیب‌های جدی بر من می‌کرد. این ماجرا نشان می‌دهد که یک فرد اگر مهارتی در ایجاد خواب مغناطیسی داشته باشد، می‌تواند بر کسی که به خواب می‌برد به راحتی تأثیر گذاشته و او را به انجام کارهای خطرناک وادار کند. (نصر، ۱۹۸۸)

روان‌شناسان سیا به نظر، یافتن راه‌هایی برای مطیع‌سازی عقل‌های انسانی به صورتی هولناک‌تر هم هستند و قصد دارند روشی بیابند که با آن رفتارهای انسانی را در قالب مکانیکی، آن هم بدون عواطف و احساسات درآورند.

تجربه‌ای که شرح آن می‌آید، نشان می‌دهد کاربرد برخی خواب‌های مغناطیسی در اهداف اطلاعاتی به ماجراهای غم‌انگیزی منجر می‌شود. برخی کارشناسان می‌گویند، روش خواب مغناطیسی پیشرفت‌های شگرفی را در زمینه جاسوسی رقم خواهد زد و برخی افراد تحت تأثیر خواب مغناطیسی دچار حالت‌هایی از شبهه یا رسوایی با شانتاژ می‌شوند. یکی از آزمایش‌های مربوط به خواب مغناطیسی به «کاندیدای منچوری» یا «آدمکش برنامه‌ریزی شده» شهرت یافته است.

ماجرا از این قرار است که یک کارشناس خواب مغناطیسی در سیا یکی از زنان منشی این سازمان را به خواب عمیقی فرستاد و از او خواست هم‌چنان در خواب بماند تا وی دستور بعدی را صادر کند. سپس در همان زمان یک خانم منشی دیگر را به خواب برد و به وی تلقین کرد که باید یک عملیات قتل را بدون هیچ تردیدی انجام دهد. او یک اسلحه کمری در کنار آن زن گذاشت. زن نیز سلاح را برداشت و به سوی منشی دیگر که در خواب مغناطیسی بود، شلیک کرد. وقتی آن کارشناس، خانم قاتل را از خواب مغناطیسی بیدار کرد، وی حافظه‌اش را از دست داده بود و می‌گفت من کسی را نکشته‌ام.

یک روان‌شناس می‌پرسد، ظرفیت استفاده از خواب مغناطیسی در امور اطلاعاتی و جاسوسی برای دستیابی به چنین نتایج دهشتناک و اندوهباری چه میزان است؟ آیا یک کارشناس خواب مغناطیسی می‌تواند از شخصیت فردی که عامل سرویس اطلاعاتی

است و به خواب مغناطیسی فرو رفته را کاملاً دگرگون کند؟ چه اندازه امکان دارد که یک عنصر اطلاعاتی به مأموریتی اعزام شود که بعداً هیچ چیز را درباره آن به یاد نخواهد آورد؟ آیا امکان دارد که بتوان با خواب مغناطیسی به یک «کاندیدای منچوری» القا کرد که یک قتل برنامه‌ریزی شده را در هرجا انجام دهد و بعد از آنکه ماموریتش تمام و او از خواب بیدار شد، هرگز به یاد نیاورد که چه کرده است؟

شاید چنین موردی [کاندیدای منچوری] دقیقاً به ما می‌گوید که عده‌ای روان‌شناس یا افرادی که روان‌شناسی می‌دانند، در حال استفاده‌های دهشتناک و شاید بسیار بی‌رحمانه از انسان‌ها هستند، چون آنان را وادار می‌کنند که طناب دار را بالا بکشند یا گردن افرادی را با شمشیر بزنند. بدون شک، اکنون عرصه وسیعی از روان‌شناسی به صحنه کاربردهای هولناک این دانش بدل شده است.

روان‌شناسی اطلاعاتی و ارزشیابی عقل‌های خطرناک

سازمان سیا عده‌ای روان‌شناس را مأمور کرده بود که طی پژوهشی اعلام کنند: کدام افراد با چه شخصیت‌هایی می‌توانند برای رؤسا و مسئولان خطر جانی ایجاد کنند. (مورای، ۱۹۹۸) برای مثال خانم «مارگریت کوجینس» که مدرک دکترای خود را در رشته روان‌شناسی مشاوره‌ای از دانشگاه کاتولیکی امریکا گرفته بود، خواستار استخدام در سیا شد. کارشناسان این سازمان پس از برگزاری چند جلسه با وی به او یک پست یا شغل مشورتی دادند. خانم کوجینس که ۳۰ سال داشت، نوع کار روان‌شناسی خود را بسیار پسندید و از آن راضی بود. وی که رئیس پژوهش‌های رفتاری در سیا بود، مامور شد که با همکاران دیگرش مسئولیت سنگین حفاظت از جان رؤسای‌جمهور امریکا و رؤسای دیگر کشورها را که از امریکا دیدار می‌کردند، برعهده گیرند.

نحوه مأموریت کوجینس و همکارانش در دفتر پژوهش‌های رفتاری به این ترتیب بود که برای مثال یک متهم که طبق بررسی‌ها و تحقیقات سیا به عنوان شخصیتی خطرناک شناخته شده بود، دو افسر امریکایی را به قتل رسانده است. دفتر پژوهش‌های رفتاری از این

جا شروع به تلاش می‌کرد تا از وقوع چنین اتفاق‌هایی در آینده جلوگیری کند. کوجینس می‌گوید: در هر سال هزاران مورد به ما معرفی می‌شود تا دربارهٔ آنها تحقیق کنیم و معمولاً همه سوژه‌ها را نیز جدی می‌گیریم. او می‌افزاید: موارد یاد شده از لحاظ موضوعی مختلف‌اند؛ برای مثال فردی که یک نامه عاشقانه و زیبا نوشته یا فردی که در فرودگاه دستگیر شده و سلاحی به همراه داشته و می‌خواسته به واشنگتن برود یا فردی مست که در میخانه گفته است «می‌خواهم رئیس‌جمهور را بکشم» با هم تفاوت دارند. کوجینس می‌گوید: ما درباره تک‌تک این سوژه‌ها نگران می‌شویم. کار اطلاعاتی ایجاب می‌کند که مأموران اطلاعاتی دارای توان ملاحظه و تحلیل باشند.

کوجینس بسیار موشکافانه به پژوهش رفتارها می‌پردازد و اگر لازم باشد به همراه تیم خود به طراحی و اجرای پژوهش‌هایی درباره ارزیابی و کنترل رفتارهای عدوانی می‌پردازد. او هم‌چنین به مأموران سیا کمک می‌کند که چگونه از دانش و روش‌های بهداشت روانی برای پی بردن به میزان خطر افراد پی ببرند. علاوه بر این، او به کمک مأمورین سیا ارزیابی‌های انجام گرفته در رابطه با بهداشت و سلامت روانی را منسجم می‌کنند تا به کمک این اطلاعات، دیگران را درمان کنند. مشاوره‌های خانم کوجینس و همکارانش برای مأموران سیا بسیار مفید است، زیرا آنان هر روز با مواردی مواجه‌اند که باید درباره‌شان تصمیم‌گیری کرد و هر گونه تعلل در این کار می‌تواند خطری برای مقام‌های امریکایی به شمار می‌آید.

«راندی رتو»، رئیس آکادمی روان‌شناسی قانونی امریکا* می‌گوید: خانم کوجینس بسیار عمل‌گرا و اهل کار است. مأموران سیا نیز نیازمند پاسخ‌هایی روشن و صریح آن هم ورای نظریه‌های معمول از سوی کارشناسان روان‌شناس هستند. به عبارت دیگر، در پی کسی هستند که به آنان در برخورد با موارد مختلف مشورت و راهنمایی دهد و بگوید که چه باید انجام دهند. شاید گرفتن پاسخ مناسب و در خور از یک پروفسور روان‌شناس در دانشگاه مشکل باشد، ولی کوجینس همواره آماده است تا پاسخ‌های

---

* مرکزی شبیه به پزشکی قانونی. م.

مورد نیاز مأموران سیا را به راحتی بیان کند. خانم کوجینس هم‌چنین کمک‌های [روان‌شناسی] لازم را به مأموران سیا ارائه می‌دهد که حین انجام وظیفه مجروح می‌شوند. وی می‌گوید: «کار مأموران سیا بسیار خطرناک است. به یاد می‌آورم که در انفجار اوکلاهما، ٦ نفر از مأموران سیا جان خود را از دست دادند».

سیا در سال ۱۹۸۰ توجه خود را بر موضوع «سلامت و بهداشت عقلی» متمرکز کرد، زیرا کارشناسان این سازمان هشدار دادند، در میان کسانی که جان شخصیت‌های ملی را تهدید می‌کنند، شمار بیماران روانی بسیار زیاد است. مصداق این مدعا اتفاق غیرمنتظره و غافلگیرکننده ترور نافرجام رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری امریکا در ماه مارس ۱۹۸۱ توسط فردی به نام «جان هینکلی» است.

پرونده‌ها نشان می‌دهد که پنجاه درصد از افرادی که توجه مأموران سیا را به خود جلب کرده‌اند، یا بیمار روانی بوده‌اند یا در سوابق خود نوعی بیماری روانی داشته‌اند. خانم کوجینس معمولاً با پرسش‌هایی کلی و عمومی از سوی مأموران سیا مواجه بود (برای مثال پرسیده می‌شد «این دارو چه کاربردی دارد؟ یا این فرد الان ۲۰ سال است که مکرر به بیمارستان‌های روانی مراجعه داشته است. آیا می‌توانی تمامی اطلاعات مربوط به وی را مطالعه کنی و به ما بگویی در درون او چه می‌گذرد؟»). شاید خانم کوجینس مأموران سیا را چنین راهنمایی کند که با همکار آن متهم، گفت‌وگویی به عمل آورند و یا به آنان بگوید، مطالعه‌ای در کتاب‌ها و منابع «سلامت و بهداشت روانی» را مرور کنند.

چنانچه معلوم شود که فرد مورد نظر سیا خطری برای شخصیت‌های ملی به شمار می‌آید، در اغلب اوقات مأموران این سازمان او را مورد بازجویی قرار می‌دهند تا مانع هرگونه تعرض احتمالی او به مقام‌های امریکایی شوند. اکثر مواقع نیز پایان کار چنین است که فرد مظنون به جای آن که بازداشت شود، روانه بیمارستان روانی می‌شود.

یکی از پژوهش‌های کوجینس به کشف شخصیت افرادی مربوط بود که به اطراف کاخ سفید در واشنگتن می‌رفتند و دوست داشتند رئیس‌جمهور امریکا را ببینند. معمولاً

مأموران اطلاعاتی، این افراد را مورد آزمون و ارزیابی روان‌شناختی قرار می‌دادند تا معلوم شود آیا برخی عوارض بیماری‌های روانی در آنها وجود دارد یا نه. روال معمول این است که کلینیک‌های روانی، اکثر این افراد را پس از معاینه آزاد می‌کنند. اما یک درصد از آنان به دلیل ورود غیرقانونی به کاخ سفید دستگیر می‌شوند. بیشتر دستگیر شدگان هم اهل واشنگتن نیستند. البته در این جمع عده‌ای هم هستند که برای بار دوم به طور غیرقانونی وارد کاخ سفید شده و دستگیر شده‌اند. بنابراین، مأموران اطلاعاتی، بار دیگر آنان را برای معاینه روانه کلینیک می‌کنند. کوجینس در تحقیق خود توصیه کرده که سیا با بخش بهداشت روانی همکاری مشترک داشته باشد و افراد مذکور را به روند معالجه روانی منظم بسپرد.

یکی دیگر از موضوع‌های پژوهش خانم کوجینس و همکارانش این است که چرا معالجان بیماران روانی یا افراد متصدی بهداشت روانی، در نوشتن گزارش درباره افرادی که برای جان شخصیت‌های ملی خطر محسوب می‌شوند، مرددند؟ این بررسی نشان داد که فقط ۱۲ درصد از گزارش‌ها را افرادی نوشته‌اند که معالج بیماران روانی هستند. در این بررسی، رویکردهای گزارش نویسی ۵۹۲ نفر از متصدیان بهداشت روانی مورد تحقیق قرار گرفت و معلوم شد که اکثر آنان راجع به کار سیا کم اطلاع هستند.

خانم کوجینس چند مقاله تحقیقی در سمینارهای بهداشت روانی ارائه کرده و با ٤١ گروه کار اتحادیه روان‌شناسان امریکا نیز همکاری دارد. او همچنین همکاری‌هایی با «گروه روان پزشکی قانونی امریکا» دارد و نیز به مأمورین سیا اصول پایه روان‌پزشکی قانونی آموزش می‌دهد. وی می‌گوید: «در سیا ما یک خانواده‌ایم و من کارم را دوست دارم». (مورای، ۱۹۹۸)

فناوری جاسوسی و تقویت روان‌شناسی حواس

تحولات شگرف در روان‌شناسی، با پیشرفت در فناوری کاربردی در امور اطلاعاتی و

جاسوسی هم‌زمان بود و افراد اطلاعـاتی و جاسوسـان بـرای جمـع‌آوری اطلاعـات، از ابزاری ظریف، دقیق و حیرت‌آور استفاده کرده‌اند که معمـولاً مـا آنهـا را در فـیلم‌هـا و سریال‌ها مشاهده می‌کنیم. این ابزارها، در جمع‌آوری اطلاعات، اخبـار، اسـرار و نیـز در عملیات تروریستی به کار رفته و می‌رود. در این قبیل کارها معمولاً ایـن ابزارهـا نقـش کمکی برای حواس پنج‌گانه آدمی دارند؛ که عموماً محدودند. حواس بشری باید در کار جاسوسی بسیار فعال و پرکار ظاهر شود. در این شغل تنها قدرت دیدن و شنیدن کـافی نیست. اکنون برای دو حس سمعی و بصری، ابزار تقویت‌کننده دقیق و ظریفـی سـاخته شده است. (بوست، ۱۹۹۰)

جاسوسی عبارت است از جمع‌آوری اطلاعات و از لحاظ روان‌شناختی نیـز حـواس پنج‌گانه آدمی از ناحیه محیط بیرونی تحریک می‌شود. امروزه به دلایل امنیتی و قـانونی، روش‌های جمع‌آوری بسیاری از اطلاعات مورد نیاز یک مأمور اطلاعـاتی، تغییـر کـرده است. بنابراین، چشم، گوش، دماغ، پوست و شاید زبان یک جاسوس، باید بـه فنـاوری مجهز باشد تا این حس‌های گیرنده را تقویت کند.

«اداره علمـی تکنولوژیـک» سـیا بـا روش‌هـای علمـی و فنـاوری، درصـدد کشـف حوزه‌های تازه تکنولوژیک در زمینه امور اطلاعاتی ــ امنیتـی اسـت. ایـن اداره حتـی بـا کارخانه‌های صنعتی که سفارش‌های ویژه را می‌سازند نیـز روابـط خـوبی برقـرار کـرده است. وظیفه این اداره، جمع‌آوری و بررسی اطلاعات آشکار علمی ـ تکنولوژیک است. این اداره در رابطه با ساخت و تولید وسایل فنی لازم برای کارهای اطلاعاتی، اقـدام بـه جذب تعداد زیادی از شرکت‌های صنعتی بزرگ و کوچک کرده است. زمینه کاری مهـم اداره علمی ـ تکنولوژیک سیا عبارت است از: سـاخت دسـتگاه‌هایی که بر کل اعصـاب آدمی تأثیر می‌گذارد، تهیه انواع اسناد جعلی برای امور پوششی مأموران و مؤسسـه‌هـای سیا و انتخاب انواع سلاح‌های مورد کاربرد در عملیات پنهان و غیره.

هم‌چنین در این اداره، یک مرکز تحقیقات ویژه دائر است کـه دربـاره سیسـتم‌هـای موشکی فضایی سایر کشورها مطالعه و اطلاعات دریافتی را تجزیه و تحلیل می‌کنـد. از

سوی دیگر، عکس‌های تهیه شده به وسیله مأموران اطلاعاتی در همین بخش تفسیر می‌شود. (گروه مؤلفان، ۱۹۹۰)

دانشمندان فنی سیا ابزاری ساخته‌اند که تحریک‌کننده، آزاردهنده یا برانگیزنده احساس‌های مختلف آدمی است. این ابزار برای سرکوب یا متفرق کردن تظاهرکننده‌گان و شرکت‌کننده‌گان در گردهمایی‌هایی است که از نظر مأموران اطلاعاتی نامطلوب شناخته می‌شود. «فیلیپ ایجی» در کتاب خود به نام پشت *پرده‌های سیا* می‌نویسد: «اداره تجهیزات عملیاتی در مدیریت عملیات سیا بعضی از وسایل و ابزارهای مختلف را برای کاربردهای یاد شده تولید می‌کند. از جمله پودرهایی ساخته‌اند که در محل یک تظاهرات یا گردهمایی پاشیده می‌شود. این پودر بسیار نرم و بی‌رنگ است و به زمین چسبیده و دیده نمی‌شود؛ اما بعداً وقتی روی آن راه می‌روند در هوا پخش می‌شود و همان کاری را می‌کند که گازهای اشک‌آور انجام می‌دهند. اما اصلی‌ترین نوع این‌گونه ابزار عبارت است از سلاح‌های هولناکی که برای کشتن انسان‌ها به کار می‌رود. در سیا ابزاری طراحی شده که برای متخلفان و جانیان نیز ترسناک است. برای مثال ماده‌ای بی‌رنگ و بو ساخته‌اند که اگر در غذای کسی ریخته شود، پوست بدن فرد را به شدت قرمز می‌کند. آنان نوعی مایع به رنگ شفاف ساخته‌اند که چند قطره از آن انسان را به حرف زدن وا می‌دارد و فرد آن قدر پرگویی می‌کند که هیچ احتیاطی مانع کشف اسرار از طریق وی نخواهد شد.»

«گراهام بل» در سال ۱۸٦۸ تلفن را اختراع کرد. پس از آن تکنولوژی تلفن روز به روز پیشرفته‌تر شد و به عمومی‌ترین و پرتیراژترین ابزار الکترونیک جهان تبدیل شد. این وسیله هم‌چنین به مثابه هدف اصلی کسانی شد که علاقه‌مند به کشف اسرار و مسائل خصوصی دیگران هستند. اکنون تکنولوژی به جایی رسیده که می‌توان گفت‌وگوها را در اتاقی که یک تلفن در آن قرار دارد، شنود کرد.

کاربرد فناوری «کیف سیاه» در واقع، کمتر از آن است که در داستان‌ها و فیلم‌های جاسوسی (فیلم‌های جیمز باندی) دیده می‌شود، ولی در «دنیای خاکستری» هم کاربردهایی

دارد. «دنیای خاکستری» دنیایی است که وجه تمایز بین تروریست و رزمنده‌ای که برای آزادی می‌جنگد، نامعلوم و تمیز جاسوس و خائن نیز دشوار است.

کیف سیاه سه نوع کاربرد دارد: حمله یا سرقت مسلحانه، انهدام، تخریب و ترور. هم‌چنین فناوری‌های دیگری نیز مثل تجهیزات استراق سمع (میکروفون، کریستال، نوار ضبط، شنود رادیویی، بالانس موج و فرکانس) در خدمت جاسوسی قرار گرفته است. ضمن آن که از دانش «پنهان‌سازی» (رمزنگاری) و ابزار پنهان‌سازی مثل معماگویی و سخن گفتن در لفافه نیز در فن جاسوسی بهره‌برداری می‌شود. (بوست، ۱۹۹۰)

یکی از ابزارهای اولیه ارتباط پنهان، نامریی‌نویسی است که این کار با جوهرهای ارگانیک و جوهر شیمیایی اشعه‌زا، جوهر سرب، میکروفیلم و نقطه‌گذاری‌های کوچک انجام می‌شود. (بوست، ۱۹۹۰) تکنیک نامریی‌نویسی در همه جای دنیا یکسان است. شیوه انجام آن نیز به این ترتیب است که جاسوس یک نامه معمولی را به عنوان پوشش می‌نویسد و سپس پیام خود را در قسمت بالای صفحه نامه با استفاده از برگ کاربن ویژه‌ای که بی‌رنگ است، می‌نگارد. نوشته‌ها به صورت نامریی روی کاغذ می‌افتد و دریافت کننده باید آن را ظاهر کند. این عمل با کمک یک عامل شیمیایی انجام می‌شود و با ظاهر شدن خطوط، می‌توان آن را خواند. تا وقتی عامل یا ماده شیمیایی استفاده شده در نگارش نامه به صورت صحیح شناسایی نشود، آن نامه قابل خواندن نخواهد بود.

اما روش دیگری که به عنوان وسیله‌ای ارتباطی میان جاسوس و رئیس او مورد استفاده قرار می‌گیرد، تصویر میکروسکوپی است. در این روش، عکس را به اندازه یک نقطه ریز میکروسکوپی کوچک می‌کنند تا با چشم غیرمسلح قابل رؤیت نباشد. معمولاً این نقطه‌ها را در زیر تمبر و بالای علامت‌های نقطه‌چین یا حروفی که نقطه‌دار هستند (در نامه‌های تایپی) یا در زیر لبه چسب‌دار پاکت پستی پنهان می‌کنند. (رایت، ۱۹۸۸)

هم‌چنین امکاناتی وجود دارد که می‌توان سلاح‌های کوچک را در لنگه کفش، داخل یک قلم، درون ادوات موسیقی و داخل دوربین تصویربرداری جاسازی کرد یا اصلاً

سلاح را به شکل این وسایل ساخت. (بوست، ۱۹۹۰)

علاوه بر این، می‌توان ابزار کوچک مثل میکروفون شنود را در دیوار یا بین اثاثیه منزل داخل اثاثه داخل، زیر کف‌پوش یا سقف‌پوش اتاق، درون گوشی تلفن، جلد یک کتاب، داخل کلید و پریز برق یا حتی زیر جاسیگاری کار گذاشت. در مجموع، به علت کوچک بودن میکروفن شنود، می‌توان به گونه‌های مختلف آن را جاسازی کرد. میکروفون‌های کم‌حجم‌تری نیز وجود دارد که از آنها به صورت دکمه کت و انگشتر، قطعه نصب شده در داخل ساعت مچی، داخل پاشنه کفش، درون قلم یا فندک کوچک استفاده می‌شود.

دوربین‌هایی برای عکسبرداری اختراع شده که به شکل ساعت مچی یا به ظاهر فندک است. علاوه بر این، دوربین‌هایی ساخته شده که از پشت دیوارها نیز قادر به تصویربرداری است. در داخل دیوارها هم می‌توان به راحتی دستگاه شنود کار گذاشت. گو اینکه ابزاری موسوم به «کفش قاتل» یا کلت صدا خفه‌کن ساخته شده است.

امروزه هم‌چنین رمزهای دیپلماتیک و رمزنگاری و فناوری تصویربرداری از ارتفاعات زیاد و نیز عکس‌های مربوط به شناسایی که به شیوه هوشمندانه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد، رواج زیادی یافته است. به وسیله این امکانات، جمع‌آوری اطلاعات دقیق و انجام ارتباطات پنهان در کمال اختفا امکان‌پذیر شده است. از مثال‌های تصویربرداری برای شناسایی می‌توان به هواپیماهای بدون سرنشین یا کبوتر اشاره کرد که حس بصری عادی قادر به دیدن آنها نیست.

شاید هواپیمایی معروف به «کبوتر نوین»، عجیب‌ترین و هوشمندانه‌ترین روش انتقال اسناد و اطلاعات باشد. این هواپیمای بدون سرنشین آنقدر کوچک است که رادار قادر به ردگیری آن نیست و پیدا کردن آن پس از فرود نیز محال است. یکبار چند سرباز فرانسوی به سوی یک کبوتر واقعی تیراندازی می‌کنند و وقتی کبوتر بر زمین می‌افتد به سراغش می‌روند و متوجه می‌شوند که به بدن حیوان دوربین تصویربرداری بسته شده است؛ به گونه‌ای که هنگام پرواز پرنده، عکس‌برداری دقیقی نیز انجام شده

است. این تجهیزات باعث شد که دست‌هایی پلید و شرور، آنها را برضد حریفان و شاید رقیبان یا مخالفان خود به کار برند.

البته اصطلاح کبوتر در نیمه دوم قرن بیستم، عبارت است از هواپیماهایی که هدایت آنها برعهده جاسوسان است. (دنیای جاسوسان، ۱۹۹۱)

سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل در جنگ فرسایشی خود علیه اعراب، بین سال‌های ۱۹٤۸ تا ۱۹۷۰، از راه ارائه اطلاعات، پشتیبانی خوبی از عملیات کماندویی و حمله‌های هوایی به اهداف مصر به عمل آورد. در واقع، این سازمان در کارش بسیار موفق عمل کرد. برای مثال، تسهیلات اطلاعاتی خوبی برای انهدام پل «نجمع حمادی» و چند بنای تأسیسات برق را فراهم کرد.

در آن زمان، سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل پروژه ساخت هواپیماهای کوچک بدون سرنشین را آغاز کرده بود. این سازمان روی این هواپیماها دوربین تصویربرداری نصب می‌کرد تا بتواند خط جبهه دشمن را زیر نظر داشته باشد؛ بی‌آنکه جان خلبانان خود را به خطر اندازد.

سرگرد «مردخای بریل»، عضو «امان» (سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل) این پروژه را آغاز و رؤسای خود را قانع کرد که سه هواپیمای اسباب بازی مجهز به «ریموت کنترل از راه دور» بخرند. ارزش این اسباب‌بازی‌های ساخت امریکا ۸۵۰ دلار بود. وقتی هواپیماهای اسباب‌بازی که عرض آنها، یک و نیم متر بود به فراز آتشبار توپخانه ضدهوایی اعزام شد، پی بردند که هدف قرار دادنش با ضدهوایی دشوار است. نخستین عملیات این هواپیماها در تابستان ۱۹٦۹ بر فراز سنگر نیروهای مصری در حوالی «الاسماعیلیه» انجام شد که نتیجه آن بسیار موفقیت‌آمیز بود. مصری‌ها به سوی این نوع هواپیما تیراندازی نکردند و هواپیماها با عکس‌های واضحی که گرفته بودند به پایگاه‌های خود بازگشتند. یک بار دیگر هواپیماها را بر فراز موقعیت‌های ارتش‌های عرب در دره اردن فرستادند که این مأموریت نیز بسیار موفقیت‌آمیز بود. بعدها هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیلی برد بیشتری یافت و روی آنها دوربین فیلمبرداری تلویزیونی نصب شد. به این ترتیب، هواپیماهای بدون سرنشین تبدیل به

منبع اصلی کسب اطلاعات سرویس «امان» از موقعیت‌های نظامی اعراب شدند.

دالاس، رئیس سابق سیا، در زمان تصدی خود جدیدترین تجهیزاتی را که علم به آن دست یافته بود، در اختیار سرویس اطلاعاتی «موساد» گذاشت؛ از جمله: سیستم‌های شنود، ردیابی، تجهیزات تصویربرداری از راه دور و یک‌سری ابزار دیگر که «هاروئیل» (رئیس وقت موساد) اعتراف کرد که حتی از وجود آنها اطلاع نداشته است.

«دالاس» و «هاروئیل» نخستین کانال عقبه اطلاعاتی را بین سازمان‌های خود به وجود آوردند و خط تلفن مخصوصی بین آنان برقرار بود که در مواقع اضطراری با هم تماس داشتند. این کانال ارتباطی به قدری کارآمد بود که حسادت وزارتخانه‌های امور خارجه امریکا و [رژیم] اسرائیل را برانگیخت. در اسرائیل (سرزمین‌های اشغالی) مکانی برای گردهمایی و بزرگداشت کشته‌شدگان سرویس اطلاعاتی وجود دارد که خانواده‌های ایشان به آن محل رفته و تجمع می‌کنند. آنان سپس از یک موزه بازدید می‌کنند که چیزهای جالبی از جمله دستگاه فرستنده‌ای که در کف یک اطو جاسازی شده؛ یک میکروفون که در یک قهوه جوش قرار داده شده؛ اندکی جوهر نامریی که در شیشه عطر ریخته شده و دستگاه ضبط صوت مخفی که گفت‌وگوی مهم بین پادشاه اردن (ملک حسین) و رئیس‌جمهوری مصر (جمال عبدالناصر) را ضبط کرده، در آنجا وجود دارد. این گفت‌وگو نشان داد که جنگ شش روزه به وقوع خواهد پیوست.

داستان مأمورانی که در به کارگیری این ابزار مهارت بی‌نظیری از خود نشان داده‌اند، اکنون برای اسرائیلی‌ها به حماسه و اسطوره تبدیل شده است. در این موزه هم‌چنین یک دست لباس به نمایش گذاشته شده است که جاسوسی اسرائیلی به نام «یعقوبیه» از آن به عنوان لباس مبدل برای تردد به اردن استفاده می‌کرده است. این جاسوس بالاخره در اردن دستگیر و در سال ۱۹۴۹ اعدام شد. در این موزه، هم‌چنین یک دستگاه بی‌سیم کریستال وجود دارد که «ماکس بینت» و «موشه مرزوق» با استفاده از آن، موفق‌ترین شبکه‌های موساد را در مصر اداره می‌کردند. این دو نفر در زندان‌های مصر مرگی آرام و دردناک داشتند. (توماس، ۱۹۹۹)

دقتی که در گزینش و آموزش بسیار عالی جاسوسان اسرائیلی صرف می‌شد، حواس پنجگانه آنان را پرورش می‌داد؛ به ویژه اینکه تلاش می‌شد از همه روش‌های اطلاعاتی در جهان اقتباس و الگوبرداری شود.

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل امکانات کلانی در زمینه کپی‌سازی در اختیار دارد. برای مثال، می‌تواند قفل‌های پیشرفته را کاملاً کپی‌سازی یا گذرنامه هر کشوری را با همان شکل و ویژگی‌های اصلی جعل کند. برخی کشورها از جمله فرانسه، فروش سلاح به [رژیم] اسرائیل را ممنوع کرده‌اند، چون می‌دانند که وقتی یک نمونه از هر سلاح را به دست آورد، آن را کپی‌سازی می‌کند. اسرائیلی‌ها برای دستیابی به اسلحه و فناوری پیشرفته، تلاش‌های محرمانه و غیرقانونی خود را پیوسته ادامه می‌دهند و در این حال می‌کوشند، حریفانشان نتوانند این نوع سلاح‌ها و فناوری را به دست آورند.

یکی از گزارش‌های «موساد» حادثه جالبی را حکایت می‌کند: وقتی مأموران فنی اف.بی.آی امریکا به صورت پنهان به یکی از سفارت‌خانه‌های عربی در واشنگتن وارد شده و مشغول شنودگذاری بودند، یک تیم اسرائیلی را می‌بینند که پیشتر از آنان پنهانی وارد آن سفارتخانه شده و پس از انجام کار خود مشغول خروج از آنجا هستند. نکته جالب اینکه مأموران سرویس‌های [رژیم] اسرائیل و امریکا یکدیگر را در آن سفارت‌خانه دیدند، اما مسئولان حفاظتی آن سفارت نه متوجه آنان شده و نه توانستند دستگاه‌های شنود نصب شده در آنجا را بیابند.

روان‌شناسان معتقدند، این علم در پیروزی غرب در جنگ سرد نقشی فعال ایفا کرده است. پیرو این برداشت و فهم از کارآیی روان‌شناسی، بسیاری از جاسوسان و روان‌شناسان معتقدند که ابزار کوچک جاسوسی، کارسازتر از سلاح کمری است! بنابراین، حس شنوایی، بینایی، ذائقه و بویایی بشر نیازمند این ابزار و ادوات کوچک است تا به وسیله آنها تقویت شود و کارآیی‌اش بالا رود. به عبارت دیگر، این حواس باید در انسان تیزتر شود تا مغز بشری بتواند روشن‌تر به تفسیر دریافتی‌های آنها بپردازد.

شبکه اینترنت در اسرائیل (فلسطین اشغالی) گسترش وسیعی داشته است. هزاران

مهندس یهودی‌الاصل روسی که تعدادی از آنها در ریاضیات و فناوری نوین تخصص دارند، به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. اکنون بخش زیادی از توجه و وقت جوانان این رژیم صرف استفاده از رایانه و غوطه خوردن در دریای بی‌کران و بی‌انتهای اینترنت می‌شود. برخی برنامه‌های رایانه‌ای که در طیف گسترده‌ای بین محافل عربی متداول است (مثل برنامه ICQ) در اختیار دو نفر از کاربران شبکه اینترنت قرار می‌گیرد و آنان می‌توانند با استفاده از فرایند ایمیل، با هم گفت‌وگو یا مکاتبه کنند. در اغلب اوقات از این روش برای گفت‌وگوهای بی‌شرمانه جنسی استفاده می‌شود.

شرط استفاده از این برنامه آن است که آن را از شبکه اینترنت دریافت کرده و قراردادی را با شرکت سازنده آن منعقد تا بتوانند از آن به صورت مجانی استفاده کنند. یکی از شروط اعلام شده در عقد این قرارداد، انجام آن مطابق قوانین امریکا یا [رژیم] اسرائیل است. در متن قرار دارد آمده است: «اگر شهروند امریکایی نیستید این توافقنامه، تابع مقررات و قوانین [رژیم] اسرائیل خواهد بود». متن توافقنامه چنین ادامه می‌یابد: «تو می‌پذیری که دادگاه تل‌آویو مرجع قضایی صالح برای صدور رأی نهایی درباره هرگونه ادعا یا اختلاف با این شرکت است.» یکی از نشریات عربی به طنز، این جمله را به قرارداد الکترونیکی بالا افزوده است:

«کاربر عزیز عرب که عاشق این برنامه هستی، مواظب رفتار خود باش و هنگامی که این برنامه لذت‌بخش را مورد استفاده قرار می‌دهی، ادب را رعایت کن وگرنه ناگهان خود را گرفتار سرویس موساد و در حال انتقال به تل آویو می‌یابی تا در آنجا پاسخگوی دادگاهی عادلانه باشی»!

به نظر می‌رسد، بخشی از فناوری رایانه‌ای [رژیم] اسرائیل در راه کسب خبر و بررسی آن صرف می‌شود و افرادی از جهان عرب در زمان جنگ یا صلح، دست‌نشانده [رژیم] اسرائیل هستند.

یک قسمت از فناوری جاسوسی که برای رشد روان‌شناسی حواس به کار

می‌رود، امروزه در برخی فروشگاه‌های خاص به نام «فروشگاه جاسوسی»* عرضه می‌شود. بخشی از این فناوری را نیز «شرکت‌های امنیتی» عرضه می‌کنند. چنین فروشگاه‌هایی در بسیاری از شهرهای بزرگ غرب و بعضی پایتخت‌های دیگر وجود دارد. ابزاری که در این بازارهاست و اغلب برای کار شنود مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ به تقویت حواس پنج‌گانه برای جاسوسی کمک می‌کند و برای دیدن، شنیدن، حس کردن، بوییدن و چشیدن به گونه‌ای قویتر و واضح‌تر قابل استفاده است.

خرید این ابزار به مجوز یا واسطه نیاز ندارد و هر کس می‌تواند آنها را بخرد؛ به ویژه که کارت شناسایی هم از خریدار خواسته نمی‌شود. این فروشگاه‌ها با مجوز قانونی کار می‌کنند و هر کس حق دارد از آنها خرید کند. قیمت‌ها در این بازار نیز خیلی ارزان است. شاید برخی از این ابزارها در سایر زمینه‌ها غیر از جاسوسی رسمی و توسط سرویس‌های اطلاعاتی استفاده شود. ممکن است رؤسای برخی کمپانی‌ها از این ابزارها برای کنترل کارکنان و کارمندان شرکت‌های خود بهره‌برداری کنند. برخی دیگر نیز ممکن است برای تحت‌نظر قرار دادن همسر یا معشوقه خود، نظارت بر رفتار خدمتکاران منزل با بچه‌ها یا برای شنود مکالمه‌های تلفنی از این ابزارها استفاده کنند.

گفته می‌شود، بسیاری از کسانی که به فروشگاه‌های لوازم جاسوسی تردد می‌کنند، عرب هستند، ولی ابزاری که می‌خرند و اطلاعاتی که به دست می‌آورند برای جاسوسی علیه دشمنان عرب به کار نمی‌رود. جهان عموماً به سوی دانش و فناوری و اطلاعات حرکت کرده، ولی متأسفانه ما عرب‌ها در این قرن اسیر فناوری جاسوسی در پنجه قدرتمند روان‌شناسی هستیم.

روان‌شناسی جنگ خلیج فارس

جنگ دوم خلیج فارس همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یعنی سال ۱۹۹۰ رخ داد. در اشاره به جریان جنگ سرد گفتیم که امریکایی‌ها چگونه برای شناخت «دشمن

* Sky Shop

کمونیستی»، از کاربردهای عظیم روان‌شناسی استفاده کردند. آنها با این وسیله به شناسایی نقاط ضعف و توان شوروی‌ها پی بردند و در عملیات پنهانی ـ که توسط سیا انجام می‌شد ـ با این یافته‌ها مانور کردند. کاربردهای شگرف روان‌شناسی در جریان جنگ گرم و سرد به خصوص با شوروی، فرصتی را فراهم کرد تا از آن یافته‌ها، دیگر بار در جنگ دوم خلیج فارس بهره گیرند. این جنگ ابتدا یک جنگ گرم بوده و پس از پایان جنگ گرم [در خلیج فارس] نوبت به جنگ سرد رسید.

در این بخش می‌کوشیم به مطالعات درباره بحران و جنگ خلیج فارس نگاهی گذرا و کلی کنیم و آنگاه اهمیت راهبردی منطقه خلیج فارس، سلطه‌جویی امریکا و نظریه «مترسک بودن جهان اسلام» را که در آن دوران مطرح کردند و از آن خطری برای ترساندن همه ساختند به تفصیل بررسی کنیم. هم‌چنین می‌کوشیم نکاتی را که از جنگ خلیج فارس آموختیم و قطعنامه‌هایی را که شورای امنیت سازمان ملل صادر کرد با پیامدهای روان‌شناختی و اهداف روانی استراتژیک آن جنگ بررسی کنیم. در این بررسی می‌کوشیم به هم‌پیمان شدن کشورها بنگریم و جنگ روانی را از دیدگاه روان‌شناسان کویتی و اردنی بفهمیم و آنگاه با اهداف روان‌شناختی «آنسکام» آشنا شویم.

درباره «جنگ خلیج فارس»، «فاجعه خلیج فارس»، «تراژدی خلیج فارس»، «بحران خلیج فارس»، «رویدادهای خلیج فارس» در چند سال اخیر مقاله‌های علمی زیادی منتشر شده است. به عنوان مثال می‌توان به این عناوین اشاره کرد: پس از جنگ خلیج فارس: سلطه و هیمنه امریکا تا کجا؟ (امین، ۱۹۹۳)، نظام مجازات‌های سازمان ملل (الانباری، ۱۹۹۷)، پیامدهای جنگ دوم خلیج فارس و تأثیرات آن بر مسائل امنیت سیاسی و اجتماعی در درون کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (آل نهیان، ۱۹۹۹)، بحران خلیج فارس و نظام منطقه‌ای عربی(صایغ، ۱۹۹۱)، ضایعات انسانی و زیست محیطی وارد شده بر اعراب در جنگ دوم خلیج فارس (الرحمانی، ۱۹۹٤)، بحران خلیج فارس بین اراده مردم و منافع دولت (خشیم، ۱۹۹۳) و روباه صحرا و رویکردهای سیاسی امریکا (مرهون، ۱۹۹۹)، امنیت خلیج فارس پس از جنگ سرد (مرهون، ۱۹۹۷)، رژیم عرب و بحران خلیج فارس (احمد،

۱۹۹۱)، جنگ خلیج فارس و جست‌وجوی مسافت مناسب (الزعل، ۱۹۹۱)، تحلیل فرهنگی بحران خلیج فارس (یسین، ۱۹۹۱)، زیرساخت‌های دایمی تراژدی جنگ خلیج فارس (النقیب، ۱۹۹۱)، عرب‌ها و شورا پس از بحران خلیج فارس (العوا، ۱۹۹۱)، بحران خلیج فارس: سوابق بحران و نقش فهم و بدفهمی (عبدالله، ۱۹۹۱) و پس از تراژدی خلیج فارس دعوتی برای سعه صدر در بین عرب‌ها (الجمالی، ۱۹۹۱).

این پژوهش‌ها هریک موضوعی متفاوت از سایرین را از زوایای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تبلیغاتی بررسی کرده‌اند، ولی موضوع عملیات روانی در این جنگ، فقط در مقاله‌هایی معدود بررسی شده است. (الرشیدی، ۱۹۹۵ و الدباغ، ۱۹۹۸)

ریچارد نیکسون در سال ۱۹۸۰ در کتاب خود به نام جنگ حقیقی پیشگویی کرده بود که طی دهه‌های آینده، منطقه خلیج فارس اهمیت راهبردی زیادی خواهد یافت. این تحلیل به معنای آن بود که این منطقه به یکی از متشنج‌ترین، کم‌ثبات‌ترین و پرخطرترین مناطق دنیا تبدیل می‌شود و در این حال یکی از حیاتی‌ترین مناطق خواهد بود. امروزه بیش از هر زمان دیگر ما باید دریابیم که در خلیج فارس و خاورمیانه «چه کسی و بر چه چیزی سیطره دارد؟»؛ چون این پاسخ کلیدی است که ما را به شناخت دیگری رهنمون می‌کند؛ اینکه «چه کسی بر جهان سیطره دارد؟» نیکسون درباره عراق می‌گوید: «اکنون عراق تندرو، بزرگ‌ترین قدرت نظامی در خلیج فارس است که اختلاف‌های مرزی‌اش را با کویت حل کرده است. اما احتمال دارد مشکلات دیگری در میان باشد که آینده آنها را نشان می‌دهد. عراق امروز کاندیدای رهبری سیاسی خلیج فارس است».

نیکسون اوضاع سعودی‌ها را در این شرایط بسیار خوب جمع‌بندی کرده است؛ البته با این هشدار اخلاقی: «فرض کن خانم ثروتمند و تنهایی هستی که در شهری کوچک و پر از دزد و راهزن زندگی می‌کنی. همه می‌دانند که تو میلیون‌ها دلار الماس زیر تختخواب خود پنهان کرده‌ای. هیچ پلیسی هم نیست که دائم از تو حفاظت کند و تنها هر از چند گاهی رئیس پلیس نازنین، آژیرکشان می‌آید و بوسه‌ای برگونه‌ات می‌زند و

سپس به سرعت باز می‌گردد. آیا در چنین حالتی احساس امنیت می‌کنی؟».

الزعل هم می‌گوید: «این متن که ده سال قبل از جنگ خلیج فارس نوشته شده، حاوی حقیقتی آشکار است؛ آنقدر روشن که نیازی به شرح ندارد و به راحتی اندیشه و خیالات امریکایی‌ها را نشان می‌دهد»، ولی بد نیست نگاهی هم به ایده ساده‌لوحانه امریکا بیندازیم که خود را سخنگوی غرب می‌داند.

عرب‌ها در این نگرش و رؤیای امریکایی، جز به واسطه سه نوع تصوری که به آنها اشاره می‌کنیم، هیچ جایگاهی ندارند: کشورهایی انباشته از نفت، دزدان و راهزنان و خانم ثروتمند و ترسویی که الماس‌ها را زیر تخت خواب خویش پنهان کرده است. امریکا هم همان پلیس نازنینی است که دیدارهایی گاه و بی‌گاه از آن خانم به عمل می‌آورد تا با یک بوسه وی را قدری آرام کند. نیکسون با این توصیف می‌خواهد بگوید، امریکا باید نیروهایش را به صورت دایم در منطقه مستقر کند تا از منافع خویش در برابر راهزنان منطقه‌ای دفاع کند. بقیه جهان عرب نیز در ذهن غربی‌ها به عنوان خطری بالقوه تلقی می‌شود؛ گرچه غربی‌ها به خوبی در این باره فکر نکرده‌اند و گرنه این خطر اصلاً جدی نیست. درست است که کشورهای عربی ممکن است روزی به سلاح‌های پیشرفته‌تری (مثل موشک‌های میان‌برد یا حتی دوربرد یا سلاح‌های شیمیایی یا هسته‌ای) دست یابند، اما سیاست‌های احمقانه‌ای در بین آنها همواره اصرار دارد که چنین دستاوردهایی را پایمال کند یا اصولاً آن را نداشته باشد.

نطق‌های پرطمطراقی به مناسبت جنگ خلیج فارس برضد استفاده از سلاح‌های شیمیایی، حمایت امریکا از تجهیز [رژیم] اسرائیل به سلاح هسته‌ای، «رسوایی» و بر ملا شدن خطری که ممکن است کمک چین به الجزایر ایجاد کرده و الجزایر را صاحب جنگ افزار هسته‌ای کند، همه و همه نشان‌دهنده آن است که غرب درباره جهان سوم به چه گزینه‌هایی اندیشیده است. (امین، ۱۹۹۳)

اهمیت جهان سوم در استراتژی سلطه‌گری امریکا عبارت است از اصل و اساس این دکترین نظامی و چاره‌جویی پیوسته امریکا برای «روش‌های مداخله سریع». امریکا

امروز صاحب تجربه چهل سال دخالت مستمر با اشکال گوناگون در نقاط مختلف جهان است. بر این اساس، واشنگتن وقتی تصمیم به حمله به خلیج فارس گرفت، عمداً می‌خواست با این روش مانع تشکیل یک جناح اروپایی شود. در واقع، قصد امریکا (با سیطره بر منافع نفت) تضعیف اروپا بود، چون از این پس امریکا تأمین‌کننده نفت خواهد بود. اروپایی‌ها در این مجال ابراز ضعف کردند و اختلاف نظرهای خود را آشکار ساختند. به این ترتیب، هراس از «تهدید و خطر کمونیسم» ـ که قدیمی هم شده بود ـ به هراس از خطری جدید تبدیل شد که «از جنوب می‌آمد». امریکا نیز با هوشیاری، این وضع را دریافت و دانست که باید «هراس از کمونیسم» و «مترسک کمونیسم» را تبدیل به بهانه‌ای کند که هم‌چنان، اتحاد بین غربی‌ها را سرپا نگه دارد. آنان این بهانه و دستاویز را در برجسته‌سازی خطری یافتند که به زعم آنان از سوی «جهان سوم» متوجه غرب بود.

بدین ترتیب، توجیه کافی فراهم آمد تا با مفاهیمی نظیر «دمکراسی»، «حقوق اقلیت‌ها» و «حقوق بشر» عرصه‌ای تازه علیه جهان سوم بگشایند و آن را دستاویز خود برای عصر جدید کنند. (امین، ۱۹۹۳)

هراس از اسلام شاید نمونه‌ای از مسأله باشد که در روان‌شناسی به «فوبیا» معروف است؛ اصطلاح «اسلام هراسی» [اسلام موفوبیا] را از این منظر جعل کرده‌اند. دولت امریکا از لحاظ روان‌شناختی همواره به دنبال دشمنی می‌گردد تا آن را بهانه فرافکنی درباره ناکامی‌های داخلی و خارجی‌اش کند و در این حال قوای خود را صرف ویران کردن آن دشمن خودساخته کند؛ یعنی همان کاری که با شوروی و طبق فناوری‌های جنگ سرد (که همان جنگ روانی است) انجام داد. در این روند، مترسک کمونیسم که مردم و گروه‌های امریکا از آن می‌ترسیدند، اکنون به «مترسک اسلام» تبدیل شده و چنین القا می‌شود که باید نابود شود؛ حتی اگر این مترسک از لحاظ روان‌شناسی صرف نیز ترس برانگیز نباشد.

شمار قطعنامه‌هایی که شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با این بحران صادر

کرد، بی‌سابقه بود. در واقع، شورای امنیت هرگز در مقابل بحران‌هایی که حتی امنیت و صلح جهانی را مورد تهدید قرار داده بود، چنین رفتاری از خود بروز نداد.

قطعنامه‌های صادر شده در رابطه با بحران خلیج فارس به شرح زیر است:

- قطعنامه ٦٦٠ که حمله عراق را به کویت محکوم کرد؛
- قطعنامه ٦٦١ که تحریم اجباری و تأسیس کمیسیونی برای اجرای قطعنامه درباره عراق را ضروری کرد؛
- قطعنامه ٦٦٤ درباره وضعیت خارجیان و نمایندگی‌های سیاسی در عراق و کویت؛
- قطعنامه ٦٦٥ درباره اتخاذ تدابیر لازم برای تأکید در اجرای قطعنامه ٦٦١؛
- قطعنامه ٦٦٦ درباره رعایت شرایط انسانی در عراق و کویت در حین تحریم (این که کمک‌های پزشکی باید تحت نظارت دقیق ارسال‌کنندگان این کمک‌ها باشد)؛
- قطعنامه ٦٦٧ درباره رعایت کنوانسیون‌های وین (مربوط به سال‌های ۱۹٦۱ و ۱۹٦۳) درباره رفتار با نمایندگی‌های سیاسی و کنسولی؛
- قطعنامه ٦٦٩ درباره ارائه کمک به عراق طبق مفاد ماده ۵۰ از منشور ملل متحد؛
- قطعنامه ٦٧۰ درباره شمولیت تحریم عراق به تمامی وسایط نقلیه؛
- قطعنامه ٦٧٤ درباره اتخاذ تدابیر اجرایی دیگر در صورت تن ندادن عراق به قطعنامه‌های شورای امنیت و تقدیر از تلاش‌های ستودنی دبیر کل سازمان ملل؛
- قطعنامه ٦٧٧ در محکومیت عراق به دلیل تلاش برای تغییر بافت جمعیتی ساکنان کویت و امحای اسناد مدنی متعلق به دولت قانونی کویت؛
- قطعنامه ٦٧٨ درباره اعلام آخرین فرصت برای عراق جهت اطاعت از قطعنامه‌های سازمان ملل حداکثر تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۹؛
- قطعنامه ٦٨٦ درباره لزوم اتمام جنگ جاری در منطقه خلیج فارس و تعهد عراق به تمامی تدابیر اتخاذ شده در این‌باره. (الخشیم، ۱۹۹۳)

روان‌شناسان طبق تکنولوژی رفتار فردی یا نظریه پاولوف یا برنامه اسکینر رفتار فرد را از طریق مجازات، اصلاح و تعدیل می‌کنند. به نظر می‌رسد، این کار را روی جمعی از افراد

در سطح روابط بین‌الملل نیز می‌توان انجام داد. برای مثال، یک روان‌شناس که به معالجه روانی یک معتاد به مواد مخدر می‌پردازد، سعی می‌کند از طریق تعدیل رفتار در وی، او را به زندگی طبیعی بازگرداند. روان‌شناسان به این کار «معالجه به زور» می‌گویند. فرد معالج می‌تواند با قدرت هژمونیک خود در قبال بیمار ضعیف و نیز سوءاستفاده از روش‌های «معالجه به زور» به نتایج روان‌شناختی دیگری هم دست یابد. برای مثال، کشورهای سلطه‌گر از ابزار شست‌وشوی مغزی در راستای سیطره‌افکنی بر دیگر کشورها یا کشورهای ضعیف بهره برده و از طریق اعمال برخی مجازات‌ها، به تعدیل یا تغییر رفتار کشور مورد نظر می‌پردازند.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بین شرق و غرب، امریکا شروع به تأثیرگذاری مستقیم در سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای کرد (به خصوص شورای امنیت سازمان ملل) تا منافع سیاسی و راهبردی خود را در برابر کسانی که به استیلای سیاسی امریکا تن نمی‌دهند، تأمین کند. در این حال کوشید توان رقابت اقتصادی‌اش را با متحدان غربی و آسیایی فزونی بخشد. از برجسته‌ترین نمونه‌هایی که در این زمینه اتفاق افتاد، پدیده تحمیل مجازات از طریق شورای امنیت سازمان ملل بر بسیاری از کشورهای جهان سوم (به هر بهانه) بود. این کار به طور عمده علیه سه کشور عربی عراق، لیبی و سودان انجام گرفت. علاوه بر آن، امریکا به صورت انفرادی و یکجانبه تحریم‌ها و مجازات‌هایی را با تصویب قوانینی در درون امریکا برای ایران و کوبا در نظر گرفت. مجازات‌هایی را نیز به صورت غیرمستقیم به دیگر کشورها تحمیل کرد. این کشورها عمدتاً به صورت غیرمستقیم با ایران و کوبا همکاری داشتند. حال سؤال اینجاست که آیا نظام تحریم‌ها و مجازات‌ها اصولاً مورد توجه روان‌شناسان عرب قرار گرفت؟

بحران خلیج فارس که به صورت محلی و منطقه‌ای شروع شد، دیری نپایید که به همه خاورمیانه عربی دامن گسترد و به سرعت به بحرانی جهانی تبدیل شد. این بحران تا زمانی که جنبه داخلی و منطقه‌ای داشت، پرونده روابط عراق و کویت را نیز در برگرفت و سپس به روابط بین کشورهای عربی کشیده شد. پس از آن بر اوضاع داخلی جهان عرب و

کشورهای عربی تأثیر گذاشت. اما این فرایند در عرصه بین‌المللی شکل دیگری یافت و آن، بروز چالش در موضوع روابط غرب با دنیای عرب و اسلام بود. این روند بار دیگر پرونده ضرورت اتحاد غرب با صهیونیسم را برای کنترل جهان عرب در دستور کار قرار داد و در این حال فاصله شمال و جنوب دنیا را برحسب فقر و غنا برجسته کرد. (الدجانی، ۱۹۹۱)

امریکا سعی در حفظ روابط خود با کشورهایی را دارد که در مسائل بالا دخیل‌اند. ابزار امریکا برای این منظور بهره‌مندی از روان‌شناسی «تلفیق پراکنده» است. تلفیق پراکنده همان سیاست یک بام و دو هوا و «جمع بین نقیضین» است که اگر امریکا در انجام آن موفق شود، براساس برخی نظریه‌های روان‌شناسی، نوعی ابداع و اختراع جدید کرده است. امریکا می‌خواهد بر این اساس، دشمنانش را هم جذب و هم مهار کند. برای مثال، می‌خواهد با اعراب روابط داشته باشد و در این حال رابطه پدری و پسری با [رژیم] اسرائیل را هم حفظ کند.

«مرهون» (۱۹۹۱) می‌گوید: «امریکا می‌پندارد که در منطقه خلیج فارس موازنه را حفظ کرده و می‌خواهد به ایران نزدیک شود. او می‌خواهد در عین حال روابط نیرومندی هم با کشورهای عرب خلیج فارس داشته باشد؛ هر چند که بین ایران و عرب‌های خلیج فارس تشنج وجود دارد».

سیاست «مهار دوگانه» هنوز هم مدل مورد توجه سیاست کلان امریکا در خلیج فارس است. از نظر روش نیز نزدیک شدن (یا هم زیستی دو طرف) این معادله دچار اشکال است: در یک طرف این معادله، روابط و حضور پیشرفته امریکا در کشورهای عرب خلیج فارس را داریم (که همین می‌تواند وزنه تعادل باشد) و در طرف دیگر این معادله قرار است روابطی پیشرفته و حسنه و خالی از تشنج بین امریکا و ایران قرار گیرد. اما رابطه بین دو طرف این معادله در بهترین وضع به ظاهر تاثیر معکوس بر هم دارد. در این حال، هرچه در طرف نخست معادله رشد ایجاد شود، ضرورتاً به معنی کاهش و سبکی معادلش در طرف دیگر است.

یکی از دیدگاه‌ها درباره اینکه چگونه می‌توان بـر ذهـن و رفتـار افـراد و گـروه‌هـا تـأثیر گذاشت را می‌توان با بررسی حملـه‌هـای تبلیغـاتی مغرضـانه در زمـان جنـگ توضـیح داد. «عدس وتوق» نتایج بـررسـی‌های خـود را در این‌باره چنین جمع‌بندی کرده است:

۱. فرد هر چه بیشتر تحت‌تأثیر اعتقادات عاطفی خود باشد، ایجاد تغییـر در وضـع و حالت وی از طریق تبلیغات هدفمند دشوارتر است؛

۲. پایبندی به هر موضعی به خودی خود، سدی محکم در برابر هرگونه امکان تغییر است؛

۳. بین ارزش‌ها با رفتار تفاوت وجود دارد. فرد شاید بفهمد که چه چیـز صـحیح و درست است و تأیید لفظی نسبت به آن داشته باشد، اما در عـین حـال کـار ناصـحیح را انجام دهد؛

٤. افرادی که به موضعی خاص پای‌بندی نشان نمی‌دهند، در برابر تغییـرات از همـه تأثیرپذیرترند و برای تغییر آنان می‌توان اقدام کرد؛

۵. فردی که احساس مـی‌کنـد اعضـای یـک جمـع او را نمـی‌پذیرنـد، بـه راحتـی تأثیرپذیر می‌شود؛

٦. وقتی فردی در حالت کشمکش و درگیری قرار دارد، بـه راحتـی مـی‌تـوان روی ادراک وی از مسائل سیطره یافت و درک او را از محیط تحلیل کرد؛

۷. وقتی فردی نسبت به چندین چیـز علاقـه‌منـد و وفـادار اسـت و همـه علاقـه و اخلاص خود را صرف یک جهت واحد نمی‌کنـد، بـه سـختی مـی‌توانـد درسـت را از نادرست تشخیص دهد؛

۸. تبلیغات هدف‌مند و مغرضانه در صورتی می‌تواند مورد باور همگان قـرار گیـرد که مرتبط با رویدادی باشد که همگان به صحت آن معتقدند.

نتایج بررسی‌های بالا را می‌توان با بعضی جنگ‌ها مطابقت داد.

جنگ خلیج فارس از لحاظ تبلیغاتی، به وضوح نشان داد کـه جامعـه نـوین جهـانی دارای چه تقسیم‌بندی‌هایی است و اینکه جامعه جهانی معاصر، تأثیرپذیرفتـه از انقـلاب

تکنولوژیک در عرصه ارتباطات است.

برخی دانشمندان علوم اجتماعی، جامعه معاصر را «جامعه تماشا» نامیده‌اند. منظور آنها این است که بر صفحه تلویزیون، مردم تصاویری را مشاهده می‌کنند که ماهواره‌ها ارسال کرده‌اند. اکنون تصویر جای کلام را گرفته و در این حال رویکردها را سمت‌دهی می‌کند، ارزش‌ها را رقم می‌زند و رفتار میلیون‌ها تماشاچی را هدایت می‌کند. مردم بدون هیچ مقاومتی جلوی تلویزیون می‌نشینند و هزاران پیام گوناگون تبلیغاتی و ارشادی را دریافت می‌کنند (از پیام‌هایی که در اخبار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان جای گرفته تا تبلیغاتی که طوری طراحی شده تا انسان را به صورت حیوانی مصرف‌کننده در آورد تا او در پی کالاهای پر زرق و برق باشد). علاوه بر اینها، سریال‌های تلویزیونی هم ذهن و افکار تماشاگران را در سراسر جهان هدف قرار داده و مردم از هر کشور یا فرهنگی اسیر و شیفته آن شده و پیام‌هایش را ناخودآگاه می‌گیرند و می‌پذیرند. (یسین، ۱۹۹۷)

همان‌طور که جامعه نوین به مثابه «جامعه تماشا» توصیف شده، می‌توان جامعه عربی را نیز به عنوان «جامعه صدا» یا «جامعه کلمه‌ها» توصیف کرد. «القصیصی» (۱۹۹۷) می‌گوید: عرب، عبارت است از «موجود یا حیوانی زبان دان و زبان‌گرا» (ص ۷۵۰)؛ «اعراب استعداد کلامی دارند» (ص ۱۳۵۰) و «عرب یعنی کلام و حرف».

آنان پدیده‌هایی صوتی و دوستدار سر و صدا هستند و رابطه بین دهان و گوش آنها رابطه‌ای توافقی، همنوایی و هم‌خوانی است. عرب‌ها گوش‌هایی صوت پسند دارند، ولی فکر پسند نیستند. عرب‌ها برخود لازم می‌دانند که به دیگران بگویند «شنیدیم و اطاعت کردیم» و حاضر نیستند بگویند: «شنیدیم و فکر کردیم»، یا «شنیدیم و قانع نشدیم»، یا «شنیدیم و بحث و اشکال داریم»، یا «نفهمیدیم و قبول نداریم»، یا « بعضی از آنچه را شنیدیم قبول نداریم و بعضی دیگر را اطاعت می‌کنیم»، یا «شنیدیم و حال باید ببینیم چه می‌شود».

در کتاب مشهور «ادونیس»* به نام *ثابت و متحرک* اشاره‌هایی وجود دارد که وی فرهنگ عربی را «فرهنگی شفاهی» می‌خواند و زبان عربی را «زبان ادای حرف ضاد» [لغه الضاد] و «زبان روشن و واضح» [لسان مبین] می‌خواند. طبق گفته ادونیس، یک عرب معمولاً خطابه و سخنرانی را بهتر از کتاب و نگارش می‌فهمد و اگر این سخن درست باشد که شعر در زمان جاهلیت مجموعه معارف و دانستنی‌های عرب را در خود داشته [الشعر دیوان العرب] و عرب‌ها دانشی صحیح‌تر از شعر نداشته‌اند، پس باید گفت عرب‌ها به فرهنگ شفاهی خو کرده‌اند.

به نظر من، تمدن معاصر ما بصری است، زیرا اکتشافات و اختراع‌های علمی و طراحی‌ها و برنامه‌ریزی‌های رایانه‌ای و تکنولوژیک جنگی شگرف که در جنگ خلیج فارس به کار رفت، از لحاظ روان‌شناختی بر هوشمندی بصری عملی در «جامعه تماشا» متکی بود. این جامعه نیز به نوبه خود به هماهنگی و همکاری بین چشم و دست یا همکاری شنیداری و حرکتی متکی است؛ نه وحدت شنیداری و کلامی، یا همخوانی بین گوش و زبان، آن طور که در «جامعه کلمه‌ها» وجود دارد.

تشنج و ناهمگونی بین زبان قدیم (کلمه) و زبان امروز (تصویر) از لحاظ روان‌شناختی، شاید نشان‌دهنده یکی از گونه‌های ناتوانی روحی و روانی افراد و گروه‌ها در جهان عرب باشد. جنگ خلیج فارس به گفته یسین نشان داد که جوامع ما نمی‌توانند اوضاع خود را به وسیله «تصویر» به دیگران نشان دهند، چون برای بیان مواضع خود فقط «کلمه» و سخن را می‌شناسند و همین سخن است که گاه ـ و با قصد و برنامه ـ توسط رسانه‌های گروهی غرب منتشر می‌شود.

این درحالی است که در جریان جنگ خلیج فارس معلوم شد که تنها وسیله ارتباطی اعراب با دیگران (یعنی کلمه و سخن) هم بسیار ناتوان و ابتدایی و عقب مانده است؛ چون ساختار سخن و کلمه‌ها و جمله‌های عرب ـ پس از آن تجاوز به عنفی که به زبان عربی شده ـ به گونه‌ای ظهور کرده که گویی روش تعبیری ساده‌لوحانه است و

---

* شاعر معروف لبنانی.

توسط ملت‌هایی ادا می‌شود که قادر نیستند فرقی بین حقیقت و رویا قائل شوند. به عبارت دیگر، اسطوره و واقعیت در نظر ایشان یکی است. ملت‌هایی که معتقدند وقتی «کلمه» و سخن بیان شد و بر زبان آمد یا از رادیو پخش یا به صورت یک خطابه سیاسی یا بیانیه نظامی ارائه شد، خود به خود می‌تواند جای «عمل» و اقدام را بگیرد و بلکه اصلاً خود اقدام و عمل است!

بنابراین، بینندگان در جهان (اعم از کشورهای غربی یا کشورهای عربی)، با دو نوع خطاب مواجه بودند: یکی از رسانه‌ها و تبلیغات غربی که سمبل آنها شبکه تلویزیونی سی.ان.ان امریکاست و در ٢٤ ساعت شبانه روز اخبار جنگ را پوشش می‌داد. دیگری «کلمه» و سخن عربی که تنها ابزار تبلیغاتی عرب‌ها بود، آن هم در شکلی عاجز و عقب مانده که هرگز نتوانست با زبان روز دنیا با مخاطبان خود حرف بزند، راهی در عقل و دل آنان بگشاید یا حتی بر وجدان مخاطبان ایشان تأثیر گذارد.

اقدام‌های اطلاعاتی که در رابطه با خلع سلاح عراق انجام گرفت (مثل عملیات «روباه صحرا» و عملیات «فنجان چای») متعدد بود، اما اولویت سیا در این فعالیت‌ها، کمک به کمیسیون ویژه خلع سلاح عراق نبود، بلکه هدف اول، سرنگونی صدام از اریکه قدرت بود. بدین ترتیب سیا تدابیری اتخاذ کرد که از سیطره و نظارت «آنسکام» کاسته و خودش کنترل کار را به دست گیرد تا بتواند طبق اطلاعات موجود، اقدام‌های دلخواه را انجام دهد. (روزنامه *الحیات*، مارس ۱۹۹۹)

«سیمورهرش»* در نیویورک نوشت: «امریکا به صدام حسین اجازه داد که از سیستم نظارت بر تسلیحات عراق که تابع سازمان ملل (آنسکام) بود، بگریزد (روزنامه *الشرق الاوسط*، آوریل ۱۹۹۹) در نتیجه این کمک، صدام حسین توانست در جهت اجرای پروژه‌های ویژه‌اش یعنی ساخت سلاح هسته‌ای و شیمیایی گام دیگری بردارد».

«هرش» به تفصیل درباره آنچه که «نفوذ امریکا در آنسکام» می‌خواند، سخن گفته است. او در این کار به حادثه پایان سال ۱۹۹۷ اشاره می‌کند که گروه کار جمع‌آوری

* روزنامه‌نگار برجسته امریکایی که معمولاً اخبار پشت‌پرده جنگ را افشا می‌کند.

اطلاعات ویژه در سیا موفق شد زمام کنترل عملیات «آنسکام» را برای شنود مکالمه‌های صدام حسین و در نتیجه، پیش بینی تحرکات وی در اختیار بگیرد.

هرش می‌افزاید: «تماس‌های صدام اکثراً توسط معاونان نزدیک وی و به وسیله تلفن‌های امن که در همه جای بغداد وجود داشت، انجام می‌گرفت. در ضمن یک تلفن بی‌سیم در خودروی صدام نصب شده بود. واقعیت این است که مأموران اطلاعاتی امریکا چند ماه مکالمه‌های صدام را شنود می‌کردند، ولی ریچارد باتلر، دیپلمات استرالیایی رئیس آنسکام، اطلاعی از ماجرا نداشت».

هرش داستان را چنین ادامه می‌دهد: «در آغاز بهار ۱۹۹۸ این ریسک جسورانه نتیجه مثبت داد و توانستند رمز را بشکنند. لذا مکالمه‌هایی که صدام سعی در پنهان داشتن آنها می‌کرد، برای کمیسیون «آنسکام» کشف شد و بدین ترتیب مهم‌ترین عملیات در نوع خود پس از دوران جنگ سرد، موفق از کار درآمد.»

تیم ویژه‌ای از مأموران اطلاعاتی امریکا آن مکالمه‌های ضبط شده را که چندین ساعت به طول انجامیده بود، بررسی کردند و ملاحظاتی را درباره آن به کارشناسان گفتند. این کار پرده را از شخصیت رئیس‌جمهور عراق کنار زد. با ذکر این روایت می‌خواهیم بگوییم که هدف «آنسکام» از نظارت بر تسلیحات عراق، عملاً به هدف شناسایی و پیش‌بینی رفتار یا بررسی روان‌شناختی صدام حسین تغییر یافت و این امر آغاز نخستین مرحله جنگ سرد جدید پس از آن جنگ گرم [جنگ خلیج فارس] بود.

بررسی شخصیت صدام شاید از نظر سیا یا برخی روان‌شناسان، گام نخست و اصلی برای مطیع‌سازی و ایجاد کنترل روی کسی بود که دستورهای نظامی صادر می‌کرد و زرادخانه جنگی می‌ساخت. پس از آنکه جنگ خلیج فارس با مجهز شدن امریکا به «روان‌شناسی نظامی» حالت ملتهب‌تری یافت، حالا روان‌شناسان برای توقف جنگ به مشارکت خوانده شدند. به عبارت دقیق‌تر، اکنون رویکرد حل درگیری از راه مسالمت‌آمیز در دستور کار قرار داشت، البته طبق اصول «روان‌شناسی صلح».

موتور سانسور در داخل امریکا به کار افتاد. به تعبیر الدباغ عملیات بستن دهان‌ها

آغاز شده بود. هیچ‌یک از مخالفت‌هایی را که با جنگ می‌شد یا فعالیت‌هایی که جمعیت‌های مردمی صورت می‌دادند یا اعتراض‌های مردمی در اخبار پخش نمی‌شد. فعالیت‌های ارگان‌های رسمی و مؤسسه‌های مختلف که در مخالفت با جنگ عمل می‌کردند نیز زیر تیغ سانسور بودند. (حجار، ۱۹۹۱)

برای مثال یکی از بخش‌های «انجمن روان‌شناسی امریکا» به نام بخش روان‌شناسی صلح شناخته شده است. این انجمن در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد و ۲۲۰ نفر عضو فعال دارد. این انجمن تمام فعالیت‌ها و تحقیقات خود را صرف تهیه طرح‌ها و ایده‌های علمی و ارائه آن به تصمیم‌سازان امریکایی و سیاستمداران کاخ سفید کرد تا به زعم خود خدمتی به صلح جهانی کرده باشد. این طرح‌ها اثبات می‌کند که وقتی بحران‌هایی بروز کند که صلح جهانی را در معرض تهدید قرار دهد، باید امریکا به طور مستقیم وارد عمل شود.

دانشمندانی که در این مجموعه کار می‌کردند، از زمان شروع بحران عراق در آغاز سال ۱۹۹۰ ایده‌های خود را با «جرج بوش» (پدر) و دولت وی در میان گذاشتند. این ایده‌ها معمولاً درباره راهکارهای روانی ـ سیاسی برای مدیریت بحران و خودداری از ورود به جنگ بود، ولی تمام این تلاش‌ها زیر سایه سنگین سانسور از مردم مخفی نگه داشته شد. هیچ‌کس هیچ صدایی درباره آنها نشنید و تمامی تلاش‌های ضدجنگ این گروه ـ که می‌خواستند راهی مسالمت آمیز را جایگزین جنگ کنند و مذاکره‌های صادقانه و بدون پیش شرط را پیشنهاد می‌کردند ـ ناکام ماند. گزارشی که در روزنامه «مونیتور» (از نشریات اتحادیه روان‌شناسان امریکا) در آن هنگام منتشر شد، قابل تأمل است: «چنین رویکردی در مدیریت بحران هرگز باعث نمی‌شد که امریکا از موضع اعلام شده درباره نابرابر بودن این جنگ و تجاوز [عراق به کویت] دست بردارد. اگر نگوییم به واسطه آن صدام تا حد زیادی جایگاه خود را در جهان عرب از دست می‌داد، لااقل چنین می‌شد که دست از مواضع خود بردارد و به قطعنامه‌های سازمان ملل گردن نهد. در آن حالت، امریکا هم در این میان مشوقی صادق بود و ما بدین ترتیب می‌توانستیم همان ضربه‌ای را بزنیم که واقعاً از زدن آن

به صورت علنی پرهیز داریم و از عراق می‌خواستیم که کاری نکند تا ما این ضربه را بزنیم. آنگاه جنگ را می‌بردیم و تحریم‌ها را هم از مردم عراق بر می‌داشتیم. ضمن آنکه صدام را هم بر سریر قدرت نگه می‌داشتیم و وی مجدداً به دامان سازمان ملل باز می‌گشت.»

حجار می‌گوید: تلاش‌های روان‌شناسان در مخالفت یا جلوگیری از جنگ هرگز در مطبوعات بازتاب نیافت و سانسور شد. آنان دریافتند که این بار سیاسیون و نظامی‌ها تصمیم گرفته‌اند که افکار عمومی را برای پذیرش جنگ ـ به عنوان گزینه‌ای که چاره‌ای جز آن نیست ـ آماده کنند، گویی اکنون روان‌شناسان باید به این کار مشغول می‌شدند.

سؤال‌های قابل طرح این است که آیا روان‌شناسی نظامی یا جنگی، خود شاخه‌ای قوی از روان‌شناسی است؟ آیا این شاخه تاکنون نقش‌های بزرگی را در تقویت گزینه جنگ ایفا کرده است؟ آیا در برابر این شاخه از روان‌شناسی یک شاخه دیگر به نام «روان‌شناسی صلح» وجود دارد؟ این موضوع از لحاظ روان‌شناختی، موضوع عجیب و در عین حال پارادوکسیکال است. باید پرسید: چگونه این حالت با توجه به موضوع «کنترل و مطیع‌سازی جهانی» قابل فهم خواهد بود که یک روان‌شناس نظامی با قدرت، زور و بی‌رحمی و قساوت از یک سو حمله می‌آورد و از سوی دیگر یک روان‌شناس صلح وجود دارد که با شاخه زیتون به صحنه می‌آید و جهان را به صلح و مهربانی دعوت می‌کند؟

عملیات روانی درجنگ خلیج فارس (دیدگاه‌های الدباغ و الرشیدی)

دیدگاه‌های برخی روان‌شناسان درباره جنگ روانی در عملیات دوم خلیج فارس را در این بخش بررسی می‌کنیم. در این رابطه، دیدگاه سرهنگ اردنی، «مصطفی الدباغ» را مرور می‌کنیم. او درباره جنگ روانی مطالب زیادی نوشته است. از جمله تألیف‌های وی می‌توان به *جنگ روانی [رژیم] اسرائیل* (۱۹۹۵)، *مرجع در جنگ روانی* (۱۹۹۸)، *جنگ روانی در اسلام* (۱۹۹۸)، *پشت پرده حمله‌های تبلیغاتی [رژیم] اسرائیل چیست؟*» (۱۹۹۰)، *شایعه*، (۱۹۷۵) و *اقناع: هنر یا جنگ؟* (۱۹۹۷) اشاره کرد.

روان‌شناس دیگری که آرای او را هم بررسی خواهیم کرد، «الرشیدی» است. وی تلاش‌هایی برای شناسایی و تعریف آثار روانی برجای مانده از حمله عراق روی افراد و گروه‌های کویتی، به عمل آورده است. از جمله تحقیقات ممتاز وی در این‌باره می‌توان به: *وضعیت روانی و اجتماعی مردم کویت پس از تجاوز عراق* (۱۹۹٤)؛ *روان‌شناسی گروه‌های فعال کویت در اثنای تجاوز عراق* (۱۹۹۵)، *جنگ روانی مرتبط با تجاوز عراق برضد مردم کویت*، (۱۹۹۵) و *روان‌شناسی و بازسازی کویتی‌ها پس از صدمه اشغال توسط عراق* (۱۹۹۸) اشاره کرد.

سعی خواهیم کرد تا حد امکان برخی فرازهای مهم که نشانگر مهم‌ترین نظریه‌های روان‌شناختی مربوط به جنگ روانی و برخی آثار روانی آن است را در این بخش مورد مطالعه قرار دهیم.

الدباغ هفت هدف روانی استراتژیک در جنگ خلیج فارس را به شرح زیر برشمرده است:

۱. اقناع‌سازی افکار عمومی امریکا (به طور اخص) و جهان (به صورت اعم) درباره قانونمندی و مشروعیت تصمیم‌گیری برای جنگ برضد عراق با این بیان که عراق کشوری نیرومند است که قوانین بین‌المللی را نقض کرده است؛

۲. گمراه‌سازی افکار عمومی اعراب درباره حقیقت اهداف راهبردی امریکا در منطقه که در رأس آن دست‌اندازی بر منابع نفت و در اختیار گرفتن جریان صدور و نرخ آن، قرار دارد؛

۳. انجام هر اقدام ممکن در عرصه تبلیغات روانی در راستای خدمت به اهداف راهبردی جنگ؛

٤. ایجاد ائتلافی از طریق کسب تأیید کشورهای بی‌طرف و سپس نگه داشتن آن ائتلاف و حفظ تشکل برآمده از آن در پوشش مقررات بین‌المللی و اهداف انسانی اعلان شده؛

۵. توقف عراق در مسیری که در پیش گرفته و راندنش به سوی تسلیم پذیری از

طریق خرد کردن روحیه عراق و شکستن اراده رزم در این کشور و منزوی کردن آن در منطقه با هدف انهدام توان نظامی و مادی آن؛

٦. ریاکاری در وانمود جنگ دوم خلیج فارس به عنوان جنگ پاک در تمام مراحل (از طریق اصول روان‌شناسی) با بهره گیری از شگردهای تبلیغاتی مثل سانسور، دروغ و فریب؛

۷. بسترسازی برای ایجاد نظم نوین جهانی به رهبری امریکا به وسیله مشروعیت‌بخشی به چهره امریکا در جهان. این کار از طریق دم زدن از قانون بین الملل و حفظ عدالت و اعتراف به صلح جهانی و اجازه ندادن به هیچ‌کس برای تخطی از این قانون انجام می‌شود.

همه آنانی که جنگ خلیج فارس را مطالعه و بررسی کرده‌اند، براین نظرند که رسانه‌های گروهی غرب برای ایجاد تمهیدات عینی و روانی حمله به عراق با تمام توان و امکانات خود مشغول وارونه‌سازی حقایق و جامه قانونمند پوشاندن به این جنگ ویرانگر و ظالمانه بودند. رسانه‌ها با عادلانه خواندن جنگ، کوشیدند به کمک شعارهای فریبنده دولت امریکا، مردم این کشور را از همان ابتدا حامی جنگ کنند. در حقیقت همه آنچه می‌گفتند، دروغ و فریب بود.

نخستین شعاری که درباره این جنگ داده شد، آن بود که ایالات متحده امریکا از قانونمندی بین‌المللی در برابر دیکتاتوری صدام حسین که «دمکراسی را در کویت به قتل رسانده» دفاع می‌کند. سپس این شعار ـ پس از آن که با اقبال عمومی روبه‌رو شد ـ به این جمله تبدیل شد: «هدف نخست، بیرون کردن صدام از کویت است». بعد از آن، شعار چنین تغییر شکل داد که «باید توان و زیرساخت نظامی و صنعتی عراق نابود شود». بعد از آن نیز اعلام شد: «همه عراق باید منهدم شده و این کشور به عصر حجر باز گردد». آنگاه هدف «تعقیب صدام» اعلام شد. (امین، ۱۹۹۱) امین می‌گوید: «بدین ترتیب، آسیاب تبلیغات در امریکا و غرب می‌چرخد و همه چیز را نرم و هموار می‌کند. سیاسیون شعاری پس از شعار دیگر می‌دهند، اما خواست آنان در روح و روان شهروندان جای می‌گیرد. آنان تبلیغات خود را قبلاً مورد بررسی مفصل علمی قرار

داده‌اند تا نتایج آن با هدف روان‌شناختی مورد نظر تناسب یابد. هم‌چنین راهکارهای متخصصان روان‌شناسی سرویس‌های اطلاعاتی امریکا و غرب مانند کلید است، چون آنان که شیوه در هم شکستن اراده ملت‌ها را می‌دانند. روان‌شناسان آنگاه به شعاری که در نظر دارند، می‌پردازند و در پشت سر آنان نیز رسانه‌ها، چون اعضای گروه یک ارکستر منظم، اجرای برنامه و ارائه تحلیل را با شیوه تمرکز و تکرار به عهده دارند. هدف همه گنجاندن مفاهیم جدید در عمق فکر و باور مخاطبان است. آنها چنان جنجال و سر و صدا به راه می‌اندازند که یک جنایت را در افکارعمومی، چون کاری با فضیلت جلوه داده و جا می‌اندازند».

یکی از شگردهای روانی رسانه‌های تبلیغاتی غرب به ویژه امریکا در جنگ خلیج فارس اجرای نظریه «تأثیرگذاری خفته» بود. این نظریه به طور خلاصه چنین می‌گوید: آدمی در حافظه خود مطلب یا رویدادی را ذخیره می‌کند. این مطلب در درون انسان به صورت خفته باقی می‌ماند تا آن که یک رویداد یا مطلب مشابه آن پیش آید و آن موضوع خفته را در ذهن بیدار کند. اگر بخواهیم مصداقی را در این‌باره ذکر کنیم سؤالی است که خبرنگار سی.ان.ان از چند شخصیت عرب پرسید: آیا امریکا جایگزین استعمار انگلیس و فرانسه خواهد شد که پس از جنگ جهانی اول بر این منطقه مستولی شده بودند؟ مثال دیگر این که وقتی خبرنگار تلویزیون [رژیم] اسرائیل در مناطق اشغالی گزارش تهیه می‌کرد، در روز ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ از یک عرب پرسید: «صدام به وعده خود عمل نکرد و [رژیم] اسرائیل را نزد. تو، تل‌آویو را می‌بینی که صحیح و سالم است اما همه موشک‌ها و تأسیسات نظامی صدام ویران شده است. آیا از آنچه قبلاً برایتان رخ داده عبرت نمی‌گیرید؟» خبرنگار این سؤال را پرسید و آن شخص به صورت بی‌هدف و نسنجیده پاسخ داد، در حالی که احساس یک فرد شکست خورده را داشت؛ چون فریب تبلیغات را خورده بود. او گفت: «فرماندهان نظامی عرب در سال ۱۹٦۷ به ما دروغ گفتند.» (مردان خیر، ۱۹۹۱ و الدباغ، ۱۹۹۸)

الدباغ، بزرگ‌ترین عملیات فریب در جنگ خلیج فارس را این مسأله می‌داند که

امریکا با اخباری دروغ جنجالی بزرگ برپا کرد و از آغاز، میان عراق و کویت به اختلاف‌افکنی پرداخت. آنگاه با دروغ و جعل و داستان‌پردازی، هر دو طرف را تحریک کرد. دباغ شرح مفصل موضوع را در خلال برخی مقاله‌هایی که در نشریه *الرای* اردن درج شده آورده است. خلاصه این که سفرای امریکا در عراق و کویت در این دوران بسیار فعال بوده‌اند. آنان پیام‌هایی را رد و بدل کردند و عکس‌های هوایی و اسناد جعلی ارائه دادند تا به کویت بقبولانند که بحث‌های عراق و ادعاهایش درباره دیون و مرزنگاری بین دو کشور و حقی که از نفت «رمیله» برای خود قائل است، همه زورگویانه و جنجال‌طلبی است که نباید آنها را پذیرفت. ضمن آن که نباید زیر بار مذاکره با عراق هم رفت، چون عراق تصمیم گرفته کویت را اشغال کند.

آنها (سفرا) هم‌زمان شروع به ارائه اطلاعاتی جعلی به عراق درباره کویت کردند، مبنی بر اینکه «کویت نفت حوزه رمیله جنوبی را می‌دزدد.» خانم «گلاسپی»، سفیر امریکا در عراق، به عراقی‌ها اطمینان داد که می‌توانند هر کاری را که به زعم آنان مانع اقدام کویتی‌ها می‌شود، انجام دهند. جالب اینکه خانم سفیر بعدها در امریکا مورد بازجویی قرار گرفت. وی متهم شد که اطلاعات درستی به عراقی‌ها منتقل نکرده است. او در واقع یک قربانی بود که نقش محدودی را ایفا کرد و کنار رفت.

برجسته‌ترین عناصر عملیات روانی و تبلیغاتی که در جنگ خلیج فارس برضد عرب‌ها به کار رفت، به شرح زیر است:

۱. ترساندن دولت و ملت‌های عرب از اینکه صدام قصد تجاوز به کشورهای آنان را در سر دارد. در واقع همین امر هم باعث شد که آنان احساس کنند به حمایت غرب نیاز دارند. امریکایی‌ها در این رابطه، قدرت نظامی عراق را بزرگ‌تر از آنچه بود، جلوه می‌دادند و همواره نسبت به مقاصد عراق در جمع آوردن چنین ارتش و امکاناتی با ظن و تردید سخن می‌گفتند؛

۲. یافتن توجیهی برای حضور متراکم غربی‌ها در منطقه؛ به گونه‌ای که این کار به عنوان استعمار نوین سرزمین‌های عربی تلقی نشود و باعث کینه‌جویی همراه با تردید

عرب‌ها به نیت و منظور غربی‌ها نشود؛

۳. تأثیرگذاری بر روحیه و اراده رزمی امت به کمک تبلیغات غربی که عرب‌ها را مردمی ناتوان در اتکا به خود می‌نمایاند.

٤. کار تبلیغاتی ــ روانی برای پراکنده کردن صف عرب‌ها و افزایش از هم گسیختگی میان آنان از طریق تقسیم‌بندی عرب‌ها به عرب‌های معتدل، عرب‌های تندرو و دیگر دسته‌بندی‌ها.

الرشیدی، روان‌شناس کویتی نیز تعریف خود را از عملیات روانی در جنگ خلیج فارس چنین ارائه کرده است:

«جنگ روانی، عبارت است از عملیات فشار و فروپاشی روانی و روحی که از سوی یکی از طرف‌های درگیر در نبرد برضد دیگری و به منظور گسترش ترس و نگرانی و تزلزل وی اعمال می‌شود. این عملیات، زمینه‌ساز مناسبی برای ایجاد تردید روحی و عدم اعتماد به نفس و تزلزل روحیه و بی‌اعتمادی به سلاح و فرماندهان گذشته، حال و آینده است و چنانچه امکان داشته باشد عملیات روانی مبتنی بر عملکردهایی خشن و نیز با تکیه بر تبلیغات سمعی و بصری و پخش اعلامیه مکتوب انجام می‌گیرد؛ حتی از طریق پخش شایعه و جوک و امثال آن نیز دامن‌زده می‌شود. در این راه و برحسب اهداف طراحان، از علومی نظیر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز استفاده می‌کنند.»

الرشیدی معتقد است، جنگ روانی [عراقی‌ها برضد کویت] دو ویژگی بارز دارد: دروغ‌گویی و تفرقه‌افکنی میان مردم کویت با حکومت قانونی این کشور. یکی از مهم‌ترین مظاهر روش دروغ‌گویی طراحان عملیات روانی، این بود که ادعا کردند نیروهای عراقی به کویت آمده‌اند تا امدادرسان انقلابی باشند که جوانان مؤمن به راه انداخته‌اند و خداوند نیز هم‌چون اصحاب کهف بر هدایت و رشد آنان افزوده است.

به روشنی می‌بینیم که نخستین بیانیه متجاوزان به کویت، مملو از سوءاستفاده از معانی و افکار اسلامی بود. هدف نیز معلوم بود: مهار افکار عمومی کویت و گمراه کردن افکار عمومی جهان. مهم‌ترین مظهر استفاده عراقی‌های متجاوز از اسلوب

تفرقه‌افکنی، سخن گفتن از انقلابی کاذب بود که طی آن تلاش می‌شد چهره رهبران قانونی کویت را زشت جلوه دهند. هم‌چنین مفاهیم و عملیات جنگ روانی با تبلیغات و جنگ اعصاب، سم‌پاشی سیاسی، شست‌وشوی مغزی و جنگ اطلاعاتی به هم آمیخته بود.

رشیدی درباره عملیات روانی انجام‌شده در جریان تجاوز ارتش عراق به کویت و برخی جوانب تأثیر و عکس‌العمل این عملیات، تحقیقات میدانی بی‌نظیری ـ در نوع خود ـ انجام داده است. در این ارتباط از هزار شهروند کویتی پانزده سال به بالا نظرسنجی شد. نیمی از آنان در زمان اشغال، در کویت و نیمی دیگر خارج از کشور به سر می‌بردند. این تحقیق در فرمی انجام شده است که متناسب با نوع عملیات روانی عراق در اثنای بحران باشد. این فرم سه محور داشت:

اول، پرسش‌هایی درباره دلیل و مفهوم وحشتی که جنگ روانی متجاوزان عراقی برای ایجاد رعب و وحشت میان کویتی‌ها انجام داده بودند.

دوم، روش‌های عملیات روانی که در این حمله به کار رفته بود.

سوم، احساسات منفی موجود در فرد مورد سؤال درباره خود یا خانواده‌اش یا در قبال رژیم عراق و سران عراقی و هم‌پیمانان و هم‌دستان رژیم بعثی صدام حسین.

محورهای سؤالی بالا همگی درباره احساس ناامنی و نفرت تنظیم شده بود. تحقیق رشیدی از نظر نتایج، بر اساس محتویاتی از باب وحشت در عملیاتِ روانیِ انجام گرفته توسط عراقی‌ها دسته‌بندی شده بود؛ مثل: قتل، اسارت، بازداشت، شکنجه، تجاوز به زنان، آزار کودکان و بزرگسالان، ربایش کودکان از منازل، غارت مغازه‌ها و اموال، تخریب منازل و مؤسسه‌ها، قطع آب شرب، کمبود مواد غذایی، بی‌پولی، بیکاری و تخریب تأسیسات بهداشتی.

پژوهش رشیدی نشان می‌دهد محتوای «ترس» در جنگ روانی، فقط برخاسته از وسایل ارتباط جمعی (مثل رادیو، مطبوعات و تلویزیون) نیست، بلکه علاوه بر آنها خاستگاه‌های متعدد دیگری هم دارد. شهروندانی که داخل کویت مانده بودند ترس را

به طور مستقیم احساس کردند و حقیقتی را که این ترس می‌خواست بیان کند از نزدیک لمس کردند؛ ولی کسانی که در خارج بودند ترس و وحشت را توسط رسانه‌های کشورهای محل اقامت خود و نیز از راه رسانه‌های گروهی بین‌المللی چشیدند.

هم‌چنین مطالعات رشیدی نشان داد مهم‌ترین روش جنگ روانی در حمله عراق، حاوی دروغ، مبالغه، ربط دادن جعلی مفردات به یکدیگر، سوءاستفاده از دین اسلام، سوءاستفاده از ایده «پان‌عربیسم»، سوءاستفاده از اقتصاد، تناقض و تضارب، ارائه نظریه‌هایی به عنوان حقیقت و انجام توجیه‌های دروغین و تجاهل عمدی بود. این پژوهشگر می‌گوید اقدام‌های ضد تبلیغی و اطلاع‌رسانی دولت قانونی کویت و متحدانش، تا حد زیادی از تأثیر جنگ روانی عراق بر ضد مردم کویت کاست. وی در این پژوهش بر آن است که مردم کویت در واکنش به جنگ روانی عراق از احساساتی شامل عدم احساس امنیت برای خویش و خانواده، نفرت از رژیم حاکم بر عراق و ارتش عراق و مللی [مثل فلسطینی‌ها] که این تجاوز را تأیید کرده بودند و نیز نفرت از رژیم‌های عرب هم‌پیمان با رژیم عراق و برخی خارجیان مقیم کویت بود.

با توجه به نتایج تحقیقات رشیدی، جنگ روانی عراق در آن حمله باعث شد شهروندان کویتی زیر فشار انفعالی قرار گیرند؛ به نحوی که برای کنار آمدن و وفق دادن خود با شرایط محیطی، نیازمند تلاش مضاعف شدند. آثار از هم گسیختگی روانی مردم کویت پس از آزادسازی این کشور به صورت عارضه‌ها و استرس‌های پس از صدمه روانی ظاهر شد. این مدعا را بسیاری از مطالعات روان‌شناختی که در این باره انجام گرفته است، تأیید می‌کند. (الرشیدی، ۱۹۹۵)

از جمله آثاری که به این امر پرداخته‌اند، عبارتند از:

ـ روان‌شناسی و بازسازی کویتی‌ها پس از شوک حمله عراق، الرشیدی، ۱۹۹۸.

ـ استرس‌های روانی و اضطراب‌های جسمی ناشی از حمله عراق در نوجوانان کویتی، بارون، ۱۹۹۳.

ـ تغییرهای رفتاری کودکان کویتی به علت اشغال کویت توسط عراق. لحمادی و دیگران، ۱۹۹۳.

ـ جنگ خلیج فارس و تأثیر آن از لحاظ روانی و اجتماعی بر دانش‌آموزان کویتی، الدیب، ۱۹۹۳.

ـ بازتاب‌های تجاوز عراق به کویت بر حالت روانی دانش‌آموزان دختر و پسر کویتی (دبیرستانی) و چگونگی مقابله با آن، اداره خدمات روانی، ۱۹۹۲.

ـ تأثیر حمله عراق به کویت بر روح و روان دانشجویان کویتی. اداره خدمات روانی، ۱۹۹۳.

ـ شخصیت و استرس‌های آن نزد دانشجویان دانشگاه کویت هنگام حمله عراق. المشعان، ۱۹۹۳.

ـ آثار روانی و اجتماعی حمله عراق روی شهروندان کویتی، المطوع و العلی، ۱۹۹۲.

ـ تأثیرهای افسردگی و روش‌های سازگاری با موانع رفع نیازمندی‌های کویتی‌ها پس از حمله عراق، رشیدی، ۱۹۹۵.

ـ نگرانی بین کویتی‌ها پس از حمله عراق، دفتر رشد اجتماعی، ۱۹۹۵.

اگرچه جنگ خلیج فارس موجب استرس‌های روانی فراوان میان مردم عراق نیز شد، مقاله یا مطلب منتشرشده‌ای در این باره نیافته‌ام.

در اینجا به تلخیص نظریات یکی از خانم‌های روان‌شناس کویتی می‌پردازم که در نشریات بین‌المللی، مطالب فراوانی منتشر کرده است. خانم «فوزیه هادی» مقاله‌ای با نام *تأثیر حمله عراق از نظر انفعالی و یادگیری روی کودکان* نوشته است. این مطالعه روی ۱۵۱ کودک کویتی انجام شده که ۹ تا ۱۲ ساله بوده‌اند و به چهار دسته ـ برحسب نوع خشونتی که دیده‌اند ـ تقسیم شده‌اند. این کودکان به وسیله کارشناسان مجرب و آموزش‌دیده امور روان‌شناسی انتخاب شده‌اند و ارزشیابی آنان براساس معیارهای یادگیری و درونی زیر شکل گرفته است:

۱. معیار کسلر برای هوش‌سنجی کودکان (ویژه کویت)؛

۲. نمودار استرس عکس‌العمل پس از صدمه روانی؛

۳. لیست پدیده‌های افسردگی کودکان؛

٤. معیار نگرانی صریح و تعدیل‌شده کودکان؛

٥. آزمون سازگاری کودکان در زندگی؛

٦. معیار تکیه‌گاه‌های اجتماعی کودک؛

۷. فرم مصاحبه قانونمند برای بررسی بحران‌های کودکان.

نتایج مهم این تحقیق آن است که پس از گذشت چند سال از پایان بحران خلیج فارس هنوز کودکان کویتی و نیز پدران آنان که در معرض صدمه‌های مستقیم آن حمله بوده‌اند، سطوحی از روان‌پریشی را بروز می‌دهند. این حالت بیش از نگرانی کسانی است که به صورت غیرمستقیم از حمله عراق لطمه دیده‌اند. در این تحقیق، آمده است که بین علایم استرس و تشنج پس از این حمله با افسردگی و نگرانی فعلی افراد، ارتباط وجود داشته و توصیر کلی روانی که در آن کودکان مشاهده می‌شود، با شیوه نگرانی روحی مشاهده شده در افرادبالغ همخوانی دارد.

به طور کلی، دباغ به جنگ روانی انجام شده در بحران خلیج فارس از منظر بین‌المللی نگریسته و معتقد است، جنگ روانی فقط بین عراق و کویت نبود، بلکه این جنگ بین امریکا و عرب‌ها (عموماً و عراق (خصوصاً) بود. رسانه‌های غربی، به خصوص رسانه‌های امریکایی نیز به وارونه کردن حقایق و دروغ‌گویی پرداختند. بزرگ‌ترین عملیات فریب آنان این بود که امریکا با القای اطلاعات دروغ به آتش اختلاف‌های دو طرف خصم (عراق و کویت) می‌افزود.

البته مطالعه و تحقیق دباغ میدانی نیست، بلکه او به تحلیل محتوای پیام‌های تبلیغاتی پرداخته است، رشیدی با نگاهی متفاوت به جنگ روانی نگریسته و آن را جنگ بین عراق تجاوزگر و کویت مورد تجاوز دانسته است. بنابراین، رشیدی درباره خصوصیت‌ها و روش‌های جنگ روانی عراق و احساسات موجود درباره آن تحقیق کرده است. جنگ روانی از دیدگاه الرشیدی، نشانه‌ای از دروغ و تفرقه‌افکنی است. وی

مهم‌ترین مصداق این ادعا را ترساندن مردم کویت توسط عراقی‌ها به روش‌های گوناگون دانسته که پس از این بحران سبب بروز استرس‌های روانی فراوان میان مردم کویت شده است. الدباغ و الرشیدی معتقدند در جنگ خلیج [فارس] از شگرد فریب و دروغ استفاده شده ولی الدباغ، منبع فریب و دروغ را امریکا می‌داند و الرشیدی، عراق. به هر حال باید گفت فریب، یکی از پایه‌های جنگ روانی ـ و به عبارت دقیق‌تر ـ مهم‌ترین پایه جنگ روانی است. شعار مشهور سرویس «موساد» [رژیم] اسرائیل نیز چنین است: «از راه نیرنگ پیش برو.»

رابطه سیا با روان‌شناسی

روزنامه امریکایی *رولینگ استون* در شماره ۱۸ ژوئیه ۱۹۷٤ خود مدعی شد که سیا برخی سازمان‌های خصوصی را برای انجام مطالعات روان‌شناختی روی جاسوسان جدید و قدیمی این سازمان استخدام می‌کند. جیتنگر هم گفت شرکت «همکاران روان‌سنجی» که مقر آن در واشنگتن است، با بودجه سیا اداره می‌شود. کار این شرکت ارزشیابی افراد است. البته سوژه‌های کاری این شرکت، امریکایی نیستند. او معتقد است بررسی ضعف‌های مردم کاری نیست که ایراد اخلاقی داشته باشد؛ به خصوص که این کار در جمع‌آوری اطلاعات مهم به سیا کمک کند.

جیتنگر اعتراف کرد که شرکتش برای سیا چند پژوهش به منظور ابداع آزمون‌های روانی بدون هرگونه ملاحظات فرهنگی انجام داده است. این آزمون‌ها روی افرادی خارجی و بی‌آنکه گفته شود این کار به سفارش سازمان سیا است، انجام شد. این شرکت هم‌چنین روشی برای تربیت و آموزش مأموران اطلاعاتی ابداع کرده است، که طی آن افراد می‌آموزند چگونه نکته‌های مفید روان‌شناختی را درباره بیگانگان به کار برند. جیتنگر شرکت «همکاران روان‌سنجی» را برای ارائه خدمات روان‌شناختی به شرکت‌های امریکایی در خارج از خاک این کشور تأسیس کرده است. او شخصاً شعبه

نمایندگی این شرکت را در توکیو افتتاح کرد. بعدها این شعبه به هنگ کنگ منتقل شد تا درخدمت ایستگاه‌های اطلاعاتی سیا در شرق دور باشد. پنجاه و یک متخصص دیگر روان‌سنجی نیز در سایر مناطق جهان برای این شرکت [و در اصل برای سیا] به انجام روان‌سنجی مشغول‌اند.

سیا چند پروژه تحقیقاتی را با سرمایه خود و تحت پوشش سازمان‌هایی مثل «جمعیت محیط انسانی» در نیویورک انجام داده است. این جمعیت را «هارولد ولف» از دانشگاه «کورنل» تأسیس کرده است. مؤسسه‌های دیگری مانند «جسی شیکتر» با رویکرد پژوهش‌های پزشکی و مؤسسه «جوسیاماسی» در واشنگتن نیز برای سیا کار می‌کنند. مؤسسه‌های یادشده خصوصی هستند و ارتباط مستقیم با سازمان سیا ندارند، ولی «جمعیت پژوهش‌های محیط انسانی» با دستور مستقیم سیا تأسیس شده است. (کولینز، ۱۹۸۸)

«برنامه آموزش و گزینش» اصلی‌ترین تأمین‌کننده بودجهٔ پژوهش‌های علوم رفتاری است. سیا برای پشتیبانی این پژوهش‌ها در سال ۱۹۸۷ حدود چهارصد میلیون دلار پرداخت. (الیویسی، ۱۹۸۷) این کمک‌ها به کارگاه‌های روان‌شناسی ارتش، نیروهای دریایی و نیروهای هوایی داده می‌شود تا پژوهش‌های داخلی و خارجی آنها را تقویت کند. هدف از این تحقیقات نیز ایجاد مهارت‌ها و توانمندی‌های جدیدی است که البته تحقق آن مستلزم اختراع و نوآوری است.

«اختراع» را ایجاد دانستنی‌های جدید تعریف کرده‌اند، اما «ابداع» عبارت است از اجرای این دانستنی‌ها. این پژوهش‌ها شامل تحقیق، پیشبرد اکتشاف‌ها و پیشرفت در زمینه مهندسی و مدیریت است. یکی از تحقیقاتی که با حمایت‌های مستقیم سیا انجام شده، «سرباز امریکایی» نام دارد. «آکادمی تحقیقات نظامی در علوم رفتاری و اجتماعی» حدود دویست پژوهشگر را در عرصه روان‌شناسی به خدمت گرفته بود. این آکادمی در ویرجینیا در سه کارگاه روان‌شناسی مشغول کار تحقیقاتی است: یک کارگاه روی «نیروی کار»، دیگری روی «سیستم‌ها» و کارگاه سوم روی «آموزش» تحقیق می‌کند. این

سه کارگاه هم‌چنین به تحقیقات محض و بدون عنوان مشغول‌اند. پژوهش‌های کارگاه‌های روان‌شناسی را می‌توان در گزارش سالانه «تحقیق محض» و اسناد «برنامه تحقیق و توسعه» مشاهده کرد.

ولف، «جمعیت محیط زیست انسانی» را به عنوان پوششی برای کارهای سیا تأسیس کرد تا در آن به پژوهش‌های روان‌شناختی (درباره کنترل و مطیع‌سازی عقل و اندیشه آدمیان) بپردازند. وی معتقد است بیماری‌های عقل و مغز مثل بیماری سردرد است که به سبب عدم انسجام بین فرد و محیط پیرامونی او به وجود می‌آید. ولف در نامه‌ای به سازمان سیا نوشت: مشکلات یک معالج روانی، همان مشکلاتی است که یک بازجوی کمونیست با آن روبه‌روست، چون هر دو می‌خواهند بیمار [یا متهم] خویش را به حال انسجام فرد با محیط بازگردانند؛ البته صرف نظر از اینکه مشکل موجود سردرد است یا مخالفت ایدئولوژیک!

ولف معتقد است هر روش جدیدی که در بازجویی مفید تشخیص داده می‌شود، می‌تواند بیمار روانی را نیز معالجه کند. او در پیروی از روش شوروی‌ها معتقد است بیماران روانی را می‌توان در حالتی از انزوا قرار داد و آنگاه کار به وجود آوردن نمونه‌های جدید رفتاری در فرد آسان می‌شود. با وجود آنکه روش روسی عملی نیست، ولف معتقد است از طریق راکد کردن حواس فرد به سرعت همان نتیجه را کسب کرده است.*

ولف هم‌چنین به سیا گزارش داد راه‌اندازی کابین مخصوص راکد کردن حواس پنج‌گانه، دلایل صادقانه طبی دارد. به نظر او، این کار به عنوان بخشی از معالجه ـ که عوارض سردردهای میگرنی شدید را آرام می‌کند ـ مفید است و باعث می‌شود بیمار از تلقین‌های معالجه‌کننده روانی‌اش استقبال کند. وی پیشنهاد می‌کند بیمار در حالت رکود

* یعنی نمی‌توان همان رفتاری را با بیمار روانی کرد که با زندانیان روس می‌شود. به عبارت دیگر، نمی‌توان بیماران روانی را برای مدت‌ها در جایی تاریک و خلوت زندانی کرد. اما ولف معتقد است با تعطیل کردن حواس پنج‌گانه در بیمار، به نتیجه رسیده و بیمارانش رفتارپذیر شده‌اند ـ م.

حواس پنج‌گانه بماند تا تمایل شدید خود را به حرف زدن اظهار کند. ولف ابراز عقیده می‌کند که درمانگر روانی می‌تواند از تجربه‌های گذشته خود استفاده کند و درون بیماران را به واکنش‌هایی وادارد. این کارها اصولاً مبتنی بر روش «استالینیستی» است. (مارکس، ۱۹۷۹)

حالت کسی که در انزوای حسی قرار داده می‌شود، چنان است که گویی او را مانند یک تکه از وجودی گم‌شده و سرگردان که نیازمند تثبیت در جای صحیح خویش است، در گوشه‌ای رها کرده‌اند. پیشتر به کاربردهای هولناک علوم رفتاری در کابین‌های معروف «کامرون» در بیمارستان «آلن» واقع در مونترال اشاره کردیم و افزودیم این روان‌شناس کانادایی توسط سیا انتخاب و با قبول مبلغی پول متعهد شد تحقیقاتش را با قدرت بیشتر ادامه دهد.

تجربه و آزمایش رسمی عملیات مطیع‌سازی و کنترل عقل و مغز آدمی از سال ۱۹۵۰ در امریکا شروع شد و در این زمان رئیس وقت سیا با تأسیس پروژه‌ای به نام «پرنده آبی» موافقت کرد. اهداف این پروژه عبارت بود از:

ـ کشف روش‌هایی برای تقویت توانمندی مأموران اطلاعاتی، به نحوی که هیچ فرد غیرمجازی نتواند با شگردهای شناخته‌شده به تخلیه اطلاعاتی آنان بپردازد.

ـ تحقیق درباره شگردهای مطیع‌سازی و کنترل افراد در جریان بازجویی؛

ـ تحقیقاتی درباره تقویت حافظه انسان و ابداع روش‌های دفاعی (ویژه مأموران اطلاعاتی) در برابر عملیات مطیع‌سازی روانی که توسط دشمن اعمال می‌شود.

ـ تحقیق درباره ارزیابی کاربرد هجومی شگردهای بازجویی غیرمتعارف که عبارت است از خواب مغناطیسی و تزریق دارو به متهم.

در این ارتباط، کامرون به دلیل تحقیقاتش در «اتاق خواب» [خواب مغناطیسی] کمک‌های مالی سخاوتمندانه‌ای از سیا دریافت کرد.

برنامه «مکولترا» در سال ۱۹۵۳ بنیاد نهاده شد. این برنامه، پروژه‌ای تحقیقاتی بود که سیا درباره طراحی برخی داروها برای تأثیرگذاری بر رفتار افراد اجرا کرد. انجام این

برنامه بیست سال به طول انجامید و «ریچارد هلمز»، پشتیبان اصلی و موتور محرکه آن بود. گفته می‌شود بخشی از وظیفه این برنامه، قرار دادن یا کشت کردن تلقین‌ها و شکل‌های دیگری از دستکاری مغز انسان به منظور مطیع‌سازی و کنترل فکر بود. دامنه این فعالیت‌ها از آزمایش و تجربه‌اندوزی روی حیوانات تا آزمایش روی انسان‌ها گسترش یافت، به طوری که داروهای ساخته‌شده روی افرادی که اکنون شناخته‌شده نیستند نیز آزمایش شد.

تجربه‌های روان‌شناختی یا روان پزشکی که سیا بانی آنها بود، ترسناک و در این حال جادویی بود. در نتیجه، دست‌کم یک یا دو نفر بر اثر انجام این آزمایش روی آنها جان باختند. شاید هم عده بیشتری مرده باشند، اما بسیاری از افرادی که تحت این آزمایش قرار گرفتند، در حالتی مسخ‌گونه به زندگی ادامه دادند و برخی دیگر نیز دچار آشفتگی ذهنی شدند.

اطلاعات بالا تا دوم آگوست ۱۹۷۷ منتشر نشد. تازه در آن زمان بود که *نیویورک تایمز* در صفحه اول خود مقاله‌ای را با این مضمون منتشر کرد که «مؤسسه‌های خصوصی وابسته به سیا مشغول فعالیت برای دستیابی به فناوری سیطره بر رفتار انسان» هستند منتشر کرد. (مارکس، ۱۹۷۹)

ولف نیز پروژه‌ای به راه انداخت تا روش‌هایی را کشف کند که به صورت وسیع و در راستای عملیات پنهان در اقدام برای تحمیل فرهنگ و تأثیرگذاری کلان بر امور اجتماعی به کار رود. برای مثال، در سال ۱۹۵۵ در «انجمن محیط انسانی» (که خود رئیس آن بود) تحقیقی را که با حمایت سیا انجام داد، با چند پروژه دیگر در هم آمیخت. انجمن یادشده در سال ۱۹٦۱ تغییر نام داد و به «صندوق محیط انسانی» شناخته شد. ولف به این جمعیت کمک کرد تا همه مطالعات، آزمایش‌ها و کسب تجربه‌هایش را روی علوم رفتاری متمرکز کند.

یکی از مسائل مورد توجه سیا این بود که «هینکل» گفته بود: «چینی‌ها اقدام به پاکسازی فکری مأموران اطلاعاتی می‌کنند.» سیا علاقه‌مند بود چند نفر چینی

را بیاورد و از طریق انجام کار روانی آنان را به مأموران امریکا تبدیل کند. ولف این مأموریت سخت را عهده‌دار شد. وی پیشنهاد کرد گروه تحقیقاتی در «کورنل» اهداف حقیقی خود را تحت پوشش «علل زیست‌محیطی بیماری‌ها در میان پناهندگان چینی به امریکا» مخفی کند. سیا کمک مالی به این پروژه را قبول کرد و صد پناهنده چینی را هم در اختیار پژوهشگران این پروژه تحقیقاتی قرار داد. تمامی این افراد در امریکا مورد مطالعه قرار گرفتند. (همان)

یکی از موضوع‌های قابل توجه در این راستا، خطرپذیری امنیتی سیا بود، چون جمعی از کسانی را که قرار بود به عنوان جاسوسان احتمالی سیا در آینده عمل کنند، در یکجا گرد هم می‌آورد. این عمل از چشم ناظران حفاظتی، خطا بود، با وجود این، سیا مصمم به انجام این کار بود. ولف می‌گوید: از میان چینی‌های گردآوری‌شده باید بهترین جاسوسان انتخاب می‌شدند. برنامه این بود که «انجمن محیط انسانی» به افراد نشان‌شده برای هدف پنهانش که همان اجیر کردن جاسوس بود، به عنوان همکار هویت دهد. حتی قرار شد نشان‌شدگان چندین مصاحبه سنگین را بگذرانند و زیر فشارهای روحی قرار گیرند تا شخصیت‌شان محک بخورد. علاوه بر این، باید بررسی می‌شد که آیا بر آنها کار روانی [توسط سرویس چین] انجام شده است یا درباره چیزهای خاصی شرطی شده‌اند. دیگر اینکه باید انگیزه آنان برای کار بررسی می‌شد.

امتحان‌های بالا برای آن بود که مأموران سیا قادر به پیش‌بینی رفتار آنان در مقاطعی باشند که در جریان کار جاسوسی برای امریکا با آن احتمالاً مواجه می‌شوند. برای مثال، پیش‌بینی این احتمال که اگر بار دیگر به عنوان جاسوس امریکا به چین بازگردانده شوند، چه خواهند کرد؟

ولف امیدوار بود عناصر چینی را که مایل به همکاری با سیا هستند، سازماندهی کند. وی برنامه‌ریزی کرده بود که هریک از این جاسوسان آینده را مجهز به مهارت و دانش مقاومت در برابر انواع بازپرسی‌های عدوانی کند که احتمال می‌رفت پس از بازگشت به چین دچار آن شوند. سران سیا می‌خواستند این جاسوسان به لحاظ ذهنی

به گونه‌ای آماده شوند که انگیزه‌هایی قوی برای همکاری داشته باشند و به همین سبب رازدار باشند و از مشکلات و فراز و نشیب‌های روزگار و حمله‌های روانی دشمن تأثیر نپذیرند. به عبارت دیگر، مأموران سیا می‌خواستند چینی‌های سوژه را شست‌وشوی مغزی دهند تا در مقابل عملیات شست‌وشوی مغزی دولت چین در آینده مقاوم باشند.

پروژه «راجرز» یکی از پروژه‌های تحقیقاتی بود که با بودجه سیا و از طریق «انجمن محیط انسانی» اجرا شد. این پروژه خارج از «کورنل» اجرا شد. (همان) در فاصله سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ سازمان اطلاعات مرکزی امریکا پژوهشی را در بیمارستان «لونیا» در شمال غرب «دیترویت» کارفرمایی کرد. هدف پژوهش، یافتن مجرمان جنسی میان بیماران روانی این بیمارستان بود. این پروژه تحقیقاتی، فرضیه‌ای کاملاً درخور توجه داشت: افرادی که کودک‌آزاری می‌کنند یا مرتکب تجاوز به کودکان می‌شوند، گذشته‌ای قبیح دارند که عمیقاً آن را درون خود دفن کرده‌اند. حال، هر شگرد و فنی که باعث شود این افراد گذشته خود را افشا کنند، همان شگرد می‌تواند قفل سکوت و راز جاسوسان خارجی را نیز بشکند.

بر اساس موافقت روان‌شناسان و روان‌پزشکان مرتبط با بیمارستان روانی «میشیگان» و مقام‌های حقوقی و قضایی در «دیترویت»، قرار شد روی برخی بیماران (با اطلاع یا بدون اطلاع آنان) ماده مخدر «ماری جوانا» آزمایش شود. بنابراین، «ماری جوانا» را به صورت منفرد یا توأم با خواب مغناطیسی روی بیمار آزمایش کردند. یکی از افسران سیا در این باره می‌نویسد: «باید به انجمن محیط انسانی در جامعه پژوهشی امریکا جایگاهی ممتاز داد که بتواند پوشش سیا باشد. در این حال، باید به مأموران سیا اجازه و اختیاراتی داد که هر نوع تحقیقات آکادمیک را که ممکن است کمکی به عملیات پنهان سیا کند، خریداری کنند یا هر روان‌شناسی را که می‌خواهند بخرند. وقتی آن روان‌شناس خریداری شد باید به یک جاسوس تبدیل شود؛ و لو آنکه غیرمستقیم عمل کند.»

روان‌شناسان در خدمت سازمان اطلاعاتی

حمایت مالی از «جمعیت محیط انسانی» با هدف انجام پژوهش‌های روان‌شناختی، به داخل امریکا محدود نشد، بلکه با پایگاهی که ایجاد شد توانست در همه جای دنیا به هر دانشمندی نزدیک شود و به وی پیشنهاد همکاری دهد. در این راستا نمایندگان «انجمن محیط انسانی» برای پیگیری پیشرفت‌های مهمی که در علوم رفتاری صورت می‌گرفت، به صورت منظم به دیدار افرادی می‌رفتند که برای تحقیقات خود از آن انجمن کمک مالی گرفته بودند. به این ترتیب، پروفسورهای مشهور به جاسوسان سیا تبدیل شدند. (همان)

علاوه بر این، سیا روان‌شناسان اجیرشده را وامی‌داشت با کمک بعضی افسران اطلاعاتی این سازمان درباره برخی رهبران کشورهای خارجی به صورت پنهان روان‌سنجی کنند. (رولینک استون، ۱۹۷٤) از دانشمندان روان‌شناس که به طور مستقیم یا غیرمستقیم از سیا یا «انجمن محیط انسانی» (وابسته به سیا) پول دریافت کرده‌اند، می‌توان به پروفسور راجرز، پروفسور مارتین، پروفسور اسکاد، پروفسور کامرون، پروفسور کیلمان، پروفسور مظفر شریف، پروفسور آیزنک و پروفسور اسکینر اشاره کرد.

وقتی جمعیت محیط انسانی از کورنل بیرون آمد، ولف رئیس آن، هینکل نایب رئیس و ژوزف هینی، رئیس بیمارستان نیویورک (مرکز طبی کورنل) اعضای هیأت مدیره آن انجمن شدند. توجه آلن دالاس، رئیس وقت سیا، به کارهای انجمن محیط انسانی، هم‌چنان ادامه یافت و مجمع عمومی این انجمن در سال ۱۹۵۷ افرادی چون «وایت هورن» (رئیس بخش روان‌پزشکی دانشگاه جان هاپکینز)، کارل راجرز (پروفسور روان‌شناس دانشگاه ویسکانسین) و اودلوف بیرلی (رئیس حزب لیبرال در نیویورک) را در درون خود داشت.

سیا برای کمک به تحقیقات ولف درباره مغز و سیستم اعصاب، سیصدهزار دلار پرداخت کرد. این سازمان با بهره‌گیری از شهرت ولف توانست به متخصصان مهم

جهان وصل شود. یکی دیگر از افرادی که از کمک‌های انجمن محیط انسانی استفاده کرد، راجرز بود که ولف از او خواسته بود عضو هیأت مدیره انجمن شود. راجرز بعدها به دلیل اعتقادات انسان‌دوستانه‌اش در علم روان‌شناسی مشهور شد، زیرا روش «غیرفرمایشی» را در معالجه‌های روانی به کار می‌برد.

کارهای مربوط به معالجه روانی که روی هر جاسوس انجام شد، با هدف ایجاد خودآگاهی در او بود تا به این وسیله رفتارش را خود (به جای روان‌شناس یا روان‌پزشک معالج) تحلیل و تفسیر کند.

این روش احیاناً به نام «غیرفرمایشی» یا «هدایت‌نشده» شناخته شده است، چون در آن معالجه‌گر برای جلب توجه بیمار به موضوع‌های خاصی تلاشی نمی‌کند (برای مثال، رابطه‌اش با همسر یا تجربه‌های کودکی‌اش). در این روش، سعی نمی‌شود بین مشکلات فرد با تجربه‌های دوران کودکی‌اش ارتباط‌یابی شود، بلکه به جای این کار به رویکردها و رفتار کنونی فرد توجه می‌شود. بدین ترتیب، معالجه‌گر هرگز به دنبال آن نیست که از گذشته فرد اطلاع یابد و اصولاً ضرورتی ندارد که در دیدارهای اولیه، فرد را به طور کامل بشناسد.

براساس روش بالا، مسئولیت حل مشکلات برعهده خود فرد است، لذا وی آزاد خواهد بود هر وقت که خواست برای معالجه حضور یابد و هر وقت خواست محل معالجه را ترک کند. رابطه بین فرد با معالجه‌گر مبتنی بر اعتماد است. فرد می‌تواند بدون هیچ ترس و واهمه‌ای از تجربه‌ها و احساسات خود سخن گوید. در این هنگام که پل‌های اعتماد بین طرفین برپا شد و روند کار مطابق برنامه‌ها پیش رفت، فرد (که همان جاسوس سرویس است) هر چه را که باید بگوید، خواهد گفت. (عدس وثوق، ۱۹۸۶)

قراین نشان می‌دهد راجرز مانعی نمی‌دید که به سیا خدمت کند (البته خدمت از راه اعمال یافته‌های روان‌شناسی به عملیات اطلاعاتی). او حتی افتخار می‌کرد که انجمن محیط انسانی به او کمک مادی می‌کند و وی نیز به عنوان یک مشاور برای آنان

کارهایی انجام می‌دهد. راجرز گفته است از فعالیت‌های محرمانه سیا چیزی نمی‌داند، اما در فضای دهه ۱۹۵۰ به صرافت افتاد که از موضوع سر درآورد. او در این باره می‌گوید: «معتقدیم روسیه دشمن ماست و سعی داریم هر کاری انجام دهیم که روسیه در برابر ما برتری نیابد.»

راجرز یک پاداش شغلی مهم نیز گرفت. او عضو انجمن محیط انسانی شد. جیمز مونرو، مدیر امور اداری وقت انجمن، به وی گفت: «اگر در اینجا پذیرفته شوی، انجمن یک بورس در اختیارت قرار می‌دهد». راجرز در این باره می‌گوید: «این برایم خیلی خوشایند بود، چون از نظر مادی در مضیقه بودم. پس از دریافت سیصدهزار دلار، کمک‌های مالی دیگری هم از بنیاد راکفلر و NIMH دریافت کردم.» راجرز از انجمن محیط انسانی ممنون بود که وی را برای دریافت این کمک یاری کرده بود، اما گفت: «سیا هیچ نقشی در تحقیقات من نداشته است.»

«جیتنگر» می‌گوید: «شک دارم تحقیقات انجام‌شده درباره معالجه روانی توسط راجرز برای امور بازجویی راهگشا بوده باشد، ولی انجمن محیط انسانی هم بابت محتوای پژوهش‌های راجرز، پولی به او نداده است.»

به هر حال، همان مقدار کمک اعطایی به راجرز، نشان می‌دهد که وی مشاور سیا بوده و طبق اسناد موجود در این سازمان، کمک یادشده همراه با دادن اختیار و آزادی به وی برای پیگیری تحقیقاتی بوده است که خود می‌خواسته درباره معالجه روانی انجام دهد. مهم‌تر از همه اینکه، آن کمک مالی باعث استفاده ابزاری سیا از نام راجرز شد. حضور راجرز در جامعه آکادمیک امریکا پوششی بود تا دخالت مستقیم افسران سیا مخفی بماند. (مارکس، ۱۹۷۹)

دانشمندان به صرافت بهره‌مندی از دگرگونی‌های فیزیولوژیک در تحقیقات جنایی افتادند. جدیدترین وسیله‌ای که به این منظور ساخته شد دستگاه دروغ‌سنج بود که حرکت‌های تنفسی و فشار خون و نبض و عملکردهای ناشی از تحولات روان‌تنی را هم‌زمان اندازه‌گیری و آنها را در چند مرحله ثبت می‌کرد. این دستگاه نتایج را نیز با هم

مقایسه می‌کرد و نتیجه آن نیز تا اندازه زیادی دقیق بود. این اختراع هم‌چنین ثبت نوار مغز را امکان‌پذیر کرد. از وسایل دیگری که برای دروغ‌سنجی یا وادار کردن متهم به اعتراف ساخته شد، داروهایی مثل «سکوبولامین» و «آمیتال سدیم» بود که هر دو از مواد مخدری ساخته شده‌اند که مقاومت فرد را تضعیف می‌کنند و باعث می‌شوند که فرد نتواند حقیقت را کتمان کند. تأثیر این مواد، شبیه اثر خواب مغناطیسی است. (همان)

روان‌شناسی به نام «مارتین اورن» (از دانشگاه هاروارد) برای انجام تحقیقات خود درباره خواب مغناطیسی کمک مالی از سیا دریافت کرد. بعدها نیز به نشانه سخاوت و اطمینان، کمکی سی‌هزار دلاری ـ بدون آنکه تکلیف خاصی برایش معین کنند ـ از سوی انجمن محیط انسانی به وی پرداخت شد. بخشی از این کمک، صرف تحقیق درباره دستگاه دروغ‌سنج شد. کمک‌ها به اورن در سطحی بود که یکی از افسران «مکولترا» در این باره گفته بود: «هر وقت بخواهیم می‌توانیم نزد اورن برویم.» [کنایه از اینکه دیگر از عملیات فریب دشمن باکی نداریم.]

جیتنگر (که یک روان‌شناس و عضو تمام وقت سیا و نیز انجمن محیط انسانی بود) با خواندن مقاله کامرون درباره «محرک‌های روانی»، توجه زیادی به آن نشان داد و با وی [ملاقات] کرد. در همان سال «بولدوین» هم به دیدار کامرون در مونترال رفت تا درباره «روش انزوای بیمار» با او گفت‌وگو کند. جالب است بدانید بولدوین هم بابت تحقیقات درباره راکد کردن حواس پنج‌گانه انسانی از سیا کمک مالی دریافت کرده بود.

سه ماه پس از این ملاقات، انجمن محیط انسانی تقاضانامه‌ای از بیمارستانی دریافت کرد که کامرون در آن کار می‌کرد. آنان در این تقاضانامه خواهان کمک مالی به یک تحقیق شده بودند. عنوان تحقیق «اثر امواج صوتی مکرر بر رفتار انسان» بود. اقدام‌های پیشنهادی انجام این پژوهش نیز به این شرح بود:

۱. رام کردن یا از کار انداختن الگوی رفتار بالنده در بیمار به وسیله شوک‌های برقی پیاپی؛

۲. تکرار انبوه (٦ تا ۷ روز و هر روز ١٦ ساعت) امواج صوتی از پیش تعیین‌شده؛

۳. گذاشتن بیمار در حالت انزوای حواس پنج‌گانه، حین تکرار انبوه موج‌های صوتی؛

٤. ممانعت از حرکت بیمار از راه خواباندن مستمر وی برای ۷ تا ۱۰ روز پیاپی.

جیتنگر می‌گوید: در سال‌های ۱۹٦۲ و ۱۹٦۳، ایده کلی درباره شست‌وشوی مغزی، فقط عبارت از منزوی کردن فرد و نگه داشتن وی بیرون از دایره هرگونه تماس حسی و نیز قرار دادن وی خارج از دایره کنترل و تحت فشار گذاشتن مستمر او بود تا به این ترتیب برای مصاحبه و بازجویی آماده شود. (وینستن، ۱۹۹۰)

وضعیت پروفسور گارلیس اسکاد نیز از نظر علمی خوب شده بود و می‌توانست فعالیت‌های انجمن محیط انسانی را پوشش دهد. تحقیقات وی نیز برای سیا فایده‌هایی مستقیم داشت؛ بدین علت، از پروژه «مکولترا» مبلغ زیادی به وی پرداخت شد و در واقع، نتیجه تحقیقات او را نیز خریدند. در سال ۱۹۵۹ پروفسور اسکاد درصدد ادامه پژوهش‌هایش برآمد. او این بار می‌خواست در این باره تحقیق کند که مردم جوامع مختلف، هریک، احساسی واحد را به چه ترتیب و کیفیتی ابراز می‌کنند؛ به ویژه که کلمه‌ها و مفاهیم نزد مردم مختلف با یکدیگر متفاوت است. (مارکس ۱۹۷۹)

اسکاد در روان‌شناسی اجتماعی معیاری مهم درباره تفاوت‌های «سیمانتکی» به جا گذاشت. هدف وی از تهیه این معیار آن بود که معانی و مفاهیم را بسنجد و مورد تحلیل «سیمانتکی» قرار دهد. ولی این معیار بعدها برای سنجش رویکردهای افراد مورد استفاده قرار گرفت.

اسکاد معتقد است که هر لفظ یا تصوری، دو نوع معنی دارد: نخست، «دلالت مادی» آن که معادل «تصدیق» در علم منطق است (یعنی چیزی که تصدیق می‌شود و لفظ بر آن دلالت می‌کند). دوم، معنی انفعالی وجدانی یا بار عاطفی و احساسی هر لفظ؛ این مدلول همانی است که رویکرد فرد را درباره هر موضوع بازتاب می‌دهد.

اسکاد معتقد است که پژوهشگر روان‌شناس باید روی معنی وجدانی و احساسی تمرکز کند و معیار «زیرپاکشی» را برای اندازه‌گیری شدت و ضعف این نوع معنی به

کار برد. مثلاً برای اندازه‌گیری رویکرد یک فرد در قبال خارجیان، صفت‌هایی متضاد برای او ذکر می‌کنند که بین هر یک با صفت مقابل آن، درجه‌های هفت‌گانه‌ای وجود دارد و فرد باید یکی از آن صفت‌ها را برگزیند و بگوید با صفت مقابل آن چند درجه فاصله دارد (یکی از هفت درجه‌ای را که در اختیارش می‌گذارند) مثال: «خوب... بنجل و بی‌ارزش».

اسکاد این معیار را درباره تعداد زیادی از افراد آزمایش کرد و آنگاه با تحلیل نتایج به عوامل زیر دست یافت: قدرت؛ زیبایی؛ زشتی؛ سرزندگی؛ افسردگی. (الشیخ، ۱۹۹۲)

اسکاد در سال ۱۹٦۳، رئیس اتحادیه روان‌شناسان امریکا شد. او درباره «چارچوب مفاهیم مجرد» مطالبی نوشت، اما به نظر افسران سیا، تحقیقات وی ارتباطی مستقیم با عملیات پنهان داشت که نباید منتشر می‌شد. آنان معتقد بودند که می‌توان نتایج تحقیقات اسکاد را درباره «ارزش‌ها و نقش‌های پنهان‌کاری» به روشی کارآمد در تبلیغات خارجی به کار برد. سپس تحقیقات انجام‌شده توسط اسکاد به ارائه روشی به نام «تشخیص معانی» انجامید که برای انتخاب کلمه‌های مناسب در یک زبان خارجی (به منظور انتقال معنایی خاص) به کار می‌رود.

اسکاد، بیشترین کمک مالی را از انجمن محیط انسانی برای تحقیقات خود دریافت کرد. وی به صورت مستقیم با سیا مکاتبه و برای پیشبرد تحقیقات خویش تقاضای کمک مالی کرد. انجمن محیط انسانی نیز مستقیماً با او تماس گرفت و ۵۷۹/۱۹۲ دلار بابت پنج سال تحقیق به او پرداخت. این کمک مالی امکان‌های مختلفی برای او فراهم آورد و توانست تحقیقات خود را درباره ۳۰ فرهنگ مختلف به سرانجام رساند. وی برای تحقیقاتی دیگر نیز از انجمن محیط انسانی پول دریافت کرد و برای این کمک سخاوتمندانه که نقش زیادی در پیشبرد تحقیقاتش، از آنان تشکر کرد.

با اینکه اسکاد تحقیقاتش را درباره معانی کلمات در فرهنگ‌های مختلف بشری آغاز کرده بود، انجمن محیط انسانی کمک‌های یادشده را به وی ارائه کرد تا مطمئن شود روند تحقیقات متناسب با اهداف سیا پیش خواهد رفت.

مارکس (۱۹۷۹) می‌گوید: سیا نقش زیادی در به سرانجام رسیدن برخی پژوهش‌های فرهنگی ـ روان‌شناختی داشته است که از جمله می‌توان به تحقیقات درباره درک معانی و بیان احساسات و حساسیت‌های فرهنگی میان ملل، هم‌چنین روشمند کردن تجارب هدایت‌شده روی فرهنگ‌ها، تحقیق درباره ساختارهای اجتماعی و رویکردهای داخل و خارج امریکا اشاره کرد.

پژوهش‌های انجام‌شده باعث تقویت علم روان‌شناسی فرهنگی شد. در این میان، فرضیه‌ای مطرح بود که می‌گفت روان‌شناسی غربی قابلیت اجرا در سایر فرهنگ‌ها و جوامع را ندارد، زیرا اقدامی برای اصلاح و وفق‌دهی این دانش با آن فرهنگ‌ها صورت نگرفته است. در واقع، قوانین استخراج‌شده در روان‌شناسی کاملاً یکسویه و بدون در نظر گرفتن حال و هوای جوامع غیرغربی است.

بدین ترتیب، جیتنگر دریافت معیارهای روانسنجی وکسلر برای یک فرهنگ خاص [غربی] ساخته شده است؛ لذا بر آن شد روش روانسنجی موسوم به «اتوبوس» را به نحوی دستکاری کند که متناسب کار روی ملیت‌های مختلف باشد. برای مثال، روان‌شناسان علوم رفتاری واداشته شدند درباره حساسیت فرهنگی ژاپنی‌ها تحقیق و پیشنهادهایشان را در این باره (برانگیختن حساسیت چشم‌بادامی‌های ژاپنی) ارائه کنند. برای مثال، از نظر یک سرباز ژاپنی هیچ چیز خجالت‌آورتر از این نیست که هنگام راه رفتن شکمش بالا و پایین برود. بنابراین باید تکنیکی ابداع کرد که بتوان با آن روحیه یک سرباز ژاپنی را پایین آورد.

پروفسور «کیلمان»* از انجمن محیط انسانی کمکی مالی دریافت کرد تا کتابی به نام *رفتار جهانی* در سال ۱۹۶۰ منتشر کند.

مظفر شریف نیز تحقیقات مهمی در روان‌شناسی اجتماعی انجام داد. وی که مدرک فوق لیسانس خود را از دانشگاه استانبول ترکیه گرفته است، در دانشگاه هاروارد امریکا مشغول تحصیل شد و در سال ۱۹۳۲ فوق لیسانس دوم خود را نیز از این دانشگاه

---

* استاد روان‌شناسی دانشگاه هاروارد.

دریافت کرد. او سپس در دانشگاه آنکارا در ترکیه مشغول تدریس شد. یکی از کتاب‌های شریف *روان‌شناسی معیارهای اجتماعی و گروهی در حالت انسجام و تشنج* نام دارد.

وی به دلیل تلاش‌های زیادی که در روان‌شناسی اجتماعی کرد به ترتیب جوایز «کرت لوین» را در سال ۱۹٦۷ و جایزه اتحادیه روان‌شناسان امریکا را در سال ۱۹٦۸ دریافت کرد. او هم‌چنین در سال ۱۹۷۸ جایزه ممتاز روان‌شناسی و چگونگی تشکیل گروه‌ها را به خود اختصاص داد. (کورسینی، ۱۹۸٤)

یکی از موضوع‌هایی که مظفر شریف مورد مطالعه قرار داد، «گروه‌ها» یا «باندها» بودند. «انجمن روان‌شناسی محیطی امریکا» به دلیل تحقیق در رفتار «باندها» میان کودکان و بررسی ساختارشناسی اجتماعی، به وی و همسرش کمک مالی کرد. وی تحقیق خود را بر رویکرد باندها و دسته‌ها و چگونگی تبدیل رفتار غیراجتماعی یا رفتار خصمانه در برابر جامعه به رفتاری سازنده، متمرکز کرد.

نتایج کار مظفر شریف در عملیات پنهان اطلاعاتی به کار رفت. شاید هدف از این کاربرد تبدیل مهارت‌ها و توان‌های بالقوه در رفتار باندی به مهارت‌های مفیدتر در راستای اهداف اطلاعاتی بود. انجمن محیط انسانی هم‌چنین به دانشگاه استانبول ترکیه کمکی مالی کرد تا درباره تأثیر ختنه روی کودکان ترکیه تحقیق کند. نتایج این تحقیق نشان داد ختنه کودکان در ٥ تا ۷ سالگی، تأثیرات روانی روی ذهن آنها دارد و دچار عوارض عقب‌نشینی روحی می‌شوند. علاوه بر این، کودکان یادشده این کار دردآور را اقدامی عدوانی تلقی می‌کنند. (مارکس، ۱۹۷۹) البته در همین جا اشاره کنم که نمی‌دانیم آیا این کمک مالی برای تحقیق مذکور به خود مظفر شریف داده شد یا از طریق دانشگاه استانبول به دست وی رسید.

در اوایل سال ۱۹۸٥ یک رسوایی در ترکیه به بار آمد: چند روزنامه‌نگار ترک اطلاعاتی تکان‌دهنده به دست آوردند مبنی بر اینکه افرادی از جامعه ترکیه در معرض آزمایش‌های روانی مربوط به «مطیع‌سازی عقلی و سیطره بر فکر و اندیشه» قرار گرفتند.

طبق تحقیقات، «صندوق علمی آکادمی امراض شیمیایی» که پروفسور «توران ایتیل» (متخصص بیماری‌های روانی) آن را در سال ۱۹۷۱ در منطقه «هایرتییب» استانبول تأسیس کرده بود، بعضی داروهای مؤثر بر مغز را روی داوطلبانی که راضی به این کار شده بودند، آزمایش کرد. وی همان داروها را روی بیماران بستری در بیمارستان پژوهش‌های علمی نیز آزمایش کرده بود. هم‌چنین معلوم شد عین همین آزمایش‌ها در سایر مؤسسه‌های طبی مرتبط به این صندوق اجرا شده است، ولی حتی خود کارمندان صندوق یادشده (به استثنای مبتکران این ایده) از ماهیت این داروها اطلاعی نداشتند. برای رعایت جنبه‌های محرمانه کار، این پژوهش طبق پوششی که نام آن را «کوری دوگانه» گذاشته بودند، صورت گرفت. اما در حقیقت، آنکه دارو را به بیمار می‌داد یا فردی که دارو را مصرف می‌کرد، هیچ‌یک از هدف و کاربرد آن اطلاعی نداشتند. مؤسس این آکادمی ـ توران ـ اکنون در امریکا زندگی می‌کند و در دانشکده پزشکی نیویورک شاغل است. او گاه‌گاهی به ترکیه می‌رود. وی در یک سمینار تحقیقات علمی با موضوع «روان‌شناسی دشمنان نظام اجتماعی حاکم بر ترکیه» نیز شرکت کرد. آکادمی وی، صد نفر را مورد آزمایش قرار داد، اما بسیاری از آنان پس از مرخص شدن از بیمارستان دچار امراض مختلفی بودند که هنوز هم از آن رنج می‌برند.

این رسوایی باعث شد مقام‌های ترکیه، برای سرپوش گذاشتن بر ماجرا تدابیری اتخاذ کنند. اداره کل بهداشت استانبول درباره فعالیت‌های آکادمی مذکور گزارشی برای وزارت بهداشت ترکیه تهیه کرد، ولی این گزارش، محرمانه تلقی شد و از اطلاع عموم پنهان ماند. تمام آزمایش‌های آکادمی یادشده که با نام «صندوق» شناخته می‌شد، یادآور آزمایش‌های وحشتناکی بود که کامرون در بیمارستان «آلن» کانادا در راستای اهداف سازمان سیا (عموماً) و در راستای خدمت به جنگ سرد (خصوصاً) انجام داده بود.

«آیزنک» یکی از روان‌شناسان بزرگ انگلستان، در زمینه‌های مختلف روان‌شناسی کارهای مهمی کرده است. وی که تحصیل کرده برلین است، در سال ۱۹۳٤ به دلایل سیاسی آلمان را ترک کرد. در سال ۱۹٤۰ به درجه دکتری نائل شد و سپس به دانشگاه

لندن پیوست و بخش روان‌شناسی را در دانشکده روان‌پزشکی آنجا تأسیس کرد. (کورسینی، ۱۹۸٤)

اصطلاح «معالجه رفتاری» از سوی آیزنک در اواخر دهه ۱۹۵۰ باب شد. وی در سال ۱۹۷۰ درباره شخصیت و رفتار «باز» و «پیچیده» مقالاتی نوشت و در سال ۱۹٦۷ نیز *اساس بیولوژیک شخصیت* را به رشته تحریر درآورد. کتاب *شخصیت و تفاوت‌های فردی* را نیز در سال ۱۹۸۵ نگاشت. وی اصولی را برای شخصیت‌سنجی تدوین کرده که «لیست شخصیت آیزنک» از آن جمله است. (گریگوری، ۱۹۸۹)

آیزنک حدود ششصد مقاله علمی در نشریات روان‌شناسی، زیست‌شناسی، ژنتیک و دیگر نشریات تخصصی دیگر به چاپ رسانده است. توجه وی در تحقیق بیشتر معطوف نظریه‌های مربوط به شخصیت، هوش، رویکردهای اجتماعی و سیاسی، رفتاردرمانی و انگیزش بوده است. (کورسینی، ۱۹۸٤)

تحقیقات روان‌شناختی کلان وی نیازمند کمک مالی بود. از این رو، انجمن محیط انسانی به این روان‌شناس انگلیسی دانشگاه لندن، کمک مالی کرد تا پروژه تحقیقاتی مربوط به «انگیزش» را به سرانجام رساند.

اسکینر در سال ۱۹۰٤ متولد شد و در رشته ادبیات درس خواند. او می‌خواست داستان نویس شود و چند سال هم در این عرصه، بخت خود را آزمود، اما در نهایت به سراغ روان‌شناسی رفت. وی در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد و روان‌شناس شد. علوم رفتاری از نظر اسکینر فقط نظریه‌ای صرف در روان‌شناسی نیست، بلکه روش یا فلسفه و عقیده‌ای فراگیر است. رفتارشناسی به عنوان علمی مبتنی بر نظریه‌پردازی نیست. اسکینر توجه خود را در رفتارشناسی بیشتر معطوف توصیف رفتار ـ و نه شرح و تفسیر آن ـ کرده است.

به نظر وی، انسان چیزی بیش از یک ابزار نیست، مثل هر ابزار دیگر؛ از این رو، رفتار انسان براساس قوانین و اصول و روش‌هایی است که از نیروهای متغیر و عوامل خارجی و بیرونی تأثیر می‌پذیرد. (الحنفی)

مارکس (۱۹۷۹) دریافته است که انجمن محیط انسانی، پوششی برای سرمایه‌گذاری‌های سیا در پژوهش‌های رفتارشناسانه است. در واقع، پژوهش‌های معروف‌ترین رفتارشناس‌جهان در دانشگاه هاروارد ـ یعنی اسکینر ـ را سیا با کمک مالی خود پیش برده است. اسکینر که کبوترانی را برای هدایت بمب در اثنای جنگ جهانی دوم تربیت کرده بود، برای چند عنوان تحقیقاتی مبلغی را دریافت کرد که موجب انتشار مهم‌ترین کتاب وی با نام *آن سوی آزادی و کرامت* شد. این کتاب با عنوان *تکنولوژی رفتار انسانی** به زبان عربی برگردان شده است. او در کتاب خود به تفصیل و روشنی درباره چگونگی دستکاری در رفتار انسان و تغییر عقل و اندیشه از راه تغییر محیط سخن گفته است.

برخی منابع می‌گویند کمک‌های مالی سیا موجب شد انجمن محیط انسانی به گونه‌ای قانونمند معرفی شود و گیرنده پول نیز سپاسگزار آن انجمن باشد. مأموران سیا معتقدند کمک‌های مالی سبب شد که بتوانند با پوشش انجمن محیط انسانی با اسکینر یا هر دانشمند دیگری تماس بگیرند و از وی بخواهند ذهن و فکر خود را روی سفارشی خاص که آنان ارائه می‌دهند. از آن پس، مأموران سیا توانستند وارد دفتر کار هر یک از روان‌شناسان شوند و بگویند: «فقط با اسکینر تماس بگیر.» یکی از بازنشستگان اداره پروژه «مکولترا» در این باره اعتراف می‌کند: «ما بی‌تردید این کار را انجام دادیم.»

در مجموع، انجمن محیط انسانی به منزله دریچه‌ای بود که سیا از طریق آن وارد دنیای پژوهش در علوم رفتاری شد. هیچ پدیده سری یا معمایی نبود که از چشم تیزبین انجمن محیط انسانی پنهان بماند. آنان از ادراک‌های مافوق حسی گرفته تا شگردهای یک جادوگر در قبیله‌ای افریقایی را بررسی کردند و با بودجه چهارصدهزار دلار در سال برای هر تحقیق مهم، مردانی چون راجرز، گارلیز اسکاد و مارتین اورن را به خدمت گرفتند. انجمن محیط انسانی حتی برای نگارش یافته‌های رفتارشناسی درباره ترس از موش نیز پول پرداخت می‌کرد. (مارکس، ۱۹۷۹) در واقع، سیا توان همه پرداخت‌های یادشده را داشت. علاوه بر

---

* تکنولوجیا السلوک البشری.

اینها سایر ارگـان‌های امریکایی نیز کمک‌هایی ارائه می‌کردند تا باب تحقیق در تمـام زوایـای روان‌شناسی و رفتارشناسی گشوده بماند.

بدون شک، پول‌های سیا جهان آکادمیـک را دگرگـون کـرد، ولـی نمـی‌تـوان گفـت مأموران سیا از زمان جلـوتر بـوده‌انـد و قبـل از تأسـیس مکاتـب روان‌شناسـی جدیـد، تحرکات مربوط به آن را انجام داده‌اند. سیا در سال ۱۹۶۳، بـــه جمع‌آوری تمـام فنـون مربوط به رفتارشناسی و روان‌شناسی و تـدویـن آن (از کف‌بینی و فال‌گیـری گرفتـه تـا ضمیر ناخودآگاه بشر) پـرداخت و تمام پروژه‌هـای تحقیقـاتی مفیـد را بـه کانـال‌هـای پوششی دیگری کشاند. سیا آن قسم از تحقیقات را که گمان نمـی‌رفـت کـاربرد داشـته باشند، رها کرد تا در سکوت به فراموشی سپرده شوند.

انجمن محیط انسانی در پایان سال ۱۹۶۵ که سایر پروژه‌های تحقیقاتی روانی (کـه برخی از آنها پا را از مرزهای اخلاق نیز بیرون نهـاده بودنـد) هـم بـه سـرانجام رسـید، تعطیل شد.

گذر از مرزهای اخلاقی در تحقیقات روان‌شناسی

اسکینر معتقد است اگر روش‌های تغییر رفتار از طریق تغییر در عقل و اندیشه آدمی بـه صورت واضح و علنی انجام شود، نابخشودنی است؛ حتی اگر معلوم باشد تغییـر صـرفاً متوجه عقل و اندیشه است. از دید وی، زمـانی کـه دو حریـف از نظـر توانـایی نـابرابر باشند، عملیـات تغییر عقـــل و انـدیشـــه را پسـندیده نمـی‌دانـیم؛ چـون «تأثیرگـذاری غیرلازمی است». ما هم‌چنین تأثیرگذاری مخفیانه و پنهانی بـر عقـل و اندیشـه و تغییـر دادن آن را پسندیده نمی‌دانیم. اگر فرد نداند که طرف مقابل برای تغییر عقـل و اندیشـه وی به چه دانشی مجهز است، نمی‌تواند با او مقابله کند و خویش را نجات دهـد؛ زیـرا او در معرض تأثیر تبلیغات القایی قرار گرفته است.

به گفته اسکینر، کسانی که از فن تغییر عقل و اندیشه بی‌خبرند و چشم‌های خـود را

روی آن می‌بندند، از منافع عملیات شست‌وشوی مغزی محروم‌اند. علت این امر ساده است: موضوع سیطره در این فن، موضوعی روشن است.

روش متداول در شست‌وشوی مغزی، حالت‌های بسیار منفور (مثل گرسنه نگه داشتن یا بیدار نگه داشتن اجباری فرد) است که برای دستیابی به رفتاری مطلوب در فرد (برای مثال رفتاری در راستای مصالح یک نظام سیاسی یا دینی) اجرا می‌شود. اما نظریه مطلوب در این رهگذر آن است که عملیات شست‌وشوی مغزی از طریق تقویت و حمایت نکات مورد تأیید و مطلوب انجام شود. شاید این اقدام برای کسانی که درباره‌شان کار تحقیقی انجام می‌شود، روشن نباشد، اما برای دیگران کاملاً معلوم است و نمی‌توانند آن را به عنوان روشی مجاز برای تغییر عقل و اندیشه دیگران بپذیرند.

روش‌های معمول برای تغییر رفتار انسان‌ها از راه تغییر عقل و اندیشه نه تنها غیرمجاز است، بلکه با کمال تعجب دیده می‌شود مجریان آن مدعی حمایت از آزادی و کرامت انسانی هم هستند. البته همه در نکوهش سیطره‌افکنی و مطیع‌سازی عقل‌های بشری سخن می‌گویند و حتی مدعی‌اند که باید مانع این کار توسط دیگران شد، ولی این رویه هم‌چنان ادامه دارد. به هر حال فردی که به روشی پذیرفتنی به انواع اقدام‌هایی که برای کنترل فکر و اندیشه او صورت می‌گیرد پاسخ ضعیف می‌دهد، شاید بر اثر حادثه و شرایطی که دیگر وجود ندارد، تغییر کرده است.

وقتی حامیان آزادی و کرامت انسانی حاضر نیستند به چنین اقدام‌ها و شرایطی که برای فرد به وجود آورده‌اند اعتراف کنند، حتماً به دنبال سوءاستفاده از اقدام‌ها و روش‌هایی هستند که عقل انسان را تحت سیطره در می‌آورد و چه بسا در حال پیشرفت به سوی دستیابی به روش‌هایی کارآمد و مؤثرتر برای این منظور هستند. (اسکینر، ۱۹۸۰)

زمانی که اسکینر حاکم بلامنازع علوم رفتاری بود و به ایده‌هایش درباره کنترل رفتار انسانی از طریق کنترل محیط جامه عمل می‌پوشاند، سیا نیز انجمن محیط انسانی را راه‌اندازی کرد تا از تحقیقات روان‌شناسی پشتیبانی کند. استفاده از واژه «محیط» در نظریه اسکینر قابل تأمل است.

سخنرانی کامرون در سال ۱۹۵۳ در اتحادیه روان‌شناسان امریکایی بیـانگر ورود وی به مقوله جنگ سرد و توجهش به موضوع کمونیسم بود. کامرون هم‌چنین فرصت یافت که از علاقه‌اش به موضوع «مک کارتیسم» سخن بگوید. کامرون در آرزوی ایجـاد نظـم نوین جهانی به کمک دانش روان‌شناسی بود که خالی از «هیستری» باشد و در آن، چپ یا راست بی‌معنا باشد. در قالبی که کامرون می‌اندیشید، دانشمندان رفتارشناس در سـایه نظم مستقر، باید هرج و مرج عالم را به سوی نظم ایده‌آل رهنمون می‌شدند. شـاید ایـن پرسش مطرح شود که آیا این رویکردها وی را به سوی مطالعه درباره تغییر رفتـار بشـر سوق داد؟ آیا به همین دلیل از ۱۹۵۷ تـا ۱۹۶۰ سیا هـزینـه پـژوهش‌هـای مربـوط بـه شست‌وشوی مغـزی را مـی‌پرداخـت و ایـن تـحقیقات تـا سـال ۱۹۶۳ بـه طـول انجـامید؟ عملیات شست‌وشوی مغزی دست‌کم روی صد نفر بیمـار ـ بـراساس روش مشهورتـریـن روان‌شناس کانادایی ـ انجام شد. باید بدانیم کارهای کامرون توجیـه‌پـذیر و پذیرفتنی نیست و نه تنها علم پزشکی چنین کارهایی را از نظر اخلاقی تایید نمی‌کند، بلکه از نظر قانونی نیز تخلف محسوب می‌شود. (وینستن، ۱۹۹۰)

در واقع، روش کامرون بیشتر به شکنجه روانی نزدیک بود تا معالجه روانی. (کولینز، ۱۹۸۸) درباره تجربه‌ها و آزمایش‌های دردنـاک محـرومیت از حـواس پـنج‌گانـه در آن «اتاق خواب» معروف خواندیم و دریافتیم که کامرون در آن آزمایش‌ها مرزهای اخـلاق و انسانیت را زیر پا گذاشت.

کامرون یک شهـرونـد امریکایـی بـه شمار می‌آیـد کـه زمانی ضد «مـک کارتیسـم» موضع گرفت که حتی سـخن گفـتن دربـاره آن خطرنـاک بـود. وی در سـال ۱۹۵۳ در گفتارش برای اتحادیه روان‌شناسان امریکا از خطرناک بودن «فن مطیـع سـاختن عقـل و اندیشه آدمی» سخن گفت و مدعی شد برای انسان هیچ چیز خطرنـاک‌تـر از آن نیسـت که چگونگی «کنترل و حکمفرمایی» بر شکل‌گیـری شخصـیت را یـاد بگیـرد و بفهمـد چگونه می‌توان بر توانایی‌های پویای گروهی لجام زد. او می‌گفت ابتدا بایـد یـک نظـام ارزشی به وجود آورد که قادر به برخورد و تعامل با چنین چیزهایی باشد. او معتقد بود

روان‌پزشکان مسئولیتی اخلاقی در قبال آسودگی بیماران دارند و اگر آگاهی و دانش آنان درباره طبیعت بشر و روش‌هایی که در خصوص کشف انگیزه و حافظه افراد می‌دانند، به دست نااهلان افتد، خطرناک‌ترین سلاحی است که به سوی کرامت انسانی نشانه رفته است. کامرون نیک می‌دانست که اگر سازوکار و ابزار روان‌پزشکی جدید در دست نااهلان باشد، خطرناک خواهد بود. با این حال، در «اهلیت» دست‌های خود تردید نداشت. در واقع، همین دست‌ها بود که اجرای روش‌های شست‌وشوی مغزی را به گونه‌ای ترسناک روی بیمارانش رقم زد و متوقع دریافت جایزه نوبل هم بود. (همان)

در این بخش چند بند از حدود و مرزهای اخلاقی مربوط به انجام آزمایش‌ها و مشاوره‌ها و معالجه‌های روانی را ذکر می‌کنیم. همه آنچه آورده می‌شود برگرفته از بعضی بیانیه‌های بین‌المللی و جزو اصول انجمن‌های ذی‌ربط است و اتفاقاً جزو مبانی اخلاقی مشاوره‌های روانی و به نوعی «منشور اخلاقی» دست اندرکاران روان‌شناسی به شمار می‌آید.

کلود برناد (۱۸٦۵) می‌گوید: می‌توان روی انسان آزمایش‌هایی را تجربه کرد اما این کار حد و مرز دارد. باید تجربه‌هایی را که به نجات زندگی یک انسان می‌انجامد، روی او پیاده کنیم. حق داریم کاری را که به معالجه و منافع و فواید شخصی او (بیمار) می‌انجامد، انجام دهیم. اصول اخلاق حرفه پزشکی می‌گوید هیچ تجربه‌ای را که برای بیمار آزاردهنده است نباید روی او آزمود حتی اگر نتایجی که به دست می‌آید موجب پیشرفت دانش برای شفای دیگران شود.

اعلامیه ژنو در سال ۱۹٤۸ درباره «همبستگی جهانی پزشکی» می‌گوید: «معالجه‌گر تحت هیچ شرایطی حق ندارد کاری را انجام دهد که به ضعف مقاومت جسمانی یا عقلانی انسان بینجامد؛ مگر در برخی شرایط حرفه‌ای خاص که به نفع بیمار هم باشد. هم‌چنین معالجه‌گر باید در انتشار گزارش‌های تحقیقاتی خود محتاط باشد. معیارها و موازینی در روان‌شناسی و کاربردهای آن در زمینه‌های مختلف وجود دارد که عموماً به انسانیت و کرامت انسان نظر دارد و کرامت فردی را که از کاربردهای روان‌شناسی استفاده می‌کند، مورد تأکید قرار

می‌دهد. تمامی شاخه‌های علوم رفتاری، به خصوص شاخه‌های کاربردی، دارای میثاقی اخلاقی یا منشوری داخلی یا منطقه‌ای یا جهانی هستند. «مجمع عمومی روان‌پزشکان امریکا» در سال ۱۹۷۷ بیانیه صادرشده در هاوایی را به رسمیت شناخت. این بیانیه متضمن «رهنمودهایی اخلاقی در انجام حرفه روان‌پزشکی» بود. این منشور در سال ۱۹۸۳ در وین مورد بازنگری قرار گرفت و «روزآمد» شد.

این منشور می‌گوید: روان‌پزشک باید به یاد داشته باشد که بین او و با بیمارش مرزهایی اخلاقی وجود دارد که نخستین اصل پای‌بندی به آن، احترام گذاشتن به بیماران، رعایت مصالح آنان و رفتار با آنان هم‌چون انسان‌های رشدیافته و بی‌عیب است. روان‌پزشکان باید از خانواده فرد بیمار مشورت بخواهند یا از مرجعی قانونی و مناسب درباره بیمار خود کسب تکلیف کنند تا به این ترتیب، کرامت انسانی افراد حفظ و حقوق قانونی آنان رعایت شود. نباید هیچ معالجه‌ای را برخلاف خواست و اراده بیماران انجام داد؛ مگر آنکه متوقف ساختن معالجه موجب به خطر افتادن زندگی بیمار یا اطرافیان وی شود. در هر حال باید بهترین معالجه را که با حال مریض متناسب است، به وی تقدیم کرد.

هر پژوهش علمی که براساس قواعد و اصول علمی نباشد، کاری غیراخلاقی است. باید تمام فعالیت‌های علمی توسط کمیته مؤسسان مورد تأیید قرار گیرد و آن کمیته جوانب اخلاقی هر فعالیت علمی را کنترل کند. روان‌پزشکان باید مقررات بین‌المللی و داخلی منظمی برای تنظیم شیوه عملکرد خود در پژوهش‌های علمی داشته باشند و آنها را رعایت کنند. فقط کسانی باید حق پژوهش یا مدیریت تحقیقات را داشته باشند که آموزش لازم را در این زمینه بگذرانند.

از آنجا که بیماران روانی به صورتی ویژه در معرض این احتمال قرار دارند که ابزار کارهای تحقیقاتی قرار گیرند، باید ممنوعیت‌های فراوانی برای حفظ استقلال و شخصیت بیماران لحاظ کرد. سرانجام روان‌پزشکان نباید در هیچ شکنجه جسمی یا عقلی مشارکت کنند حتی اگر مقام‌های سیاسی بخواهند آنها را وادار به این اعمال کنند. (فرهنگ امور

روان‌شناختی، ۱۹۹۱)

نکات اخلاقی ضروری برای حرفه مشاوره روانی در هفت بند زیر خلاصه می‌شود: (عمر، ۱۹۹۹)

۱. حق هر فرد این است که محترم شمرده شود و به عنوان انسانی آزاد، کرامتش حفظ شود.

۲. هر کس حق دارد از منابع و امکانات مجاز برای پیشرفت و رشد خود، اداره زندگی و بهبود حیات خود به صورتی مشروع استفاده کند بدون آنکه کسی مانع او شود.

۳. هر کس حق دارد خود روش و راه زندگی‌اش را با آزادی و اختیار انتخاب کند. هم‌چنین راه تحقق اهداف خود را به نحوی که به دیگری آسیب نرساند، براساس ارزش‌های حاکم بر جامعه برگزینند.

٤. هر کس ویژگی‌های خاص خود را دارد و هیچ‌کس نباید به مختصات زندگی دیگری وارد شود.

٥. همه حق دارند از حاکمیت قانون بهره برند، از معیارهای اخلاقی حاکم استفاده کنند و روابط بین خود و مشاور روانی‌شان را به نحوی تنظیم کنند که در این تعامل، مسائل محرمانه آنان هم‌چنان محرمانه باقی بماند.

٦. هر کس حق دارد از حقوق خود آگاه باشد؛ از حقوق مشاور روانی خود هم مطلع شود و به هر رفتار خود و مشاور روانی‌اش اطلاع و آگاهی داشته باشد.

۷. هر کس که احساس کند اشکالی در رابطه با مشاور روانی‌اش وجود دارد، حق شکایت به مراجع ذی‌صلاح را دارد تا به این ترتیب، رابطه بین مورد مشاور روانی با فرد مورد مشاوره، در فضایی سالم و دور از هر گونه شائبه اخلاقی باقی بماند.

«منشور اخلاقی و دست‌اندرکاران امور روان‌شناسی در مصر» نیز حاکی است: متخصص روان‌شناسی باید به مصلحت بیماری که به او مراجعه کرده است و راحتی او متعهد باشد. از هر آنچه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم موجب وارد شدن آسیب به او می‌شود، باید خودداری کند. روان‌شناس باید سعی کند برای جامعه مفید باشد و مصالح عمومی و شرایع آسمانی و قانون و مقررات را رعایت کند. یک متخصص روان‌شناس

نباید لوازم و تجهیزات ضبط صدا یا تصویر را حین معالجه بیمار خود به کار اندازد، مگر با کسب اجازه و موافقت بیمار. نکاتی که یک متخصص روان‌شناس در خلال تحقیق و کار به آنها آگاه می‌شود نباید به گونه‌ای منتشر شود که دیگران از خلال آن بتوانند صاحب آن عوارض را بشناسند تا مشکلی برای بیماران مذکور به وجود آید یا از اطلاعات منتشرشده ضد وی استفاده شود.

اگر احتمال داده شود که ادامه تحقیقات موجب وارد آمدن آسیب‌های روانی، اجتماعی یا جسمی به بیمار خواهد شد، متخصص روان‌شناس باید کار را متوقف کند و به بازنگری در طرح تحقیق و اقدام‌های خود بپردازد تا مطمئن شود نتایجی که به دست خواهد آورد ، ادامه کار را تأیید می‌کند. کارشناس امور روانی باید از بیمار خود موافقت‌نامه‌ای کتبی دریافت کند که در آن قید شده باشد فرد بیمار اطلاعات اصلی مربوط به فرایند معالجه‌اش را دریافت کرده است.

چنانچه متخصص روان‌شناس به تخلف‌های اخلاقی خود ادامه دهد، یا مرتکب مسأله‌ای اخلاقی شود که نتوان درباره آن سکوت کرد، دیگران باید به «کمیسیون نظارت اخلاقی اتحادیه» اطلاع دهند تا درباره آن تحقیق شود. علاوه بر این، توصیهٔ لازم درباره تدابیری که باید اتخاذ شود، برآورد میزان خسارت وارده و در نظر گرفتن مجازات متناسب با تخلف مذکور به عمل آید.

برخی آزمایش‌هایی که سیا انجام داد، به خصوص موارد انجام‌شده توسط کامرون به ظاهر از تمام حد و مرزهای اخلاقی ترسیم‌شده توسط کنوانسیون‌های جهانی و اتحادیه‌های روان‌شناسی جهانی و منطقه‌ای گذشته بود. *نیویورک تایمز* در شماره ۲ آگوست ۱۹۷۷ خود نوشت: در یک پروژه تحقیقاتی سری که در طول ۲۵ سال و با بودجه‌ای ۲۵ میلیون دلاری با هدف شست‌وشوی مغزی [انجام دهد]، دست‌کم ۱۸۵ پژوهشگر غیردولتی در ۸۰ مؤسسه تحقیقاتی، ٤٤ دانشکده و دانشگاه، ۱۵ مرکز تحقیقاتی، ۱۲ بیمارستان و کلینیک و سه مؤسسه حقوقی مشارکت داشته‌اند. این پروژه تحقیقاتی باید شگردهایی برای تأثیرگذاری بر حافظه و تفکر، رویکرد و انگیزه افراد و

در این حال، شست‌وشوی مغزی آنان کشف کند.

یکی از مسائل مهم در انجام تحقیقات علمی، مؤسسه‌ها و ارگان‌هایی هستند که هزینه تحقیقات را می‌پردازند. مسأله دیگر در کار تحقیقاتی، ملاحظات اخلاقی پروژه و طرز رفتار پژوهشگر است. کوپر می‌گوید: یکی از سازمان‌های دولتی کانادا که هزینه تحقیقات کامرون را می‌پرداخت، تمام تحقیقات لازم را کرده بود تا مطمئن شود کارهای او معقول و پذیرفتنی است. اما سازمان سیا صرفاً به این نکته اکتفا کرد که کمک مالی به پروژه صرفاً به دلیل انجام پروژه توسط پژوهشگری مشهور است. از این رو، دولت‌های امریکا و کانادا چنین توجیه کردند که سازمان‌های تأمین‌کننده هزینه این تحقیقات در قبال کارهایی که تحت حمایت مالی آنها انجام می‌شود، مسئولیت اخلاقی محدودی دارند. شاید درک این توجیه دشوار باشد. در واقع، این رفتار مثل این است که آدمکش حرفه‌ای را اجیر کنی که کسی را بکشد و آن‌گاه بگویی که مسئولیتی ندارم. البته با این ملاحظه که بگویی می‌دانستم او (فرد آدمکش) چطور آدمی است و پول دادم کاری را بکند که می‌خواستم. هر چند کاری که قرار بود انجام شود، شیطانی بود، ولی تقصیر من نیست.

براساس این منطق و فهم، سیا به دنبال کسی مثل کامرون می‌گشت تا او را به همان کاری که می‌خواهد وادارد. سرانجام او را یافت و از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ هزینه تحقیقات او را پرداخت. سیا در تمام این مدت نیک می‌دانست که کامرون چه می‌کند اما از او حمایت کرد، چون آگاه بود که وی درباره شست‌وشوی مغزی تحقیق می‌کند و می‌دانست آزمایش‌هایش از ابتدا و به کلی غیراخلاقی است. ولی آیا توجه به اخلاق در اینجا موضوعیت دارد؟

انجام آزمایش‌ها و ثبت تجربه‌ها به پول نیاز دارد و با وجود اینکه بیماران کامرون صورت حساب معالجه خود را پرداخته بودند، آن پول به حساب بیمارستان می‌رفت و به دست کامرون نمی‌رسید. پس لازم شد یک منبع مالی خارجی پیدا شود تا کار تحقیق ادامه یابد. به این ترتیب، آمیختگی کارهای کامرون با جنگ سرد دهه ۱۹۵۰ معلوم می‌شود.

نخستین مقاله تحقیقاتی کامرون در سال ۱۹٦۵ در مجله «روان‌پزشکی امریکا» چاپ شد. پیام اصلی این مقاله آن بود که پیشاپیش می‌توان بر رفتار آدمی از طریق پیام‌های ثبت شده تأثیر گذاشت. این ادعا توجه سیا را به خود معطوف کرد؛ اما سؤال این است که چرا سازمان سیا به این مقاله توجه نشان داد؟ پاسخ به این پرسش را در پرداخت به موضوع شست‌وشوی مغزی باید جست‌وجو کرد که در جنگ کره به ویژه به اوج خود رسید. موضوع شست‌وشوی مغزی در رسانه‌های امریکایی سروصدای زیادی ایجاد کرد که از آن برای انگیختن افکار عمومی ضد کمونیسم بهره‌برداری کردند. با این حال، وقتی خود می‌خواستند تحقیقات شیمیایی و روان‌شناختی کاربردی را در فن بازجویی به اجرا درآورند، این کار کاملاً عقلانی جلوه یافت.[1] (وینستن، ۱۹۹۰)

شکی نیست که بدون کمک مالی سیا کامرون هرگز نمی‌توانست آزمایش‌های معروف به «اتاق خواب» را انجام دهد. کامرون برای ولف (رئیس انجمن محیط انسانی) نوشت که کمک‌های سالیان اخیر آنان قابل ارزش‌گذاری مادی نیست و تمام کسانی که دست‌اندرکار این تحقیقات بوده‌اند از آن انجمن تقدیر و تشکر می‌کنند. انجمن محیط انسانی، به عنوان تأمین‌کننده هزینه تحقیقات یادشده، هیچ اهمیتی به مسائل اخلاقی این پروژه نداد و حتی به این امر هم بی‌توجه بود که سرنوشت بیمارانی که پس از آزمایش‌ها و شست‌وشوی مغزی دچار بحران‌های عقلی و روحی می‌شوند چه خواهد شد. سیا نیز تنها به حاصل تحقیقات می‌اندیشید که برای انجام فعالیت‌های اطلاعاتی سودمند است والا هر چیز دیگری در این میان بی‌ارزش بود.

به نظر من، کاربردهای روان‌شناسی، سلاحی دولبه است که از یک‌سو می‌توان برای منظورهایی مثل سرپرستی و پرورش کودکان، آموزش محصلان، معالجه بیماران، ایجاد وضعی بهتر در خانه سالمندان، آموزش خلبانان و ناویران، بررسی و شناخت «عقل‌های خطرناک» و هم‌چنین در راستای نشان و گزینش و طبقه‌بندی افراد در مشاغل به خوبی از این فن استفاده کرد. بی‌گمان این کاربری برای افراد و جوامع بسیار سازنده و مفید

---

۱. وینستن، ۱۹۹۰.

است. از سوی دیگر اگر این دانش به صورتی نامطلوب و هولناک برای آدم‌کشی طراحی شود و برای مطالعه روی داروهای خطرناک و منزوی ساختن حواس پنج‌گانه بیمار به گونه‌ای به کار رود که وی حافظه‌اش را از دست بدهد یا دچار توهم شنیداری یا بصری شود، کاربرد روان‌شناسی دقیقاً در جهت نابودی انسان است.

تفاوت را ملاحظه کنید: بین درمان و معالجه فردی که مبتلا به بیماری است تا متلاشی کردن یک فرد سالم از نظر روانی، چه فاصله‌ای است؟ شاید فضایی خاکستری بین کاربردهای خوب و بد روان‌شناسی هم وجود داشته باشد.

به هر حال، اسکینر در کتاب معروف خود (آن سوی آزادی و کرامت) تصریح می‌کند؛ «تکنولوژی رفتارشناسی و رفتاردرمانی از نظر اخلاقی، بی‌طرف است و جانیان یا روحانیون می‌توانند از آن استفاده کنند، اما هیچ روش و راهی نیست که ارزش‌هایی برای استفاده از آن معلوم شده باشد.»

خلاصه

چکیده آنچه در این بخش از کتاب آمد آن است که پاولوف آزمایش‌هایی روی سگ‌ها انجام داد و به بررسی پاسخ‌های شرطی آنها پرداخت. بدین ترتیب، وی نظریه «کلاسیک یادگیری» را پی افکند و به همین دلیل هم جایزه نوبل را در رشته فیزیولوژی از آن خود کرد.

اسکینر نیز با آزمایش و تجربه روی کبوتران به مطالعه‌ای کاربردی پرداخت. از این رو، از او به عنوان بزرگ‌ترین رفتارشناس تاریخ روان‌شناسی یاد می‌شود. کار وی از مطالعه روی حیوانات در آزمایشگاه آغاز شد. او کبوتران را تربیت کرد تا اهداف جنگی دشمن را (در جریان جنگ جهانی دوم) بمباران کنند. اسکینر سپس در پی یافتن دانش تکنولوژی رفتاری به عنوان یک علم برآمد و برای آن عرصه‌ای همچون علوم بیولوژی و فیزیک گشود. نتایج این تحقیقات نیز در امور اطلاعاتی به کار رفت.

سرویس اطلاعاتی انگلستان نقش اصلی را ـ شاید بیش از همه سرویس‌های

اطلاعاتی جهان ـ در عملیات پنهانی ایفا کرد. آن‌گاه در دل این سرویس واحد عملیات روانی تأسیس شد که کارش تبلیغات و عملیات روانی در جریان یورش‌های نظامی بود. با آنکه شمار پرسنل واحدهای جنگ روانی محدود است، ارتش انگلستان کاربرد و کارآیی فراوانی برای آنها قائل است.

شوروی‌ها نیز عملیات شست‌وشوی مغزی به همان شیوه پاسخ‌های شرطی سگ‌های «پاولوف» را دنبال کردند. شست‌وشوی مغزی، کاری هولناک است که در جریان تحقیقات آزمایشگاهی درباره آن ـ به خصوص در آزمایش‌های معروف به «اتاق خواب» ـ بسیاری کسان جان باخته یا عقل خود را از دست داده‌اند. هم‌چنین برخی از راه «خواب مغناطیسی» توانستند قاتلانی حرفه‌ای و بی‌احساس هم‌چون ماشین تربیت کنند و با آزمون‌های روان‌سنجی موسوم به «اتوبوس» و آزمون‌های «وکسلر» توانستند «نشان»های اطلاعاتی در داخل و خارج امریکا انجام دهند و افرادی را به کار جاسوسی وادارند.

روان‌شناسی در جنگ روانی بحران دوم خلیج فارس (به خصوص در حمله‌های تبلیغات روانی) کاربرد خود را بار دیگر بروز داد. روان‌شناسانی که در خدمت سیا بودند با استفاده از علم روان‌شناسی به شناسایی افراد خطرناکی پرداختند که جان سران امریکا را تهدید می‌کردند. تکمیل‌کننده این تحقیقات و کاربردهای روان‌شناسی عبارت بود از تکنولوژی ظریف و دقیق جاسوسی که حواس پنج‌گانه انسان را تقویت می‌کند.

کمک‌های مالی، فنی و علمی سیا به این تحقیقات، بی‌شک در پیشرفت دانش روان‌شناسی مؤثر بود. نابغه‌های روان‌شناسی با تخصص‌های گوناگون در دانشگاه‌های معروف از کمک مالی سخاوتمندانه سیا ـ دانسته یا ندانسته ـ بهره‌مند شدند. آنان به پژوهش و مشارکت در سمینارها و انتشار کتاب‌ها و نگارش گزارش علمی درباره روان‌شناسی اقدام کردند؛ رهبران کشورهای جهان را مورد ارزشیابی روانی قرار دادند و نتیجه کار به اطلاع سیا رسید.

مأموران اطلاعاتی، معیار و قاعده‌ای نمی‌شناسند، چون در امر جاسوسی اخلاق جایی ندارد. هم‌چنین است مقررات و معیار و اخلاق در کارکرد روان‌شناسی ـ برخلاف علم

روان‌شناسی ـ محلی از اعراب ندارد. به این ترتیب، سیا و نیز اتحادیه روان‌شناسان امریکا بسیاری از مرزهای اخلاق را به نام «تلاش برای کنترل و مطیع‌سازی عقل بشری» شکستند. جالب اینکه هرگاه کار آزمایش و تجربه به جایی می‌رسید که تا مرگ سوژه‌های آزمایش نزدیک می‌شد، کار در خارج از امریکا و به صورت مخفی انجام می‌گرفت.

در سال‌های اخیر هشدارهایی درباره خطرهای پیشرفت علمی در زمینه فناوری کنترل رفتار و عقل آدمی شنیده شده است، با این حال، هنوز از روان‌شناسان خواسته می‌شود به تحقیقات خود ادامه دهند و اکتشاف‌های جدید کنند. البته به تناسب پیشرفت‌ها و فناوری‌های کسب‌شده، اختیار کارکرد روان‌شناسی از کف صاحبانش خارج می‌شود و در کنترل سرویس‌های اطلاعاتی قرار می‌گیرد.

دیگر دشوار بتوان سگ و کبوتر را به قفس برگرداند؛ چون حالا روان‌شناسی کاربردی فراگیر یافته است. برخی از فنون این علم به گونه‌ای وحشیانه در بیمارستان‌ها و زندان‌ها و مراکز پلیس اجرا می‌شود. بازداشتگاه‌ها، منازل امن سرویس‌های اطلاعاتی، خانه‌های اشباح و لانه‌های متعلق به سازمان‌های اطلاعاتی، اشباع‌شده از کاربردهای روان‌شناسی روی افراد است.

به نظر من، در زمان کنونی سلاح روان‌شناسی شاید از تسلیحات هسته‌ای، بیولوژیک یا شیمیایی خطرناک‌تر باشد؛ زیرا مخاطب آن، روح و روان و عقل و رفتار آدمی است. امریکا به ویژه به اهمیت این سلاح پی برده است و از این ابزار برای اهداف رزمی و سیطره یافتن بر جهان بهره می‌گیرد.

حلقه مفقوده بین روان‌شناسی (با هدف کنترل رفتار انسان و مطیع‌سازی اندیشه) و هدف اصلی سیا برای کنترل عمومی جهان را باید در اینجا یافت؛ اما سخن گفتن درباره کاربرد روان‌شناسی در اهداف نظامی به شکل هولناک و وحشت‌زا، بدون شرح روایت وحشیگری سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل (امان، شین بث و موساد) در این عرصه، کامل نخواهد بود.

فصل سوم

پنجه خون‌ریز روان‌شناسی و
سرویس اطلاعاتی اسرائیل

روان‌شناسی در اسرائیل

گروهی از دانشمندان یهودی‌مذهب که متخصص تحلیل روانی بودند از سال ۱۹۳۰ از آلمان نازی مهاجرت کردند و در فلسطین مستقر شدند. (ماکس ایتنگون) آنان از همان دوران، فعالیت‌های روان‌شناسی خود را در فلسطین آغاز کردند. برای مثال، ماکس ایتنگون اقدام به تأسیس انجمن تحلیل روانی فلسطین کرد. این کار درواقع جزو نخستین تلاش‌ها برای تحکیم علم روان‌شناسی در نهاد دانشگاه بود.

زیگموند فروید، عضو «شورای دانشگاه عبری قدس» بود و در همان اوان «کرت لوین» نامزد ریاست گروه روان‌شناسی دانشگاه شد. در سال ۱۹۳٦ نیز ایتنگون به تأسیس «آکادمی تحلیل روانی» همت کرد؛ هم‌چنین با موافقت «آنا فروید» (دختر زیگموند فروید) کرسی روان‌پزشکی «فروید» را در دانشگاه عبری قدس ایجاد کرد. به این ترتیب در آن هنگام، قدس یکی از مراکز اصلی پیشرفت فن تحلیل روانی در سطوح فکری و پژوهشی شد.

نخستین بخش روان‌شناسی در قدس در سال ۱۹۵۷ تأسیس شد. در سال ۱۹۵۸ نیز بخش روان‌شناسی دانشگاه «بارعلان» شروع به کار کرد و در سال ۱۹٦٦ نیز دانشگاه‌های

تل آویو و حیفا صاحب بخش‌های روان‌شناسی شدند. روان‌شناسان اسرائیلی از زمان تأسیس اتحادیه روان‌شناسان اسرائیل (سال ۱۹۵۱) سازمان یافتند. اتحادیه یادشده در آن زمان، ۱۷۰ عضو داشت. تعداد روان‌شناسان مدعو در سمینار ملی روان‌شناسی [رژیم] اسرائیل که در سال ۱۹۵۵ برپا شد، صد نفر بود، اما در سمینار بیستم که در سال ۱۹۸۵ برگزار شد، این تعداد به هزار نفر افزایش یافت. (بن عربی و عمیر، ۱۹۸۶) در سال ۱۹۵۱ اتحادیه روان‌شناسان اسرائیل به «اتحادیه بین‌المللی روان‌شناسی» پیوست. (از نزویج، ۱۹۸۲)

تعداد اعضای هیأت علمی بخش روان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو در سال ۱۹۹۹ حدود ٤٥ نفر بود. گروه یادشده در این سال، ٤٨ دانشجوی رشته روان‌شناسی در مقطع دکتری، ۳۹۷ دانشجوی مقطع فوق لیسانس و ۷۸٦ دانشجوی مقطع لیسانس داشت. اعضای هیأت علمی دانشگاه تل‌آویو تخصص‌های متنوعی در رشته روان‌شناسی دارند. تقریباً می‌توان گفت آن دانشگاه در تمام شاخه‌های روان‌شناسی معاصر، دارای متخصص است. رویکردهای پژوهشی کنونی اعضای هیأت علمی این دانشگاه در رشته روان‌شناسی، شامل موضوعات زیر است:

ادراک و «سایکو فیزیک» روان‌شناسی اعصاب؛ عملیات عقلی مربوط به هوشیاری و حافظه، حافظه انسانی، استدلال و درک اجتماعی، مکانیزم‌های مغز در ارتباط با حافظه و هوشیاری، هوشمندی در زمینه صنعت، تفکر استنباطی سایکوفارماکولوژی [داروهای مورد مصرف در روان‌شناسی]؛ سایکونوروایمانولوژی؛ سایکوبیولوژی؛ نمونه‌های حیوانی در بیماری صرع؛ نمونه‌های حیوانی در استرس‌های عصبی؛ احساس درد؛ احساس نگرانی؛ تشنج و سازگاری؛ اضطراب‌های قهری وسواسی؛ اختلال‌های گویشی و زبانی؛ اسکیزوفرنیسم؛ خواب در کودکان؛ خانواده و افسردگی؛ افراد دوشخصیتی؛ نگرانی از مرگ؛ تنهایی‌طلبی و انزواطلبی؛ روان‌شناسی بالینی کودک؛ نظریه‌های وابستگی؛ بهداشت روانی؛ روان‌پزشکی؛ روان‌شناسی سالمندان؛ مشاوره شغلی؛ سازگاری؛ استعداد و نوآوری؛ روابط اجتماعی؛ تصمیم‌گیری؛ داوری تحت فشار؛ نمایندگی اجتماعی؛ تنش و حل تنش؛ شخصیت‌سنجی؛ تأثیرهای دایم یهودسوزی

نازی‌ها بر یهودیان؛ روان‌شناسی تبلیغات؛ ناسازگاری اجتماعی؛ خصومت‌ورزی سیاسی و تروریسم.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، موضوع‌های تحقیقاتی یادشده، همان‌هاست که در محافل روان‌شناسی غرب نیز مطرح است؛ البته روان‌شناسان عرب با بی‌توجهی از اکثر موضوعات بالا می‌گذرند.

گروه‌های روان‌شناسی معمولاً بزرگ‌ترین گروه هر دانشگاه در [رژیم] اسرائیل به شمار می‌آیند و فقط کسانی را [برای تحصیل یا تدریس] در این رشته می‌پذیرند که موفقیت‌های تحصیلی عالی داشته‌اند و از توان بالای عقلی برخوردارند. در بعضی از بخش‌های روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل از بین هر ۱۵ نفر متقاضی تحصیل، ۱۴ نفر مردود می‌شوند و فقط یک نفر پذیرفته می‌شود. [رژیم] اسرائیل به شدت نیازمند خدمات روان‌شناسی است؛ بنابراین، تربیت روان‌شناس در دانشگاه‌های [رژیم] اسرائیل جزو اولویت‌هاست. اما دانشجویان این رشته از میان بهترین‌ها گزینش می‌شوند و از بهترین دانشجویان دوره لیسانس روان‌شناسی نیز فقط کسانی که بسیار برتر از دیگران هستند به تحصیلات تکمیلی راه می‌یابند.

فرایند سخت گزینش دانشجو موجب تربیت روان‌شناسانی حرفه‌ای می‌شود که سطح علمی آنان از متوسط بالاتر است. در نتیجه، دستاوردهای آنان در روان‌شناسی هم در زمینه‌های کاربردی و هم در مراتب علمی بسیار بالاست. این وضع باعث می‌شود دانش روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل از سطح بالایی برخوردار باشد. بی‌گمان اسرائیلی‌ها در پی رشد دادن آن به سطوح بالاتر هم هستند.

در حال حاضر، روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل یکی از پرطرفدارترین حرفه‌هاست. از گذشته، مادران اسرائیلی دوست داشته‌اند فرزندانشان پزشک یا دست‌کم یک حقوقدان شوند، اما اکنون روان‌پزشک شدن و روان‌شناس شدن نیز به این دو آرزو پیوسته است و طرفداران زیادی دارد. (بن عربی و عمیر، ۱۹۸٦) پژوهش‌های روان‌شناختی در [رژیم] اسرائیل در چند آکادمی عمومی و خارج از چارچوب

دانشگاهی دنبال می‌شود؛ از جمله: آکادمی تحقیقات علوم اجتماعی ـ کاربردی گتمان؛ آکادمی هدایت شغلی حداسه؛ آکادمی پژوهش‌های آموزشی در کیبوتز و آکادمی تحقیقات علوم رفتاری حریتا.

دهه ۱۹۸۰ هنگامه پیشرفت‌های بزرگ در زمینه پژوهش‌های روان‌شناختی در [رژیم] اسرائیل بود؛ از جمله راه‌اندازی چند برنامه تحقیقی در خصوص روان‌شناسی صنعتی در «آکادمی فناوری حیفا» و برنامه تحقیقاتی تحصیلات عالیه در دانشگاه بن‌گوریون. دوره فوق لیسانس و دکتر روان‌شناسی در دانشگاه‌های تل‌آویو، حیفا، بارعلان و دانشگاه عبری قدس برقرار است. مهم‌تر اینکه هزینه تمام پژوهش‌های روان‌شناختی در [رژیم] اسرائیل از محل بودجه عمومی کشور تأمین می‌شود.

متخصصان روان‌شناسی صنعتی در ارتش [رژیم] اسرائیل اشتغال دارند. آنان هم‌چنین در مؤسسه‌های خصوصی روی اصول گزینش‌های شغلی از بین افراد فعالیت می‌کنند. کار متخصصان یادشده بهینه‌سازی روش‌های آموزشی و ارزشیابی است. در ارتش [رژیم] اسرائیل دو واحد روان‌شناسی به کار مشغول‌اند: یکی، درباره روان‌شناسی صنعتی و دیگری، در خصوص بهداشت روانی سربازان. از زمان تأسیس ارتش [رژیم] اسرائیل، همواره بر نیازمندی ارتش به خدمات حرفه‌ای روان‌شناسی تأکید شده است. رشد کیفیت در افراد، نخستین خدمت روان‌شناختی به ارتش اعلام می‌شود. مقام‌های اسرائیلی بر این باورند با توجه به اینکه سازمان ارتش [رژیم] اسرائیل در مقایسه با ارتش‌های عرب کم‌تعدادتر است، باید نیروهایش همواره کیفی‌تر باشند و این کیفیت ادامه یابد. از این رو، خدمات حرفه‌ای روان‌شناختی و مشاوره روانی توسط روان‌شناسان را برای ارتش ضروری دانسته‌اند. در واقع، وجود نیروهای کیفی را عاملی مهم در بالندگی ارتش [رژیم] اسرائیل تلقی می‌کنند. فرماندهان ارتش نیز ضمن بهره‌برداری از نظریات روان‌شناسان در امور پرسنلی، همواره به این نوع خدمات احترام و آن را ارج گذاشته‌اند.

سنجش و گزینش نیرو جزو موضوعاتی است که در ارتش [رژیم] اسرائیل، درباره

آن از روان‌شناسی کمک می‌گیرند. عضویت نیروها در یگان‌های ویژه مستلزم ارزشیابی‌های روان‌شناختی در کنار قواعد گزینشی است. روان‌شناسان برای ارتش [رژیم] اسرائیل هم‌چنین روش‌های بی‌مانندی را در ارتباط با آموزش نیرو ابداع و اجرا کرده‌اند. مهم‌تر اینکه تربیت فرماندهان نیز در این روش‌ها لحاظ شده است. روانسنجی، سنجش روحیه، برآورد وضعیت کلی روانی در ارتش و ابداع شگردهای مداخله در بحران از دیگر کارهایی است که روان‌شناسان برای ارتش [رژیم] اسرائیل انجام داده‌اند.

چند عامل به پیشرفت تحقیقات روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل کمک کرده است: روابط سیاسی و تاریخی خوبی که بین [رژیم] اسرائیل و امریکا (و با سایر کشورهای غربی) وجود دارد. این وضع، رژیم را به صورت امتدادی از جهان غرب درآورده است. هم‌چنین روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل، با تاریخ سیاسی و اجتماعی یهودیان آمیختگی زیادی دارد. مهاجرانی که از آلمان نازی خارج شدند و به فلسطین آمدند جمعی پریشان از نظر جسمی و روحی و عقلی و سرشار از حس بی‌هویتی بودند. زندگی آنان آمیخته با نگرانی دائم بود. در قلب آنان هیچ اعتقادی به انسانیت و هیچ آرزویی به آینده باقی نمانده بود. (بن‌عربی و عمیر، ۱۹۸۱)

با این ویژگی‌های جسمی، روحی، عاطفی و عقلی و نیز نوع نگرش ناامیدانه به آینده که بر اثر تجربه رژیم نازیسم در این مردم به وجود آمد، لازم بود که در [رژیم] اسرائیل نوع مشخصی از روان‌شناسی پدید آید که بتواند به این افراد و گروه‌های یهودی مهاجر و سرخورده کمک کند. روان‌شناسی مناسب برای این گروه، بی‌شک سبب پیشرفت این علم از نظر تئوری و عملی شد. علاوه بر این، چون کارآیی خود را در بازسازی شخصیت متلاشی‌شده یهودیانِ بی‌هویت و بی‌اعتقاد به انسانیت، اثبات کرد و نیز توانست برای ایجاد روش مناسب به منظور بقا در محیطی پرتنش، مفید واقع شود، مکتبی مهم در دانش روان‌شناسی محسوب شد.

در این فضا، روش‌های گوناگونی از جنگ روانی مؤثر و کارآمد ضد دشمنان ابداع و به کار گرفته شد که به نوبه خود، اقدامی در راستای نابودی دیگران بود. از نظر

روان‌شناسی می‌توان گفت اگرچه یهودیان قربانی شکنجه‌های بی‌رحمانه آلمان نازی بودند، بعدها، همان نفرت و کینه را در جنگ روانی خود علیه عرب‌ها خالی کردند.

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ارتش [رژیم] اسرائیل آن است که از وجود روان‌شناسان به عنوان کارشناس و مشاور در تمام سطوح فرماندهی استفاده می‌کند. در این ارتش، یک بخش تحقیقاتی ویژه وجود دارد که کارش انجام پژوهش‌های روان‌شناختی گسترده درباره مسائل روان‌شناختی متعدد در ارتش است. این واحد هم‌چنین به فعالیت‌هایی مثل آنچه واحدهای مشابه در ارتش امریکا انجام می‌دهند، مشغول است. اما به دلایل روشن نمی‌توان گفت چه نوع تحقیقات روانشناختی در این واحد صورت می‌گیرد. (همان)

اینکه تا چه میزان آزمایش‌های مربوط به شست‌وشوی مغزی، هوش‌سنجی و شخصیت‌سنجی در [رژیم] اسرائیل انجام می‌گیرد، معلوم نیست. هم‌چنین آنان با چه کیفیتی درباره شخصیت سران عرب مطالعه و بررسی می‌کنند؟ مطالعات روان‌شناختی آنان درباره ارتش‌های عرب چگونه و در چه سطحی است؟ علاوه بر این، تربیت روانی فرماندهان ارتش [رژیم] اسرائیل، خلبانان، ناوبران، رانندگان تانک و متصدیان پرتاب بمب، به چه نحوی صورت می‌گیرد؟ مضاف بر اینها آشکار نیست که آنان از فناوری جنگ روانی چه استفاده‌ای می‌کنند؟ چگونه از بین فلسطینی‌ها و عرب‌ها به استخدام جاسوس می‌پردازند؟ «نشان» کردن و استخدام و آموزش جاسوس در [رژیم] اسرائیل به چه ترتیب است؟ هم‌چنین موساد که شعار «از راه نیرنگ» را برای خود انتخاب کرده است، در نبرد اطلاعاتی از چه روشی برای غلبه بر حریفان استفاده می‌کند؟ سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل به چه کیفیتی برنامه‌ریزی و اجرای عملیات پنهان را در صحنه انجام می‌دهد؟ چگونه انجمن‌های روان‌شناسی را به خدمت گرفته است و چطور از اختلاف‌های داخلی جهان عرب بهره‌برداری می‌کند؟ باید این پرسش‌ها را نیز مطرح کرد که در اندیشه اسرائیلی، مفهوم تروریسم از منظر روان‌شناسی چیست و چه تعریفی دارد؟ موساد چگونه عملیات ترور را اجرا می‌کند و روان‌شناسی صلح در نزاع عرب‌ها

و [رژیم] اسرائیل چه جایگاهی دارد؟

مقررات شدید حفاظتی در ارتش [رژیم] اسرائیل مانع درز کردن موضوعات اطلاعاتی موجود در بایگانی‌های دولتی است، لذا انجام مطالعه‌ای جدی درباره این مهم کاری بس دشوار است. «مائیر عامیت» (رئیس موساد) می‌گوید: «مسائلی هست که بهتر است هم‌چنان محرمانه باقی بماند.» بدین علت، سر درآوردن از نحوه تحقیقات روان‌شناختی [رژیم] اسرائیل که به منظور استفاده در امور نظامی انجام داده‌اند مشکل است، زیرا اسرائیلی‌ها هیچ اطلاعاتی را منتشر نمی‌کنند.

با این حال در این بخش سعی خواهیم کرد مقداری هرچند اندک از شواهد و قراین کشف‌شده در کاربرد این‌گونه پژوهش‌ها را در روابط بین اعراب و [رژیم] اسرائیل بیان کنیم. این سؤال منطقی است که میان محرمانه بودن تحقیقات جاری در ارتش [رژیم] اسرائیل با محرمانه بودن کارهای سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل چه رابطه‌ای وجود دارد و چرا سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی [رژیم] اسرائیل از همه سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی جهان، پیچیده‌تر و پوشیده‌تر عمل می‌کنند؟

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل

ریشه سازمان اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل به زمان‌های دور باز می‌گردد؛ یعنی دهه ۱۹۳۰ که انگلیسی‌ها بر فلسطین حاکم بودند. در این هنگام برخی از اعضای میلیشیای «هاگانا» در فلسطین که به کار جاسوسی علاقه‌مند بودند، به جمع‌آوری اطلاعات رو آوردند.

دستگاه اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل که نامش به عبری، «شیرون هابیتا شون‌ها کلالی»، یا «شاباک» یا «شین بث است» در سی‌ام ژوئن ۱۹۴۸ به وجود آمد. بن گوریون نام آن را «چای خودمانی» گذاشته بود. «شین بث» از نظر سازمانی تابع ارتش بود و پوشش کاری و خدمات، حقوق، دستمزد و پشتیبانی پرسنلی خود را از این نهاد دریافت می‌کرد. در اوایل سال، «شین بث» تابع وزارت دفاع [رژیم] اسرائیل شد. کار این سازمان ضدجاسوسی و مقابله با خرابکاری در داخل [رژیم] اسرائیل بود که البته توجه

خاصی هم به کار روی اقلیت عرب مقیم [رژیم] اسرائیل نشان می‌داد.

سرویس موساد در دوم مارس ۱۹۵۱ به دستور مستقیم بن‌گوریون تأسیس شد، ولی کار خود را در اول آوریل ۱۹۵۱ شروع کرد. نخستین رئیس موساد که مؤسس آن هم به شمار می‌رود «روفین شیلوخ» بود. نام موساد در زبان عبری «هاموساد لیتوم»؛ یعنی «مؤسسه هماهنگی» است. در سال ۱۹٦۳ نام جدیدی برای این سازمان گذاشته شد که به زبان عبری «هاموساد لمودین التفاکیدیم میوهادیم» به معنای «سازمان اطلاعات و مأموریت‌های ویژه» است. شعار دایم موساد این است: «از راه نیرنگ می‌جنگیم.»

سرویس اطلاعاتی ارتش [رژیم] اسرائیل موسوم به «امان» و سرویس‌های موساد و شین بث امروز هزاران عضو دارند و سالانه چند صد میلیون دلار بودجه برای آنها در نظر گرفته می‌شود. وظایف سرویس‌های یادشده مقابله با دشمنان [رژیم] اسرائیل، جمع‌آوری اطلاعات محرمانه از آنها و نفوذ در مراکز بزرگ تصمیم‌گیری کشورهای دشمن است. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲) موساد به تنهایی ماهانه صدها میلیون دلار صرف استمرار عملیات جاسوسی خود در سراسر دنیا می‌کند تا بدین ترتیب «اصول» خود را حفظ و هزینه داوطلبان جاسوسی برای [رژیم] اسرائیل را تأمین و پرداخت کند. هم‌چنین به پشتیبانی لجستیک و پرداخت هزینه‌های عملیاتی بپردازد. (توماس، ۱۹۹۹)

سازمان موساد یکی از سرویس‌های اطلاعاتی اسرارآمیز جهان است. هرگونه اطلاعات درباره این سازمان در [رژیم] اسرائیل به شدت پنهان نگه داشته می‌شود تا حدی که نام رئیس موساد تا قبل از تعویض او معمولاً اعلام نمی‌شود؛ آن‌گاه با عنوان «رئیس سابق موساد» از وی یاد می‌شود. این سازمان هم‌چون کوه یخی است که فقط سطح کوتاهی از آن بیرون آب و در معرض دید است. موساد به تبعیت از این وضع تنها هنگامی که امکان پنهان‌سازی درباره برخی کارهایش نیست، خود را بروز می‌دهد. برای مثال، عملیات ترور و انفجار و خرابکاری که به سبب آثار فیزیکی واضحی که برجا می‌گذارد، معمولاً اخبارش به جراید کشیده می‌شود یا اصلاً خود موساد عمداً اخبار مربوط به آن را نشت می‌دهد تا از آنها در راستای جنگ روانی بهره‌برداری

تبلیغاتی کند. (الکیالی، ۱۹۹۹)

هر انسانی نیاز مبرم به امنیت را می‌فهمد و به همین روشنی نیز می‌داند که سازمانی به نام موساد وجود دارد. اما [رژیم] اسرائیل رسماً وجود آن را انکار می‌کند؛ هرچند هر کس درباره این سازمان چیزهایی می‌داند. خلاصه بگوییم که موساد نوک تپه‌ای است که آدمی درک می‌کند که سازمانی بسیار محرمانه است. هر کسی که برای پیوستن به موساد دعوت شود به این کار تن در می‌دهد، چون همه معتقدند ماورای آن دنیایی جادویی نهفته است و در زمان مناسب، آن را برایش شرح خواهند داد. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) ساختمان بلند سازمان موساد با رنگ خاکستری روشنی که روی آن زده‌اند، در خیابان «شاه شائول» قرار دارد. «مائیر» نیز درباره این ساختمان گفته است: «اگر این رنگ خاکستری باعث می‌شود این ساختمان‌ها به چشم افراد بلندتر جلوه کند، بد نیست؛ بگذارید ترس را در دل دشمنان ما دو برابر کند.»

«مائیر عامیت» از وقتی رئیس موساد شد با تمام دیدگاه‌هایی مخالف بود که می‌خواست «این سازمان» را کپی سیا یا کاگ‌ب کند. این دو سرویس از صدها هزار تحلیلگر، دانشمند، کارشناس راهبردی و برنامه‌ریز برای پشتیبانی فعالیت‌های مأموران عملیاتی خود استفاده می‌کردند. عراق و ایران نیز حدود ده‌هزار مأمور عملیاتی داشتند و سرویس اطلاعاتی کوبا (PGI) حدود هزار جاسوس داشت، اما «مائیر» اصرار می‌کرد که کارکنان رسمی و تمام وقت موساد از ۲۱۰۰ نفر بیشتر نشود؛ ولی گزینش این تعداد با دقت صورت گرفته و کسانی که گزینش می‌شوند باید دارای استعدادهای گوناگون باشند. دانشمندی که به استخدام رسمی موساد در می‌آید، حتماً از بین کسانی استخدام می‌شود که در صورت لزوم توان کار صحنه‌ای و عملیاتی دارند. «عوامل صحنه» افرادی هستند که از توان آموزش مهارت‌های تخصصی به دیگران برخوردارند. چنین افرادی در درجه اول باید لقب عبری «میمیمون» (شاگرد اول) را داشته باشند. (توماس، ۱۹۹۱)

سازمان‌های اطلاعاتی ـ نظامی [رژیم] اسرائیل هر سال یک بار همایش برنامه‌ریزی برای بررسی رویدادهای آینده را دارند. در سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل سه

نوع منبع کسب اخبار پنهان وجود دارد:

۱. «هومانت»: جمع‌آوری اطلاعات توسط نیروی انسانی مثل کاتکاتسات‌های موساد که از طریق منابع انسانی به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازند.

۲. الینت: جمع‌آوری فنی الکترونیک که واحد موسوم به ۸۲۰۰۰ رسته اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل از این طریق به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد.

۳. سیجنت: جمع‌آوری اطلاعات از رسانه‌های عادی (جمع‌آوری‌های آشکار).

در موساد هر منبع جاسوسی را براساس دستاوردهای سال قبل او دسته‌بندی می‌کنند و به هر منبع دو نام مستعار می‌دهند که یکی برای امور عملیاتی و دیگری برای کارهای اطلاعاتی او مورد استفاده قرار می‌گیرد. گزارش‌های عملیاتی که طبقه‌بندی آن را «کاتسات موساد» تعیین کند، در اختیار مشتریان اطلاعاتی قرار نمی‌گیرد.

منابع اطلاعاتی با توجه به گزارش‌ها، به چند دسته (از نظر میزان اعتماد) تقسیم می‌شوند. برای مثال، رتبه اول ـ که «الف» می‌نامیم ـ به هیچ منبعی داده نمی‌شود، حتی اگر مستوجب آن باشد؛ ولی رتبه دوم که آن را «ب» می‌نامیم، یعنی منبع کاملاً موثق. رتبه «ج» (رتبه سوم) یعنی متوسط و رتبه «د» (رتبه چهارم) یعنی حرف این منبع را باید با احتیاط تلقی کرد. رتبه پنجم (هـ) یعنی با این فرد کار نکنید. هر هادی عملیاتی، رتبه منبع خود را از نظر درجه اعتماد و وثوق سازمان به او می‌داند و در پی آن است که رتبه خود را ترقی دهد. رتبه منبع در طول سال ثابت می‌ماند و حقوق و دستمزد وی طبق رتبه‌ای که از نظر درجه اعتماد و وثوق دریافت کرده است، تعیین می‌شود. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

رمزها، کدها و نمادهای روان‌شناختی زیادی در فعالیت‌های اطلاعاتی اسرائیلی‌ها وجود دارد. این دلالت‌ها حتی در امور فنی و تعبیرهایی که به کار می‌برند نیز راه یافته است. برای مثال، دلالت روانی ساختمان ستاد «موساد» که ترس را در دل عرب‌ها بیشتر می‌کند و نیز در اسرائیل ۱۵۰۰ مجسمه و بنای یادبود متعلق به چتربازان، خلبانان، رانندگان تانک و سربازان وجود دارد. این آثار به قصد زنده نگه داشتن یاد کشته‌شدگان

اسرائیلی در پنج جنگ کلاسیک گسترده تهیه شده است.

داخل اردوگاه آموزشی از چند ساختمان، نرده‌ها و دیوارهای بتون مسلح و یک مجموعه تشکیل‌شده که دیوارهای سنگی ماسه‌ای‌رنگ آن را فرا گرفته است. مجموع این سازه‌ها به شکل مغز انسان طراحی شده و انتخاب این شکل به مفهوم آن است که هوش، تمام موضوع عقل بشر است.

اسرائیلی‌ها این مجموعه سازه‌ها را به شکل مغز طراحی کرده و آن را نماد و سمبل ساخته‌اند. این کار هرگز با مجسمه‌های برنزی از فردی راست قامت و قهرمان‌گونه نیست.* تاکنون برای ۵۵۷ مأمور زن و مرد اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل، پیکرهای یادبود ساخته‌اند و در جاهای مختلف نصب کرده‌اند که ۷۱ نفر آنان عضو «موساد» بوده‌اند که پیشتر در صحراهای عراق، کوهستان‌های ایران، جنگل‌های امریکای جنوبی، بیشه‌های انبوه افریقا یا خیابان‌های اروپا کشته شده‌اند. همه آنان در حالی مرده‌اند که هر یک سعی داشت این شعار «موساد» را زنده نگه دارد که «از راه نیرنگ، جنگ پایان می‌یابد.»

«گوردن توماس» درباره سازمان اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل کتابی تألیف کرده که نام آن *جاسوسان گیدرون: تاریخ محرمانه موساد* است. «گیدرون» قهرمانی اسطوره‌ای از امت یهود است که نامش در تورات (موسوم به عهد قدیم) آمده و نوشته‌اند که وی کشور «اسرائیل» را از نیروهای مهاجمی که تعدادشان بیشتر از نیروهای اسرائیل بوده، با بهره‌گیری از هوش سرشار نجات داده و آنان را در هم شکسته است.

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل حتی درباره اشیای تزیینی، تاریخی یا نمادین که در دفتر کار سران عرب وجود دارد، اطلاعات جمع‌آوری و آن را تحلیل و تفسیر می‌کند. برای مثال، حافظ اسد در دفتر کار خود در دمشق عکسی بزرگ نصب کرده بود که مربوط به پیروزی عرب‌ها بر صلیبی‌ها در سال ۱۱۸۷ و بازگشت قدس به عرب‌ها بود. «ماثیر عامیت» در این‌باره چنین نظر داد: «علاقه زیاد حافظ اسد به این تصویر دلالتی روان‌شناختی به [رژیم] اسرائیل دارد در واقع او با همان چشمی به ما می‌نگرد که

* کنایه از مجسمه‌هایی که در میدان‌های شهرهای کشورهای عربی نمونه آنها زیاد است ـ م.

صلاح‌الدین ایوبی به صلیبی‌ها می‌نگریست. بی‌گمان این احساس در نهایت، موجب قهر و غلبه و خشونت وی علیه ما می‌شود. البته این رؤیای بلندپروازانه را خیلی‌های دیگر هم دارند، از جمله کسانی که مدعی‌اند دوست ما هستند و ما به خصوص باید مواظب این دسته باشیم.» (توماس، ۱۹۹۹)

دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل مثل همه دستگاه‌های اطلاعاتی در جوامع دموکرات، مهارتی خاص در ایجاد رابطه با روزنامه‌نگارانی دارند که از یافتن اندک اطلاعاتی درباره دنیای جاسوسی مسرور می‌شوند. موساد هم‌چنین با تمام ـ یا بیشتر ـ سرویس‌های اطلاعاتی جهان روابط گسترده‌ای دارد؛ مثل سازمان سیا در امریکا، کاگ‌ب در روسیه، ام‌ای٦ و ام‌آی٥ در انگلستان، بی‌ان‌دی در آلمان و دی‌جی‌اس در فرانسه. [رژیم] اسرائیل در خصوص جمع‌آوری پنهان اطلاعات از طریق عوامل انسانی، بر همه سازمان‌های همطراز خود برتری دارد. این شیوه، قدیمی‌ترین راه جاسوسی است که ماندگار هم خواهد بود. با آنکه ماهواره‌ها، رایانه‌ها، رمزشکن‌ها و فناوری‌های پیشرفته‌ای در سال‌های اخیر به میدان آمده‌اند، این روش (جمع‌آوری اطلاعات از طریق عوامل انسانی) هنوز معتبرترین و بهترین روش برای شناخت دشمن و طرح‌ها و افکار اوست. این شگرد، بهترین دستاورد [رژیم] اسرائیل در دوران تأسیس آن و برهه‌ای است که مشکلات فوق‌العاده‌ای پیش رو داشت؛ اما با حقایقی چون عزت نفس، سربلندی، خیانت و قساوت نقش خود را در تاریخ ایفا کرده و کم و بیش در کار جاسوسی و امنیتی، همان نقش را داشته است.

می‌توان فردی را با اطلاعات غلط، فریفت و او را وادار به جاسوسی کرد یا از راه شانتاژ به استخدام درآورد یا با فشار آوردن به وی، ناچارش کرد که جاسوسی کند. جاسوسان ممکن است به ازای خدماتشان پول دریافت کنند. در جهان امنیتی و اطلاعاتی، می‌توان دشمنان خطرناک را بدون هیچ مانع و مشکل اخلاقی به قتل رساند؛ می‌توان به نشر اکاذیب و شایعه‌هایی در داخل یا خارج از یک کشور پرداخت. نفی کردن شایعه‌ها نیز در غالب اوقات بی‌فایده است، چون کسی باور نمی‌کند شما صادقانه

آن را نفی می‌کنید و اصلاً چنین شایعه‌ای از پایه دروغ است. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲) کسی نمی‌داند چگونه در [رژیم] اسرائیل از روان‌شناسی برای استخدام جاسوسان استفاده می‌شود و کدام‌یک از پنجه‌های قدرتمند و خون‌ریز روان‌شناسی، در استخدام جاسوس کاربرد بیشتری دارد؟

کاربرد روان‌شناسی در گزینش و آموزش جاسوسان

روان‌شناسی در دانشگاه‌های اسرائیل و مراکز تحقیقاتی دارای جایگاهی ویژه دارد. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، پذیرش دانشجویان رشته روان‌شناسی در دانشگاه تل‌آویو بسیار سخت‌گیرانه است. سخت‌گیری در گزینش دانشجویان تحصیلات تکمیلی (فوق لیسانس و دکتری) از آن هم شدیدتر است و معمولاً فارغ‌التحصیلان برجسته و بااستعدادتر در واحدهای تحقیقاتی حساس صاحب شغل می‌شوند.

در ارتش [رژیم] اسرائیل دو واحد روان‌شناسی وجود دارد: یکی، روان‌شناسی صنعتی و دیگری، بهداشت روانی سربازان. در سازمان موساد نیز دو واحد روان‌شناسی وجود دارد: یکی، «واحد روان‌شناسی» که به ظاهر از نظر ساختار سازمانی باید به رئیس عملیات سازمان و رئیس خدمات سازمان وصل باشد. این واحد از یک سو با فناوری و اسناد و تحقیقات و مسائل تاریخی و مدیریت و از سوی دیگر با اداره پست و تلفن و خدمات ویژه و رایانه و ارتباطات خارج با داخل سروکار دارد. این واحد کار پیچیده و انبوهی دارد. دومینِ واحدِ روان‌شناسی در موساد، واحد «جنگ روانی» است که با رئیس عملیات سازمان مرتبط است و سر و کارش با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و کمیته نویسندگان (روزنامه‌ها و برنامه‌های رسانه‌ها) است. به ظاهر این دو واحد از نظر عملیات صحنه و نیز نشان کردن و استخدام و آموزش جاسوسان، نقش راهبردی در ساختار تشکیلاتی موساد دارند.

تاریخ روان‌شناسی سرشار از آزمون‌های روان‌سنجی است که مورد استفاده ارتش‌ها در آلمان، شوروی، انگلیس و امریکا قرار می‌گیرد. در [رژیم] اسرائیل نیز برای «نشان»

کردن و استخدام و آموزش جاسوس برای موساد از روش‌ها و ابزار روان‌شناسی استفاده می‌شود. در این ارتباط برای سنجش توان عقلی، خصوصیت‌های فردی و خلق و خو و مزاج نامزدها، برخی آزمون‌های روان‌شناسی انجام می‌شود. کار جاسوسی مستلزم مهارت‌های روانی مشخصی است که باید آنها را یافت و با شفاف‌سازی کارآمدترشان کرد. در آموزشگاه موساد مصاحبه‌های جدی و دقیقی برای گزینش بهترین جاسوس انجام می‌شود. در ادامه نیز بر اساس یک برنامه سخت‌گیرانه، افراد انتخاب‌شده برای جاسوسی شکل‌دهی و «قالب‌زنی» (از نظر اندیشه و رفتار) می‌شوند تا برای کار جاسوسی از هر نظر آمادگی یابند. هم‌چنین به جاسوسان می‌آموزند که پوشش خود را چگونه حفظ کنند؛ شمّ اطلاعاتی‌شان را پرورش دهند تا افرادی تیزبین و سریع‌الانتقال باشند و جزئیات ریز هر موضوعی را دریابند و مدّ نظر گیرند.

هم‌چنین پنهان شدن، تعقیب و مراقبت، روش استخدام منبع، روش حفاظت شخصی و به کارگیری «روان‌شناسی سکس» در کارهای عملیاتی صحنه به آنان آموزش داده می‌شود تا توسط آن به شانتاژ افراد و کسب اطلاعات از آنان بپردازند.

در ادامه به تفصیل درباره روش «نشان کردن» و استخدام و آموزش جاسوسان خواهیم پرداخت. «نشان کردن» و استخدام منبع در موساد بسیار موشکافانه و با رعایت جدی آزمون‌های روان‌شناختی و طی مراحلی مختلف و مدتی طولانی صورت می‌گیرد. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) برای مثال، در مراحل اولیه عملیات بالا آزمون‌های کلی برای شناسایی عمومی و در مرحله بعد، آزمونی برای غربال کردن افراد و حفظ افراد زبده انجام می‌شود. یکی از نامزدهای جدید که موساد وی را «نشان» کرده بود، می‌گوید: «برای استخدام من دست‌کم در چهار ساعت چندین معاینه و آزمون روانی روی من انجام شد؛ از چند لکه جوهر گرفته تا سؤال‌هایی جزئی که درباره همه آنها از من می‌پرسیدند. آنان می‌پرسیدند: «چه احساسی درباره آنها داری؟» وی می‌گوید: «پنج فرم را پر کردم که در آن سؤال‌هایی با این مضمون بود: «آیا چیزی مهم‌تر از آزادی هست؟» من چون مطمئن بودم همه این کارها زیر نظر موساد انجام می‌گیرد، بر این

باور بودم که سؤال‌ها تا اندازه‌ای معلوم است و می‌شود آنها را پیش‌بینی کرد. من عزم آن داشتم که این مرحله را پشت سر بگذارم. بعدها دانستم که آنان می‌خواستند مرا به «بخش جنگی» بفرستند که واحد ترورهای محرمانه در موساد است.»

اظهارات بالا مصداقی از آزمون‌هایی است که از نامزد استخدام در موساد به عمل می‌آید. آزمون معروف به «لکه‌های جوهر» یکی از آزمون‌های حذفی متداول برای شخصیت‌سنجی است. هم‌چنین سؤال‌هایی درباره رویکردهای روانی نامزد استخدام برای جاسوسی ـ به خصوص گرایش او به آدم‌کشی ـ پرسیده می‌شود. اطلاعات حاصل از این آزمون‌ها برای شناسایی شخصیت فرد بسیار راهگشاست. از دیگر آزمون‌های روان‌شناختی که درباره نامزدها به کار می‌رود «آزمون روابط اجتماعی» است. این آزمون هر دو هفته یک بار به ترتیب زیر انجام می‌شود: هر نامزد فهرستی از افراد شرکت‌کننده در دوره را می‌نویسد و آن را براساس برتری هر یک از جوانب مختلف، اولویت‌بندی و تنظیم می‌کند. برای مثال، به نظر وی، در موضوع عملیات چه کسانی رده‌های یکم تا آخر را دارند یا اعتماد او به شخص یا راست‌گویی و وفاداری آنها به چه میزان است؟ مرحله بعدی، مصاحبه با حضور روان‌شناسانی است که به عنوان ناظرانی ساکت در جلسه حضور می‌یابند. فرد اشاره‌شده در بالا که نامزد استخدام در موساد بوده است، می‌گوید: «یکی از کارشناسان به من گفت: ما به دنبال افرادی خاص می‌گردیم. هدف ما این است که یهودیان را در هر نقطه از جهان که هستند نجات دهیم. معتقدیم تو برای این کار مناسب هستی و ما همگی مثل یک خانواده‌ایم. این کار، دشوار است و شاید خطرناک هم باشد، ولی من بیش از این چیزی نمی‌توانم به تو بگویم. ما آزمون‌هایی را روی تو انجام می‌دهیم.» آنان (مأموران موساد) در پی هر دوره آزمون قرار می‌گذاشتند که بعداً با من تماس بگیرند. این در حالی بود که اگر در هر آزمونی مردود می‌شدم، کار تمام بود و دیگر به سراغم نمی‌آمدند.»

روز موعود مرا به اتاق بزرگی بردند که ۹ نفر دیگر هم در آنجا حضور داشتند. به هر یک از ما فرمی ۳۰ صفحه‌ای داده شد که حاوی سؤال‌های فردی و شخصی بود. هر

نوع سؤال را می‌شد در این فرم دید. همه چیز برای دانستن این نکته طراحی شده بود که من کیستم و به چه می‌اندیشم. وقتی فرم‌ها را پر کردیم و تحویل دادیم، به ما گفته شد: «با شما تماس خواهیم گرفت.» در مرحله بعدی که آزمون‌های پیشرفته روان‌شناختی مطرح شد، دو آزمون دروغ‌سنجی را گذراندم. در این مدت، مدام به نامزدها گفته می‌شد درباره به خودتان چیزی به دیگران نگویید و این شعار را در ذهن ما نهادینه کردند که «خودت برای خودت بمان.»

در فصل دوم خواندید که چگونه سیا مجموعه پژوهش‌هایی را برای تکمیل روش دروغ‌سنجی انجام داد. این امر (دروغ‌سنجی) یکی از آزمون‌های مهم در کار جاسوسی است. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) وظیفه کارشناسان موساد، به ویژه کارشناسان «نشان و استخدام» شناسایی جاسوسان مناسب و استخدام آنهاست. البته چنین نامزدهایی لزوماً برترین مردمان نزد موساد نیستند. تفاوت‌ها زیاد است؛ عمده کسانی که در صحنه به نشان و استخدام اقدام می‌کنند، دنبال استعدادهای خاصی هستند؛ اگر چه آن را به زبان نمی‌آورند.

جاسوسی که بخشی از خاطراتش را خواندید، چنین ادامه می‌دهد: مرحله بعد، آزمون روان‌شناسی بود. این کار سه ساعت به طول انجامید. جالب اینکه درباره یکی از سؤال‌ها، پرسشی برای من ایجاد شد. یکی از ممتحنین به سویم خم شد و دفتر یادداشتی را نشانم داد و گفت: «ببخشید اسم شما چیست؟»

این سؤال، خود سنجشی برای آزمودن میزان تمرکز فکری من بود، زیرا یک جاسوس همواره باید محتاط باشد. اهمیت این سؤال در آن است که جاسوس هیچ‌وقت نباید نام واقعی خود را بگوید. روان‌سنجی همواره از منظر عملیات صحنه صورت می‌گیرد و استادان آموزشگاه موساد تا حدی خواهان رفتار فوری و سریع فراگیران هستند ولی در کنار آن از ما می‌خواستند هر یک طرحی اساسی برای کار داشته باشیم نه آنکه هرچه پیش آید خوش آید!

از مثال‌های مربوط به رفتار فوری و سریع و داشتن طرح اساسی برای کار این بود

که از یکی از نامزدهای در حال آموزش خواسته بودند در مأموریتی سراغ یک دستگاه خودپرداز بانک برود و از فردی غریبه که در آن زمان متصدی آن دستگاه بود، معادل ده دلار قرض بگیرد. این فرد به محل رفت و به مأمور دستگاه گفت: من باید سوار تاکسی شوم و به بیمارستانی بروم که همسرم قرار است همین حالا در آن وضع حمل کند، اما هیچ پولی به همراه ندارم. وی نام و آدرس مأمور صندوق را گرفت و قول داد پول را برایش پس بفرستد، آن مأمور هم به وی پول داد.

در اوایل دوره آموزش، اصول محرمانه و پوششی به نامزدهای جدید آموخته می‌شود. یکی از کسانی که این‌گونه آموزش را در موساد گذرانده است می‌گوید: «ما سه نفر بودیم که چشم‌هایمان را بستند. در خودرویی نشاندند و با سرعت و مارپیچی در شهر حرکت کردند. بالاخره وارد ساختمانی شدیم و در حالی که چشم‌هایمان هم‌چنان بسته بود، ما را از هم جدا کردند. من صدای رفت و آمد افرادی را می‌شنیدم ولی مرا داخل اتاق کوچکی به اندازه یک کمد قرار داده بودند و گفتند بنشین. دو سه ساعت بعد، مرا از آن اتاق بیرون بردند. ظاهراً در تمام آن مدت روی توالت فرنگی در یک دستشویی نشسته بودم. سپس خواسته شد که لباس‌هایم را تحویل دهم. فرد مراقب به من گفت: کت خود را بده. آن کت، رنگِ درخشانی داشت و مارک تجاری‌اش «پیر پالمین» بود. او به همین علت آن را از من گرفت و بعد هم همه لباس‌هایم را کندند و مرا به همان دستشویی بازگرداندند. البته این بار کاملاً برهنه بودم و قبل از آنکه در را ببندند یکی از آنان روی من یک سطل آب پاشید. این کار در آموزشگاه موساد انجام شد ولی نمی‌دانستم آنجا کجاست. بعدها بود که دانستم روی یک تپه که مشرف بر «کلوپ ییلاقی» است خانه‌ای هست که می‌گویند اقامتگاه تابستانی نخست‌وزیر [رژیم] اسرائیل است اما در واقع این مکان آموزشگاه موساد بود.

من در نخستین روزهایی که آنجا بودم نگاهی به آن تپه کردم. در واقع همه آدم‌های درون (زرع) اسرائیل می‌دانند این مکان مربوط به موساد است. با خود گفتم بالاخره از چند و چون امور در آنجا سر درمی‌آورم. سپس فکر کردم هر کس که آنجا بوده مرا

آزموده است. شاید این یک وسوسه و خیالات جنون‌آمیز بود، ولی فکرهای جنون‌آمیز در این کار امری مثبت تلقی می‌شود.

آزمون‌های روانی‌ام نشان می‌داد که من از اماکن تنگ و دربسته می‌ترسم و از خفاش و سوسک و کرم و موش هم بدم می‌آید. هم‌چنین دوست ندارم در برکه شنا کنم چون در کف آن ماده‌ای لزج و چسبنده وجود دارد.»

در سیستمی که شرح بخشی از آن آمد، چند نامزد مناسب را برای شروع کار می‌پذیرند و به مرور زمان و طی دوره‌ای که بسیار خوب برنامه‌ریزی و هماهنگی شده است و کار شست‌وشوی مغزی هم در آن انجام می‌شود، افراد را «قالب‌ریزی» و شکل‌دهی مطلوب خود می‌کنند و می‌گویند: اگر بخواهی گوجه فرنگی را در هاون بکوبی، حتماً باید گوجه فرنگی رسیده برداری، پس چرا گوجه سبز برداری؟ گوجه سبز را هم می‌توان کوبید، ولی سخت‌تر است.

رئیس آموزشگاه موساد به فراگیران جدید دوره آموزشی می‌گوید: «شما گروهی هستید که از میان هزاران نفر برگزیده شده‌اید و ما تعدادی از افراد را غربال کرده‌ایم تا این گروه را برگزیده‌ایم. شما کاملاً مناسب آن چیزی هستید که ما می‌خواهیم. این فرصتی برای خدمت به کشورتان است که فقط به عده اندکی داده می‌شود.»

رئیس آموزشگاه درباره دوره آموزشی نیز با شور و شوق می‌گوید: «اینجا آموزشگاهی بی‌نظیر است و ما ضمن آموزش، به شما کمک می‌کنیم خود را بازسازی کنید. در حال حاضر شما صرفاً مواد خامی هستید که بعدها به آموزش‌دیده‌ترین مأموران اطلاعاتی جهان تبدیل می‌شوید. این بازی که وارد آن شده‌اید بازی مهم و خطرناکی است. خیلی چیزهاست که باید بیاموزید، زیرا بازی ساده‌ای نیست و همواره با پیروزی شما پایان نمی‌یابد. به یاد داشته باشید که ما باید در این بازی همواره پشتیبان یکدیگر باشیم و گرنه ما را در کنار هم به دار خواهند آویخت.[۲] (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

۲. استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰.

به جاسوسان می‌آموزند وقتی درباره شغلشان سؤال می‌شود، چگونه به صورت پوششی درباره شغل جدید خود صحبت کنند.

رئیس آموزشگاه موساد خطاب به فراگیران دوره آموزشی می‌گوید: «شما باید به دوستان خود بگویید که در وزارت دفاع کار می‌کنید و اجازه ندارید توضیح بیشتری بدهید، چون آنان بالاخره می‌فهمند که شما در یک بانک یا یک کارخانه مشغول به کار نیستید. شما باید بالاخره پاسخی به آنان بدهید و گرنه کنجکاوی آنان، برایتان مشکل‌ساز می‌شود. لذا به همین جمله اکتفا می‌کنید، ولی مواظب باشید که بدون اجازه سازمان، دوست جدیدی نگیرید، فهمیدید؟»

رئیس آموزشگاه درباره استفاده از تلفن هم هشدارهایی می‌دهد: «در تلفن درباره کارتان صحبت نکنید و اگر بفهمم احدی از تلفن منزل درباره دفتر کارش حرف زده، به شدت مجازاتش می‌کنم. از من نپرسید چگونه می‌فهمم شما در تلفن منزل خود از چه مسأله‌ای سخن گفته‌اید. من مسئول حفاظت اینجا هستم و همه چیز را می‌دانم. اگر هم مطلبی باشد که لازم شود از آن سر در بیاورم، به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوم تا طرف خودم را شناسایی کنم.»

موساد از دستگاه دروغ‌سنج هم استفاده می‌کند. در این باره رئیس آموزشگاه موساد خطاب به نیروهای تحت آموزش می‌گوید: «هر سه ماه یک بار آزمون دروغ‌سنجی دارید و بعد هم هر وقت از سفر خارج بازگردید، باید این آزمون روی شما انجام گیرد.» رئیس با تهدید اضافه می‌کند: «شما می‌توانید در انجام ندادن امتحان دروغ‌سنجی خود را محق بدانید، اما من هم حق دارم که به سوی شما تیراندازی کنم.»

بیان نظریه و ملاحظه، نقطه شروع روان‌شناسی است. (هلگارد و اتکینسون، ۱۹۶۹) ارائه ملاحظات دقیق، شروع واقعی کار جاسوسی و جمع‌آوری و گزارش‌نویسی است. از افراد تازه‌وارد به موساد خواسته می‌شود ملاحظات خود را درباره اتفاق‌هایی که به صورت ناگهانی در حضور آنان رخ داده است، بنویسند. یکی از تازه‌واردان به موساد که در آموزشگاه یادشده در حال گذراندن دوره آموزش بود می‌گوید: «در اواخر هفته اول،

استاد ریف گفت: درس حفاظت شخصی داریم. وی هنوز درس خود را شروع نکرده بود که درِ اتاق با لگد به شدت باز شد و دو مرد که یکی از آنها یک کلت بزرگ از نوع عقاب و یکی هم مسلسل در دست داشت، وارد شدند و بی‌محابا شروع به تیراندازی کردند. همه کارآموزان کف اتاق دراز کشیدند ولی ریف و ران اس، غرق خون روی دیوار پشتی افتادند. ظرف چند لحظه مردان مهاجم از اتاق خارج شدند و با اتومبیلی آنجا را ترک کردند. ما بهت‌زده و پریشان برجای مانده بودیم ولی قبل از آنکه واکنشی نشان دهیم «ریف» به پاخاست و به جری اس (یکی از افسران نوآموز) اشاره کرد و گفت: «خیلی خب، من کشته شدم اما حالا می‌خواهم توضیح بدهی که چه کسی مرا کشت؟ چند تیر شلیک کرد؟ چه اطلاعاتی است که برای تعقیب آن آدم‌کش‌ها به درد ما بخورد؟»

رئیس اداره عملیات بعدها در این باره به فراگیران گفت: «هدف من از این نمایش هشداردهنده آن بود که بدانید ما اکثر کارهایمان را در کشورهای خارجی انجام می‌دهیم و از نظر ما هر چیزی یا دشمن است یا هدف، هیچ چیز که دوست ما باشد وجود ندارد. همین که گفتم.»

فیلمی نمایش داده شد به نام «رئیس‌جمهور روی مگسک تفنگ» که مضمون آن بررسی مفصل حادثه ترور جان کندی* بود. به نظر موساد، قاتلان وی جزو باندهای مافیا بوده‌اند نه آن فردی که به لی هاری اسوالد شناخته شده است. موساد معتقد است که روایت رسمی درباره این ترور، ساختگی است و هیچ حقیقتی در آن وجود ندارد. کارشناسان موساد برای اثبات نظر خود، صحنه عملیات را بازسازی کردند که ببینند آیا یک تک‌تیرانداز با تجهیزاتی بسیار بهتر از آنچه اسوالد داشته است، می‌تواند یک هدف متحرک را آن هم از فاصله ۸۸ یاردی هدف قرار دهد؟ این صحنه بازسازی شد و آن تک‌تیرانداز نتوانست هدف را نشانه بگیرد.

جاسوسان، تحت آموزش شمّ امنیتی و روش پیش‌بینی دایم خطر قرار می‌گیرند و

* رئیس‌جمهور وقت امریکا ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳.

به آنها می‌آموزند همواره به جزئیات ریز هر موضوع ـ هر قدر هم بی‌ارزش ـ توجه کنند».

دوره آموزشی موساد به چهار بخش اصلی تقسیم می‌شود: الناکا (روش یکسان گزارش‌نویسی برای موساد)؛ آبام (حفاظت عملیات اطلاعاتی و جمع‌آوری)؛ آموزش نظامی و سرانجام، پوشش‌گیری.

افسر کارآموزی که بخشی از خاطراتش در بالا آمده است، می‌گوید: یکی از استادان آموزش گفته بود: «ما طی چند مرحله، حفاظت را به شما خواهیم آموخت. اگر شما همه درس‌هایتان را با موفقیت گذرانده باشید و هر قدر هم توانمند و باهوش بوده باشید، چنانچه دوره «آبام» را به نحوی که مرا راضی کند نگذرانید، اخراج خواهید شد. حفاظت نیاز به استعداد خاصی ندارد. فقط باید بلد باشید که یاد بگیرید و توان یادگیری داشته باشید. باید ترس و روش مقابله با ترس را بشناسید. باید همیشه جزئیات کارها و مأموریت‌هایتان را در ذهن داشته باشید و هرگز آنها را روی کاغذ نیاورید. شاید آموزش «آبام» (حفاظت عملیات جمع‌آوری) فقط وسیله‌ای برای آموختن نکاتی درباره ایمنی و حفاظت به شما باشد تا بتوانید کارهایتان را به صورت صحیح انجام دهید و همواره بر اوضاع مسلط باشید. در کار ما جایی برای اشتباه نیست و اشتباه یعنی مرگ.»

سپس فیلمی به نام «همه‌اش به علت یک میخ» برای فراگیران به نمایش در می‌آید که ساخته موساد است. این فیلم درباره داستان مشهوری است که می‌گوید چگونه یک ارتش به علت میخی که از نعل اسب فرمانده افتاده بود بازنده جنگ شد. مفهوم فیلم این است که نباید جزئیات ریز را دست‌کم گرفت هر قدر هم که بی‌ارزش به نظر رسند. یک اهمال ساده و انجام ندادن یک کار می‌تواند عملیاتی را کاملاً خراب کند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

جاسوسان نوآموز، روش جمع‌آوری اطلاعات را نیز می‌آموزند. هدف اصلی هر سازمان اطلاعاتی جمع‌آوری اطلاعات است. بنابراین، هر سرویس اطلاعاتی از مخبران

و منابع خود می‌خواهد جزئیات کامل را به طور کلی و به صورت بخش به بخش بیان کنند. به عبارت صحیح‌تر، گزارشی به صورت کامل و با جزئیات دقیق تهیه کنند. در روزهایی که آمادگی‌ها برای جنگ شش روزه ۱۹٦۷ انجام می‌گرفت، موساد در هر یک از پایگاه‌های هوایی و ستادهای نظامی کشور مصر، یک منبع صحنه‌ای یا یک هادی عملیاتی استخدام‌شده (منظور سه شبکه است) داشت که دست‌کم سه نفر از این منابع در ستاد کل ارتش مصر در قاهره شاغل بودند. این منابع، افسران ستادی ارتش مصر بودند که «مائیر عامیت» آنان را فریفته و منبع اطلاعاتی موساد کرده بود. البته او هیچ‌وقت نگفت که چگونه این افراد را استخدام و به کار جاسوسی وادار کرده است. وی همیشه می‌گفت: «چیزهایی هست که بهتر است همان‌طور که بوده در پرده اسرار بماند.»

دستورالعمل‌هایی که وی به هر منبع صحنه و به هر سه شبکه داده بود، مثل دستورهای بود: «من شرح وضعیت کامل با جزئیات دقیق آن را می‌خواهم.» «باید بگویید یک خلبان از پادگان تا محل غذاخوری چند گام باید راه برود؟» «یک افسر در ترافیک شلوغ و پرازدحام قاهره چه مدت معطل می‌شود؟» «آیا کسی از افسران طرح و برنامه ارتش مصر دارای معشوقه‌ای هست؟» فقط «عامیت» بود که می‌دانست از این اطلاعات ظاهراً بی‌ربط، چه استفاده‌هایی می‌توان کرد.

آموزش رعایت پوشش نیز یکی از مواد درسی در آموزشگاه موساد است. یکی از فراگیران این آموزشگاه می‌گوید: «درس پوشش را دو افسر تدریس می‌کردند که کارشان استخدام منبع و جمع‌آوری پنهانی اطلاعات بوده است و عمده عملیاتی که مأموران موساد انجام می‌دهند تحت عنوان‌های پوششی صورت می‌گیرد. شما نمی‌توانید پیش کسی بروید و بگویید سلام! من در سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل کار می‌کنم. از تو می‌خواهم به من اطلاعاتی بدهی و من در مقابل، به تو پول می‌دهم. مخفیانه کار کردن یعنی اینکه چیزی باشی که به نظر نمی‌آیی. یک افسر جمع‌آوری پنهان اطلاعات باید بتواند به طور توأمان چند نقش را به خوبی بازی کند. این چند نقش بازی کردن،

امری مهم است. یک افسر شاید روزانه سه ملاقات انجام دهد و در هر یک نیز در یک پوشش و یک نقش متفاوت ظاهر شود؛ گویی در هر بار فرد دیگری شده است.»

یکی از فراگیران آموزشگاه موساد می‌گوید: «زمان زیادی را برای چگونگی حفظ پوشش تمرین کردیم. شهرهای مختلف را از طریق اسنادی که در کتابخانه بود، مورد مطالعه قرار دادیم و فهمیدیم چگونه می‌توان درباره یک شهر طوری صحبت کرد که شنونده خیال کند ما همه طول عمر خود را در آنجا زیسته‌ایم. هم‌چنین یاد گرفتیم که از خودمان شخصیت‌سازی کنیم و هر روز یک شغل را برای خود در نظر گیریم. یکی از چیزهایی که به ما آموخته شد این بود که چگونه از دادن اطلاعات زیاد، آن هم با سرعت زیادی که اصلاً لازم نیست، خودداری کنیم. تسفی جی ٤٢، روان‌شناس و نخستین نامزدی بود که در معرض تمرین قرار گرفت.»

پس از اتمام آموزشِ رعایتِ پوشش، به فراگیران، درس تعقیب و مراقبت پنهانی داده می‌شود. یکی از کسانی که این دوره را گذرانده، می‌گوید: «آموزشی که پس از فراگیری درس حفاظت عملیات پنهان به ما دادند، درس تعقیب و مراقبت بود. آنها اول تعقیب و مراقبت گروهی و بعد انفرادی را به ما آموختند. اینکه چگونه میان جمعیت گم شویم، خوب جاگیری کنیم و مخفی شویم. آنها تفاوت بین تعقیب سوژه در یک منطقه را (که تردد در آن سریع صورت می‌گیرد) با تعقیب در منطقه‌ای دیگر (که حرکت در آن کند است) به ما آموختند و مفهوم مسافت و زمان را یاد گرفتیم؛ بدین معنی که قادر شدیم مسافتی را که فرد در زمان معینی می‌پیماید، بسنجیم. چیزی که هیچ‌یک از ما نمی‌خواست یاد بگیرد این بود که اگر فهمید وی را تعقیب می‌کنند، چگونه تعقیب‌کنندگان را گم کند و اگر آنان را گم کرد، چگونه این کار صورت می‌گیرد و چگونه می‌تواند بفهمد که دوباره پیدایشان شده است و باز هم مشغول تعقیب او هستند.»

آموزش‌های بالا برای آن بود که همه برنامه‌های کاری و فعالیت‌های یک عنصر اطلاعاتی باید با برنامه باشد حتی اگر بخواهد به سینما برود. یکی از استادان تشریح

کرد: «اکنون دانستید چگونه باید خود را حفظ کنید و فهمیده‌اید که چگونه می‌توانید دیگران را به استخدام درآورید. شما پس از آنکه خود را کنترل کردید، به محلی می‌روید و شروع به استخدام منبع می‌کنید و بعد هم به روشی که به شما آموختیم، گزارش می‌نویسید. هم‌چنین اکنون می‌دانید که از اطلاعات حاصل از داده‌های اولیه‌ای که به دست آورده‌اید چگونه استفاده کنید. اما شما تازه پوسته تخم مرغ را شکسته‌اید!»

فراگیران دوره آموزشی موساد یاد می‌گیرند که چگونه باید منابع انسانی را به عنوان جاسوس استخدام کنند. هنگام استخدام جاسوس از نظر روان‌شناختی، فقط ضعف‌های فرد «نشان» شده در نظر گرفته می‌شود. در این حال، ویژگی‌های شخصیتی و مزاجی سوژه قبل از نزدیک شدن به وی مورد بررسی قرار می‌گیرد. استخدام منبع را به ماهی‌گیری تشبیه کرده‌اند که سه نوع قلاب برای این منظور در اختیار دارد: پول و مسائل عاطفی (مثل حس انتقام)؛ ایدئولوژی و سکس [که هر سه از مقوله مسائل عاطفی هستند].

ایده استخدام جاسوس از نظر موساد، شبیه غلتاندن یک صخره از روی یک تپه است. مأموران موساد واژه «لیداردو» را در این‌باره به کار می‌برند: ایستادن بر بالای تپه و غلتاندن صخره از آنجا. این روشی است که با آن به استخدام منبع می‌پردازند؛ یعنی فرد را تور می‌زنند و به تدریج وی را وا می‌دارند که کاری خلاف قانون انجام دهد (یا خلاف اخلاق). او ناگهان از بالای تپه سر می‌خورد و به پایین می‌لغزد. اما اگر این فرد بر قاعده‌ای راسخ ایستاده باشد (مثل صخره‌ای که قسمت تحتانی آن محکم به زمین چسبیده و ممکن نیست تکان بخورد)، به این معناست که سوژه هیچ کمکی به سرویس «نشان» کننده نخواهد کرد و استخدام وی ممکن نیست.

هدف اصلی، استخدام افراد برای جاسوسی است ولی برای آنکه افراد تن به استخدام دهند، باید «قالب‌گیری» جدید شوند. اگر فردی «نشان» شود که در زندگی‌اش احساس خوشبختی می‌کند و مشروب‌خوار و زن‌باره هم نیست، نیازی هم به پول ندارد و حتی مشکلات سیاسی هم ندارد، نمی‌توان وی را استخدام کرد.

از این رو، تنها کاری که یک سرویس اطلاعاتی می‌تواند انجام دهد، کار کردن با خائنان است. به نظر موساد، یک منبع هر قدر هم از درجه عقلانی بالا برخوردار باشد، باز هم یک خائن است؛ بنابراین، موساد با پست‌ترین افراد بشر کار می‌کند.

برای منبع‌گیری در کشورهای همسایه، ممکن است مهارت‌های عالی و پیچیده‌ای به کار گرفته شود. استروفسکی و هوی می‌گویند: در تلویزیون مصر فیلمی نمایش داده شد که موضوع آن انتقاد از موساد بود. نام این فیلم «مردی با چشم‌های تحریک‌کننده» بود. فیلم اطلاعات زیادی از درون موساد به بیننده می‌داد. اما نمایش این فیلم به جای آنکه باعث تحریک منفی مردم به [رژیم] اسرائیل شود، موجب شد داوطلبان زیادی به سفارت اسرائیل در قاهره مراجعه و تقاضای همکاری با موساد را مطرح کنند.

هماهنگ بودن چشم با حرکت‌های بدن، اهمیت فراوانی در کیفیت کار با سلاح، حفاظت شخصی و کوچک شمردن مرگ دارد. در عین حال، اینکه انسان بیاموزد چگونه به مرگ دیگران راضی شود و اینکه هدف اصلی و نهایی حفظ خویشتن است و هیچ احساس ننگ یا خودپرستی در بین نیست، اهمیت زیادی دارد. در آموزشگاه موساد، فراگیران را برای کار با سلاح و روش مسلح‌کشی آموزش می‌دهند؛ به فرض برای هنگامی که در رستوران نشسته‌اند یا حین افتادن به پشت از روی صندلی و تیراندازی از زیر میز یا خود را از روی صندلی به پشت انداختن و میز را واژگون کردن و از پشت آن به تیراندازی پرداختن. اینها همه باید در یک حرکت انجام شود. شاید این سؤال مطرح شود: حال کسی که خود فرد بی‌گناهی است و شاهد این صحنه‌ها در رستوران است، چه اتفاقی برای او می‌افتد؟

یکی از آموزش‌دیدگان موساد در این باره می‌گوید: «به ما یاد داده‌اند در محلی که تیراندازی اتفاق می‌افتد، هیچ تماشاگر بی‌گناهی حضور ندارد؛ زیرا آن تماشاچی شاهد مرگ تو و مرگ دیگری است. حال اگر قرار باشد تو بمیری، چرا غصه آن تماشاچی را می‌خوری که ممکن است در صحنه زخمی شود؟ ایده اصلی این است که تو زنده بمانی، پس باید هر چه را درباره عدالت شنیده‌ای فراموش کنی. در این‌گونه موارد

می‌توانی قاتل یا مقتول باشی؛ پس وظیفه‌ات این است که منافع موساد را حفظ کنی. یعنی باید از خودت محافظت کنی چون اگر جانت را از دست بدهی، دیگر ننگ یا خودپرستی معنایی ندارد. حتی خودپرستی هم به ظاهر چیز ارزشمندی است، چون چیزی است که وقتی هنگام غروب در حال بازگشت به خانه‌ات هستی، سخت است بتوانی از خود دورش کنی.»

حین آموزش، از فراگیران نوعی نظرخواهی می‌شود که موضوع آن، مشخص کردن رویکردهای مختلفی است که افراد نسبت به آدم‌کشی دارند. این موضوع در موساد یک نقطه عطف اساسی برای وظیفه جاسوس اسرائیلی محسوب می‌شود؛ به ویژه کسانی که به تیم «کیدون» می‌پیوندند که ویژه ترور است یا به عضویت تیم «سرنیزه» در می‌آیند که واحد ترورهایی است که جاسوسان موساد انجام می‌دهند.

روان‌شناختی سکس نیز جایگاهی مهم در کارهای عملیاتی موساد دارد و بسیار محرمانه است. به کارگیری زنان در شگردهای موساد (مثل اکثر سازمان‌های اطلاعاتی دیگر) کاملاً متداول است. در این حال به نظر می‌رسد هیچ سازمان اطلاعاتی نمی‌تواند به خوبی موساد از این حربه استفاده کند. معمولاً به افسران تازه‌وارد آموزشی مخصوص می‌دهند که چگونه از سکس برای جمع‌آوری اطلاعات یا استخدام منبع یا شانتاژ استفاده کنند.

در ساختمان ستاد موساد جایی وجود دارد که به «سنگ ساکت» معروف است. در موساد بین مأموران اطلاعاتی قرارداد و توافق نانوشته‌ای هست که با هر کسی ارتباط جنسی برقرار نکنند. یکی از تازه‌واردان موساد تعریف کرده است: «وقتی می‌خواستم وارد موساد شوم، فکر می‌کردم وارد عبادتگاه پرهیبت حضرت یعقوب می‌شوم اما ناگاه خود را در «سدوم» و «گامورا»* یافتم. دیدم که همه با هم رابطه جنسی دارند و سکس هم نوعی خدمت متبادل است: من به تو بدهکارم، تو به من بدهکاری! تو به من کمک می‌کنی و من هم به تو کمک می‌کنم!»

---

* دو مکان بدنام در اسطوره‌های تاریخی قوم یهود

اکثر دختران منشی در ستاد موساد بسیار زیبا هستند. در واقع، زیبایی شرط گزینش آنهاست. گاهی حین استخدامِ دختران، کار به جایی می‌رسد که به آنان می‌گویند باید حاضر باشید مورد استفاده جنسی قرار گیرید و این جزو وظایف شماست. بعضی از مأموران موساد کشش غیرعادی و عجیبی به زن دارند. یکی از آنان، مثل آهن‌ربا زنان را به خود جذب می‌کرد. درباره یک مسأله خیانت زناشویی در موساد یک خودی به دیگری گفته بود: این فرد را می‌بینی؟ زندگی و حیات خود را به دستش بده و خیالت راحت باشد که جانت را حفظ می‌کند ولی هرگز همسر خود را با او آشنا نکن، چون ممکن است بلافاصله برای مأموریت به یک کشور عربی بروی و او سراغ همسرت برود.»

این موضوع متداولی است که وقتی کسی در موساد خواستار خدمت در «متسادا» (واحد جمع‌آوری اطلاعات خارجی) شود، به او می‌گویند: «چرا؟ شاخ درآورده‌ای؟! این سؤال کنایه از این است که بی‌غیرت شده‌ای و می‌خواهی با همسرت فلان کار را بکنند؟!)

برخی از مأموران موساد چندین دوست دختر دارند و از منازل آنان به عنوان خانه امن برای کار اطلاعاتی استفاده می‌کنند. مأموران موساد هر شب را در یک منزل سپری می‌کنند، چون ممکن است موساد زنان جذابی را استخدام کند تا مردان را مانند ماهی به قلاب اندازند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

اهمیتی که سکس در حیات «کاتسا»* ایفا می‌کند تصورکردنی نیست. اگر یک کاتسا با یک منبع زن روبه‌رو شود و هوس کند تعطیلات آخر هفته را با او بگذراند، مسأله برای همسر وی حل شده است؛ چون او به نبود شوهرش در منزل عادت دارد. این برای او نوعی آزادی مطلوب است، اما عجیب و جالب اینجاست تا افسری متأهل نباشد، نمی‌تواند کاتسا شود یا حتی به مأموریت خارج از کشور برود. استدلال موساد در این باره آن است که یک فرد مجرد به دنبال دختربازی می‌رود و ممکن است به

---

* «کاتسا» عنوانی است که با آن یک افسر اطلاعاتی را می‌خوانند. در این حال، به او «هادی عملیات» نیز می‌گویند.

دختری برخورد کند که منبع سرویس دیگری باشد. موساد در حالی چنین مدعی است که همه افسران متأهل آن سازمان نیز بـه دختربـازی عـادت کـرده‌انـد و هـر لحظـه در معرض افتادن در تور شانتاژ هستند.

در محله‌ای در طول ساحل شمالی تل‌آویو که به «تـل بریـاخ» شـناخته شـده اسـت، روسپی‌ها به انتظار مشتری می‌ایستند تا سوار اتومبیل شوند و مـردان، آنهـا را بـه پشـت تپه‌های شنی ببرند و کار خود را انجام دهند و بعد هم پـی کارشـان برونـد. از ایـن رو، یکی از مأموران موساد تصمیم گرفت با دوربین مخصوص فیلم‌برداری در شـب فیلمـی درباره افرادی تهیه کند که مشغول هم‌خوابی با روسپیان در آن منطقه هستند. بـر اسـاس تفکر موجود در موساد، تهیه چنـین فیلمـی مـی‌توانـد وسـیله شـانتاژ نیرومنـدی بـرای استخدام منبع باشد.

داستانی است که مـی‌گویـد: از مقـام ارشـد یکـی از کشـورها بـا یـک روسـپی در رختخواب عکس‌برداری شده بود (و حتی به روسپی گفته بودند حین هم‌خـوابگی چـه وضعیتی به خود بگیرد که صورت آن مقام ارشد کاملاً در عکس معلـوم باشـد). سـپس عکس‌های تهیه‌شده را روی میز آن مقام گذاشتند و بـه او گفتنـد: دوسـت داری بـا مـا همکاری کنی؟ ولی طرف به جای آنکه یکه بخورد و بترسد، در حالی کـه از عکـس‌هـا خوشش آمده بود، گفت: چه قدر قشنگ است! دو تا از اینها و سه تا هم از آن یکـی‌هـا را برای خودم می‌خواهم! می‌خواهم آنها را به همه دوستانم نشان بدهم! چنـین شـد کـه طرح استخدام وی از طریق شانتاژ ناکام ماند.

روان‌شناختی موساد، اهمیت زیادی به تله‌گذاری سکسی می‌دهد. تصاویری از زنـان جوان در وضعیت‌های تحریک‌کننده تهیه می‌شود. این تصاویر برای شانتاژ کردن افرادی است که «نشان» شده‌اند تا به استخدام موساد درآیند. در این رابطه به زنـان هشـدار داده شده است که به مغازه‌های لباس‌فروشی و به آرایشـگاه‌هـای ناشـناس کـه صـاحبش را نمی‌شناسند نروند، چون ممکن است در اتاق‌های تغییر لبـاس دوربـین مخفـی گذاشـته باشند یا از طریق مواد مخدر آنها را به دام اندازند. اگر خانمی را تهدید کنند کـه چنـین

عکس‌هایی از او منتشر خواهند کرد، این موضوع علیه کسی که در یک جامعه مسلمان و سنتی زندگی می‌کند، سلاح نیرومندی خواهد بود.*

احتمال دارد سازمان «شین بث» (سازمان امنیت داخلی رژیم اسرائیل) هنگامی که شهروندان به مراکز مدیریت و مدنی اسرائیل مراجعه می‌کنند تا مجوز عبور بگیرند، اقدام به سوءاستفاده کند. یک شگرد دیگر شین بث از قدیم این بود که وانمود می‌کرد فلان زندانی یا فرد بازداشتی، مخبر سرویس است و بدین ترتیب وی را در معرض انتقام گیری سایر زندانیان قرار می‌داد. (بلاک و موریس)

جنگ روانی به شیوه نیرنگ و فریب

هدف اصلی صهیونیسم و تبلیغات [رژیم] اسرائیل در استفاده از همه روش‌های جنگ روانی (اعم از راهبردی یا تاکتیکی) جمع‌آوری یهودیان آواره و اسکان و بومی‌سازی آنان در فلسطین بود تا [رژیم] اسرائیل را تأسیس کنند. این هدف از راه تجاوز و وطن‌گزینی یهودیان در فلسطین و سرانجام گسترش این کیان بود. جنبش صهیونیسم در کار تبلیغات روانی خود از همه مکاتب روان‌شناسی و تبلیغاتی قدیم و جدید و حتی از تجربه‌های معاصر (مثل تجربه نازیسم) بهره‌برداری کرد. جنگ روانی اسرائیلی‌ها بر چند مقوله متمرکز بود:

«۱. ادعای سرزمین تاریخی یهود و سرزمین موعود؛

۲. ادعای وجود پدیده‌ای به نام دشمنی با نژاد سامی و یهودآزاری (به سبب آنکه یهودیان از نژاد سامی هستند) آن‌گونه که نازی‌ها عمل کردند؛

---

* عکس‌هایی که از زنان مختلف در لباس‌فروشی یا آرایشگاه گرفته می‌شود به شکلی کاملاً ماهرانه مونتاژ می‌شود، به گونه‌ای که فردی را به صحنه عکس اضافه می‌کنند. سپس با این عکس به شانتاژ وی می‌پردازند تا او را وادار به همکاری در جمع‌آوری اطلاعات کنند. برای مثال، از ملک فاروق (پادشاه سابق مصر) در تختخواب با یک فاحشه عکس گرفتند. این عملیات شانتاژ، حسب میزان فعال بودن افسران «کاتسا» و براساس کارویژه روان‌شناختی سکس ـ که نقشی اصلی را در جنگ روانی ایفا می‌کند ـ صورت می‌گیرد.

۳. ادعای اینکه یهودیان امت برگزیده خداوند هستند؛

٤. ادعای وجود امت یهود (یا وحدت بین دین و قومیت)؛

٥. ادعای وجود صحرای خشک و سرزمین بی‌ساکن (شعار «زمین بی‌ملت برای ملتی بی‌زمین»)؛

٦. ادعای «صابرا» (یا حق تولد نسل جدید یهود و نسل‌های آتی در خاک فلسطین)؛

۷. ادعای اسرائیل کوچک؛

۸. ادعای اسرائیل مبارز که برای بقا و زندگی مبارزه می‌کند؛

۹. ادعای اینکه اسرائیل کشوری است متمدن که در محیطی عقب‌افتاده واقع شده است؛

۱۰. ادعای اینکه اسرائیل ابزار پیشرفته‌ای برای حمایت از غرب است.»

سایر نشانه‌روی‌های جنگ روانی [رژیم] اسرائیل، مقوله‌ها و ادعاهای دیگری را نیز دربرمی‌گیرد؛ مثل این ادعا که اسلام، خزنده و خطرناک است؛ این ادعا که اگر عرب‌ها ثروتمند و صاحب منابع انرژی باشند، غرب را در معرض تهدید قرار می‌دهند و نیز این ادعا که [رژیم] اسرائیل حامی شرعی منطقه و نیروی مقابله‌کننده با تروریسم است. (الدباغ، ۱۹۹٦ و ۱۹۹۸)

اگر به دقت بنگریم، درخواهیم یافت که هیچ‌کس به اندازه [رژیم] اسرائیل از جنگ روانی استفاده نکرده و عرب‌ها را آماج حمله‌های روانی قرار نداده است. [رژیم] اسرائیل جنگ روانی شدید خود را به گونه‌ای سامان داد که هیچ نکته قابل استفاده در آن (از نظر روان‌شناسی) نادیده گرفته نشود.

گفته می‌شود که [رژیم] اسرائیل یکی از ایالت‌های امریکاست. اما در زمینه کاربردهای روان‌شناسی شاهدیم که نحوه کاربرد روان‌شناسی توسط امریکایی‌ها تا چه مشابه اسرائیلی‌هاست و حتی احیاناً دشوار بتوان گفت کدام شگرد روانی، امریکایی و کدام اسرائیلی است. «فیصل علاف» می‌گوید: «جنگ روانی [رژیم] اسرائیل، شکل عملی تبلیغات صهیونیستی است که به سوی امت عرب و ارتش‌های عرب نشانه‌گیری

شده است. اسرائیلی‌ها می‌خواهند امت عرب و نیروهای مسلح آن را نابود کنند؛ اراده نبرد و پایداری را در ارتش‌های عربی از بین ببرند و بدین ترتیب، از این کارزار پیروز در آیند.» (نوفل، ۱۹۸٦) «غازی ربابعه» می‌گوید: «[رژیم] اسرائیل به سیستم جنگ روانی بسیار اهمیت می‌دهد؛ به خصوص هنگام جنگ ضد ارتش‌های عرب و به قصد تأثیرگذاری بر روحیه این ارتش‌ها به کمک وسایل گوناگون تبلیغاتی و انتشاراتی.» (همان) [رژیم] اسرائیل در جنگ روانی با عرب‌ها از بسیاری دستاوردها و وسایل فنی خود استفاده کرده است. اسرائیل برای تأثیرگذاری بر عقل و روان انسان‌ها از آموخته‌ها و یافته‌های علم روان‌شناسی استفاده می‌کند و می‌کوشد با پراکندن بذر یأس و ناامیدی بین جنگاوران عرب، روحیه آنها را در هم بشکند و به آنان وانمود کند که به هیچ وجه نمی‌توانند هیچ پیشروی یا پیروزی در برابر سربازان اسرائیلی کسب کنند. برای این کار، آنان به جمع‌آوری اطلاعاتی درباره شخصیت رهبران و رؤسای دولت‌های عرب و نیز سران جناح‌های مخالف و رهبران سیاسی می‌پردازند. آنان هر موضوعی را که مربوط به تشکل‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و رژیم‌های عرب و میزان تأثیرگذاری آنهاست، جمع‌آوری می‌کنند. آنها حتی درباره نقش اقلیت‌ها در هر کشوری اطلاعاتی جمع می‌کنند. اسرائیلی‌ها سپس در ذهن غربی‌ها، چهره عرب‌ها را خشن و گفتمان آنان را بی‌رحمانه ترسیم می‌کنند و حتی در گفت‌وگوهای دیپلماتیک نیز از فنون روانی بهره‌مندند.

اداره جنگ روانی موساد «لاب» نام دارد. نخستین فعالیت [رژیم] اسرائیل در زمینه جنگ روانی مربوط به سال ۱۹٤۸ است. در این هنگام واحدی بسیار محرمانه را به نام «۱۳۱» در یکی از تشکل‌ها با عنوان «لشکر سیاسی» راه‌اندازی کردند. مأموریت این واحد، انجام عملیات خرابکاری و پخش برنامه‌های موسوم به «تبلیغات سیاه» پشت خطوط دشمن بود. این واحد پس از جنگ به ارتش انتقال یافت که البته با اعتراض اعضای این واحد روبه‌رو شد. ارتش در توجیه این اقدام، چنین استدلال می‌کرد از آنجا که مأموریت‌های واحد یادشده نظامی است، باید در اختیار ارتش باشد.

واحد دیگری هم مشابه همین واحد (با نـام واحـد ۱۳۲) موظـف بـه انجـام جنـگ روانی بود. قبل از انقلاب مصر در ژوئیه ۱۹۵۲ مأموران و عوامل این واحد بـه تبلیغـات علیه رژیم پادشاهی در قاهره پرداختند. یکی از طرح‌هـای بـی‌مـزه و لـوس واحـد ۱۳۲ مونتاژ عکسی از «ملک فاروق» در کنار تصویر یک زن فاحشه در رختخواب بود. یکـی از یهودیان عراقی‌الاصل اسرائیلی به نام «الیاهو ناوی» مسئول پخش «تبلیغـات سـیاه» در رادیو برای کشورهای عربی بود. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

در پایان جنگ ۱۹٦۷ [رژیم] اسرائیل شش هزار اسیر مصـری در اختیـار داشـت. در مقابل، مصر تنها هفت اسیر اسرائیلی و شش جاسوس را در زنـدان‌هـای خـود داشـت. جمال عبدالناصر حاضر نبود طرح تبادل اسیران، شامل تبادل جاسوسان نیز شود. در این عامیت به «اشکول» (نخست‌وزیر وقت [رژیم] اسرائیل) پیشنهاد کرد که حاضر به قبـول تبادل اسیران بدون تبادل جاسوسان اسرائیلی نشود. در آغاز، رئیس موساد سعی کـرد از شگردهای جنگ روانی استفاده کند و حتی در سـخنرانی‌اش خطـاب بـه افسـران اسـیر مصری گفت: «مخالفت عبدالناصر با آزاد کـردن جاسوسـان مـا باعـث وقفـه در تبـادل گسترده و کامل اسیران جنگی است.» آنگاه دو افسر و هزار سرباز را بـه عنـوان اقـدامی ابتکاری و به اصطلاح نمایش حسن نیت، آزاد کرد، امـا جـوابی از قـاهره نیامـد. فشـار عامیت شدیدتر شد. آن‌گاه وی کارشناسان امور عربی و جمعی روان‌شناس را گرد آورد و پیامی شخصی نیز برای عبدالناصر تهیه کرد. عامیت پیشنهاد کرد که اسیران جنگی بـه طور علنی مبادله شوند. عامیت درباره جاسوسانی که اسیر شده بودنـد، گفـت: اسـرائیل مطمئن خواهد بود که ناصر درک می‌کند آنها چه اندازه در رنج هستند. [رژیم] اسـرائیل نیز به نوبه خود موضوع آزادسازی جاسوسان را محرمانه نگه خواهد داشت.» ولی مصر باز هم پاسخی نداد. این بار عامیت پیغام خود را از طریق رئیس کمیسیون سازمان ملـل (ژنرال او دبول) تکرار کرد و از وی خواست از عبدالناصر بخواهد با تعیین تاریخِ دقیق، جاسوسان را آزاد کند.

رهبر مصر این وعده را به ژنرال بول داد و ٦ هفته پس از آزاد کردن اسیران جنگـی،

آن جاسوسان نیز با هواپیما قاهره را به مقصد سوئیس ترک کردند. در برگه‌های مجوز خروج قید شد که مقصد نهایی آنان ژنو است. (همان)

فریب‌های راهبردی تاریخی طولانی و مبسوط در دنیای جاسوسی دارند. از این رو فریب، یکی از زیربناهای مهم جنگ است. فرایند اعتمادسازی توسط کاگب و سرویس اطلاعات نظامی شوروی در نخستین سال‌های شکل‌گیری نظام کمونیستی، منبع الهام هر یک از منابع انسانی این سازمان تلقی می‌شد. فریب راهبردی در تاریخ جاسوسی غرب نیز نقش اساسی داشته است؛ به ویژه در عملیات هدایت جاسوس دوجانبه در جنگ که موجب فریب آلمانی‌ها در مورد ساعت شروع حمله متفقین شد.

اگر موازنه توان اطلاعاتی در سال ۱۹٦۳ را مرور کنیم، درمی‌یابیم که شوروی‌ها برای شروع یک عملیات فریب گسترده شرایط لازم را داشته‌اند. آنان به صورتی وسیع و تا رده‌های بالا در سرویس‌های اطلاعاتی غرب (به خصوص در انگلستان و امریکا) نفوذ کرده بودند. این نفوذ بعد از جنگ نیز همواره حفظ شد. مأموران و جاسوسان شوروی تمام جزئیات ریز و دقیق را درباره سرویس‌های غرب که روس‌ها قصد فریب آنها را داشتند با خود از درون سرویس‌های رقیب (غرب) آورده بودند.

نکته دوم اینکه شوروی‌ها از زمان جنگ، همواره روی سیستم‌های تماس اطلاعاتی غربی‌ها احاطه داشته‌اند. (رایت، ۱۹۸۸) اما به ظاهر بزرگ‌ترین نقش را در جنگ روانی مبتنی بر فریب راهبردی، سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل ایفا کرده است؛ به ویژه آنکه شعار این سرویس «... از طریق نیرنگ» است.

موفقیت اصلی امان [سرویس اطلاعات نظامی رژیم اسرائیل] در سال ۱۹۵٦ بود. این موفقیت ناشی از طرح فریب بزرگی بود که درست چند روز مانده به انجام حمله علیه نیروهای عربی اجرا کرد. البته امان برآورد دقیقی درباره ترکیب نیرو ارتش‌های عرب انجام داده بود. سرویس امان در رسانه‌ها و نیز توسط مأموران خود در جهان عرب شایع کرد که هدف حمله [رژیم] اسرائیل، اردن است نه مصر. به همراه این فریب، مجموعه‌ای از اطلاعات گمراه‌کننده پخش شد مبنی بر اینکه یگان‌هایی از ارتش

عراق وارد اردن شده‌اند. هم‌چنین به عده زیادی از نیروهای احتیاط ارتش [رژیم] اسرائیل گفته شده بود به زودی با اردن خواهیم جنگید. علاوه بر این، تل‌آویو چند بار اعلام کرد که حرکت نیروهای نظامی عراق به سوی اردن را به منزله اعلان جنگ علیه خود تلقی می‌کند.

پس از انتشار شایعه‌های هدایت‌شده، اعتقاد همه در کشورهای عربی و برخی پایتخت‌های غربی بر این استوار شد که [رژیم] اسرائیل به زودی به اردن حمله خواهد کرد. موساد هم زیر نظر شخص «آلیس هارپل» یک طرح دروغ و فریب جزئی به این سناریو افزود. این طرح عبارت بود از: ارسال اخبار دروغ و گمراه‌کننده برای مصری‌ها آن هم از کانال‌هایی که مشکوک به نظر نمی‌رسیدند. این کانال‌ها می‌توانست یک عرب معروف یا یک مأمور اطلاعاتی شوروی در [رژیم] اسرائیل باشد. اجرای طرح فریب به ظاهر ساده موساد چند ماه به طول انجامید و با نزدیک شدن موعد حمله [رژیم] اسرائیل به مصر، هارپل اطلاعاتی را از این کانال به خورد مصری‌ها داد که بعدها گفته شد همین اطلاعات، عامل اصلی انصراف مصری‌ها از حمله هوایی به شهرهای [رژیم] اسرائیل بوده است. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

موساد یک اداره جدید به نام «اداره جنگ روانی» (یا به زبان عربی لوح أما بیولوجیت) تأسیس کرده بود. این اداره به صورت شبانه‌روزی مشغول فعالیت بود تا برای خلبانان و کارمندان زمینی و افسران ستاد ارتش مصر تشکیل پرونده دهد. در این پرونده‌ها مهارت‌های آنان در پرواز، ارزیابی و درج می‌شد. این پرونده‌ها هم‌چنین نشان می‌داد که آیا هر یک از مصری‌های یادشده مناصب خود را بر اساس لیاقتشان کسب کرده‌اند یا از طریق پارتی‌بازی به آن دست یافته‌اند؟ دیگر اینکه کدام‌یک مشروب می‌نوشد و به کلوپ‌های شبانه رفت و آمد دارد یا مبتلا به انحراف جنسی است. (توماس، ۱۹۹۲)

مائیر عامیت، رئیس وقت ستاد موساد، ساعت‌های زیادی از شب را به کنکاش در آن پرونده‌ها گذراند تا افراد دارای نقاط ضعف قابل استفاده را بیابد و به این وسیله آنان

را شانتاژ و مجبورشان کند به خدمت «موساد» درآیند. جمله معروف او این بود: «هیچ مأموریتی نیست که خوشایند آدم باشد ولی چاره چیست؟ کار اطلاعاتی، اغلب کاری کثیف است.»

خانواده‌های افراد نظامی مصر در این دوران مدام پیام‌هایی از افراد ناشناس دریافت می‌کردند که از قاهره ارسال شده بود و جزئیات وقیحانه‌ای را از رفتار پدر خانواده که همه به وی عشق می‌ورزیدند، فاش می‌ساخت. هادیانِ عملیاتیِ موساد نیز گزارش کرده بودند که برخی خلبانان مصری به علت مشکلات خانوادگی ناشی از پیام‌هایی که برای خانواده‌هایشان فرستاده شده بود، ناچار شده‌اند مرخصی استعلاجی بگیرند. حتی با برخی از افسران ستاد ارتش مصر تماس‌هایی تلفنی گرفته می‌شد تا جزئیاتی درباره زندگی خصوصی همکاران آنها گفته شود.

روزی با یک دبیر مدرسه تلفنی تماس گرفته شد. آن سوی خط خانمی حرف می‌زد که صدایش لرزش داشت و چنان سخن می‌گفت که گویی از سر دلسوزی است. آن خانم گفت: ضعیف بودن درس یکی از دانش‌آموزان شما به این دلیل است که پدر این دانش‌آموز که از قضا افسری عالی‌رتبه است، پنهانی با مردی دیگر رابطه همجنس‌بازی دارد. این مکالمه، به غائله‌ای انجامید که سرانجام افسر مربوط خودکشی کرد.

حمله‌های روانی بی‌امان و بی‌محابا، مشکلاتی را بین افسران مصری ایجاد کرد و سر و صداهایی به راه انداخت که مائیر عامیت نتوانست خشنودی‌اش را از بروز این وضع پنهان کند.

در جنگ ۱۹٦۷ تمام این روش‌های کثیف جنگ روانی توسط [رژیم] اسرائیل ضد عرب‌ها به کار رفت. دایره جنگ روانی موساد در جریان حادثه ترور نافرجام گلدا مایر، نخست‌وزیر وقت رژیم اسرائیل، در ایتالیا، به داستان‌سازی خبری ـ تبلیغاتی پرداخت. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) «لاب» یک داستان ساخت تا ایتالیایی‌ها آن را به مردم بگویند، ولی اصل ماجرا را برای سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان، فرانسه و امریکا بیان کرد.

در امور اطلاعاتی، قاعده‌ای به نام «طرف ثالث» وجود دارد. براساس این قاعده، اگر به فرض سرویس موساد اطلاعاتی را در اختیار سیا قرار دهد (به دلیل تبادل اطلاعاتی که میانشان هست)، سیا دیگر حق ندارد آن اطلاعات را به «طرف ثالث» دهد چون اسراری متعلق به یک سرویس دیگر است. ولی اگر شکل و ظاهر این خبر را تغییر دهند و آن را بازنویسی کنند، می‌توانند آن را به سرویس دیگری بدهند. به هر حال، داستانی که دایره جنگ روانی موساد برای مصرف در داخل ایتالیا ساخته بود، چنین می‌گفت: آن کماندوها (یا فداییان) سلاح را از لیبی تهیه کرده و در اواخر دسامبر ۱۹۷۲ با یک اتومبیل از بیروت خارج شده‌اند. آنان به همراه موشک‌های «استرلا» با یک کشتی باری به ایتالیا می‌روند و از لنگرگاه با یک اتومبیل راهی رم می‌شوند. شاید آنها سراغ یک هدف اسرائیلی می‌رفتند. گفته شده است آنها به این دلیل این مسیر دایره‌وار را طی کردند که اگر بخواهید وارد یک کشور اروپایی شوید، راحت‌تر آن است که از مرز یک کشور اروپایی دیگر این کار را نکنید و کار سخت آن است که از گمرک مرزی یک کشور کمونیستی بخواهید وارد یک کشور اروپایی شوید.» در هر صورت، پلیس ایتالیا در ۲٦ ژانویه ۱۹۷۳ آن پارتیزان‌ها را بازداشت کرد. آنان برای حمله به فرودگاه آماده می‌شدند، در حالی که «لاب» برای مطبوعات و رسانه‌ها نوع دیگری داستان‌پردازی کرده است. در این داستان آنچه باور کردنی نیست اینکه پلیس ایتالیا، پارتیزان‌ها را آزاد کرده است: دو نفر را در یک مرحله و سه نفر دیگر را در مرحله بعد.

«اوین ارکند» در سخنرانی سال ۱۹۷۳ خود در نیویورک گفته بود: «یهودیان از طریق خبرگزاری‌های جهانی، شما را شست‌وشوی مغزی می‌دهند و نگاهتان را به جهان و رویدادهای آن، همان‌گونه که می‌خواهند شکل می‌دهند نه آن‌گونه که واقعاً هست. یهودیان با فیلم‌های سینمایی، هرچه را که معلم، مدرسه، منزل و مربی، ظرف شش ماه به جوانان و نسل‌های ما آموخته و آنان را تعلیم داده و تربیت کرده و فرهنگمند ساخته‌اند، در ۲ ساعت (که برای نمایش یک فیلم سینمایی کافی است) از ذهن آنان می‌زدایند.» (نوفل، ۱۹۸٦)

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل تاکنون چند عنوان کتاب منتشر کرده است. این کتاب‌ها توسط چند نویسنده اسرائیلی که در استخدام موساد بوده‌اند، نوشته شده است. وظیفه نویسندگان این کتاب‌ها آن بود که با تعدادی داستان و پرونده اطلاعاتی و اطلاعات مربوط به فعالیت‌های سرویس که در اختیار آنان گذاشته شده است ماجراها را به صورتی که هدف سرویس را تأمین کند، بازسازی و شکل‌دهی کنند. منظور اصلی در این کار القای برتری نظامی [رژیم] اسرائیل و توان و سلطه موساد بر ذهن خواننده بوده است. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: هواپیماها در سپیده‌دم سقوط می‌کنند؛ میراژ ضد میگ؛ چشم تل‌آویو؛ هژمونی برتر؛ جنگ سایه‌ها و انجمان در قدس. هم‌چنین کتاب‌هایی که هر یک سعی دارند بر اندیشه خواننده عرب تأثیر بگذارند و در او این باور را جا بیندازند که سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل، توانمندتر و برتر است.

بهترین دلیل این مدعا بهره‌برداری سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل ازپرونده یک جاسوس اسرائیلی به نام «الی کوهن»* بود. سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل داستان وی را به چند زبان منتشر کرد. تأثیر این کتاب چنان بود که شهروندان عرب دچار هراس شدند که مبادا تعداد دیگری مثل الی کوهن هنوز هم در مراکز حساس کشورهای عربی حضور داشته باشند.

موساد به این هراس دامن می‌زد. بسیاری از آن کتاب‌ها چندین بار تجدید چاپ شدند. پرونده کوهن یک «بمب ناپالم فکری» و یک سلاح روانی فعال بود که از طریق آن، عرب‌ها باور کردند در بینشان جاسوسان اسرائیلی پراکنده‌اند و اسرار کشورهایشان را در می‌یابند و حتی از کشورهای آنها اسراری می‌دانند که عرب‌ها خود نمی‌دانند. (نوفل، ۱۹۸٦)

بدین ترتیب، مطالعات روان‌شناختی ملل (به گفته حفنی، ۱۹۸۸) در اندازه سلاح جنگی مهم و تعیین‌کننده بروز کرد. منظور ما در این باره، همان «جنگ مسلحانه» است

---

* او دستگیر و اعدام شد.

نه آنچه در اصطلاح به آن «جنگ روانی» گفته می‌شود. سلاحی که در این سطحِ ویژه علیه عرب‌ها در جنگ ۱۹٦۷ به کار رفت، وجهی از کاربرد فن روان‌شناختی است که باید همواره کارویژه‌هایش را به درستی شناخت.

کاربرد این نوع روان‌شناسی، به مثابه یک راز نظامی نیست که مأموران اطلاعاتی دشمن با پیدا کردن آن، کلید پیروزی بر ما را به دست آورده باشند و نیز یک موشک یا هواپیما یا بمب نیست، بلکه فقط یک «خصوصیت رفتاری» است که ریشه‌های روانی آن در اعماق رفتار ساده روزانه ما ریشه دوانده است. در واقع، این نوع روان‌شناختی، همان خصوصیت «بدبینی یا خوش‌بینی» است که در همه ما وجود دارد.

عادت داریم از هر کس که خبر بدی برای ما می‌آورد بدمان بیاید، از وی پرهیز و دوری کنیم و روی خود را از وی برگردانیم. از سوی دیگر، عادت کرده‌ایم دوست نداشته باشیم خبر بدی به کسی بدهیم و هر یک از ما اگر قرار باشد خبر بدی را برای کسی ببرد و به اصطلاح «جغدی بدخبر باشد»، برای انجامش این دست و آن دست می‌کند.

یک خصوصیت رفتاری دیگر هم وجود دارد که مبتلا به همه است؛ هرچند همگان فکر می‌کنند بی‌خطر و بی‌ضرر است و برخی هم آن را باعث افتخار خود می‌دانند. این خصوصیت رفتاری، عبارت است از: «ترس زیاد از دچار شدن به اشتباه» و «ترس از اقدام» است.

اکنون تأملی می‌کنیم بر خاطره‌ای از مردخای هود، فرمانده سابق نیروی هوایی رژیم اسرائیل، که انجام یک «ریسک» خطرناک را شرح داده است. او در جنگ ۱۹٦۷ تقریباً همه هواپیماهای اسرائیلی را برای جنگ با نیروی هوایی مصر اعزام کرد و [رژیم] اسرائیل را بدون دفاع هوایی باقی گذاشت. وی می‌گوید: «کارشناسان ما معتقد بودند آن دسته از فرماندهان نظامی مصر که حق و اختیاری برای صدور دستور حمله دارند، زودتر از نیم ساعت نمی‌توانند بفهمند که بر اثر حمله هوایی چه وضعی برایشان پیش آورده‌ایم و نیم ساعت هم طول می‌کشد که تصمیم بگیرند چه بکنند. این یک ساعت،

تمام امید ماست و بر اساس آن زمان‌بندی، همه طرح‌های خود را انجام داده‌ایم.»

مردخای این ریسک را انجام داد و دو خصوصیت رفتاری یادشده در صحنه عملیات، پیش چشم وی بود. مصری‌ها دچار این دو خصوصیت رفتاری بودند: نخست آنکه کسی برای دادن خبر بد شتاب نمی‌کرد و دیگر اینکه تصمیم‌گیران دچار تردید بودند که درباره وضعیت جدیدی که رخ داده است، چه کنند؟

«نزار عمار» (در کتاب خود به نام *اصول اطلاعات*) می‌گوید: «طی تحقیقاتی خاص معلوم شد سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل بچه‌های ۱۳ تا ۱۵ ساله را می‌رباید و آنان را به مراکز ویژه‌ای که دارد، می‌فرستد. در آنجا جمعی روان‌شناس حضور دارند که مأموریتشان تقویت و توسعه تمام انگیزه‌ها و شکل‌های انحرافی در این گروه به ویژه انحراف‌های اخلاقی است. در این زمینه، بچه‌ها به مصرف مواد مخدر و اعتیاد به مشروب و سکس و حتی به همجنس‌بازی تشویق می‌شوند و پس از آن کار تلقین فکری به آنان انجام می‌شود تا تأثیرگذاری‌های روانی را روی آنان بررسی کنند. هدف از این کار آن است که کودکان در آینده برای پیوستن به گروه‌های فدایی و پارتیزانی تمایل یابند و به این ترتیب، منبع موساد در داخل انقلابیون شوند.» (نوفل، ۱۹۸٦)

ممکن است این گروه‌های آموزش‌دیده در کارهای خرابکارانه در خارج [رژیم] اسرائیل (به ویژه در برخی کشورهای عربی) مورد استفاده قرار گیرند.

هنگام بروز بحران کانال سوئز در مصر، اسرائیلی‌ها نگران ایجاد روابط حسنه بین جمال عبدالناصر و غرب بودند. از این رو، چند گروه خرابکار را از مرز به داخل مصر فرستادند تا به تأسیسات انگلستان و امریکا (در مصر) حمله‌ور شوند. اسرائیلی‌ها امیدوار بودند که مسئولیت این حمله‌ها متوجه «عبدالناصر» شود، اما لو رفتن این عملیات در نیمه سال ۱۹۵٤ موجب سقوط کابینه نخستین نخست‌وزیر وقت [رژیم] اسرائیل یعنی بن گوریون شد. (بلوش و جرالد، ۱۹۸۷)

موساد از راه جاسوسی، اقتصادی و علمی و تکنولوژیکی توانست در امریکا نیز نفوذ کند. (توماس، ۱۹۹۹)

رئیس سازمان اطلاعات داخلی آلمان به رئیسان اداره‌ها و بخش‌های خود گفته بود که موساد خطرناک‌ترین دزد اسرار نوین رایانه‌ای در آلمان است. اداره کل امنیت داخلی فرانسه نیز مشابه همین اخطار را برای زیرمجموعه‌های خود صادر کرده بود، زیرا یک مأمور موساد را حوالی مرکز تفسیر تصاویر ماهواره‌ای در «کریل» شناسایی کرده بودند. در انگلستان نیز سرویس ضدجاسوسی در گزارشی خطاب به تونی بلر (نخست‌وزیر وقت این کشور)، مشروح فعالیت‌های موساد را برای کسب اطلاعات علمی و نظامی حساس از انگلستان شرح داده است. عین همین حکم نیز درباره کارشناسان مدیریت جنگ روانی (از نظر چگونگی اداره کردن حمله‌های روانی) صادق است.

در دوران ریاست مائیر عامیت بر موساد، این سازمان یک شبکه جهانی از تماس‌ها و ارتباطات تبلیغاتی و رسانه‌ای به راه انداخت که استفاده خیلی خوبی هم از آن برد. برای مثال به محض وقوع یک رویداد تروریستی، با یکی از «دوستان» در یک سازمان خبری و رسانه‌ای تماس می‌گرفتند و سوابق مهمی را به مقدار کافی درباره آن رویداد در اختیار او می‌گذاشتند که وی این اطلاعات را به موضوع بیفزاید و بازتابی را در پی آورد که مطلوب موساد است. هم‌چنین مجموعه اطلاعاتی به صورت ساختگی و سرهم‌بندی‌شده در اختیار وابستگان مطبوعاتی سفارت‌خانه‌های [رژیم] اسرائیل در خارج قرار می‌گرفت که به خورد یک روزنامه‌نگار بدهند. شیوه کار وابستگان مطبوعاتی نیز آن بود که هنگام نوشیدن شراب با یک خبرنگار یا صرف شام با وی، آن مطلبی را که موساد گفته بود برای طرف تعریف می‌کردند. ظاهر کار هم‌چنین می‌نمود که طرف در حال درددل کردن است و هرگز قصد آبروریزی از کسی را ندارد و اصولاً نمی‌خواسته چنین موضوعی مطرح شود. برای مثال این‌گونه به اصطلاح افشاگری‌ها معمولاً با این جمله تمام می‌شد: «اصلاً چی شد که به اینجا رسیدیم؟!» در حالی که جوهره اصلی این «تبلیغات سیاه» همان هدف اصلی موساد بود.

البته اکنون با گذشته یک تفاوت اصلی دارد که همان: «انتخاب هدف یا قربانی» است. عامیت می‌گوید: ظاهراً در بسیاری اوقات، تصمیم گرفتن در این باره منوط به

برخی الزام‌های سیاسی است. برای مثال، گاهی نیاز است توجه افکار عمومی از یک حرکت سیاسی سودمند که اسرائیل می‌خواهد در خاورمیانه صورت دهد، منحرف شود. سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل به دستور «الحاق حوفی» (رئیس وقت موساد) خطاب به «دایره جنگ روانی سرویس (لاب)» سناریوی فریبی را برای بازی دادن امریکایی تهیه کرد که در خلال آن، امریکایی‌ها باور کردند سازمان آزادی‌بخش فلسطین در حال آماده شدن برای جنگ است نه صلح. غرض از این سناریو آن بود که توجیهی برای حمله به جنوب لبنان در اختیار [رژیم] اسرائیل قرار گیرد. «دایره جنگ روانی موساد» عکس‌هایی از زاغه‌های سلاح و مهمات سرتیپ «الخضراء» (فرمانده ارتش آزادی‌بخش فلسطین) تهیه کرد. از آنجا که این ارتش در واقع یکی از یگان‌های ارتش سوریه به حساب می‌آمد، پس عجیب نبود که انبار اسلحه‌ای برای نیروهای خود داشته باشد، ولی از این واقعیت معمولی، آن‌گونه بهره‌برداری شد که گویی ارتش آزادی‌بخش فلسطین در حال طراحی حمله به (سرزمین‌های اشغالی) اسرائیل است. این کار در حالی صورت گرفت که موساد می‌دانست عرفات برای جلوگیری از جنگ تا چه حد تلاش کرده است. دایره جنگ روانی موساد هم‌چنین اسنادی را به سیا ارائه داد که ادعا می‌شد آنها را از «ساف» کش رفته‌اند. این اسناد نشان‌دهنده طراحی‌ها و نقشه‌هایی به ظاهر حقیقی برای حمله به شمال [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل بود. در واقع، اسناد یادشده مسأله‌ای غیرعادی نبود و نباید به این معنی تلقی می‌شد که ضرورتاً [رژیم] اسرائیل در معرض تهدید حمله توسط ساف قرار دارد؛ زیرا انسان در هر پایگاه نظامی می‌تواند به وفور از این نوع نقشه‌ها پیدا کند که نقشه‌های گویایی درباره منطقه تحت سیطره حریف است.

البته دیگر فرقی نمی‌کرد که اصولاً ساف نیّت اجرای چنان نقشه‌هایی را داشت یا نه اینکه این نقشه‌ها به تصویب رسیده بودند یا نه! این چیزها نمی‌توانست مانع موساد در اجرای طرح‌های شرورانه‌اش شود. اسرائیلی‌ها حتی قبل از شروع حملات خود، باز هم اقدام به توزیع اعلامیه و تصویرسازی جعلی کردند، زیرا حالا دیگر ارائه اسناد جعلی

درباره تهدید [رژیم] اسرائیل از سوی فلسطین، کار آسانی شده بود و اینها راه را برای حمله [رژیم] اسرائیل به جنوب لبنان هموار می‌کرد.

[رژیم] اسرائیل از کاربردهای هولناک جنگ روانی و شگردهای آن به بهترین نحو بهره برد و همه این اقدام در راستای شعار «از راه نیرنگ» انجام شد. این روش‌ها به طریق اولی و به صورتی کارآمدتر، در روان‌شناختی تروریسم، مورد استفاده قرار گرفت.

روان‌شناختی تروریسم؛ پادشاه و دزد

در سال‌های اخیر، اتهام دخالت در تروریسم، دستاویزی بوده است که کشورهای امپریالیست صنعتی غرب به آن متوسل شده‌اند. این کار به رهبری امریکا و برای سرکوب هرگونه جنبش آزادی‌خواه و ملی یا اجتماعی که در راستای طرح‌های پیچیده و پر تار و پود امریکا و امپریالیسم جهانی قرار نداشته انجام شده است و به این وسیله ثروت و انرژی و توانمندی‌های جهان سوم را به غارت برده‌اند. (الرزاز، ۱۹۸۷)

نوام چامسکی در کتاب خود با عنوان *افسانه تروریسم بین‌الملل و واقعیت‌ها* به این موضوع پرداخته و تحلیل مبسوطی از آن ارائه کرده است.

چامسکی تحقیق خود را با داستان راهزنان و اسکندر بزرگ شروع می‌کند که بیانگر دقیق اهداف خرد و کلان روان‌شناسی (درباره هدایت عقل‌ها و مسأله تروریسم بین‌الملل) است. کشیش اگوستین داستان یک راهزن دریایی را نقل می‌کند که اسیر اسکندر بزرگ شد. اسکندر از او پرسیده بود: «چگونه جرأت می‌کنی در دریاها به مردم حمله کنی؟» آن دزد پاسخ داد: «همان‌طور که تو جرأت می‌کنی به همه دنیا تجاوز کنی! من با یک کشتی کوچک راهزنی می‌کنم، به من می‌گویند دزد، ولی تو که همین کار را با یک ناوگان بزرگ انجام می‌دهی، امپراتور نام گرفته‌ای.» کشیش اگوستین می‌گوید: آن دزد، پاسخی زیبا و خیلی دقیق داده است. این پاسخ با دقتی که در آن به کار رفته بیانگر روابطی است که بین امریکا و بسیاری از صاحبان نقش‌های درجه دوم در صحنه

تروریسم بین‌الملل وجود دارد. به طور کلی، داستان کشیش اگوستین، معنی «تروریسم بین‌الملل» را در مفهومِ غربیِ معاصر آن برای ما روشن کرده و به درون پوستهٔ انقلابِ خشم و غضبِ مقابلِ رویدادهای تروریستیِ گزینشی می‌برد.

امپریالیست‌های غربی در حال حاضر این نوع مخالفت‌ها را با نهایت خباثت و به عنوان پوششی برای خشونت‌ورزی‌های خود توجیه و هدایت می‌کنند. ارتش‌های اشغالگر واژه «تروریسم» را در تعریف واکنش مردم کشورهای اشغال‌شده به کار می‌برند که مقابل تجاوزگری و اشغالگری ایستادگی می‌کنند.

این نوع اتهام‌زنی به مردم مقاوم همان عملی است که [رژیم] اسرائیل سعی دارد به عنوان «نظم نوین» تحمیل کند. (چامسکی، ۱۹۹۰)

بنیامین نتانیاهو در سال ۱۹۸٦ در «اجلاس بین‌المللی بررسی تروریسم» مدعی شد: «عامل برجسته تروریسم عبارت است از قتل و دگرگون ساختن عمدی و سازمان‌یافته غیرنظامیان با هدف اشاعه وحشت.» اما چامسکی می‌گوید: این مفهوم، منطبق بر حوادث کشور تونس و سایر افتضاح‌هایی است که [رژیم] اسرائیل در طول سال‌های متمادی مرتکب شده است. البته اگر این مفهوم منطبق نباشد بر اکثر مصادیق تروریسم بین‌الملل؛ از جمله حمله‌های خشن تروریستی ضد اسرائیلی‌ها (مثل «معالوت»، کشتار المپیک مونیخ، حمله سال ۱۹۷۸ در جاده ساحلی که بهانه‌ای شد برای حمله به جنوب لبنان). نتانیاهو هم‌چنین کتابی به نام *جنگ با تروریسم* تألیف کرده است که «عمر السید» و «ایمن حامد» آن را به عربی ترجمه کرده‌اند. روزنامه *الشرق الاوسط* در شماره یکشنبه ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۷ خود این کتاب را معرفی کرده و درباره آن نوشته است: «این یکی (نتانیاهو) هم زیر چتر بحث‌های داغ جهانی درباره تروریسم، جایی برای خود یافت و پنهان شد.»

نتانیاهو در کتابش، مسأله تروریسم را در سطح جهانی مطرح می‌سازد. سپس تروریسم را با جرایم سازمان‌یافته متفاوت می‌داند و می‌نویسد: «تروریسم دارای اهداف راهبردی ـ سیاسی محض است، اما جرایم سازمان‌یافته برای کسب مادیات و

ثروت‌اندوزی سریع و نامشروع صورت می‌گیرد.»

بنابراین، حجم وحشتی که جرایم سازمان‌یافته سبب آن است (به ویژه با توجه به انگیزه‌های بانی آن) بسیار ضعیف‌تر و کمتر از تروریسم است که یک جامعه را به صورت کامل در معرض تهدید قرار می‌دهد. نتانیاهو در پایان کتابش توصیه‌های ده‌گانه‌ای مطرح می‌کند و امیدوار است اجرای آنها به تروریسم عربی ـ اسلامی در سطح منطقه و جهان پایان دهد. از جمله توصیه‌های وی این است که صادرکنندگان فناوری هسته‌ای به کشورهای تروریستی باید مجازات شوند. سایر توصیه‌ها نیز این است که باید برای کشورهای تروریستی مجازات‌های اقتصادی و نظامی در نظر گرفته شود؛ کانون‌های تروریستی موجود در خاورمیانه نابود شود؛ دارایی کشورها و سازمان‌های تروریستی (در غرب) بلوکه و تغییرهای قانون‌گذارانه‌ای صورت گیرد که زمینه پیگرد سازمان‌های مشوق تروریسم موجود در غرب را فراهم آورد و انجام عملیات مؤثرتر روی آنها را ممکن کند. او می‌افزاید: «باید تروریست‌ها تحت پیگرد فعالانه قرار گیرند؛ تروریست‌های زندانی، آزاد شوند؛ نیروهای ویژه‌ای برای مبارزه با تروریسم آموزش ببینند. مردم نسبت به تروریسم توجیه و آگاه شوند و سرانجام برای کمک به سازمان‌های اطلاعاتی با هدف محاصره تروریسم، فرهنگ‌پذیر گردند.

بدین ترتیب، سیاست «یک بام و دو هوا» را در دو مفهوم «تروریسم» و «قهرمانی» شاهدیم و می‌بینیم که یک موضع واحد، دارای دو معنی و دو تفسیر مختلف شده است. البته همین وضع نیز به این بستگی دارد که عامل «من» باشم یا «دیگری». اگر عامل یا مجری «من» باشم، پس «قهرمان هستم» و اگر «دیگری» باشد، «تروریست» است. به عبارت دیگر، اولی امپراتور و دومی راهزن است. «الشیخ» (۱۹۹۲) می‌گوید: «وقتی [رژیم] اسرائیل با هواپیماهایش به کشوری مسلمان مثل تونس حمله می‌کند، که هرگز هیچ جنگی با رژیم حاکم بر این کشور یا مردمش نداشته است و اتفاقاً مردمی با ملیت‌های مختلف را که تصادفاً در اطراف ساختمان «ساف» حضور داشته‌اند، به قتل می‌رساند، این یک کار قهرمانانه خوانده می‌شود. حال در نظر بگیرید وقتی یک

فلسطینی غارت‌شده و آواره که کشورش را به زور غصب کرده‌اند، یک بمب در دفتر هواپیمایی متعلق به دشمنی منفجر می‌کند که وی را طرد کرده و کشورش را به یغما برده است و در اقدام‌های جنایتکارانه‌اش هیچ فرقی میان ملیت‌های مختلف که تصادفاً در اطراف آن محل حضور داشته‌اند، نگذاشته، این کار به عنوان «تروریسم بین‌المللی» تعبیر می‌شود و باید با آن مبارزه کرد.»

وقتی عوامل [رژیم] اسرائیل یا امریکا یک هواپیمای غیرنظامی را می‌ربایند تا برخی سرنشینان آن را که دشمن می‌خوانند، دستگیر کنند، این کار اقدامی مشروع و قهرمانانه است؛ ولی وقتی همین کار را یک فلسطینی آواره که کشورش غصب شده انجام می‌دهد (آن هم نه برای دستگیر کردن کسی، بلکه برای تقاضای آزادی هم‌رزمان خود که زندانی دشمن هستند) این‌کار «تروریسم و خیره‌سری» محسوب می‌شود.

این‌گونه است که کارهای بربرصفت و وحشیانه [رژیم] اسرائیل جزو مفهوم روان‌شناسی تروریسم نمی‌گنجد، ولی کارهای دفاعی و اندکی که فلسطینی‌ها انجام می‌دهند «تروریسم ناب» به حساب می‌آید و پاسخ انتقام‌جویانه [رژیم] اسرائیل را در پی دارد. [رژیم] اسرائیل این اعمال انتقام‌جویانه را در هر جای جهان و در هر زمانی و علیه هر گروه عربِ انجام می‌دهد و مقصود از آن، اجرای سیاست تأدیب دسته جمعی (برخوردار از اصول علم روان‌شناسی) است که در عین حال برای همگان، بی‌اندازه ترس‌آور است.

روان‌شناسی ابزارِ جنگِ روانی [رژیم] اسرائیل با عرب‌هاست، اما بخش دیگری از روان‌شناسی در شکنجه زندانیان فلسطینی به کار می‌آید. وظیفهٔ روان‌شناسی در سطح چیرگی بر عقل و فکر فرد، مطیع‌سازی عقلی او و تغییر رویکردهای فکری‌اش است. سرویس اطلاعات [رژیم] اسرائیل بارها از فناوری‌های روانی در شکنجه زندانیان فلسطینی استفاده کرده است و از سال ۱۹۸۶ تاکنون بیش از بیست زندانی فلسطینی در زندان‌های اسرائیل جان باخته‌اند. [رژیم] اسرائیل در ۹ می ۱۹۹۷ به طور رسمی به کارگیری زور علیه افراد مظنون به همکاری با تروریست‌ها دفاع کرد و مدعی شد که

اعمال زور و خشونت توسط سرویس امنیتی، اقدامی موجه است، چون در برخورد با عملیاتی هم‌چون انفجار و ربایش توسط فلسطینی‌ها صورت می‌گیرد. در ۸ می ۱۹۹۷ هم «کمیسیون مبارزه با شکنجه سازمان ملل» به بحث درباره پرونده [رژیم] اسرائیل در به کارگیری فناوری‌های شکنجه حین بازجویی پرداخت و مسائلی چون وارد کردن شوک یا لرزش شدید به زندانی و انجام کارهایی چون پخش موسیقی سرسام‌آور به صورت اجباری برای زندانیان در مدت زیاد یا قرار دادن زندانی در معرض هوای سرد یا طناب‌پیچ کردن زندانی با وضعیتی دردآور را مورد بررسی قرار داد.

یکی از نگهبانان امنیتی در هواپیمای «العال» [رژیم] اسرائیل در فرودگاه «هشرو» لندن در ۱۷ آوریل ۱۹۸٦ مقداری مواد منفجره پلاستیکی یافت که در دیواره کاذب کیف یک خانم ایرلندی جاسازی شده بود. آن خانم که از قضا حامله هم بود «آن مورفی» نام داشت و در حال سوار شدن به «جمبوجت» مسافربری بود که به تل‌آویو می‌رفت. آن پرواز ۳۷۵ نفر سرنشین داشت. چاشنی این مواد منفجره نیز در یک ماشین حساب جیبی جاسازی شده بود که دوست پسر خانم «مورفی» به او داده بود. این فرد «نزار الهنداوی» نام داشت. او اردنی بود و به خانم «مورفی» قول داده بود که در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به او ملحق شود و در آنجا با هم ازدواج کنند. وقتی الهنداوی دستگیر شد، معلوم شد یکی از اعضای سازمان اطلاعاتی سوریه است. وی در ماه اکتبر ۱۹٦۷، به ٤٥ سال زندان محکوم شد که بیشترین دوران محکومیت به حبس او در انگلستان سپری می‌شود.

درباره این توطئه طراحی‌شده، براساس ادله موجود آن، نظریه‌پردازی‌های مختلفی شد. در نهایت چنین نتیجه‌گیری شد که بمب به صورت تصادفی کشف شده است. اما همین امر دلالت بر آن دارد که مأمور کاشف بمب به خوبی آموزش دیده است. در ضمن اسرائیلی‌ها به این نکته توجه داشتند که چنین اتفاق‌هایی می‌توانند به اعتبار شرکت هواپیمایی «العال» لطمه بزنند. روایت‌های افراطی در این باره حاکی است: موساد خود طراح این عملیات بوده است تا سوریه را منفعل سازد و در شمار کشورهای

تروریست قرار دهد. حتی در این باره گفته می‌شود که الهنداوی، یک عامل نفوذی [رژیم] اسرائیل درون سازمان اطلاعاتی سوریه بوده است. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

وقتی در ۱۷ ژوئیه، ۲۳۰ سرنشین هواپیمای تی‌وی‌ای در پرواز شماره ۸۰۰ روبه‌روی ساحل جنوب شرقی «وینگ آیلند» جان باختند، اداره جنگ روانی موساد عملیاتی آغاز کرد تا این‌گونه القا شود که این حادثه، کار ایران یا عراق بوده است و این دو کشور سمبل نفرت‌اند. از این رو، به سرعت هزاران گزارش خبری در این باره تهیه و منتشر شد. پس از یک‌سال و با هزینه‌کرد حدود پانصدهزار دلار و ده‌هزار ساعت کار، سرانجام سربازپرس اف‌بی‌ای (جیمز کالستروم) گفت: «بعید است کاری تروریستی یا مجرمانه در این زمینه رخ داده باشد که به علت آن مراجعه به دادگاه لازم شود.» وی به صورت خودمانی به همکارانش گفته بود: «اگر راهی بلد بودم که آن پست‌فطرت‌ها را در تل‌آویو سر کار بگذارم، فوری این کار را می‌کردم؛ چون هر خبری که اینها به خورد رسانه‌ها می‌دهند، باید بعداً صحت و سقم آن را کشف کنیم.»

پس از انفجاری که در جریان برگزاری المپیک آتلانتا رخ داد، بار دیگر «دایره جنگ روانی موساد» فعال شد. آنان (اسرائیلی‌ها) داستانی را ساختند با این مضمون که آن بمب، خود همه دلایل را در خود دارد؛ بدین ترتیب که سازنده بمب، مهارتش را از بمب‌سازان دره بقاع لبنان آموخته است. این قصه منتشر شد و کارشناسان «اداره جنگ روانی» توانستند بر ذهن مردم وحشت‌زده امریکا تأثیر بگذارند و از شبح تروریسم، هیبتی قانع‌کننده بتراشند. تنها مظنون این ماجرا هم یک نگهبان بدشانس بود که هیچ ربطی به تروریسم بین‌الملل نداشت. وقتی هم تبرئه شد، آن قصه نیز از یاد رفت.

شایعه‌پراکنی و پخش اخبار دروغ، جزو پدیده‌های شناخته‌شده و عادی سیاست هسته‌ای [رژیم] اسرائیل است. نشریه *ساندی تایمز*، چاپ لندن، در شماره ۵ اکتبر ۱۹۸۶ خود مقاله‌ای مفصل و جالب را با عنوان «اسرار زرادخانه هسته‌ای [رژیم] اسرائیل» منتشر کرد. در این مقاله اطلاعاتی مورد استناد قرار گرفت که «مردخای فانونو» (متخصصی که در گذشته در راکتور تحقیقات هسته‌ای دیمونا واقع در صحرای النقب

فعالیت می‌کرد) آنها را افشا کرده بود. این مقاله نه تنها ابراز می‌کرد که [رژیم] اسرائیل دارای بمب اتمی است، بلکه مدعی بود یکی از قدرت‌های اصلی هسته‌ای در جهان، [رژیم] اسرائیل است.

این روزنامه چنین نتیجه‌گیری کرد که [رژیم] اسرائیل ششمین قدرت هسته‌ای جهان است. پنج روز قبل از علنی شدن این قصه، فانونو غیب و بعداً معلوم شد که یک زن بلوند عامل موساد به نام «سیندی» او را را به رم (پایتخت ایتالیا) کشانده است. این زن سپس با یک تزریق زیرجلدی، وی را بی‌حس کرده است تا دو نفر از اعضای موساد با کشتی او را به (سرزمین‌های اشغالی) اسرائیل ببرند تا محاکمه شود. به رغم آنکه [رژیم] اسرائیل وانمود کرد که از مطالب افشاشده توسط «فانونو» ناخرسند است، این احتمال هم وجود دارد که موساد خود این داستان را با دقت و به صورت عمدی ساخته و منتشر کرده باشد.

ماجرای بالا در دورانی رخ داد که توجه طراحان نظامی اسرائیلی به موشک‌های دقیق «اس‌اس ۲۱» سوریه (ساخت اتحاد جماهیر شوروی سابق) جلب شده بود. آنان این احتمال را بررسی می‌کردند که سوریه از این موشک‌ها با کلاهک‌های اتمی، استفاده کند. شاید [رژیم] اسرائیل برای ترساندن سوریه سناریوی فانونو را تهیه و اجرا کرد تا به این وسیله توان و برتری نظامی‌اش را به رخ سوریه بکشد. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

چند پروژه که مأموران «موساد» طی آن ضربه خورده بودند و خیلی هم روی آن تبلیغات می‌شد، در همان زمان به «جنجال سفید» معروف شد. موساد در این جنجال می‌کوشید با قصه‌پردازی‌های مختلف افکار عمومی را درباره این قضایا سردرگم کند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) یک مثال کلاسیک در این‌باره وجود دارد: در ۲٦ ژانویه، یکی از بازرگانان [رژیم] اسرائیل به نام «موشه حنان» در یکی از خیابان‌های شلوغ مادرید (خیابان گران فیا) مورد اصابت گلوله قرار گرفت. او بعدها در توجیه ماجرا چنین بیان کرد: «من یکی از اعضای سرویس موساد بوده‌ام و در حین تعقیب یکی از اعضای باند «سپتامبر سیاه» هدف شلیک قرار گرفتم.» حقیقت این بود که موشه حنان

هرگز آدمی نبود که توانایی تعقیب کسی را داشته باشد، اما موساد می‌خواست مردم این‌گونه باور کنند که مأموران این سازمان همه جا به دنبال حریفان خود هستند.

مثال دیگر، ماجرای قتل روزنامه‌نگاری سوری به نام «خضر کنعو» در اکتبر ۱۹۷۳ است که گفته می‌شود مأموری دوجانبه بوده است. کنعو مقابل در آپارتمانش در پاریس به دست گروه سپتامبر سیاه به قتل رسید. این گروه معتقد بود که وی درباره فعالیت‌های آنان اطلاعاتی به موساد می‌دهد. در واقع، کنعو هرگز چنین کاری نکرد، اما با این اتهام در رسانه‌ها معرفی شد. باید توجه کرد که خیلی چیزها درباره جاسوسان دوجانبه نوشته می‌شود ولی اندکی از آنان واقعاً دوجانبه هستند.

روان‌شناسیِ کنترل افکار و خط‌دهی و سمت‌دهی اندیشه‌ها به وسیله رسانه‌های گروهی امریکایی و اسرائیلی، چنین به جهانیان القا کرده است که «فلسطینی [که قربانی واقعی است] تروریست است» و «اسرائیلی [که تروریست اصلی است] کاملاً بی‌گناه است و فقط از خود دفاع می‌کند». چامسکی می‌گوید: «در محافل تبلیغاتی مدام این بحث وجود دارد که آیا سزاوار است به این راهزنان و دزدان اجازه داده شود خواست‌ها و دیدگاه‌های خود را بیان کنند؟ برای مثال، از شبکه خبری ان‌بی‌سی به شدت انتقاد شد که چرا با فردی متهم به طراحی برای ربایش کشتی «آکیله لائرو» مصاحبه و به این ترتیب به تروریست‌ها خدمت کرده است. به نظر مخالفان، ان‌بی‌سی به تروریست‌ها اجازه داده است آزادانه آرای خود را به اطلاع افکار عمومی برسانند و هیچ پاسخی هم نشنوند. این کار نقض تأسف‌آور نظامی مطلوب در جامعه‌ای آزاد است که به صورت منضبط عمل می‌کند... سانسور دقیق و کلمه به کلمه منشورها، هنوز در امریکا اجرا می‌شود، با این حال، فن هدایت و جهت‌دهی به افکار، صنعتی بسیار شکوفاست و حتی در شمار صنعتی محسوب می‌شود که افراد جامعه هرگز بی‌نیاز از آن نیستند، زیرا جامعه امریکا به گونه‌ای تربیت شده که تصمیم‌گیری‌هایش بر عهده نخبگان است و مردم تنها مجریان آن هستند.» (چامسکی، ۱۹۹۰)

علم روان‌شناسی امریکایی، توجهی ویژه به اندیشه روان‌شناختی آزاد (از نظر

مفاهیم، نظریه‌ها، ادوات و روش‌ها) دارد. این امر، مجالی برای روان‌شناسان غربی است که به این مهم به طور مبسوط بپردازند. روان‌شناختی آزاد تا حد زیادی در قالب کنترل افکار و حیطه‌بندی آزادی‌های روان‌شناختی اعطاشده به دیگران مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، امریکایی‌ها با فنون روان‌شناسی، مشغول افکارسازی و شکل دادن به تفکر مردم در چارچوب حدود و آزادی‌های موجود هستند. نظریه‌های مکتب رفتارشناسی در روان‌شناسی، بازتابی از این قیاس دوگانه است. در این حال، آنچه از کنترل افکار، در علم روان‌شناسی مطرح شده مقوله‌ای حاشیه‌ای است. غربی‌ها نیز به گونه‌ای به «مهندسی روانی» خود شکل داده‌اند که دقیقاً به گزینش مفاهیم می‌پردازند و آنچه را که پردازش و آماده می‌کنند، دلخواه آنان است و برای جهانیان صادر می‌کنند. از جمله چیزهایی که در این ارتباط انتخاب و صادر شده روشی است که طی آن، چهره طرف مقابل را مطابق اهداف خویش طراحی و ترسیم می‌کنند.

همان‌طور که پیشتر گفته‌ایم، [رژیم] اسرائیل بسیار شبیه یک ایالت امریکاست که در چنگ یهودیان و صهیونیست‌های جهان افتاده و با مجموعه بزرگی از صندوق‌های قومی مالی و مطبوعات و سایر رسانه‌ها اداره می‌شود. «ادوارد سعید» روایتی درباره چگونگی نزاع امپریالیسم با جهانیان و نقش رسانه‌های غرب در چهره‌نمایی از دیگران در سایه آزادی مقید در روان‌شناسی و روابط پنهانی بین دستگاه‌های خبری و تبلیغاتی دارد. او می‌گوید: در سال ۱۹۸٦ یک فیلم مستند به سفارش و با بودجه بی‌بی‌سی درباره افریقایی‌ها ساخته شد. متن این فیلم توسط فردی به نام «علی مزروعی» که یک پژوهشگر مشهور و استاد علوم سیاسی دانشگاه میشیگان است، نوشته شده بود. اتفاق جالب اینجا بود که مزروعی به عنوان فردی کنیایی و مسلمان و فردی دانشگاهی از چنان اعتباری نزد مخاطبان برخوردار بود که اظهاراتش مورد تأیید همگان قرار گیرد. او برای این سلسله فیلم مستند دو مقدمه نوشت: «اول آنکه نخستین‌بار در تاریخ است که غربی‌ها از ما چهره‌سازی نمی‌کنند، خودشان به جای ما افریقایی‌ها حرف نمی‌زنند و می‌گذارند که یک افریقایی خودش سخن بگوید و در برابر مردم غرب، به معرفی افریقا

بپردازد.» طبعاً جامعه غرب که شنونده سخنان مزروعی است همان جامعه‌ای است که سال‌ها به غارت و استعمار و دور نگه داشتن ملت‌های افریقا از امکانات و آزادی‌هایش پرداخته است. مقدمه منطقی دوم این بود که تاریخ افریقا شامل سه عنصر (یا به تعبیر خود مزروعی) سه دایره متحد المرکز است که عبارت‌اند از: تجربه یا تمدن اصیل افریقایی؛ تجربه یا تمدن اسلامی در افریقا و تجربه امپریالیسم در افریقا.

اما این نوشتار چه پیامدی در برداشت؟

ادوارد سعید در این باره می‌گوید: اول، «صندوق قومی کمک به امور انسانی» کمک مالی خود را برای ساخت این سریال مستند پس گرفت. در حالی که این سریال در هر صورت از تلویزیون بی‌بی‌سی پخش می‌شد. از سوی دیگر، *نیویورک تایمز* که روزنامه‌ای طراز اول در امریکاست، در چند مقاله مسلسل که در شماره‌های ۱٤ سپتامبر و ۹ و ۲٦ اکتبر ۱۹۸٦ چاپ کرد، سریال مستند یادشده را مورد حمله قرار داد.

نویسنده مقاله‌های *نیویورک تایمز*، یک گزارشگر تلویزیونی به نام جان کوری بود. نقدهای کوری احمقانه و شبه‌هیستریک بود. همه نقدهای کوری خلاصه شد به اینکه مزروعی را متهم کند که فرد بسیار متعصب به عقایدش است یا اینکه در متن خود هیچ نامی از [رژیم] اسرائیل نبرده است! (آن هم در برنامه‌ای درباره تاریخ افریقا که شاید از نظر مزروعی، [رژیم] اسرائیل اصلاً ربطی به موضوع نداشته است!) و اینکه وی (مزروعی) در بیان شرارت‌ها و بدی‌های استعمار غربی، مبالغه کرده است. کوری در حمله‌های مطبوعاتی خود «دقیقاً مختصات اخلاقی و سیاسی مزروعی را نشانه رفته بود و به طرز غریبی سعی داشت محاسن این پژوهشگر را وارونه جلوه دهد و از او یک تبلیغاتچی بی‌وجدان نشان دهد».

نکته دیگر درباره کاربرد روان‌شناختی تروریسم این است که بازجویی‌ها، به ویژه بازجویی‌هایی که با ایجاد رعب توسط سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی انجام می‌شود، مهارت‌ها و بینش‌های دانش روان‌شناسی تروریسم را تقویت می‌کند. برای مثال، مسئولان امنیتی [رژیم] اسرائیل حق دارند زندانی را در سلول انفرادی بیندازند حتی اگر

خود وی نخواهد تنها باشد و از ناحیه هم‌سلولان هیچ احساس خطری هم نکند. یکی از زندانیانی که نقش مخبر را برای زندانیان ایفا می‌کرد روزی تصمیم گرفت رفتار خود را اصلاح کند، ولی بلافاصله توسط مقام‌های زندان مورد سرزنش و مجازات قرار گرفت. هم‌چنین او را به سلول انفرادی منتقل کردند. درسی که به او داده شد این بود: «مقام‌های بالاتر می‌خواهند کسی که با آنها کار می‌کند هم‌چنان به کار خود ادامه دهد و قصد دارند این حقیقت مخفی بماند که افراد می‌توانند از همکاری مخفیانه منصرف شوند.»

مأموران امنیتی [رژیم] اسرائیل در بازجویی از زندانیان که با هدف اخذ اطلاعات صورت می‌گرفت، به لطایف‌الحیل خواهان دریافت هرگونه اطلاعات درباره فعالیت‌های «ساف» بودند. برای مثال، اگر فرد زندانی می‌گفت معلم هستم، اسرائیلی‌ها بیش از زندانیان دیگر او را کتک می‌زدند و می‌گفتند: «تو چیز خوبی به شاگردانت نیاموخته‌ای و به جای درس، آنان را از نظر سیاسی، سازماندهی کرده‌ای.» اگر هم فرد مورد بازجویی فروشنده بود، به وی می‌گفتند: «خوب، فروشنده سرمایه لازم دارد و تو سرمایه‌ات را از تروریست‌ها گرفته‌ای و به آنها نزدیک شده‌ای.» بازجویان اسرائیلی به دانشجویان زندانی نیز می‌گفتند: «دانشجو پول لازم دارد که درس بخواند و تو پول مورد نیازت را از تروریست‌ها گرفته‌ای.» آنان حتی برخی روزنامه‌نگاران را به این اتهام کتک می‌زدند که «شما ضد [رژیم] اسرائیل چیزهای نوشته‌اید.» (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

چنین بازجویی‌هایی یادآور سؤال و جوابی است که دریکی از مبادی مرزی یک کشور عربی صورت گرفته بود. یک خانم خواننده به همراه یک نوازنده ضرب می‌خواستند وارد آن کشور شوند. افسر گذرنامه از خانم می‌پرسد: «شغل شما چیست؟» خانم می‌گوید: «هنرمند» هستم. افسر در تقاضانامه او می‌نویسد «فاحشه»! بعد از نوازنده ضرب می‌پرسد: «تو چه کاره‌ای؟» وی می‌گوید: «ضرب می‌گیرم» و افسر در تقاضانامه وی می‌نویسد «قوّاد»!

کمیته‌ای به نام «لاندو» در سال ۱۹۸۷ به وجود آمد. این کمیته وظیفه داشت درباره روش‌های بازجویی در سرویس‌های اطلاعاتی تحقیق کند. در رأس این کمیته، قاضی «لاندو»، «اسحاق هوفی» (رئیس سابق موساد) و فردی به نام «یاکوف مالتز» که بازرس بودجه کشور بود، حضور داشتند. (همان) وظیفه یا مأموریت این کمیته عبارت بود از: تحقیق درباره فنون بازجویی که سازمان شین بث در برخورد با «فعالان تروریستی و دشمن» به کار می‌برد و نیز ارائه توصیه‌هایی برای آینده. سرانجام این کمیته گزارش داد: «شانزده سال است که مأموران شین بث همواره به دادگاه‌های [رژیم] اسرائیل درباره اعتراف‌هایی که از مظنونان فلسطینی گرفته‌اند، دروغ گفته‌اند، چون اعترافات زندانیان تحت فشارهای جسمی اخذ شده است.» کمیته یادشده حتی اعلام کرد که حاضر است مدارک نادرستی را که تاکنون به دادگاه‌ها ارائه شده، مورد بررسی قرار دهد و برای این کار اهمیتی بیشتر از اعمال شکنجه‌ها و کاربرد زور، قائل است.

سال ۱۹۷۱ اعلام شد که درباره ادعاهای مربوط به کاربرد روش‌های خشن اعتراف‌گیری از مظنونان به تروریسم، بازنگری و تغییرهایی جدی صورت خواهد گرفت؛ ولی بعدها معلوم شد هدف از ارائه نظریه‌هایی تکمیلی بر گزارش یاد شده، لاپوشانی جریان اعتراف‌گیری از زندانیان با شیوه خشن است. فلسطینی‌ها و سازمان‌های خارجی (مثل صلیب سرخ و سازمان عفو بین‌الملل) در تحقیقات خود معلوم کرده‌اند که در زندان‌های [رژیم] اسرائیل، توهین امری عادی است، در حالی که گزارش کمیته یادشده تأکید می‌کرد: «در روش‌های فشار بر متهمان، اغلب فشار روانی در دستور کار قرار دارد که خشونت‌بار نیست. معمولاً شیوه کار بازجویان چنین است که بازجویی را طولانی می‌کنند و از فریب و نیرنگ بهره می‌گیرند؛ ولی اگر با این روش‌ها به نتیجه نرسند و راه دیگری هم باقی نمانده باشد، مقدار متعادلی فشار جسمی وارد می‌آورند.» یکی از افسران سابق اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل گفته است: «اگر کسی گمان کند ما با کسانی که حاضرند مردان، زنان و کودکان ما را به قتل برسانند، باید بازجویی راحت و دلچسبی داشته باشیم، اشتباه کرده است. شین بث از قانون بالاتر

نیست، ولی برخی اوقات باید کمی از قانون منحرف شد تا بتوان به حقیقت دست یافت.»

سوءاستفاده [رژیم] اسرائیل از انجمن‌های روان‌شناسی

صهیونیسم جهانی در داخل امریکا قدرتی بانفوذ و تأثیرگذار است. عوامل این جریان در «لابی»های کنگره و کاخ سفید به اعمال نظر می‌پردازند و حتی در دفترهای حزب دموکرات و حزب جمهوری‌خواه تردد می‌کنند و رایزنی و اعمال نظر می‌پردازند. صهیونیست‌ها طی چهار دهه گذشته موفق شده‌اند به مهم‌ترین ارگان‌ها در امریکا راه یابند و در جریان امور تأثیر بگذارند. تاکنون هیچ عربی در امریکا با آنها به رقابت و جبهه‌بندی جدی نپرداخته است. سفارت‌خانه‌های عربی در امریکا و گروه‌های امریکایی دوست آنان نیز هیچ برخوردی با این نفوذ صهیونیستی در امریکا نداشته‌اند. از این رو شاهدیم امریکاییان از زمان تأسیس [رژیم] اسرائیل در ۱۹٤۸ تاکنون، سیاست خود را مبنی بر تأمین و برآورده ساختن تمام آمال و آرمان‌های صهیونیسم قرار داده‌اند و هرگز اعتباری برای دیدگاه‌های اعراب، به ویژه درباره قضیه فلسطین قائل نبوده‌اند. (نوفل، ۱۹۸٦). البته صهیونیست‌ها به لابی‌هایشان بسنده نکرده، بلکه نفوذ خود را در تمام انجمن‌ها و اتحادیه‌های علمی و آکادمیک گسترش داده‌اند. در این میان، چند انجمن جهانی فعال در امر روان‌شناسی هم تحت نفوذ آنها هستند. ظاهر مسأله این است که آنان [صهیونیست‌ها] به علم و دانش در هر نقطه از جهان بها می‌دهند. «اتحادیه روان‌شناسان امریکا» و «اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی» از مراکز مهم علمی هستند که صهیونیست‌ها در آنها نفوذ دارند.

نگاهی به نمودارهای مربوط به روان‌شناسان عرب و نقش آنها در این اتحادیه‌ها نشان می‌دهد تعداد عرب‌های عضو اتحادیه روان‌شناسان امریکا در سال ۱۹۹۷، تنها ٦٦ نفر و آن هم از یازده کشور عربی (مصر ۱۷ نفر، عربستان ۱۳ نفر، امارات ۱۱ نفر، بحرین ٥ نفر، اردن ٥ نفر، قطر ٤ نفر، سوریه ۳ نفر، الجزایر ۳ نفر، کویت ۲ نفر، یمن ۲

نفر و لبنان ۱ نفر) بوده است. جالب توجه است که نسبت روان‌شناسان عرب به روان‌شناسان اسرائیلی به ترتیب ۲۸ به ۷۲ درصد است. (روان‌شناسی جهانی، ۱۹۷۷) تفاوت را بنگرید: ملتی با ۲۵۰ میلیون نفر جمعیت یک‌چهارم یک ملت ۵ میلیون نفری در آن اتحادیه نماینده دارد.

ظرف ده سال میانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰، ٦٢ نفر از روان‌شناسان اسرائیلی در پژوهش‌های روان‌فرهنگی مشارکت داشته‌اند. نتایج کار آنان نیز در «مجله جهانی روان‌شناسی» چاپ شده است. اما در همان دوران فقط ۸ نفر از روان‌شناسان عرب در این کار دخالت داشته‌اند. در تمام کشورهای عربی، تحقیقات روان‌شناختی روی ۱۲ گروه و مجموعه فرهنگی عرب، صورت گرفته است. در حالی که در داخل [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل، روان‌شناسان اسرائیلی روی ۳۹ مجموعه فرهنگی کار تحقیقاتی کرده‌اند که ۱۲ گروه از آنها عرب بوده‌اند. بر اساس مطالب منتشرشده در نشریات جهانی، روان‌شناسان اسرائیلی تولید فراوانی از دانش و تحقیقات روان‌شناختی فرهنگی داشته‌اند و [رژیم] اسرائیل ـ پس از امریکا ـ در این زمینه در جهان جایگاه دوم را دارد؛ زیرا کمیّت پژوهش‌های روان‌شناختی امریکاییان زیاد است، ولی اسرائیل [به نسبت جمعیت] از نظر تعداد روان‌شناسانی که در اختیار دارد، نخستین کشور جهان محسوب می‌شود.

جهان عرب کمتر از همه مناطق فرهنگی جهان، تحقیقات روان‌فرهنگی دارد، در حالی که یکی از نهادهای جهانی فعال و صاحب اهمیت زیاد در پیشبرد روان‌شناسی فرهنگی و کار روی فرهنگ‌های مختلف، اتحادیه جهانی روان‌شناسان فرهنگی است. کار تحقیقات روان‌شناختی فرهنگی روی جهان عرب در اسرائیل به عهده فردی به نام «شلوم شوارتز» است. او در دانشگاه عبری قدس تدریس می‌کند. اسرائیلی‌ها با کار تحقیقاتی روی مسائل فرهنگی و نیز برگزاری و خط‌دهی به سمینارهای فنی تخصصی، در راستای اهداف صهیونیسم تلاش می‌کنند تا شناخت کاملی از موقعیت روانی گروه‌های فرهنگی و نژادی یهودیان در سراسر جهان به دست آورند. هدف از این کار

مطابق کردن روان یهودیان با یکدیگر و وفق دادن آنان با محیط جدیدشان است.

اتحادیه روان‌شناسان امریکا در بروشور مربوط به سیاست‌های شورای مدیریتی خود، تمام موارد و قطعنامه‌های مربوط به مسائل جهانی را که برای آنها اهمیت دارد، ذکر کرده است. این کار نشان می‌دهد اتحادیه یادشده هر چه را که به حقوق بشر در جهان مربوط بوده گردآوری کرده است. کمیسیون ویژه روابط خارجی اتحادیه نیز نقشی مهم در پیشبرد سیاست جهانی این اتحادیه بر عهده دارد. در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷٦ شورای مدیریت اتحادیه، در قطعنامه‌هایش به محکوم کردن سازمان جهانی «یونسکو» پرداخت. دلیل این کار روشن بود: یونسکو به [رژیم] اسرائیل کمک نکرده و آن را از مشارکت در گردهمایی‌های منطقه‌ای باز داشته بود. شورای مرکزی اتحادیه یادشده مدعی بود: «این اقدام‌های یونسکو انحرافی خطرناک از هدف‌های اصلی آن است که اصرار دارد مشارکت و همکاری بین امت‌ها و ملت‌ها را در راستای دانش، فرهنگ و تربیت تشویق کند.»

در سال ۱۹۷۷ شورای مرکزی این اتحادیه بار دیگر یونسکو را به این علت که در سیاست‌های هدفمند خود، صهیونیسم را مساوی «نژادپرستی» دانست، محکوم کرد. (نیمارک، ۱۹۹۷) ولی موضع روان‌شناسان عرب در قبال اعضای این اتحادیه چه بود؟ به ظاهر هیچ‌یک از روان‌شناسان عرب بابت کژرفتاری‌های اتحادیه حتی ابرو بالا نینداختند و یک کلمه هم درباره این قطعنامه‌ها اظهارنظر نکردند. در حالی روان‌شناسان این اتحادیه به دلیل رفتار خود تکبر می‌ورزیدند! سؤال این است که چه کسی قرار است روان‌شناسان اسرائیلی را به علت صدور چنین قطعنامه‌هایی به چالش بکشد؟ اصلاً در مقابل این اقدام‌ها، چه کسی را داریم که مبارزانه بکوشد تا خواست عرب‌ها هم در لابی‌های این‌گونه نهادها مطرح شود؟ ممکن است عرب‌های عضو چنین نهادهایی به مثابه آدم‌هایی کر و لال باشند!

رژیم اسرائیل اکنون کانون برپایی سمینارهای جهانی درباره موضوعات مختلف از جمله روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی تحصیلی، روان‌شناسی کودک و بهداشت روانی

شده است. برخی موضوعات این سمینارها کاملاً تخصصی است؛ مثل معالجه و روش‌های آن در روان‌شناسی و چگونگی وفق دادن خود با تشنج. (بن‌عربی و عمیر، ۱۹۸٦)

اکنون که در سال ۱۹۹۸ هستیم [کتاب در این تاریخ تحریر شده است] «مجله جهانی روان‌شناسی» خبر می‌دهد: قرار است در دانشگاه حیفا در [فلسطین اشغالی] اسرائیل یک سمینار جهانی روان‌شناسی با عنوان «روان‌شناسی پس از سال ۲۰۰۰» برپا شود. مجمع بین‌المللی روان‌شناسان نیز در سال ۱۹۷۵ نشست خود را در تل‌آویو برگزار کرد. (حنفی، ۱۹۹۱) موضوع اصلی این نشست، «فشارهای روانی» و «توافق روانی در جنگ و صلح» بود. از بین سخن‌گویان اصلی این همایش می‌توان به «لازاراس» (روان‌شناس مشهور) اشاره کرد که موضوع سخنرانی وی، «روان‌شناخت موقعیت‌های عصبی و مقابله با آن» (با اشاره‌ای خاص به [رژیم] اسرائیل) بود.

لازاراس از ابتدا موضع خود را مشخص کرد و گفت: «من امروز از دو موضع با شما سخن می‌گویم: اول به عنوان یکی از روان‌شناسانی که تلاش‌ها و تحقیقات خود را صرف بررسی مواضع عصبی و چگونگی رفتار در برابر آن کرده است. دوم به عنوان یک امریکایی یهودی میان‌سال که هم‌چون سایر همتایان خود احساس یگانگی کاملی با مبارزه‌های قومی [رژیم] اسرائیل برای خلق و تأمین محلی برای یهودیان جهان در یک جامعه متسامح و انسانی دارد.»

لازاراس سپس دیدگاه روان‌شناختی خود را درباره اسرائیلی‌ها بیان کرد و گفت: «به نظر من، اسرائیلی‌ها مانند سایر آحاد بشر در معرض آسیب و خطر هستند، اما علاوه بر این، در فضایی زندگی می‌کنند که هر دم احتمال کشته شدن یا از دست دادن دوست یا عزیزی در جنگ یا بر اثر کارهای تروریستی وجود دارد. خطر دائم حمله‌های عدوانی به [رژیم] اسرائیل به صورت از پیش اعلام‌شده یا غافلگیرانه نیز وجود دارد. هم‌چنین اسرائیلی‌ها همواره در جهان، احساس تنهایی می‌کنند و فکر می‌کنند مردم جهان یا از آنان نفرت دارند یا اهمیتی به آنها نمی‌دهند.»

بی‌گمان این احساس اسرائیلی‌ها از پاییز سال گذشته [۱۹۷۵] فزونی گرفته است، چون یکی از دولت‌ها دست از حمایت سابق خود از [رژیم] اسرائیل برداشت. از نظر این دولت، کشورهای عربی تولیدکننده نفت قادرند کنترل نرخ نفت را به دست گیرند و نیز کمیّت صدور این ماده حیاتی را برای دنیای صنعت، دستخوش سلیقه‌ها و آرای خود کنند. علاوه بر این، از یاسر عرفات در سازمان ملل استقبال گرمی به عمل آمد و برای اخراج [رژیم] اسرائیل از سازمان جهانی یونسکو رأی‌گیری شد که این هر دو موضوع، به دلیل سیطره یافتن جهان سوم بر امر رأی‌گیری در این نهادهاست.

سخنان بالا، به صورتی دقیق، رابطه نهادهای روان‌شناسی امریکا با همتایانشان در بین صهیونیست‌ها و [رژیم] اسرائیل را معلوم می‌کند. «جمعیت بین‌المللی روان‌شناسان» به عمد [رژیم] اسرائیل را برای طرح یکی از موضوع‌هایی انتخاب کرد که ارتباطی مستقیم با این رژیم دارد. بسیار جای تأمل و درنگ است که روان‌شناسان عرب که متعلق به امتی ۲۵۰ میلیون نفری هستند هیچ تأثیرگذاری خاصی بر تصمیم‌گیری‌های این جمعیت ندارند، ولی روان‌شناسان اسرائیلی که جمعیتی ۵ میلیون نفری هستند، توانسته‌اند محل برگزاری جلسه‌های جمعیت را به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل ببرند، موضوع همایش را هم خود مشخص کنند و روان‌شناسانی را هم که باید از [رژیم] اسرائیل دفاع کنند، معین کرده‌اند.

شاید کسی بپرسد آیا احدی از روان‌شناسان عربِ عضو این جمعیت به این همایش در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل رفته است؟ آیا اصولاً دعوتی از روان‌شناسان عرب شده بود؟ آیا احدی از روان‌شناسان عرب درصدد برآمده بود که بدون شرکت در همایش، مقاله خود را به آنجا ارسال کند یا اصلاً بگوید که حاضر نیستم در چنین همایشی حضور یابم؟ شاید بتوان این سؤال را به گونه دیگری هم طرح کرد: آیا ممکن است یک جمعیت روان‌شناسی بین‌المللی، نشست خود را در یکی از کشورهای عربی برگزار کند؟ به نظر می‌رسد چنین خواستی، اعتراض روان‌شناسان [رژیم] اسرائیل را برانگیزد و بهانه بیاورند که دشوار بتوان در همایشی شرکت کرد که در محیطی دشمن

با [رژیم] اسرائیل، برگزار شود. بنا به گفته لازارس، اسرائیلی‌ها هر روز با احتمال کشته شدن زندگی می‌کنند، اما فلسطینی‌ها چه؟ شاید اگر کسی جواب این سؤال را بدهد، باعث تعجب شود. لازاراس به صورتی صلح‌جویانه و شاید هم به صورت راهبردی، تحقیقات خود را در اختیار علم روان‌شناسی قرار می‌دهد (آن هم از یک موضع به عنوان روان‌شناس و از موضعی دیگر به عنوان یک یهودی امریکایی)؛ اما باید دید موضع روان‌شناسان عرب چه خواهد بود اگر دانش روان‌شناسی در خدمت مسائل اعراب قرار گیرد؟

شخصیت عرب‌ها در تبلیغات اسرائیلی‌ها

تاکنون پژوهش‌ها و تحقیقات ادبی زیادی درباره بازتاب اعراب در کتاب‌های اسرائیلی انجام شده است. در این پژوهش‌ها بر این نکته تمرکز شده است که اسرائیلی‌ها چگونه شخصیت، چهره، ظاهر، صورت، هوشیاری یا روال زندگی و رویکرد عرب‌ها را تصویر می‌کنند. از جمله این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

چهره عرب‌ها در نگاه صهیونیست‌ها و اسرائیلی‌ها به قلم برهوم، ۱۹۹۵؛ *چهره عرب در ادبیات یهودی* به قلم دومب، ۱۹۸۵؛ *شخصیت عرب در ادبیات نوین عبری* به قلم مزمل، ۱۹۸٦؛ *شخصیت عرب بین تصویر درون و یک مفهوم دیگر* به قلم یاسین، ۱۹۸۱؛ *ظاهر فلسطینی‌ها در الگوی فرهنگی اسرائیلی* به قلم حیدر، ۱۹۸۷؛ *روش‌های قومی به عنوان سلاحی در نزاع عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل* به قلم سلیمان، ۱۹۷٤؛ *رویکردهای صهیونیسم و عرب‌ها* به قلم تیری، ۱۹۷٦؛ *فلسطینی‌ها در اندیشه خودآگاه جوانان اسرائیلی* به قلم زریق، ۱۹۷۵.

نتیجه نهایی این پژوهش‌ها نشان داد که نویسندگان اسرائیلی از عرب‌ها چهره بدی تصویر و ترسیم کرده‌اند. هم‌چنین چکیده نتایج این مطالعات را در اختیار شرکت‌های نفتی و نهادهایی که با عرب‌ها سر و کار دارند و نیز برای میسیونرها، جهانگردان، آکادمیسین‌ها، دولت‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی آنها قرار دادند. (مغربی، ۱۹۸۱)

«گلدمان» (رئیس سابق شورای صهیونیسم جهانی)، چنین نگاه قومی از اعراب ارائه می‌دهد: «شخصیت حقیقی و دشواری نزاع عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل، اصولاً یک موضوع روان‌شناختی است، زیرا اعراب بیش از آنکه تابع عقل باشند، تحت تأثیر عواطف و احساسات خود هستند. عرب‌ها هیچ چیز را فراموش نمی‌کنند، ولی «با گذشت» هستند و بسیار مایل‌اند در قبال رویدادها خود را به تجاهل بزنند و غرق اوهام و نیرنگ‌ها شوند.» (گلدمن، ۱۹۷۰) «کابلوتیز» هم با چنین دیدگاهی می‌گوید: «اینکه عرب‌ها حاضر نیستند [رژیم] اسرائیل را به رسمیت بشناسند، به چند الگوی فرهنگی و مجموعه‌ای از الزام‌های خودستایانه مربوط است. این الگوها هم متضمّن رعایت اصول انسانی است و هم پذیرش شکست و چهره سازشکار به خود گرفتن و گفت‌وگوی رودررو.» (کابلوتیز، ۱۹۷٦)

امثال کتاب‌ها، مقاله‌ها و کارهای ادبی بالا به صورت روشمند و شاید راهبردی، به عنوان یک سلاح روان‌شناختی خطرناک در فرم‌بندی چهره اعراب به کار می‌رود و طی آن برای وارونه جلوه دادن و تخریب شخصیت، چهره و ظاهر اعراب تلاش می‌شود. در این حال، برای زیبا جلوه دادن و شخصیت‌سازی و چهره‌پردازی و مناسب گرداندن ظاهر یهودیان کوشش زیادی به عمل می‌آید. استانداردسازی شخصیتی یا قرار دادن افراد در قالب‌های ادراکی یا اعتقادی در مقایسه با دیگران، احیاناً مرتبط با رویکردهای متعصبانه است. البته حتماً هم این‌طور نیست، ولی معمولاً استانداردسازی مرتبط با اموری مثل قومیت، جنس، دین و... انجام می‌شود که در این کار تعصب با آنها گره خورده و اصولاً قایم بر آنهاست.

وقتی با فردی مواجه می‌شویم، در توصیف او معمولاً قائل به فرضیه‌هایی هستیم که مبتنی بر پیش‌بینی ما درباره عکس‌العمل چنین افرادی است. از این رو، این فرد را داخل دسته‌ای از انسان‌ها قرار می‌دهیم که بتوان در آنجا گفتار و نکات مربوط به وی را بهتر فهمید و گمانه‌زنی کرد. این‌گونه استانداردسازی به گروه‌ها کمک می‌کند درها را روی خود ببندند و تفاوت‌های موجود بین خود با عوالم سایر گروه‌ها را بزرگ و بزرگ‌تر

کنند و به جای آنکه در پی یافتن وجوه مشابهت و همانندی بین خود با دیگران باشند، وجوه اختلاف را بجویند و آنها را برجسته‌سازی کنند.

یک فرد بر ویژگی‌هایی تأکید دارد که او را قادر می‌سازد نگرش درونی‌اش را به گروه خویش، به عنوان مترقی‌ترین گروه متمرکز کند؛ ولی در نگاه او، وجود همین ویژگی در داخل یک گروه دیگر، شاید به صورتی منفی جلوه کند. (الشیخ، ۱۹۹۲)

این مسأله در تصویری که یهودیان برای خود می‌سازند (یا آن را تقویت می‌کنند) رابطه عکس دارد: «امت برگزیده خدا»، «مبارک» یا «شاگرد اول کلاس انسانیت» و نیز وجود احساس برتری در ارتش [رژیم] اسرائیل و احساس برتری اطلاعاتی برای سرویس موساد.

روش تبلیغاتی صهیونیستی با هدف تخریب و مخدوش کردن چهره خاص اعراب، برنامه‌ریزی شده که معمولاً عبارت است از: صفت‌ها، نشانه‌ها، خصوصیت‌ها، سجایا و طبایع نسبتاً ثابت که در همه عرب‌ها یافت می‌شود. این مشخصه‌ها علاوه بر اینکه وجه مشترک بین تمام عرب‌ها به شمار می‌آید، بر روال اجتماعی خاص آنها یا الگوی انسانی متفاوت اعراب با ملل دیگر دلالت دارد.

روش تخریب شخصیت نیز بدین‌گونه است که اعراب را به طرزی استانداردسازی می‌کنند یا الگوهایی از اعراب عرضه می‌دارند و شکل و ریختی از آنان در افکار عمومی به عنوان نمونه شخصیت عربی نشان می‌دهند که هر صفت و ویژگی وی موجب نفرت و خشم بیننده شود. در این حال، هرگاه بیننده بخواهد یک عرب را در ذهن تصور کند با آن خصوصیت‌های نفرت‌انگیز همراه باشد.

از این رو، پس از تأسیس [رژیم] اسرائیل در سال ۱۹۴۸، چهره‌ای که از عرب ترسیم می‌شد، شخصیتی دشمن، ترسو و کینه‌جو بود؛ ولی پس از جنگ ۱۹۶۷ این چهره به «تروریست و حیله‌گر» تبدیل شد و پس از جنگ ۱۹۷۳ به «وحشی و غارتگر» تغییر یافت. در این تبلیغات صهیونیستی که سرویس‌های اطلاعاتی صهیونیستی مثل موساد توزیع‌کنندگان آن بودند و از طریق رمان‌هایی که نوشته می‌شد در اذهان جای

می‌گرفت، چنین القا شد که مخترع خنجر «عرب‌های خائن» هستند، زیرا خنجر وسیله از پشت ضربه زدن و خیانت است که برای به هم زدن قواعد بازی جنگ ساخته شده است. عرب‌ها خنجر را ساخته‌اند که همواره از پشت به حریفان خود زخم وارد کنند. تازه، حریفان کیستند؟ جنگاوران قرون وسطی که دارای صفت‌هایی چون شجاعت و اخلاق جنگی خاص بوده‌اند و هنوز هم آن میراث در نسل‌های امروز آنها حفظ شده است! در این باره «لیون پوریس» رمانی به نام *حاجی* نوشته است. این رمان درباره یک مسلمان عرب است. روی جلد رمان یک خنجر را به عنوان بخشی از تصویر جای داده است تا ربط محکمی بین عرب مسلمان (حاجی) و خنجر به عنوان رمز خیانت و از پشت ضربه زدن، برقرار کند. (ناصر، ۱۹٤۸ و الدباغ، ۱۹۹۸)

«ویلیام زیف» در کتاب *غصب فلسطین* که سال ۱۹۳۷ منتشر کرد، در قالب چند عکس، عرب‌ها را جمعی وحشی بیابانی کوچ‌نشین و مسلمانان تندرو نشان داد. وی در کتابش، اسلام معاصر را عقیده‌ای غرق در خرافه و مظهر جهل و دور از الگوهای اخلاقی معرفی می‌کند، اما عکس‌هایی که از یهودیان در کتاب آورده تداعی‌گر آن است که آنها قومی برتر و برجسته و باهوش‌اند و بهترین نیروی استعماری (به مفهوم مثبت و غربی آن) روی زمین به شمار می‌آیند.

صهیونیست‌ها از اتهام‌های بالا فراتر رفته‌اند. برای مثال، برهوم (۱۹۹۵)، ص ۷۰ می‌گوید: «عرب‌ها در پایین‌ترین پله‌های نردبان پیشرفت انسانی جا دارند، چون احساس برتری نژادی ندارند و این به سبب عقیده اسلامی آنهاست که چنین احساسی در آن راه ندارد. آنان (عرب‌ها) تمامی آحاد بشر را از هر نژاد و نحله‌ای که باشند تا وقتی مسلمان هستند مساوی می‌دانند.»

[رژیم] اسرائیل فلسطینیان را محاصره کرد و مانع پیشرفت آنان شد. در نتیجه، بیشتر عرب‌های فلسطینی، کارگزاران و خدمه اسرائیلی‌ها شدند. [رژیم] اسرائیل هم‌چنین به صورتی حساب‌شده و سنجیده، سطح زندگی عرب‌های فلسطین را به همان صورتی که بود، نگه داشته است. این کار بنا به یک دلیل روان‌شناختی انجام شده است. «میو

هاوس» (دومب، ۱۹۸۵، ص ۷٦) می‌گوید: «عرب‌ها برای ما یهودیان مهم هستند، چون روح و روش زندگی آنان مشابه حیات اجداد ما در دوران تورات است. اینان کشاورزانی بازمانده از نسل کنعانیان و قدیمی‌ترین ساکنان «سرزمین اسرائیل» و حافظ تمام عادت‌ها و خصایص قدیمی هستند که ما به سبب مدت‌ها اقامت در تبعید، آنها را از یاد برده‌ایم.»

اغلب اسرائیلی‌هایی که درباره عرب‌ها نوشته‌اند، مدعی شده‌اند که (چه از نظر شکل و ساختار جسمانی و چه از نظر وضعیت روحی و عقلی) در تعریف‌های خود از قالب و الگوهایی پیروی کرده‌اند که از پیش و با هدف روان‌شناسانه در اختیارشان قرار گرفته است. از این رو، در رمان‌هایی که به زبان عبری نوشته شده است می‌خوانیم که عرب یعنی کسی که دزد، دروغگو، منافق و دوچهره است؛ به زنان تجاوز می‌کند؛ تجاوزگر به حقوق دیگران است و فردی فاقد اصول و مبادی انسانی است. او فقط به فکر ارضای غریزه جنسی خود است. در این رمان‌ها، عرب فردی است که به وعده وفا نمی‌کند و پول‌پرست و رشوه‌خوار است. «ناتات شاحم» در رمان خود به نام *غبار جاده*، گفت‌وگوی دو یهودی در داستان را به توصیف عرب‌ها می‌کشاند و از زبان یکی از آن دو در تعریف عرب می‌گوید: «عرب‌ها مثل سگ هستند. اگر ببینند ترسیده‌ای و عکس‌العملی در مقابل مزاحمت‌هایشان از خود نشان نمی‌دهی، به تو حمله‌ور می‌شوند. اما اگر کتکشان بزنی، مثل سگ فرار می‌کنند.» یک یهودی دیگر در همین بخش از داستان می‌گوید: «بهترین عرب، عرب بی‌پول است.» (برهوم، ۱۹۹۵)

هم‌چنین «روسن گاری» در سال ۱۹۷۸ در رمانی با نام «Momo» (که شکل اختصاری اسلامی است)، به شرح زندگی پیرزنی یهودی می‌پردازد که رئیس یک پرورشگاه غیرقانونی کودکان نامشروع است. در بین کودکان، یک کودک عرب به نام مومو نیز هست که در سن بلوغ عاشق پرستار خود می‌شود. او بعدها می‌فهمد که پدرش از امیران صاحب نفت عرب است، اما اهمیتی نمی‌دهد (چون عرب وحشی عاطفه پدر و پسری ندارد و ارزش و حرف نمی‌فهمد). در این کتاب، مومو محصول و

تولید جامعه اسلامی است و نویسنده به این وسیله خواسته است آن را دین بربریّت و توحش نشان دهد. این هدف در دو فیلم «هدایت» و «مرگ شاهزاده خانم» نیز دنبال شده است. (ابوغنیمه، ۱۹٤۸ و الدباغ، ۱۹۹۸)

روزنامه *الوفد*، چاپ قاهره که منتقد دولت مصر هم هست، ترجمه‌ای از یک برنامه تلویزیونی [رژیم] اسرائیل را چاپ کرد که نامش «صراحت در صراحت» بود. میهمان آن برنامه، یک نظامی بازنشسته اسرائیلی به نام «میشل آلمز» بود که خاطراتش را در ارتش [رژیم] اسرائیل بازگو می‌کرد. در این برنامه، یک گفت‌وگوی تلفنی هم بین آلمز و خانمی به نام «نیلی ایهود» انجام شد. آن خانم مدعی بود؛ که در جوانی در سینمای مصر کار می‌کرد و در همان دوران چندین‌بار با موساد همکاری داشته است. او افزود: «تنها من نبودم که به صهیونیسم و راه صهیونیسم ایمان آوردم، بلکه خانم‌های هنرمند مصری دیگر از جمله مریم فخرالدین، هند رستم، برلفتی عبدالحمید و نادیه لطفی نیز چنین باوری داشتند.» البته دیگرانی هم بوده‌اند که حافظه آن خانم یارای به یاد آوردن نام آنان را نداشت. این برنامه از سوی «کمیته همبستگی مصر» و به ریاست «احمد حمروش الانباء» (نویسنده مصری) ترتیب یافته بود که روزنامه *الوفد* نیز مشروح آن را نقل کرد.

«نبیل زکی» می‌گوید: هنرمندان و روشن‌فکران عرب باید «ضدحمله»ای ترتیب دهند و حرکتی برای حمایت از ملل عرب لبنان، فلسطین و عراق به راه اندازند. وی می‌گوید: «هنر در جهان عرب همواره شبیه نیزه‌ای بوده که ضد دشمن صهیونیستی به کار رفته است.» «کمال» معتقد است: «اسرائیلی‌ها همین را می‌گویند؛ به خصوص وقتی درباره تأثیر سریال «ام کلثوم» حرف می‌زنند. این سریال که از تلویزیون مصر پخش شد، بیداری و آگاهی قومی را میان عرب‌ها برانگیخت.»[۳] (الایام، مارس ۲۰۰۰) «سعید» سفیر فلسطین می‌گوید: «[رژیم] اسرائیل می‌خواهد در ضمیر و وجدان عرب نفوذ کند و برای این کار مهم‌ترین بخش جامعه عرب یعنی هنر و هنرمندان را انتخاب کرده است.»

هدف همجه اسرائیلی چیزی نیست جز تلاشی که برای تخریب حافظه و خاطرات

---

۳. الایام، مارس ۲۰۰۰.

عرب و نیز تخریب تمام امور مرتبط با بیداری قومی اعراب صورت می‌گیرد. در این حال [رژیم] اسرائیل مرتب، خاطره و حافظه جامعه خود را نسبت به داستان یهودسوزی نازی‌ها زنده نگه می‌دارد و موزه‌های معروفی در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل و واشنگتن برای حفظ این خاطره دایر کرده است.

«ادیر کوهن» در کتابی که سال ۱۹۸۸ با عنوان *چهره‌ای زشت در آینه* منتشر کرد، کوشیده است رویکردهای فکری کودکان اسرائیلی را مورد مطالعه قرار دهد. در یک تحقیق که کار اسرائیلی‌هاست، ۵۲۰ عنوان کتاب کودک که به نحوی کودک اسرائیلی را با شخصیت عرب‌ها و خلق و خوی آنها آشنا می‌کرد، مورد بررسی قرار گرفت. ۶۳ درصد از این کتاب‌ها، عرب‌ها را با صفت‌های منفی مثل: خیانت، دروغ، مبالغه، چرب‌زبانی، وقاحت، سوءظن، وحشی‌گری، ترسو بودن، خسیس بودن، مال‌دوستی، تندخویی، تملق‌گویی، نفاق، تکبر، خیانت و بدجنسی توصیف کرده بودند. در این حال، ۲۴ درصد کتاب‌ها شخصیت عربی را با صفت‌هایی مثبت مثل: تلاشگری، دلسوزی، صداقت، ابراز احساسات به دیگران و جرأت داشتن معرفی کرده بودند و ۱۳ درصد کتاب‌های مورد بررسی نیز فرد عرب را با هیچ صفتی (نه مثبت و نه منفی) معرفی نکرده بودند.

نتیجه یک تحقیق دیگر روی ۳۸۰ عنوان کتاب نشان می‌دهد که عرب‌ها گروهی بی‌اهمیت هستند که وجود و حیات صهیونیسم را تهدید می‌کنند. در این کتاب‌ها ۵۷۶ عبارت منفی در توصیف عرب‌ها (از جمله: وحشی، دشمن، مخرب، هواپیماربا و جاسوس) یافت شده است. خطر صفت‌هایی که به عرب‌ها داده‌اند در آن است که مخاطبان کتاب‌های یادشده، کودکانی هستند که تصاویر القاشده در ذهنشان برای همیشه نقش می‌بندد. این رویکرد نژادپرستانه که سراسر پر از دشمنی است، به کمک شیوه‌های تربیتی خاص و با مشارکت و همراهی نهادهای تربیتی، فرهنگی و اجتماعی متعدد طراحی و اجرا می‌شود.

قرائن نشان می‌دهد همکاری گسترده‌ای نیز میان سیا و موساد برای ترسیم چهره‌ای

منفور از عرب‌ها در افکار عمومی امریکاییان برقرار است. در سال ۱۹۸۰ امریکاییان متوجه یک رسوایی بزرگ شدند که به آن «آبسکام» نام نهادند. این نام‌گذاری را افی‌بی‌ای روی عملیاتی انجام داد که درباره چند عضو کنگره امریکا طراحی شد. هدف آبسکام اثبات این اتهام بود که نمایندگان مورد نظر از بیگانگان رشوه دریافت کرده‌اند. بیگانگان نیز چند شیخ صاحب چاه‌های نفت عربی بودند. البته این اتهام از اساس دروغ بود؛ چون در واقع شیوخ یادشده عوامل افی‌بی‌ای بودند که قرار بود با ارائه چنین نقشی جلوی تعدادی از اعضای کنگره ادا درآورند! آنان عملاً نیز چند نماینده کنگره را به تله انداختند و اف‌بی‌ای هم حسابی برای دیگران به اصطلاح کُرکُری خواند.

پرونده «ابسکام» از یک جنبه، رابطه زیادی با جنگ روانی امریکا ضد عرب‌ها دارد. از این رو، تعدادی از عرب‌های امریکایی با انتشار بیانیه‌ای سؤال کردند: «اگر نام این پرونده «جوسکام» (یعنی «نیرنگ یهود» به جای «نیرنگ عرب» بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ حتماً شیون و فریاد برمی‌خاست و از هر دری، توجیهی و دلیلی می‌آمد که نه! چنین چیزی نیست!»

داستان آبسکام خلاصه‌ای کامل و گویا از داستان جنگ روانی ضد عرب‌هاست. مسئولان این پرونده نتیجه گرفتند که بهترین گزینه برای خرید یک مسئول امریکایی، پول یک شخصیت عرب است، چون وقتی رسوایی علنی شود، شدیدترین عکس‌العمل افکار عمومی امریکا را برمی‌انگیزد. مدیران پروژه آبسکام از نفرت امریکاییان به عرب‌ها بیشترین بهره‌برداری را کردند. (نوفل، ۱۹۸٦)

در تصویری که از پادشاهان عرب ارائه می‌شود گویی آنان پادشاهان نفتی ثروتمندی هستند که در کمال فراغت، مشغول ریخت و پاش‌اند و این ثروت نفتی عظیم را برای خواست‌های فردی خود و ضد پیشرفت کشورشان و به زیان رفاه جهانیان صرف می‌کنند. در قالب فیلم‌ها و کتاب‌ها و نیز در آگهی‌های تبلیغاتی، تجاری و آگهی‌های سینمایی و تلویزیونی و مطبوعاتی، خلاصه در همه جا فرد عرب را آدم عقب‌مانده‌ای معرفی می‌کنند که ناگهان جلوی پایش چشمه‌های نفت جاری شده، رودخانه‌ای از طلا

زیر پایش به جریان افتاده، و به این سبب هم شروع به ریخت و پاش ثروت بادآورده در راه شهوت و غرایز خود کرده است. در این حال، درصدد انتقام‌گیری از غرب است که به او لطف کرده و این ثروت نفتی را برایش کشف کرده است. در این‌گونه القائات، پادشاهان نفتی عرب با ذهن ناقص خود شروع به خرید قصرها، کاخ‌ها و مؤسسه‌ها می‌کنند و طمع‌کارانه قصد دارند حتی واشنگتن را هم بخرند. در فیلم «شبکه تلویزیونی» که نمونه‌ای از کاربرد سینما برای تخریب چهره اعراب توسط صهیونیست‌هاست، چند رویداد پیاپی بزرگ‌نمایی می‌شود تا نتیجه دلخواه آنان (صهیونیست‌ها) را دربرداشته باشد. داستان فیلم در این باره است که بالاخره یک شبکه تلویزیونی امریکایی به یک عرب فروخته می‌شود. این کار به معنی فدا کردن و از دست دادن عزیزترین مایملک امریکاست که این‌گونه به بیگانگان سپرده شده است. در این فیلم نویسنده و کارگردان یهودی تلاش کرده‌اند افکار عمومی امریکا را به یک خطر وهم‌آلود تحریک کنند. این خبر عبارت است دست‌اندازی عرب‌ها با پول‌های نفتی بر امکانات و توانایی‌های امریکا که باید همواره در دست‌هایی امانت‌دار باقی بماند. (درویش، ۱۹۸۵، و الدباغ، ۱۹۹۸)

سازمان‌های اطلاعاتی امان (سرویس اطلاعاتی ارتش) و شین بث (سرویس امنیت داخلی) و موساد (سرویس اطلاعات خارجی) [رژیم] اسرائیل در بین دستگاه‌های اطلاعاتی جهان جایگاهی افسانه‌ای و اسطوره‌ای یافته‌اند. به نظر من، یکی از علل موفقیت آنها در جا انداختن خود به صورت قهرمانان افسانه‌ای، بهره‌مندی روان‌شناسی در سطح عموم و سطح رسمی است. آنان قبل از هر چیز ساختار روان‌شناسی شخصیت عرب را کشف کرده‌اند.

نخستین کتاب روان‌شناسی به روش کاربرد این علم و فن در سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل به صورت واقعی پرداخت. در این کتاب بررسی شد که اسرائیلی‌ها چگونه به شناخت روان افراد و گروه‌ها در محیط پیرامونی دست می‌یابند. این کتاب «تیودوت فید میعوت» نام دارد که معنی آن «اسناد و شخصیت‌ها»ست. این کتاب، نخستین تلاش جدی است که یهودیان برای تحلیل انگیزه‌ها و رفتار اعراب صورت

دادند و در نوع خود منبع تاریخی ارزشمندی به شمار می‌آید. «دانین» نویسنده کتاب در مقدمه به ساختار و پایه اجتماعی انقلاب در روستاها و گروه‌ها و افراد برخوردار از ارتباطات مستحکم روستایی اشاره می‌کند و می‌گوید: «اسرائیلی‌ها [صهیونیست‌ها] و انگلیسی‌ها درباره میزان و کیفیت سلاح و مهمات موجود در دست انقلابیون مبالغه کرده‌اند.»

دانین سپس می‌نویسد: «نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که آموزش نظامی عرب‌ها در سطح عالی نبوده است و آنان هیچ تخصصی درباره سلاح‌های دید ندارند. آنان در واقع از آنچه طبیعت زندگی در روستاهای عرب‌نشین به آنان داده است آموخته‌اند، مثل: جنگ برای بقا، شوریدن، جنگیدن با دست، کمین زدن، سرقت، انتقام‌گیری، تلف کردن محصولات، خنجر از پشت زدن و شکار و تیراندازی به سوی اهدافی مشخص... . معتقدیم کارآمدترین سلاح ضد عرب انقلابی، آن است که عقلانیت، ذهنیت و عکس‌العمل‌های احتمالی وی را در موقعیت‌های مختلف بدانیم. باید روش وی را در حمله و دفاع، استتار و فریب، گریز و فرار کشف کنیم و با عشق بچه‌گانه‌ای که به قدرت و حکومت می‌ورزد آشنا باشیم و بدانیم تا چه اندازه جلوی رشوه می‌تواند طاقت بیاورد؟ چه اندازه اخلاص به رفقایش دارد؟ چه اندازه اهل جدل است؟ چه مواقعی (زمان سختی) دست از رفقایش برمی‌دارد؟ باید بدانیم چه تأثیری از نزاع‌های اجتماعی می‌گیرد؟ بدانیم او تا چه اندازه حاضر است به رئیس خود خیانت کند؟ موضع او در قبال دشمن و همسایه‌اش چیست؟ قواعدی که در جنگ از آن پیروی می‌کند، کدام است؟ باید بدانیم چه چیزی اعصاب رزمنده عرب را برانگیخته و تحریک می‌کند؟ کدام روش برای خرد کردن اعصاب او مناسب و کارآمدتر است؟ باید بدانیم چه وقت هجوم به شخصیت وی می‌تواند کارساز باشد و چه وقت حمله کردن به املاک وی تأثیر بیشتری خواهد داشت.» (رک: بلاک وموریس، ۱۹۹۲)

«عزرا» نیز می‌گوید: «ما باید هر واقعه و حادثه‌ای را تحلیل کنیم و به عمق هر چیز بنگریم و خود را به هرچه ظاهرش براق و مثل طلاست، سرگرم نکنیم.» روش عزرا

متکی بر اسلوب علمی ـ انتقادی بود و به برداشت‌های سطحی قانع نمی‌شد. (همان)

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل، بسیاری از اصول روان‌شناسی را به صورت کاربردی، در عرصه عمل پیاده کرده است. مأموران موساد روان‌شناسی رفتار با عرب‌ها را کاملاً مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند. جاسوسان یهودی، مهارت‌های بالایی در فهم جامعه عرب داخل [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل و فهم چگونگی رفتار و برخورد با اعراب کسب کرده‌اند و آموخته‌اند که چگونه می‌توان این درک را در کار جمع‌آوری اطلاعات به کار بست. آموزش مأموران اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل در ابتدای امر، پرداخت به جنبه‌های نظری و راهبردی نیست، بلکه بر درک مسائلی از محیط محلی و مسائل مربوط به کشاورزی و زمین متمرکز است.

دانین در سال ۱۹۴۰ از «ماش بیتز» خواست که یک دوره درسی برای مسئولان شهرک‌های یهودی‌نشین واقع در روستاها بگذارد و به آنان بیاموزد که چگونه باید با مشکلات محلی همسایگان عرب خود کنار آیند. ماش بیتز در این باره می‌گوید: «ما به آنان زبان عربی و آداب و رسوم اعراب محلی را آموختیم، ولی امور اطلاعاتی را به آنان تدریس نکردیم. به جای آن، چگونگی کسب اطلاعاتی را به آنان یاد دادیم که در مزرعه‌ها به درد ما می‌خورد و اینکه بتوانند بفهمند چه کسی (هر که هست) می‌کوشد برای ما مشکل‌تراشی کند. ما ضمن آنکه تمرکز خود را روی مشکلات محلی قرار داده بودیم، به امنیت شهرک‌های یهودی‌نشین نیز توجه داشتیم.» (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

«حاییم هرتزوغ» در سال ۱۹۴۹ و اوایل دهه ۱۹۵۰، در سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل بخش پژوهش‌ها را تأسیس کرد و سپس آن را گسترش داد و دفتری ویژه برای هر یک از کشورهای عربی در آن بخش راه‌اندازی کرد. در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ این بخش، گزارش بلندبالایی با عنوان «برآورد کلی» ارائه داد که در آن، به تفصیل به اوضاع سیاسی و نظامی کشورهای عربی پرداخته و میزان تمایل هر یک از آنها به جنگ را شرح داده بود. در این گزارش هم‌چنین راه‌های احتمالی که ارتش‌های آن کشورها برای حمله به [رژیم] اسرائیل خواهند پیمود، پیش‌بینی و اهداف آنان در

این حمله شناسایی شده بود.

بخش «ش.م.۵» به ریاست «شموعیل تولیدانو» مراقبت بر مطبوعات عربی و مونیتورینگ رادیوهای عرب را برعهده داشت. هم‌چنین مسئولیت بازجویی از زندانیان عرب به عهده این بخش بود. بخش دیگری نیز عهده‌دار بازپرسی از مهاجران یهودی بود که به تازگی از کشورهای عربی آمده بودند.

مراکز تحقیقاتی [رژیم] اسرائیل، علاقه ویژه‌ای به جمع‌آوری نوشته‌های محققان عرب دارند. این مراکز به ویژه روی بررسی‌های راهبردی و البته طبق برنامه‌های وزارت دفاع [رژیم] اسرائیل کار می‌کنند، اما آیا روان‌شناسان عرب هم علاقه‌ای به آنچه همتایان اسرائیلی آنها دارند، بروز می‌دهند؟ روان‌شناسان عرب چگونه قادر به درک روان‌شناسی برخورد با دشمن یا حریف خواهند بود؟ شاید هم اصلاً برخوردی با دشمن ندارند؟! اصولاً این موضوع برای آنها اهمیتی ندارد؟! یا تنها در پی آن هستند که فلان منبع خود را که برای ایشان جاسوسی می‌کند، مورد روان‌کاوی قرار دهند؟ آیا اصولاً چنین راهکاری به مخیله آقایان روان‌شناس عرب خطور نکرده است؟! شاید لازم باشد به این‌گونه سؤال‌ها و سؤال‌های دیگری از این دست پاسخ دهیم.

دشمنِ دشمن من، دوست من است! مدل سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل در پی کسب اطلاعاتی دقیق است که بر اساس آن عملیات هجومی خود را برای تفرقه‌افکنی میان کشورهای عربی طراحی کند. در این کار که هدف از آن تخریب روابط کشورهای عربی است، از روش‌هایی چون تغذیه ایده‌های اقلیم‌گرایی یا بخشی‌نگری؛ ترغیب و تشویق گروه‌های جدایی‌طلب و بهره‌برداری از تناقض‌ها و اختلاف‌های متعدد بین عرب‌ها استفاده می‌شود. هدف نخست دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی، خدمت به منافع راهبردی دولت‌هایشان است. هدف دوم، تلاش برای تضعیف کشورهای رقیب یا دشمن و برانگیختن سر و صدا و سپس اعتراض‌ها و تفرقه‌افکنی بین اقوام آن کشورها به منظور تسهیل دستیابی به

سرنوشت اقتصاد آنها و ایجاد سلطه سیاسی بر آنهاست. (شیرونین، ۱۹۹۸)

دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل نیز هوشمندانه به بهره‌برداری از اختلاف‌های نژادی میان اقوام مختلف در جهان عرب می‌پردازند. تفرقه‌افکنی بین عرب‌ها به مثابه گام راهبردی مهم در نظر آنهاست. بدین علت، قصد دارند با نابودی وحدت اعراب، حالتی از پراکندگی و تفرقه را میان آنان ایجاد کنند. برای مثال، صهیونیست‌ها مدعی‌اند که عرب‌ها درون خود نوعی تنفر نژادی دارند که آن را نه فقط بر سر یهودیان، بلکه بر سر همه اقلیت‌های نژادی دیگری (مثل کردها و مسیحیان و...) خالی می‌کنند که با آنان در حال همزیستی‌اند. از این رو، اقلیت‌ها هرگز احساس امنیت نمی‌کنند. (برهوم، ۱۰۰۵)

در ادامه سعی خواهیم کرد به بررسی تاکتیک‌های ارتباط مأموران اسرائیلی با گروه‌های نژادی مختلف بپردازیم.این تاکتیک‌ها گاه داخل سرزمین‌های اشغالی روی فلسطینی‌ها اجرا شده و گاه در کشورهای عربی دربارهٔ گروه‌های نژادی به کار رفته است. بیرون از این چارچوب نیز تاکتیک‌های یاد شده را در روابط بین دولت‌ها و نیروهای معارض به کار برده‌اند.

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل از اختلاف‌های موجود در داخل بسیاری از کشورهای جهان (از جمله سریلانکا) بهره‌برداری کرده است. این سرویس به اصطلاح «دو دوزه بازی» عجیبی را از یک سو در دوستی با دولت «سینهال» و از سوی دیگر با معارضان خونخوار «تامیل» در سریلانکا دنبال می‌کرد. برای موساد آنچه اهمیت دارد، مصالح و منافع خویش است و هرگز به لطماتی که احتمال دارد اجرای برنامه‌هایش به دیگران وارد آورد، اهمیتی نمی‌دهد؛ چون شعار دایم موساد «از راه نیرنگ» است. منابع و مأموران موساد رابطه‌ای نظامی بین سریلانکا با [رژیم] اسرائیل برقرار کردند. آنان تجهیزات مهم و اصلی نظامی (از جمله قایق‌های گشت ساحلی) به سریلانکا بردند و در این حال به شورشیان «تامیل» تجهیزات مقاومت در برابر همان قایق‌ها را دادند تا با نیروهای دولتی درگیر شوند. هم‌چنین به سریلانکایی‌ها کمک کردند که بر سر بانک

بین‌المللی و چند سرمایه‌گذار دیگر کلاه بگذارند و به این وسیله میلیون‌ها دلار لازم را برای پول سلاح‌های اسرائیل فراهم کنند. علاوه براین، به آموزش نیروهای نخبه سریلانکا و نیز شورشیان «تامیل» پرداختند بدون آنکه هیچ‌یک از آنها بداند حریف وی نیز تحت آموزش اسرائیلی‌هاست.

برای مثال، تامیلی‌ها را در پایگاه دریایی کماندویی «صاعقه» که متعلق به نیروی دریایی [رژیم] اسرائیل است، آموزش می‌دادند. در این پایگاه فنون نفوذ در خط دشمن، مین‌گذاری، ارتباطات و اتصالات الکتریکی و چگونگی تخریب کشتی‌ها آموزش داده می‌شد. هم‌زمان سینهالی‌ها را در خاک [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل آموزش می‌دادند. یک بار هم دو گروه را در پایگاه «کفار سرکین» آموزش دادند بی‌آنکه طرف‌ها یکدیگر را بشناسند. آنها سینهالی‌ها را نیز به آن پایگاه دریایی بردند تا همان فنونی را به آنها بیاموزند که به تامیل‌ها آموخته بودند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

سرویس اطلاعاتی اسرائیل از اوایل پیدایش صهیونیسم در فلسطین اختلاف‌هایی را میان عرب‌ها برانگیخت و از قاعده «اختلاف بینداز و حکومت کن» بهره برد. آنان با روان‌شناسی ماهرانه‌ای از روابط ناخوشایند میان فلسطینی‌ها و مسائل شخصی آنان سوءاستفاده می‌کردند. هم‌چنین به ازای اعطای مجوز کار در داخل [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به فلسطینی‌ها و بدون نیاز به پرداخت پول زیاد، از آنان اطلاعات می‌گرفتند. در واقع، با مبالغی ناچیز گروهی از فلسطینی‌ها را به عنوان مخبر استخدام کرده بودند.

دانین می‌نویسد: «مخبرها از ما ستایش می‌شنیدند و اندکی پول می‌گرفتند چون پول انگیزه اصلی آنان برای همکاری با ما نبوده بلکه بیشتر آنها مورد ظلم و ستم برادرانشان قرار گرفته بودند که برای مثال چرا با یهودیان تجارت کرده‌اید یا به آنان زمین فروخته‌اید؟ فلسطینی‌ها برای جدا شدن از کسانی که آنها را آزرده بودند، دلایل شخصی قوی داشتند. آنان همگی نگران زندگی خود بودند و هنگامی که دچار بحران می‌شدند، از ما پناه می‌خواستند یا اینکه از روستاهایشان دفاع کنیم. ما هم از این وضعیت نهایت

بهره‌برداری را می‌کردیم. در ضمن، عموماً در جست‌وجوی عرب‌هایی بودیم که نیازمند کمک ما باشند.»

با این حال، سرویس اطلاعاتی نوپای [رژیم] اسرائیل در آن دوران، با دو بحران روبه‌رو بود: نخست، بحران روابط میان فلسطینی‌ها؛ دوم، هم‌جواری عرب‌ها و یهودیانی که به تازگی در شهرک‌ها ساکن شده بودند. «دانین» می‌نویسد: «بیشتر ترجیح می‌دادم با یک کشاورز ساده فلسطینی گپ بزنم تا اعراب باکلاس که معروف به «پاشا» بودند و کلاه «طربوش» بر سر می‌گذاشتند و لباس رسمی می‌پوشیدند... . توجه نخست من کاهش تنش با عرب‌ها بود و با چشم‌پوشی از آنچه در روزنامه‌های عربی نوشته می‌شد یا آنچه در خطبه‌های مساجد و سالن‌های محافل سیاسی می‌گفتند، تلاش می‌کردم از تبعات درگیری‌ها بکاهم و رابطه بین شهرک‌های یهودی‌نشین را با روستاهای عرب‌نشین بهبود بخشم.» (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

روان‌شناسی ابزار سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل برای بهره‌برداری از اختلاف‌های بین عرب‌ها با گروه‌های کوچک نژادی است که در جهان عرب یا کشورهای غیرمسلمان زندگی می‌کنند. بدیهی است در این کار از قاعده «دشمن دشمن من، دوست من است» یا همان اصل «اختلاف بینداز و حکومت کن» پیروی می‌شود. در تابستان ۱۹٤۸ «شیمونی» و همکارانش به دروزی‌ها در لبنان توجه زیادی نشان دادند. دروزی‌ها طایفه‌ای کوچک و راز نگه‌دار هستند که در سلسله جبال الجلیل و سوریه زندگی می‌کنند. اسرائیلی‌ها امیدوار بودند آنان را از نظر سیاسی و نظامی ضد عرب‌ها سازماندهی کنند. دروزی‌ها طایفه‌ای غیرعرب و غیرمسلمان هستند و به نظر بن گوریون و مشاورانش، پیش از تأسیس [رژیم] اسرائیل، هم‌پیمان طبیعی کشور «اقلیت‌نشین یهودی» محسوب می‌شدند. آنان به عنوان اقلیتی دوست در مقابله با اکثریت عرب مسلمانِ پیرامونی انتخاب شدند. در این حال، قاعده «دشمن دشمن من، دوست من است» هم‌چنان به عنوان اصلِ هدایت‌گر روابط اسرائیل با مسیحیان مارونی لبنان، کردهای عراق، مسیحیان و ارواحیون زنگباری‌تبار جنوب سودان، ایران غیرعرب

و دروزی‌های داخل و خارج [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل بود. بعدها نیز همین اصل (دشمن دشمن ما) و هم‌چنین روابط با کشورهای «دشمن دشمن» در شمار مسئولیت‌های موساد قرار گرفت.

سازمان موساد تلاش کرد درباره اختلاف‌ها و تنش‌های داخل جامعه مصر اطلاعاتی جمع‌آوری کند. خانم «یولاند هارمر» بهترین جاسوس [رژیم] اسرائیل در سال ۱۹٤۸ بود. او در مصر از یک مادر یهودی ترک‌نژاد متولد شده بود. وقتی «وشیر لوک» (رئیس بخش سیاسی آژانس یهود) یولاند را در یک میهمانی کوکتل به سال ۱۹٤۵ یا ۱۹٤٦ ملاقات کرد، درصدد استخدام او برآمد. وی به «تیم امور عربی» در بخش سیاسی آژانس یهود وصل شد و پس از اعلام تأسیس [رژیم] اسرائیل در مه ۱۹٤۷ کار خود را زیر نظر بخش خاورمیانه، در وزارت امور خارجه آن روز [رژیم] اسرائیل ادامه داد.

یولاند، دختری بلوند بود که لباس‌های آخرین مد بر تن می‌کرد و نام خود را به نام عبری «هامور» تغییر داده بود. او تا آن هنگام سه بار ازدواج کرده بود و سپس به صورت معشوقه عده‌ای عاشق سینه‌چاک در آمده بود که برخی از آنان جزو ثروتمندان مصری، برخی جزو اصحاب نفوذ در سیاست و عده‌ای هم دیپلمات بودند. هامور با پوشش روزنامه‌نگار برای روزنامه‌های پاریسی درباره مصر مقاله‌هایی تهیه کرد و به سرعت و بدون هیچ تلاش زیادی توانست وارد جامعه اعیان مصر شود.

یولاند (یا هامور) با «تقی‌الدین صلح» رابطه برقرار کرد. این فرد، معاون اول «عزام پاشا» دبیرکل وقت اتحادیه عرب بود. او با «محمود محلوف» هم دوست شد. او پسر مفتی بزرگ قاهره بود. محلوف برای دادن اطلاعات به موساد آماده بود ولی به هزار جنیه مصری نیاز داشت که بتواند در رقابت‌های انتخاباتی پارلمان مصر حضور یابد. یولاند روابطی هم با بزرگ‌ترین روزنامه قاهره یعنی *الاهرام* داشت. تقی‌الدین صلح که بعدها در لبنان نخست‌وزیر شد، عاشق یولاند بود. سرانجام عزام پاشا به یولاند به عنوان جاسوس [رژیم] اسرائیل شک کرد. یولاند در ژوئیه ۱۹٤۸ دستگیر شد و رمزنویسی‌هایی هم که طی آنها، اسامی معشوقه‌ها و دوستان و منابع خود را نگهداری

می‌کرد، کمکی به رهایی وی نکرد. او در زندان به بیماری سختی دچار شد اما هیچ‌کس به کمکش نیامد. یک ماه بعد از زندان آزاد و از مصر اخراج شد. در اوایل سال ۱۹۴۹ هامور یکی از عوامل اصلی «بخش خاورمیانه ـ پاریس» بود. ایستگاه اطلاعاتی پاریس (متعلق به [رژیم] اسرائیل) وظیفه او را چنین تعیین کرد: «برقراری تماس با کشورهای عربی برای پیگیری تحولات و ارائه پیشنهاد تهیه سلاح و وسایل ارتباطی به گروه‌های معارض برای خنثی کردن توان رزمی عرب‌ها.» (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

تماس‌هایی نیز با سودان برقرار شد که قرار بود به زودی یعنی در ژانویه ۱۹۵٦ به استقلال برسد. طبق گزارش بلاک و موریس، «جاش پالمون» در سپتامبر ۱۹۵۵ مذاکره‌های محرمانه‌ای با سران حزب «الامه» به عنوان معارض دولت سودان، در استانبول انجام داد. الامه که توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد، به تقویت روابط با غرب ابراز علاقه می‌کرد و از رویکرد سیاسی احزاب دیگری که به مصر نظر داشتند، ناراضی بود و حتی با آنها مخالفت می‌کرد. پالمون در آگوست ۱۹۵٦ یکی از رهبران حزب الامه را به ملاقات بن گوریون برد. بن گوریون بعدها گفت: «اینها مسلمان‌اند و به زبان عربی هم تکلم می‌کنند، اما مصری‌ها برخورد تحقیرآمیزی با آنها دارند و برای تسلط بر آنها نقشه می‌کشند.»

بعدها [رژیم] اسرائیل سیاست محرمانه‌اش را در قبال سودان تغییر داد و در دهه ۱۹٦۰ موساد، حمایت محدودی از شورشیان «انانیا» در جنوب سودان کرد. (همان)

توماس در این باره می‌گوید: «در سال ۱۹٦۲ رئیس موساد شخصاً به جنوب سودان رفت تا به شورشیانی کمک کند که هوادار [رژیم] اسرائیل بودند. آنان با نظام حاکم بر سودان نبرد می‌کردند. ساکنان زنگباری‌تبار و غیر عرب جنوب سودان علیه دولت مرکزی در خارطوم شوریدند و به گفته ژنرال «ژوزف لاگو» (فرمانده شورشیان آنانیا) تا سال‌ها بعد از اسرائیلی‌ها سلاح و تجهیزات ارتباطی و کمک‌های آموزشی دریافت می‌کردند.»

براساس اسنادی که ارتش سودان از شورشیان آنانیا به دست آورده است (به نقل از

بلاک و موریس، ۱۹۹۲)، چندین اسرائیلی از اردوگاه‌های شورشیان بازدید کرده بودند؛ هر چند در این دیدارها کمک‌های اندکی از جانب اسرائیلی‌ها ارائه شد. یکی از کارشناسان غربی بعدها گفت: «اگر هر آزاری که به هر کشور عرب می‌رسد، از نظر [رژیم] اسرائیل حادثه‌ای خوب است؛ به شرط آنکه منافع [رژیم] اسرائیل را به خطر نیندازد و به اندازه‌ای باشد که برای مثال اذیت شدن سودان نتیجه عکس به بار نیاورد. از این رو، اسرائیلی‌ها به روشنی دریافتند که تأیید و حمایت علنی از شورشیان جنوب سودان برای منافع [رژیم] اسرائیل در افریقای سیاه فاجعه خواهد آفرید.»

در گزارش «اووربیرج»، مورخ اسرائیلی، درباره روابط سودان و اسرائیل آمده است: در مارس ۱۹٥٤ سفارت [رژیم] اسرائیل در لندن تلاش می‌کرد راه‌های جدیدی بیابد که تحریم عرب‌ها علیه اسرائیل را تضعیف یا نابود کند. شاید آنان بر این نظر بودند که سودان همان حلقه ضعیف و سهل‌النفوذ در زنجیره کشورهای عربی است. در این ارتباط «مردخای جازیت»، دبیر اول وقت سفارت [رژیم] اسرئیل در لندن، از «ویلیام موریس»، کارمند بخش افریقای وزارت امور خارجه انگلستان، درباره فایده تلاش برای ایجاد رابطه با سودان مشورت خواست. در آن دوران، نخستین انتخابات در سودان (طی ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۵۳) برگزار شده بود. احزاب و گروه‌های پیروز در انتخابات خواهان اتحاد یا ادغام سودان با مصر بودند. در حالی که گروه زیادی از سودانی‌ها چنین استدلال می‌کردند که پیروزی گروه‌های هوادار انضمام سودان به مصر نه به دلیل پایگاه مردمی آنان، بلکه به دلیل رشوه‌های کلانی است که مصری‌ها برای این امر پرداخته‌اند.

این گروه بزرگ مخالف مصر، نتیجه انتخابات را به عنوان تصمیم دموکراتیک مردم سودان برای انضمام کشورشان به مصر نپذیرفتند. در نتیجه، ده‌ها هزار نفر در خارطوم (پایتخت سودان) با شعار «سودان مال سودانی‌هاست» تظاهرت کردند. رهبر حزب الامه با این کار می‌خواست هر طور شده شکست خود را در انتخابات جبران و از آن تنگنا عبور کند. دولت انگلستان به یک دلیل روشن اولین و مهم‌ترین هم‌پیمان سران حزب

الامه سودان بود؛ چون آنان مخالف انضمام سودان به مصر بودند و این امر در راستای سیاست‌های انگلستان قرار داشت.

صادق المهدی رهبر حزب الامه (به گفته اووربیرج، ۱۹۹۲) در ژوئن ۱۹۵٤ به همراه محمد احمد عمر سردبیر روزنامه ارگان این حزب (روزنامه *النیل*) به لندن سفر کرد. بیرج درباره این سفر می‌نویسد: «صادق المهدی، نوه امام مهدی سودان است. با آنکه وی برای دیدار با مقام‌های وزارت امور خارجه انگلستان به لندن رفته و قرار بود درباره استقلال سودان گفت‌وگو کند، با دو دیپلمات اسرائیلی نیز در یکی از هتل‌های لندن ملاقات کرد. این ملاقات را یک روزنامه‌نگار به نام «پل» ترتیب داد. پل در واقع مسئول روابط عمومی حزب الامه سودان در لندن بود.» اووربیرج در گزارش خود سؤال کرده است که حزب الامه امید داشت از [رژیم] اسرائیل چه به دست آورد؟ او پیشتر گفته بود که الامه در پی هم‌پیمان می‌گشت.

شاید قدرت نفوذ اسرائیلی‌ها در لندن و به خصوص در واشنگتن به حزب الامه سودان کمک کرد که استقلال سودان را محقق کند. صادق المهدی به دو دیپلمات اسرائیلی گفته بود: «الامه یک حزب اسلامی است، اما این موضوع در روابط خارجی حزب ما هیچ نقشی ندارد و بر این اساس، روابط حزب ما با [رژیم] اسرائیل مورد تأیید و پذیرش توده‌های روستایی طرفدار حزب در سودان خواهد بود.» المهدی هم‌چنین گفته بود که «کلنی یهودیان در سودان» از حزب الامه پشتیبانی می‌کردند. وی و رفیقش به دیپلمات‌های اسرائیلی وعده دادند در آینده داد و ستد بازرگانی بین سودان و [رژیم] اسرائیل را که اکنون به سبب مداخله مصر متوقف مانده است از سر گیرند.

اووربیرج می‌افزاید: در جلسه‌ای دیگر محمد احمد عمر فهرستی از خواست‌های حزب الامه را به دو دیپلمات اسرائیلی ارائه کرد؛ از جمله آنکه اسرائیلی‌ها در امریکا به نفع سودان لابی کنند و نیز پولی در اختیار این حزب قرار دهند که بتواند با مصری‌ها به رقابت و چالش بپردازد. در ازای این کار با اعلام استقلال سودان، حزب الامه که دولت آینده سودان را تشکیل خواهد داد، متعهد به ادامه داد و ستد تجاری با [رژیم] اسرائیل

می‌شود. موریس، کارمند وزارت امور خارجه انگلستان به حزب الامه هشدار داد که افشا شدن ملاقات آنان با دیپلمات‌های اسرائیلی و اطلاع یافتن افکار عمومی از این ماجرا بر روابط سودان با همسایگانش تأثیر سوء خواهد گذاشت. محمد احمد عمر در این باره می‌گوید: «ما به تبلیغات این ملاقات خیلی اهمیت ندادیم، چون شمار اندکی از کشورهای عربی به جنبش استقلال سودان روی خوش نشان داده بودند.» موریس می‌افزاید: «چون سودانی‌ها عقل محدود و تنگی دارند، لذا قضیه فلسطین همان اندازه از توجه آنان دور بود که قضیه گواتمالا.»

حال این سؤال مطرح است که آیا واقعاً آن‌گونه که موریس می‌گوید، سودانی‌ها عقل محدود و باریکی دارند؟ و آیا قضیه فلسطین در نگاه آنان مثل قضیه گواتمالاست؟ آیا آن نظریه بعدها به انتقال یهودیان فلاشا از سودان به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل ارتباط نیافت؟ آیا انتقال یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل اتفاقی مقطعی و در واکنش به موضع رسمی دولت و مردم سودان به جنگ‌های ۱۹٤۸ و ۱۹٦۷ بود؟

اما قبل از آنکه به موضوع کوچاندن یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل تحت دو عملیات مشهور موساد یعنی «عملیات موسی» و «عملیات سبا» بپردازیم، لازم است به چند ملاحظه در مورد ارتباطات سابق حزب الامه اشاره کنیم.

[رژیم] اسرائیل با استفاده از اصل «دشمن دشمن من، دوست من است» یا «تفرقه بینداز و حکومت کن» توانست از طریق موساد با چند مجموعه مختلف در داخل جهان عرب ارتباط برقرار کند. چنان که گفته شد، از یک‌سو بین موساد و جنبش آنانیا در جنوب سودان ارتباط بود و از سوی دیگر، بین بن گوریون با یکی از سران حزب الامه تماس و ارتباط ایجاد شد. هم‌چنین بین دو تن از دیپلمات‌های اسرائیلی در لندن با دو تن از سران حزب الامه تماس‌هایی برقرار شد. آریل شارون و جعفر نمیری هم در کنیا با هم دیدار کرده بودند.

علاوه بر این، [رژیم] اسرائیل به موضوع المهدی و حزب الامه و طایفه الانصار توجهی تحقیقاتی و آکادمیک دارد. برای مثال اگر به مجموعه مقاله‌های «جبرئیل

اووربیرج» بنگرید، به این عناوین برمی‌خورید: هواداران حزب سیاسی ـ دینی الامه سودان کیستند؟ (۱۹٤۵ ـ۱۹۱٤)؛ الانصار در سیاست سودان: خیال و واقعیت (۱۹۸۱ـ۱۹۷۹)؛ ملاحظات عقیدتی و کاری درباره برده‌داری در دولت مهدیه و سودان انگلو ـ مصری (۱۹۱۸ـ۱۸۸۱)؛ دیانت مردمی و رهبری قبیله‌ای در ساختار اجتماعی ـ سیاسی شمال سودان (۱۹۷٤).

شاید پرسیده شود آیا مقاله‌های بالا صرفاً توجه و رویکرد آکادمیک محض است که توسط این مورخ اسرائیلی انجام شده یا انگیزه‌های دیگری هم در این میان وجود دارد؟ اووربیرج که استاد تاریخ دانشگاه حیفا و سردبیر مجله *مطالعات آسیایی و افریقایی* است، چهار کتاب دربارهٔ تاریخ سودان نوشته و علاوه بر آن، بیست مقاله در این باره در نشریات علمی جهان و برخی نشریات اسرائیلی به چاپ رسانده است.

زمانی که اووربیرج در «همایش مطالعات درباره سودان» در دانشگاه دورهام انگلستان (به سال ۱۹۹۲) سخن می‌گفت، و نیز سخنرانی‌اش را در «کنگره مطالعات سودان» در بولتن امریکا (به سال ۱۹۹٤) شنیده‌ام. او مورخ پرکاری است که در برخی نکات مربوط به تاریخ سودان، تحلیل‌های عمیقی دارد، به نحوی که برخی مورخان سودانی در این اندازه شاگرد وی محسوب می‌شوند.

می‌توانیم بگوییم تماس‌های حزب الامه با دیپلمات‌های اسرائیلی در لندن و در فضای سال‌های دهه ۱۹۵۰ قابل درک است. شاید در آن هنگام که [رژیم] اسرائیل برای شکستن انزوای خود بین همسایگانش با تمام وجود تلاش می‌کرد و به خصوص اصل «دشمن دشمن من، دوست من است» یا «سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن» را در پیش گرفته بود، حزب الامه هم می‌خواست همین قاعده را درباره حریفانش در سودان به کار گیرد که خواستار انضمام کشورشان به مصر بودند. شاید ایده انضمام به مصر در ذهن حزب الامه، به مثابه ادامه استعمار انگلیسی ـ مصری علیه سودان تلقی می‌شد و لذا چاره‌ای جز کمک‌خواهی و هم‌پیمانی با اسرائیل باقی نبود و آن را تنها وسیله ممکن برای مقابله با استعمار مجدد سودان می‌دانست.

اما سؤال اینجاست که آیا حزب الامه از پیش خبر داشت که همسایگانش در آینده با [رژیم] اسرائیل رابطه برقرار خواهند کرد؟ می‌توانیم آن تماس‌ها و ارتباط‌ها را با توجه به فضای کنونی ارتباط برخی کشورهای عربی با [رژیم] اسرائیل درک کنیم. پس از سفر انور سادات به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل (که برخی آن را «ذلت‌بار» و برخی هم «شجاعانه» خواندند)، تماس‌های زیادی بین عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل ترتیب داده شد که هریک از آنها نتایج مختلفی داشت. برای مثال، میان [رژیم] اسرائیل با مصر، اردن و موریتانی روابط دیپلماتیک کامل برقرار شد. اسرائیلی‌ها در حال حاضر با کشورهای مغرب عربی روابط خوبی دارند و با برخی دیگر از کشورهای عربی روابط تجاری برقرار ساخته‌اند. آنها در اواخر دهه ۱۹۹۰ نیز تماس‌هایی با سوریه داشتند. با نگاهی به نتایج این تماس‌ها، می‌توان پیش‌بینی کرد که این روند به شکل پنهان یا علنی، ادامه خواهد یافت. شاید از نظر خیلی‌ها، راه خروج از بحران روابط اعراب و اسرائیل این است که درگیری بین طرفین پایان یابد و آن‌گاه «جنگ گرم» به «جنگ سرد» تبدیل شود تا از این راه بتوان از جنبه‌های روان‌شناختی به مقابله با [رژیم] اسرائیل پرداخت. اما در این صورت طرفی می‌تواند چنین بهره‌ای ببرد که با روان‌شناختی جنگ سرد آشنا باشد و مثل سازمان اطلاعاتی امریکا در چالش با شوروی، عمل کند.

ارتشبد عمر البشیر (رئیس‌جمهور سودان) در سفر ۱۳ ژانویه ۲۰۰۰ به بحرین در قصر «القنصبیه» با حدود چهل نفر از سودانی‌های مقیم این کشور دیدار کرد. دیدارکنندگان عمدتاً استاد دانشگاه، مشاور، کارشناس یا حسابدار بودند. در آن دیدار، رئیس‌جمهور سودان با لحنی آرام درباره چند موضوع سخن گفت؛ از جمله صلح در جنوب سودان و عللی که موجب تصمیم‌گیری‌های چهارم رمضان و عادی‌سازی روابط با کشورهای همسایه و نیز گسترش روابط با کشورهای خلیج فارس، اتحادیه اروپا و هم‌چنین تلاش برای بهبود روابط با امریکا شد. پس از سخنرانی رئیس‌جمهور، حضار پرسش‌هایی مطرح کردند که مضمون و شکل‌های مختلف داشت. برای مثال، پرسیدند: «عادی‌سازی روابط خارجی سودان چگونه خواهد بود، چون گفته می‌شود چند کشور

عربی روابط خود را با [رژیم] اسرائیل عادی کرده‌اند و برخی دیگر در راه عادی‌سازی هستند؟ آیا اکنون تلاشی برای عادی‌سازی روابط سودان با [رژیم] اسرائیل صورت می‌گیرد یا برای آینده چنین قصدی وجود دارد؟»

پاسخ رئیس‌جمهور البشیر روشن و صریح بود: «هیچ تلاش پنهان یا آشکاری برای عادی‌سازی روابط صورت نمی‌گیرد.»

محافل آکادمیک اسرائیل توجه زیادی به موضوع سودان نشان می‌دهند؛ به خصوص پس از کودتای عمر البشیر، توجه برخی افراد افزایش یافته است. (کودتایی که عده‌ای آن را «انقلاب نجات» نامیده‌اند.) این افراد چند تحقیق جدی و راهبردی انجام داده‌اند که شاید در شکل‌دهی به سیاست خارجی [رژیم] اسرائیل درباره سودان مؤثر بوده است. پژوهش‌هایی که کارشناسان امور سودان در دانشگاه‌های تل‌آویو، حیفا و دانشگاه عبری قدس انجام داده‌اند شامل تألیف کتاب‌ها، نشر مقاله‌ها، نگارش گزارش‌ها، ارائه سخنرانی‌ها و برگزاری همایش‌هایی است. علاوه بر آن، مجموعه‌ای از کتاب‌ها، اسناد، نقشه‌ها و عکس‌هایی درباره سودان در مراکز پژوهشی [رژیم] اسرائیل گردآوری شده است. از موضوع‌های مورد پردازش در این پژوهش‌ها عنوان‌های زیر است: هویت قومی در سودان (۱۹۹۰)؛ روابط دوجانبه بین سودان و [رژیم] اسرائیل (۱۹۹۲)؛ رود نیل و جایگاه آن در روابط مصر و سودان (۱۹۹۱)؛ شریعت اسلامی در سودان، اجرا و نتیجه از ۱۹۸۳تا ۱۹۸۹ (۱۹۹۰)؛ دموکراسی در سودان: آزمون خطا (۱۹۸٦)؛ اسلام و دولت در زمان نمیری (۱۹۸۵)؛ ترابی سودان: انقلابی نرم‌گفتار (۱۹۹۵). گفتنی است همه این پژوهش‌ها را اووربیرج انجام داده است. در این حال، تحقیقات دیگری هم به شرح زیر وجود دارد: عامل نژادپرستی در سیاست سودان (شاکید و رونین، ۱۹۸۸)؛ جنگ داخلی در سودان بین افریقا و عرب و اسلام (رونین ـ ۱۹۹۵)؛ جایگاه سودان در سیاست صلح مصر (رونین، ۱۹۸۰)؛ گزارش راهبردی درباره سودان (رونین، ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲).

ممکن است پرسیده شود علت توجه [رژیم] اسرائیل به سودان چیست؟ ممکن

است پاسخ قدرت‌یابی جنبش اسلامی در سودان، مسأله آب رود نیل، مبادلات تجاری یا هر موضوعی باشد که به طرزی به این مسأله مربوط می‌شود. حال این سؤال مطرح است که آیا سودان نیز توجهی به [رژیم] اسرائیل دارد یا تنها به رصد این توجهات پژوهشی اکتفا کرده است؟ اگر نزاع عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل پایان یابد، [رژیم] اسرائیل از بلندی‌های جولان و از جنوب لبنان عقب‌نشینی کند، کشور فلسطین تأسیس و مقررات امنیتی بین [رژیم] اسرائیل و همسایگانش برای همزیستی و حسن هم‌جواری برقرار شود، آیا باز هم مخالفت و معارضه به همان صورتی ادامه می‌یابد که در اجلاس سران عرب در سپتامبر ۱۹٦۷ وجود داشت و آن سه مطلب معروف به عنوان موضوع‌های غیرقابل قبول اعلام شد، یا آنکه سودان به شکلی عملگرایانه به فکر گره زدن منافع خود با [رژیم] اسرائیل خواهد افتاد؟

آیا در آن صورت، کوششی برای عادی‌سازی روابط صورت خواهد گرفت؛ آن هم به گونه‌ای که شروع آن پنهانی و ادامه آن علنی باشد؟ با توجه به چنین روندی، آیا ایده حزب الامه درباره تماس با برخی طرف‌های اسرائیلی درست و اقدامی آینده‌نگر بوده است؟ آیا عملیات کوچاندن یا انتقال غیرقانونی یهودیان فلاشا از سودان به [سرزمین‌های اشغالی فلسطین] اسرائیل، نشان‌دهنده نوعی تفکر عملگرایانه و مصلحت‌جویانه در روابط سودان و [رژیم] اسرائیل بوده؟ یا اینکه فقط موضوعی گذرا در قیاس با موضع رسمی و مردمی سودان در قبال جنگ‌های فلسطین بوده است؟

عملیات موسی و عملیات سبا برای انتقال یهودیان فلاشا

درباره عملیات موسی که همان عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا از سودان به اسرائیل است منابع و مآخذی وجود دارد؛ از جمله کتاب‌هایی از: استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰؛ بلاک و موریس، ۱۹۹۲؛ براویت، ۱۹۸۵؛ شارون، ۱۹۸۹؛ و کرداوی، ۱۹۹۱.

عملیات موسی با همکاری محرمانه سیا، موساد و سازمان امنیت کشور سودان انجام

شد. (کرداوی، ۱۹۹۱) البته بخش عمده و پنهانی عملیات کوچ نیز بر اساس شعار معروف و دایم موساد یعنی «از راه نیرنگ» انجام شد. اسرائیلی‌ها شاید مقام‌های سودانی را نیز فریب داده باشند.

مناخیم بگین و انور سادات توافق‌نامه صلح اسرائیل و مصر را در سال ۱۹۷۹ امضا کردند. در جریان این توافق‌نامه که به کمپ دیوید مشهور شد، بگین، سادات را قانع کرد با رئیس‌جمهور نمیری صحبت کند تا وی اجازه دهد یهودیان فلاشا از اردوگاه پناهندگان در سودان مستقیماً به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل پرواز کنند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰) سادات مذاکرات موفقی با نمیری در این باره انجام داد. البته نمیری نیز آماده همکاری بود. از این رو، سازمان امنیت سودان به ناچار چشم خود را روی این عملیات بست. (براویت، ۱۹۸۵)

آریل شارون در خاطراتش می‌گوید: «در جریان سخنرانی محرمانه برای ملاقات با جعفر نمیری، رئیس‌جمهور سودان، درباره مسائلی راهبردی در قاره افریقا بحث کردیم. پس از این ملاقات، به مسائل افریقا و بازتاب آن در سیاست خارجی [رژیم] اسرائیل علاقه‌مند شدم.»

ترتیب ملاقات را «یاکوف نمرودی» داده بود. او دوست شارون بود و مدت‌ها در سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل کار کرده و بعدها بازرگانی بین‌المللی شده بود. رؤیای نمرودی ایجاد منافع مشترک بین [رژیم] اسرائیل و کشورهای عربی از راه همکاری اقتصادی بود و شرط تحقق این ایده را امکان دستیابی به صلح میان اعراب و اسرائیل می‌دانست. (عدنان قاشقچی) بالاخره آن ملاقات بین شارون و نمیری در کنیا با حضور نمرودی و عدنان قاشقچی برگزار شد. از جمله موضوع‌هایی که در دستور کار گفت‌گوها قرار داشت، برخی قضایای سیاسی افریقا، رژیم مارکسیستی در اتیوپی و مشکلات بین لیبی و چاد بود. قاشقچی در این ملاقات طرحی مبنی بر آموزش برخی نیروهای ایرانیِ تابع فرزند شاه سابق ایران در سودان را مطرح کرد. شارون نیز توانست نمیری را قانع کند که موضوع پناهندگان یهودی فلاشا را در دستور کارش قرار دهد. از

همان زمان، بسترسازی برای انجام عملیاتی محرمانه و پیچیده به منظور کوچاندن یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل شروع شد. استروفسکی و هوی (۱۹۹۰) می‌گویند: «خشک‌سالی و قحطی سال ۱۹۸٤ وضع خطرناکی در اتیوپی پدید آورد. گروه‌های بزرگی از مردم روانه سودان شدند. در سپتامبر ۱۹۸٤ اسحاق شامیر (معاون وقت نخست‌وزیر [رژیم] اسرائیل) به واشنگتن رفت و با جورج‌شولتز، وزیر امور خارجه وقت امریکا، دیدار کرد. او از امریکاییان خواست با استفاده از نفوذ خود نزد مصر و کشورهای عربی، نمیری را قانع کنند که اجازه عملیات جابه‌جایی فلاشاها را تحت پوشش «عملیات نجات قحطی‌زدگان و با عاملیت سازمان ملل» صادر کنند. البته این امر فرصتی برای سودان بود که در آن وضعیت خشک‌سالی و جنگ با شورشیان جنوب، از جمعی پناهنده اتیوپیایی خلاص شود. شرط سودانی‌ها و اتیوپیایی‌ها در قبول همکاری با [رژیم] اسرائیل اجرای کاملاً سری این عملیات بود.»

عملیات انتقال یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل با نظارت مستقیم بیست مأمور موساد در داخل سودان انجام شد. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲) در آغاز دهه ۱۹۸۰ قویاً شایع شد که نفر دوم سازمان اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل (موساد) از سودان دیدار کرده است تا با عناصری از سازمان امنیت ملی سودان روابطی برقرار کند. در همان برهه، یکی از مأموران موساد مدعی شد که در یک سازمان امدادرسانی انسانی کار می‌کند. وی به دفتر پناهندگان در خارطوم مراجعه کرد و مدعی شد که در اردوگاه‌های پناهندگان در حومه «القضارف»، تعدادی کارگر دارد. او گفت: «حضور این کارگران در جمع پناهندگان هزینه‌ای بر دوش دولت سودان تحمیل می‌کند، اما او حاضر است این بار را از دوش دولت سودان بردارد.» او به مسئولان سودانی در آن دفتر نمایندگی گفت که برای این کارگران چهارصد قرارداد کار دارد. بر این اساس، کارگران باید به نایروبی (پایتخت کنیا) بروند. وقتی او دفتر نمایندگی پناهندگان را ترک کرد، معلوم شد که عضو هیچ‌یک از سازمان‌های امدادرسان بشردوست نبوده است. آن مأمور موساد با کمیسر عالی پناهندگان نیز تماس گرفت. برخی منابع در این باره

می‌گویند که از نظر بعضی مسئولان دفتر کمیساریای عالی پناهندگان، به ویژه آنها که در حومه القضارف مستقر بوده‌اند، مانعی برای همکاری با وی وجود نداشت.

نمیری اقدام به [تعویض] برخی مسئولان اردوگاه‌هایی کرد که یهودیان فلاشا در آنها نگهداری می‌شدند و عده‌ای مورد اعتماد را جایگزین مسئولان قبلی کرد. همه موارد بالا با اطلاع و موافقت سازمان امنیت سودان انجام گرفت. جالب اینکه دفتر پناهندگان نیز چند سالی بود که در کوچاندن گروه‌های کوچک از یهودیان فلاشا همکاری می‌کرد. رئیس دفتر پناهندگان در آن زمان یک مصری به نام «ابراهیم سعیدی» بود که برای انعقاد قرارداد کمپ دیوید خیلی سر و دست می‌شکست. شایع بود او در تسهیل عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا دست داشته است. (براویت، ۱۹۸۵)

در بخش اول کتاب شرح دادیم که اعضای جدید موساد چگونه تحت آموزش قرار می‌گیرند تا برای این سازمان جاسوس استخدام کنند. آنان در این کار از نکته‌های روان‌شناختی در ارتباط با نقاط ضعف سوژه‌های خود (که قرار است استخدام یا وادار به بی‌طرفی در مسأله‌ای خاص شوند) برای واداشتن آنها به انجام خواست‌هایشان استفاده می‌کنند. برای استخدام افراد در موساد به عنوان جاسوس چند قلاب ماهی‌گیری اصلی وجود دارد که یکی از آنها تطمیع از راه پول است. بر این اساس، موساد برای انجام مأموریتش در سودان به پول نیاز داشت. قرار بود پول‌ها در چند مرحله هزینه شود: خرید گذرنامه برای یهودیان فلاشا؛ رشوه دادن به مسئولان برای زدن مهر خروج در گذرنامه‌ها و دور کردن واحدهای نظامی سودان از مناطق حساس.

مهم‌تر از همه اینها، مأموران برای قانع ساختن افسران و مسئولان سازمان امنیت سودان به پول احتیاج داشتند تا آنان از آنچه می‌گذرد، چشم‌پوشی کنند. انتقال پول به سودان برای اجرای عملیات کوچ یهودیان فلاشا با مشکلی مواجه نشد، چون تعدادی بازرگان یهودی اروپایی و امریکایی در سودان دم و دستگاهی به راه اندخته بودند. آنان برای کوچاندن یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل همدلی نشان می‌دادند.

پول لازم برای کار در سودان به طور مستقیم از محل بودجه موساد پرداخت شد.

بین سال‌های ۱۹۸۱ تا تابستان ۱۹۸٤ میلیون‌ها دلار در سودان خرج شد تا عبور یهودیان فلاشا از اردوگاه‌های پناهندگان در حومه القضارف به خارطوم و سپس انتقال آنها با هواپیما به مناطق مختلف از جمله [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل تسهیل شود. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

هزینه کوچاندن یهودیان فلاشا زیاد بود و بدین لحاظ سیصدمیلیون دلار برای کوچاندن هشت‌هزار نفر هزینه شد. این پول، ده برابر بودجه‌ای بود که سازمان ملل برای گذران معیشت ششصدهزار پناهنده اتیوپیایی در شرق سودان در سال ۱۹۸۵ منظور کرده بود. برای انتقال قاچاقی هر یهودی فلاشا ده هزار دلار و برای استقرار هر یک از آنان در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به عنوان شهروند، ۲۵ هزار دلار هزینه شد. در مجموع، ٥٦ میلیون دلار به دولت سودان پرداخت شد. علاوه بر این، پانزده میلیون دلار برای اجرای عملیات «سبا» هزینه شد. این مبالغ جدا از پول‌های زیادی بود که به عنوان رشوه در سودان پرداخت شد. (کرداوی، ۱۹۹۱)

سبا عملیات دیگری برای کوچاندن یهودیان فلاشا بود. در جریان این عملیات، نیروی هوایی امریکا با کارفرمایی سیا یهودیان فلاشا را از اردوگاه «تواوا» در حومه القضارف بیرون برد. (براویت، ۱۹۸۵) وظیفه مأموران موساد در این عملیات کسب اطمینان از آمادگی یهودیان فلاشا در اردوگاه «تواوا» برای مهاجرت بود. سپس باید فلاشا را آماده ترک آن اردوگاه می‌کردند و نیز مطمئن می‌شدند که آنان به راستی فلاشا هستند.

شب ۲۸ مارس ۱۹۸۵ حدود ٤۸۱ یهودی فلاشا از اردوگاه تواوا به هشت مایلی شمال القضارف آورده شدند. در آنجا شش فروند هواپیمای نیروی هوایی امریکا که از یک پایگاه امریکایی در حوالی فرانکفورت آلمان آمده بودند، در انتظار این عده بودند. هواپیماها به رنگ زمین صحرا، رنگ‌آمیزی شده بودند تا کاملاً در استتار باشند و دیده نشوند. این کار، ما را به یاد نقش روان‌شناسان بزرگ شوروی در استتار ساختمان‌های بلند و مهم لنینگراد می‌اندازد. وزش شدید باد انجام عملیات را تا ساعت ۹ شب به

تأخیر انداخت. سپس هواپیماها در پروازی مستقیم از القضارف برخاستند و وارد یک پایگاه هوایی [رژیم] اسرائیل در «ریمون» در صحرای نقب (فلسطین) شدند. نکته جالب توجه اینکه بر اساس توافق با جعفر نمیری، قرار نبود هیچ پرواز مستقیمی از سودان به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل انجام شود؛ در واقع چنین کاری، ممنوع و خارج از توافق بود. عملیات سبا از نظر طراحی و اجرای کاملاً سری آن، بسیار مدبّرانه و دقیق بود و مأموران امدادرسانی در خارطوم از اینکه عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا از این فرودگاه صورت نگرفته است، حیرت زده شدند.

یکی از دیپلمات‌ها به روزنامه *تایمز* گفته بود: حتی سخن درگوشی و پچ پچ در این باره شنیده نشد. عملیات با انتقال گروه‌های کوچک یهودیان فلاشا بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ شروع شد و گروه‌های بزرگ‌تر بین سال‌های ۱۹۸۳تا ۱۹۸۵ به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل منتقل شدند. (گرداوی، ۱۹۹۱) از نوامبر ۱۹۸٤ تا ژانویه ۱۹۸۵ عملیات به صورت سری ادامه داشت. در هفته اول ژانویه ۱۹۸۵ جرج بوش [پدر] که آن هنگام معاون رئیس‌جمهور امریکا بود، پس از کسب موافقت نمیری دستور داد هواپیماهای هرکولس به سوی خارطوم پرواز کنند و پانصد یهودی فلاشا را مستقیماً به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل انتقال دهند. با این توافق، به ظاهر ماجرا پایان یافت، اما ماجرای این بخش از عملیات در کتاب‌های متعدد و روزنامه‌های زیادی نقل شده است. بر این اساس، حقیقت صورت دیگری داشت. افشای چهره پنهان هنگامی رخ داد که «یهودا رومنیتر» که مقامی بلندپایه در آژانس یهود و نویسنده‌ای در روزنامه *ناکود* است (این روزنامه با شمارگان اندک برای شهرک‌نشینان یهودی کرانه باختری منتشر می‌شود) فاش کرد «عملیات نجات» ادامه دارد. در حالی که ظاهراً عملیاتی که وی درباره‌اش حرف می‌زد نه تنها به اتمام رسیده بود، بلکه عملیات سری دیگری که موساد سازمان‌دهی آن را در ساحل دریای سرخ برعهده داشت، پایان یافته بود. بعدها تدابیری اندیشیده شد که عملیات مشهور به سبا به صورت سری از پشت خطوط دشمن، طراحی و اجرا شود. این کار در بخشی تخصصی صورت پذیرفت و درباره سودان،

اطلاعات تفصیلی و دقیق جمع‌آوری شد. ایده دیگری نیز برای فریب مسئولان سودانی طراحی شد که همان تأسیس باشگاه غواصی در دریای سرخ بود.

ما در بخش مربوط به کاربردهای روان‌شناسی برای گزینش و آموزش جاسوسان درباره ضرورت یادگیری روش‌های استتار و پوشش‌گیری برای عملیات صحنه‌ای توسط سرویس‌های اطلاعاتی به تفصیل پرداختیم. حال در اینجا به مصداقی از کاربرد این آموزش در عملیات انتقال فلاشاها از سودان به [سرزمین اشغالی] اسرائیل اشاره می‌کنیم. در این باره افسری به نام «یهودا گیل» که به زبان عربی مسلط و یکی از ماهرترین افسران جمع‌آوری اطلاعات برای موساد بود به خارطوم اعزام شد. او خود را نماینده یک شرکت توریستی بلژیکی معرفی کرد که مایل است سفرهایی توریستی تنظیم کند و جهانگردانی را برای غواصی به دریای سرخ بیاورد تا هم صحرای سودان را ببینند و هم در آن گردش کنند.

موساد معمولاً افسران جمع‌آوری اطلاعات را به کشورهای عربی نمی‌فرستد، چون حجم اطلاعاتی که در ذهن دارند زیاد است و بیم آن می‌رود که پس از دستگیری به اجبار به تخلیه اطلاعات نزد دشمن تن دهند. ولی عملیات انتقال فلاشاها برای اسرائیلی‌ها آن‌قدر مهم و حیاتی بود که موساد حاضر شد تن به خطر دهد و یهودا گیل را به سودان اعزام کند. وظیفه یهودا گرفتن مجوزهای لازم بود و برای این کار باید به چند مقام مسئول رشوه می‌داد تا به تشریفات صدور مجوز کار برای شرکت توریستی او را سرعت بخشند.

گیل، سپس منزلی در خارطوم اجاره و کار خود را شروع کرد. در همان زمان یکی از افراد موساد به خارطوم رفت. او باید از آنجا به «پورت سودان» می‌رفت و با اتومبیلی که خود راننده آن بود، در امتداد ساحل حرکت می‌کرد. گیل نزد فردی رفت که مدیر یک باشگاه کوچک غواصی بود. بخت با او یار بود و صاحب باشگاه که دیگر از اداره آن مکان خسته شده بود، پس از چانه‌زنی‌های طولانی موافقت کرد به «پنما» برود؛ چون حالا باشگاه او مالکی جدید و عالی یافته بود. موساد در جریان این عملیات، ایدهٔ

قالیچه جادویی پرنده دیگری را در سر داشت. (در این عملیات مشهور، یهودیان یمن در اوایل دهه ۱۹۵۰ با هواپیماهای هرکولس به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل برده شدند). اکنون موساد تصمیم گرفته بود برای انتقال یهودیان فلاشا مثل مورد یمن از هواپیماهای هرکولس استفاده کند. اما شرط تحقق این ایده گسترش دامنه فعالیت آن مجتمع گردشگری بود، به نحوی که قادر به پوشش این عملیات شود.

به هر حال، یهودا کار ثبت شرکت جدید خود را انجام داد و آماده پذیرش گروه‌های گردشگر برای دیدار از اماکن شد. موساد به استخدام تعدادی آشپز و مربی غواصی و کارهای لازم دیگر برای مدیریت آن گردشگاه اقدام کرد. همه کسانی که استخدام می‌شدند باید به زبان فرانسه یا انگلیسی صحبت می‌کردند و ترجیحاً با زبان عربی آشنا بودند تا شاید گفت‌وگوهای بین دیپلمات‌ها و مقام‌های رسمی عرب را ـ که احتمالاً میهمان این گردشگاه می‌شدند ـ بفهمند.

هم‌چنین یک تیم ۳۵ نفره اسرائیلی موظف به سامان‌بخشی اوضاع گردشگاه شد. اگرچه آنان اجازه وارد کردن تنها سه دستگاه جیپ لندرور و دو وانت کوچک را دریافت کرده بودند، عملاً ۹ دستگاه خودرو در اختیار داشتند. آنان از روی هر مجوز یا پلاک خودرو، دو نسخه کپی ساخته بودند و از آنها برای سایر خودروهای بدون مجوز، استفاده می‌کردند. یهودا، بروشورهای تبلیغاتی و کاتالوگ‌هایی درباره این باشگاه چاپ و بین آژانس‌های گردشگری اروپا در خارطوم توزیع کرد. در این بروشورها نرخ‌های ویژه‌ای برای افراد اعلام شده بود. نکته درخور تأمل اینکه در این گردشگاه، گروه‌های گردشگر را نمی‌پذیرفتند، زیرا می‌دانستند در گروه‌های گردشگر معمولاً افرادی هستند که یکدیگر را می‌شناسند و کنجکاوانه برای کسب اطلاع از رویدادهای اطراف خود علاقه نشان می‌دهند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

ساخت بنای گردشگاه تفریحی، حدود یک ماه طول کشید. علاوه بر ساختمان اصلی مخصوص گردشگران و آشپزخانه و اتاق‌های خواب، چند مکان هم برای گذاشتن سلاح و دستگاه‌های ارتباطی ساخته شد. معمولاً موساد بدون سلاح در چنین جاهایی

حضور نمی‌یابد. اسرائیلی‌ها هم‌چنین تمام تجهیزات لازم برای نورپردازی باند فرود هواپیما را به صورت پنهانی وارد و آنها را به سرعت در صحرا سرهم‌بندی کردند. این تجهیزات شامل فانوس دریایی، پروژکتور، دستگاه‌های مراقبت هوایی، بادسنج و دستگاه‌های لیزری تعیین مسافت بودند. خلاصه اینکه همه کارها طبق برنامه پیش می‌رفت. اما موساد هم‌زمان به کار دیگری مشغول بود. این کار با یک هواپیمای بلژیکی اجاره‌ای انجام می‌شد و قرار بود حسب برنامه، پروازهایی داشته باشد. استروفسکی و هوی در کتاب مشترکشان به نام *از راه نیرنگ* (۱۹۹۰) می‌گویند: «موساد به برخی مسئولان سودانی پول‌های هنگفتی برای انجام برنامه‌هایش رشوه می‌داد که یکی از آنان سپهبد عمر محمد الطیب، مسئول سازمان امنیت در زمان جعفر نمیری بود.»

در آن روزها پیامی به ستاد موساد مخابره شد مبنی بر اینکه یکی از مقام‌های سودانی در ازای کمک به صدور اسناد و مدارک یهودیان فلاشا یک دوچرخه کورسی رشوه می‌خواهد. از آنجا که به نظر می‌رسید آن مقام هیچ ارتباطی با این موضوع ندارد چنین درخواستی، مسئولان موساد را سراسیمه کرد. آنان به رابط پیام دادند که در این باره توضیح بدهد. مجدداً پیام رسید که آن مقام سودانی یک دوچرخه کورسی می‌خواهد. مسئولان موساد برای تحلیل منظور این تقاضا تلاش زیادی کردند. آیا وی هم‌وزن یک دوچرخه، طلا می‌خواهد؟ آیا این رمزی است که آنان درکش نمی‌کنند؟ لذا بار دیگر توضیح خواستند و بار دیگر پاسخ آمد که همان دوچرخه کورسی را می‌خواهد نه چیز دیگر. بالاخره وقتی مطمئن شدند که وی فقط یک دوچرخه می‌خواهد، برایش یک دوچرخه مارک «رالی» فرستادند و این کمترین کاری بود که می‌توانستند انجام دهند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

در مارس ۱۹۸٤ نخستین گروه گردشگران اروپایی به آن گردشگاه آمدند. حالا گردشگاه ساحلی دریای سرخ نقل محافل دیپلمات‌ها و مسئولان سودانی در خارطوم شده بود. اتاق‌های این مجتمع از زمان افتتاح تا وقتی عناصر موساد آن را ترک می‌کردند، همیشه از قبل رزرو بود. به عبارت دیگر، گردشگاه یک موفقیت تجاری

کسب کرد. مدیران گردشگاه حتی برخی اوقات در این اندیشه بودند که بعضی سران سازمان آزادی‌بخش فلسطین را هم برای برپایی همایش به آنجا دعوت کنند؛ چون حتماً آنان در سودان احساس امنیت کامل می‌کردند و می‌توانستند از مکه و از راه دریا خود را به آنجا برسانند. بعد می‌شد نیروهای کماندویی [رژیم] اسرائیل را به آنجا گسیل کرد تا همه سران «ساف» را جمع کنند و با یک قایق موشک‌انداز تندرو آنان را به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل ببرند. کسی چه می‌داند؟ شاید چنین طرحی با موفقیت هم اجرا می‌شد! مهم این است که از آن گردشگاه به عنوان پوششی خیلی عالی برای انتقال یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل از طریق ترابری هوایی ـ صحرایی و بدون هیچ دشواری قابل ذکری، استفاده می‌شد. هر شب عملیات پرواز و انتقال مسافر انجام می‌گرفت. برخی شب‌ها نیز دو یا سه هواپیما هم‌زمان به پرواز در می‌آمدند و تعداد بیشتری فلاشا را در کمترین زمان به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل می‌بردند. ولی بعد از مدتی از [رژیم] اسرائیل دستور رسید که فوراً موضوع را جمع کنند. سپس یهودا با اولین هواپیما از خارطوم به اروپا رفت و از آنجا خود را به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل رساند. زمانی که گردشگران در آن گردشگاه ساحلی دریای سرخ در خواب بودند، اسرائیلی‌ها همه لوازم خود را بار یک کشتی کردند، جیپ لندرور و دو وانت را به داخل یک هواپیمای هرکولس بردند و بی‌سر و صدا آن کشور را ترک کردند و مثل باد رفتند. (همان)

هیچ‌یک از افراد توانمند سازمان امنیت سودان در دوران نمیری، متوجه عملیات فرار اعضای موساد از سواحل دریای سرخ نشد. آیا این مسأله به دلیل ملاقاتی بود که آریل شارون، وزیر وقت دفاع [رژیم] اسرائیل، با نمیری در کنیا و با وساطت عدنان قاشقچی انجام داده بود* و باعث شد سازمان امنیت سودان چشم خود را در این باره ببندد؟ آیا مناخیم بگین با سادات صحبت کرده و او را واداشته بود نمیری را برای کوچاندن فلاشاها ترغیب کند؟ یا رشوه‌های کلانی که برخی پرسنل سازمان امنیت سودان

* این ملاقات در ۳۱ می ۱۹۸۲ انجام شد.

دریافت کرده بودند، باعث چشم‌پوشی سازمان امنیت سودان شد؟ شاید علت همان عملیات واقعاً سری و طراحی‌شده بر اساس راهبرد همیشگی موساد (از راه نیرنگ) بود که کشف آن به سادگی میسر نبود. به هر حال، این سؤال‌ها و چند سؤال مهم دیگر هم‌چنان بی‌جواب مانده است. برای مثال، آیا نمیری می‌دانست کوچاندن یهودیان فلاشا از سودان به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل چه تبعات سنگینی برای آینده روابط سودان با کشورهای عربی دربردارد؟ اصولاً نمیری چه اندازه از لو رفتن عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا و اطلاع یافتن حریفان سیاسی‌اش در داخل سودان (اخوان‌المسلمین) از این موضوع بیم داشت؟ پیش از ترور انور سادات در نوامبر ۱۹۸۳، نمیری به چشم‌پوشی از عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل ترغیب شده بود، اما حالا او به دشواری ادامه این کار را می‌پذیرفت. شاید خود او عملیات انتقال قاچاقی یهودیان فلاشا را به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل متوقف کرد. (کرداوی، ۱۹۹۱)

پیشتر اشاره شد که یکی از مسئولان سودانی از موساد فقط یک دوچرخه می‌خواست تا برای ارائه اسناد و مدارک به یهودیان فلاشا کمک کند. آیا بر اساس همین درخواست ساده و فکری که پشت آن خوابیده است، آقای موریس، کارمند بخش افریقای وزارت امور خارجه انگلیس، گفته بود سودانی‌ها عقل محدود یا تنگی دارند؟ یا نه، چنین تقاضای کوچکی نمی‌تواند نشان‌دهنده عقل تنگ و تنگ‌نظرانه سودانی‌ها باشد؟ اما سؤال اینجاست که آیا واقعاً در ارتباط با دوچرخه چنین اتفاقی رخ داده است؟ آن مسئول سودانی که درخواست یک دوچرخه کورسی را به عنوان رشوه کرده بود، چه رده و درجه‌ای داشت؟ اگر چنین اتفاقی واقعاً افتاده است، آیا آن مسئول یک دوچرخه خواسته بود یا این درخواست صرفاً جنبه «طعمه‌گذاری» داشت؟ اگر رابط موساد می‌دانست که درخواست وی فقط یک دوچرخه کورسی است، آیا پاسخ به این درخواست نمی‌توانست در سودان انجام شود تا لزومی به دخالت موساد نباشد و به این ترتیب، عملیات با خطر مواجه نشود؟

براساس محاسبه کرداوی، حدود یک‌ششم کل پولی که برای انتقال یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل هزینه شد، به جیب سودانی‌ها رفته است. آیا ممکن است سود اصلی عملیات کوچ مخفی یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل، نه به جیب سودانی‌ها، بلکه به جیب مصری‌ها رفته باشد؟ چون سادات بود که نمیری را به این کار مجاب کرد. از سوی دیگر، شایعه‌ای قوی وجود دارد مبنی بر اینکه ابراهیم سعیدی، عضو دفتر کمیساریای عالی پناهندگان، در تسهیل قاچاق دسته‌جمعی یهودیان فلاشاها به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل دست داشته است. «صلاح‌الدین کرار» که در سال ۲۰۰۰ سفیر سودان در بحرین بود، می‌گوید: «ثابت نشد عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا نشان‌دهنده تفکر عمل‌گرایانه و مصلحت‌جویانه در روابط سودان و [رژیم] اسرائیل است، چون هیچ تماس مستقیمی بین سودان و [رژیم] اسرائیل وجود نداشت، بلکه تماس از طریق یک واسطه برقرار شد و در واقع آن واسطه، برنده اصلی سود حاصل از این عملیات بود. به هر حال، آنچه برجسته است اینکه عملیات کوچاندن یهودیان فلاشا بیش از آنکه با منافع و مصالح سودان ارتباط داشته باشد، در حکم ارضای مصر بود. در واقع، روابط مصر و سودان همواره تابع قاعده‌ای است که منافع مصر در آن دست بالا را دارد. ولی ممکن است برخی افراد در سرویس امنیتی یا دستگاه‌های سیاسی سودان از این رهگذر نفع شخصی برده باشند.»

رئیس‌جمهور نمیری و آن دارو

درباره علت سقوط رژیم جعفر نمیری چند تحلیل و احتمال وجود دارد: نخست، فروپاشی عوامل اقتصادی که سبب بروز تنگنای معیشتی در سودان شد و ارزش پول کاهش یافت. در این حال، به ناتوانیِ رژیمِ اتحاد سوسیالیستی در کنترل بحران، واماندگی سیاسی نیز افزون شد. گویا متحد شدن کارگران علیه دولت در مجموع عوامل سقوط رژیم نمیری را فراهم کرد. موارد بالا عوامل اصلی هستند؛ اما شاید دلایل دیگری برای سقوط رژیم نمیری وجود دارد؛ مثل آنچه برخی تحلیلگران سیاسی به آن

اشاره دارند مبنی بر وقوع شورش در جنوب و در نتیجه، فروپاشی نظم و امنیت در مرکز (به خصوص از هم‌گسیختگی سازمان امنیت کشور). برخی دیگر معتقدند اعلام قوانین شریعت اسلام به عنوان قانون اصلی کشور، از علل سقوط رژیم (نمیری) بوده است. البته نمیری خود معتقد بود اعلام شریعت اسلامی به عنوان قانون کشور، برای رژیم وی حمایت و پشتیبانی به همراه خواهد آورد. او انتظار داشت با اعلام چنین تصمیمی، تعدادی از گروه‌های اسلامی را به سوی خود جذب کند. شاید هم اعلام آن فرمان، بر فعالیت گروه‌های اسلامی، به ویژه اخوان المسلمین تأثیر مستقیم داشت. شاید در پی کاهش قدرت نمیری و در اوان انزوای رژیم وی، اشارتی به او شده بود که اعلام شریعت اسلام به عنوان قانون اصلی کشور، می‌تواند راه‌حل برون‌رفت از این وضع باشد. اما بر اساس قرائن، مدتی بعد همین تصمیم موجب بروز مشکلاتی برای رژیم شد. شاید هم آن قضیه، به عنوان تدبیری هر چند محدود برای گریزی از آن مشکلات تلقی می‌شد.

دیدار جرج بوش (پدر) از سودان این اعتماد به نفس را به جمعی از تکنوکرات‌های سودانی داد که در یادداشتی به نمیری درباره خطر فروپاشی اوضاع سودان هشدار دهند. در این هنگام روزنامه‌های امریکا نیز درباره شعله‌ور شدن جنگ در جنوب سودان و واماندگی اقتصادی سودان نوشتند و پیش‌بینی کردند رژیم جعفر نمیری آخرین روزهای خود را سپری می‌کند.

احتمال دارد عملیات موسی و سبا از نظر روانی رژیم نمیری را به آخر خط رسانده باشد، چون انور سادات که معاهده کمپ دیوید را امضا و در برابر پارلمان [رژیم] اسرائیل سخنرانی کرده بود، اکنون جزای همکاری با دشمن صهیونیستی را چشید و جان خود را از دست داد.

آیا ترور سادات موجب هراس نمیری شد؟ آیا نمیری از خود می‌پرسید که پس از لو رفتن عملیات موسی و کوچاندن یهودیان فلاشا به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل، دچار همان سرنوشت سادات می‌شود؟ آیا نمیری پس از ترور سادات به دست

گروه‌های اسلامی، از نظر روانی شخصیت دیگری پیدا کرده بود؟ علایم عدم تعادل روانی در شخصیت نمیری چه بود؟ چرا دو سال پس از ترور سادات، اعلام کرد که قصد دارد قوانین اسلامی را در سودان اجرا کند؟ این تحول در وی چگونه به وجود آمده بود؟ از نظر روانی چگونه به نمیری الهام شده بود که اعلام رسمیت شریعت اسلام، راه‌حل برون‌رفت رژیم از تنگنای موجود است؟ چه کسی چنین چیزی را به او تلقین کرده بود؟ در آن موقع، سلامت نمیری چه وضعی داشت؟ آیا فشارهای زیادی که به نمیری می‌آمد شرایط مناسب چنین تلقینی را به وجود آورده بود و این تلقین، شرایط مساعد دیگری هم برای کامل‌تر شدن داشت؟ زمانی که نمیری زیر چنین تلقینی قرار داشت، در حالت ضعف به سر می‌برد یا قوت؟ آیا این حالت به اصطلاح روان‌شناسی در دایره تأثیرگذاری بر عقل و اندیشه می‌گنجد؟ به عبارت روشن‌تر، آیا نوعی شست‌وشوی مغزی در کار بود؟ «رزنتال» در این باره تحقیقی انجام داده و نتیجه گرفته است که بیماران وقتی بهبود حاصل می‌کنند، در خصوص برخی موضوع‌ها مثل سکس و خصومت و سلطه‌گری، تغییر مزاج می‌دهند و ارزش‌های جدیدی را همسو با ارزش‌های معالجه‌گرانشان می‌پذیرند. پیری لندن درباره مطیع‌سازی عقل و فکر آدمی می‌گوید: براساس گزارش‌هایی که از نتایج پژوهش‌ها به دست آمده است، بیماران مایل‌اند در قالب شخصیت معالجه‌گران خود درآیند. آنان به تدریج، ارزش‌های ذاتی مشابهی با معالجه‌گران خود پیدا می‌کنند. ترتیب معالجه به گونه‌ای است که پزشک مدام کمک می‌کند و بیمار همواره کمک دریافت می‌کند. این روند، رفته رفته باعث می‌شود که بیمار به چشم یک سلطه یا الگو یا منبع الهام به معالجه‌گر بنگرد. معالجه‌گر به صورت ناخودآگاه، پاسخ‌های بیمار را شرطی می‌کند، چون اندکی از حرف‌های او را می‌پذیرد و با بقیه مخالفت می‌کند. به این ترتیب، معالجه‌گر بیمارش را به سوی موضوع‌هایی رهنمون می‌کند که معتقد است مواردی مهم هستند. او درباره آنها صحبت می‌کند و درباره کلمه‌ها و ایده‌هایی که از نظر وی مهم هستند با بیمار حرف می‌زند. معالجه‌گر روی یکایک کلمه‌ها و ایده‌هایش تأکید می‌کند.

این لطیفه‌ای قدیمی (اما صحیح) است که بیماران «یانگ» آرزومند همان چیزهایی هستند که «یانگ» آرزوی آن را دارد، اما بیماران «فروید» خواب رؤیاهای فروید را می‌بینند و با صداقت هم می‌بینند!

«سارجنت» می‌گوید: در اثنای معالجه نگرانی بیمار بیشتر می‌شود و این بخشی از کشف ذات و عنصری مهم است؛ چون اگر تبدیل به نوعی فشار تحمل‌ناپذیر تبدیل شود، ممکن است حالتی از تلقین را برای مریض ایجاد کند. (وین، ۱۹۸۳) معمولاً معالجه‌گران از بیماران می‌خواهند راحت باشند و حین معالجه تصمیم‌های مهم نگیرند.

دو جاسوس سودانی به نام‌های «عبدالعزیز» و «ابورنات» در کتابی به نام اسرار سازمان اسرار به سازمان امنیت سودان (در سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۵) پرداختند. در این کتاب آمده است: «وقتی رئیس‌جمهور نمیری اعلام کرد که شریعت اسلام به عنوان قانون کشور اجرا می‌شود، هیچ‌کس از افرادی که با او کار می‌کردند (اعم از وزیران و دیگران) گمان نمی‌بردند بازی در حال تغییر است. آنان توانسته بودند همه شگردها و روش‌های رئیس‌جمهوری را بفهمند. در واقع برای آنان مشکل نبود با وی کار کنند و خواست‌های خود را به صورت صحیح با زمینه‌چینی مناسب، محقق سازند. رئیس‌جمهور می‌خواست تکانی به ملت بدهد، چون ملت بی‌حرکت شده بود.»

وقتی نمیری طرح «رهبری بالغ و خردمند» را اعلام کرد و از مسئولان خواست دست از شراب‌خواری بردارند و متمسّک به اخلاق شوند، بی‌شک خود قبلاً چنین رفتاری را پیشه کرده بود. از آغازِ جنبشِ «هاشم العطاء» روشن بود که نمیری خط‌مشی دیگری مغایر خط چپ که همسو با انقلاب ماه مه بود، در پیش گرفته است. این سمت‌گیری جدید وجهی دینی و نشانه‌هایی از تصوف داشت. از سپتامبر۱۹۸۳ که قوانین رسمی اعلام شد تا سقوط نمیری در آوریل ۱۹۸۵ یعنی کمتر از دو سال، دورانی به راستی ملتهب تجربه شد؛ آن هم نه فقط به علت اجرای قوانین جدیدی که بر کشور حاکم شده بود، بلکه به دلیل آنکه رئیس کشور داغ کرده بود و تصمیم‌های ضد و نقیض می‌گرفت. نمیری در سفر به امریکا، دچار فشار خون بالا شد و در آنجا روی

شریان‌های متصل به سر او عمل جراحی صورت گرفت. این جراحی معمولاً روی بیمارانی انجام می‌شود که فشار خون بالا دارند و عموماً نیز حاکمان و بازرگانان و کسانی که مسئولیت‌هایشان سنگین است، به چنین وضعی دچار می‌شوند.

نمیری بار دیگر به اریکه قدرت بازگشت، اما این بار لازم بود به علت بیماری جدیدش دارویی خاص مصرف کند. دارو بسیار قوی بود و او باید دو بار در هفته آن را مصرف می‌کرد. پزشکان به او توصیه کردند هنگام مصرف این، به استراحت مطلق بپردازد و هیچ تصمیمی درباره کار حکومتی خود نگیرد. یکی از دیپلمات‌های سفارت امریکا ناراحتی شدید خود را از تحرک نمیری در دوران معالجه ابراز کرد و گفت: پزشکان به او تأکید کرده‌اند که مصرف این دارو برای نمیری و برای کشور [سودان] بسیار خطرناک است. بنابراین، او باید استراحت کند؛ چون این دارو جسم و عقل انسان را دچار رخوت می‌کند و هنگامی که چنان رخوتی به انسان دست دهد، بی‌گمان خرد فرد در حالتی عادی نیست، بلکه مثل کسی خواهد بود که در خواب تصمیم می‌گیرد و هرچه را که شب گذشته گفته، صبح لغو می‌کند. قبلاً معروف بود که اگر نمیری تصمیمی بگیرد، از آن عدول نمی‌کند. می‌گفت: «انقلاب به پیش می‌رود و به عقب برنمی‌گردد.»

اطرافیان نمیری گفته‌اند که معالجه وی به شکلی خاص بود که او را در تصمیم‌گیری‌ها نامتعادل می‌ساخت و همین امر سبب برجسته شدن نقطه ضعف‌هایش شد. برخی افراد نیز به شدت متهم‌اند به اینکه وقتی رئیس‌جمهور در حالت عادی نبود، بدون آنکه ردپایی از خود بگذارند، تصمیم‌های خود را به او القا می‌کردند. در واقع، وضع رئیس‌جمهور چنان شده بود که هر یک از جناح‌های رقیب درون حاکمیت سعی می‌کرد بیشترین بهره را از آن ببرد. آنان اطلاعاتی به نمیری می‌دادند که می‌دانستند بر اساس آن تصمیم نخواهد گرفت، اما در لحظه‌هایی که در حالت ضعف بود و در ساعت‌هایی که تحت تأثیر داروها قرار داشت، بر او تأثیر می‌گذاشتند تا تصمیم دلخواه آنان را بگیرد. (عبدالعزیز و ابورنانت، ۱۹۹۳)

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا آن دیپلمات امریکایی که از تحرک نمیری در دوران معالجه ناراحت بود، می‌توانست یک کارشناس سیا باشد؟ آیا او جزو پزشکانی نبود که به نمیری اخطار کردند مصرف این دارو برایش خطرناک است؟ آیا سیا روان‌پزشک دارد؟ آن دارو که جسم و عقل انسان را به رخوت می‌اندازد، کدام است؟ آیا شبیه یکی از همان داروهایی است که در «اتاق خواب» مشهوری که در فصل دوم درباره‌اش گفتیم، مصرف می‌شد؟ بین احساس رخوت با آن نوع خواب چه رابطه‌ای است؟ آیا این خوابی عادی و تحت تأثیر شیمیایی داروهاست یا نوع دیگری از خواب است؟ چگونه یک دارو ممکن است برای کشوری خطرساز شود؟ آیا نتیجه دارو، ایجاد تغییر شخصیت نمیری بود که یک روز تصمیمی بگیرد، فردا آن را نفی کند و برخلاف شعار او باشد که می‌گفت «انقلاب به پیش می‌رود و به عقب برنمی‌گردد»؟ چه رابطه‌ای بین ضعف نمیری پس از مصرف دارو با روند تغییر تفکری که رخ می‌داد، وجود داشت؟ آیا اینها نشانه شست‌وشوی مغزی بود؟ آیا این کار، براساس فنون و شگردهای روان‌شناسی صورت گرفته بود یا مطابق روند تغییر ایدئولوژی بود؟ به این سؤال‌ها باید پاسخ داد.

خواندیم که روان‌شناسان سیا پروژه‌های تحقیقاتی خود را انجام دادند و براساس آنها آزمون‌های روان‌سنجی درست کردند. همه آزمون‌ها نیز روی برخی خارجیان و بدون اطلاع آنان انجام شد. آنان نمی‌دانستند که به سفارش سیا در حال آزمون شدن هستند. هم‌چنین با سیستمی که با آن مأموران سیا را آموزش می‌دادند تا بتوانند ملاحظات روان‌شناختی مفیدی درباره بیگانگان کسب کنند. علاوه بر این، چگونگی کمک مالی سیا به برخی روان‌شناسان را برای همکاری با افسران اطلاعاتی در انجام ارزشیابی مخفیانه از برخی سران کشورهای خارجی مرور کردیم. هم‌چنین اشاره شد که مأموران سیا در ایستگاه‌های خارج از کشور معمولاً نتایج آزمون روان‌سنجی موسوم به «اتوبوس» را به همراه نتایج ارزیابی غیرمستقیم خود به واشنگتن می‌فرستادند.

می‌گویند در سفر جرج بوش (پدر) به سودان که در آخرین روزهای حکومت

نمیری انجام شد، یک متخصص روان‌شناسیِ شخصیت، بوش را همراهی می‌کرد تا تحلیلی کامل از شخصیت نمیری کند و بگوید که او به درد ادامه حکومت می‌خورد یا نه. گفته می‌شود گزارش روانکاوی یادشده شامل چند علامت از عدم تعادل در ساختار روانی شخصیت نمیری بود که مانع ادامه حاکمیت وی می‌شد. به این ترتیب، جعفر نمیری برای همیشه برباد رفت.

روش کار موساد چنین است که برخی را از طریق شانتاژ از صحنه خارج می‌کند؛ برخی را با دادن پول و مستمری دایم به کنجی می‌فرستد و عده‌ای را هم با جابه‌جایی در مناصبشان کنار می‌گذارد، ولی برخی دیگر را با مرگی آرام از صحنه بیرون می‌کند. شاید عده‌ای را با انجام تروری وحشتناک و با پنجه‌هایی تیزتر و خون‌ریزتر کنار می‌زند.

ترورهایی که موساد انجام داد

در گفتاری که به چگونگی گزینش و آموزش مأموران اطلاعاتی در آموزشگاه موساد پرداختیم، به چگونگی توجه آنان به قتل و آدم‌کشی نیز اشاره و شرح داده شد که استفاده از سلاح را به فراگیران می‌آموزند و نمونه‌هایی زنده را برای انجام ترور در نظر می‌گیرند. در این زمینه شعار موساد این است: «باید سر هدف را قطع کنی تا دم آن از حرکت بیفتد.»

مارکس می‌گوید: «روان‌شناسان اطلاعاتی از شیوه شکستن و وادار کردن استخدام‌شدگان به جاسوسی استفاده کرده‌اند.» «کیهنر» نیز می‌گوید: «وظیفه من از نظر انسانی، منفی‌ترین کار بوده است، زیرا موظف شده بودم افراد را به صورت طراحی‌شده و هدفمند، تخریب شخصیت کنم و بشکنم.» او می‌افزاید: «نخست باید ببینی آیا امکان از هم گسستن زندگی زناشویی کسی برایت میسر است؟ اگر این امکان هست، تو باید فشارهای زیادی به آن شخص وارد آوری تا بشکند. می‌توانی جنجالی از شایعه‌های کوچک در اطراف وی ایجاد کنی. همواره او را در تنگنا قرار بده یا تصادفی ساختگی

درست کن که به ماشینش خسارت وارد شود. ممکن است خیلی از این چیزها خنده‌دار به نظر آید ولی وقتی روی هم جمع شود، در شکستن و تن دادن او به جاسوسی تـأثیر مهم خواهد داشت.»

بلاک و موریس (۱۹۹۲) می‌نویسند: «هنوز هم گزارش‌های محرمانه‌ای درباره عملیات ربایش و ترور که در دوران قبل از ۱۹٤۸ به طور رسمی توسط مقام‌ها تأیید شد، موجود است. پرونده تلگراف‌های رمز موساد (بین تل‌آویو و ایستگاه بغداد) را که بخوانی، نکات تکان‌دهنده‌ای درباره مشکلات و دشواری‌های عملیات پنهان در آنها خواهی یافت. هم‌چنین وحشتی را که یک جاسوس هنگام شکنجه شدن داشته و تحت شکنجه مجبور به حرف زدن شده است، احساس می‌کنی. هم‌چنین اسناد مهمی از گذشته وجود دارد که در آنها می‌توان تعداد و کیفیت عملیات اطلاعاتی را یافت. علاوه بر این، پرونده‌های بازجویی فلسطینی‌های مجاز به تردد به داخل فلسطین اشغالی نشان می‌دهد که چگونه [رژیم] اسرائیل تصویر روشنی از دشمنانش در اختیار دارد. اسناد وزارت امور خارجه [رژیم] اسرائیل به ما خواهد گفت که دیپلماسی چه سرپوشی می‌تواند بر حقایق اطلاعاتی در مواردی بگذارد که با چهره مطبوعاتی و رسمی کشور در تعارض است.»

«کومیم میوت» به معنای «استقلال با سربلندی» دستگاه موساد دیگری داخل موساد است. این دایره که بسیار پنهانی و محرمانه است با کادرهای اصلی موساد و جاسوسانی حقیقی سروکار دارد که همه اسرائیلی هستند و با پوشش‌های کامل به کشورهای عربی اعزام می‌شوند. در ضمن، آنان یک بخش کوچک دوازده نفره دارند که اعضایش همه آدم‌کش هستند. به آنان «دست بلند عدالت [رژیم] اسرائیل» می‌گویند. این نام‌گذاری برای قابل تحمل کردن چهره زشت شغلی آنهاست. معمولاً دو واحد از این تیم در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل مشغول گذراندن آموزش هستند و سومی خارج از [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به سر می‌برد. این افراد درباره سایر بخش‌های موساد هیچ اطلاعاتی ندارند. در ضمن نام حقیقی اعضای واحد خود را هم نمی‌دانند. موضوع

دیگر اینکه آدم‌کشان در قالب تیم‌های دو نفره عمل می‌کنند؛ یک نفر پوشش کشور هدف و نفر دیگر پوشش کشور پایگاه را به عهده دارد. در اصطلاح، به نفر اول «رزمنده کشور هدف» و به دومی «رزمنده کشور پایگاه» گفته می‌شود. آنان هیچ‌گونه کار جاسوسی در کشورهای دوست (مثل انگلستان) انجام نمی‌دهند، ولی ممکن است کارهای بازرگانی مشترکی در آنجا صورت دهند. هرگاه نیاز باشد، «رزمنده کشور هدف» به کشور یادشده می‌رود و از پوشش شرکتی استفاده می‌کند و «رزمنده کشور پایگاه» حفاظت و پشتیبانی از او را به عهده دارد.

سان دی تایمز در سال ۱۹۷۵، داستانی منتشر کرد که موضوع آن تأسیس یک شعبه آموزش ویژه برای ترور بود.

«پیتر واتسن» مؤلف کتاب جنگ *برضد عقل* که یک خبرنگار بود، به همایشی دعوت شد که هزینه آن را سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پرداخت کرده بود. موضوع همایش «استرس و تشویش» بود. در آن همایش توماس ناروت (از بیمارستان نیروی دریایی امریکا) در ستاد نیروهای ناتو در نابلس (لبنان) درباره «عادت کردن و وفق دادن خود با فشارها» سخن گفت. اما بعدها این دانش برای آموزش افراد عملیاتی مورد استفاده قرار گرفت که باید عملیات ترور انجام می‌دادند، بنابراین، باید فشارهای ناشی از کار ترور را تحمل می‌کردند. واتسون در کتابش آورده است: «افرادی را از زندان ارتش انتخاب و برای ترور در خارج، راهی سفارت‌خانه‌های امریکا کردند.»

موضوع رساله دکتر ناروت این بود که کشف کند آیا فیلم‌های خاصی است که تماشای آنها موجب بروز نگرانی شود؟ اگر موضوعِ فیلم قتل باشد، آیا می‌توان به راحتی آن را به عنوان امری عادی بر خود هموار کرد و با آن وفق یافت؟ آیا می‌شود به فردی گفت هم‌زمان با مشاهده قتلی که در فیلم رخ می‌دهد، به کارهای عادی خود بپردازد؟

کاری که ناروت باید برای نیروی دریایی انجام می‌داد یافتن روشی بود که با آن بتوان افرادی را که میلی به ترور و آدم‌کشی ندارند، در شرایطی خاص قادر به انجام این

کار کرد. در این روش فیلم‌هایی انتخاب می‌شد که در آن صحنه‌های قتل بی‌رحمانه‌ای برای افراد به نمایش درمی‌آمد تا بدین ترتیب حساسیت یا خویشتن‌داری آنان از آدم‌کشی زایل شود. در بیمارستان‌های نیروی دریایی با مشارکت روان‌شناسان این نیرو، تعدادی آدم‌کش انتخاب شدند که البته آدم‌کشی هم به آنان باید آموزش داده می‌شد. این افراد فیلم‌های زشت و ترسناکی را تماشا می‌کردند و مرتب فیلم‌های وحشتناک‌تر و هراس‌آورتری برای آنان نمایش داده می‌شد. آنان که تحت آموزش آدم‌کشی بودند، موظف شدند همه فیلم‌ها را ببینند و ضمن مشاهده فیلم، سرهای خود را، بالا نگه دارند. مسئولان به وسیله دستگاهی خاص، چشمان بینندگان را باز نگه می‌داشتند تا همه صحنه‌های قتل را به اجبار تماشا کنند. یکی از این فیلم‌ها مربوط به صحنه ختنه کردن یک جوان افریقایی توسط افراد قبیله‌اش بود که به غایت دلخراش بود. برای ختنه، هیچ اقدامی برای بی‌هوشی یا بی‌حسی انجام نشد و حتی چاقویی که برای این منظور به کار برده شد تیز نبود. معمولاً در پی نمایش هر فیلم، مربی از فراگیران پرسش‌هایی درباره آن می‌کرد. برای مثال، چند نفر آن جوان افریقایی را نگه داشته بودند تا ختنه شود؟ افراد شرکت‌کننده در دوره آدم‌کشی، فیلم‌های دیگری هم دیده و درباره مردم سایر کشورها و آداب و رسوم آنان مطالبی آموخته بودند. این آموزش چند هفته به درازا می‌کشید.

برخی می‌گویند قاتل رابرت کندی، رئیس‌جمهور امریکا، از کسانی بود که او را به طریق خواب مغناطیسی به این کار واداشتند. (وین، ۱۹۸۳) دو کارشناس برای مطالعه روی قاتل رئیس‌جمهور امریکا (سرحان) انتخاب شدند که یکی از آنان دکتر «هیسی» (رئیس انجمن جهانی تحلیل فشارهای روانی) بود. هیسی وظیفه داشت منحنی روانی قاتل و مصاحبه‌هایی که با او شده و نیز پاسخ فشار روانی وی را بررسی کند. هیسی متوجه شد که قاتل رئیس‌جمهور یعنی سرحان، فقط جمله‌های خاصی را تکرار می‌کند. این امر نشان داد که که او را برنامه‌ریزی کرده‌اند تا خود را به حالت اغما و بیهوشی فروبرد. او این فن را خود یاد نگرفته بود، بلکه برای این کار پیشتر آموزش دیده بود. به

هر حال، کارشناسان معتقدند قاتل رئیس‌جمهور امریکا در حالتی از خـواب مغناطیسـی مورد شست‌وشوی مغزی قرار گرفته است. او عبارت‌هایی خاص را مثل: «تو هیچ چیـز نیستی، تو بی‌ارزشی، رؤیای امریکایی‌ات بر باد رفته و...»، مرتب تکرار می‌کرده تا کم‌کم به این مطالب ایمان یافته است. پس از این مرحله، یک نفر این اندیشه را به او القا کـرد که: «رابرت کندی را بکش» و «سرحان» در خواب مغناطیسی بـا ایـن اندیشـه موافقـت کرد.

دکتر اشپیگل، کارشـناس خـواب مغناطیسـی، مـی‌گویـد: «بـا چنـد جلسـه خـواب مغناطیسی می‌توان عقل برخی افراد را از کار انداخت یا تغییـر داد. از ایـن رو مـی‌تـوان [وضع سرحان] را احتمالاً جزو یکی از حالت‌های خواب مغناطیسی دانست. چون ایـن خواب، عقل را از انفعـال‌هـا و ارزش‌هـای قـدیمی‌اش پـاک و ارزش‌هـای جدیـدی را جایگزین آن می‌کند.»

در حـال حاضـر، رئـیس پـروژه «پرونـده آبـی» مشـغول بـه کـارگیری روش‌هـای مطیع‌سازی عقلی و مطالعه روی مأموران و جاسوسانی است که از سیا بریده و نافرمانی کـرده‌انـد (یـا جاسوسـان سـایر سـرویس‌هـا کـه توسـط سـیا دسـتگیر شـده‌انـد). وی آزمایش‌هایی را انجام داده است تا بفهمد آیا می‌توان با خواب مغناطیسی، افـراد را ضـد تمایلاتشان برانگیخت و آنان را برای آدم‌کشی برنامه‌ریزی کرد؟

سرویس موساد هر کار غیراخلاقی را در سطح جهان انجام می‌دهد. هـر کـس پـول بدهد، هرگونه خدماتی را به وی ارائه می‌کند و به ازای پول مناسب، دست به هر کـاری به نیابت از دیگران می‌زند؛ چون در همه جای دنیا و برای انجام هر کاری دارای امکـان و آدم است. این شعار با این منظور است که در همه جای جهان یهـودی وجـود دارد و موساد به راحتی می‌تواند یهودیان را برای هر کاری اسـتخدام کنـد. عـلاوه بـر ایـن، بـا بهره‌گیری از نگرش مثبت و همدلی‌هایی که غربیان با [رژیم] اسرائیل دارند، از آنان نیـز برای انجام اهداف خود استفاده می‌کند. (الکیالی، ۱۹۹۰)

سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسـرائیل در سـال ۱۹٦٥ «بـن برکـه» را تـرور کـرد. او از

قوی‌ترین مخالفان ملک حسن، پادشاه سابق مغرب، بود. بن برکه پیشتر از توطئه سرویس اطلاعاتی کشور مغرب رسته بود، اما خوب می‌دانست که دیر یا زود دستگیر خواهد شد. او به اروپا گریخت و از آنجا گروه‌های تحت امر خود را برای انجام عملیات انفجار به صورت هدفمند به منظور از میان برداشتن ملک حسن هدایت می‌کرد. در مغرب یک دسته یهودی زندگی می‌کنند که «کلنی» بزرگ و اصیلی هستند. آنان از حمایت دولت برخوردارند و بدین لحاظ نیز روابطی گرم بین [رژیم] اسرائیل و کشور مغرب برقرار است. در این حال، دولت مغرب با توجه به تجربه‌های افسانه‌ای سرویس موساد در کار ترور، از [رژیم] اسرائیل خواست بن برکه را از میان بردارد.

در این ارتباط «دیوید کیمحی» مأمور ارزیابی امکان انجام این درخواست شد. وی با گذرنامه انگلیسی و به بهانه گذراندن تعطیلات به لندن رفت، ولی در واقع مشغول انجام آخرین خرده‌کاری‌ها روی طرح ترور بود. کیمحی گذرنامه انگلیسی دیگری را هم که به خوبی جعل شده بود، از یکی از عوامل موساد گرفت. در این گذرنامه ویزای ورود به مغرب ثبت شده بود. در فرودگاه الرباط، (پایتخت مغرب) ژنرال «محمد اوفقیر» وزیر کشور ترس‌آور مغرب به استقبال او آمد. شب‌هنگام سر میز شام که با حضور رقاصه‌های شرقی کشور مغرب، دلچسب شده بود، ژنرال او فقیر به کیمحی گفت: دقیقاً سر بن برکه را می‌خواهم. ژنرال سپس با روح طنازانه عجیب خود و از باب ستایش تاریخ یهود، افزود: «فراموش نکن که سالومه، همسر یهودیه، فرمانروای قدیم شما از شاه هردوس یهودی خواسته بود سر فرد دردسرانگیزی را برایش از تن جدا کند.» [به عبارت دیگر، شما یهودیان با چنین سفارش‌هایی بیگانه نیستید.]

چندی بعد مرکز ارتباطات موساد پیامی رمزی برای اوفقیر به مغرب فرستاد. وی به همراه تیم کوچکی از مأموران اطلاعاتی مغرب، راهی پاریس شد. نه شب بعد، خودروی تعقیب و مراقبت سرویس اطلاعاتی فرانسه بیرون رستورانی در منطقه «سان جرمان» که بن برکه برای صرف شام به آنجا رفته بود، توقف کرد. او گمان می‌کرد برای ملاقات با یکی از میلیونرها آمده است، اما پس از یک ساعت انتظار، وقتی کسی نیامد،

رستوران را ترک کرد. همین که پا بـه خیابـان گذاشـت، دو نفـر مـأمور او را گرفتنـد و داخل اتومبیل انداختند و به ویلایی در منطقه «فونتنای ـ لـی فیکونـت» بردنـد. معمـولاً سرویس اطلاعاتی فرانسه در این ویلا از افراد مظنون بازجویی می‌کند. ژنرال اوفقیـر در طول شب بر جریان بازجویی از بن برکه و شکنجه او نظارت داشـت تـا اینکـه سپیده صبح دمید و آنگاه آن مرد درهم شکسته اعدام شـد. پـس از آنکـه ژنـرال اوفقیـر چنـد عکس از جنازه گرفت، او را در باغچه همان ویلا دفن کردند. وزیر کشور مغرب نیز بـا آن عکس‌ها به کشور خود بازگشت. (توماس، ۱۹۹۹)

ناجی العلی، کاریکاتوریست خلاق فلسطینی، مشهورترین هنرمندی است که در آثار خود رنج‌ها، آمال و آرزوهای ملت فلسطین را جلوه‌گر می‌سازد و آتشی که با تأثیر آثـار وی از سینه و طن‌پرستان برمی‌خیزد، همان کاری را با دشـمن مـی‌کنـد کـه تـوپ‌هـا و موشک‌ها می‌کنند. همین آثار هم باعـث شـد کـه او را تـرور کننـد. وی روز ۲۲ ژوئیـه ۱۹۸۷ مقابل دفتر روزنامه *القبس* در لندن ترور شـد و در ۲۹ آگوسـت نیـز فـوت کـرد. ناجی العلی در کاریکاتورهایش شخصیت «حنظله» پسر بچه فلسطینی را ابداع کـرد کـه پشت به مردم و با دست‌های گره‌کرده به رویدادها می‌نگرد.

کماندوهای اسرائیلی در ۱٦ آوریل ۱۹۸۸ «ابوجهاد» را داخل منزلش در تونس تـرور کردند. عملیات بی‌رحمانه‌ای بود که از نظر فنی و نحوه اجـرا بـی‌ماننـد مـی‌نمـود. ایـن عملیات، نهایت آمیختگی کار اطلاعاتی و عملیاتی بـود. تـیم اول، شـامل هفـت مـأمور عملیاتی موساد بود که گذرنامه لبنانی داشتند و بـه زبـان عربـی حـرف مـی‌زدنـد. کـار شناسایی منزل ابوجهاد و راه‌های منتهی به آن، مـدت‌هـا قبـل صـورت گرفتـه بـود. در بالگرد فرماندهی نیز ژنرال ایهود باراک، جانشین رئیس سـتاد ارتـش [رژیـم] اسـرائیل، نشسته بود. او در گذشته رئیس سرویس اطلاعاتی ارتش (امان) بوده است و مـدتی نیـز پست نخست‌وزیری [رژیم] اسرائیل را در اختیار داشت.

موساد (رئیس شعبه عملیات) نیز دستگاه‌های پارازیت زمینی را به کار انداخته بود تا تماس‌های رادیویی و تلفنی منطقـه‌ای را کـه ابوجهـاد در آن سـکونت داشـت (سـیدی

بوسعید) از کار بیندازد تا تیم عملیاتی پس از انجام کار بتواند به راحتی عقب‌نشینی کند.

با توجه به اهمیت عملیات و خطرهای پیش رو، بسیاری از پیام‌های معمول به صورت مختصر درآمده بود. عملیات تونس، مشابه عملیات دیگری بود که با نام «بهار جوانان» در آوریل ۱۹۷۳ انجام شد. در آن عملیات کماندوهای اسرائیلی وارد بیروت شدند و با همکاری مأموران موساد سه نفر از مسئولان ساف را به قتل رساندند. پس از این حادثه، [رژیم] اسرائیل طبق معمول مسئولیت کار را به عهده نگرفت ولی هیچ‌کس باور نکرد که کار [رژیم] اسرائیل نبوده است؛ چون برخلاف معمول سانسور نظامی، اجازه داد گزارش‌های مطبوعاتی درباره عملیات و قربانی آن منتشر شود. این امر به منزله آن بود که اسرائیلی‌ها مسئولیت ترور را پذیرفته‌اند.

دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل درباره خط و دست‌نوشته‌های ابوجهاد بررسی‌ای روان‌شناختی انجام داده بودند. سیا قبلاً برخی پژوهش‌ها را درباره خط و دست‌نوشته انجام داده و معتقد بود می‌توان از این طریق به شخصیت فرد پی برد. هم‌چنین نمونه‌ای از خط هیتلر، رهبر آلمان نازی را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده بودند. بلاک و موریس (۱۹۹۲) می‌گویند: موساد درباره ارزیابی و برآورد شخصیتی ابوجهاد کوتاهی نکرده بود، چون یک سرویس اطلاعاتی مسئولیت تعقیب سران ساف و تنظیم بخشی از زندگی آنان را از نظر روانی به عهده داشت. سیا نیز سلسله پژوهش‌هایی روی خط و دست‌نوشته عده‌ای از سران غیرامریکایی انجام داده بود. (مارکس، ۱۹۷۹) سپس سایر سرویس‌های اطلاعاتی این کار را در پیش گرفتند و آن را در سازمان‌های خود بومی کردند. بلاک و موریس (۱۹۹۲) می‌گویند: «پنج سال قبل از ترور ابوجهاد، یک نمونه از خط و دست‌نوشته وی تحت بررسی و مطالعات سری قرار گرفت. نتیجه نشان می‌داد که وی فردی ایده‌الی، بسیار باهوش و دارای عقلی دقیق و تحلیلگر است.» موساد برای به دست آوردن روان‌شناسی عرب‌ها هر کاری می‌کند ولی نمی‌دانیم آیا تاکنون یک روان‌شناس عرب پیدا شده است که فقط یک مطالعه

روان‌شناختی درباره سران اسرائیلی انجام داده باشد؟ (البته به استثنای حفنی که مطالعه‌ای عمومی روی شخصیت یهودیان صورت داد.)

در اوایل بحران کانال سوئز، سرویس MI6 انگلستان از طریق دفتر لندن، طرحی را برای ترور جمال عبد الناصر به وسیله گاز اعصاب تهیه کرد. «ایدن» ابتدا با انجام این عملیات موافقت کرد، ولی بعد آن را لغو نمود؛ چون موافقت فرانسه و [رژیم] اسرائیل را برای انجام عملیاتی مشترک علیه مصر کسب کرده بود، ولی آن عملیات هم ناکام ماند و آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. از این رو، MI6 بار دیگر سراغ گزینه ترور رفت؛ آن هم زمانی که عبد الناصر کلیه عوامل MI6 را در مصر تحت کنترل داشت.

انگلیسی‌ها اقدام به طراحی یک عملیات ترور علیه عبدالناصر کردند و کوشیدند در این عملیات از افسران مصری بریده از ناصر استفاده کنند. ولی این عملیات شکست سختی خورد و ناکام ماند. علت اصلی شکست عملیات آن بود که اسلحه‌های انبارشده در مخفیگاهی واقع در یکی از اماکن حومه قاهره بی‌سر و صدا تخلیه شده بود.

تحقیقات در زمینه سلاح‌های شیمیایی در دهه ۱۹۵۰ سکه رایج بود. هم‌چنین در این دوران پژوهش‌هایی درباره امکان استفاده از قرص‌های توهم‌زا و تشویش‌آور انجام شد. در این باره آزمایش‌های گسترده‌ای در «مؤسسه تحقیقات سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک» صورت گرفت. از این رو، برای خوراندن زهر به عبدالناصر تحقیقاتی صورت گرفت. ولی سرانجام گاز اعصاب بهترین وسیله شناخته شد، چون کاربرد آن آسان‌تر است.

دفتر لندنِ موساد، جاسوسی در مصر داشت که با یکی از اماکن ستادی عبدالناصر ارتباطی ویژه برقرار کرده بود. قرار شد یک کپسول گاز اعصاب داخل سیستم تهویه کار گذاشته شود. اجرای این روش به مقدار زیادی گاز احتیاج داشت که شاید موجب کشته شدن عده زیادی از مردان جمال عبدالناصر می‌شد. (رایت، ۱۹۸۸)

اما از گاز اعصاب در عملیات ترور نافرجام «خالد مشعل» در اردن استفاده شد. در ۹ سپتامبر ۱۹۹۷ تل‌آویو اخباری دریافت کرد مبنی بر اینکه حماس به سفارت

تازه‌تأسیس [رژیم] اسرائیل در اردن حمله و دو نفر از نگهبانان رایزنی فرهنگی سفارت را مجروح کرده است. (توماس، ۱۹۹۹) خالد مشعل، یکی از رهبران حماس، آن زمان در پایتخت اردن زندگی و از محلی نزدیک قصر «ملک حسین» دفتر سیاسی حماس را اداره می‌کرد. نتانیاهو به «یاتوم» افسر موساد که با وی در منزلش در قدس ناهار می‌خورد، گفت: «برو و او [خالد مشعل] را بکش. تو باید این کار را بکنی. او را بکش. به مردانت در امان [پایتخت اردن] مأموریت بده این کار را بکنند.» نخست‌وزیر [رژیم] اسرائیل برای ترور خالد مشعل فشار می‌آورد؛ گویی اصلاً میزان حساسیت سیاسی هر عملیاتی که سرویس اطلاعاتی را انجام می‌داد، درک نمی‌کرد. رئیس موساد با لحنی تند گفت: «نباید در پایتخت اردن دست به اقدام بزنیم. این کار ممکن است روابط جاری با اردن را که با مدیریت اسحاق شامیر به وجود آمده، تخریب کند. علاوه بر این، موساد در اردن مشغول جاسوسی است و سیل اطلاعات درباره سوریه و عراق و فلسطین را از آن صحنه جمع‌آوری می‌کند. کشتن خالد مشعل در اردن وضع را چنان «سرخ» خواهد کرد که جمع‌آوری اطلاعات نیز با خطر مواجه خواهد شد.» به رغم همه مخالفت‌ها، به هر حال، موساد باید این عملیات را انجام می‌داد؛ از این رو، سلاحی غیرعادی را برگزید. این بار سلاح ترور، اسلحه کمری نبود بلکه یک کپسول پر از گاز اعصاب بود. تیم کیدون برای اولین‌بار می‌خواست به این روش آدم بکشد. گاز اعصاب برای مرگ فوری یا آرام کاربرد دارد ولی قربانی این سلاح، به هر حال، کنترل اعضای داخلی خود را از دست می‌دهد و دچار دردهای تحمل‌ناپذیری می‌شود که مرگ برای او «رحمت» خواهد بود.

در ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۷ اعضای تیم کیدون از آتن و رم و پاریس (که چند روز را در آن شهرها گذرانده بودند) به سوی امان [پایتخت اردن] حرکت کردند. برخی از آنان گذرنامه فرانسوی و برخی گذرنامه ایتالیایی داشتند؛ اما دو نفری که حمله را اجرا کردند، گذرنامه‌های کانادایی به نام‌های «باری بیدز» و «سین کیندال» داشتند. آن دو وقتی در هتل «اینتر کنتینانتال» اتاق می‌گرفتند، مدعی شدند گردشگر هستند. ساعت ۱۰

صبح بود و خالد مشعل در اتومبیلش که راننده وی آن را هدایت می‌کرد، نشسته و عازم محل کارش بود. روی صندلی عقب، سه فرزند وی (یک پسر و دو دختر) نشسته بودند. بیدز با خودرویی که اجاره کرده بود با فاصله مناسبی وی را تعقیب می‌کرد و بقیه اعضای تیم اسرائیلی هم در خودروهای دیگری نشسته و در راه بودند. وقتی اتومبیل مشعل وارد منطقه «الحدائق» در شهر امان شد، راننده به او گفت: انگار یک نفر تعقیبمان می‌کند. خالد مشعل با تلفن اتومبیلش با پلیس تماس گرفت و نوع و شماره پلاک خودروی تعقیب‌کننده را اطلاع داد.

اندکی قبل از ساعت ده و نیم، راننده مشعل به خیابان «وصفی التل» پیچید. آنجا مقابل دفتر حماس، عده‌ای تجمع کرده بودند. دو مأمور اسرائیلی یعنی کیندال و بیدز هم خود را بین جمعیت پنهان کرده بودند. حضورشان برای کسی مسأله‌ساز نبود، چون خیلی وقت‌ها گردشگران کنجکاو به دفتر حماس می‌آمدند تا درباره این جنبش و برنامه‌هایش بیشتر بدانند.

خالد مشعل قبل از پیاده شدن از خودرو، کودکانش را بوسید. بیدز جلو آمد، به گونه‌ای که گویی می‌خواست با مشعل دست بدهد. کیندال هم به کتف وی نزدیک شد، در حالی که داخل یک ساک پلاستیکی دنبال چیزی می‌گشت. بیدز به صورتی که دوستانه می‌نمود، پرسید: «تو مشعل هستی؟» مشعل با تردید نگاهش کرد و در همین لحظه، کیندال کپسول گاز را درآورد و محتویات آن را در گوش چپ او (مشعل) خالی کرد. مشعل به عقب برگشت، در حالی که تلوتلو می‌خورد و گوشش را می‌مالید. کیندال بار دیگر سعی کرد آن ماده کشنده را در گوش مشعل بپاشد که مردم به خود آمدند، دور آنها را گرفتند تا دو مأمور اسرائیلی را دستگیر کنند. (توماس، ۱۹۹۹)

بیدز به زبان عبری فریاد زد: «بدو» و سپس او و در پی‌اش کیندال، داخل خودرویی پریدند که در مسافت کمی از آنجا متوقف بود. راننده خالد مشعل که شاهد ماجرا بود دنده عقب آمد تا راه را بر آن تویوتا ببندد. بعد چند خودروی دیگر هم به تعقیبشان پرداختند و یکی از رانندگان با تلفن همراه خود، تقاضای مسدود کردن همه راه‌های آن

منطقه را کرد. راننده مشعل هم به اداره پلیس خبر داد. سپس اعضای پشتیبانی‌کننده تیم ترور آمدند و یکی از آنها به بیدز اشاره کرد که وارد خودروی او شود. اما به محض آنکه دو مأمور موساد از تویوتا پیاده شدند، یک خودروی دیگر آمد و راه را بست. چند فرد مسلح از آن ماشین پایین پریدند و بیدز و کیندال را مجبور کردند روی زمین دراز بکشند. سپس آن دو را به مرکز پلیس امان [پایتخت اردن] بردند؛ اما آنان در آنجا گذرنامه‌های کانادایی خود را نشان دادند.

شاید پرسیده شود موساد چگونه توانست برای افراد خود گذرنامه کانادایی تهیه کند؟ استروفسکی و هوی (۱۹۹۰) می‌گویند: «[رژیم] اسرائیل انواع گذرنامه‌های کشورها را با هر نوع کاغذی که دارند، جعل می‌کند. در حالی که برای مثال دولت کانادا به هیچ وجه ممکن نیست مواد اولیه‌ای را که با آن گذرنامه‌هایش را تولید می‌کند، به کس یا دولت دیگری بفروشد.» به هر حال از نظر موساد، گذرنامه کانادایی بهترین ابزار برای پوشش است. از سوی دیگر، گذرنامه جعلی را نمی‌توان با کاغذی دیگر درست کرد. از این رو، موساد کارخانه کوچکی دارد که در آنجا کاغذ انواع گذرنامه کشورها را عیناً جعل می‌کند. عده‌ای شیمی‌دان، ابتدا کاغذ گذرنامه حقیقی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند و پس از آنکه به فرمول درست آن پی می‌برند، چند صفحه کاغذ تولید می‌کنند که از آنها چند نسخه گذرنامه مورد نیاز سرویس اطلاعاتی درست می‌شود.

پس از ترور نافرجام خالد مشعل، سمیح بطیخی (رئیس سازمان ضد جاسوسی اردن) با رئیس ایستگاه موساد تماس گرفت. بطیخی بعدها اعلام کرد رئیس موساد به همه چیز اعتراف کرده و گفته است که آن دو نفر از افراد وی بوده‌اند و [رژیم] اسرائیل در این مورد مستقیماً با پادشاه [ملک حسین] کنار خواهد آمد. نتانیاهو نیز با ملک حسین روی خط محرمانه‌ای که بین دو کشور قرار دارد و از آن خط در زمان‌های بحران استفاده می‌شود، مکالمه‌ای تلفنی انجام داد. طبق آنچه بعدها یکی از افسران موساد افشا کرد، محتوای مکالمه چنین بود: «ملک حسین» از بیبی [نتانیاهو] دو سؤال

کرد: «۱. منظورتان از این بازی کثیف چه بود؟ ۲. آیا پادزهر گاز اعصاب را داری؟»

ظرف یک ساعت، داروهای ضد گاز اعصاب را با یک هواپیماهای جنگی اسرائیلی به اردن فرستادند تا خالد مشعل معالجه شود. مشعل در گوش چپش دائم صدای زنگ مستمری را می‌شنید. خود وی می‌گفت: «احساس رعشه می‌کنم. انگار ضربه‌ای است که به سرعت در سراسر پیکرم پخش می‌شود و مرتب نفس تنگی می‌گیرم.»

خالد مشعل به سرعت معالجه و ظرف چند روز حالش بهتر شد. او یک کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داد و در آن، سازمان موساد را به باد مسخره گرفت.

دولت کانادا نیز وقتی فهمید از گذرنامه رسمی‌اش چه استفاده‌ای شده است، سفیر خود را از [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل فراخواند. این اقدام، تصمیم تندی است که فقط «قطع روابط دیپلماتیک» میان دولت‌ها با آن قابل قیاس است. اسرائیلی‌ها مجبور شدند ظرف یک هفته شیخ احمد یاسین را آزاد کنند. او به غزه بازگشت و مثل قهرمانان از وی استقبال شد. سپس کیندال و بیدز بدون گذرنامه‌های کانادایی خود به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل برگشتند، چون گذرنامه‌ها به سفارت کانادا در اردن تحویل شده بود. این دو مأمور، نه تنها هرگز به واحد ترور برنگشتند، بلکه کارهای نامعلومی در ستاد موساد به آنان سپرده شد. به گفته یکی از افسران موساد، شاید کاری در حد حفاظت از توالت‌های ساختمان موساد.

ترور فیزیکدان‌های عرب و انهدام راکتور هسته‌ای عراق

وظیفه منبع‌گیری یا گماردن جاسوس در کشورهای عرب هم‌جوار [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل و هدایت جاسوسان تا سال ۱۹٦٤ جزو مأموریت‌های سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل بود. مأموران موساد در کشورهای عربی اصالتاً از کشورهای اروپای شرقی بودند. هم‌چنین پاریس، مرکز ستاد منطقه‌ای موساد بود و این سازمان از آنجا جاسوسان خود را در تمام جهان عرب هدایت می‌کرد.

سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل (امان) در دهه ۱۹۵۰ با استفاده از

دسترسی‌های اطلاعاتی خود، اخبار ارزشمندی درباره انقلابیون الجزایر به فرانسویان داد. در آن هنگام پیمانی با دولت فرانسه منعقد شد تا با اضافه شدن سلاح‌های جدید به زرادخانه [رژیم] اسرائیل، این رژیم بتواند برای دستیابی به قدرت هسته‌ای تلاش مستقلی کند. در سال ۱۹۸۹ موساد ضد دانشمندانی که در عراق و مصر، موشک می‌ساختند، وارد عمل شد. دستگاه‌های مخفی [رژیم] اسرائیل بسیار زیرک و ماهر بودند و از مدت‌ها قبل رسانه‌های گروهی را برای خلق داستان‌های دروغ ولی هشداردهنده فعال کردند. این کار به عملیات بعدی آنان کمک می‌کرد. روش یادشده با توجه به روان‌شناخت جنگ روانی، شیوه تأثیرگذاری است.

گفته می‌شود نام پاریس، مجازاً مؤنث است و همه این شهر را به یک «زن زیبا» تشبیه می‌کنند؛ ولی در دامان همین زن زیبا «ایستگاه منطقه‌ای موساد» به قتل «یحیی المشد» دانشمند اتم‌شناس مصری، و «علی حسن اسعد» دانشمند اتم‌شناس لبنانی، دست زد و نیز به طراحی نقشه ترور پرنسس دیانا [همسر ولیعهد انگلستان] و معشوق وی دودی الفائد پرداخت.

سرویس امان (سازمان اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل) اخبار کاملاً مورد اعتمادی از منابع موثق تهیه کرده بود که عراق بیش از آنچه به دنبال تحقیقات مسالمت‌آمیز هسته‌ای باشد، به سوی تولید سلاح هسته‌ای حرکت کرده است. از این رو، تلاش‌هایی آغاز شد که فرانسوی‌ها را وادارد کمک‌های خود را برای ادامه پروژه هسته‌ای عراق متوقف کنند.

موضوع قتل «المشد» یادآور حمله‌های مرموزی بود که علیه دانشمندان آلمانی شاغل در پروژه تولید موشک مصر در اوایل دهه ٦٠ انجام شد. هم‌چنین در پاریس، به گونه‌ای اسرارآمیز یکی از نوابغ لبنان ترور شد. او که حسن کامل الصباح نام داشت، دانشمندی مشهور بود. هم‌چنین دانشمند لبنانی دیگری به نام «رمال رمال» در همان شرایط و به همان سرنوشت دچار شد. یک دانشمند لبنانی به نام «علی حسن اسعد» که اتم‌شناس مشهوری بود، در حالی جنازه‌اش در منزلش واقع در خیابان «شانزه لیزه» پاریس پیدا

شد که هیچ نوع آثار ضرب و جرح بر بدن نداشت. وی همان شبِ مرگش قرار بود در ژاپن درباره فیزیک هسته‌ای کنفرانس ارائه دهد. او در سال ۱۹۵۵ دکتری فیزیک خود را با تخصص راکتور هسته‌ای از دانشگاه ششم پاریس گرفته بود و در همان دانشگاه در مرکز مطالعات هسته‌ای مشغول تحقیق بود. وی هم‌چنین عضو «انجمن حمایت از تشعشعات هسته‌ای فرانسه» بود. (الحیات، ژوئیه ۱۹۹۹) اغلب دانشمندان عرب را تیم ترور موساد به قتل می‌رساند. قرائن نشان می‌دهد این تیم برای طراحی و اجرای چنین ترورهایی بسیار ماهرانه تربیت شده است.

ما به نقل از کتاب جنگ *برضد عقل* خواندیم که چگونه با روش‌های روان‌شناختی آدم‌کش‌های بی‌سر و پا را آموزش می‌دهند و با نمایش فیلم‌های زننده و ترسناک برای آنان، بیشترین انگیزه قتل را در آنها به وجود می‌آورند.

روان‌شناسان اسرائیلی مشغول کار روی ویژگی‌های شخصی و مزاجی سران عرب و نیز کسانی هستند که باید به عنوان جاسوس به استخدام موساد درآیند. روال معمول این است که قبل از استخدام جاسوسان یا قبل از وارد کردن آنان به کار و معامله پنهان با آنان، اطلاعات کافی درباره سوژه‌ها جمع‌آوری شود. در این بین، چند فن برای ایجاد «همگرایی سرد» و «همگرایی گرم» در قبال چنین افرادی اجرا می‌شود.

یک نمونه از چنین تلاشی درباره استخدام بطرس ابن حلیم تبعه عراق صورت گرفت. وی که در راکتور هسته‌ای عراق کار می‌کرد، قصد داشت برای کشورش راکتور اتمی بسازد. (استروفسکی و هوی ۱۹۹۰) نخستین تلاش برای جمع‌آوری اطلاعات درباره حلیم و خانواده‌اش به واسطه دختری جذاب و زیبا که موهایش را کوتاه کرده بود، صورت گرفت. او که خود را «ژاکلین» معرفی می‌کرد، درِ آپارتمان «حلیم» را به صدا درآورد. نام حقیقی او «دنیا» و از افراد «مجموعه امنیت اروپا» بود. مأموریت او تحقیق درباره همسر حلیم بود تا توصیف دقیقی از او برای تیم تعقیب و مراقبت ارائه کند. این کار در راستای مراقبت جدی از حلیم انجام می‌شد. ژاکلین در آستانه در خانه حلیم، به همسر او گفت که عطر می‌فروشد تا کمک خرجش باشد. وی هم‌چنین به

«بلوی سمیره» همسر «حلیم» اظهار علاقه و عاطفه کرد. هرچند مأموریت اولیه او صرفاً آشنا شدن با آن زن بود، اما موفقیت وی در این کار توسط مسئولان ردهبالا بسیار خوب تلقی شد.

در هر مرحله از عملیات مراقبت، گزارشی دقیق و حاوی تمام جزئیات برای منزل امن، محل استقرار ستاد تعقیب و مراقبت، تهیه می‌شود. سپس تیم به تجزیه و تحلیل اطلاعات یادشده می‌پردازد و نقشه و برنامه بعدی را تهیه می‌کند.

موساد توانسته بود اطلاعات مندرج در گزارش تیم تعقیب و مراقبت اروپایی را به دست آورد و از آن برای طرحی دیگر استفاده کند. یکی از مخبران موساد، حلیم را به اتاق مجللی در هتل «سوفتیل بورون» در شماره ۳۳، خیابان «سان دومینیک» برای صرف شام دعوت کرد. علاوه بر این، دخترکی «شکارچی» به نام «ماری کلود ماگال» نیز به آنجا دعوت شد.

پس از آنکه میزبان، دو میهمان خود را به سر میز شام آورد، به حلیم گفت: ناچارم همین الان برای کاری فوری حرکت کنم. وی تلکسی جعلی را روی میز گذاشت تا حلیم بخواند و باور کند که او راست می‌گوید. میزبان سپس گفت: «گوش کن، من خیلی متأسفم که می‌روم، ولی تو از وقتت لذت ببر. من تماس خواهم گرفت.» بدین ترتیب، حلیم و آن دختر شکارچی واقعاً از وقت خود لذت بردند. از این ماجرا به طور کامل فیلمبرداری شد؛ البته نه صرفاً برای شانتاژ بلکه برای آنکه ببینند چه باید کرد و حلیم در خلوت چه می‌گوید و چه می‌کند؟ روان‌شناس اسرائیلی مدام روی هر نکته جزئی از گزارش‌هایی که درباره حلیم نوشته می‌شد، درنگ می‌کرد تا نشانه‌ای برای یافتن بهترین روش برخورد با وی پیدا کند. وقتی آن روان‌شناس اسرائیلی ویژگی‌های شخصیتی حلیم را تحلیل و تفسیر کرد، تقاضای اطلاعات بیشتر از حلیم به همراه پرداخت مبالغ کلان در هر مرحله ابتدایی شروع شد. در این هنگام عوارض «عکس‌العمل جاسوس» در او (حلیم) پدیدار شد: عرق کردن سرد و گرم، بالا رفتن درجه حرارت بدن، عدم توانایی خواب یا آرامش و عوارض جسمی حقیقی ناشی از

ترس از لو رفتن قضیه. طبیعی است که انسان در چنین کارهایی هرچه بیشتر فرورود، ترس وی از عواقب کار هم بیشتر می‌شود.

«نووان» مأمور موساد به حلیم چنین گفت: «رئیسان موساد نمی‌خواهند تو ناراحت شوی، بلکه فقط خبر را می‌خواهند.» حلیم به مأمور گفت: «عراق اورانیوم غنی‌شده می‌خواهد؛ به هر حال، یحیی المشد که یک فیزیکدان متولد مصر است، ظرف چند روز آینده برای سرکشی ادامه کار پروژه به پاریس می‌آید و به نیابت از عراق هم در این موارد تصمیم خواهد گرفت.» موساد با استفاده از اطلاعات حلیم درباره راکتور هسته‌ای فرانسوی که قرار بود به عراق صادر شود، یک تیم متشکل از پنج مأمور اطلاعاتی و یک دانشمند هسته‌ای تشکیل داد که آن را منفجر کنند. مأموران چنین کردند و سپس به آرامی در چند خیابان اطراف ناپدید شدند وکسی هم نتوانست دستگیرشان کند. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

مأموریت با موفقیت انجام شد و طرح‌های عراق به طرز عجیبی عقب افتاد. صدام حسین، رئیس رژیم عراق نیز حالتی سراسیمه و پریشان یافته بود. یک سازمان زیست‌محیطی که قبلاً نامی از آن شنیده نشده بود و خود را «گروه دوستداران محیط زیست فرانسوی» می‌نامید، مسئولیت انفجار یادشده را به عهده گرفت. هرچند پلیس فرانسه آن ادعا را رد کرد، خبرهای مربوط به تحقیقات درباره آن رویداد خرابکارانه را هم پنهان نگه داشت و اجازه داد جراید بر اساس تصور خود داستان‌هایی درباره عامل این حادثه بنویسند.

برای مثال، روزنامه *فرانس سوار* نوشت: «پلیس مظنون است که چپ‌گرایان تندرو این کار را کرده باشند.» نشریه *ناتان* نیز نوشت: «فلسطینی‌های طرفدار لیبی مسئول این کارند.» *لوپوئن* هم نوشت: «ممکن است مأموران افی‌بی‌آی امریکا این کار را کرده باشند.» عده‌ای هم موساد را متهم کردند، ولی یک مقام دولتی [رژیم] اسرائیل این اتهام را تکذیب کرد و گفت: «این تهمت توسط ضد یهودها به ما زده شده است.»

حلیم و سمیره، پاسی از شب گذشته، از رستورانی کوچک که در آن شام را با

وقت‌گذرانی صرف کرده بودند، برمی‌گشتند. حلیم رادیو را روشن کرد که یک موسیقی آرام قبل از خواب گوش کند، ولی آنچه از رادیو شنید، خبر انفجار بود. وی وحشت‌زده فریاد زد: «راکتور را منفجر کردند. منفجرش کردند و حالا مرا هم منفجر می‌کنند.» ولی ظرف یک ساعت نووان با وی تماس گرفت و گفت: «هیچ کار احمقانه‌ای نکن و آرامش خود را هم حفظ کن. هیچ‌کس نمی‌فهمد که تو با این حادثه ربطی داشته‌ای. فردا شب به دیدارم بیا.»

اما یحیی المشد هنوز به عنوان یک مشکل بر سر راه بود. او یکی از محدود دانشمندان عرب و دارای نفوذی احترام‌انگیز در زمینه علوم هسته‌ای و فردی نزدیک به مقام‌های کشوری و لشکری عراق بود. موساد همواره آرزوی استخدام او را داشت، زیرا با آنکه حلیم (که حالا دیگر قابل اعتماد نبود) کمک‌هایی به این سازمان کرده بود، چند سؤال اصلی بدون جواب باقی مانده بود. در ژوئن ۱۹۸۰ المشد یکی دیگر از سفرهای همیشگی خود را به پاریس انجام داد. این‌بار برای آن به پاریس آمده بود که چند تصمیم نهایی درباره قرارداد با عراق را به اطلاع فرانسویان برساند. وی هنگامی که از کارخانه «سارسیل» بازدید می‌کرد، به دانشمندان فرانسوی گفت: «ما صفحه‌ای جدید در تاریخ جهان عرب خواهیم گشود.»

مفهوم این جمله دقیقاً همان چیزی بود که [رژیم] اسرائیل را نگران می‌کرد. آنها تلکس‌هایی را که جزئیات برنامه سفر المشد در آن آمده بود و مکان اقامت او را نیز مشخص می‌کرد، با امکانات فنی و شنود کشف کرده بودند. هم‌چنین خبر داشتند که وی در اتاق ۹۰٤۱ هتل «مریدین» مستقر است. برای اسرائیلی‌ها نصب امکانات شنود در اتاق المشد قبل از رسیدن وی کاری ساده بود. بعدها زینب، همسر یحیی المشد، به یاد آورد که او گفته بود: «چرا من؟ می‌توانم یک کارشناس را بفرستم.» زینب می‌گوید: وی از آن زمان به بعد خشمگین و عصبی‌مزاج شد و معتقد بود یک جاسوس [رژیم] اسرائیل در حکومت فرانسه برایش تله گذاشته است. زینب می‌افزاید: «طبعاً خطر وجود داشت، ولی او می‌گفت مأموریتش را برای ساخت بمب هسته‌ای ادامه می‌دهد حتی اگر

ناچار باشد در این راه جانش را بدهد.» (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

اما داستان رسمی که مقام‌های فرانسوی برای مطبوعات و رسانه‌ها گفتند چنین بود: یک زن بدکاره در آسانسور، آن هم هنگامی که المشد به اتاقش در طبقه نهم هتل می‌رفته با وی صحبت کرده است. ساعت حدود ۷ بعد از ظهر ۳ ژوئن ۱۹۸۰ روزی بوده که باد شدیدی می‌وزیده است. موساد می‌دانسته که وی از نظر جنسی سر و گوشش می‌جنبد و آن زن بدکاره نیز که نام مستعار «ماری اکسپرس» داشت، همواره المشد را سرگرم می‌کرد. آن روز هم قرار بود که او ساعت ۷/۵ غروب بیاید. نام حقیقی آن زن ماری کلود ماگال بود که برای موساد کار می‌کرد. ابتدا او را سراغ حلیم فرستاده بودند. آن زن تا آن زمان مأموریت‌های زیادی برای موساد انجام داده بود، ولی هیچ‌وقت کسی به او نگفته بود که کارفرمایان وی چه کسانی هستند. برای زن همین کافی بود که پول می‌گرفت و دیگر اهمیتی به سایر چیزها نمی‌داد. موساد نیز می‌دانست که المشد آدم سرسختی است و مثل حلیم، سریع گول نمی‌خورد؛ ولی بیش از چند روز فرصت باقی نبود، پس تصمیم گرفته شد به طور مستقیم با وی تماس گرفته شود.

مأمور موساد گفت: «اگر پذیرفت، که استخدامش می‌کنیم و اگر نپذیرفت، خواهد مرد.» المشد موافقت نکرد. سرویس [رژیم] اسرائیل منتظر ماند که ماگال از نزد المشد بیرون آید. دو ساعت بعد که المشد در خواب بود، دو مرد با شاه کلیدی خاص و به آرامی وارد اتاقش شدند و او را سر بریدند. صبح روز بعد یکی از خدمه هتل، جنازه خون‌آلود وی را یافت. خدمتکار چند بار آمده بود که اتاق را مرتب کند ولی کارت آویزان «لطفاً مزاحم نشوید» بر دستگیره در، او را بازگردانده بود، اما او بالاخره در را زد و چون جوابی نشنید، وارد اتاق شد.

پلیس فرانسه در آن زمان اعلام کرد: این جنایت، کار عده‌ای افراد حرفه‌ای است، چون هیچ چیزی اعم از پول یا اسناد به سرقت نرفته است، اما روی حوله‌ای که کف حمام افتاده بود، آثار روژ لب دیده شده است. ماگال وقتی خبر قتل را شنید بهت‌زده شد، چون وقتی او را ترک می‌کرد المشد زنده بود و نیز برای آنکه خود را حفظ کند و

باز به دلیل اینکه وی جزو مظنونان به شمار می‌آمد، نزد پلیس رفت و گفت: وقتی پیش المشد رفتم، عصبانی بود و با ناراحتی درباره مردی صحبت می‌کرد که اندکی قبل تماس گرفته و می‌خواسته اطلاعاتی از او بخرد.

ماگال داستان خود را برای آن دختر که قبلاً دوست حلیم بود نیز گفت و او هم لابد توسط یکی از واسطه‌های تماس، مراتب را به موساد منتقل کرد. شب دوم ژوئیه ۱۹۸۰ در حالی که پاسی از نیمه شب رفته بود، ماگال کنار اتومبیل یکی از مشتریان خود سرش را به داخل اتومبیل کرده بود. این کار امری غیرعادی نبود. ماگال مشغول چانه‌زنی با مشتری احتمالی‌اش بود که در همین اثنا یک بنز مشکی دیگر از کنار پیاده‌رو به سرعت حرکت کرد. در لحظه مناسب، راننده خودرویی که ماگال کنارش ایستاده و با وی مشغول صحبت بود، او را به شدت به عقب هول داد؛ به نحوی که جلوی اتومبیلی که در حال نزدیک شدن بود بر زمین افتاد و فوراً کشته شد. هر دو اتومبیل در سیاهی شب پاریس گم شدند.

ساعت چهار بعد از ظهر یکشنبه ۷ ژوئن ۱۹۸۱ که روزی آفتابی و صاف بود، ۲۴ فروند هواپیمای اف ۱۵ و اف ۱۳ ساخت امریکا از منطقه «بئرالسبع» به هوا برخاستند.* پرواز آنها نود دقیقه برنامه‌ریزی شده بود و باید ۶۵۰۵ مایل بر فراز خاک کشورهای دشمن پرواز می‌کردند تا به «التوثیه» در خارج بغداد برسند.

مأموریت جنگنده‌ها بمباران و نابودی سایت هسته‌ای عراق بود. بر اساس اطلاعاتی که حلیم داده بود، اسرائیلی‌ها دقیقاً می‌دانستند کجا را بزنند تا بیشترین خسارت ممکن را وارد آورند. کلید این کار در آن بود که گنبد را روی قلب سایت فرود آورند.

یک هواپیمای جنگنده اسرائیلی هم، حامل یک هدایتگر رادیویی بود که امواج قوی روی فرکانس مشخصی می‌فرستاد تا سایر جنگنده‌ها را به سوی هدف هدایت کند. ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر به وقت عراق، جنگنده‌های اسرائیلی از ارتفاع پایینی که در آن

---

* ادعای برخاستن هواپیمای رژیم اسرائیل از پایگاه «ونداز ایلات» درست نیست، زیرا این پایگاه در رادارهای اردن قرار دارد.

پرواز می‌کردند تا در شعاع دید رادار واقع نشوند، اوج گرفتند. آنها چنان پایین آمده بودند که کشاورزان را در زمین‌های مجاور می‌دیدند. هواپیماها به ارتفاع دوهزار پایی رفتند و حمله را شروع کردند. سایت هسته‌ای ویران شد، گنبد بزرگی که از بالای راکتور تا پایه‌های آن را می‌پوشاند منهدم شد و دیوارهای بتونی به تلی از خاک تبدیل شدند.

خلبانان اسرائیلی از عملیات نواری ویدئویی تهیه کرده بودند که بعدها برای کمیسیون [رژیم] اسرائیل نمایش داده شد. آن فیلم قلب راکتور عراق را که تکه‌تکه می‌شد و در حوضچه سردکننده می‌افتاد نشان می‌داد. به این ترتیب، «عملیات ابوالهول»، یعنی بمباران رآکتور هسته‌ای عراق به پایان رسید. نقطه شرارت در این عملیات همان مطالعه روان‌شناختی مفصل روی فردی بود که اطلاعات زیادی درباره آن راکتور داشت. این کار یعنی روان‌شناسی هم‌چنین درباره یحیی المشد انجام شده بود.

به این ترتیب، موساد چنگال خون‌ریزی را به خدمت گرفت که به نظر می‌رسد برای حذف فیزیکی دشمنانش، به ویژه فیزیکدانان عرب بسیار تیز و کارآمد است.

پنجه‌های خون‌ریز موساد در ترور پرنسس دایانا و دودی الفائد

هتل مشهور «ریتز» در پاریس که متعلق به گروهی از بازرگانان و سرمایه‌دار مصری محمد الفائد است، همواره پاتوق دلالان سلاح خاورمیانه و طرف‌های اروپایی آنهاست. از این رو، موساد تصمیم گرفت داخل این هتل یک منبع داشته باشد تا فعالیت‌های تاجران سلاح را رصد کند. (توماس، ۱۹۹۱)

نخستین گام در این راستا به دست آوردن اسامی کارکنان هتل بود. این کار از طریق ورود به شبکه رایانه‌ای هتل انجام شد. پس از بررسی اسامی، معلوم شد نمی‌توان از میان مدیران رده‌بالای هتل کسی را برای جاسوسی استخدام کرد. کارکنان دون‌پایه هتل هم به آن حد به همه میهمانان هتل دسترسی نداشتند تا به این وسیله از عهده مأموریت جاسوسی برآیند؛ ولی یکی از آنان به نام «هنری بول» یک استثنا بود، زیرا مسئولیت

حفاظت هتل را برعهده داشت. به عبارت دیگر، او می‌توانست به همه نقاط هتل سرکشی کند.

شاه‌کلید وی، حتی گاوصندوق‌های داخل اتاق میهمانان هتل و نیز صندوق‌های امانات را که برای نگهداری اشیای شخصی و قیمتی مهمانان به کار می‌رفت، می‌گشود. لذا برای هنری بول میسر بود که نسخه‌ای از صورت‌حساب اقامت فردی از ساکنان هتل را بخواهد. این کار وی هرگز برای کسی سؤال‌انگیز نبود و حتی کسی متعجب نمی‌شد اگر بول خواستار دریافت فهرست مکالمه‌های انجام‌شده بین تاجران سلاح و طرف‌های آنان شود. او زنان زیباروی زیادی را می‌شناخت و برای خوشگذرانی به مهمانان معرفی می‌کرد. تاجران سلاح، وی را به عنوان واسطه تماس‌هایشان انتخاب کرده بودند تا توجه کسی به عیاشی‌های آنان جلب نشود. در این حال، بول برای شخصیت‌های بزرگی که در هتل اقامت می‌کردند، رانندگی هم می‌کرد. پس می‌توانست گفت‌وگوهای آنان را بشنود یا رفتارشان را زیر نظر بگیرد و از رفت و آمدها و ملاقات‌هایشان باخبر باشد.

اگر هنری بول حاضر نمی‌شد از شاه‌کلید خود برای گشودن صندوق‌ها استفاده کند، به ظاهر عیبی نداشت. اصلاً شاید این حیله می‌توانست روابط او را با مدیریت هتل دچار مشکل کند، چون او جایگاهی حفاظتی داشت. موساد در اداره حفاظت یک شعبه «ورود پنهان» دارد که سه تیم کارشناس آموزش‌دیده آن را اداره می‌کنند. تخصص آنان کسب اطلاعات از اشیای «ساکن» است. در واقع، آنان مبادرت به ورود به برخی اماکن و فیلم‌برداری از آنجا می‌کنند؛ به اتاق‌ها و ساختمان‌ها وارد می‌شوند و دستگاه‌های شنود کار می‌گذارند و سپس بدون بر جا گذاشتن ردی یا برخورد و تماس با فردی، آنجا را ترک می‌کنند.

این تیم‌ها همه گونه وسیله‌ای در اختیار دارند. آنها شاه‌کلیدهای اکثر هتل‌های اصلی اروپا را نیز به دست آورده‌اند. جالب‌تر اینکه تیم‌های یادشده مدام راه‌های جدیدی برای گشودن درهایی ابداع می‌کنند که دارای قفل‌های کارتی یا کلیدهای رمزدار یا موانع

دیگر هستند. قفل در اتاق‌های برخی هتل‌ها نیز با اثر انگشت صاحب اتاق باز می‌شود. اما موساد همواره بهترین امکان را برای گشودن همه قفل‌ها در اختیار دارد و هر قفلی را پس از یک بررسی کوتاه روی آن، می‌گشاید. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

هنری بول برای آنکه جاسوس موساد شود و مأموریت یادشده را در هتل ریتز انجام دهد، باید پیشاپیش برخی مهارت‌های روان‌شناسانه دقیق را کسب می‌کرد: مثل شناختن زنی که حلقه تماس پنهان است؛ زیر نظر گرفتن رفتارهایی که شخصیت‌های مهم در این هتل نشان می‌دهند؛ گوش سپردن به گفت‌وگوها و زیر نظر داشتن تحرکات و ملاقات‌هایشان.

در روان‌شناسی، شاخه‌ای به نام «روان‌شناسی شخصیت» وجود دارد. در کتابی که «عدس وتوق» نوشته، آمده است: می‌توان شخصیت فرد را تحت سیطره درآورد. این کار باید از طریق ملاحظه رفتار وی و میزان خو گرفتن او با موقعیت‌هایی که برایش پیش می‌آید، انجام شود. کلمه «شخصیت» به معنی ساختار ویژه صفت‌های یک فرد و گونه‌های رفتاری اوست که می‌تواند روش منحصر به فرد او را در وفق دادن خود با محیط پیرامونش به ما بشناساند.

هر توصیفی که از شخصیت فرد می‌شود، باید با لحاظ جلوه عمومی وی و چگونگی توانایی‌ها و انگیزه‌هایش باشد. در این کار عکس‌العمل‌های عاطفی و نیز چگونگی تجربه‌های پیشینی او که در مجموع ارزش‌ها، رویکردها و گرایش‌های رفتاری او را سمت و سو می‌دهند، همه مهم است. مفهوم «شخصیت» به روش منحصر به فرد آدمی اشاره دارد که به موجب آن، ویژگی‌هایش را تنظیم می‌کند و به شکلی در می‌آورد که همه آنها، متمایزکننده او از دیگران است. (عدس وثوق، ۱۹۸٦)

شاید بپرسیم موساد چگونه مفاهیم «روان‌شناسی شخصیت» را در بررسی و مطالعه برروی هنری بول به کار گرفت و تشخیص داد که او می‌تواند مزدور موساد شود و در هتل ریترز، خشن‌ترین عملیات ترور اواخر قرن بیستم را انجام دهد؟

موساد به ظاهر خیلی خوب روان‌شناخت هنری بول را به عنوان یک نامزد و منبع

جاسوسی و عملیاتی آینده، دریافته بود. در این ارتباط، پرونده کاملی از صفت‌های روانی و مزاجی او جمع‌آوری شد. طی چند هفته، یکی از افسران جمع‌آوری صحنه‌ای موساد «کاتسا» در پاریس، توانست اطلاعاتی درباره زندگی گذشته هنری بول فراهم کند. وی برای این کار از چند پوشش استفاده کرد (از جمله یک بار در قالب نماینده شرکت بیمه و یک بار هم در قالب نماینده فروش یکی از شرکت‌های تلفن) و دریافت بول مجرد است و دوست دختری دایم ندارد. بول مقیم آپارتمانی با اجاره بهای نازل بود و اتومبیل مینی سیاه‌رنگی داشت؛ ولی عاشق اتومبیل‌های تندرو و موتوسیکلت‌های مسابقه‌ای بود. در ضمن با شراکت چند نفر یک موتوسیکلت خریده بود.

مطلب دیگری که همکاران بول در هتل گفتند این بود که هنری بول دوست دارد گاهی مشروبات الکلی بنوشد. اشاره‌هایی هم شد که گه گاه دیده‌اند یکی از دختران هرزه را برای برخی میهمانان هتل برده و بابت این کار پول کلانی نیز دریافت کرده است. سؤال اینجاست که ویژگی‌های روانی که موساد برای نامزد جاسوسی خود در نظر دارد، با وظایف روانی مورد انتظار از او چه رابطه‌ای دارد؟ برای مثال، عشق او به خودروهای پرسرعت چه ربطی به موضوع ترور پرنسس دایانا در حادثه تصادف آن خودروی سریع‌السیر در پاریس دارد؟ می‌پرسیم موساد چگونه از روان‌شناسی برای درک وضعیت روانی مزدوران خود استفاده می‌کند؟

یک متخصص روان‌شناسی در موساد اطلاعات جمع‌آوری‌شده درباره هنری بول را ارزیابی کرد و نتیجه گرفت در شخصیت او نقطه ضعفی نهفته، وجود دارد. سپس توصیه کرد: «فشار آرام» را ادامه دهید تا به مرحله وعده پاداش مالی کلان برسید.» به نظر او، این روش، بول را قادر می‌ساخت که خواست‌ها و وسایل مورد نیاز زندگی اجتماعی‌اش را تأمین کند. در ضمن برای این کار پول کافی هم داشت. به نظر کارشناس روانی موساد، این روش بهترین راه برای استخدام هنری بول بود.

از آنجا که احتمالاً عملیات استخدام وقت‌گیر بود و به صبر و مهارت زیادی نیاز داشت، موساد تصمیم گرفت موریس را برای این مأموریت به پاریس بفرستد و از

سپردن وظیفه آموزش بول به یک افسر صحنهٔ (کاتسا) مقیم پاریس، صرف نظر کند. موریس برای انجام این مأموریت همان روشی را در پیش گرفت که بارها تجربه شده و در بسیاری از عملیات‌های مشابه توسط موساد مؤثر واقع شده بود. وی نخست، هتل ریتز و اطراف آن را چند بار بازدید کرد تا شناخت کافی از محل و محیط اطراف آن پیدا کند. او هم‌چنین در مدتی کوتاه به ویژگی‌های بول پی برد. بول، جسماً نیرومند بود و وقتی راه می‌رفت، لرزه‌ای خفیف به اندام خود می‌داد. این حالت نشان می‌داد که وی اهمیت نمی‌دهد دیگران درباره‌اش چه می‌گویند. (توماس، ۱۹۹۹)

موریس در گزارش‌هایش درباره روند و پیشرفت کار برای تل‌آویو اشاره کرده بود که بول قادر است بی‌آنکه تعادل خود را از دست بدهد، مقدار زیادی شراب بنوشد. در آستانه ورود پرنسس دایانا به هتل ریتز به همه کارکنان هتل دستور داده شد کاملاً رازدار باشند و چیزی از جزئیات آمدن دایانا بروز ندهند والا فوراً اخراج خواهند شد. به رغم هشدارهای امنیتی داده‌شده، هنری بول شغل خود را به خطر انداخت و جزئیاتی از آن قضیه را برای چند عکاس افشا کرد. او گفت که دایانا چه هنگام به این هتل خواهد آمد. بول بابت این اطلاعات، پول زیادی دریافت کرد. نخستین تماس مأمور موساد و هنری بول در میخانه «هاری» در خیابان «دونو» بود. آنان دیدار دیگری در رستورانی نزدیک هتل ریتز داشتند. سر میز غذا موریس سؤال‌هایی را که چینش زمانی و تقدم و تأخر آن با دقت تمام صورت گرفته بود، می‌پرسید و بول، همان جواب‌هایی را می‌داد که مأمور موساد قبلاً اطلاعاتی درباره آنها دریافت کرده بود. هنری بول از عشق خود به خودروهای تندرو و عشق به پرواز با هواپیماهای کوچک خلبانی سخن گفت و افزود: نمی‌تواند از چنین سرگرمی‌هایی بهره‌مند شود، چون دست مزدش کفاف این کارها را نمی‌دهد.

شاید آن لحظه، بهترین زمان ممکن بود که موریس فشار خود را روی بول شروع کند. پیامدهای بعدی، آهنگ خاص خود را داشت. موریس طعمه می‌انداخت و بول همواره با میل و ولع طعمه‌ها را می‌گرفت و می‌بلعید. وقتی او قلاب را هم با طعمه

بلعید، نوبت موریس رسید که نخ را جمع کند و آن را با تمام مهارتی که در آموزشگاه موساد آموخته بود، به سوی خود بکشد.

آیا طعمه‌هایی که مأمور موساد می‌انداخت و هنری بول تحریک می‌شد، حاکی از کاربرد هوشمندانه از دانش روان‌شناسی نیست؟ شاید کسی بپرسد آیا هنری بول توسط موریس به عنوان مأمور موساد یا روان‌شناس اسرائیلی دیگری به خواب مغناطیسی رفته بود یا صرفاً به او تلقین کرده بودند که باید قتلی را انجام دهد؟ آیا داروهایی که هنری مصرف آنها را شروع کرده بود، ارتباط مستقیم با مسأله تلقین روانی به او نداشت؟ اصلاً «تلقین» در روان‌شناسی چیست؟ «کامل» در این باره (۱۹۹٤) می‌گوید: «تلقین یک پدیده روانی ـ عصبی و فیزیولوژیک است که هر انسانی باید آن مرحله را سپری کند. در واقع، همه افراد قابلیت تلقین‌پذیری را با درجه‌های مختلف دارند. بالا بودن سطح تلقین‌پذیری در فرد، پدیده سالمی نیست و بیشترین کسانی که این حالت را دارند، افرادی هستند که دچار امراض عصبی و روانی هستند؛ چنان که معتادان به الکل و مواد مخدر هم قابلیت تلقین‌پذیری زیادی پیدا می‌کنند. اگر کلمه‌های مورد کاربرد برای تلقین، جزو آن دسته از محرک‌های شرطی باشند که به افکار و افعال فرد ارتباط دارند، تلقین، مبتنی بر کاربرد کلمه‌های انفعال‌انگیزی خواهد بود که به درون ساختار انفعالی فرد نفوذ می‌کند و سپس به شکل‌گیری حالت‌های شرطی جدیدی می‌انجامد که پیچیده‌اند. این حالت موجب تعدیل کانون انگیزشی در پوسته مغز می‌شود که به رفتار یا چیز خاصی ارتباط دارد.»

یکی از منابع آگاه موساد نیز گفته است: «واکنش هنری بول واضح و مستقیم بود. وی پرسید چه کار باید بکند که یک جاسوس شود و وقتی جاسوس شد، چه چیزی به عنوان پاداش گیرش می‌آید؟» وی بدون حاشیه رفتن و بدون تردید و کش دادن حرف، تنها چیزی که پرسید این بود: «دستمزد این کار چه قدر است و من برای چه کسی کار خواهم کرد؟» اینجا موریس باید جواب می‌داد، اما چه باید می‌گفت؟ اینکه برای موساد کار خواهی کرد. این حرف، خارج از قواعد اصلی مورد رعایت در این امور است و هر

هدفی را باید با وضع جداگانه‌ای مورد پردازش و برخورد قرار داد. ولی هنری بول عملاً به دام استخدام افتاده بود. شاید بول از آنچه موساد از وی خواست دچار ترس شدیدی شد. البته او در قید وفاداری یا بی‌وفایی به هتل ریتز نبود. رابطه او با هتل، تنها رابطه‌ای شغلی با دستمزد به نسبت بالا و مجموعه امتیازهای اضافی بود. اما آنچه هنری بول را می‌ترساند این بود که باید سراغ کاری دیوانه‌وار برود و چنانچه حین جاسوسی علیه میهمانان هتل دستگیر شود، شاید سر و کارش با زندان باشد. بول در روزهای آخر آگوست ۱۹۹۷ به این نتیجه رسیده بود که همه راه‌ها به روی او بسته است؛ لذا به زیاده‌روی در نوشیدن شراب و مصرف قرص‌های مخدر روآورد. این کار باعث شد که بدخواب و رفته رفته شبیه انسانی شود که بر لبه پرتگاهی هولناک تلوتلو می‌خورد. در این زمان مأمور موساد نیز فشار را بر بول بیشتر کرده بود و مثل سایه از او جدا نمی‌شد.

فشار روانی آن‌گاه بیشتر شد که موعد ورود پرنسس دایانا و دودی الفائد به هتل ریتزز نزدیک شده بود. مدیریت هتل هنری را مأمور حفاظت از آن دو در مدت اقامتشان در هتل کرد. او به ویژه وظیفه دور کردن عکاسان را از آن دو برعهده داشت. بول حالا به واقع تعادل عقلی‌اش را از دست داده بود. او شروع به خوردن داروهای ضد افسردگی کرد. در این حال، قرص‌های خواب‌آور زیادی می‌خورد تا از بی‌خوابی‌های شبانه خلاص شود. سپس قرص‌های نشاط‌آور می‌خورد تا روزها بتواند به رتق و فتق مسئولیت‌هایش بپردازد. اما تنها نتیجه‌ای که ترکیب آن داروها داشت، این بود که توان وی برای ارزیابی صحیح امور کاهش یافته بود. (توماس، ۱۹۹۰)

ساعت ۱:۵۸ بامداد یکشنبه ۱۳ آگوست ۱۹۹۷، تلفن چراغ چشمک زن که به ضبط صوت هم وصل بود، مأمور موساد را از خواب بیدار کرد. آن سوی خط، یکی از افراد واحد حوادث پلیس پاریس بود که چند سال قبل موساد وی را به عنوان «منبع» استخدام کرده بود. از نظر طبقه‌بندی، این منبع «مابواه» (یعنی منبع غیریهودی) تلقی می‌شد و از نظر حیث اهمیت بین منابع موریس در پاریس، درجه بسیار پایینی داشت؛

اما خبر او اکنون موجب حیرت و پریشانی موریس شد. او گفت کمتر از یک ساعت قبل خودروی بنزی با یک ستون ساخته‌شده از بتون مسلح در کنار جاده غربی تونل زیرگذر میدان «الما» برخورد کرده است. این مکان از مکان‌های حادثه خیز شهر پاریس است. قربانیان این حادثه که جان باخته‌اند عبارت‌اند از: پرنسس دایانا که مادر پادشاه آینده انگلستان است؛ دودی الفائد پسر محمد الفائد (سرمایه‌دار مصری‌الاصل و صاحب فروشگاه‌های بزرگ «هاروتز» لندن که به «فروشگاه پادشاهی» شهره است)؛ صاحب هتل ریتز پاریس و نیز رئیس هنری بول که موساد او را به تازگی استخدام کرده بود). خبر می‌گفت محافظ شخصی پرنسس دایانا و دودی به شدت مجروح شده است. چند ساعت پس از وقوع این حادثه، موریس در هواپیمایی نشسته بود که به سوی تل‌آویو پرواز می‌کرد و پشت سر خود سؤال‌های مهم و بی‌پاسخی را به جای می‌گذاشت. (همان)

فشارهای روانی موریس چه تأثیری روی هنری داشت و آن حادثه چه اندازه متأثر از این فشارها بود؟ آیا هنری بول کنترل اتومبیل بنز را از دست داد و با ستونی ساخته‌شده از بتون مسلح در تونل زیرگذر میدان الما تصادف کرد؟ آیا این تصادف برای آن بود که وی در چنگال‌های موساد گرفتار بود و راه گریزی نداشت؟ آیا رابطه‌ای بین آن فشار روانی با داروهای مخدری که هنری به تجویز پزشک مصرف می‌کرد، وجود داشت؟ وقتی بول به شدت مجروح شد، از او آزمایش خون گرفتند و آثار آن داروها در خونش کشف شد. آیا وقتی او هتل ریتز را با سرنشینان اتومبیلی که می‌راند، ترک کرد، هنوز هم در پی گریزگاهی برای رهایی از آن فشار بود؟ آیا نقش هنری بول بسیار فراتر از بروز تصادفی ساده و یک قربانی برای سازمانی اطلاعاتی نبود که بویی از رحم و مروت نبرده است؟

بدین ترتیب، در ذهن محمد الفائد سؤال‌های حیرت‌آوری هم‌چنان موج می‌زنند. الفائد در فوریه ۱۹۹۸ طی اظهاراتی تصریح کرد: «موضوع صرفاً یک حادثه نبود و من کاملاً بر این باورم که حقیقت تا ابد مخفی نخواهد ماند.»

نقش موساد در رابطه با هنری بول یکی از اسرار دفن‌شده روزگار ماست. موساد نیز همواره و با اصرار، به دفن اسرار پرداخته است. البته نقش موساد در این پرونده، هرگز توسط هیچ طرفی در دستور کار تحقیقات مربوط به مرگ دایانا و دودی قرار نگرفته است. هیچ‌کس خارج از موساد هم فکرش را نمی‌کند که آن روزها، این سازمان در قتل مشهورترین زن جهان دست داشته است.

سؤال این است که آیا قتل دایانا برای جلوگیری از تردد یک مهاجر مصری عرب مسلمان به قصر پادشاهی «باکینگهام» صورت گرفت تا محمد الفائد به عنوان پدربزرگ نابرادری پادشاه آینده انگلستان، با خاندان پادشاهی فامیل نشود؟ چون قرار بود دودی با پرنسس دایانا ازدواج کند و حتی حلقه ازدواج هم خریده بودند. معلوم بود دودی الفائد از دایانا صاحب پسری خواهد شد و این بچه، نوه محمد الفائد برادر ناتنی پرنسس ویلیام می‌شد که پسر بزرگ پرنس چارلز (ولیعهد انگلستان) از پرنسس دایانا است. هرچه بود، مهم این است که موساد در عملیات ترور مشهورترین زن جهان، با دقت اصول روان‌شناسی را اجرا کرد و به همراه او پسر ثروتمندترین عرب مقیم فرانسه را هم کشت. همه این کارها نیز با فنون «درک» و «پیش‌بینی» و «مطیع‌سازی و هدایت» موجود در دانش روان‌شناسی انجام شد.

روان‌شناسانی که برای موساد کار می‌کنند قادرند با کمال مهارت، فرد لازم را در لحظه مناسب «نشان» و در جای مناسب استخدام کنند؛ آموزش دهند و به مناسب‌ترین وجهی او را به حرکت وادارند. به این کار «همگرایی سرد» گفته می‌شود؛ اما بالاتر از همه اینها، کاربرد «فشار شدید روانی» است که به نوبه خود موجب فشار جسمی می‌شود و آنگاه نوبت به «تلقین» می‌رسد. در این مرحله، داروهای ضد افسردگی و بی‌خوابی را به حدی به فرد می‌خورانند که تعادل روحی‌اش را از دست می‌دهد و در نتیجه مثل آنچه هنری بول کرد، با چنان سرعت جنون‌آوری می‌راند که موساد حاذق و ماهر را به هدف خود می‌رساند.

این‌گونه روان‌شناسان برای تحقق اهداف موساد قادرند هر کاری انجام دهند. انجام

چنین وظایفی دقیقاً در راستای اهداف [رژیم] اسرائیل مبنی بر «مطیع‌سازی و هدایت کلان» در جهان عرب (به ویژه) و در همه جهان (به طور عموم) ارزیابی می‌شود.

حال ببینیم آیا روان‌شناسان عرب قادرند حتی برای کشتن یک پشه، برنامه‌ریزی کنند؟ آیا از عهده روند «درک» و «پیش‌بینی» و «مطیع‌سازی و هدایت» برمی‌آیند؟ آیا اصلاً می‌توانند همان چیزهایی را که در اصول و مقدمات روان‌شناسی می‌گویند، انجام دهند؟ اجازه دهید سؤال را به گونه‌ای دیگر مطرح کنم: آیا عرب‌ها می‌توانند چگونگی کاربردهای روان‌شناسی را در کار جاسوسی بفهمند یا آنکه روند کاربرد روان‌شناسی بین آنها مانند حرکت لاک‌پشت یا در بهترین حالت، مانند راه رفتن اردکی لنگ است؟!

موساد: تنگ افسانه‌ای که شکست

کارهای اطلاعاتی میدانی که شین بث، امان و موساد انجام داده‌اند به افسانه‌هایی در تاریخ اطلاعات و جاسوسی در جهان تبدیل شده است. دیدیم که سازمان‌های یادشده دانشسراها و آکادمی‌هایی را برای انجام تحقیقات و استفاده هوشمندانه از کاربردهای دانش روان‌شناسی در بخش تحقیقات وزارت دفاع [رژیم] اسرائیل به کار گرفتند. هم‌چنین دانستیم دانشجویان روان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو با چه دقت و وسواس و سخت‌گیری‌هایی انتخاب می‌شوند و در قیاس با سایر حرفه‌ها، [رژیم] اسرائیل چه اهمیتی بهایی به روان‌شناسی می‌دهد. علاوه بر این، معلوم شد خدماتی که فن روان‌شناختی به ارتش [رژیم] اسرائیل ارائه می‌دهد تا چه اندازه حیاتی است. از این رو، اسرائیلی‌ها در تمام رسته‌های ستادی از دانشمندان روان‌شناس بهره‌گیری می‌کنند. سرویس موساد، روانشناسان خود را از بین افراد بااستعداد و به اصطلاح «شاگرد اول»ها انتخاب می‌کند. در زبان عبری به این‌گونه افراد اصطلاح «میمون» اطلاق می‌شود.

از سوی دیگر خواندیم که بنای یادبود نمادین در ساختمان موساد را به شکل مغز انسان ساختند که در واقع تأکیدی بر استفاده هوشمندانه از تمام توان‌های عقلی توسط این سازمان است. آنان «گیدیون» پهلوان افسانه‌ای یهود را به عنوان نماد خود

برگزیده‌اند. او با استفاده از هوش خود توانست بر نیروهای دشمن که تعدادشان بیشتر از نیروهای او بود، فائق آید. شاید بتوان گفت بهترین دستاورد [رژیم] اسرائیل، سازمان اطلاعاتی آن باشد. با این حال، موساد هم دچار مصیبت‌هایی شده است.

شعار دایم موساد «از راه نیرنگ» است. موساد با پوشش و احتیاط و مراقبت زیاد، ایستگاه‌های جاسوسی خود را در سراسر جهان پراکنده است. البته استقرار ایستگاه‌های اطلاعاتی، امری معمول در کار سرویس‌هاست. برای مثال، امریکا در مسکو ایستگاه دارد و روس‌ها هم دو ایستگاه در واشنگتن و نیویورک دارند، ولی اسرائیلی‌ها در دمشق ایستگاه ندارند. این در حالی است که برای موساد همه کشورهای جهان از جمله اروپا و امریکا، هدف هستند. غالب کشورهای عربی سازنده سلاح نیستند و اکثرشان حتی دانشکده نظامی سطح بالا ندارند. حال اگر برای مثال بخواهی یک دیپلمات سوری را به عنوان جاسوس استخدام کنی، به دمشق نمی‌روی بلکه می‌توانی این کار را برای مثال در پاریس انجام دهی. اگر هم بخواهی درباره یک موشک در اختیار ارتش کشوری عربی اطلاعاتی کسب کنی، این اطلاعات را از پاریس یا لندن یا امریکا تهیه خواهی کرد که محل ساخت آن موشک هستند. به همین شکل، اطلاعاتی را که درباره عربستان سعودی می‌خواهی، می‌توانی از خود سعودی‌ها بگیری و بهای این کار ممکن است خیلی کمتر از آن چیزی باشد که می‌توانستی در این باره از امریکایی‌ها بگیری؛ زیرا برای مثال، هواپیمای «آواکس» ساخت شرکت «بویینگ است» و شرکت بوئینگ امریکایی است. (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

به رغم همه وسواس‌ها در رعایت پوشش، پنهانکاری، احتیاط و حیطه‌بندی توسط اسرائیلی‌ها در کار اطلاعاتی و جاسوسی، هم‌چنان موساد مصون از شکست یا مصیبت نبوده است. به عبارت دیگر، تنگ افسانه شکست‌ناپذیری موساد در عملیات‌های زیادی شکسته است. محافل دولتی و نظامی صهیونیستی عادت دارند که دربارهٔ نیروهای مسلح خود افسانه‌بافی و ادعاسازی کنند. برای مثال، این ارتش شکست‌ناپذیر است و سربازانش تردید و عقب‌نشینی را نمی‌شناسند. (نوفل، ۱۹۸۶)

ریاست موساد را در سال ۱۹٦٤، «عامیت» به عهده گرفت. «باریف» نیز در همین سال رئیس امان [سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل] شد. سپس «واحد ۱۸۸» که مأموریت جاسوس‌یابی برای اسرائیل و هدایت جاسوسان را در کشورهای عربی به عهده داشت به موساد منتقل شد. عامیت و باریف توافق کردند که هدایت جاسوسان عرب و اسرائیلی سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل در کشورهای عربی برعهده موساد باشد، ولی امان هدایت جاسوسان عرب را در کشورهای مجاور برعهده بگیرد. تقسیم وظایف جدید باعث شد برخی مسئولان امان (از جمله مسئولان واحد ۱۸۸) به موساد منتقل شوند. به این ترتیب، دیگر ارتش گلایه‌مند نبود که نهاد غیرنظامی موساد نمی‌تواند اطلاعات نظامی در اختیار ارتش بگذارد. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲)

غلط در آمدن پیش‌بینی [رژیم] اسرائیل درباره پایان جنگ عراق و ایران در سال ۱۹۸۸، علامت نگران‌کننده‌ای بود. علاوه بر این، شعله‌ور شدن انتفاضه فلسطین و استمرار آن در کرانه باختری و غزه در سال ۱۹۸۷ نشان از غلط بودن برآوردهای امنیتی شین بث و امان و نیز ناتوانی آنها در فهم صحیح تحولات سیاسی و روانی صفوف دشمن به شمار آمد. از این رو، موساد با وجود موفقیت‌های زیادی که تاکنون در عملیات خود به دست آورده و آن را مدیون نظارتی می‌داند که در آموزش مأمورانش داشته است و نیز برخلاف تصوری افسانه‌ای که از مأموران خود در اذهان ایجاد کرده بود، چندین تلاش ناموفق یا فاجعه‌آمیز را هم تجربه کرده است.

سه نفر از عناصر پلیس مخفی عراق، دو نفر به نام‌های «یهود تاجار» (با نام مستعار «دان»، و بعداً با نام «گاد») و «مردخای بن بورات» (با نام مستعار «درور» و بعداً با نام «نوح») را در حالی که از فروشگاه «روزدی بیک» خارج می‌شدند، دستگیر و به سرعت به ستاد پلیس منتقل کردند. «تاجار» در پوشش یک تاجر ایرانی به نام «اسماعیل سلحون» مدعی نمایندگی یک فرقه سیاسی بود؛ ولی بن بورات که متولد عراق بود، از نام یک یهودی عراقی‌الاصل به نام «میناش سالم» استفاده می‌کرد. او فرستاده موساد بود و مسئولیت سازماندهی مهاجرت یهودیان عراقی به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل را

برعهده داشت.

دستگیری این دو مرد موجب تسریع در سقوط و فروپاشی «حلقه عراق» یا به تعبیری، موفق‌ترین شبکه جاسوسی و سازماندهی مهاجرت غیرقانونی به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل شد.

حلقه عراق یکی از عملیات‌های پنهانی کم‌فروغ در تاریخ [رژیم] اسرائیل بود که محکوم به شکست شد. دو مأمور اسرائیلی در معرض شکنجه‌های شدیدی قرار گرفتند اما پایداری کردند. چند روز بعد «بن بورات» آزاد شد ولی باز هم دستگیر و سپس دوباره آزاد شد. او آنگاه با یک پرواز پرماجرای غیرعادی که نیمه شب از فرودگاه بغداد صورت گرفت، از عراق فرار کرد.

دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل توجه دقیقی به تحلیل روان‌شناختی شخصیت مأموران خود دارند و به آن اهمیت می‌دهند. برای مثال، در گزارشی که شین بث تهیه کرده بود، شخصیت بن بورات که در عراق دستگیر شده و از آنجا فرار کرده بود، چنین توصیف شده است: «او لجوج و سرسخت و جاه طلب است اما ابتکار شخصی ندارد و حسب دستور، آن هم دستورهایی که ریز وظایف وی را تعیین کند، کار می‌کند. وی پرحرف است و برای دستگاه امنیتی محرز شده است که بسیاری از دوستان و همسایگانش می‌دانستند که برای انجام مأموریت به خارج می‌رود.»

بیش از چهارصد اسرائیلی تا سال ۱۹۸۸ در راه خدمت به دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل جان خود را از دست داده‌اند که ۲٦۱ نفر از آنان در رابطه با امان (سازمان اطلاعات ارتش)، ۸۰ نفر مربوط به شین بث (امنیت داخلی) و ٦۵ نفر مرتبط با موساد بوده‌اند. یکی از قربانیان مشهور «یکوف بوکای» بود که سال ۱۹٤۹ در اردن اعدام شد. او با عبور از «خط آتش‌بس» (مرز دو کشور) خود را میان اسیران جنگی عرب آزادشده، مخفی کرده بود. در ضمن، «ماکس بینیت» و «موشی مرزوق» هم در اوایل دهه ۱۹۵۰ در زندان مصر مردند. این حادثه پس از آن رخ داد که یک شبکه بزرگ خرابکاری [رژیم] اسرائیل در ارتباط با پروژه «لافون» ضربه خورد و دستگیر شد.

هم‌چنین جاسوسی به نام «کوهین» که در عملیاتی باورنکردنی تا عالی‌ترین سطوح دولت سوریه نفوذ کرده بود، پس از دستگیری به دار آویخته شد. صحنه اعدام او در سال ۱۹٦۵ از تلویزیون سوریه پخش شد. یکی دیگر از مأموران موساد، «باروش کوهن» نام داشت که در سال ۱۹۷۳ در مادرید (پایتخت اسپانیا) توسط یک فرد مسلح فلسطینی کشته شد. هم‌چنین یکی از افسران امنیتی شین بث به نام «موشی گولان» سال ۱۹۸۰ در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به دست یکی از اهالی کرانه باختری که اتفاقاً مخبر شین‌بث هم بود، در منزلش به قتل رسید. یک افسر موساد به نام «یاکوف بارسیمانتوف» چند هفته قبل از حمله [رژیم] اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، ترور شد. یکی دیگر از عناصر «شین بث» به نام «ویکتور گوان» نیز اندکی قبل از انتفاضه فلسطینیان در سال ۱۹۸۷ به دست اسلام‌گرایان مسلح در نوار غزه کشته شد. هم‌چنین در جریان جنگ ٦ روزه ژوئن سال ۱۹٦۷ تعدادی از افراد اطلاعاتی کشته شدند و عده‌ای بیشتر بین ماه‌های اکتبر و دسامبر ۱۹۷۳ در جنگ جان باختند. عده دیگری هم در سال ۱۹۸۳ که یک شهادت‌طلب شیعه ساختمان شین بث را در شهر «سور» منفجر کرد، به قتل رسیدند. در آن عملیات، سی اسرائیلی کشته شدند که پنج نفر از آنان از عوامل اطلاعاتی بودند.

امنیت برای کشوری تازه‌تأسیس مثل [رژیم] اسرائیل و حفاظت از آن، در اولویت اصلی قرار دارد. همین نیاز باعث پیدایش ارتشی از جاسوسان و آدم‌کشان شد که براساس اصول و فنون دقیق و ضابطه‌مند روان‌شناسی تربیت شده بودند. پس از آنکه [رژیم] اسرائیل به عنوان یک کشور، پایه‌های خود را تثبیت کرد، تعداد بزرگی از مردان و زنان اطلاعاتی برای [رژیم] اسرائیل کار می‌کردند و [رژیم] اسرائیل عده‌ای از آنان را برای حفاظت از رئیسان کشورهای دیگر و نیز برای حفظ امنیت آن کشورها اعزام کرد. موساد هم‌چنین آموزش بسیاری از سرویس‌های اطلاعاتی کشورها را به عهده داشته است. در واقع، سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای زیادی در افریقا، آسیا و امریکای لاتین با روش‌های موساد کار می‌کنند. این روش‌ها کاربردهای فراگیری یافت و خیلی از

کشورها خواهان آموزش نیروی مخصوص خود توسط این سازمان شدند. [رژیم] اسرائیل به طور هم‌زمان نیروهای ارتش دولتی سریلانکا و نیز نیروهای مخالف آنان موسوم به «ببرهای تامیل» را آموزش داده است. هم‌چنین نیروهای ضد شورش هند توسط اسرائیلی‌ها تربیت شده‌اند. [رژیم] اسرائیل عناصر پلیس محلی شیلی را هم آموزش داده است. علاوه بر این، واحدهای مختلفی مثل عناصر «ساواک» ایران، نیروهای امنیتی کلمبیا، آرژانتین، افریقای جنوبی، پلیس مخفی دوران «عیدی امین» در اوگاندا و حتی پلیس مخفی «مانوئل نوریگا» در پاناما توسط موساد آموزش دیده‌اند. موساد هم‌چنین به نیابت برخی دولت‌ها اقدام به عملیات تروریستی می‌کند. نمونه آن، ترور مخالف مغربی «بن برکه» بود که شرح آن در فصل گذشته آورده شد. موساد در برخی از عملیات خود موفق و در برخی دیگر (مثل عملیات ترور خالد مشعل) ناموفق بوده است.

موضوع شکست‌های موساد و مصیبت‌های بزرگی که دچار آن شده است، شاید به این اعتقاد کمک کند که سلاح اطلاعات و امنیت و جنگ گرم، الزاماً در هر حالتی مفید نیست. موساد با وجود استفاده هوشمندانه از مهارت‌ها و توانمندی‌های انسانی و علاوه بر احتیاط‌ها و حیطه‌بندی‌هایی که به کار می‌برد و با وجود بهره‌گیری از تکنولوژی پیشرفته و برنامه‌ریزی و طراحی دقیق، نتوانست افسانه شکست‌ناپذیری خود را حفظ کند و بارها شکست خورد.

تاکنون به تفصیل شرح داده‌ایم که با چه مهارت‌های بالایی، جاسوسان اسرائیلی «نشان» و استخدام می‌شوند و چگونه تحت آموزش قرار می‌گیرند؛ اما باز هم جاسوسان دچار اشتباه و شکست در کارشان می‌شوند. آیا [رژیم] اسرائیل می‌تواند با «فوبیا»ی فنا و فروپاشی [ترس ریشه‌دار از نابودی] که همواره به عنوان مشخصه‌ای روانی بر خود تحمیل کرده است، مقابله کند و در پی معالجه و یافتن راه برون‌رفت از این مشکل باشد؟ آیا [رژیم] اسرائیل در روابط با عرب‌ها می‌تواند آمیخته‌ای از جنگ گرم و جنگ سرد را به کار برد؟ آیا اسرائیل می‌تواند کاربردهای روان‌شناسی جنگ را

با روان‌شناسی صلح در هم آمیزد؟ آیا [رژیم] اسرائیل بر سر دو راهی جنگ و صلح قرار گرفته است؟ دیگر اینکه، [رژیم] اسرائیل چگونه از اهداف عرب‌ها درباره صلح آگاه می‌شود یا آن را حدس می‌زند؟

روان‌شناسی از جنگ تا صلح

«اتحادیه روان‌شناسان امریکا» چند شاخه دارد که یکی از آنها «شاخه ٨٤» با موضوع «روان‌شناسی صلح» است. این شاخه در سال ۱۹۹۰ تأسیس شده و پذیرای تمامی روان‌شناسان حرفه‌ای یا دانشجویان روان‌شناسی است که مایل‌اند درباره صلح همکاری کنند. اهداف این شاخه، به صورت مشخص عبارت است از:

الف) تشویق پژوهش‌های روان‌شناختی و آموزش و تربیت افراد در موضوع‌های مربوط به صلح؛ حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعه‌ها؛ و ایجاد مصالحه و جلوگیری از جنگ و سایر اشکال درگیری‌های ویرانگر.

ب) حمایت از نوعی سازماندهی که تماس بین پژوهشگران و استادان و کارورزان دست‌اندرکار در موضوع‌های صلح را تقویت کند.

ج) اجرای دانسته‌ها و روش‌های روان‌شناسی در راه پیشبرد صلح.

این شاخه، مجله‌ای به نام *روان‌شناسی صلح* و فصلنامه‌ای به همین نام منتشر می‌کند. گردهمایی سالانه این شاخه از اتحادیه روان‌شناسان امریکا شامل چند همایش و میزگرد و کارگاه است. آنها در گردهمایی‌های خود از برخی روان‌شناسان صلح نیز دعوت می‌کنند تا درباره کاربردهای روان‌شناسی صلح در زمینه امنیت ملی سخن بگویند. این شاخه با سایر شاخه‌های اتحادیه روان‌شناسان امریکا روابطی قوی دارد؛ از جمله با کمیته روابط بین‌الملل و جمعیت مطالعات روان‌شناختی درباره مسائل اجتماعی و موضوع‌های اقلیت‌های نژادی. درباره موضوع‌های صلح و درگیری‌های خصمانه، چند گروه کار مطالعاتی می‌کنند از جمله: گروه‌های کودکان و اسارت و جنگ؛ نژادپرستی و صلح؛ زنان و صلح؛ صلح و آموزش و پرورش؛ خدمات اجتماعی؛ پیمان‌های جهانی؛

پایان دادن به درگیری در سطح داخلی و خارجی؛ صلح و معنویت (که سعی دارد به ارزش‌هایی بپردازد که دنیا را سرشار از صلح و بدون جنگ کند)؛ نظامی‌گری (میلیتاریسم) و خلع سلاح و سرانجام قانون‌گذاری‌های مربوط به آن.

شاخه روان‌شناسان صلح، هر نوع همکاری برای ریشه‌کن‌سازی دشمنی و مخاصمه و نیز درمان دردهای ناشی از جنگ و ایجاد صلح را در تمام سطوح می‌پذیرد. «ماکی» (رئیس این شاخه در سال‌های ۹۶ ـ ۱۹۹۵) می‌گوید: «هدف ما روان‌شناسان صلح، جلوگیری از جنگ و درگیری‌های ویرانگر و نیز ساختن فرهنگ صلح در جامعه جهانی است.»

اعضای «گروه روان‌شناسی تندرو» تابعیت چند کشور مختلف را دارند. اساسنامه این گروه می‌گوید: «ما روان‌شناسانی هستیم که مخالف کاربرد روان‌شناسی در سیاست‌های قهرآمیز و سوءاستفاده از آن هستیم. ما از افراد ستمدیده دفاع می‌کنیم و از دانش خود در راه مثبت بهره می‌گیریم تا تغییر اجتماعی لازم برای پیدایش جامعه‌ای بهتر انجام شود.» (حنفی، ۱۹۹۸)

سوءاستفاده از روان‌شناسی توسط برخی افراد، گروه‌ها، مؤسسه‌ها و دولت‌ها موجب شده است که برخی روان‌شناسان با تلاش‌هایی خاص درصدد برآیند کاربرد روان‌شناسی را به سوی اهداف صلح‌جویانه بازگردانند.

به گفته «اسکینز»، روان‌شناسی می‌تواند به صورت توأمان توسط روحانیان، قدیسان یا جنایتکاران مورد استفاده قرار گیرد. این امر به آن معناست که یک فرد واحد یا یک نهاد واحد می‌تواند هر دو نقش را هم‌زمان ایفا کند.

«کمیته روابط بین‌الملل اتحادیه روان‌شناسان امریکا» نقشی مهم در سیاست‌گذاری روان‌شناسی در جهان ایفا می‌کند. برای مثال، از قطعنامه‌های عادلانه (یا زورگویانه) سازمان ملل متحد پشتیبانی می‌کند و نیز مدافع چیزی است که «حقوق بشر» یا «حقوق اقلیت‌ها» نامیده می‌شود. البته همین دفاع بسیاری اوقات ممکن است ابزار سرکوب و تحت کنترل درآوردن برخی کشورها باشد. این کمیته با همکاری سازمان‌های

ناسیونالیستی، پروژه‌ای را برای رشد روان‌شناسی دنبال می‌کند و بدین وسیله راه مبادله معلومات و گفت‌وگو بین روان‌شناسان اروپا و امریکا، روان‌شناسان اقلیت‌های نژادی و روان‌شناسان ملی بسیاری از کشورها را هموار می‌سازد تا نوعی تفاهم فرهنگی را در این عرصه به وجود آورد. این کمیته، اهداف خاصی را برای رشد روان‌شناسی تعیین کرده است:

۱. جهانی شدن روان‌شناسی از راه ایجاد و تشویق فرصت‌های مشارکتی ریشه‌ای در سطح نظری و تحقیقی و تجربی روان‌شناسی؛

۲. متحول کردن روان‌شناسی در امریکا، از طریق رشد دادن ایده‌های روان‌شناسی در جهان و رشد تفکر روشمند این رشته در همه سطوح؛

۳. مرتبط کردن روان‌شناسان امریکایی با فعالیت‌هایی که در زمینه «درک» و «پاسخ» صورت می‌گیرد و در راستای مبارزه با چالش‌هایی که فراراه تحولات جهانی قرار دارد.

یکی از ابتکارهایی که توضیح‌دهنده تلاش‌های این کمیته است، موضوع «جنگ نژادی ـ سیاسی» است. «مارتین سیلگمان» (رئیس اتحادیه روان‌شناسان امریکا) و «پیتر سوید فیلد» (رئیس اتحادیه روان‌شناسان کانادا) درباره «حاکمیت نبرد نژادی ـ سیاسی در جهان» سخن گفته‌اند. در این ارتباط، کمیته روابط بین‌الملل اتحادیه روان‌شناسان امریکا، دو همایش روان‌شناسی برپا کرده است که اولی در دانشگاه «آلستر» ایرلند شمالی در ژوئیه ۱۹۹۸ با عنوان «سنجش فرهنگ موجود درباره علل جنگ نژادی سیاسی و راه علاج آن» بود. همایش دوم، در آگوست ۱۹۹۹ در «آکادمی امور جهانی» در سالیسبوری امریکا برپا شد. گروهی از روان‌شناسان جهان روش‌هایی را برای تحلیل نزاع و مداخله روانی ـ اجتماعی و ایجاد صلح، طراحی کرده‌اند. اکنون (در سال ۲۰۰۰ که این کتاب نوشته می‌شود) آنها مشغول بازنگری فعالیت‌های دو همایش و بازنویسی نتایجی هستند که همراه شعار سازمان ملل درباره «انتشار فرهنگ» آن را نیز منتشر کنند. (فصلنامه روان‌شناسی جهنی، پاییز ۱۹۹۹)

چند تحقیق نیز درباره نزاع اعراب و [رژیم] اسرائیل انجام شده است از جمله: عقل

عربی (باتای- ۱۹۷۲)؛ جنبه روان‌شناختی نزاع در خاورمیانـه (کـابلوتیز، ۱۹۷۶) و حـل نزاع عرب و [رژیم] اسرائیل (کوهن و کیلمان، ۱۹۷۷). همهٔ این پژوهش‌ها بـا تکیـه بـر روان‌شناسی اجتماعی به عنوان روش اصلی تحلیـل، صـورت گرفتـه اسـت. (بنجـامین، ۱۹۷۳)

در مطالعه روابط بین اعراب و یهودیان از روان‌شناسی به صورت کاربردی استفاده شده است. (بن‌عربی و عمیر، ۱۹۸٦) «احمد المغربی» نیز به ادبیاتی پرداخته که متکی بر روان‌شناسی اجتماعی به عنوان «ابزار اصلی تحلیل» است. کلید این پـژوهش‌هـا روشـی است که به اسم «تحلیل شخصیت ملی» شناخته می‌شود و موضوع‌هـای آن، زمینـه‌هـای بی‌شماری را (مثل اسلام، عقل اسلامی، عقـل عربـی، تـاریخ عـرب، فرهنـگ، تمـدن، روش‌های رشد کودکان و موضع‌گیری‌ها در قبال قدرت) شامل می‌شود. نتایج حاصل از این پژوهش‌ها عموماً به شکل منفـی دربـاره اعـراب ارائـه شـده اسـت. البتـه اهـداف، برآوردها و محاسبه‌های راهبردی المغربی نشـان مـی‌دهـد کـه از سـال ۱۹۷۰ بـه بعـد، کارهای جدید و متعددی در زمینه روان‌شناسی در امریکـا صـورت گرفتـه کـه تـاکنون دستاوردهای آن به شکلی گسترده در دیدارهای عرب‌ها و اسرائیلی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. این مطالعات بر «تغییر موقـت»، «رفتـار» و «درک» اسـتوار اسـت و سـپس سوءتفاهم و نخست، امکانات جدید برای گفت‌وگـو. [بـه ایـن معنـی در یـک پرونـده روان‌شناختی، نخست، در رفتار خود با اعراب تغییری موقت ایجاد و سپس درک او از موضوع را دچار تردید و تغییر می‌کنند. آن‌گاه شائبه سوءتفاهم را پیش می‌آورند و بعـد خواهان گفت‌وگوی دیگری با ادوات و شرایط جدید می‌شوند. به همین شیوه عرب‌هـا را موضع به موضع عقب برده‌اند.]

المغربی می‌گوید: مطـابق تئـوری «صـحنه‌گـردان بـودن امریکـا در نـزاع اعـراب و اسرائیل» می‌توان دهه ۱۹۷۰ را «دهه روان‌شناسی سیاسی» نامید. امریکاییان در این دهـه عرب‌ها و اسرائیلی‌ها را سر جای خود نشاندند و تلاش کردند راهی برای مدیریت ایـن نزاع به ظاهر سخت بیابند. آنچه در گفتمان سیاسی امریکا پدید آمده بود، رویکردی بـه

سوی تأکید بر جنبه‌های روان‌شناختی نزاع داشت و مظهری از تغییر مواضع طی سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰ بود. این تاکتیک ارتباطی حتمی با بروز نوعی پذیرش و انفتاح در جهان عرب در قبال ابتکارهای امریکاییان داشت؛ به ویژه در این مقوله که عرب‌ها باید حق [رژیم] اسرائیل را برای وجود داشتن، به رسمیت بشناسد و به آن اعتراف کنند.*

در موضوع حل منازعات، «دیپلماسی خط دوم» [یا دیپلماسی پنهان] جایگاه برجسته‌ای دارد. این نوع دیپلماسی، قبل از گفت‌وگوی رسمی یا در اثنای مذاکره‌های رسمی، فعال می‌شود و یکی از روش‌های مفید در مذاکره و حل نزاع است.

نخستین کسی که تعبیر «دیپلماسی خط دوم» را در سال ۱۹۸۱ به کار برد «یامونتفیل» بود. این نوع دیپلماسی، غیررسمی و مبتنی بر ابتکارهایی است که افراد یا مؤسسه‌ها بین خود صورت می‌دهند و تلاش می‌کنند نزاع‌های سیاسی را به آن روش حل یا بر آنها تأثیر گذارند.

این نوع دیپلماسی می‌تواند به عهده سیاست‌مداران بازنشسته، بازرگانان، نمایندگان جریان‌های سیاسی، استادان دانشگاه یا دانشجویان گذاشته شود. در واقع، گونه‌ای از دیپلماسی است که فضای افکار عمومی، رسانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها را آماده می‌کند. این روش، چهره یک گروه خاص یا فرقه و طایفه یا یک کشور دیگر را در افکار عمومی تغییر می‌دهد. با این کار زمینه‌چینی لازم برای عادی‌سازی روابط فراهم و حتی راه برای صلح هموار می‌شود. «مونتفیل» ابراز عقیده می‌کند هدف در اینجا تغییر دیدگاه خصمانه به نگرشی مقبول‌تر برای بروز صلح و شکل‌گیری روابط عادی است. این روش شاید روی فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و شاید هم در راستای نزاع اعراب و [رژیم] اسرائیل در حال [اجرا] باشد. (الغبرا، ۱۹۹۳) «دیپلماسی خط دوم» در مذاکرات سری میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها در دیدارهای «اسلو» (نروژ) مورد استفاده قرار گرفت.

محمد حسنین هیکل می‌گوید: «دیپلماسی و نیروی مسلح، جدا از هم نیستند؛ چون

* این بحث به طور عمده در سال‌های اواخر دهه ۱۹٦۰ مطرح بود.

دیپلماسی عبارت از مسابقه‌ای در سر میز مذاکرات میان مردانی مؤدب نیست بلکه گفت‌وگویی است بین منافع متضاد که هریک از طرف‌ها، متکی بر نیرویی بازدارنده و حقیقی و پشتیبان، راه خود را می‌گشاید و جلو می‌برد و باید در جایی نظریات دو طرف با هم وفق یابد.»

«کیسینجر» نیز در این باره می‌گوید: «بین دیپلماسی و نیروی مسلح ازدواج هست اما طلاق نیست.» (نوفل، ۱۹۸٦)

سؤالی که از نظر روان‌شناختی در اینجا پیش می‌آید این است: چگونه می‌توان هم‌زمان، دیپلمات و نظامی بود؟ روان‌شناسی معادله بین جنگ و صلح چگونه حفظ می‌شود؟ به عبارت دیگر، چگونه انسان می‌تواند در آن واحد هم فرشته باشد و هم شیطان؟ با دیپلماسی و دیدارها و مذاکراتی که برخاسته از روان‌شناسی استعماری هستند، چگونه باید برخورد کرد؟ چگونه می‌توان به راه مدیریت مذاکرات پی برد و روشی را درک کرد که با آن مشاهده‌هایی منظم و ملاحظاتی دقیق داشت؟

ملاحظه و تیزبینی، گام نخست روان‌شناسی است. ملاقات‌ها و مذاکره‌ها شاید نوعی مغازله عاطفی باشد تا در پی آن یک جنگ روانی بی‌امان شروع شود. پیروز این جنگ نیز کسی است که فن و راهبرد مذاکره و گفت‌وگو را بفهمد و بتواند در تعادل عقلی و روانی طرف مقابل خلل ایجاد کند. موضوع روان‌شناسی صلح، ارتباط شدیدی با فن مذاکره دارد و خاستگاه مذاکره هم روان‌شناسی اجتماعی است. این دانش، امروزه (به گفتهٔ کامل) از علوم بسیار مهمی است که در صلح و جنگ و اقتصاد و سیاست، تعاملات، بانک‌ها و شرکت‌ها و حتی در ایجاد پروژه‌ها و گشایش بازارها، کاربرد دارد. به عبارت دیگر، در این دنیای همواره متغیر، مذاکره امری حیاتی و ضرورت زندگی شده است.

می‌توان مفهوم مذاکره را این‌گونه تعریف کرد: تماس بین دو یا چند طرف برای دستیابی به توافق یا منفعت یا تسویه حسابی که طرف‌های مذاکره‌کننده آن را بپذیرند. بدیهی است در این امر از همه انواع ابزارها و روش‌های اقناع‌کننده و تمام روش‌های

اثبات و نفی استفاده می‌شود. این امر، به این معنی است که موفقیت‌آمیز بودن مذاکره، بستگی به مهارت‌های ارتباطی تیم مذاکره‌کننده دارد. (از قبیل: مهارت در شروع گفت‌وگو، مهارت در طرح ایده‌ها، مهارت در تخریب و از دور خارج کردن یک ایده و جا انداختن ایده‌ای دیگر و مهارت در طفره رفتن و زبان بازی). علاوه بر این، یک مجموعه مهارت‌های پایه در امر ارتباط‌گیری با دیگران (مثل: مشخص کردن دقیق پیام، پیدا کردن رابط، یافتن واسطه مناسب برای انتقال و رمز کردن پیام، امکان رمزگشایی از پیام و سپس تهیه پاسخ) ضروری است. هم‌چنین در صورتی که دو تیم مذاکره‌کننده روبه‌روی یکدیگر بنشینند، تیم پیروز آن است که قبل از مذاکره، درباره تمام مهارت‌های یادشده آموزش دیده باشد.

به گفته «الغبرا» (۱۹۹۳)، مذاکره جنبه مهمی از ادبیات حل اختلاف را تشکیل می‌دهد. مذاکره کاری دایمی است که ما همواره آن را انجام می‌دهیم؛ حال گاهی با موفقیت و گاهی با ناکامی. ما برای ساختن یک سیستم جدید یا تجدید یک قرارداد یا برای پایان دادن به یک نزاع، مذاکره می‌کنیم. گفت‌وگو هم برای آن است که بر سر یک نوع ارزش رقابت داریم؛ حال این ارزش می‌تواند مادی، زمانی، پولی، نفوذی یا حقوقی باشد. به هر حال، ما دو راه داریم: یا آنکه رقابت برای کسب آن ارزش را به صورت خشونت‌آمیز انجام دهیم یا این کار (رقابت) متکی بر اصلاح و تغییر و تقسیم صلح‌آمیز باشد.

هرچه بتوانیم بیشتر بر خشونت لجام زنیم و آن را محدود کنیم، بیشتر به رویکردهای مسالمت‌آمیزی که ریشهٔ ادبیات حل نزاع است، نزدیک شده‌ایم. مذاکره، تنها راه مسالمت‌آمیزی است که ما برای قانع کردن طرف مقابل پیش رو داریم و آن را به عنوان راه دستیابی به توافقی جدید برای تغییر رفتار یک گروه یا جریان یا کشور محسوب می‌کنیم.

روان‌شناسی صلح، عملاً در تغییر رفتار یا نیّت افرادی که علاقه‌مند به تروریسم و کارهای ویرانگر ضدانسانی یا مخالف اهداف راهبردی هستند، به کار می‌رود. برای

مثال، در انجام مذاکره با هواپیماربایان از این روان‌شناسی استفاده می‌شود تا آنان به اصطلاح «ببرند» یا تسلیم شوند.

یک عرب تبعه کشور مغرب که ٤٥ سال داشت، در ٢٦ آگوست ۱۹۹۹یک هواپیمای متعلق به خطوط هوایی مغرب را با ۷۹ سرنشین و ۹ نفر خدمه ربود. هواپیما از دارالبیضاء عازم تونس بود، اما هواپیماربا از خلبان خواست به فرانکفورت آلمان تغییر مسیر دهد. در فرودگاه «پراد» اسپانیا، حالت فوق‌العاده اعلام شد و دویست پلیس در باند فرودگاه مستقر شدند. هواپیماربا تهدید کرد که اگر زمینه عزیمت به فرانکفورت را فراهم نکنند، بعضی از سرنشینان را خواهد کشت. اما چند دقیقه پس از آنکه با خلبان در هواپیما خلوت کرد، بدون هیچ مقاومت یا اقدام به رفتار خشونت‌آمیزی خود را به پلیس اسپانیا تسلیم کرد.

مذاکره با هواپیماربا با حضور وزیران کشور مغرب، اسپانیا و آلمان و چند روان‌شناس در محل همراه بود. آنان مذاکره‌ای پنج ساعته را که سرانجام به توافق با هواپیماربا برای تسلیم شدن انجامید، دنبال می‌کردند. (الشرق الاوسط، ۱۹۹۹)

برخی راهبردها سبب کاهش تنش بین افراد یا دولت‌ها می‌شود. پروفسور «اسگاد» (١٩٦٢) در پژوهش جالبی که انجام داده (گزینه‌های جنگ یا تسلیم) برخی از این رهبردها را توضیح داده است. این روان‌شناس اجتماعیِ مشهور می‌گوید: شخص یا گروهی که خواهان صلح است باید علایمی از همکاری را اعلام کند و اشاره‌های لازم را به روشنی بروز دهد. (لینداسکولد، ۱۹۷۹) گروهی هم که خواهان صلح است باید مهیای این اشاره‌ها باشد حتی اگر طرف مقابل حاضر به این کار نباشد. به هر حال، چنین راهبردهایی در روابط کشورها کارساز است.

یکی از موارد کاربرد این‌گونه راهبردها را می‌توان در روابط مصر و [رژیم] اسرائیل مشاهده کرد. انور سادات و جیمی کارتر و مناخیم بگین به رغم وجود برخی موارد منازعه‌آمیز، امضای قرارداد صلح را جشن گرفتند.

سازمان اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل و انگیزه صلح با اعراب

چند گروه در [رژیم] اسرائیل معتقدند کشورشان همواره در معرض خطر است. در این حال، داشتن ارتش نیرومند هم ضامن امنیت نیست. می‌گویند [رژیم] اسرائیل امروز با بزرگ‌ترین تهدید در طول تاریخ خود مواجه است که قابل کنترل و هدایت هم نیست. در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل به سرکوب فلسطینی‌ها ادامه می‌دهند. «شامیر» در این باره گفته است: «آنها از ما بی‌رحم‌هایی ساخته‌اند که بتوانیم کودکان را هم هدف قرار دهیم.» این سخن پس از سال‌ها پنهانکاری و ادعای اینکه «اسرائیل حق است و برحق می‌ماند آن هم به هر قیمت که باشد» بیان می‌شود ولی به شکلی فریبکارانه. در واقع، اسرائیلی‌ها با چنین سخنانی می‌خواهند خشونت و وحشیگری را کلاه‌بردارانه توجیه کنند و همان شعار موساد یعنی «از راه نیرنگ» را به کار ببندند.

این مرضی است که در موساد پیدا شد و به سایر اداره‌های دولتی [رژیم] اسرائیل و در این حال به میان بسیاری از قشرهای جامعه [رژیم] اسرائیل هم کشیده شد. البته در داخل جامعه [رژیم] اسرائیل عناصر زیادی هستند که با این لغزش مخالف‌اند ولی صدایشان به جایی نمی‌رسد. انسانی که در سرازیری حرکت می‌کند، با هر گامی به سوی پایین، ادامه مسیر سقوطش آسان‌تر و توقف بسیار سخت‌تر می‌شود. در موساد بزرگ‌ترین لعنتی که یک افسر موساد نثار دیگری می‌کند، این آرزوی ساده است: «امیدوارم درباره‌ات در روزنامه‌ها چیزی بخوانم.» (استروفسکی و هوی، ۱۹۹۰)

[رژیم] اسرائیل از زمان تأسیس در سال ۱۹۴۸ تاکنون، معتقد بوده که آینده‌اش در گرو آن است که رویکردهای دشمنانش را دریابد، بتواند مقاصد آنان را پیش‌بینی کند و طرح‌هایشان را خنثی سازد. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲) روان‌شناسی هم سه هدف اصلی دارد: درک، هدایت و کنترل، و پیش‌بینی. (هلگارد واتکینسون، ۱۹۶۹)

یکی از موضوع‌هایی که روان‌شناسان اجتماعی را به خود مشغول کرده، همین موضوع رویکردهاست. تعریف رویکرد، بنا بر گفته «عدس وتوق» (۱۹۸۶) این است: «حالت یا وضعیتی روانی در فرد با خصوصیتی مثبت یا منفی نسبت به چیزی، موضعی،

ایده‌ای یا از این قبیل که همراه با آمادگی پیشاپیش برای پاسخگویی به همین امور یا هر چیزی باشد که بدان مربوط است.»

هر یک از دو واژه «وضعی روانی» و «آمادگی» که بیان شد، جلوه‌های عاطفی و انگیزشی و عقلی دارند و نیز ممکن است در برخی لایه‌ها حالت ناخودآگاه به خود گیرند. رویکردها عواملی مهم در ساختار شخصیت هستند که نمی‌توان آنها را از چیزها یا حوادث یا مواضع موجود در فضای اجتماعی ذی‌ربط، جدا کرد. برای مثال اگر فردی جمع‌گرا باشد، حتماً یک محافظه‌کار اجتماعی نیست. یعنی وقتی رویکردها را تفسیر می‌کنیم، لازم است آنها را به مواضع ویژه آنها یا مواضع برانگیزاننده‌شان ربط دهیم و از کلی‌گویی پرهیز کنیم.

در بخش بعدی کتاب به شرح کاربرد روان‌شناسی اجتماعی در [رژیم] اسرائیل بیشتر خواهیم پرداخت؛ به ویژه در ارتباط با موضوع رویکردها که به درک روان‌شناخت عرب‌ها مربوط است.

چهار سال پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ جامعه اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل، بی‌کفایتی دیگری نشان داد، زیرا نتوانست پیش از وقوع حادثه‌ای که مثل زلزله تکان‌دهنده بود، هشدار دهد. (بلاک و موریس، ۱۹۹۲) این بار موضوع از این قرار بود که سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل نتوانسته بودند پیش‌بینی کنند که انور سادات آن ابتکار مسالمت‌جویانه‌ای را در پیش می‌گیرد که بعدها موجب امضای معاهده کمپ دیوید در سپتامبر ۱۹۸۷ شد.

مذاکرات برای حل معضل فلسطین و معاهده صلح مصر و [رژیم] اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ آغاز شد و در نتیجه آن سی سال نزاع مسلحانه بین دولت یهود با قوی‌ترین و بزرگ‌ترین حریف عرب پایان گرفت. در اوایل سال ۱۹۷٦ «شیلمون گازیت»، رئیس وقت امان (سرویس اطلاعات ارتش [رژیم] اسرائیل) ابراز نگرانی کرد که مبادا اسرائیلی‌ها نتوانند تحول مهم در جهان عرب یعنی تغییر گرایش‌های خصمانه به رویکردهای صلح‌جویانه را شناسایی و به موقع آن را درک کنند. سؤال اینجا بود که

آیا ورودی اطلاعات سرویس امان با تحرکات عربی به سوی صلح همساز است؟ اگر این‌طور است، وقوع چنین تغییری در نگرش عرب‌ها، با چه اشاره‌ها و علایمی نمود دارد؟

گازیت در سپتامبر ۱۹۷٦ به طور جدی درباره این موضوع فکر می‌کرد و بر این اساس سراغ تعدادی از سرویس‌های اطلاعاتی خارجی (به ویژه سازمان سیا) رفت و نظر آنان را درباره چنین دلایل و علامت‌ها و اشاره‌هایی جویا شد. اما پاسخ‌های آنها بی‌فایده بود. آن‌گاه سراغ مهم‌ترین انجمن مطالعات خاورمیانه در [رژیم] اسرائیل رفت؛ یعنی مؤسسه «شیلوخ» در دانشگاه تل‌آویو رفت. وی از آکادمیسین‌های این مؤسسه درباره چند علامت سؤال کرد. بالاخره افسران سرویس امان و استادان دانشگاه، به طرح دو سؤال اساسی پرداختند که پاسخ به آنها می‌توانست تغییر گرایش عرب‌ها را به صلح رصد کند. آیا ادعاهای مردمی میان عرب‌ها درباره [رژیم] اسرائیل تغییرکرده است؟ آیا تغییری در موضع عرب‌ها در خصوص [رژیم] اسرائیل و ایده صلح ایجاد شده است و اینکه می‌توان چنین تغییری را اندازه‌گیری کرد؟ اگر چنین است با کدام معیار؟

نتیجه‌گیری سرویس امان با لحاظ سرفصل‌های بالا این بود که هیچ تغییری در مواضع جهان عرب در قبال اسرائیل به وقوع نپیوسته است. بخش تحقیقات امان معتقد بود که سادات به دوراهی رسیده است و تنها دو گزینه پیش رو دارد: جنگ یا صلح. سفیر امریکا در مصر می‌گوید: «رویکرد عرب‌ها در قبال [رژیم] اسرائیل از سال ۱۹٦۷ تغییر کرده بود و پس از جنگ ۱۹۷۳ این تغییر بیشتر هم شد. با سفر پرماجرای سادات به [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل فضای روانی جدیدی به وجود آمد که به پیشرفت صلح میان [رژیم] اسرائیل و همسایگانش کمک کرد.» (اتیرتون، ۱۹۷۹) سادات در ۱۹ نوامبر وارد قدس شد و در برابر پارلمان [رژیم] اسرائیل سخن گفت. او راه را بر گفت‌وگوهای مصر و [رژیم] اسرائیل گشود و از این طریق، زمینه بحث درباره توافق‌های کمپ دیوید و آن بحث بی‌فایده درباره خودمختاری فلسطینی‌ها در کرانه

باختری و بالاخره معاهده صلح و بازگشت «سینا» به حیطه حاکمیت مصر، فراهم آمد.

«گور» که در فرودگاه بن گوریون از رهبر مصر استقبال کرد، بعدها گفت: «آن هنگام به راستی بر این باور بودم که این، نوعی طرح فریب در یک سطح راهبردی بالاست. البته تصور نمی‌کردم رئیس‌جمهور مصر در خلال آن سفر یا بلافاصله پس از آن بخواهد جنگ را شروع کند. به این نوع فریب فکر نمی‌کردم، بلکه فریب را به معنی زمینه سازی جدی برای جنگ در سال ۱۹۷۸ می‌دانستم.»

وقتی سادات مشغول سخنرانی در برابر پارلمان [رژیم] اسرائیل بود، «ازر وایزمن» یادداشتی برای رئیس ستاد ارتش [رژیم] اسرائیل فرستاد و گفت: «فوراً آماده جنگ شوید.»

اکنون که پنجاه سال از تأسیس [رژیم] اسرائیل می‌گذرد، هنوز هم کار اصلی دستگاه‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل آن است که نیات و امکانات نظامی عرب‌ها را برآورد کنند. بخش عمده این کار به عهده امان است. این سازمان جدیدترین فناوری‌ها را برای این منظور در اختیار گرفته است و هنوز جنگ پنهان [رژیم] اسرائیل ادامه دارد. با این حال، از این تاریخِ مضطرب و بی‌ثبات، درسی هم گرفته شد: شاید در ارزیابی اهمیت اطلاعات مبالغه شود ولی اطلاعات، چیزی بیش از یک ابزار نیست که امکانات و حد و مرز آن را نیز کاربران این ابزار به دقت مشخص می‌کنند. اطلاعات جایگزین سیاست هم نیست. الزامِ شناخت دشمن در جهان سوم برای آن است که بتوان با وی صلح کرد و تا آن زمان، یعنی تحقق جهانی ایده‌آل، در [رژیم] اسرائیل و سایر کشورها جاسوسان هم‌چنان مهم خواهند بود.

شاید این سؤال پیش آید که آیا پژوهش‌های روان‌شناسی در سرویس‌های امان و شین بث و موساد رو به کاستی نهاده و با توجه به امضای معاهده‌های صلح با مصر، اردن، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و حتی با برخی کشورهای به شدت دشمن با [رژیم] اسرائیل (مثل عراق و سودان) حالا دیگر نیازی به فعالیت‌های روان‌شناسان نیست؟ آیا در صورت وقوع تغییرهایی در آینده که نظریات [رژیم] اسرائیل را برآورده

سازد، سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل، منحل یا جمع و جورتر می‌شوند؟ در این صورت سرنوشت روان‌شناسانی که به طور تمام وقت در سرویس‌های اطلاعات [رژیم] اسرائیل کار می‌کنند چه می‌شود؟ بلاک و موریس (۱۹۹۲) از «یهود شافات هاکاربی» که رئیس سابق اطلاعات نظامی [رژیم] اسرائیل و جزو گروه صلح‌طلب‌هاست سخنی را نقل کرده‌اند. وی معتقد است تغییرات بنیادینی در مواضع عرب‌ها درباره [رژیم] اسرائیل رخ داده و حال مسئولیت آن با [رژیم] اسرائیل است که این چالش را بپذیرد یا نه. هاکاربی و دیگران با اصرار می‌گویند: «شناخت دشمن» شامل درک این مطلب هم هست که بفهمیم دشمن درصدد تبدیل شدن از «دشمن محارب» به «دشمن غیرمحارب» هست یا خیر.

آوازه ترسناک سرویس‌های اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل اهمیتی ندارد. بدیهی است که آن سرویس‌ها تابع عقلی خبیث هستند. موساد، [رژیم] اسرائیل را به کشوری تبدیل کرده که در آن، همه به هم شک دارند و همواره به همه چیز شک می‌کنند. اکنون می‌پرسیم دانش نیرومندی مثل «روان‌شناسی جنگ» یا «روان‌شناسی نظامی» که همه تلاش خود را به تقویت گزینه جنگ متمرکز کرده، چگونه در برابر دانشی دیگر به نام «روان‌شناسی صلح» دوام می‌آورد؟ اکنون در روزگار هدایت و کنترل جهان، این دوگانگی روان‌شناختی چگونه قابل هضم است؟ اکنون «روان‌شناسی نظامی، از یک‌سو با توپ و خشونت و زور و بی‌رحمی سر و کار دارد و از سوی دیگر، دانش «روان‌شناسی صلح» با یک شاخه زیتون، همه را به صلح و مهربانی می‌خواند. این درست که موساد با بهره‌گیری فعال از فنون روان‌شناسی نظامی، یک گام جلوتر از دیگران در تحقق شعار خود یعنی «از راه نیرنگ وارد جنگ خواهیم شد» حرکت می‌کند، اما آیا موساد شعار دیگری هم خواهد داشت تا از آن طریق، در اجرای «روان‌شناسی صلح» نیز گامی جلوتر از دیگران باشد؟ آیا موساد که هنوز شعارش را تغییر نداده، بلکه فقط شگردهایش را عوض کرده، با پنجه‌های خون‌ریز ترور، این بار به گونه‌ای ترسناک‌تر به سراغ صلح می‌رود؟

شلیمون گازیت، رئیس سابق امان، گفته است: «سیاستِ صلحی که سادات مبتکر آن بود، نتیجه تصمیم شخصی او بود که در موردش با هیچ‌کس بحث و گفت‌وگو نکرد. حتی هیچ‌یک از نهادهای دولتی در قاهره آن را بررسی یا قبول نکرده بودند. هم‌چنین این تصمیم حتی با تأیید عرب‌ها همراه نبود.»

این سخنِ گازیت چند پرسش را در اذهان ایجاد می‌کند: اگر سیاست صلح عربی ـ اسرائیلی نتیجهٔ یک تصمیم شخصی است، آیا به این معنی است که سیاست صلح اسرائیلی ـ عربی، محصول یک تصمیم شخصی نبوده بلکه پس از جدل‌ها و مناظره‌های طولانی میان همه طیف‌ها و جریان‌های اسرائیلی (اعم از داخلی و خارجی) به اجماع پذیرفته شده است؟

آیا در جهان عرب، برای مطالعات روان‌شناختی نهادی وجود دارد که وزارت امور خارجه هر کشور عربی یا سرویس اطلاعاتی به آن مراجعه کند و برخی مقاصد و نیت‌ها یا علایم مهم را در سیاست خارجی، از آن رهگذر دریابد؟

آیا از نظر روان‌شناختی، قبلاً روی عکس‌العملی که عرب‌ها در قبال صلح بروز می‌دهند مطالعه‌ای شده است؟ اصولاً آیا در نزاع عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل روان‌شناسی جایگاهی دارد؟

ـ آیا در مذاکرات صلح و گفت‌وگوهای مسالمت‌آمیز برای حل نزاع، روان‌شناسی هم جایی دارد و عرب‌ها هم از این فن بهره می‌برند؟

سؤال‌های بالا، ما را متوجه برخی کاربردهای مهم و راهبردی روان‌شناسی می‌کند که همواره چندگام قبل از مذاکرات صلح اجرا می‌شود.

کارگاه روان‌شناسی و مذاکرات صلح عربی ـ اسرائیلی

تاکنون چند پژوهش درباره رابطه متغیرهای روانی با سیاست خارجی انجام شده است از جمله: الموند، ۱۹۵۰؛ بریشار، ۱۹۷۲؛ دی ریفیرا، ۱۹۶۸؛ لیتس، ۱۹۵۳؛ کابلوتیز ـ

۱۹۷۳ و ۱۹۷۵؛ و کارکابی ـ ۱۹۷۱.

بعضی کارگاه‌های روان‌شناسی برخی از این متغیرهای روانی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. از نظر تاریخی، روش کارگاهی طبق سیستم «حل المسائل»، توسط «برتون» در سال ۱۹٦۵ در لندن ابداع شد. سپس برتون این روش را با (کمک چند آکادمیسین امریکایی مثل کیلمان) در کارگاهی که بعدها تشکیل داده بودند، بهینه‌سازی کرد. روش کار چنین است که به طرف‌های نزاع، فرصت دیداری دور از مذاکرات رسمی و به شکل کارگاهی چندروزه داده می‌شود. طرف‌ها به بحث با یکدیگر می‌پردازند و به اتفاق هم ابعادی از نزاع را که قبلاً متوجه آن نبوده‌اند، کشف می‌کنند.

این مطالعات در چارچوب همان «دیپلماسی خط دوم» است و سعی دارد دیوار روانی را میان طرفین درگیر بشکند. آن‌گاه تلاش می‌شود بین دو گروه، پل‌های اعتماد بسته شود و نیز به آنان هر فرصتی داده می‌شود که اختلاف، غضب، احساسات و هراس‌های خود را در جریان برگزاری جلسه‌هایی طولانی بیان کنند. این جلسه‌ها فرصتی برای بروز دیدگاه‌های عناصر عاطفی و واقع‌گرا درباره عوامل نزاع است. این نوع تنفس روانی باعث می‌شود که هریک از طرفین احساس راحتی کند و همین امر به طرفی که عقلانی‌تر است فرصت می‌دهد در جلسه‌هایی با فضای آرام‌تر که در روزهای دوم و سوم کارگاه ایجاد می‌شود به کار خود ادامه دهد.

کارگاه «کیلمان» که توسط گروه روان‌شناسی دانشگاه هاروارد و مختص نزاع اعراب و [رژیم] اسرائیل تشکیل شد، بسیار معروف است. در این کارگاه، نمایندگانی از دو طرف (عربی و [رژیم] اسرائیل) برای سه روز شرکت کردند. دانشجویان کیلمان نیز ناظر بر گفت‌وگوها بودند و مشاهدات خود را می‌نوشتند. علاوه بر این، شرکت‌کنندگان دو طرف نزاع، برای بحث درباره اختلاف‌هایشان وقت کافی داشتند و این فرصتی بود که به فرمولی مشترک برای حل اختلاف دست یابند. (الغبرا، ۱۹۹۳)

هم‌چنین، چند تحقیق میدانی درباره رویکردها و ادراک‌هایی انجام شد که قادر باشد به رفتار سیاسی طرفین نزاع سمت و سو دهد. برای مثال «کابلوتیز» (۱۹۷٦)

مصاحبه‌های فشرده و انبوه چند صد ساعته‌ای را با پنجاه عرب و ۲۸ اسرائیلی طی دو سال (۱۹۷۰-۱۹۷۱) انجام داد. اغلب مصاحبه‌شوندگان برای تحصیلات عالی به امریکا آمده بودند. در این مصاحبه‌ها یک فرم نظرسنجی ارائه می‌شد که نه فقط برای نظرسنجی درباره مسائلی خاص، بلکه به منظور تشویق فرد به دانستن علل نزاع بین عرب‌ها و اسرائیلی‌ها طراحی شده بود. نتایج این تحقیق نشان داد که جمعی از عرب‌ها به روشنی با مذاکرات بین اعراب و [رژیم] اسرائیل موافق‌اند و آن را می‌پذیرند. این مجموعه، شامل عرب‌هایی نیز بود که در اطراف [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل زندگی می‌کنند؛ از جمله برخی «قبطی»های مصری و نیز فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها (فلسطینی‌های اهل کرانه باختری).

به طور کلی، رویکردهای این گروه، مطابق نظریات برخی سران عرب بود که [رژیم] اسرائیل را می‌پذیرفتند. (حورانی، ۱۹٦۷؛ شهادت، ۱۹۷۱ و شامیر، ۱۹۷۱) نتایج این تحقیق هم‌چنین نشان داد که عده‌ای از عرب‌ها هرگونه مذاکره با [رژیم] اسرائیل را رد می‌کنند و حاضر نیستند به هیچ شکلی، توافقی با [رژیم] اسرائیل صورت گیرد. رویکردهای این گروه منطبق با مواضع عراق، لیبی، سوریه (تا جنگ ۱۹۷۳) و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود.

برپایی کارگاه روانی حل مشکلات منازعات جهانی، تلاشی از سوی روان‌شناسان برای یافتن نظریات و فنونی بود که به عنوان ابزار و روش‌های حل نزاع، فرصت بی‌مانندی را در خدمت مطالعه روی فعل و انفعال گروه‌های متنازع روی یکدیگر فراهم می‌کرد. یک کارگاه شناسایی نیز با شرکت چند فلسطینی و اسرائیلی، به همراه یک تیم از روان‌شناسان برای بحث درباره نزاع خاورمیانه برپا شد. این کارگاه در سال ۱۹۷۱ به عنوان بخشی از میزگرد «مدخل اجتماعی ـ روانی روابط کشور» تشکیل شده بود. در این کارگاه کیلمان و کوهن به همراه دو دانشجو به نام‌های «میلر» و «اسمیت» شرکت کردند.

این کارگاه اصولاً برای روشن کردن «دینامیسم‌های نزاع و تلاش برای کشف

جنبه‌های کاربردی و حد و مرز ایده‌های نظری» و نیز نظریه‌هایی برپا شد که محصول کارگاه گذشته با حضور گروه‌های کوچک‌تر بود. در کارگاه یادشده، تأثیر اجتماعی و نظریه‌های ملی و تحقیقات نزاع و صلح، مورد بررسی قرار گرفت. این کارگاه فرصت کمیابی ایجاد کرد تا مشکلات پیوستگی فرهنگی مورد ملاحظه قرار گیرد. این مسأله فقط مشکل دو گروه متنازع نیست، بلکه می‌تواند فعل و انفعال‌هایی را از نظر فاصله‌های فرهنگی و زبان نامشترک طرفین برجا گذارد.

نتایج یکی از جلسه‌های پیشین این کارگاه نشان داده بود که در نگاه مصری‌ها، اصل نزاع مربوط به اختلاف درباره مرزهای اشغال‌شده توسط اسرائیل در سال ۱۹٦۷ است. اما فلسطینی‌ها معتقدند نزاع اصلی درباره اعتراف به حق ملت فلسطین و حقوق آنان نسبت به خاک فلسطین است. اسرائیلی‌ها نیز می‌گفتند نزاع به این دلیل است که عرب‌ها حاضر نیستند حقوق مشروع «کشور یهود» را به رسمیت بشناسند. مصری‌ها و فلسطینی‌ها از رنج‌های خود به دلیل ادامه نزاع گفتند ولی اسرائیلی‌ها مدعی شدند این نزاع نوعی وحدت داخلی در [رژیم] اسرائیل به وجود آورد که به نفع آنان بوده است. از نظر اسرائیلی‌ها، ادامه نزاع موجب ادامه منطق رنج و حرمان آنان بود، اما هر سه طرف توافق داشتند که ادامه نزاع بیش از همه فلسطینی‌ها را رنجور می‌کند. (کوهین، کیلمان، میلر و اسمیت، ۱۹۷٤)

کارگاه، کار خود را در آغاز با طرح مسأله مشروعیت قومی در افریقای جنوبی توسط گروه فلسطینی آغاز کرد. هدف فلسطینی‌ها از این بحث کلی، مخدوش کردن مشروعیت قومی [رژیم] اسرائیل بود. اما گروه اسرائیلی، مشروعیت قومی فلسطینی‌ها را پذیرفت. یکی از فلسطینی‌ها در اثنای گفت‌وگو از اعضای گروه اسرائیل خواست صورت‌جلسه‌ای درباره اعتراف به ادعای فلسطینی‌ها امضا کنند. در طول کار کارگاه تغییراتی در مواضع برخی شرکت‌کنندگان مشاهده شد، با این حال، دشوار بتوان گفت این تغییر مواضع صرفاً به دلیل بحث‌هایی بود که در کارگاه شنیده بودند. برپاکنندگان کارگاه می‌گویند با گذشت چند سال هنوز هم بعضی شرکت‌کنندگان با آنها تماس

می‌گیرند و تجربه آن کارگاه را به عنوان منبعی برای نگرش‌های مهم می‌ستایند.

احساس شرکت‌کنندگان فلسطینی و اسرائیلی این بود که در آینده نیز ممکن است فرصت‌های مشابهی پیش آید. هم‌چنین بعضی فلسطینی‌ها معتقد بودند که کارگاه یادشده برای هم‌کلاسی‌های فلسطینی آنان یک تجربه بود. برخی اسرائیلی‌ها هم از آن پس، قضیه فلسطین را موضوع اصلی نزاع دانستند و آن را دشوارترین مسائل نزاع و از صعب‌العلاج‌ترین آن به حساب آوردند. در حالی که در گذشته چنین تصوری نداشتند.

یکی از فلسطینی‌های شرکت‌کننده در کارگاه، هنگام زنگ تفریح در یکی از روزها، روی تخته سیاه آدمی را ترسیم کرد که شامل صلیب و هلال و ستاره داوود بود. او گفت: ایده‌آل من از فلسطین آینده این است که مسیحی و مسلمان و یهودی در آنجا در کمال صلح و انسجام زندگی کنند. اسرائیلی‌ها گفتند آن تصویر، بی‌گمان همان تصوری است که فلسطینی‌ها درباره [رژیم] اسرائیل در ذهن می‌پرورانند. به زعم اسرائیلی‌ها، آن آرم بیانگر این است که [رژیم] اسرائیل (ستاره داوود) توسط جهان عرب (هلال) محاصره شده و آن صلیب چون خنجری است که به قلب [رژیم] اسرائیل فرورفته است. این نوع مناظره، تصویر روشنی از تفاوت‌های ادراکی را نشان می‌دهد که عادت‌های طرف‌های نزاع را با آنها می‌توان توصیف کرد. (کوهین، کیلمان، میلر و اسمیت، ١٩٧٤) به طور کلی، دیدگاه فلسطینی‌ها درباره آن آرم، مسالمت‌آمیز بود، اما اسرائیلی‌ها، دیدگاهی خصمانه بروز دادند و حتی در کارگاهی که برای حل نزاعی ویرانگر و کشنده تشکیل شده بود تا مسأله به شکلی غیرخصمانه حل شود، اسرائیلی‌ها باز هم دیدگاه خصمانه خود را بروز دادند.

درست است که گروه‌های مصری، فلسطینی و اسرائیلی شرکت‌کننده در کارگاه، تصمیم‌گیران سیاسی کشورهایشان نبودند تا طرحی کارآمد برای حل نزاع اعراب و [رژیم] اسرائیل ارائه کنند و نیز در آن کارگاه طرحی مشخص در این باره شکل نگرفت، ولی نمونه‌ای از فن و روش حل نزاع فراهم شد. این کارگاه، به سیستم و ساختار، بیش از مشکلات شخصی یا مشکلات بین اشخاص تمرکز و تأکید کرد. از این

رو، شرکت‌کنندگان ابراز عقیده کردند که روش مورد استفاده، جدید و حقیقی بوده و در اندازه مسابقه‌ای مصنوعی نبود. کارگاه یادشده الگویی ارزشمند از تحقیقات آکادمیک ارائه داد که چارچوب لازم برای مذاکره و گفت‌وگو را ارائه می‌کند. شاید این ابتکار تصمیم‌گیران را به صرافت اندازد که به چنین چارچوبی برای حرکت در راستای حل نزاع محتاج‌اند.

کارگاه تحقیقاتی یادشده در واقع متأثر از «لابی»های روان‌شناسی در دانشگاه‌های غربی بود و اطلاعات مفیدی درباره چگونگی مدیریت مذاکرات و چگونگی درک رویکردها و ادراک‌های حریف و چگونگی ایجاد تماس و گزینش گروه‌های مذاکره‌کننده ارائه داد. به نظر می‌رسد روان‌شناسان در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل یا روان‌شناسان اسرائیلی یا یهودی که در دانشگاه‌های غربی مشغول به کارند، اکنون به خوبی دریافته‌اند که چگونه باید در برگزاری این نوع گفت‌وگوها همیاری کنند یا برای تیم‌های مذاکره‌کننده اسرائیلی که مشغول گفت‌وگو با عرب‌ها در کمپ دیوید، مادرید، اوسلو و وای ریور هستند، سیاست مشخصی تعیین کنند.

کارگاه روانی حل منازعات جهانی که جنبه مطالعاتی درباره اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها داشت، در دانشگاه هاروارد، یعنی مهم‌ترین دانشگاه امریکا سازمان‌دهی شد و این کار به همت «هربرت کیلمان» یکی از روان‌شناسان اجتماعی بزرگ و با همکاری استیفن کوهن انجام شد. کوهن روان‌شناسی است که در مؤسسه «وان لیر» در قدس به کار مشغول است. وی گفته است بخشی کوچک از هزینه این تحقیق را آکادمی ملی پرداخته است. اما باید دید بخش دیگر هزینه‌های تحقیق از کجا آمده است و مؤسسه وان لیر قدس چه ارتباطی با این کارگاه دارد و چه اندازه از این کارگاه پشتیبانی مالی می‌کند؟ این مؤسسه با گروه روان‌شناسی دانشگاه هاروارد چه روابطی دارد؟ از سوی دیگر، کوهن و کیلمان چه ارتباطی با هم دارند؟

آیا روان‌شناسان دانشگاه‌های قاهره، دمشق، اردن و لبنان، تاکنون هیچ‌گونه تحقیق روان‌شناختی میدانی انجام داده‌اند که نتایج آن به فهم وضعیت روانی دشمن و مذاکره

با وی کمک کند؟ آیا روان‌شناسان عرب به خصوص آنان که در امریکا، انگلیس، کانادا، استرالیا و فرانسه شهره‌اند، مبتکر برپایی چنین کارگاهی بوده‌اند تا گروه‌هایی از عرب‌ها و اسرائیلی‌ها را به آن دعوت کنند؟ یا روان‌شناسان عرب اکنون بیش از آنکه منسوب به جهان عرب باشند، جزو جهان غرب شناخته می‌شوند؟ آیا دانشجویان عرب که در دانشگاه‌های عربی تحصیل می‌کنند، به ویژه آنان که در زمینه روان‌شناسی سیاسی یا اجتماعی یا نظامی مشغول‌اند، هیچ‌گونه مطالعه‌ای درباره جنبه روان‌شناختی نزاع اعراب و [رژیم] اسرائیل انجام داده‌اند؟ آیا هیأت‌های عرب شرکت‌کننده در مذاکره‌های متعدد صلح که با [رژیم] اسرائیل برگزار شده است، از هیچ تحقیق روان‌شناسی که توسط یک دانشمند عرب صورت گرفته باشد استفاده کرده‌اند تا چگونگی واکنش اسرائیلی‌ها را در نخستین ملاقات دریابند یا چگونگی تخلیه نفرت و گذر از مقوله «استانداردسازی شخصیتی» را حتی به صورت ساختگی، از آنها بیاموزند و بدانند که از کجا باید نقاط قوت و ضعف هیأت مذاکره‌کننده حریف را شناسایی کرد؟ یا حتی یاد بگیرند چگونه باید مسائل اصلی را در اثنای مذکرات یا به صورت ابتکاری طرح کنند؟

آیا تاکنون یکی از مؤسسه‌های عربی، چنین کارگاهی را برگزار کرده است؟ آیا تاکنون حتی یکی از سرویس‌های اطلاعاتی عرب از یک پروژه تحقیقاتی درباره روان‌شناسی مذاکره با [رژیم] اسرائیل، حمایت مالی کرده است؟ آیا گروه‌های روان‌شناسی در دانشگاه‌های عربی تاکنون هیچ تحقیق سری راهبردی انجام داده‌اند؟

شاید سؤال‌های بالا را باید مطرح کنیم تا روان‌شناسان عرب که بهره‌گیری‌شان از این علم خرد و جزئی است، به آنها پاسخ دهند!

فصل چهارم

روان‌شناسان عرب و نظارت خُرد

مفهوم هدایت و نظارت در نگاه روان شناسان عرب

کتاب‌های عربی، روان‌شناسی را با سه هدف اصلی تعریف کرده‌اند: درک، پیش‌بینی و ضبط. احروث، ١٩٩٤؛ احمد، ١٩٩٢؛ جابر، ١٩٧٦؛ حمزه، ١٩٨٢؛ راجح، ١٩٨٧؛ سلیمان المیلجی و بیدیوک، ١٩٩٤؛ الطویل و علی، ١٩٩١؛ عبدالخالق، ١٩٩١؛ عبدالخالق و دویدار، ١٩٩٣؛ عبدالستار، ١٩٨٥؛ عدس وتوق، ١٩٨٦ و نجاتی، ١٩٨٠. این هدف‌ها در شکل عمومی خود با آنچه در کتاب‌های روان‌شناسی بیگانگان آمده اختلافی ندارد، ولی در ادامه به تمییز اختلاف‌های آنها از نظر مضمون و مفهوم، خواهیم پرداخت. هم‌چنین کم و کیف «هدایت و نظارت کلان» را در مقایسه با «هدایت و نظارت خرد و جزئی» برخواهیم شمرد. هر روان‌شناس می‌تواند صفحه‌های نخستین کتاب‌های روان‌شناسی را دوباره مروری کند؛ به ویژه آنها که به «مقدمات و پایه این فن» شناخته شده یا گاهی «درآمدی بر علم روان‌شناسی» نام گرفته‌اند.

چنین کتاب‌هایی در قفسه‌های کتابخانه‌های عمومی و خصوصی عرب‌ها به وفور وجود دارد. در صفحه‌های اولیه آن‌ها موضوعات سه‌گانه «درک»، «پیش‌بینی» و «ضبط» را می‌توان یافت. سعی خواهم کرد با ارائه گزیده‌هایی از برخی کتاب‌های عربی، به توضیح آنها بپردازم. به ویژه در اینجا روی مفهوم «نظارت و هدایت» [یا مطیع‌سازی و

خط‌دهی] درنگ بیشتری خواهم کرد.

انسان توجه زیادی به ذات خود دارد و همواره تلاش می‌کند خویشتن را بشناسد و پاسخ پرسش‌های بی‌پایانی را که درباره خود داشته، دریابد. (جابر، ۱۹۷۶) کانون اصلی توجه روان‌شناسی در هر دو زمینه «تحقیق» و «کاربرد» روان‌شناخت، عبارت از «رفتار» و «فعالیت» آدمی بوده است. (احمد، ۱۹۹۲) روان‌شناسی به طور کلی، به بررسی و فهم و حل بسیاری از بحران‌ها و مشکلات، دشواری‌ها و انحراف‌هایی که انسان به آنها دچار می‌شود، کمک کرده است. (الطویل و علی، ۱۹۹۱) غرض اصلی از پژوهش علمی نه فقط «توصیف» پدیده‌ها بلکه فراتر از آن «تفسیر» پدیده‌هاست. در این حال، دانشمندان تنها قانع به تفسیر پدیده‌ها نیستند، بلکه می‌خواهند راهی بیابند و پیش‌بینی کنند که در آینده همگان طبق آن عمل خواهند کرد.

دانشمند محقق، کسی است که به تفسیر و پیش‌بینی به عنوان دو هدف علمی بسنده نمی‌کند، بلکه فراتر از آن دو، به تلاش برای «ضبط» می‌پردازد. این کار عبارت است از در اختیار گرفتن نظارت و هدایت عوامل اصلی که سبب وقوع یک رویداد می‌شود. در این حال، رویداد را هدایت می‌کند تا به طور کامل به وقوع بپیوندد یا اصلاً از وقوع آن جلوگیری کند.

عبدالخالق (۱۹۹۱) می‌گوید: «روان‌شناسی چهار هدف دارد: توصیف، تفسیر، پیش‌بینی و ضبط (نظارت و هدایت). توصیف عبارت است از گزارش پدیده‌های قابل ملاحظه و بیان رابطه آنها با یکدیگر. اما درباره ضبط رفتار یا نظارت و هدایت رفتار، روان‌شناس خواهان تعدیل رفتاری است که نیاز به تعدیل و اصلاح دارد.»

حمزه (۱۹۸۲) نیز اهداف روان‌شناسی را چنین خلاصه می‌کند: «روان‌شناس در پی فهم رفتار و تفسیر آن است و سپس پیش‌بینی می‌کند که آن رفتار در آتیه چگونه است و موجب چه وضعی می‌شود. آنگاه درصدد نظارت و هدایت آن رفتار بر می‌آید و از راه تعدیل و اصلاح و بهینه‌سازی رفتاری، این هدف را برآورده می‌کند.»

وی دو مثال درباره «ضبط» یا نظارت و هدایت رفتار ارائه می‌کند:

۱. محروم شدن کودک از محبت و عطوفت والدین؛

۲. استعداد و آمادگی دانشجو برای تحصیلات ادبی و فقدان استعداد تحصیل در علوم تجربی.

عید الزهار (۱۹۹۱) در ارتباط با نظارت و هدایت رفتاری مثالی بیان و پدیده موفقیت تحصیلی را براساس راهنمایی آموزشی مطرح می‌کند. در راهنمایی‌های آموزشی معمولاً پیش‌بینی می‌شود که فرد برای موفق شدن در فلان درس و رشته تحصیلی استعداد دارد. نجاتی (۱۹۸۰) نیز مثالی در این باب ذکر و تأثیر شنیدن را در حفظ کردن بررسی می‌کند. مثالی که عبدالستار (۱۹۸۵) در این باره می‌زند حاوی اشاره به مطالعاتی است که تأثیر خشم بر انقباض چشم را نشان می‌دهد. اما از نظر سلیمان، المليجي و بدیوی (۱۹۹٤): «ضبط یا نظارت و هدایت رفتاری عبارت است از تعیین شرایط و فضاهایی که پدیده مورد مطالعه ما را رقم می‌زند و در حدوث آن اعمال نفوذ می‌کند. برای مثال، در یک بازی ورزشی، چنانچه راهنمایی و گزینش صحیح انجام شود، در واقع برتری و پیروزی از راه هدایت و نظارت حاصل شده است. یک روان‌شناس، خواهان تعدیل و اصلاح رفتاری است که نیازمند تعدیل باشد؛ مثل اصلاح و تعدیل رفتار یک بیمار روانی از راه معالجه وی و ضبط (تعدیل) رفتار یک نوجوان که عادت به جویدن ناخن‌های خود دارد.» (عبدالخالق و دیدار، ۱۹۹۳)

درک یک پدیده و شناختِ علل و خصوصیات آن به پیش‌بینیِ وقوع آن و نیز به ضبط و نظارت و هدایت آن کمک می‌کند. در واقع اینها اهداف عملی علم (هر علمی که باشد) هستند. اگر بدانیم که فردی برای شغل یا تحصیل در رشته درسی خاص استعداد دارد و برای فلان شغل یا فلان رشته تحصیلی استعداد ندارد، می‌توانیم مانع شکست او شویم؛ یعنی از ورود وی به شغل یا رشته‌ای درسی که در آن موفق نخواهد بود و برای آن ساخته نشده است، جلوگیری کنیم. (راجح، ۱۹۹٤)

اگر در حال حاضر روح علمی روان‌شناسی غرب، در وهله نخست روحی کاربردی است و طبق ضرورت، نتایج تحقیقات خود را در زمینه‌های مختلف رشد، به ویژه در

راستای راهنمایی‌های تربیتی و گزینش شغلی و تشخیص‌های کلینیکی و بالینی به کار می‌گیرد، آن‌گاه حق داریم بپرسیم (یا اصلاً واجب است از خویش سؤال کنیم) ما چه کرده‌ایم و از نتایج تحقیقات و مطالعات روان‌شناختی خود چند حرفه کاربردی ساخته‌ایم یا کدام وظایف کاربردی را از این دانش بیرون کشیده‌ایم؟ هم‌چنین باید بپرسیم چنین پژوهش‌هایی، کدام جنبه‌های کاربردی را به عنوان نتیجه در پی داشته و در ارائه خدمات به بخش‌های حیاتی مربوط به رشد و توسعه در داخل جامعه عرب، چه میزان از این تحقیقات مورد بهره‌برداری قرار گرفته است؟ (احرث، ۱۹۹٤)

سویف (۱۹۷۸) در تحقیقات میدانی خود درباره اینکه «تصویر رایج در مورد روان‌شناسی جدید در جامعه عرب چیست؟» دریافت که برخی از پاسخ‌دهندگان به پرسش‌های تحقیقاتی میدانی او، موضوع «بهره‌جویی از کاربردهای روان‌شناسی به صورت علمی» را ذکر کرده‌اند، ولی فقط یکی از عرصه‌های کاربردی روان‌شناسی، یعنی «معالجه اضطراب‌های روانی» را مد نظر داشته‌اند. از پانصد نفری که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، تنها چهار نفر به عرصه صنعت برای کاربردهای روان‌شناسی اشاره کرده و چهار نفر دیگر به کاربردهای روان‌شناسی در مبارزه با جرایم و هشت نفر هم به این کاربرد در عرصه امور تربیتی اشاره کرده‌اند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود از پانصد نفری که مورد پرسش سویف قرار گرفته‌اند هیچ‌یک به نقش روان‌شناسی در زمینه‌های نظامی یا جنگ یا در سایر موضوع‌های دفاعی یا حتی در زمینه‌های اطلاعاتی و جاسوسی اشاره‌ای نکرده‌اند.

بار دیگر تکرار می‌کنیم کتاب‌های روان‌شناسی در زبان عربی، به اتفاق سه هدف اصلی را برای روان‌شناسی قائل‌اند که عبارت است از: «درک»، «پیش‌بینی» و «ضبط» [یا هدایت و نظارت رفتار]. در این کتاب‌ها، مثالی که برای ضبط و هدایت ذکر می‌شود، هدایت استعدادهای درسی و شغلی، هدایت و نظارت روی پدیده موفقیت تحصیلی و تعدیل رفتار مریض و کنترل رفتار نوجوانان یا خلافکاران و نیز هدایت پیروزی‌های ورزشی و نظارت بر جرایم است.

هدف نهایی از دانشِ روان‌شناسی، در واقع هدفی کاربردی است. اما آیا روان‌شناسی توانسته است این اهداف را در زمینه کنترل و هدایت ـ از نوع فعال و کارآمد آن ـ محقق کند؟ اصلاً بگذارید بدون تحقیر و مسخره کردن سؤال کنیم: آیا هدف روان‌شناسی فقط آن شاگرد مدرسه بیچاره است یا بیمار روانی بدبختی که گوشه تیمارستان روانی افتاده یا کر و لال و کور و عقب‌مانده ذهنی یا فلجی که در مراکز نگهداری معلولان و عقب‌ماندگان نگهداری می‌شود؟ اگر این است، باید گفت این اهداف، کوته‌بینانه و محدود است. شاید در میان کتاب‌هایی که درباره روان‌شناسی به زبان عربی نوشته شده است و به روان‌شناسی از این منظر می‌نگرد و برای این امور می‌خواهد، تألیف مستقلی نیست و هر چه هست اقتباس یا ترجمه‌ای از کتاب‌های غربی است، اما همین، اقتباس و ترجمه‌ای شتاب‌زده و به اصطلاح «ماکروفر»وار است که صرفاً جنبه‌های معینی از روان‌شناسی را در نظر داشته است. من چنین کاری را «روان‌شناسی خرد»* یا «روان‌شناسی به صورت خرده‌فروشی» می‌نامم. ولی واقعاً در همین نگرش خرد و جزئی به روان‌شناسی، آیا توانسته‌ایم حتی همان شاگرد مدرسه، آن بیمار، آن معلول و آن کارگر را راهنمایی، نظارت یا هدایت کنیم؟ آیا روان‌شناسان عرب فکر می‌کنند آنچه را در کلاس‌های دانشگاه تدریس کنند، به واقع به مسائل جامعه مربوط است؟ آیا تاکنون روان‌شناسان عرب چنین سؤال‌های نفس‌گیری را از خود پرسیده‌اند؟

روان‌شناسی در زمینه هدایت و نظارت و در زمینه آموزش و تربیت، چند وظیفه مهم در بخش‌های مختلف صنعتی، تربیتی و پزشکی جامعه برعهده دارد. با این حال، قسمتی نه چندان اندک از حقیقت روان‌شناسی غربی یا اروپایی و «یورو ـ امریکایی» حقیقت و ماهیت استعماری آن و نیز جنبه امپریالیستی و اطلاعاتی آن است. همین جنبه نیز که تاکنون به تفصیل درباره‌اش گفته‌ایم، اهداف بزرگ‌تر روان‌شناسی را رقم می‌زند.

اما درک روان‌شناسان عرب از این دانش وارداتی محدود به سطح خُرد با اهداف

---

* مشابه‌سازی از اصطلاح «اقتصاد خرد» یا اصطلاح «اقتصاد کلان» ـ م.

کوچک است؛ یعنی مطابق عبارتی که من دوست دارم آن را «روان‌شناسی خرد» و «روان‌شناسی خرده‌فروشی» بنامم. البته شاید این مسأله به این دلیل باشد که در پیگیری کاربردهای عظیم آشکار و پنهان روان‌شناسی در [میان] ما عرب‌ها غفلت صورت گرفته است. اما غفلت دیگر ما آن است که همپای سایر کشورهای غیرغربی جهان که در روان‌شناسی پیشرفت کرده‌اند، حرکت نکردیم و نیز ندانستیم که دانشمندان روان‌شناس غیرغربی از ساز و کار تعیین‌کننده و قابل مانور «هدایت، نظارت و خطدهی» موجود در دانش روان‌شناسی یافته‌اند؟ و نیز اینکه چگونه پذیرای این ساز و کار شده‌اند؟

باید بپرسیم در این روندِ پیشرفتِ جهانی دانش روان‌شناسی، دانشمندان روان‌شناس عرب کجا قرار دارند و چرا در بین عرب‌ها، دانشمند بزرگ روان‌شناسی نیست که حقایق روان‌شناختی موجود را در زمان و مکان خود بیان کند؟ قرائت هوشمندانه از علم روان‌شناسی چگونه میسر است؟ پرسش مهم‌تر اینکه چرا در کتاب‌های روان‌شناسی عربی چنان اهداف بلندپروازانه‌ای برای روان‌شناسی تعریف می‌شود که کار «هدایت، نظارت، خطدهی» به این روش تقریباً از قله اورست هم بالاتر می‌رود؛ ولی اقدامی که روان‌شناسان عرب برای صعود به این قله انجام داده‌اند، به مثابه حرکت یک لاک‌پشت توسری خورده چلاق در پای کوه است. سؤال مهم‌تر اینکه چرا روان‌شناسی در جهان عرب هر نوزادی که می‌زاید، اصلاً چنگال و دست و پنجه تهاجمی ندارد و تاکنون یک مولود قوی‌پنجه خون‌ریز نداشته است؟

عنوان این تحقیق که آن را به صورت کتاب درآوردم «روان‌شناسی و اطلاعات» [یا روانشناسی و جاسوسی] بود. ما از یک سو تحقیق کردیم که روان‌شناسی چیست و از سوی دیگر، در پی فهمِ اطلاعات یا جاسوسی برآمدیم و اینکه چگونه باید از روان‌شناسی به جاسوسی رسید. ولی به ظاهر، سبک و سیاق ما در فصل چهارم کتاب قدری به هم خورد. علتش این بود که در جهان عرب، روان‌شناسی سست‌بنیاد و سری خورده‌ای داریم که هیچ پنجه و چنگالی ندارد، زیرا جهان عرب هنوز نتوانسته است از روان‌شناسی به شکل کاربردی در ارتش یا در سرویس‌های اطلاعاتی بهره‌برداری کند.

بیایید بپرسیم چرا برداشت روان‌شناسان عرب از «هدایت و نظارت» روان‌شناسانه، برداشتی خرد و جزئی است و هرگز به صورت «کلان» به آن نگریسته نشده است؟ چرا نگرش روان‌شناسان عرب به علم روان‌شناسی، «ریزنگرانه»* است و هیچ‌گاه «کلان‌نگر»** نبوده است و چرا روان‌شناسان عرب به صورت راهبردی و به روان‌شناسی نمی‌اندیشند؟ چرا در ارتش‌های عرب، بخش روانی «تیزچنگال» راه‌اندازی نمی‌شود؟ چرا سرویس‌های اطلاعاتی عرب سفارش‌دهنده و پشتیبان مالی پژوهش‌های روان‌شناختی نیستند؟ یافتن پاسخ مشخصی برای این پرسش‌ها به ظاهر کاری دشوار است و لابد لازم است کارشناسان طراح و استراتژیست به آنها پاسخ گویند، ولی ما صرفاً سعی خواهیم کرد چند تفسیر و تحلیل احتمالاً درست را در این مورد بگوییم. می‌توانیم فرض کنیم که تأسیس دانش روان‌شناسی در جهان عرب، نوعی تأسیس تربیتی و غیرتجربی بوده و در نتیجه، این دانش میان عرب‌ها یک «تابع» و دنباله‌رو بوده نه یک مؤسس و یک دانش بومی. روان‌شناسی هم در شمار چیزهایی بوده که عرب‌ها به آن نیاز نداشته‌اند. از این رو، نگاه تحقیقاتی عرب‌ها به آن، نگاهی خرد و کوته‌بینانه بوده است. روان‌شناسی عرب‌های هم‌عصر با تحولات بزرگ علمی در این فن، در جای خود متوقف بوده و اصلاً در چارچوب‌های فرهنگی هم قرار نداشته است. علاوه بر این، روش گزینش دانشجویان روان‌شناسی هم، در سطحی پایین و ضعیف انجام شده که نتیجه این کار نیز تربیت پژوهشگرانی در این سطح بوده است.

روان‌شناسی تربیت‌نگر و نه جنگ‌نگر

حدود چهل سال قبل، تحقیقی انجام شد که نام «فعالیت‌های صد ساله عرب‌ها در علوم اجتماعی» بر آن نهاده‌اند. این تحقیق، حاوی اطلاعاتی درباره مطالعاتی است که روان‌شناسان عرب کرده‌اند. برای مثال در مصر: مراد ـ ۱۹٦۵؛ در عراق: الیسام ـ ۱۹٦۵؛

---

* Microwave

** Macro

در سوریه: عاقل، ۱۹٦۵ و در لبنان: دیاب ـ ۱۹٦۵. مطالعات تحقیاتی این پیشگامان در کشورهایشان، شامل فعالیت‌های مختلفی به شرح زیر است:

تأسیس روان‌شناسی در کشور؛ تدوین کتاب‌های روان‌شناختی یا کتاب‌های عامی که حاوی اطلاعاتی درباره روان‌شناسی است؛ مقاله‌های منتشرشده در آن دوران؛ معیارها و استانداردهای مورد استفاده در روان‌شناسی؛ بورسیه‌هایی که برای کسب تخصص در روان‌شناسی اعطا شده؛ نمونه‌هایی از رساله‌های فوق لیسانس و دکتر روان‌شناسی؛ بحث رابطه روان‌شناسی با جنبه‌های بالینی؛ وضعیت کارگاه‌های روان‌شناسی در آن دوران؛ مشکلات موجود درباره اصطلاحات روان‌شناسی؛ تأثیرپذیری پژوهش عرب‌ها از پژوهش‌های بیگانگان و فقدان جمعیت‌ها و انجمن‌ها و اتحادیه‌های روان‌شناسی بین روان‌شناسان عرب. همه بر این امر توافق دارند که پس از تأسیس رشته روان‌شناسی در دانشسراهای تربیت معلم یا دانشکده‌های علوم تربیتی، این رشته به عنوان بخشی از گروه‌های علوم نظری به شمار آمد. هم‌چنین همه متفق‌القول‌اند که روان‌شناسی تجربی یا دانش روان‌شناسی محض، صرفاً جنبه حاشیه‌ای دارد.

نخستین گروه دانشگاهی روان‌شناسی تربیتی در سال ۱۹۲۹ تأسیس شد و اعطای پست سازمانی به اولین پروفسور روان‌شناس در مصر نیز در همین سال انجام شد. (ابوحطب، ۱۹۹۷) برنامه درسی دانشکده‌های علوم تربیتی شامل مقدمه‌ای بر روان‌شناسی، روان‌شناسی تربیتی، روان‌شناسی اجتماعی، بهداشت روانی و سنجش و ارزیابی بود. (همان)

نخستین کتابی که توجه «یوسف مراد» را در تاریخ‌نگاری‌اش درباره روان‌شناسی جلب کرد و در آن برخی معلومات روان‌شناختی یافت، کتاب *المرشد الامین للبنات و البنین** نوشته «الطهطاوی» بود. کتاب دوم نیز که مورد توجه او واقع شد *البید اجوجیا العلمیه*** یا «تعلیم و تربیت علمی» نوشته «شیخ حسن توفیق» بود. از دیگر کتاب‌ها نیز

---

* راهنمایی امین برای پسران و دختران

** معادل واژه پداگوزی = Pedagogy

می‌توان *علم النفس و آثاره فی التربیت و التعلیم** نوشته مشترک «مصطفی امین» و «علی الجارم» را نام برد. [این دو نفر نویسنده و معلم بوده‌اند و کتاب‌های درسی صرف و نحو و بلاغت را برای دبیرستان‌ها تدوین کرده‌اند.] علاوه بر اینها کتاب «امین قندیل» به نام *اصول علم النفس و اثر فی التربیت و التعلیم*** قابل ذکر است. بی‌شک این کتاب‌ها ارتباط نیرومند بین روان‌شناسی و آموزش و پرورش را در جهان عرب باز می‌نمایانند؛ چنان‌که تجربه اصیل و قدیمی کشور مصر در روان‌شناسی تربیتی به سایر کشورهای عربی نیز انتقال یافت؛ چون استادان مصری روان‌شناسی را در آن کشورها تدریس کردند یا کتاب‌های مصری به آنجاها رفت یا برنامه‌های درسی تهیه‌شده در مصر را در آن کشورها اجرا کردند. همین امر موجب انتقال دانش و تجربه مصری‌ها در زمینه روان‌شناسی به کشورهای یادشده بود.

کینگ (۱۹۸٤) می‌گوید: «حدود ۷۰ درصد از دانشمندان روان‌شناس که مشغول تحقیق یا تدریس روان‌شناسی در کشورهای عربی هستند، در مصر تحصیل کرده‌اند»؛ زیرا دانشگاه در سایر مناطق جهان عرب خیلی دیر تأسیس شد. بنابراین، عرب‌ها برای درس خواندن به مصر می‌رفتند. بعدها که دانشگاه‌ها یکی پس از دیگری در سایر کشورهای عربی به راه افتادند، استادان مصری را برای تدریس جذب کردند. در واقع این اتفاق، بزرگ‌ترین مهاجرت مغزها در تاریخ مصر محسوب می‌شود. (ابوحطب، ۱۹۹۲)

نیمی از پایان‌نامه‌های دانشگاهی در رشته روان‌شناسی در لبنان درباره نظریه‌های آموزش بود. نیمی دیگر نیز شامل موضوعاتی چون: «انحراف جوانان»، «اسکیزوفرنی»، «هوش‌سنجی»، «انگیزه تحصیلی» و «استانداردهای تربیت کودک» می‌شد. در ضمن پایان‌نامه‌هایی که در مورد علوم تربیتی تهیه شد شامل: «مشکلات سازگاری اجتماعی و خانوادگی»، «مشکلات سازگاری دانش‌آموزان»، «مشکلات عاطفی کودکان»، «بررسی

* روان‌شناسی و آثار آن در تعلیم و تربیت

** اصول روانشناسی و تأثیر آن بر تعلیم و تربیت

علل مردود شدن در رشته یا درس فیزیک» و «کلاس‌های مختلط در لبنان» بود. (دیاب، ۱۹٦۵)

تحصیلات روان‌شناسی در عراق از دانشسراهای تربیت معلم و دانشسراهای عالی شروع شد. موضوع درس‌ها نیز «روان‌شناسی تربیتی» و «روان‌شناسی تکوینی» بود. البته چند درس غیرالزامی (مثل سلامت عقلی و روان‌سنجی را هم) به آنها افزودند. رشته‌های روان‌شناسی عمومی و روان‌شناسی اجتماعی در گروه‌های فلسفه و علوم اجتماعی دانشکده ادبیات تدریس می‌شد. عمده تحقیقاتی که در این دانشکده انجام می‌گرفت، درباره روان‌شناسی تربیتی و روان‌شناسی تکوینی بود. (البسام، ۱۹٦۵)

تا جنگ جهانی اول، تحصیلات روان‌شناسی در سوریه اصلاً جایگاهی نداشت تا آنکه گروه فلسفه و جامعه‌شناسی دانشگاه دمشق (که به آن «دانشگاه سوریه» می‌گفتند) در سال ۱۹٤٦ به مطالعات روان‌شناختی توجه نشان داد و در دانشکده علوم تربیتی (دانشسراهای عالی تربیت معلم سابق) نیز توجهاتی به روان‌شناسی شد.

رشته روان‌شناسی در سودان، در دانشسرای تربیت معلم تأسیس شد (که اکنون دانشکده علوم تربیتی دانشگاه خارطوم است) و سپس در دانشکده ادبیات این رشته را راه‌اندازی کردند.

روان‌شناسی در بحرین، عمان و قطر هم در دانشکده‌های علوم تربیتی و نیز در دانشکده‌های ادبیات یا علوم اجتماعی راه‌اندازی شد. بدین ترتیب می‌توان گفت رویکرد تربیتی در بیشتر گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی در جهان عرب، غالب شده است.

ربع اول قرن بیستم، بن‌مایه اصلی روان‌شناسی در دانشگاه‌های عربی را مسائل فلسفی و دینی تشکیل می‌داد و تجربه‌های کارگاه روان‌شناسی «لایپزیک»، آموزشگاه «ویرزبیرگ» یا فرانسیس گالتون و «جیمس کاتل» از حیطه بحث خارج بودند. (ابوحطب، ۱۹۹۲) در سوریه هم مطالعات و تحقیقات تجربی راه به جایی نداشت. در واقع، مطالعات روان‌شناختی در گذشته و حال، جزو مطالعات فلسفی یا تربیتی دیده

شده و می‌شود. دانشگاه‌های عربی، آزمایشگاهی برای علوم روان‌شناسی ندارند جز یک آزمایشگاه ناقص و فقیر و از یاد رفته که در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه «دمشق» دایر است. (عاقل، ۱۹٦۵) در سودان نیز برخی ابزار قدیمی و اندک مربوط به علم روان‌شناسی وجود دارد که در کشورهای غربی این‌گونه چیزها را در موزه نگهداری می‌کنند! در بعضی گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی هم که ابزار و کارگاه‌های روان‌شناسی تقریباً بدک نیست، متأسفانه جنبه دکور دارد. به صداقت می‌پرسیم: چند روان‌شناس عرب هستند که روی موش‌ها، آزمایش‌های روان‌شناختی می‌کنند یا روی گربه و میمون و کبوتر آزمایش انجام می‌دهند؟ تاکنون چند مقاله توسط دانشمندان عرب درباره روان‌شناسی حیوانات یا روان‌شناسی مقایسه‌ای و تطبیقی در نشریات علمی عربی و بیگانه چاپ شده است؟ اگر بگوییم پاسخ به سؤال‌های بالا سخت است، دست‌کم می‌توانیم بپرسیم چند نفر از روان‌شناسان عرب درصدد برآمده‌اند مطالعه‌ای روی هوشمندی اسب‌های عربی انجام دهند؛ آن هم در حالی که عرب‌ها بی‌نهایت به اسب‌هایشان افتخار می‌کنند؟ یا مطالعه‌ای روی هوشمندی پرندگان شکاری انجام دهند که عرب‌ها بابت تربیت آنها مباهات می‌کنند؟

مقاله‌ای نوشته بودم درباره «روان‌شناسی حیوانات در آثار قدیمی عربی ـ اسلامی» ولی سه مجله عربی حاضر به چاپ آن نشدند و فقط مجله *العربیة للعلوم* حاضر به چاپ آن شد. (الخلیفه، ۱۹۹۹)

به نظر من، علت امتناع نشریه‌های یادشده از قبول چاپ این مقاله این بود که سردبیران این نشریات یا ویراستاران آنها از نظر روانی حاضر نبودند روان‌شناختی حیوانات را به عنوان یکی از شاخه‌های روان‌شناسی بپذیرند. در سودان یک جانورشناس علاقه‌مند به روان‌شناسی که علاقه‌ای فوق‌العاده‌ای به روان‌شناسی حیوانات دارد از دانشکده علوم به دانشکده ادبیات (گروه روان‌شناسی) منتقل شده است ولی خیلی‌ها می‌پرسند جانورشناسی چه ربطی به روان‌شناسی دارد؟

برخلاف سایر کشورها که به روان‌شناسی محض توجه دارند، در جهان عرب به این

دانش توجهی نمی‌شود. روان‌شناسی در کشورهای عربی هیچ ارتباطی با فناوری برقرار نمی‌کند و حتی دایرةالمعارف‌های علمی هم در این باره ترجمه نمی‌شوند. البته همان‌طور که گفتیم، اشاره‌های اولیه‌ای درباره روان‌شناسی در دانشسراهای تربیت معلم سابق و دانشکده‌های علوم تربیتی کنونی پدید آمده، ولی هیچ روحیه قاطع علمی و محکمی درباره روان‌شناسی در جهان عرب - چه در آزمایشگاه‌های فیزیک چه در کارگاه‌های فیزیولوژی چه در قفس‌های جانورشناسی - پی این کار را نگرفت. به این ترتیب، روند رشد روان‌شناسی آن‌گونه نبود که در آلمان، انگلیس، امریکا، [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل و ژاپن جریان یافت.

می‌توانیم بگوییم انگیزه و گرایش اصلی تأسیس روان‌شناسی در جهان عرب، انگیزه و گرایشی تربیتی بوده است. بر این اساس می‌توان به روان‌شناسی عربی «روان‌شناسی دانش‌آموزی» لقب داد. با آنکه سوژه‌های تحقیقاتی در میان کارگران، متخصصان و حرفه‌های موجود در کشورهای عربی فراوان است، فرم‌های روان‌سنجی و آزمایش‌های روان‌شناسی (به صورت آزمون کتبی) تنها درباره دانش‌آموزان به کار گرفته می‌شود که آن هم صرفاً جنبه آزمون کتبی دارد. به همین سیاق می‌توانیم روان‌شناسی عرب‌ها را از این منظر «روان‌شناسی کاغذ و قلم» بنامیم، در حالی که هویت و گرایش محکم و قاطع روان‌شناسی، تجربی و عملی (در برابر نظری) است. هم‌چنین می‌توانیم نام آن را «روان‌شناسی فرضیه صفر» بگذاریم؛ زیرا فرضیه‌ها هیچ جاپای محکمی در ادبیات روان‌شناسی ندارند. در جهان عرب نیز توجیه کافی برای فرضیه‌های یادشده نیست. می‌توان نام این روان‌شناسی عربی را «روان‌شناسی صدق و ثبات» نامید، چون از آمارها در پژوهش‌های روان‌شناختی سوءاستفاده می‌شود و روش‌های به دست‌آمده را در فرم‌هایی به کارگیری و پیاده می‌کنند که ارزش چاپ را هم نداشته‌اند. پس دوباره می‌گوییم که رویکرد کلی روان‌شناسی در جهان عرب، رویکردی غیرتجربی یا غیرمحکم و در یک کلام رویکردی سست است.

نخستین «سمینار گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی در کشورهای شورای همکاری

خلیج فارس» از ۱۱ تا ۱۳ مه ۱۹۹۸ در «دوحه» پایتخت قطر برگزار شد. موضوع اصلی همایش، «روان‌شناسی و چشم‌اندازهای توسعه در کشورهای شورای همکاری [خلیج فارس]» بود. برای این همایش پنج هدفِ عالی در نظر گرفته شده بود:

۱. تعریف نقشی که روان‌شناسی می‌تواند در زمینه‌های مختلف توسعه ایفا کند.

۲. روشنگری درباره عوامل و شرایط روانی مؤثر در ساختن انسان و رشد مهارت‌های او، به نحوی که موجب بهترین سطوح توسعه در کشورهای عضو شورای همکاری [خلیج فارس] شود.

۳. شناسایی موانع روانی ـ اجتماعی موجود سر راه توسعه انسانی در کشورهای عضو شورای همکاری [خلیج فارس] و تعریف روش‌های تشخیص برخورد با آن؛

٤. طرح دیدگاه‌های علمی و عملی برای بهره‌برداری از نیروهای انسانی در چارچوب نقش روان‌شناسی در رشد و هدایت این نیروی انسانی به سوی ایجاد توسعه در کشورهای عضو شورای همکاری [خلیج فارس]؛

۵. تبادل اطلاعات و تجربه‌ها بین متخصصان روان‌شناسی در زمینه‌های مختلف تخصصی، به نحوی که موجب غنی شدن جنبش روان‌شناسی در جهان عرب شود.

آخرین روز برپایی همایش هم میزگردی با موضوع «روان‌شناسی در جهان عرب» برگزار شد. در این میزگرد، روان‌شناسان کشورهای مختلف عربی درباره مشکلات و مسائل روان‌شناسی بحث کردند. برخی سخنرانان به نوعی اظهار نظر کردند که نشان می‌داد خاستگاه کلام آنان این دیدگاه است که روان‌شناسی فقط باید به جنبه تربیتی وصل باشد. آنان می‌خواهند روان‌شناسی در همان حد «روان‌شناسی دانش‌آموزی» در جا بزند و هرگونه کاربرد دیگری از روان‌شناسی، جنبه حاشیه‌ای داشته باشد.

من دیدگاهی مقابل این دیدگاه ارائه کردم: اینکه ضروری است روان‌شناسی با ارگان‌های نظامی و دستگاه‌های اطلاعاتی مرتبط شود. گفتم باید روان‌شناسان وارد این ارگان‌ها و دستگاه‌ها شوند. برخی حتی تعجب کرده بودند که من چطور جرأت می‌کنم که بگویم روان‌شناسان باید وارد وزارت‌خانه‌های دفاع و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی

کشورهای عرب شوند.

از آن میزگرد، فیلم‌برداری ویدئویی می‌شد و مدیر جلسه به من تذکر داد که تمام گفت‌وگو و بحث‌ها ضبط می‌شود و آیا من می‌خواهم سخنم درباره لزوم ورود روان‌شناسان به وزارت‌خانه‌های دفاع، ضبط شود؟ گفتم بدون تردید این مطلب باید ضبط شود. به یاد دارم که این رویداد برای بعضی‌ها غافلگیرکننده بود و نمی‌دانستند می‌توان از روان‌شناسی در زمینه امور اطلاعاتی استفاده کرد و از گذشته تاکنون کاربردها و سوءاستفاده‌هایی در این رابطه انجام می‌شود.

یک نفر از من پرسید: «آیا این درست است که روان‌شناسی در این ارگان‌ها کاربرد دارد؟» گفتم: «خیلی بیش از آنچه تو فکر کنی، بلکه به صورتی بسیار دلخراش هم از آن (روان‌شناسی) سوءاستفاده می‌شود.» خب، چرا روان‌شناسان عرب نباید در یک زمینه مهم مثل دفاع، مشارکت داشته باشند؟ معروف است کشورهای عرب خلیج فارس پول‌های هنگفتی را صرف امور دفاعی می‌کنند، ولی سؤال ما این است: آیا در این هزینه‌ها جایی هم برای توجه به روان‌شناسان در نظر گرفته شده است؟

الفارس (۱۹۹۳) می‌گوید: کل بودجه نظامی کشورهای جهان عربی برای تجهیز ارتش‌های خود طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بالغ بر هزارمیلیارد دلار بوده است. این رقم، معادل نصف هزینه کشورهای اروپایی عضو ناتو برای امور نظامی و سه برابر بودجه نظامی کشورهای مهم هم‌جوار عرب‌ها مثل ایران، ترکیه، اتیوپی و [رژیم] اسرائیل است. این رقم حتی دو برابر بودجه‌ای است که مجموع کشورهای دو قاره افریقا و امریکای جنوبی خرج نظامی‌گری و تسلیحات خود کرده‌اند.

همایش دانشگاه قطر (در سال ۱۹۹۸) با عنوان «نخستین سمینار علمی گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی دانشگاه‌های شورای همکاری [خلیج فارس]» برگزار شد، ولی مدعوین این همایش همگی از گروه‌های روان‌شناسی دانشکده‌های علوم تربیتی آمده بودند، نه از گروه‌های روان‌شناسی دانشکده‌های ادبیات یا علوم تجربی.

در جهان عرب، میان گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی شکاف وجود دارد.

روان‌شناسان تربیتی از روان‌شناس‌های در حال تدریس در دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی گریزانند. باید پرسید: آیا آنچه استادان روان‌شناسی در دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی می‌گویند، برخلاف چیزی است که استادان روان‌شناسی تربیتی می‌گویند؟

دوست دارم وقتی روان‌شناسان عرب درباره «هدایت و نظارت و خط‌دهی رفتاری» سخن می‌گویند، بپرسم: آیا ما تاکنون توانسته‌ایم یک میمون یا سگ یا کبوتر یا حتی یک موش را به کارگاه ببریم تا بتوانیم درباره فهم، تفسیر، پیش‌بینی، نظارت و هدایت رفتاری حرف بزنیم؟ شاید جواب دهند آری، اگر به قدما! بنگرید این کار انجام شده است! این ارتجاع و واپسگرایی علمی ما را به کجا می‌رساند؟ «گلیون» (۱۹۹۰) می‌گوید: در برابر شکست روانی، ایمان به مفاخر تاریخی قوت می‌گیرد تا شکست و سرخوردگی کنونی را جبران کند. «بدری» (۱۹۷۹) نیز می‌گوید: «عرب‌های پرورش‌دهنده پرندگان شکاری هزاران سال پیش از تولد اسکیز* وجود داشته‌اند و کار خود را با مهارت انجام می‌داده‌اند.»

بیایید در این باره تأمل کنیم: عرب‌ها پرنده شکاری را تربیت می‌کرده‌اند اما «اسکیز» کبوتر را تربیت کرد. پرورش پرنده شکاری برای شکار بود، اما تربیت کبوتر برای هدایت بمب در مأموریت‌های جنگی جنگ جهانی دوم انجام شد. اینجا می‌توان بار دیگر مصادیق کوتاه‌نگری و آینده‌نگری را مشاهده کرد و به فکر شکم بودن را با تفکر درباره چگونگی هدایت رفتاری سنجید و هدایت و نظارت و خط‌دهی رفتاری را در ابعاد خرد و جزئی‌نگرانه و خرده‌فروشی آن با ابعاد کلان آن مقایسه کرد. همین مقایسه لعنتی، شاید بتواند چگونگی تنگنایی را که روان‌شناسی در جهان عرب به آن دچار است، توضیح دهد. به عبارت دقیق‌تر، تنگنایی را که روان‌شناسان عرب در فهم و درک جان کلام روان‌شناسی دچار آنند که اتفاقاً قصه پیچیده‌ای هم هست.

یک نوع روان‌شناسی است که چنگال‌هایی خون‌ریز را به وجود می‌آورد و در این حال نوعی دیگر هم هست که این پنجه را قلم و آن ناخن‌های تیز را قطع می‌کند!

---

* اسکینر

قرار است دومین سمینار علمی روان‌شناسی کشورهای عضو شوراى همکاری [خلیج فارس] نیز در عمان در «دانشگاه سلطان قابوس» برگزار شود. کمیته برگزارکننده آن، چهار هدف اصلی برای این سمینار برشمرده است:

۱. تعریف نقشی که روان‌شناسی می‌تواند در زمینه‌های مختلف حیات ایفا کند و چگونگی به خدمت گرفتن روان‌شناسی در جوامع کشورهای عرب خلیج فارس در آینده؛

۲. تأملی بر مشکلات روانی و اجتماعی موجود در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و راه‌های معالجه آنها؛

۳. تبادل نظرها و تجربه‌ها و بحث درباره پروژه‌های تحقیقاتی بین پژوهشگران و متخصصان روان‌شناسی (با گرایش‌های مختلف) اهل کشورهای شورای همکاری [خلیج فارس]؛

٤. تشویق رویکردهای پیشبرد پژوهش‌های روانی و تربیتی برای اهداف آینده کشورهای عضو شورای همکاری [خلیج فارس].

برگزارکنندگان سمینار هفت محور اصلی را نیز به عنوان موضوع‌های آن تعیین کرده‌اند:

الف) نقش روان‌شناسی در خدمت‌رسانی به جامعه عرب خلیج فارس؛

ب) روان‌شناسی در امور تربیتی؛

ج) روان‌شناسی و نیازمندی‌های خاص؛

د) روان‌شناسی و رسانه‌های عربی خلیج فارس؛

هـ) روان‌شناسی و مشکلات روانی و اجتماعی؛

و) روان‌شناسی و پیشرفت حرفه‌ای و شغلی؛

ز) روان‌شناسی و مسائل خانواده بین عرب‌های خلیج فارس.

آنچه برای من بین برنامه‌های سمینار دوم روان‌شناسی کشورهای عرب خلیج فارس مهم می‌نماید، محور اول است که ویژه «نقش علم روان‌شناسی در خدمت‌رسانی به

جامعه عرب خلیج فارس» طراحی شده است و چهار موضوع: به کارگیری روان‌شناسی در تعامل با محیط و مشکلات آن؛ روان‌شناسی و توسعه اقتصادی و تجاری و صنعتی؛ روان‌شناسی و بلندپروازی‌های جوانان و روان‌شناسی و خدمات امنیتی را در برمی‌گیرد.

من مقاله‌ای با موضوع «نوآوری، هوش و استعداد» و مقاله‌ای هم با موضوع «روان‌شناسی و اطلاعات و امنیت» برای این سمینار فرستادم که موضوع اول جنبه تربیتی دارد و موضوع دوم مشمول موضوع‌های روان‌شناسی دفاعی ـ نظامی است. به عبارت دیگر، مقاله اول، به روان‌شناسی خرد و مقاله دوم به موضوع روان‌شناسی کلان نظر دارد. دیگر اینکه مقاله دوم یعنی روان‌شناسی و خدمات امنیتی، موضوع مهمی دارد و نمی‌دانم موضوعات یا نظریه و تزهایی که می‌توان در این محور به آنها پرداخت چه کیفیتی دارند. یعنی اینکه برگزارکنندگان سمینار خواستار طرح چه نوع روان‌شناسی و خدمات امنیتی هستند؟

برخلاف فرایندی که روان‌شناسی تربیتی در جهان عرب پیموده است، گفتیم که روان‌شناسی در بسیاری از کشورها، زیر سایه ارتش و وزارت دفاع تکامل یافت و آنان بودند که دستور اجرای کاربردهای روان‌شناسی را در جنگ صادر کرده‌اند. برای مثال، وزارت جنگ آلمان در سال ۱۹۲۰ دستور کاربرد روان‌شناسی را صادر کرد و در همان سال نخستین مرکز تحقیقات روان‌شناختی تأسیس شد. همین وزارت جنگ آلمان در سال ۱۹۲۷ دستوری صادر کرد که همه داوطلبان افسری باید آزمون‌های روانی را بگذرانند.

جنگ دوم جهانی باعث شد نقش روان‌شناسان در اتحاد جماهیر شوروی در زمینه‌های دفاعی و پیروزی در جنگ نمودار شود. وزارت جنگ روسیه مراکز روان‌شناسی جدیدی در «تفلیس» و «اورلاس» تأسیس کرد. سال ۱۹۳۹ بخش سنجش در امریکا تأسیس شد تا یگان‌های شرکت‌کننده در جنگ را دسته‌بندی و طبقه‌بندی عمومی کند. در همان سال، کمیته فوق‌العاده روان‌شناسی تأسیس شد و نیز سازمانی برای گزینش روان‌شناسانه خلبان‌ها، ناوبران هوایی، متصدیان پرتاب بمب و مراقبان رادار و مهندسان پرواز، در نیروی هوایی این کشور تشکیل شد.

پژوهش‌های روان‌شناسی هم‌چنین به ترسیم سیاست‌های جنگی کمک کرد. در [رژیم] اسرائیل، یک واحد تحقیقات روان‌شناختی در ارتش و یک واحد روان‌شناسی دیگر هم در موساد راه‌اندازی شد.

هدف از آنچه در بالا آمد، تأکید بر این نکته است که خاستگاه حقیقی و تکامل شگرف روان‌شناسی به جنگ مربوط بوده و بعدها به زندگانی مدنی و سایر شاخه‌های روان‌شناسی راه یافته است. عملیات دفاعی ـ جنگی، معیاری حقیقی برای محک زدن توان و مهارت ملت‌های درگیر در جنگ است. در این حال، جنگ مستلزم بسیج امکانات روحی ـ روانی، عقلی و مادی است. از این رو، روان‌شناسی، نقش اصلی را در تقویت مخاصمه‌های جنگی و در شناخت روان اشخاصی ایفا کرده که فناوری جنگی (اعم از هواپیما، تانک، کشتی و توپخانه) را به کار می‌گیرند.

بررسی‌های من نشان داده است بسیاری از دانشجویان، دانشکده‌های علوم تربیتی جهان عرب را در انتهای فهرست انتخاب خویش می‌گذارند و بدین ترتیب، دانشکده‌های مذکور همواره دانشجویان ضعیف را برای تحصیل در رشته روان‌شناسی گزینش می‌کنند. به ندرت اتفاق می‌افتد دانشجویان خوب در دانشکده‌های علوم تربیتی مشغول تحصیل شوند. براساس این منطق، راندمان درسی این دانشجویان هم در مقایسه با دانشجویان رشته‌های دیگر ضعیف است. به دلیل همین ضعف، فارغ‌التحصیلان روان‌شناسی نیز از نظر سطح آکادمیک و شاید از نظر ساختار فکری و تحقیقاتی ضعیف هستند. همین افراد نیز به عنوان استاد یا محقق روان‌شناسی استخدام می‌شوند ولی حاصل کارهایشان از حد تحقیق در «روان‌شناسی دانش‌آموزی» یا «روان‌شناسی قلم و کاغذ» فراتر نمی‌رود، زیرا معتقد و عامل به نظام «فرضیه صفر» هستند.

عوامل بالا سبب می‌شود دانشمندان روان‌شناس عرب از نظر حرفه‌ای، بی‌تعهد و از نظر اجتماعی فاقد التزام و پایبندی لازم برای این علم باشند. عملکرد حرفه‌ای آنان نیز پایین‌تر از متوسط است که به نوبه خود تولید علم را در بخش روان‌شناسی، همواره از

بعد نظری و علمی در حد پایین‌تری در این کشورها نگه می‌دارد. به همین دلیل، روان‌شناسی در جوامع عرب و بیرون دانشگاه‌ها سطح بالایی ندارد. در این حال، به نظر نمی‌رسد یک مادر عرب مایل باشد پسرش روان‌شناس شود بلکه ترجیح می‌دهد پزشک یا مهندس شود. در این حال به نظر نمی‌رسد به این زودی‌ها هم روان‌شناسی بتواند جزو سطح مشاغل پرطرفدار میان عرب‌ها قرار گیرد.

چهره روان‌شناسی در جهان عرب ـ که نشانه‌های بارز آن را توضیح دادیم ـ به کلی با آنچه در آلمان، انگلستان، امریکا، ژاپن و [رژیم] اسرائیل نمودار است، تفاوت دارد، زیرا روان‌شناسی عرب، علمی چلاق و بی‌چنگال است.

چند کیس روان‌شناسی در جهان عرب

عرب‌ها مجموعه تحقیقاتی را درباره مسائل کلان روان‌شناسی در جهان عرب مورد بررسی قرار داده‌اند. این تحقیقات را حسب تقدم زمانی می‌توان به شرح زیر برشمرد: مشکل روان‌شناسان مسلمان (بدری، ۱۹۸۹)؛ مشکلات روان‌شناسی در جهان سوم: بررسی وضعیت جهان عرب در زمان حاضر (ابوحطب، ۱۹۹۳)؛ تحلیل روان‌شناخت در کشورهای غیرصنعتی (مزیان، ۱۹۹٤)؛ روان‌شناسی در جهان عرب: از واقعیت کنونی تا مشروعیت کاربردی (حجازی، ۱۹۹۳)؛ واقعیت تجربه روان‌شناختی در جهان عرب (احرشاو، ۱۹۹٤)؛ به سوی روان‌شناسی عربی (النابلسی، ۱۹۹۵)؛ تنگنای روان‌شناسی یورو ـ امریکایی در فرهنگ غیرغربی (الخلیفه، ۱۹۹۷)؛ امپریالیسم روان‌شناسی یورو ـ امریکایی در فرهنگ غیرغربی (الخلیفه، ۱۹۹۷ ـ بی‌نا)؛ نقش روان‌شناسی در توسعه انسانی (ابوحطب، ۱۹۹۸)؛ روان‌شناسی در کشورهای عربی (احمد و گیلین، ۱۹۹۸)؛ روان‌شناسی و توسعه انسانی در کشورهای عضو شورای همکاری [خلیج فارس] (حجازی، ۱۹۹۸)؛ بومی کردن روان‌شناسی در جهان عرب (الخلیفه، ۱۹۹۹)؛ ملاحظاتی درباره برخی ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی روان‌شناسی در جهان عرب (الخلیفه ـ ۱۹۹۹ ـ بی‌نا).

به نظر من، روان‌شناسان عرب با دیدگاه‌های گوناگون و از زوایای مختلف و در این حال، بر اساس توجیهات ذهنی خود به مسائل روان‌شناسی نگریسته‌اند. این پـژوهش‌هـا از نظر عمیق یا سطحی بودن و از لحاظ قوت و ضعف و اینکه آیا به مـتن پرداختـه یـا حاشیه و از این باب که کلان‌نگر یا خردنگر هستند، تفاوت‌هایی با هم دارند. اما به رغم اختلاف‌های جاری، همه صاحب‌نظران عرب در این امر متفق‌القول‌اند کـه روان‌شناسـی در جهان عرب دچار بحران، معضل، مشکل یا تنگنایی جدی است.

اینکه می‌گوییم روان‌شناسی در جهان عرب دچار مسائل و مشکلات بزرگـی اسـت، شاید به این معنی است که این علم ابتدا با هیچ چالشی روبه‌رو نبوده، اما همین کـه بـه سطح خاصی رسیده، مشکلات، بحران‌ها، معضلات و تنگناها به سراغش آمده‌انـد. ولـی تحلیل من این است که روان‌شناسی از همان ابتدای ورود به جهان عرب، با «مشـکل»، «بحران»، «معضل» و «تنگنا» مواجه شد. اینکه روان‌شناسـی در غـرب و جهـان صـنعتی پیشرفته توانست عرصه‌ای وسیع به خود اختصـاص دهـد، پـس از آن بـود کـه جوامـع یادشده در تجربه‌های خود فرایندی را سپری کردند که نیازمنـد تحقیقـات بـرای ایجـاد سازگاری، خوگیری و همزیستی شدند. به این ترتیب، بسیاری از شعارهای روان‌شناسی در این احساس نیاز، خصلت کاربردی یافت. کاش می‌دانسـتیم چـرا علـم روان‌شناسـی نتوانست چنین جایگاه و کاربردی در جهان عرب بیابد؟

در جهان عرب، به ویژه کشورهای عرب خلیج فارس تغییرهـایی سـریع و شـگرف روی داده است، اما آیا روان‌شناسـی یـا بـه عبـارت دیگـر، روان‌شناسـان از راه «فهـم»، «تحلیل»، «پیش بینی» و «ضبط و نظارت و هدایت» به این دگرگونی‌ها پاسخ گفتـه‌انـد؟ البته درست است که در بسیاری از کشورهای عربی، ضعف توسعه اقتصادی مانع رشـد روان‌شناسی شده، ولی از سوی دیگر، افزایش درآمد ملی برخی کشـورهای عربـی هـم نقشی در رشد روان‌شناسی برای تطبیق با محیط داخلی جهان عرب ایفا نکرد.

به نظرم، تحقیقات عظیم آینده باید در خدمت تعمیق و توسـعه تحقیقـات کنـونی و نیز در راستای پژوهش مسائلی دیگر قرار گیرد هم‌چون: تحولات روان‌شناختی مـؤثر در

تأسیس علمی دانش روان‌شناسی، مسائل تحقیقات روان‌شناختی داخلی، موضوع انتشار مقاله‌هایی در نشریات علمی جهان، مسائل تجمع روانی، موضوع ریشه‌یابی روان‌شناسی در فرهنگ کهن عربی و اسلامی و بالاتر از همه روان‌شناسی در جهان عرب باید بومی شود؛ آن هم به شیوه کشت و زرع و قلمه‌زنی تا محیط زیست مناسب آن ایجاد شود.

به نظر من، روان‌شناسی وارداتی از غرب به جهان عرب، دو نوع وابستگی ایجاد می‌کند: نخست «وابستگی بزرگ»؛ دوم، «وابستگی کوچک». اولی به مفهوم آن است که نتوان از مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناسی یورو - امریکایی منفک شد. دومی، نیز بدان معنی است که روان‌شناسی ما نتوانسته است از «اقلیت» در بخش جدید و متمدن جهان عرب منفک شود و در نتیجه، با جمعِ بزرگِ افراد و گروه‌ها در بخش‌های سنتی و روستایی و بدوی عرب رابطه برقرار نکرده است.

تابعیت روان‌شناسی جهان عرب از الگوی غربی، یکی از تنگناهای این دانش نزد عرب‌ها محسوب می‌شود. مشکل اینجاست که روان‌شناسی عربی نمی‌تواند از الگوی غربی جدا شود و از آن بدتر اینکه جمع بزرگی از روان‌شناسان عرب هنوز باور نکرده‌اند که دنباله‌رو مفاهیم، نظریات و روش‌های روان‌شناسی غرب هستند. مفاهیم «وابستگی بزرگ» یا «دنباله‌روی بزرگ» که به عنوان موانع رشد و نمو روان‌شناسی در جهان عرب در این کتاب به آنها اشاره شد، در چند سطح روان‌شناسی قابل بحث است. البته این بحث بستگی به میزان مناقشه‌ها در این باره دارد. می‌توانیم برخی از این سطوح را در «صادرات و واردات»، «دنباله‌روی و ابداع»، «بوته گدازش: شاگردی و استادی»، «روان‌شناسی: محض و محکم یا سست و بی‌مایه»، «روزآمد بودن یا مرتجع بودن» یا در رابطه بین «پژوهش و اقتصاد و توسعه» خلاصه کنیم.

روان‌شناسان ژاپن و [رژیم] اسرائیل توان بالایی در جذب، بومی‌سازی، نوآوری و قانونمند کردن معیارهای هوش‌سنجی وارداتی از غرب داشتند. سپس با عبور از این مرحله، خود معیارهای مشابهی براساس واقعیت‌های محیطی خود درست کردند که کاملاً با معیارهای بیگانه مغایر است. بسیاری از معیارهای مورد استفاده در یک روند از

مراحل مختلف، مورد نمونه‌سازی و تکامل، به ویژه در مرحله پذیرش، سازگاری، ریشه دواندن، هم‌خوانی و هماهنگی قرار می‌گیرد.

معیارهـای هـوش‌سـنجی، خیلـی زود وارد جهـان عـرب شـد، بـه ویـژه «القبـانی» آزمون‌هایی برای هوش‌سنجی درست کرد. در واقع، حرکت روان‌سنجی در جهان عرب مدیون فضل اوست. هم‌چنین «القوصی»، پیشگام در حرکت مطالعاتی در بررسـی تـوان عقلـی در جهـان عـرب بـود و نـام او در محافـل علمـی خـارجی، در کنـار مجموعـه پژوهشگرانی قرار دارد که کاشف توانمندی‌های محلـی روان‌شناسـان تلقـی مـی‌شـوند. (مرداد، ۱۹٦۵) سال ۱۹۲۸ در عراق نیز «زریق» به ترجمه فرم هـوش‌سـنجی «تیرمـان ـ استانفورد» پرداخت. «النحاس» نیز معیار «استانفورد ـ بینیه» را درباره لهجه عراقـی‌هـا در سال ۱۹٦٤ تحریر کرد. (البسام، ۹٦۵) نخستین کاربرد هوش‌سنجی در مصر نیز در سـال ۱۹۲۸ انجـام شـد. «القبـانی» در ایـن کـار از معیـار هـوش‌سـنجی «بـلالارد» و معیـار نقاشی‌سنجی استفاده کرد. (ابوحطب، ۱۹۹۲)

«احرشاو» (۱۹۹٤) تألیف ممتازی دربـاره «واقعیـت تجربـه روان‌شـناختی در جهـان عرب» نگاشته و در آن به این نتیجه رسیده است که تلاش روان‌شناسان عرب در زمینـه روش‌های سنجش روانی و سنجش عقلی و تربیتی در ۸۷ مـورد متجلـی اسـت کـه ٤۰ مورد آن ترجمه معیارهای غربی، ۲۵ مورد برای اصلاح و تعدیل کارهای غربی‌هـا و ۲۲ مورد نیز از آن خود عرب‌هاسـت. ایـن بـدان معنـی اسـت کـه در طـول نـیم‌قـرن کـار روان‌شناختی در جهان عرب، به ویژه در مصر که در ایـن راسـتا الگـویی قـائم بـه ذات شناخته می‌شود، تعداد کارهایی که عرب‌ها برای تهیه معیارهای سنجش انجام داده‌انـد و مضمون‌های آنها با مشخصه‌های عرب‌ها هم‌خوانی دارد به ۲۲ مورد محدود می‌شود کـه ٦ مورد آن به هوش‌سنجی عمومی، ۸ مورد سنجش استعداد تحصیلی، ۲ مـورد سـنجش افت عقلی و سرانجام ٦ مورد هم در زمینه شخصیت‌سنجی بوده است.

در حقیقت، همان‌طور که «احرشاو» (۹٤– ۱۹۸۸) می‌گویـد، ایـن تعـداد، هرچنـد از نظر کمیّت مهم است، ولی از لحاظ به کارگیری و کـاربرد اهمیتـی نـدارد. دیگـر اینکـه

سنجش‌های انجام‌شده کاربرد وسیعی نیافت و نتوانست در اندازه یک اقدام معتبر علمی، خصلت عام‌شمول بیابد. در حالی که معیارهای هوش‌سنجی «بینیه ـ نوکسلر»؛ معیار استعداد تحصیلی «ترستون و بنیت»؛ معیار سنجش افت عقلی «بندر ـ گشتالت» و معیار شخصیت‌سنجی «رورشاخ»، «استرونگ» و «مواری» چنین خصوصیتی یافتند.

تعبیر «احرشاو» (۱۹۹٤) از ناتوانی عرب‌ها در این باره آن است که «ما (عرب‌ها) هنوز هم در جهان خود یک طرح روان‌شناسی هدفمند نداریم.» به نظر من، از هفتاد سال قبل که نخستین هوش‌سنجی در جهان عرب (سال ۱۹۲۸ در مصر و عراق) جنبه کاربردی یافت، مجالی مناسب برای پیدایش فرم‌های روان‌سنجی براساس واقعیت‌های محیط عربی بود. در واقع، هفتاد سال فرصت کمی نبود. در ژاپن فقط یازده سال وقت لازم داشتند که نخستین قطار را کپی‌سازی و تولید کنند. فرق بین آزمون روان‌سنجی با قطار را بنگرید. چرا روان‌شناسان ژاپنی و اسرائیلی روحیه کپی‌سازی ابداع‌گرانه‌ای در تولیدهای روان‌شناسی دارند، ولی دانشمندان عرب این‌گونه نیستند؟ عرب‌ها تلاش زیادی برای اجرا و کاربردی کردن آزمون‌های هوش‌سنجی «وکسلر» (ویژه بزرگسالان و نوجوانان و کودکان) انجام داده‌اند. نتایج این آزمون‌ها چند بار در مناطق مختلف جهان عرب منتشر شده است. برای مثال «اسماعیل» و «ملیکه» در سال ۱۹٥٦ روی آزمون هوش‌سنجی «وکسلر ـ بلفیو» مطالعه و آن را تدوین کردند. سرانجام، فرم هوش‌سنجی وکسلر مخصوص کودکان نیز در سال ۱۹٦۱ منتشر شد. در سودان نیز آزمون هوش‌سنجی اصلاح‌شده «وکسلر» ویژه بزرگسالان ترجمه و تنظیم شد (سال ۱۹۸۷) و در سال ۱۹۸۸ نیز آزمون هوش‌سنجی اصلاح‌شده وکسلر (ویژه کودکان) در این کشور ترجمه و تنظیم شد. در کشور مغرب احرشاو (سال ۱۹۷۸) به تدوین آزمون هوش‌سنجی وکسلر برای بزرگسالان پرداخت و در اردن «الکیلانی» در سال ۱۹۷۹ یک نسخه بومی کشورش از آزمون هوش‌سنجی بزرگسالان وکسلر تهیه کرد. سال ۱۹۷۳ در کویت، «ابوعلام» آزمون هوش‌سنجی کودکان «وکسلر» را تدوین و در ۱۹۸۳ نیز آزمون اصلاح‌شده هوش‌سنجی وکسلر را مدون کرد. در عربستان سعودی «عبدالله النافع» به

تنظیم آزمون هوش بزرگسالان و تست هوش کودکان زیر ابتدایی وکسلر پرداخت و اکنون چند پروژه تحقیقاتی برای ترجمه و تنظیم آزمون‌های هوش وکسلر در بحرین و قطر و شاید در سایر کشورهای عربی در دست اجراست.

فصل دوم کتاب به معرفی کاربردهای روان‌شناسی پرداخت. در آن فصل خواندید که آزمون‌های روان‌سنجی مثل آزمون وکسلر که از کارهای بنیادین سیا محسوب می‌شد، آزمون گزینشی «رورشاخ» که در سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل کاربردی اساسی داشت و آزمون‌های «راه‌حل‌نویسی» که در سرویس اطلاعاتی آلمان به کار رفت، چه خدماتی به اهداف نظامی و اطلاعاتی کرده‌اند.

شاید سؤال شود که همه ترجمه، تنظیم و تدوینی که عرب‌ها روی آزمون‌های وکسلر انجام داده‌اند، آیا در زمینه گزینش و آموزش جاسوسان عرب، مطالعه و بررسی شخصیت سران عرب، افسران پلیس عرب، افسران زندانبان عرب، افسران جنگی عرب، کارکنان شرکت‌های حفاظتی و امنیتی عرب، ناوبران پروازهای عربی یا بمب‌افکنان ارتش‌های عرب کاربرد داشته است؟ به ظاهر پاسخ منفی است، ولی حتماً آزمون‌های وکسلر را روی عقب‌ماندگان ذهنی و کر و لال‌ها و بیماران عصبی و عقلی در جهان عرب انجام داده‌اند. اما آیا این معیارهای سنجش برای این گروه‌های قابل ترحم طراحی شده بود؟

درک تفاوت استفاده کاربردی کلان‌نگرانه از آزمون‌های هوش‌سنجی وکسلر در زمینه‌های اطلاعاتی ـ آن‌گونه که در امریکا صورت گرفت ـ با کاربرد خردنگرانه روی بیماران روانی قابل ترحم، خود جنبه‌هایی از علل برخورد حاشیه‌ای جهان عرب با این تست‌های هوش‌سنجی را بروز می‌دهد که در نوع خود بسیار مهم است.

برخلاف فضایی که در جهان عرب حاکم است، روان‌شناسی بر اهداف نظامی بسیاری کشورها به صورتی شگرف سایه انداخته است. این وضع دارای علایمی هم هست. برای مثال، آزمون‌های روانی «راه‌حل‌نویسی» که مشابه حیات عادی است، رفتار فرد مورد آزمون را حین آزمون به دقت زیر نظر قرار داد و نمره آن مهم‌ترین امتیازی

است که فرد تحت آزمون می‌تواند کسب کند، چون قرار است پس از این جمعی از متخصصان درباره او و نمره‌اش نظر دهند. معمولاً هم نظریه‌ای که درباره فرد تحت آزمون ارائه می‌شود، همه‌سونگر و بهترین است. روس‌ها در زمینه هوشمندی شغلی تحقیق کرده‌اند، آزمون «راه‌حل‌نویسی» توسط آلمانی‌ها ابداع شد، امریکاییان روش آماری را اختراع کردند و با پشتیبانی مالی سخاوتمندانه‌ای که از پژوهش‌های روان‌شناختی صورت گرفت، تحقیقات گسترده و در این حال، دهشتناک و ترسناکی در روان‌سنجی به تکامل رسید (هم‌چنین در ارتباط با خواب مغناطیسی و شست‌وشوی مغزی). به هر حال، همه نتایج تحقیقاتی نشان داد که هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند از چشم روان‌شناسان پنهان بماند و هیچ معمایی نیست که روان‌شناسان دستگاه‌های اطلاعاتی به آن بی‌توجه باشند.

اگر نگوییم سازمان‌های اطلاعاتی در ایجاد مکتب‌های جدید و مرگ مکتب‌های قدیم روان‌شناسی سهیم بوده‌اند، دست‌کم در صف نخستین توجه‌کنندگان به مکتب‌های جدید قرار دارند. می‌توان گفت امروز مشارکت‌های بزرگ دانش روان‌شناسی در جنگ (عموماً) و امور اطلاعاتی (خصوصاً) نافی دیدگاهی است که به نقش داشتن روان‌شناسی در زندگانی نظامی و بلکه حیات مدنی تردید دارد.

پژوهش روان‌شناختی؛ موانع و بومی‌سازی

درباره موانع تحقیقات علمی در جهان عرب پژوهش‌هایی انجام شده است؛ مثل پژوهش‌های النبهان و ابواحسان، ۱۹۹۶و هانی و حماد، ۱۹۹۶. هم‌چنین درباره تولید علم توسط عرب‌ها (زحلان، ۱۹۸۵) و علم و سیاست‌گذاری علمی در جهان عرب تحقیقاتی انجام شده است (زحلان، ۱۹۸۱). علاوه بر این، می‌توان به تحقیق درباره مشارکت روان‌شناسان عرب در نشریه‌های علمی جهان (الخلیفه، ۱۹۹۹) یا بومی‌سازی روان‌شناسی در جهان عرب (الخلیفه، ۱۹۹۹) اشاره کرد.

بخش بزرگی از پژوهشگران عرب از کمترین حمایت مالی در انجام تحقیقاتشان

برخوردارند. (ظاهر، ١٩٩٦) در همه‌پرسی که در این زمینه از پژوهشگران عرب انجام شد، ٨٠ درصد افراد ابراز عقیده کردند که فقدان انگیزه‌دهی‌ها و مشوق‌های مالی برای پژوهشگران، مانعی مهم بر سر راه تحقیق است. ٧٥ درصد از این افراد نیز بر این باورند که برای پروژه‌های علمی سرمایه‌گذاری کافی نمی‌شود. از جمله موانع اجتماعی که بر سر راه پژوهش علمی وجود دارد، تعهدات اجتماعی (مثل پذیرایی‌ها و جلسه‌ها) در اوقاتی است که باید کار تحقیقاتی انجام شود. به عوامل بالا تعهدات غیرمنظم خانوادگی و جدی گرفته نشدن تحقیقات علمی توسط جامعه یا قانع نشدن اعضای هیأت علمی را به فایده‌مندی کارشان باید افزود. (هانی و حماد، ١٩٩٦)

با مروری بر نتایج توصیفی و استدلالی که هانی و حماد به دست آورده‌اند، درمی‌یابیم موانع پژوهش‌های علمی در چهار سرفصل اصلی قابل شناسایی است که عبارت‌اند از: موانع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اداری.

با به کارگیری فرم سنجش دست‌نویس و برآورد علامت‌هایی که روی مربع‌های کوچک آن زده می‌شود، معلوم شد عواملی چون رتبه آکادمیک، ساعت‌های ویژه تحقیق و مطالعه و فراهم بودن تجهیزات علمی مناسب، در چند تحقیق علمی انجام‌شده تأثیرهای مثبتی داشته است؛ در حالی که تأثیر منفی بر روند پژوهش عواملی چون: سال فارغ التحصیل شدن عضو هیأت علمی (سالی که مدرک دکتری گرفته است)، میانگین مشغله تدریسی وی و سال‌های اشتغال محقق در بخش اداری دانشگاه، بوده است. علاوه بر همه عوامل بالا، حتی صرف نظر از موانع پژوهش علمی، می‌توان گفت در مجموع، به فرهنگ پژوهش یا تولید علمی روان‌شناسان در کشورهای عربی توجه نمی‌شود.

پیشرفت سیاسی در کشورهای عربی، محدود به اقتصاد افزون‌طلب بوده و اساساً به اقتصاد سیاسی صنعتی نرسیده است. بدیهی است در اقتصاد افزون‌طلب و بازاری، مقوله‌ای چون تولید، خودکفایی و علوم و فناوری در پایین‌ترین پله‌های اولویت قرار دارند. (زحلان، ١٩٩١) «جان دیکسون» می‌گوید: نگاه جوامع عرب خلیج فارس به

تحقیق علمی هنوز هم نگاه به یک فعالیت حاشیه‌ای است و نه عنصری اصیل در شکل‌گیری ثروت و تحقق توسعه‌ای فراگیر. از این رو تاکنون هیچ محیط مناسب یا مشوق‌ها و انگیزه‌های ملموس مادی و گزینه‌های مختلف همراه با فرصت‌های قابل قبول برای پیشرفت حرفه‌ای پژوهشگران علمی و رشد تجربه‌ها در میان این کشورها فراهم نشده است. علاوه بر اینها، مشاغل دیگر امتیازهایی به کارکنان خود می‌دهند که پژوهشگران علمی در شغل خود از آن بی‌بهره‌اند. (الرمیحی، ۱۹۹۱)

در کویت و عربستان سعودی انتشار پژوهش‌های علمی هر روز بیشتر می‌شود ولی بانیان تعداد زیادی از این پژوهش‌ها، دانشمندان عرب خارج از منطقه خلیج فارس هستند. علاوه بر این، دانشمندان خارجی غیرعرب نیز در این دو کشور تحقیقاتی را منتشر می‌کنند. این عجیب نیست که عربستان سعودی و کویت در خلیج فارس به واقع، مرتع حاصل‌خیزی برای جذب مغزهای عرب و توان‌های برجسته‌ای شده‌اند که قبلاً از کشور خود به پایتخت کشورهای غربی هجرت کرده‌اند. اکنون ما برای آنان به منزله رحمی می‌شویم که کارهایشان را در آن بارور کنند و به ثمر برسانند. بدیهی است نفع سرشار این کار نیز متوجه امت عرب خواهد شد. (رک: الرمیحی، ۱۹۹۲، ص ۲۹)

مشکل «کیفیت» به نوبه خود مهم بوده و کمتر از موضوع «کمیت» نیست، هرچند از آن بالاتر هم نیست. می‌بینیم که در کل منطقه، همه به این مهم اعتراف می‌کنند که سطوح نیروی انسانی موجود از نظر کیفی به حد مطلوب نمی‌رسد و باید کارآیی و سطح دانش آنها را بالا برد. در این حال، واقعیت‌های جاری نشان می‌دهد مشکل نیروی انسانی، تنگنای سخت و مانع اصلی توسعه در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس محسوب می‌شود. (الرمیحی، ۱۹۹۱، ص ۱۸۰)

همان‌گونه که زحلان می‌گوید، در منطقه ما آموزش افراد عادی بسیار آسان‌تر است تا اقدام برای گره زدن نخبگان و دانشمندان به جامعه خویش. دلیل این وضع نیز روشن است، زیرا متحد کردن گروه‌های متفاوت حول یک تفکر و اندیشه، بسیار دشوار است و این کار به مهارت سیاسی و دقت در برخورد محتاج است که البته در جهان عرب

چنین تجربه‌ای وجود نداشته است. (زحلان، ۱۹۹۱، ص ٤)

برخی مردم فکر می‌کنند علم، مجموعه‌ای از دانستنی‌ها و نتایجی است که می‌توان کسب و آن را از جایی به جای دیگر، آن هم با کوتاه‌ترین راه منتقل کرد. (یعنی خود، صاحبان دانش را به جای دیگر ببرند یا دانشجوی بورسیه را به جایی بفرستند که با خود دانش به ارمغان آورد.) اما متأسفانه این راه‌حل نیز در جهان عرب جواب نداده و نتوانسته است دانش و علم را میان عرب‌ها بومی کند. (راشد، ۱۹۸۵، ص ٤٥)

غالب کادرهای علمی که در کشورهای پیشرفته درس می‌خوانند، هنگام بازگشت به کشور مادری دچار غرب‌زدگی شده‌اند. (محرم، ۱۹۸٤، ص ٦٨) با وجود اینکه از همه کشورهای عربی دانشجویان بورسیه برای تحصیل روان‌شناسی به دانشگاه‌های غربی اعزام می‌شوند (از مصر گرفته که در اواسط دهه ۱۹۳۰ این کار را آغاز کرد تا کشورهای عرب خلیج فارس) اما تاکنون حتی یک پژوهشگر روان‌شناس عرب برنخاسته که توان و اصالتی تعیین‌کننده در تولید علمی این رشته روان‌شناسی از خود بروز دهد. (احرشاو، ۱۹۹۵، ص ٥٥)

برخی دانشجویان با آرزوهای بلند و با پروژه‌هایی برای ادامه تحقیق به وطن باز می‌گردند ولی به سرعت گرفتار موانع حقیقی موجود در جهان عرب می‌شوند. به ناچار برخی از آنان به غرب باز می‌گردند و روان‌شناسی برای آنان فقط لقمه بخور و نمیری می‌شود که با آن امرار معاش کنند. یکی از مشکلات پیش روی پژوهشگران عرب این است که وقتی در یک محیط با روان‌شناخت غربی (یا یورو ـ امریکایی) یا روان‌شناخت امریکایی همکار می‌شوند، چه باید بکنند؟ چارچوب ارزشی که موجب تولید مفاهیم و نظریه‌ها و فناوری روان‌شناسی در غرب شده است چگونه باید درک و هضم شود؟ این مسأله را می‌توان در تنگنایی توضیح داد که روان‌شناسان عرب در برخورد با مسائل جنسی اسیر آن هستند.

وقوع انقلاب سکسی شگرف در غرب، آزادی انتخاب و ترجیح جنسی را به افراد و گروه‌ها می‌دهد. گروه‌های فشار آن جوامع هم شامل همجنس‌بازان زن و مردی هستند

که روان‌شناسان ـ به ویژه روان‌شناسانی که خود لـواط‌کـار و همجـنس‌بازنـد ـ بـه ایـن گروه‌ها توجه و علاقه زیادی نشان می‌دهند. روان‌شناسـان نیـز اتحادیـه‌هـا، گـروه‌هـا و بخش‌های جدیدی درست کرده‌اند که سخنگوی آنان باشند. این بخـش‌هـا بـه اعضـای خود فرصت طرح مسائل فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای را می‌دهند. برای مثال «بخـش ٤٤» مخصوص زنان و مردان همجنس‌باز و دوجنسـی اسـت کـه در سـال ۱۹۸۵ شـکل گرفت. در سال ۱۹۷۳ که اتحادیه پزشکان امریکا اعلام کـرد همجـنس‌بـازی را بیمـاری عقلی نمی‌داند، معالجه روانی و مثبت لواط‌کاران آسان‌تر شد؛ چـون ایـن کـار بـه آنـان کمک کرد پذیرای حیات جنسی خود شوند و تغییری در آن ندهنـد. از ایـن رو، اکنـون «بخش ٤٤ اتحادیه روان‌شناسان امریکا» به صورت خانه زنـان و مـردان همجـنس‌بـاز و دوجنسی درآمده است. (پیرنت، ۱۹۹۷)

اتحادیه یادشده در روزنامه مشهور خود (ژوئن ۱۹۹۷) اعلام کـرد بـرای کمیسیون همجنس‌بازان و دوجنسی‌ها نامزد می‌پذیرد. در این خبـر اضـافه شـد فـردی کـه نـامزد می‌شود، باید در تحلیل تغییرهای اجتماعی و جمعیتی و شناخت مؤسسه‌های اجتمـاعی متخصص باشد. این کمیسیون وظیفه دارد چگونگی طرح مسائل روان‌شناسان زن و مرد همجنس‌باز یا دوجنسی را بررسی و به تشویق تحقیقات در چنین زمینه‌هایی همت کند.

کمیسیون یادشده شش عضو دارد که شامل سه زن و سه مرد می‌شـود. هـرکس هـم که در خود چنین توانی می‌بیند، مـی‌توانـد نـامزد شـود و نامـه‌ای بفرسـتد کـه حـاوی علاقه‌مندی‌ها، استعدادها، سطح دانش و زنـدگی‌نامـه او باشـد. کمیسـیون ویـژه‌ای کـه نامزدی زنان و مردان همجـنس‌بـاز و دوجنسـی را در ایـن اتحادیـه پـی مـی‌گیـرد، بـه درخواست‌ها رسیدگی خواهد کرد. (ای‌بی‌ای مونتر، ۱۹۹۷)

بی رودربایستی بپرسیم: آیا هیچ‌یک از روان‌شناسان عرب در خود توان ایـن کـار را می‌بیند که نامزد عضویت در چنین کمیسیونی شود تا دست‌کم بـه نماینـدگی از سـوی همجنس‌بازان عرب عضو این بخـش از اتحادیـه شـود؟ آیـا در «بخـش ٤٤» کـه ویـژه همجنس‌بازان است هیچ روان‌شناس عربی عضویت آشـکار یـا پنهـان دارد؟ دیـدگاه او

درباره همجنس‌بازی چیست؟ آیا همسو با روش امریکایی معتقد است که باید معالجه مثبت صورت گیرد و لواط‌کاران ترغیب شوند با تمایلات همجنس‌خواهانه خود سازگاری کنند یا باید سعی کند آنان را به سوی جنس مخالف سوق دهد؟ نظر این روان‌شناس عرب ـ اگر عضو بخش ٤٤ اتحادیه است ـ درباره مفهوم «ترجیح یا برتری جنسی» که سطح وسیعی از روان‌شناسی جدید را اشغال کرده است، چیست؟ آیا به این معنی است که هر فرد آزادی کامل دارد که نوع سکس دلخواه و مورد ترجیح خود را انتخاب کند: با مرد؟ با زن؟ یا با زن و مرد در آن واحد؟

همایش جهانی مشترکی با حضور اتحادیه روان‌شناسان امریکا، اتحادیه زنان و مردان همجنس‌باز و دوجنسی اروپا و انجمن روانی استرالیا در آگوست ۲۰۰۰ برپا شد. این همایش با عنوان «به سوی روان‌شناسی جهانی» و درباره «رویکردهای جنسی، حقوق بشر و بهداشت روانی» در واشنگتن برگزار شد. برای شرکت در این همایش، از نمایندگان انجمن‌های ملی روان‌شناسی به علاوه روان‌شناسان متخصص در رویکردهای جنسی حقوق بشر و بهداشت روانی هم دعوت شد. این همایش می‌خواست همکاری فرهنگی بین پژوهشگران و دست‌اندرکاران روان‌شناسی را از راه‌های زیر تقویت کند:

۱. افزایش شناخت در روان‌شناسی و پرداختن به نقش حقوق بشر در بهداشت زنان و مردان همجنس‌باز و دوجنسی و دیگرانی که مایل‌اند با افراد همجنس خود ارتباط جنسی داشته باشند.

۲. افزایش درک علمی و تشویق انجمن‌های روان‌شناسی به کار در کشورهایشان، برای کاستن از مفهوم استرس‌های روانی جنسی بین همجنس‌خواهان و پرداختن به مسائل رویکردهای جنسی برای ایمنی در برابر ایدز و مداخله در دشمنی و پیشرفت زنان؛

۳. تقویت ارتباط جهانی بین پژوهشگران روان‌شناس، دست‌اندرکاران بهداشت روانی و سیاست‌گذاران امر بهداشت و حقوق بشر؛

٤. تأسیس یک شبکه جهانی از روان‌شناسان برای نشر معرفت علمی و عملی

درباره رویکردهای جنسی، حقوق بشر و بهداشت روانی.

هم‌چنین اعلام شد روان‌شناسانی که علاقه‌مندند به نمایندگی از انجمن‌های ملی روان‌شناسی کشورهایشان در این همایش جهانی شرکت کنند، لازم است با کمیته برگزار کننده همایش تماس بگیرند. (مجله جهانی روان‌شناسی، پاییز ۱۹۹۹)

شاید آن هنگام کسی سوأل می‌کرد موضع انجمن‌ها و جمعیت‌های روان‌شناسی عرب در قبال این همایش چیست؟ آیا نماینده‌ای برای حضور در آن می‌فرستند؟ موضع روان‌شناسان عرب درباره همجنس‌بازی و رابطه آن با حقوق بشر چیست؟ منظورم از طرح این سوأل‌ها آن نیست که همگان را به آزادی جنسی دعوت کنم ولی خواستم به این نکته توجه دهم که مسائل زیادی در «لابی»های روان‌شناسی وجود دارد که مواضع روان‌شناسان عرب درباره آنها معلوم نیست.

یکی دیگر از مسائل روان‌شناسی در جهان عرب، روزآمد نبودن این علم است. (احمد و نگین، ۱۹۸۸) در کشورهای عربی کتاب مهمی به زبان انگلیسی درباره روان‌شناسی نوشته‌اند که عنوان آن معلوم می‌کند که قرار است تمام موضوعات و شاخه‌ها و اوضاع روان‌شناسی در همه کشورهای عربی را مورد بحث قرار دهد، در حالی که این‌طور نیست. موضوع‌هایی که در این کتاب به آنها اشاره شده، شامل مسائل رشد و تربیت، ابداع و شخصیت، روان‌شناسی اجتماعی و تشکیلاتی، روان‌شناسی بیولوژیک و تجربی، بیماری روانی، مسائل معالجه روانی و روان‌شناسی در بستر فرهنگ است.

آنچه عموماً در جهان عرب به چشم می‌خورد این است که روان‌شناسان، روند روان‌شناسی را در گستره جهانی‌اش پیگیری نمی‌کنند. مروری بر اخبار بخش‌های روان‌شناسی در اتحادیه روان‌شناسان امریکا، نشان خواهد داد بسیاری از موضوعات یا مسائل پژوهشی مورد علاقه روان‌شناسان عرب، روزآمد نیست. از موضوعاتی که روان‌شناسان عربی به آن بی‌توجه بوده‌اند می‌توان به علم اعصاب رفتاری؛ روان‌شناسی مقایسه‌ای و تطبیقی؛ روان‌شناسی هنر و روان‌شناسی مشاوره‌ای اشاره کرد. علاوه بر این

می‌توان به موضوعات زیر اشاره کرد:

روان‌شناسی در خدمت مدنیت؛ روان‌شناسی جنگی؛ روان‌شناسی تجربی و کاربردی؛ روان‌شناسی مهندسی؛ روان‌شناسی توان‌بخشی؛ روان‌شناسی مصرف‌کنندگان؛ روان‌شناسی نظری و فلسفی ـ تحلیلی تجربی رفتار؛ تاریخ روان‌شناسی؛ روان‌شناسی دارویی؛ خواب مغناطیسی؛ روان‌شناسی انسانی؛ روان‌شناسی نورولوژی بالینی؛ کاربردهای آزاد روان‌شناسی؛ روان‌شناسی خانواده؛ بررسی روان‌شناختی مسائل اقلیت‌های نژادی؛ روان‌شناسی تبلیغات؛ روان‌شناسی جمعیتی؛ روان‌شناسی زیست‌محیطی؛ روان‌شناسی بهداشتی؛ روان‌شناسی ورزشی؛ روان‌شناسی صلح؛ روان‌شناسی گروه‌ها؛ مطالعات روان‌شناختی درباره مردان و ماهیت مردانگی؛ روان‌شناسی جهانی؛ مطالعه روان‌شناختی همجنس‌بازان زن و مرد و افراد دوجنسی.

به نظر من، تمام تحقیقات روان‌شناختی کنونی که بین عرب‌ها با رویکردهای مختلف انجام می‌شود مثل برخی کارهای نه چندان جدی که نام مشخصی هم ندارد و تلاش‌هایی که به اسم «بومی‌سازی روان‌شناسی» صورت می‌گیرد (مثل: روان‌شناسی عربی، روان‌شناسی اسلامی، روان‌شناسی امت، روان‌شناسی آثار قدیم عربی و اسلامی) همگی از نوعی هستند که دشوار بتوان خاستگاه آنها را در خاک همان کشور عربی یافت و مدعی شد تحقیقات یادشده از جنس «روان‌شناسی میهنی» است. حتی دشوار می‌توان کیفیت آنها را به گونه‌ای پذیرفت و تنظیم کرد که یک روان‌شناسی «بومی» حاصل شود. هم‌چنین مشکل بتوان گفت بخش یا جریانی در روان‌شناسی جهانی وجود دارد که موضوع فرهنگی آن مطرح نباشد. برخی تحقیقات منتشرشده توسط عرب‌ها، روان‌شناسی فرهنگی را مورد بحث قرار داده‌اند. از جمله این تحقیقات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الزهار و هوسیفر، ۱۹۹۱؛ هیدج و یوسف، ۱۹۹۲؛ ساندبیرج، لاتکن و سعود، ۱۹۹۱؛ شاکیلتون و علی، ۱۹۹۰؛ الشیخ و کلاسزانسکی، ۱۹۹۳؛ و یوسف و کورتی، ۱۹۹۵.

آثار بالا، تمام کارهایی است که عرب‌ها از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ کرده‌اند. البته به نظر من

اینها کارهای مهمی هستند و گامی درست برای سنجش مفاهیم و نظریه‌های عمومی روان‌شناسی بین عرب‌ها به شمار می‌آیند. چون در این آثار بعضاً به ابعاد فرهنگی و اجتماعی روان‌شناسی فرهنگی (مثل: مروت، کمک به دیگران، دامنه قدرت، دوری‌گزینی، آزمون نگرانی، تشنج و کسالت) پرداخته شده است. با این حال، باید توجه کرد در همه این کارها یا یک پژوهشگر عرب با یک پژوهشگر بیگانه همکاری کرده است یا غالباً بیگانگان راهنمای رساله‌های دکتری بوده‌اند. به هر حال، با وجود اهمیتی که این پژوهش‌ها دارند، از دیدگاه محض فرهنگی، هیچ‌یک به ابعاد بزرگ فرهنگی ـ اجتماعی جوامع عرب نپرداخته‌اند. (الخلیفه، ١٩٩٩)

همین‌جا می‌پرسم: آیا در دانشگاه‌های عربی یک بخش روان‌شناسی وجود دارد که برنامه درسی روان‌شناسی فرهنگی داشته باشد؟ آیا اساساً بخشی ویژه برای روان‌شناسی فرهنگی (مثل سایر دانشگاه‌های خارج از جهان عرب) در کشورهای عربی منظور شده است؟ آیا به روان‌شناسی فرهنگی توجه جدی پژوهشی ـ البته تخصصی ـ می‌شود؟ آیا عرب‌ها در همایش‌های جهانی اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی شرکت می‌کنند؟ به نظرم، روان‌شناسان عرب، برای پایه‌گذاری علمی و بومی‌سازی هماهنگ روان‌شناسی هیچ راهی ندارند مگر آنکه از طریق بودجه، به مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌ها و فناوری‌های روان‌شناسی فرهنگی، به این کار نائل آیند.

به نظر می‌رسد روان‌شناسان عرب باید ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی رفتار افراد و گروه‌ها را در کشورهای خود کشف کنند؛ زیرا در حال حاضر نیز به شدت نیازمند بحث‌های روان‌شناختی برای تشخیص مفاهیم مدرنیسم و تمدن، فردگرایی و لجام‌گسیختگی رفتاری و جزئی‌نگری و دانستن تفاوت آنها ـ به ترتیب ـ با سنت‌گرایی، روستانشینی، جمع‌گرایی، هدایت و نظارت رفتاری و کلی‌نگری هستند. آیا این متغیرها مستقل از یکدیگرند یا مکمل هم؟ آیا بر خصوصیت فرهنگی و اجتماعی افراد و گروه‌ها در جهان عرب تمرکز می‌شود یا بر جهانی شدن و جهان‌شمولی؟ مهم‌ترین سؤال اینکه آیا فردگرایی به طور اجتناب‌ناپذیری جایگزین جمع‌گرایی می‌شود؟ تمدن

جایگزین روستانشینی، مدرنیسم جانشین سنت‌گرایی، هدایتگری و کنترل رفتاری جایگزین لجام‌گسیختگی و جزئی‌نگری جایگزین کلی‌نگری می‌شود؟

پژوهش روان‌شناختی و جزئی‌نگری

می‌توان گفت یکی از مسائل بزرگ جهان عرب که نیازمند تحقیق و بررسی است، جزئی‌نگری در موضوعات پژوهش روان‌شناختی است. هر قدر جامعه صنعتی، مدرن و غربی‌تر باشد، نیاز بیشتری به تحقیقات جزئی روان‌شناسانه خواهد داشت و هر چه جامعه کمتر صنعتی و بیشتر سنّتی باشد، به تحقیقات روان‌شناختی کلی و فراگیرتر نیازمند است.

افزایش تخصص‌ها، یکی از مظاهر جوامع مدرن است و روان‌شناسی هم مثل سایر فعالیت‌های انسانی، امروز تخصصی دقیق‌تر شده و هر روز در آن، تخصص‌ها و شاخه‌های جدیدی متولد می‌شود. (هیرونشاو، ۱۹۸۷) اصولاً افزایش تخصص‌ها در روان‌شناسی به چگونگی طرح مسائل «جهان اول» اعم از امریکا و سایر جوامع صنعتی بستگی دارد. تأثیر این وضع در «جهان دوم» کمتر و در «جهان سوم» بسیار بسیار کمتر است. تخصص در روان‌شناسی را باید از منظری وسیع و در ارتباط با صنعت و تقسیم کاری نگریست که در آن ایجاد شده است. (مقدم، ۱۹۸۹)

تلاش برای انتقال نقش پژوهشگر متخصص از کشورهای جهان اول به کشورهای جهان دوم، با چند چالش روبه‌روست. علت این امر، بنیه ضعیف نهادهای کمک‌کننده به این نقش در جوامع جهان سومی نیست، بلکه سبب اصلی آن است که جوامع یادشده هنوز روش‌ها و ابزارهایی نساخته‌اند که نمونه‌ای از تولیدهای پژوهشی و تخصصی باشد. برخی پژوهشگران می‌پرسند نظام حاکم بر کشورهای جهان اول و دوم دارای چه خصیصه‌ای است؟ چرا به رغم تحصیل روان‌شناسان جهان سوم و جهان اول بر پایه اصول علمی مشترک، روان‌شناسان متخصصِ جهان سوم پس از بازگشت به کشورهای خود ناچار به تن دادن به روش‌های غیرتخصصی می‌شوند. می‌توان گفت برخورد با

چالش‌های جدید و اجتناب‌ناپذیر موجب کاهش جزئی‌نگری نمونه‌های فراگیر و کلی در سلوک انسانی می‌شود. (همان)

شاید سؤال شود پژوهش روان‌شناختی تا چه اندازه روی متغیرهای بزرگ یا رفتارهای اجتماعی فعل و انفعالی یا متغیرهای سازنده اجتماعی بیش از متغیرهای کوچک و سنجش‌های کتبی و خردسنجی‌های قدیمی و متروک، تمرکز می‌کنند، در حالی که همه اینها مظاهر مهمی برای تعریف کاربردهای نتایج پژوهش در فرهنگ محققانه محسوب می‌شوند؟ (ادیر و دیگران، ۱۹۹۳)

برای حل مشکلات اجتماعی در کشورهای جهان سوم نمی‌توان نتایج یک پژوهش روان‌شناختی را اجرا کرد، مگر آنکه متغیرهای یک جناح بزرگ اجتماعی را بیش از رفتارسنجی فردی مورد خطاب قرار داد. (سن‌ها، ۱۹۸۳)

بسیاری از روان‌شناسان وقتی عرصه کاری خود را دستخوش تقسیم و تجزیه می‌بینند، می‌پرسند: آیا یکپارچگی روان‌شناسی در حال نابودی نیست؟ زیرا همگان بر این نظر اجماع دارند که مسائل انسانی عبارت است از مسائلی تألیفی و ترکیبی که حل آنها تنها در صورتی میسر است که همه علوم انسانی همگون شوند. (زیعور، ۱۹۹۷)

با نگاهی به نکته‌های تحقیقاتی روان‌شناسان غرب و موضوعات سمینارها و همایش‌ها و مسائلی که در کتاب‌ها و مقاله‌ها و گزارش‌ها به آن می‌پردازند، درمی‌یابیم اغلب توجهات مربوط به مسائل جزئی است. در جریان سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های روان‌شناسی دانشگاه «نیوکاسل» انگلستان (که رساله دکتری‌ام را آنجا می‌نوشتم) احساس خستگی و طبعاً خواب به من دست می‌داد. مسائلی که مطرح می‌شد، ربطی به اوضاع دنیای عرب نداشت و با آن چیزهایی که از جامعه و فرهنگ خود شنیده‌ام، تطابق نمی‌یافت. علت هم این بود که خیلی از مسائل روان‌شناسی جزئی‌نگر و ریزبینانه هستند. برای مثال، درباره حرکت چشم یا حساسیت پوست و حتی در زمینه «نورولوژی» یا درباره موش‌ها و موریانه‌ها و مورچه، تحقیقات زیادی انجام می‌شود. البته درست است که این‌گونه تحقیقات به تکامل روان‌شناسی کمک می‌کند، ولی آنچه

در اولویت باید باشد، این است که درباره تحولات جامعه پژوهش کنیم. از این رو، مدام به کنفرانس‌ها و سمینارهای سایر شعبه‌های روان‌شناسی یا به تجمعات دانشجویی می‌رفتم که قدری از مسائل فرهنگی مربوط به جهان سوم در آنها مطرح می‌شد. روان‌شناسان عرب با مشکلات و مسائل بزرگی (مثل بی‌سوادی، مدرنیسم، عشیره‌گرایی، جزئی‌نگری، محیط زیست، جنگ و نزاع‌های نژادی و طایفه‌ای) درگیرند. برخی کشورهای عربی نیز به فقر و ـ علاوه بر همه موارد بالا ـ موضوع استیلای روان‌شناختی اقتصادی و فناوری مبتلا هستند. (الخلیفه، ۱۹۹۷)

تحقیقات مربوط به ویژگی‌های ارتباط و ساختار گروه‌ها و انگیزش، و بالاتر از همه مطالعه روی موضوع فرماندهی و انواع و وظایف آن که در قلب مشکلات بزرگ جهان عرب جا دارد، از اهمیتی خاص برخوردار است. مشکل بتوان این متغیرها را از طریق روان‌شناسی جزئی‌نگر که به نکته‌های بسیار ریز در رفتار فردی انسان توجه دارد، بررسی کرد. حقیقت اجتماعی در جهان عرب باید در چارچوب‌های دینی، بدوی، قبیله‌ای، طایفه‌ای و مذهبی بررسی شود تا ویژگی و تأثیر خود را بر رفتار افراد و گروه‌ها حفظ کند. چنانچه به صورت جزئی‌نگر به آن نگاه شود، شاید مثل کبوتر اسکیز در جعبه‌اش یا میمون ترندیکگ در اتاقکش بماند. شاید کبوتر و میمون از فردگرایی یا انزوا و استقلال در آن مکان‌ها تأثیر بگیرند، به همین دلیل، هم مطالعه روی آنها به صورت جزئی‌نگرانه‌ای صورت می‌گیرد، اما اگر در جهان عرب روی موش، کبوتر و میمون هم مطالعه شود، این تحقیقات را باید در چارچوب اجتماعی، فرهنگی، روحی و اخلاقی عرب‌ها انجام داد.

به نظر من، میان روان‌شناسی غربی با روان‌شناسی ملی اعراب، باید فضایی ارتباطی از نوع پذیرش، تنظیم، بومی‌سازی و تأثیر و تأثر برقرار باشد. شاید مرحله آخر باید در فضایی از تأثیر و تأثر باشد نه کامل کردن یکدیگر تا به این ترتیب هم فرهنگ، مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های جدید را با روح زمانی و نیازهای انسان در آن محیط، همسو و همراه کند. روان‌شناسی جهانی هنگامی معنا دارد که مجموع روان‌شناسی‌هایی را شامل

می‌شود که در حیطه‌های فرهنگی مختلف جهان شکل گرفتند و ساخته شدند. برخی حیطه‌های فرهنگی در جهان، کارهای زیادی را در ارتباط با روان‌شناسی فرهنگی یکدیگر کرده‌اند. برای مثال می‌توان به: حیطه فرهنگی امریکا و کانادا، حیطه فرهنگی اروپا، حیطه فرهنگی امریکای لاتین، حیطه فرهنگی آسیای جنوب شرقی و حیطه فرهنگی جنوب آسیا اشاره کرد. حال سؤال این است: حیطه فرهنگی عربی در این میان چه کرده است؟ پاسخ این است که تمام آنچه روان‌شناسان عرب ارائه کرده‌اند، انتشار شش تحقیق در مقطع زمانی ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ در نشریه علمی *روان‌شناسی فرهنگی* بوده است. ولی در همان مدت برای مثال، اسرائیلی‌ها بیست مقاله ارائه کرده‌اند. تازه در نظر داشته باشید که تعداد عرب‌ها ۲۵۰ میلیون نفر و تعداد اسرائیلی‌ها پنج میلیون نفر است. عجیب اینجاست که فرد مسئول حیطه فرهنگی عربی در «اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی» بین سال‌های ١٩٩٤ تا ١٩٩٨ «شلوم شوارتز» از دانشگاه عبری قدس بود و همین فرد اکنون مسئول تحقیقات حیطه فرهنگی عربی در مجله *روان‌شناسی فرهنگی* است!

اکنون بیش از پنجاه سال است که مهم‌ترین موضوع جهان عرب، بدون شک نزاع عرب‌ها و [رژیم] اسرائیل است. همین موضوع، جزو فراموش‌شده‌ها یا مسأله حاشیه‌ای در «لابی»های روان‌شناسی جهان عرب به شمار می‌رود. نمی‌توان سیاست، دیپلماسی، روزنامه‌نگاری، تجارت و علم را بدون فهم عملیات پنهانی که پشت پرده آنها انجام می‌شود، درک کرد و شناخت لازم را داشت. به تعبیر دیگر، قله کوه یخی احیاناً ما را به رؤیت آنچه زیر آب مخفی است، رهنمون می‌کند. حال چه می‌شود اگر روان‌شناسان عرب برای جمع‌آوری اطلاعات درباره دشمنان و حریفان در زمان جنگ یا صلح، اصولی روان‌شناختی را وضع کنند؟ ای کاش آنان به وضع اصولی عملی و روشمند برای عملکرد سرویس‌های اطلاعاتی عربی همت کنند! چگونه می‌شود دانشمندانی تربیت کرد که قویاً احساس کنند باید کاربردهای روان‌شناسی را در سازمان‌های اطلاعاتی عربی پیاده کرد؛ به نحوی که خود بتوانند زمان جنگ و صلح را پیشگویی کنند؟ آیا ممکن است در این ظلمت و تاریکی، ستارگانی درخشان در آسمان

روان‌شناسانی ظهور کنند که از تیرگی این تاریکی بکاهند؟ چرا روان‌شناسان عرب هنگامی که به پست‌های مهمی منصوب می‌شوند، هوشمندانه درصدد بر نمی‌آیند که دست‌کم تا حد امکان، رفتاری درخور دانش خود و به منظور رشد و تعالی فن روان‌شناسی داشته باشند؟ آیا ممکن است روزی این احساس صرف حکمفرما شود که لازم است عرب‌ها از روان‌شناسی بهره‌مندی‌های جدیدتری کنند؟ به هر حال، «احساس» یکی از مدخل‌های مهم روان‌شناسی است؟ ما روان‌شناسانی می‌خواهیم که از به کارگیری دانش خود خجالت نکشند؛ همان‌گونه که سایر روان‌شناسان از دانش خود در مقوله‌های خرد و کلان بهره گرفته‌اند.

نهادهای فعال در کشورهای پیشرفته نه تنها انجام تحقیقات علمی را میان خود تقسیم می‌کنند و هریک وظیفه‌ای را درباره هدف نهایی آنها به عهده می‌گیرند، بلکه میان نهادهای یک کشور با نهادهای کشوری دیگر درباره یک تحقیق واحد مشارکت و همکاری صورت می‌گیرد. برای مثال، صنعت به عنوان یک نهاد اقتصادی، هیچ‌گاه از تحقیقات علمی جدا نمی‌شود، ولی نتایج تحقیقات علمی، ابتدا پیشرفت صنعت را موجب می‌شود و سپس صنعت نیازمندی‌های تحقیق علمی را رقم می‌زنند و در این حال، به طرح مسائلی می‌پردازد که دانشمندان این عرصه و سایر عرصه‌ها به حل آن همت کنند. این همان چیزی است که در کشورهای عربی وجود ندارد. (عمار، ۱۹۹۰)

موارد متعددی است که درباره آنها در کشورهای عربی، تحقیقات و مطالعات انجام شده اما این کار به صورت علمی و هدایت‌شده نبوده است. نتایج کار نیز نتوانسته کارآمد و از حیث ساختاری با واقعیت‌های محلی مرتبط باشد. (الرمیحی، ۱۹۹۱، ص ٥٦) روان‌شناسان عرب به تحقیقاتی که با سیاست‌های کشوری دولت متبوع خود یا به سیاست‌های جهان عرب مربوط است، توجهی نشان نمی‌دهند. اما در [رژیم] اسرائیل، روان‌شناسان به طور مستقیم با نهادها یا ارگان‌های راهبردی مثل وزارت امور دفاع، وزارت خارجه، سرویس‌های اطلاعاتی و بخش‌های صنعتی مرتبط هستند. (الخلیفه، ۱۹۹۰)

عمده پژوهش‌ها و رساله‌های دکتری که در جهان عرب ارائه می‌شود صرفاً برای

ترقی شغلی یا نیل به درجه علمی است و نویسندگانش نه تنها در پی آن هستند که قبل از نام خود، کلمه «دکتر» را بنویسند و این مقام خود را به رخ بکشند، بلکه هدف بالاتر رونق بخشیدن به رزق و معیشت خویش است. از این‌رو، در کشورهای عربی تحقیقات از روی تعهد علمی قاطع یا تعهد اجتماعی یا ملی یا ایدئولوژیک انجام نمی‌گیرد.

نادر اتفاق می‌افتد که تحقیقات در جهان عرب، خارج از چارچوب دانشگاهی صورت گیرد و بیشتر پژوهش‌ها را استادان دانشگاه‌ها انجام می‌دهند. اگرچه روان‌شناسان عرب متفق القول‌اند که تأسیس رشته روان‌شناسی در جهان عرب، اغلب در مراکز تربیت معلم یا دانشسراها و دانشکده‌های علوم تربیتی رخ داده است، روان‌شناسی صرفاً به فهم و تفسیر جنبه‌های رفتاری و عقلی فرد محدود نمی‌شود، بلکه سیستمی است که باید با سایر سیستم‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تلفیق شود. بنابراین، تکامل روان‌شناسی در جهان عرب، به تکامل در سایر علوم اجتماعی و انسانی بستگی دارد. اگر با رویکردی تنگ‌نظرانه، روان‌شناسی را بین عرب‌ها مورد مداقه قرار دهیم، شاید اشکال‌ها و حالت‌هایی به آن رشته نسبت دهیم که با سایر علوم مشابه و مجاور خود مشترک است.

به نظر من، برخی شاخه‌های مهم روان‌شناسی اهمیت خاصی دارند. منظورم روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی «انتروپولوژی» [انسان‌شناسی]، روان‌شناسی زیست محیطی، روان‌شناسی خانواده، روان‌شناسی سیاسی و بالاتر از همه اینها روان‌شناسی فرهنگی است. به نظر می‌رسد نخست به مطالعات کلان نیازمندیم، ولی وقتی این مسائل عمده فرهنگی را مورد مطالعه قرار دادیم، شاید نیاز به مدخل جزئی‌نگرانه‌ای هم پیدا کنیم. در این صورت ممکن است نگرش به دو مدخل جزئی‌نگری و کلی‌نگری به عنوان مکمل یکدیگر در ارتباط با درک رفتار و اندیشه افراد و گروه‌ها در حیطه فرهنگی عربی راهگشا باشد. شاید هم در نهایت، جمع‌بندی عناصر جزئی‌نگرانه برای درک بیشتر اندیشه و رفتار، لازم آید.

شاید مشکلات فرهنگی و اجتماعی فراروی روان‌شناسی در حیطه فرهنگی عربی

(از جمله: جمع‌گرایی، فردگرایی، روستانشینی، تمدن، مدرنیسم، سنت‌گرایی، کلی‌نگری، جزئی‌نگری، هدایت، نظارت یا لجام‌گسیختگی) مبتلا به سایر علوم اجتماعی نیز باشد. از این رو به نظر می‌رسد روان‌شناسی فرهنگی درک بهتری از رفتار و اندیشه افراد و گروه‌های جهان عرب ارائه دهد. به عبارت دیگر، درکی خارج از مرزهای سنت‌گرایی یا اصول‌گرایی که در روان‌شناسی غرب (یا مدرن یا یورو ـ امریکایی) وجود دارد.

امتزاج پیچیده بین سنت‌گرایی و مدرنیسم، روستانشینی و تمدن، جمع‌گرایی و فردگرایی، هدایت و نظارت و لجام‌گسیختگی و کلی‌نگری و جزئی‌نگری با پیچیدگی در درک رفتار افراد و گروه‌ها در حیطه جهان عرب و در سایه مرزهای سنت‌گرایانه روان‌شناسی غربی (یا مدرن) ارتباط دارد.

روان‌شناسان عرب هم‌چون همتایان خود در سایر حیطه‌های فرهنگی، وظیفه دارند مفاهیم و نظریه‌های روان‌شناسی «وارداتی» و «دنباله‌رو» را داخل حیطه فرهنگی ـ اجتماعی عربی آزمایش کنند. از سوی دیگر، آنان باید به کشف و نوآوری در مفاهیم روان‌شناختی بپردازند که در فرهنگ عربی ـ اسلامی ریشه دوانده است و باید آنها را با دیدگاهی جهانی ارائه دهند. در عبور از مشکلاتی چون «وابستگی بزرگ فرهنگی» دنباله‌روی کوچک، کوری فرهنگی، قید و بند فرهنگی در روان‌شناسی، روش‌های کلان که علوم مختلف را به صورت «میان‌رشته‌ای» به خدمت می‌طلبد، اهمیت بسزایی دارد؛ اگر چه تطبیق‌ها و مقایسه‌های فرهنگی نیز کاری لازم است. جزئی‌نگری، نیازمند مرزشکنی بین شاخه‌های بزرگ روان‌شناسی با علوم اجتماعی مجاور آنهاست و بدین ترتیب می‌توان از یک روان‌شناسی مناسب سخن گفت که پاسخگوی حساسیت فرهنگی ـ اجتماعی افراد و گروه‌ها در حیطه فرهنگ عربی باشد.

چرا روان‌شناسان عرب استعفا نمی‌دهند یا خودکشی نمی‌کنند؟!

روان‌شناسی عمومی را از دیدگاه فرهنگی می‌توان در دو سطح مورد انتقاد قرار داد:

«مصداق داخلی» و «مصداق خارجی». منظور از اولی، مصداق یافتن مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناسی در درون حیطه فرهنگی ـ اجتماعی محل تولید آن است؛ و مراد از دومی نیز، مصداق‌یابی روان‌شناسی هنگامی است که از یک حیطه فرهنگی ـ اجتماعی غربی وارد شده و قرار است در حیطه فرهنگی ـ اجتماعی دیگر اجرا شود. (الخلیفه، ١٩٩٧)

آنچه در این مبحث برای ما مهم است «مصداق خارجی» روان‌شناسی است؛ آن هم هنگامی که به طور مشخص فنون این دانش در حیطه فرهنگی ـ اجتماعی عربی اجرا می‌شود.

مشکل روان‌شناسی عمومی را می‌توان با دو مقوله «فرد کور» و «فرد دست و پا بسته» تطبیق داد و مدعی شد: روان‌شناسی عمومی «کور فرهنگی» است؛ زیرا به بستر فرهنگی که قرار است در آن عمل کند یا نسبت به برخی عوامل بارز فرهنگی که بر رفتار انسانی تأثیرگذار است، توجه روشنی ندارد؛ و «دست و پا بسته فرهنگی» است، چون بسیاری از نظریه‌ها و نتایج آن را نمی‌توان به سایر فرهنگ‌ها تعمیم داد. (کیم و بری، ١٩٩٣)

مشکل «مصداق خارجی» روان‌شناسی توسط جمعی از علاقه‌مندان از درون حیطه فرهنگ غربی و خارج از آن، مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است و همه تأکید کرده‌اند وقتی روان‌شناسی در قالب فرهنگ‌های مختلف اجرا می‌شود، دچار ناتوانی کاربردی می‌شود. برخی هم تلاش کرده‌اند روان‌شناسی ملی یا بومی را درون حیطه‌های فرهنگی و اجتماعی خود پدید آورند. (الخلیفه، ١٩٩٧) و این تکامل روان‌شناسی، در واقع درمان اصلی «کوری فرهنگی» و «دست و پا بسته [بودن] فرهنگی» در روان‌شناسی عمومی است. (کیم و بری، ١٩٩٣)

بسیاری از فعالیت‌های روان‌شناسان خارج از حیطه عربی، تأثیرهایی از دیدگاه فرهنگی در سنجش مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های روان‌شناسی وارداتی در کشورهای عربی داشته است؛ گو اینکه در صدور بعضی مفاهیم و فناوری‌های محلی به

روان‌شناسی جهانی نیز سهیم بوده است. بنابراین، برخی روان‌شناسان عرب، تأثیرهای روشنی در عرصه روان‌شناسی داشته‌اند، به طوری که می‌توان مدعی شد برخی از دانشمندان روان‌شناس غیرغربی، دیدگاه‌هایشان را در چارچوب روان‌شناسی جهانی تحلیل کرده و آثار برجسته‌ای ـ یا جای پای روشنی ـ در آن به جا گذاشته‌اند که از جمله می‌توان به «کجتس باشی» از ترکیه، «ازوما» از ژاپن، «کیم» از کره، «سن‌ها» از هند، «لاگمی» از فیلیپین و «مقدم» از ایران اشاره کرد. این دانشمندان، مورد احترام غرب هستند چون خوب درک کرده‌اند که چگونه روان‌شناسی را بخوانند و بعد آن را بازخوانی کنند. در انجمن‌ها و شوراهای روان‌شناسی جهان چند رئیس غیرغرب از کشورهای جهان سوم حضور دارند. این در حالی است که تاکنون هیچ روان‌شناس عرب، رئیس یک انجمن روان‌شناسی جهانی نشده است. در کمیته‌های اجرایی انجمن‌های روان‌شناسی جهانی نیز شمار روان‌شناسان عرب اندک است.

روان‌شناسان عرب (به ویژه روان‌شناسان جوان) فاقد برنامه‌های آموزشی ـ تحقیقاتی هستند. آنان معمولاً از کمک‌ها و بورسیه‌هایی که انجمن‌های روان‌شناسی جهانی به دانشجویان اعطا می‌کنند، استفاده نمی‌کنند و حتی از برنامه‌های فوق دکتری روان‌شناسی و کمک‌هزینه‌های تحصیلی بهره‌مند نمی‌شوند. دانشجویان عرب هم‌چنین از بودجه تخصیص‌یافته برای حضور در تجمعات روان‌شناسی جهان استفاده نمی‌کنند. علاوه بر این، عرب‌ها برخلاف اسرائیلی‌ها یا ژاپنی‌ها، در انتشار نشریات علمی فعال و پیشگام نیستند. شمار نشریات روان‌شناسی به زبان عربی هم اندک است. شاید بپرسیم چرا تاکنون هیچ‌یک از کشورهای عربی، میزبان برپایی یکی از همایش‌های جهانی روان‌شناسی نبوده است؟ حتی در کشوری چون مصر که در روان‌شناسی سابقه‌ای دارد، هیچ گردهمایی جهانی روان‌شناسی برگزار نشده است. اتحادیه بین‌المللی علوم روان‌شناسی، اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی، شورای جهانی روان‌شناسان، اتحادیه جهانی روان‌شناسی کاربردی و شورای جهانی کودکان تیزهوش و استثنایی، هیچ‌یک، همایشی را در مصر برپا نکرده‌اند؛ هیچ‌یک از پایتخت‌های عربی نیز مرکز یکی از

شاخه‌های علم روان‌شناسی شناخته نمی‌شود. سؤال مهم من این است که چرا روان‌شناسان عرب، همانند همتایان خود در سایر حیطه‌های فرهنگی جهانی «اثرانگشت واضحی» روی نقشه روان‌شناسی جهانی بر جا نگذاشته‌اند؟ به ظاهر گذاشتن «اثر انگشت واضح»، نیازمند پنجه‌ای تیز و خونریز است، در حالی که روان‌شناسان عرب حتی ناخن هم ندارند!

اعتقاد دارم اگر اتحادیه‌ای شایستگی پیوستن روان‌شناسان عرب به آن را داشته باشد، همانا «اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی» است؛ زیرا این اتحادیه نقش فرهنگی عمده‌ای در ساختار روان‌شناخت رفتاری افراد و گروه‌ها ایفا می‌کند. چند روان‌شناس غربی و غیرغربی، کارشناس امور روان‌شناختی در جهان عرب محسوب می‌شوند. ٣٧ کارشناس خاورمیانه هم در جمع آنان هستند، ولی جالب اینجاست که در میان این جماعت حتی یک عرب هم دیده نمی‌شود. به همین علت، غیرعرب‌ها نمایندگی از عرب‌ها را در مسائل روان‌شناسی فرهنگی برعهده دارند و حتی در مسائل مربوط به تأثیر فرهنگ بر رفتار افراد و گروه‌های جهان عرب مطالعه می‌کنند.

همان‌گونه که گفتم، بین سال‌های ١٩٩٤ تا ١٩٩٨ مسئول جهان عرب در اتحادیه جهانی روان‌شناسی فرهنگی یک اسرائیلی به نام شالوم شوارتز از دانشگاه عبری قدس بوده است! علت نیز آن است که اسرائیلی‌ها در زمینه تحقیقات فرهنگی فعال‌اند و توان سمت‌دهی تأثیرگذار بر خط‌مشی همایش‌ها و انجمن‌ها را در راستای اهداف کلی صهیونیسم دارند. در مقابل، شاهد تنبلی روان‌شناسان عرب هستیم که حاضر نیستند در فعالیت‌های بین‌المللی مشارکت کنند. چرا سکوت کنم؟ من از سال ١٩٩٤ عضو این اتحادیه بوده‌ام ولی همواره احساس کرده‌ام آقای شوارتز اسرائیلی که باید امور مربوط به جهان عرب را انجام دهد، از حضور من در این اتحادیه ناراحت است و برایش دشوار است که با روان‌شناسان عرب تماس بگیرد؛ در عین حال، تماس روان‌شناسان عرب هم با وی دشوار است. من با برخی اعضای اتحادیه ارتباط برقرار و خود را در رقابت با وی نامزد کردم (١٩٩٨). سپس توانستم به عضویت شورای اجرایی اتحادیه

جهانی روان‌شناسی فرهنگی درآیم. در پی آن نیز نمایندگی شمال افریقا و خاورمیانه این اتحادیه به من سپرده شد؛ ولی یکی از مشکلاتی که با آن روبه‌رو هستم این است که روان‌شناسان عرب به این دانش مهم اهمیتی نمی‌دهند، اما در مقابل، [رژیم] اسرائیل از این دانش بیشترین استفاده را برده و گسترده‌ترین، برجسته‌ترین و قوی‌ترین تحقیقات در این باره را در مقیاس جهانی انجام داده است. در برابر این امر، جهان عرب کمترین و شاید ضعیف‌ترین پژوهش‌ها را به عمل آورده است.

گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی در جهان عرب، همانند گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی در غرب و شاید با همان ساختار تشکیلاتی بنا می‌شوند. برخی کتابخانه‌های دانشگاه‌های عربی، حجم زیادی از نشریات را در اختیار دارند که شمار عناوین آن از بعضی دانشگاه‌های غربی نیز بیشتر است. علاوه بر آن، برخی دانشگاه‌های عربی از نظر امکانات رایانه‌ای و سهولت راه‌های ارتباطی بر دانشگاه‌های غربی برتری دارند. استادان روان‌شناس عرب نیز همان درجه‌های علمی استادان غرب را دارند.

شاید حقوق و دستمزد برخی دانشمندان روان‌شناس عرب از همتایان آنان در برخی دانشگاه‌های غربی بیشتر هم باشد و چه بسا حقوق برخی عرب‌ها دو برابر همتایان نشان در مهم‌ترین دانشگاه‌های انگلیس یا حتی برخی دانشگاه‌های امریکا باشد؛ اما سؤال اینجاست: چرا بعضی گروه‌ها تولیدکننده علم روان‌شناسی، بعضی دیگر مصرف‌کننده آن، برخی ابداع‌کننده یا برخی دیگر احترام‌کننده به ابداع‌گران هستند؟ اما چرا برخی دنباله‌روی را ارج می‌نهند و خود نیز دنباله‌رو هستند؟ می‌پرسیم چرا یک دانشگاه عربی که با روش‌های علمی جدید تدریس می‌کند و همه شاخه‌ها را دارد، نمی‌تواند مانند غربی‌ها ابداع‌گر روش‌های علمی، تحقیقاتی و نوآوری‌ها در این زمینه باشد؟ اینجا مناسب است اصطلاح «بدویت» را از «سعدالدین ابراهیم» (١٩٨٥) به عاریت گیرم. روان‌شناسان عرب، خود را به قبایل، دسته‌ها و عشایری متفاوت تقسیم کرده‌اند. برخی پیروان مکتب تحلیل، برخی رفتارگرا، برخی دنباله‌رو «گشتالت» و برخی معتقد به مکتب وجود و معرفت هستند. هر قبیله روان‌شناسی، خود به چند عشیره

تقسیم می‌شود (فرویدیست‌ها، فرویدیست‌های نوین، رفتارگرایان و رفتارگرایان نوین) در حالی که اکنون در غرب چنین دسته‌بندی‌هایی وجود خارجی ندارد.

شاید دو قبیله بدوی و بزرگ روان‌شناسی در جهان عرب، یکی قبیله روان‌شناسی دانشکده‌های علوم تربیتی و دیگری قبیله روان‌شناسی دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی باشد. رابطه بین این دو قبیله هم در برخی موارد مثل رابطه بین اراذل «بنی تمیم» و «بنی هلال» است که با هم زد و خورد داشتند. استاد «حجازی» می‌گوید: شاید این رابطه به رابطه «داحس» و «الغبراء» هم شبیه باشد.*

پس مناسب است من هم آن قبیله از روان‌شناسان را که به گرفتن دکتری بسنده می‌کنند قبیله «دکترومانیه» بنامم. آیا هرکس دکتر شد، روان‌شناس است؟ واقعیت آن است که در غیبت دانشمندان هوشمند، اینها روان‌شناسان جماعت‌اند! البته برخی دکترهای فعال هم شاید چیزهایی مقدماتی و مدخل یا مسائل اولیه و ابتدایی درباره روان‌شناسی بنویسند و چاپ کنند یا مقاله‌هایی نارسا یا مقاله‌هایی ساده‌لوحانه برای سمینارها یا به نشانی نشریات ویژه روان‌شناسی ارسال کنند. در این میان کاری که در تأثیرپذیری از مسائل روان‌شناسی یا مسائل جامعه عربی باشد، نادر است. مدرک دکتری، هدف نهایی دانشجویان و در روان‌شناسی عربی، آخر خط است. این مدرک بیشتر دستمایه امرار معاش می‌شود؛ زیرا هر چه مدرک بالاتر، حقوق ماهانه هم بیشتر! جمعی از روان‌شناسان عرب نیز ضعف علمی و کاربردی دانش خود را با آوردن عبارت «دکتر» یا «استاد دکتر» قبل از نام خود جبران می‌کنند چون دانشمندانی بی‌چنگال و بی‌ناخن هستند.

می‌پرسم: روال چاپ مقاله‌های روان‌شناختی در نشریات عربی تابع چه قاعده‌ای است؟ ویراستاران درباره آنها چگونه نظر می‌دهند و اصولاً شیوه آنها برای انتخاب افراد به منظور شرکت در کنفرانس‌ها و همایش‌ها چیست؟ روان‌شناسان عرب در کنفرانس‌ها

---

* داحس و الغبرا نام دو اسبی است که در دوران جاهلیت مسابقه داده‌اند. بر سر این مسابقه، جدالی بین قبایل درگرفت که تا صدها سال بین قبایل عرب ادامه داشت ـ م.

و سمینارها چگونه بحث‌ها را مدیریت می‌کنند؟ هیأت‌های علمی دانشگاهی چگونه رشته روان‌شناسی را اداره می‌کنند؟ هیأت تحریریه نشریات روان‌شناسی چگونه مدیریت می‌شود؟ روان‌شناسان به چه صورت برای شرکت در همایش‌ها یا برای داوری درباره تحقیقات انجام‌شده دعوت می‌شوند؟

خیلی وقت‌ها روابط شخصی، نقش زیادی در انتخاب‌ها ایفا می‌کنند. در واقع، نظرهای شخصی ملاک اصلی انتخاب افراد است نه اندیشه روان‌شناختی یا کارکرد حقیقی فرد در مطالعه و تحقیقات خود. با این شیوه برخورد و فهم و درک از کار، می‌توان اصیل‌ترین و پرکارترین روان‌شناسان را هم به سمینارها و همایش‌های علمی دعوت نکرد و بهانه آورد که «از او خوشم نمی‌آید!» یا «دوستش ندارم!» هم‌چنین به دلایل تاریخی، شاید از نمایندگان برخی کشورها نیز نتوان انتظار داشت در همایش‌ها یا نشریات، مقاله‌ای ارائه بدهند. بدین سبب برخی روان‌شناسان محکوم به گمنام ماندن هستند، چون برگزارکنندگان سمینارها به آنها علاقه ندارند و دعوتشان نمی‌کنند! از سوی دیگر، می‌بینیم برخی افراد در حیطه روان‌شناسی، به صورت «بت» درآمده‌اند و همه، آنها را می‌پرستند. اما واقعیت این است که اینها مثل دایناسورهای فسیل‌شده، دیگر زمانشان گذشته است. به همین دلیل، دانشمندان سالمندتر معمولاً بیشتر می‌توانند در این همایش‌ها حضور یابند. برای مثال، فلان پروفسور، سلطه‌ای دایم در سمینارها و همایش‌ها دارد و رئیس کسی است که هیچ‌وقت نمی‌توان با او مخالفت کرد.

باز می‌پرسم: فرق بین روش مدیریت یک قبیله در جامعه عرب با روش اداره قبیله روان‌شناسی در همایش‌ها، نشریات و گروه‌های دانشگاهی چیست؟ به ظاهر نقطه مشترک این دو آن است که سلطه و تماس از بالا به پایین است و افقی نیست. در این روند، روان‌شناسان بزرگ به کوچک‌ترها سلطه‌گری دارند و «شیخ» روان‌شناسی، «مریدان» روان‌شناسی را خرد می‌شمرد و خود را بزرگ! یا به تعبیر «الکواکبی»، این نوع استبداد ریشه در ساختار روان‌شناختی برخی بت‌های روان‌شناسی در جهان عرب دارد.

علم و استبداد، دو مقوله متضاد و ناسازگارند. هرگونه استبداد، تلاشی برای خاموش

کردن نور علم خواهد بود. شاید این بت‌های روان‌شناسی، منتظر مردی از قریش هستند که تکه تکه‌شان کند و به قبرهایشان باز فرستد. پروفسور «مالک بدری» در کتاب انتقادی زیبای خود با عنوان *مشکلات متخصصان روان‌شناس مسلمان* به همه متخصصان روان‌شناس مسلمان هشدار می‌دهد که در لانه‌های خود نمانند، چون ممکن است مثل جمعی از روان‌شناسان قدیمی شوند که از لانه‌هایشان خارج نشدند و مدت طویلی در آن درنگ کردند. البته وضعشان خوب شد، اما آنقدر چاق شدند که دیگر نتوانستند از سوراخ لانه‌های کثیف خود بیرون آیند. گاهی به نظر می‌آید آدم کاری نمی‌تواند بکند جز اینکه بگذارد آنان در لانه‌هایشان بمیرند و آنجا، همان قبری شود که خود برای خویش انتخاب کرده‌اند.

سؤال جسورانه و شاید دردناکی هم داریم: نخست، چرا روان‌شناسان عرب مثل همه روان‌شناسان جهان، نیاز به پایه‌گذاری محکم علمی برای روان‌شناسی را در خود احساس نمی‌کنند؟ تازه جالب این است که «احساس» یکی از مقوله‌های مهم روان‌شناسی عمومی است! دوم، چرا روان‌شناسان عرب مثل روان‌شناسان سایر کشورها در اندیشه پایه‌گذاری روان‌شناسی دفاعی نیستند؟ سوم، اگر روان‌شناسان عرب نمی‌توانند مثل روان‌شناسان کشورهای دیگر صاحب احساس و فکر باشند، چرا از تمام پست‌های علمی و تحقیقاتی، درمانی، مشاوره‌ای، راهنمایی و غیره که دارند، به صورت دسته جمعی استعفا نمی‌کنند؟ در این حال، این سؤال از دولت‌های عرب وجود دارد که اگر روان‌شناسان عرب احساس و فکر ندارند و استعفا هم نمی‌کنند، چرا دولت‌ها یا مراکز دانشگاهی آنان را اخراج نمی‌کنند؟

اگر این روان‌شناسان نباشند و این دانشِ «روان‌شناسی دانش‌آموزی»، دانش «روان‌شناسی سستی و رخوت»، دانش «روان‌شناسی کاغذ»، دانش «روان‌شناسی فرضیه صفر» و دانش «سایکوگرافی» وجود نداشته باشد، فکر می‌کنید چه اتفاقی می‌افتد و چه حادثه‌ای در جهان عرب رخ می‌دهد؟ حال که چنین است و وجود و نبود این روان‌شناسان هیچ چیز را عوض نمی‌کند، چرا آنها دسته جمعی خودکشی نمی‌کنند؟

مثلاً اگر فردی در ژاپن شکست بخورد یا کارآیی حرفه‌ای‌اش به عنوان بخشی از ساختار روان‌شناسی افتخار و شرف او، دچار نقصان شود، اقدام به خودکشی می‌کند. ولی چون در فرهنگ عربی ـ اسلامی قتل نفس حرام است، روان‌شناسان عرب می‌توانند در فلسفه وجودی و حرفه‌ای خود بازنگری کنند.

این کار با یک پروژه روان‌شناختی علمی و بومی‌شده میسّر است، نه صرفاً یک برنامه درسی مصوّب در گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی، آن هم با کتاب‌های ترجمه‌شده و تکراری یا مسروقه و بد نگاشته‌شده با استادانی کارمندمسلک و تقلیدکننده و دنباله‌رو که دانشگاه را «نادانی» می‌شمارند و بعضاً حقوق‌های کلان می‌گیرند، با دانشجویانی که فقط بلدند حفظ کنند و تحویل دهند و مدارک لیسانس و فوق لیسانس و دکتری بگیرند که به هر حال اعطا می‌شود، آن هم با بودجه‌های سرسام‌آور برای چند پژوهش ضعیف با یدک کشیدن لقب دکتر یا استاد دکتر... . به هر حال، اجرای طرح روان‌شناخت علمی و بومی در جهان عرب باید پیشتر فرایند یک روان‌شناسی حقیقی را از درون تجربه کند.

شاید گفته شود روان‌شناسان باید در مقولاتی مثل کاربرد روان‌شناسی برای توسعه یا مسائل دفاعی که به شکل کارهای حقیقی یا واقعی عمل می‌کنند بازنگری کنند. ظاهراً اگر این بازنگری صورت نگیرد، نشانه بی‌مبالاتی تلقی می‌شود که از عوارض بی‌اعتنایی و به نوبه خود از عوارض افسردگی است. شاید لازم باشد روان‌شناسان عرب به شکل دسته جمعی درمان شوند تا از حالت خواب و چرت‌زدگی و بی‌مبالاتی یا جمود و فسیل شدن یا حالت یکنواختی یا به خود مشغولیِ سرسختانه و دور بودن از واقعیت بیرون آیند. امیدوارم افراد «کهف صفت» میان روان‌شناسان عرب به فریاد من پاسخ دهند. شاید یکی از احتمال‌ها درباره بازتاب فریادِ امن، مخالفت مدافعانه و تحت شعار حسد و جنایت باشد یا به احتمال دیگر گفته شود، همه چیز رو به راه است؛ درست مثل مواردی که در نامه‌ها می‌نویسند: ملالی نیست جز... .

قبل از پایان دادن به این دفتر مناسب است به مقدمه آن بازگردم. مدعی شدم در

سال ۱۹۹۷ در اردن، درباره تاریخ روان‌شناسی و رابطه‌اش با استعمار و جنگ گرم و جنگ سرد و نیز رابطه آن با دستگاه اطلاعاتی سخنرانی کردم. همه آنچه در این بخش گفتم، مقدمه اصلی سخنرانی‌ام بود که شاید هم به مذاق کسی که مرا به آنجا دعوت کرده بود، خوش نیامد. مثل عبدالرحمن عدس، روان‌شناس اردنی که معتقد است روان‌شناسی عرب‌ها دچار هیچ تنگنایی نیست. شاید مناسب باشد که عدس بگوید: «روان‌شناسی در جهان عرب در تنگناست» و من «ابداً از حیطه اصول خارج نشده‌ام» و کاربردهای روان‌شناسی در استعمار و جنگ سرد و کارهای اطلاعاتی به منزله پوسته و لایه سطحی این دانش، آن‌گونه که عدس فهمیده است، نیست. لذا این سؤال را تکرار می‌کنم: آقای عدس، مغز روان‌شناسی کجای آن است؟ آیا «روان‌شناسی قلم و کاغذی» و «روان‌شناسی فرضیه صفر» همان مغز روان‌شناسی است؟ آیا نوشتن کتاب‌هایی چون «مقدمه‌ای بر روان‌شناسی» یا «درآمدی بر روان‌شناسی» کافی است؟ به ظاهر باید به یاد عبدالرحمن عدس بیاوریم که رابطه روان‌شناسی با استعمار و امپریالیسم و جنگ گرم و جنگ سرد، باید به عنوان درسی اساسی در خاطره روان‌شناسان عرب باقی بماند. از سوی دیگر، روان‌شناسان عرب باید دو روی سکه کاربردهای روان‌شناسی کلان و خرد را درک کنند. شاید عدس فکر می‌کند که مطالعه روی موضوع «روان‌شناسی و جاسوسی» طرحی بی‌فایده از نظر علمی یا عملی است، اما چند سال یا چند دهه دیگر او خواهد فهمید که درک اشتباهی داشته است. شاید روان‌شناسان عرب دچار خطای دید هستند، اما وقتی به طور مستقیم خراش‌های دردناک را بر وجود خود حس کردند، آن هنگام خواهند فهمید چنگال‌های روان‌شناسی چه اندازه خون‌ریز است.

جاسوسی بدون روان‌شناسی میسر نیست

در فصل نخست این کتاب دریافتیم که کاربردهای روان‌شناسی از طریق «هدایت و نظارت کلان» چگونه عمل می‌کند. این کار در رابطهٔ بین روان‌شناسی و استعمار در آلمان و انگلستان متجلی بوده است. هم‌چنین فهمیدیم که در آلمان چگونه از علوم

اجتماعی به منظور استیلا استفاده شد و نیز روان‌شناسی چگونه در زمینه نظامی به کار رفت. سپس فهمیدیم روان‌شناسی کاربردی، در شوروی و امریکا و در جریان جنگ گرم چه چنگال‌های خون‌ریزی داشت. حتی با تلاش‌های دیوانه‌وار «اسکیز» در تربیت کبوتران برای هدایت بمب در جنگ دوم جهانی آشنا شدیم و اینکه او چگونه چنگال‌های روان‌شناسی را تیزتر کرد. آن‌گاه گفتیم که نخستین کاربردهای روان‌شناسی در دفتر خدمات راهبردی امریکا (که بعداً به سازمان سیا تبدیل شد) چگونه بود و بعدها چه رابطه‌ای با جنگ سرد پیدا کرد.

در فصل دوم نیز کاربردهای روان‌شناسی را در سازمان‌های اطلاعاتی انگلستان و امریکا بررسی کردیم. روان‌شناسی در سازمان‌های یادشده برای شست‌وشوی مغزی مورد استفاده قرار گرفت. گفتیم که «اتاق خواب شست‌وشوی مغزی» چه قربانیانی داشت. بعد، مطالعات مربوط به «پاراسایکولوژی» و کاربردهای جنگ روانی را در جنگ دوم خلیج فارس شرح دادیم و به روان‌سنجی و روان‌شناسی اطلاعاتی و ارزیابی «عقل‌های خطرناک» و «خواب مغناطیسی» و تکنولوژی جاسوسی و حمایت مالی سیا از تحقیقات روان‌شناختی و گذر از مرزهای اخلاقی به تفصیل پرداختیم.

در فصل سوم کتاب، چنگال‌های تیز کاربرد روان‌شناسی را در سرویس اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل بررسی کردیم؛ اینکه اسرائیلی‌ها چگونه از طریق روان‌شناسی به «نشان» کردن و استخدام و آموزش جاسوسان می‌پردازند و جنگ روانی را «از راه نیرنگ» و نیز «استانداردسازی» شخصیت اعراب در تبلیغات خود اداره می‌کنند. سپس روش اسرائیلی‌ها در خصوص مسائل بازجویی و کاربردهای روان‌شناسی اجتماعی با سیاست «تفرقه‌انداز و حکومت کن» یا «دشمن دشمن من، دوست من است»؛ چگونگی طراحی و اجرای «عملیات موسی» برای انتقال یهودیان «فلاشا» از سودان؛ کاربردهای روان‌شناسی در ترورهای انجام‌شده توسط موساد؛ هم‌چنین بروز فاجعه در داخل «موساد» و بالاخره چگونگی تبدیل کاربردهای روان‌شناسی را از رویکرد جنگی به صلح، مرور کردیم.

هنگامی که در جهان عرب، نظریه مشهور «پاولوف» را بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد درک ما از آن محدود به «فعل شرطی کردن» است، اما نگاه امریکاییان و شوروی‌ها به این نظریه متفاوت است. آنان نظریه پاولوف را به عنوان ابزار شست‌وشوی مغزی و روش نظارت و هدایت دیگران دانسته‌اند و با همان کیفیتی که او سگ‌هایش را آموزش داد و در چگونگی پاسخ‌های فیزیولوژیک آنها تحقیق کرد، به مسأله نگریستند؛ در حالی که پاولوف در آن کارگاه، چنگالی تیزتر را برای سگ مشهور خود می‌خواست.

ما در بررسی نظریه جامع «اسکیز» درباره یادگیری اجرایی، از آن به عنوان «رابطه بین تحریک‌کننده و پاسخ» یاد می‌کنیم، ولی امریکاییان آن را در فناوری رفتارشناسی و طراحی فرهنگی و آموزش کبوتر برای هدایت بمب به کار بردند. به رغم آنکه کبوتر مظهر صلح است، اسکیز از آن سلاحی ساخت که قابل برنامه‌ریزی و استفاده در فضایی جدید باشد.

وقتی فن «مصاحبه» را به عنوان یک روش جمع‌آوری اطلاعات بررسی می‌کنیم، از نظر روان‌شناسی آن را به بخش «خرد» می‌بریم و در مصاحبه با دانش‌آموزان، بیماران، معلولان و کارگران از آن استفاده می‌کنیم، ولی وقتی همین فن در غرب به کار می‌رود، در مدیریت نزاع عربی ـ اسرائیلی اجرا می‌شود. این فن کاربردهایی کلان در جنگ روانی و بازجویی و مصاحبه با اسیران و برخورد با زندانیان دارد و غربی‌ها حتی آن را در هر زمینه‌ای که نیاز به حد بالایی از هوشمندی اجتماعی است (مثل ملاقات‌ها، گفت‌وگوها و مذاکرات دیپلماتیک) به کار می‌برند. ما وقتی از «گزینش روان‌شناختی» حرف می‌زنیم، باز سراغ «تصدیق» و «تثبیت» و «فرضیه صفر» می‌رویم. ولی این معیارها در غرب به عنوان زیربنایی برای فعالیت و کار پنجه‌های تیز سرویس‌های اطلاعاتی و در امر «نشان» کردن و استخدام و آموزش جاسوسان کاربرد دارد. ما وقتی «خواب مغناطیسی» را در کلاس‌های دانشگاه مطرح می‌کنیم، شاید از اینکه یک متخصص روان‌شناسی، افراد را روی سن آمفی تئاتر خواب کند یا آنان را حین خواب بازی دهد،

احساس سرگرمی کنیم. اما این فن در غرب کاربردی راهبردی دارد و با آن قاتلان ناخودآگاه تربیت می‌شوند؛ حتی «انسان منچوری» از آن ساخته می‌شود که در هر جای جهان که بخواهند، اقدام به ترور کند و وقتی هم مأموریتش به اتمام رسید، اصلاً به یاد نیاورد چه کسی این دستور را به او داده است.

دانشجویان روان‌شناسی و نیز روان‌شناسان و مأموران اطلاعاتی در بسیاری از کشورها سطح بالایی دارند. در آلمان، گزینش روان‌شناسان بسیار سختگیرانه است. در این کار برای انتخاب افراد در سال‌های نخستینِ پروژهٔ روان‌شناسی جنگی، معیارهای حرفه‌ای عالی به کار می‌رفت. در روسیه، روان‌شناسان در رأس بسیاری از پروژه‌های تحقیقاتی قرار دارند. طی جنگ جهانی دوم هنگامی که روان‌شناسان پیشنهاد استتار ساختمان‌های «لنینگراد» را دادند، بسیاری از دانشمندان زیست‌شناسی و معماری و متخصصین برق به خدمت آنان درآمدند تا این پروژه اجرا شود.

در انگلستان، بیشتر دانش‌آموختگان دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج وارد مشاغل اطلاعاتی می‌شوند. در [رژیم] اسرائیل، گزینش دانشجو برای رشته روان‌شناسی دانشگاه تل‌آویو بسیار سخت‌گیرانه است و از هر پانزده داوطلب یک نفر برای تحصیل در رشته روان‌شناسی گزینش می‌شود. اسرائیلی‌ها هم‌چنین، مأموران اطلاعاتی خود را با دقت و وسواس گزینش می‌کنند؛ زیرا چنین مأمورانی باید توأمان دارای چند استعداد باشند. برای مثال یک مأمور عملیاتی، باید توان استفاده از مهارت‌های تخصصی‌اش را در آموزش دیگران داشته باشد. در اصطلاح عبری، مأمور باید «میمون» ـ یعنی شاگرد اول ـ باشد.

انتخاب و گزینش مأموران اطلاعاتی در امریکا نیز با معیارهای دشوار انجام می‌شود. وقتی امریکا به جنگ جهانی اول وارد شد، تعدادی از دانشمندان مشهور روان‌شناس جمع آمدند تا بررسی کنند روان‌شناسی چه کمکی می‌تواند به امور جنگی کند (مثل گزینش و انگیزش). در آن دوران، از هر چهار دانشمند مشهور روان‌شناس امریکایی یک نفر در زمینه روان‌شناسی نظامی مشغول به کار بود.

همواره چند دانشمند معروف رشته روان‌شناسی به صورت تمام وقت، پاره وقت یا پروژه‌ای در خدمت سرویس اطلاعاتی امریکا هستند. برای مثال، «جیتنگر» اشاره کرد که تمام وقت در سیا شاغل شد و سیستم ارزیابی معروف به «اتوبوس» را طراحی کرد؛ یا «کوجیتس» که تحقیقات خود را در ارزیابی اندیشه‌های خطرناکی که قصد ترور رئیس‌جمهور را دارند، آغاز کرد؛ هم‌چنین «ولف» رئیس انجمن محیط انسانی و «مورای» که تحقیقاتی درباره شخصیت انجام دادند؛ «موریس آلن» که در زمینه خواب مغناطیسی کار کرد؛ «جوتیب» که در زمینه مطیع‌سازی و هدایت و نظارت بر عقل انسان‌ها تحقیق کرد؛ «هیپ» که تحقیقاتش متمرکز بر شست‌وشوی مغزی بود؛ «روبروت هایدگ» که روی تأثیر الکل در هوش و شخصیت کار کرد؛ «مارتین اورن» که دستگاه دروغ‌سنج را ابداع کرد؛ «جیمز کیهز» که آزمون «وکسلر» را روی پرستاری پیاده کرد که بدن خویش را نذر خدمت به وطن کرده بود؛ و سرانجام «دیوید ساندرز» که رابطه بین نمونه‌های مغزی را با نتایج آزمون «برد عددی» تطبیق داد.

این فهرست، شامل نام‌هایی چون «ادوارد تولمن»، «دیوید کریش»، «اگرتون بالاشی» و «تئودور نیوکاب» هم می‌شود که پس از جنگ جهانی به روان‌شناسی اجتماعی تجربی تکامل بخشیدند. هم‌چنین نام کسانی که کمک مالی ازسیا ـ به طور مستقیم یا غیرمستقیم ـ گرفتند، در این فهرست جا دارد مثل: اسکیز، راجرز، اسگاد و ایزنک. علاوه بر این می‌توان به روان‌شناسان رفتارشناسی اشاره کرد از جمله «مظفر شریف» ترکی‌الاصل که درباره رفتار باندها و گروه‌ها تحقیق کرد و «حسن عزیمت» ایرانی که درباره خواب‌درمانی تحقیقاتی به عمل آورد. همهٔ این افراد با تحقیقات خود، پنجه‌های تیز روان‌شناسی و کاربرد آن را در جاسوسی به وجود آوردند تا آنجا که می‌توان گفت فرصت رشد روان‌شناسی جنگی در غرب، بسیار بیشتر از روان‌شناسی تربیتی در جهان غرب بوده است.

اما آیا حتی یک روان‌شناس عرب سعی کرده است در زمینه‌های یادشده استفاده‌ای کاربردی کند؟ برای مثال، یک پروژه بزرگ و مهم در زمینه روان‌شناسی دفاعی

راه‌اندازی شود یا حتی یک پروژه راهبردی و مهم در زمینه‌های کاربردی توسط یک روان‌شناس عرب ریاست شود؟ اصولاً آیا تاکنون هیچ روان‌شناس عرب در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات محرمانه ویژه جهان عرب شرکت داشته است؟ ما شاهدیم که روان‌شناسان بسیاری از کشورها در چند پروژه تحقیقاتی در زمینه‌های امنیتی و اطلاعاتی مشارکت داشته‌اند که هریک نام‌هایی نمادین مثل پرنده آبی، پروژه مکولترا، پروژه کبوتر، پروژه پلیکان، کاندیدای منچوری، سیستم اتوبوس یا اتاق خواب داشته است.

اسامی رمزی بالا که در روان‌شناسی کاربرد دارد، مشابه برخی نام‌های نمادینی است که روی رمان‌های جاسوسی می‌گذارند. جالب اینکه هر دو مقوله، یعنی هم آن پروژه‌های تحقیقاتی ـ روان‌شناختی و هم انتشار رمان‌های جاسوسی، با هماهنگی سرویس‌های اطلاعاتی انجام شده است؛ چنان که هر یک از عملیات اطلاعاتی هم، عناوینی نمادین دارد. می‌خواهیم بگوییم ارتباط محتملی بین کاربردهای روان‌شناسی با کارهای اطلاعاتی وجود دارد؛ اما آیا عرب‌ها هم از این کارها کرده‌اند؟

مقام‌ها و تصمیم‌گیران در کشورهای عربی همواره نیازمند خدمات روان‌شناختی، به ویژه از نوع راهبردی آن هستند. ولی به ظاهر روان‌شناسان خود را به حاشیه برده‌اند. شاید هم دولتی‌ها به این انزوا بیشتر دامن زده‌اند. شناخت یا خدمتی که روان‌شناسی در جهان عرب ارائه می‌کند، آن چیزی نیست که جزو نیازمندی‌های دستگاه‌های دفاعی یا اطلاعاتی یا تصمیم‌گیران سیاسی باشد، لذا برای پروژه‌های تحقیقات روان‌شناسی (به ویژه با جنبه راهبردی) هیچ پولی هم صرف نمی‌کنند. به این دلیل، جمع کثیری از روان‌شناسان عرب در انزوا و زندانی خودساخته به سر می‌برند.

می‌پرسیم آیا وظیفه روان‌شناسان عرب این است که کاربردهای روان‌شناسی را به زمینه‌های دفاعی و راهبردی دامن‌گستر کنند یا این کار به عهده حاکمان و دستگاه‌های اداری، اطلاعاتی و سیاسی آنهاست که از چنین تخصص‌هایی کمک بخواهند و هزینه‌های آن را بپردازند؛ همان‌گونه که در غرب و در [رژیم] اسرائیل عمل می‌شود؟

آیا یک روان‌شناس عرب می‌تواند صرفاً به ابتکار خود به خدمت سازمان اطلاعاتی سودان یا اردن یا عربستان یا بحرین یا تونس درآید؟ آیا او می‌تواند با یک سازمان اطلاعاتی به راحتی تماس بگیرد و بگوید یک طرح راهبردی برای تربیت جاسوسان عرب در خدمت به افزایش کارآیی مخبرین دارد؟ این سوأل‌ها به ظاهر بی‌جواب خواهند ماند.

در جهان عرب، دانشگاه‌های معتبر و مؤسسه‌های پژوهشی بزرگی با هزینه‌های زیاد دایر هستند، اما چرا تحقیقات ارزنده‌ای درباره روان‌شناسی انجام نمی‌شود؟ در غرب، در ژاپن و در [رژیم] اسرائیل، روان‌شناسانی که روی موضوعات نظامی و اطلاعاتی کار می‌کنند، به طور مستقیم با مؤسسه‌های پژوهشی دانشگاه‌ها مرتبط می‌شوند. برای مثال، در دانشگاه برلین نخستین «مرکز هدایت پژوهش‌های روان‌شناختی» در سال ۱۹۲۰ به ریاست پروفسور «ریفیارت» تأسیس و از این دانشگاه به عنوان «مرکز گزینش و آموزش افسران» استفاده شد. در روسیه، دانشگاه‌های مسکو و لنینگراد نقش اصلی را در تربیت روان‌شناسان مرتبط با ارتش به عهده داشتند. در انگلستان، گروه‌های دانشگاهی روان‌شناسی در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج، نقش اصلی را در رشد علم روان‌شناسی مرتبط با امور نظامی به عهده داشتند. نخستین کارگاه پژوهشی که در ارتباط با پروژه‌های تحقیقاتی در دوران استعمار شناخته می‌شد، در دانشگاه کمبریج دایر شد. پژوهش‌هایی که «ایزنیک» در دانشگاه لندن درباره انگیزش انجام داد، توسط «انجمن محیط انسانی امریکا» حمایت مالی شد.

در امریکا سال ۱۹۱۶ «کمیته روان‌شناسی» به ریاست «روبرت بارکیس» در «آکادمی ملی علوم» تأسیس شد. جیتنگر از دانشگاه اوکلاهما، راجرز از دانشگاه ویسکانسین و جان وایتهورن از دانشگاه جان‌هاپکینز آمدند و از دانشگاه مشهور هاروارد نیز هنری مورای و مارتین اورن برای کار در حیطه روان‌شناسی کلان‌نگرانه حضور یافتند.

در [سرزمین‌های اشغالی] اسرائیل، جمعی پژوهشگر درباره روان‌شناسی نظامی تحقیق می‌کنند و در خصوص موضوعاتی چون حل نزاع، تروریسم و مخاصمه سیاسی

در دانشگاه تل‌آویو در حال مطالعه هستند.

هر سازمان اطلاعاتی، نهادی اصلی برای پیشبرد روان‌شناسی است. پس پرسش‌هایی مطرح می‌کنیم که شاید تاکنون طرح نشده ولی راهبردی است: روان‌شناسان عرب در سرویس‌های اطلاعاتی عربی چه کسانی هستند؟ در بخش‌های جنگ روانی چند نفر مشغول به کارند؟ در بخش مقابله با عملیات روانی چند نفر فعال‌اند؟ آیا کارشناسانی هستند که فن شکستن روحیه سربازان اسرائیلی را بدانند؟ آیا کسانی وجود دارند که از تناقض‌های موجود در جامعه [رژیم] اسرائیل در راستای عملیات روانی بهره‌برداری کنند؟ در جهان عرب چند کارگاه روان‌شناسی جنگی دایر است؟ ابزار و فناوری‌های مورد استفاده در این کارگاه‌ها کدام است؟ آیا آزمون‌های مناسبی برای هوش‌سنجی، شخصیت‌سنجی و نیز سنجش قدرت و مهارت افراد وجود دارد؟ چند نفر متخصص به کار روان‌سنجی در زمینه‌های اطلاعاتی مشغول‌اند؟ چند متخصص خواب مغناطیسی فعالیت دارند؟ آیا کارشناس شست‌وشوی مغزی به روش پاولوف یا اسکینز وجود دارد؟ چند نفر روان‌شناس صلح در سازمان‌های اطلاعاتی عرب یا در دانشگاه‌های عرب فعال‌اند؟ چند نفر روان‌شناس عرب مشغول کار روی «عقل‌های خطرناکی» هستند که سران عرب را تهدید می‌کنند؟ آیا خدمات روانی که روان‌شناسان عرب ارائه می‌کنند، مورد تقدیر سران عرب قرار می‌گیرد و اصولاً یک تأکید خشک و خالی درباره اهمیت این نوع خدمات می‌شود؟ آیا میان عرب‌ها کسی فکر کرده است که دندان‌ها و چنگال‌های روان‌شناسی تا چه حد می‌تواند تیز و درنده باشد؟ آیا دولت‌های عربی تاکنون سرمایه و هزینه یک پژوهش روان‌شناختی را در راستای اهداف نظامی یا اطلاعاتی پرداخته‌اند؟

پنجه‌های تیز روان‌شناسی

می‌توانیم از باب تقابل و تخاصم نظری بگوییم رشته‌هایی چون: «روان‌شناسی نظامی»، «روان‌شناسی صلح»، «روان‌شناسی زور»، «روان‌شناسی ضعف»، «روان‌شناسی جنگ

گرم»، «روان‌شناسی جنگ سرد»، «روان‌شناسی پولادین»، «روان‌شناسی سست»، «روان‌شناسی جویای راه‌حل»، «روان‌شناسی قلم و کاغذی»، «روان‌شناسی آشکار»، «روان‌شناسی پنهان»، «روان‌شناسی بی‌رحمانه»، «روان‌شناسی دل‌سوزانه»، «روان‌شناسی (مراعات حدود) اخلاقی»، «روان‌شناسی خارج از حدود اخلاقی»، «روان‌شناسی کلان»، «روان‌شناسی خرد» و... صرفاً به عنوان بخشی از روان‌شناسی تیزچنگال در وزارت‌خانه‌های دفاع برخی دولت‌ها، لانه‌های جاسوسی، پاسگاه‌های پلیس، زندان‌ها و خانه‌های اشباح به گونه‌ای کاربردی در حال اجراست، اما یک بخش دیگر روان‌شناسی که بی‌چنگال و بی‌آزار است، روی دانش‌آموزان بیچاره در مدرسه، معلولان مدارس کودکان استثنایی یا بیماران قابل ترحم در آسایشگاه‌های روانی در حال پیاده شدن است.

فناوری رفتاری به تعبیر اسکینر، فن بی‌طرفی است که می‌تواند هم توسط قدیسان و روحانیان و هم جانیان و خلافکاران مورد استفاده قرار گیرد. تنها شرط لازم برای این کار این است که چه کسانی مجری مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌ها و ابزار علم روان‌شناسی باشند. سؤال اینجاست که چگونه از چنگال‌های روان‌شناسی در امان بمانیم؟

داستان «چنگال‌های روان‌شناسی» در واقع سکه‌ای با دوروست که یک روی آن داستان استعمار و امپریالیسم و سازمان اطلاعاتی را روایت می‌کند. این یکی، خود داستان تروریسم، سرکوبی، خضوع، تسلیم، وحشت، هراس، استتار، نیرنگ، فریب، شکنجه، قتل و بالاتر از همه اینها داستان هدایت و نظارت و خط‌دهی و مطیع‌سازی عقل‌ها به صورت کلان است. علاوه بر اینها، داستان پرماجرای عملیات اطلاعاتی است که فناوری‌های روان‌شناسی با مهارتی اعجاب‌انگیز در آنها پیاده می‌شود و نام‌هایی خاص مثل: عملیات در تاریکی، عملیات خفاش، عملیات پنهان، عملیات سری، عملیات زیرزمینی، عملیات مبهم، عملیات پیچیده، عملیات غافلگیری، عملیات پر رمز و راز و نیز عملیات شیطانی بر آنها می‌گذارند. بیشترین امکان پوششی روان‌شناسانی که این طراحی‌ها را صورت می‌بخشند، کلاس‌های درس دانشگاه‌ها یا آزمایشگاه‌های

روانی، یا سالن‌های کنفرانس، یا انجمن‌ها و اتحادیه‌های روان‌شناسی است.

داستان روان‌شناسی، داستان افرادی تیزبین است ـ که به تعبیر آنگلتون ـ از قدرت خارق‌العاده برای کار در تاریکی برخوردار باشند.

اما روی دیگر سکه روان‌شناسی، داستان هوش، توانمندی، استعداد، مهارت ریسک، خطرپذیری، جرأت داشتن، محاسبه‌ها و معادله‌ها و دقت فراوان است. تنگنایی که روان‌شناسان عرب با آن مواجه‌اند، این است که چگونه با این مفاهیم متضاد روبه‌رو شوند یا چگونه آنها را جمع کنند. اینهاست که روان‌شناسی را تغذیه می‌کند و رشد می‌دهد و همین‌هاست که چنگال‌های تیز روان‌شناسی را به وجود می‌آورد و تکامل می‌دهد. به عبارت دیگر، سؤال این است که چگونه می‌توان با روان‌شناسی و پیچیدگی‌های خاص آن کار کرد و چگونه می‌توان رمز روابط دوگانه آنها را گشود؟ روان‌شناسان عرب چگونه می‌توانند به دیدگاهی جدید برای تلفیق و ترکیب این موارد بیندیشند یا بپذیرند که با هر دو روی سکه کار کنند: عکس و کتابت؟ ادای فرایض و نوافل؟ یا تیز کردن ناخن‌ها و در این حال قطع کردن آنها؟

داستان چنگال‌های درنده روان‌شناسی را گفتیم، اما پاسخ مناسب به آن چیست؟ انسان می‌تواند برخی پرسش‌ها را درباره چگونگی تعامل با پنجه‌های خون‌ریز روان‌شناسی داشته باشد در حالی که این فن کار خود را چه خوب و چه بد، به هرحال کرده است! بعضی کارها هم هست که اصولاً این نوع روان‌شناسی برای انجام آنها خلق شده است. اما آیا می‌توانیم حکم کنیم که روان‌شناسی، علم ویژه جاسوسان و مأموران اطلاعاتی است؟ یا این علم، مختص کافران و ملحدان است؛ مثل تعبیری که یکی از روان‌شناسان عرب درباره‌اش به کار برده است؟ آیا می‌توان این علم را جزو «مشکوکات»، «ریب»ها و «کافرمنشی»ها دانست؟ آیا باید ریشه آن را قطع کنیم ـ همان‌گونه که عضوی فاسد را از جسم قطع می‌کنند ـ بعد هم دستمان را بشوییم و وضو بگیریم و حتی غسل کنیم و از آن تبّری بجوییم؟ مهم‌تر از همه اینکه، آیا باید ناخن‌های تیز روان‌شناسی را بگیریم؟ یا تا حد امکان معالجه و درمانش کنیم؟ یا نه

اصلاً بیاییم و با آن دمساز شویم و همزیستی پیشه کنیم و خود را با آن وفق دهیم که مقتضای تکامل و هستی، همین است؟

به نظر من، باید حکم‌های شتاب‌زده و تندی را که در سطور بالا آوردیم، مورد بازنگری و ملاحظه قرار دهیم.

ملاحظه، نقطه شروع در علم روان‌شناسی است. این را به این منظور می‌گویم که عشق به شناسایی و فهم را در خواننده ترغیب کنم: از دید یک پژوهشگر، جایگاه مناسب برای چنگال‌های تیز روان‌شناسی کجاست؟

می‌توانیم سؤال‌های پیشتر مطرح‌شده را به صورت مثبت‌تری طرح کنیم: چگونه می‌توان این موضوع را درک و هضم و جذب کرد و سپس روح خلاق نهفته در آن را رها ساخت تا روان‌شناسی، مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌ها و فناوری‌های خود را به ما بنمایاند؟ چگونه می‌توان از نگرش کوته‌بینانه به روان‌شناسی گذر کرد و به دیدگاهی راهبردی و خردمندانه و کلان‌نگر دست یافت؟ روان‌شناسان چگونه می‌توانند دانشی را در روان‌شناسی تقویت کنند که براساس آن، دیگران را به سوی کرامت و بزرگ‌منشی واقعی هدایت کنند؟ چه وقت خواهد رسید که روان‌شناسان به تعبیر جرج اورول: «هم داخل شکم نهنگ باشند و هم خارج از آن». این تعبیر خیلی دقیق است و رابطه روان‌شناسی و جنگ سرد را به ویژه برای سرویس‌های اطلاعاتی که جنگ سرد را اداره کرده و در انجام آن به دنبال فناوری‌های جنگ غیرکلاسیک یا غیرکشنده بوده‌اند، تبیین می‌کند. چه می‌شود اگر روان‌شناسان عرب به آینده علم روان‌شناسی نگاهی راهبردی داشته باشند؟

آیا روان‌شناسانی اسرارآمیز و پیچیده داریم که شک‌برانگیز باشند؟ چند نفر عرب در بین آنان هستند؟ آیا زنانی روان‌شناس داریم که حالتی ترسناک یا مسالمت‌جو داشته باشند و بتوانند به سرویس‌های اطلاعاتی عرب کمک کنند؟ آیا زنانی هستند که خود را برای خدمت به اهدافی چون: جمع‌آوری اطلاعات وقف کرده باشند آن هم صرفاً با مقاصد دفاعی محض؟

من فقط سؤال می‌کنم و باید بین «سؤال» با «دعوت» تفاوت قائل شویم! آیا صاحب روان‌شناسانی دارای عقلی ریاضی و حسابگر هستیم؟ آیا روان‌شناسانی داریم که در برخورد با دشمنان کشور از شمّ اطلاعاتی برخوردار باشند؟ آیا روان‌شناسی داریم که اجرای ترور دشمن سرسخت یک کشور عربی را طراحی کند؟ یا اینکه حتی عرضه نداریم امنیت را در مستراح‌ها برقرار کنیم؟ آیا روان‌شناسانی تا این حد جسور داریم که وقتی فکر می‌کنند ممکن است کارهایشان آنان را به پای چوبه دار ببرد، هم‌چنان ترسی به دل راه ندهند؟ آیا روان‌شناسانی داریم که قادر باشند نقش فعال روان‌شناسی را در کارهای نظامی و اطلاعاتی پیش‌بینی کنند؟ آیا روان‌شناسانی داریم که با بهره‌گیری از روان‌شناسی تیزچنگال، در کار «نشان» کردن و گزینش و استخدام جاسوسان عرب همکاری کنند و بتوانند نکته‌ای را به کارآیی‌های سرویس اطلاعاتی ما ـ حتی کارآیی‌های کثیف آن ـ بیفزایند؟ چرا؟ چون هیچ سرویس اطلاعاتی مصون از کثافت‌کاری نیست.

پرسش‌ها را ادامه می‌دهیم: در مذاکرات بین‌المللی عرب‌ها، چند روان‌شناس هیأت‌های دیپلماتیک را همراهی می‌کنند؟ آیا بین روان‌شناسان عرب، کسی طرفدار جنگ هست؟ کدام‌یک از روان‌شناسان عرب پیشرفت‌های شگرف روان‌شناسی نظامی یا اطلاعاتی [رژیم] اسرائیل و امریکا را رصد و پیگیری می‌کند؟ وقتی درباره عرب‌ها تصمیم‌گیری‌های جهانی می‌شود، چه کسی در «لابی»های انجمن‌ها و سازمان‌های روان‌شناسی جهانی وظیفه برخورد را به عهده دارد؟ آیا کسی را در آنجاها داریم؟ اگر احساس شود شکافی در اندیشه روان‌شناختی اطلاعاتی جهان عرب رخ داده است، روان‌شناسان عرب چگونه و از چه کسی سؤال می‌کنند؟

شاید پاسخی صریح برای این پرسش‌ها نیابیم، چون موضوع حساس است و آنها هم جواب نمی‌دهند. باید به یاد بیاوریم که «یاسیتویچگ» وقتی نخواست با «جان مارکس» مصاحبه کند (درباره کتاب‌های تکان‌دهنده‌اش به نام‌های *در جست‌وجوی کاندیدای منچوری و سازمان سیا و کنترل و هدایت و مطیع‌سازی عقل*) گفت: «من یک

حرفه‌ای‌ام و در این موارد حرفی نمی‌زنم. خیلی چیزها هست که به درد عوام نمی‌خورد و این هیچ ربطی هم به دموکراسی ندارد، بلکه مربوط به بدیهیات کلی است.»

«بن عری» و «عمیر» نیز در جریان تحقیقات درباره روان‌شناسی در [رژیم] اسرائیل، حاضر نشدند تحقیقات وسیع جاری در بخش پژوهش‌های روان‌شناختی ارتش [رژیم] اسرائیل را شرح دهند و گفتند: «به دلایلی کاملاً روشن، نمی‌توان کیفیت پژوهش‌های روان‌شناختی جاری در این واحد را شرح داد.»

ولی شاید برای روان‌شناسان یا اندیشمندان علوم راهبردی کشورهای عربی صرف اندیشیدن درباره این سؤال‌ها راه‌گشا باشد. ارائه پاسخ به این پرسش‌ها شاید مسیر نیل به طبیعت روان‌شناسی را آسان کند یا به دریافت روش تفکر طراحانه‌ای که در جهان عرب به آن نیازمندیم، کمک کند. آیا باید به روان‌شناسی کلان و تیزچنگال فکر کنیم که در آلمان، روسیه، انگلیس، امریکا و [رژیم] اسرائیل فعال است یا به روان‌شناسی خرد و بی‌چنگال به همین شکل که در جهان عرب هست بسنده کنیم. آیا روان‌شناسان با سیاست‌های دولت‌هایشان موافق‌اند یا مخالف؟ یا هر دو یا نه این و نه آن، بلکه فقط دنبال پیشبرد دانش خود هستند؟ یا نه! آنان اصولاً کارمندانی هستند که به اندازه دستمزدشان کار می‌کنند و هرگز تحقیقی را انجام نمی‌دهند جز به قصد گرفتن ترفیع و در هیچ همایشی هم شرکت نمی‌کنند، مگر آنکه هزینه کامل سفر را دریافت کنند. آنان هم‌چنین درباره موضوعات پنهان و پیچیده‌ای مثل اطلاعات تحقیق نمی‌کنند، چون مزدور کسی هستند که پول می‌دهد یا قدرت را در دست دارد؟!

ممکن است روان‌شناسان وضعیتی مشابه دانشمندان آلمانی متخصص در ساخت بمب‌های هدایت‌شونده را پیدا کنند که نخست با کمال اخلاص برای هیتلر کار کردند تا شوروی و امریکا نابود شوند. بعد که هیتلر شکست خورد و آنان دستگیر شدند، با کمال «اخلاص» برای شوروی کار کردند تا امریکا ویران شود یا عده‌ای که توسط امریکا دستگیر شده بودند، مخلصانه با امریکا همکاری کردند که شوروی را نابود کنند. اگر روان‌شناسان تنها در خدمت دانش خود و پیشبرد آن باشند، ممکن است با هر تیمی

که در رأس قدرت باشد، کار کنند. (راجرز، ۱۹۶۱)

روان‌شناس باید تحقیقات خود را پیش برد و اکتشاف‌های جدید کند. هر چه میزان نظارت و هدایت در کیفیت فناوری تولیدشده بالاتر باشد، تصمیم‌گیری درباره کاربرد آن نیز به همان اندازه از دست او (روان‌شناسان) خارج است. اکنون دیگر امکان ندارد فناوری «نظارت و هدایت عقل‌ها» را در جعبه‌ای گذاشت تا کسی به آن دسترسی نداشته باشد. (مارکس، ۱۹۷۱) حالا این فناوری در سازمان‌های اطلاعاتی جهان پخش شده و ارتش‌ها، بخش‌های جنگ روانی، نمایندگی‌های سیاسی، گروه‌های تبلیغاتی، زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها، لانه‌های جاسوسی، خانه‌های اشباح، منازل امن، پاسگاه‌های پلیس و بیمارستان‌های نظامی و خلاصه همه و همه از آن بهره‌مند هستند.

بر این باورم که اکنون، سلاح روانی، به ویژه از نوع تیزچنگال آن، مهم‌تر از سلاح هسته‌ای یا بیولوژیکی یا شیمیایی است؛ چنان که اتحاد شوروی و اردوگاه شرق با فناوری جنگ سرد از هم پاشید. جنگ روانی اصلی‌ترین فناوری در این جنگ بود. «ادوارد سعید» می‌گوید: «با پایان جنگ سرد، امریکا تنها و آخرین ابرقدرت شد. این ابرقدرت با بهره‌گیری از جنگ روانی، بخش زیادی از جهان را از «جهان دومی» بودن به «جهان سومی» بودن تنزل داد و مقام سلطه از آن اقلیتی شد که «نظارت و هدایت کلان» انجام می‌دهد. اکثریت مطلق جهان هم محکوم است که حتی قادر نباشد از نظارت اندک خود سخن بگوید.»

می‌توان پیش‌بینی کرد که روان‌شناسی، کار برنامه‌ریزی دقیق و طراحی منظم و راهبردی را برای افزایش فناوری سلطه‌جویی یا نظارت و هدایت مغزها ادامه دهد و در قالب‌هایی موسوم به «جهانی شدن» به راه خود برود. اکنون حلقه گمشده بین روان‌شناسی هدفمند برای نظارت و هدایت عقل‌ها با سرویس‌های اطلاعاتی که در پی نظارت و هدایت عقل‌ها به طور پنهان هستند، پیدا شده و در جای خود قرار گرفته است. اکنون هدفی به نام «نظم نو جهانی» مطرح است که هدایت و نظارت بر عقل‌ها را به صورت کلان و با چنگالی تیزتر دنبال می‌کند.

به نظر من، در سایه کاربردهای شگرف روان‌شناسی توسط سرویس‌های اطلاعاتی و در این حال، در سایه تجاهل و سهل‌انگاری و غفلت ما که ریشه در تاریخ، استعمار و فعالیت‌های اطلاعاتی روان‌شناسی دارد، به نظر می‌آید روان‌شناسان عرب بیشتر به حاشیه خواهند رفت و بیشتر دستخوش بازی نظارت و هدایت عقل‌ها (توسط علم روان‌شناسی) و به عنوان صحنه‌گردان اصلی خواهند شد.

شاید کسی چنین بیندیشد که بدین‌گونه سخن گفتن درباره روان‌شناسی، خود نوعی تبلیغ برای آن نوع خاص روان‌شناسی یا بازار گرمی برای سرویس‌های اطلاعاتی یا تأکید بر نظریه «توهم توطئه» یا نوعی «هیستریا» به نیروهای پنهانی است که امر نظارت بر جهان را در اختیار دارند. یا بگویند هرکس این‌گونه درباره روان‌شناسی حرف می‌زند یک بیمار «اسکیزوفرنی» درجه اول است چون در تقویت نوعی جنون «بزرگ‌بینی» روان‌شناسی و کاربردهای کلان آن مبالغه می‌کند. یا شاید بگویند روان‌شناسی از نظر آنان، شبیه نقش جیمز باند باشد که بسیار بیشتر از چیزی است که در عالم حقیقت وجود دارد، چون به راستی روان‌شناسی چنین کاربردهایی در امور جاسوسی ندارد. شاید هم عده‌ای مرا در قامت فردی بدبین بیابند که کاربردهای حاشیه‌ای روان‌شناسی را در جهان عرب تا این حد بزرگ تصور می‌کند.

با این حال، امید می‌رود قدرت‌هایی که اکنون ابزار سلطه را در دست دارند، تا ابد صاحب چنین جایگاهی نخواهند ماند. شاید این سیطره منفور مدتی ادامه یابد ولی حتماً امکان رهایی از آن وجود دارد. اما شرایط تحقق ایده‌آلی آگاهی، بیداری، هوشیاری، وجود روان‌شناسانی است که کار خود را به دقت و به صورت جزئی‌نگرانه در نظر داشته باشند و با چشم باز به محیط اطراف و رویدادهای پیرامونی بنگرند و برداشت‌های دقیقی از آنها داشته باشند و با هوشمندی شامه و شنوایی دانشمندان ارتش‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی را از آن خود کنند.

اگر دقت‌ها و وسواس بالا در نظر گرفته شود، می‌توان پیش‌بینی کرد که حرکت در مسیر درست شروع می‌شود. اما در این صورت، پاسخ روان‌شناسان و طراحان راهبردی

به استفاده از کاربردهای روان‌شناسی چه خواهد بود؟ به هر حال، پاسخ هر چه باشد، باید از کاربردهای روان‌شناسی تیزچنگال در زمینه‌های راهبردی، آموخت و عبرت گرفت. شاید در ابتدای کار باید همه تلاش‌ها بر این باشد که نخست خود را از این بی‌هوشی و بی‌مبالاتی روانی در برابر دیگرانی حفظ کنیم که از پنجه‌های تیز روان‌شناسی استفاده‌های کلان می‌برند.

Psychology of Espionage

امروزه ابعاد فراوان و متکثر پدیده جاسوسی مورد بحث و بررسی اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است.

یکی از ابعاد موضوع جاسوسی، مبحث بسیار پراهمیت روان‌شناسی جاسوسی است. جاسوسی و جاسوسان از آن دسته افعال و فاعلان نادر و ناشناخته‌اندکه همواره شخصیت‌هایی مرموز، چندلایه، پیچیده و متفکرند و همه این ویژگی‌ها نخست به مباحث روان‌شناسانه این فعالیت و عاملان آن بازمی‌گردد.

در این کتاب، موضوع روان‌شناسی به لحاظ ماهیت‌شناسی و تعامل آن با موضوعاتی مانند استعمار و جنگ در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون مانند انگلستان، آلمان، امریکا و شوروی سابق و کاربردهای آن در حوزه جاسوسی بحث و بررسی شده است.



٩٧٨٦٠٠٥٤٣٧٠٤١

